منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود که شیطان روزی کلاه نیز در حضرت موسی ﷺ آمد و کلاهی پر رنگهای مختلف در سر داشت چون نزدیک رسید کلاه از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا ترا از همه کس دور کرداند گفت آمده ام تا سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باین میریابم آدم را فریفتم و هر که کلاه مرا بر سر نهد من بر مرکب آن میشوم تو بر وسلط و غالب میشوی گفت وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و کناهان در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق ﷺ فرمود که خداوند عالمیان بحضرت داود خطاب نمود که ای داود بشارت ده گناه کاران را و بترسان صدیقان را و بشارت ده گناه کاران را که توبه ایشان را عفو میفرمایم و بترسان صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده که من او را مقام حساب در آورم و بعدالت حساب او کنم هلاک میشود خصلت دوم شکر نعمتست و شکر از امهات صفات حمیده است و ضد شکر کفرانست از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت و کفرانش موجب حرمان است چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده میکردانم و اگر کفران نعمت کنید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق ﷺ فرمود که هر که چهار چیز را داده شد او را از چهار چیز محروم نگردانند کسی را که راه دعا داده اند از اجابت محروم نگردانند و کسی را که صبر کرامت کرده اند او را از اجر و ثواب محروم نمیکردانند و در حدیث دیگر فرمود که چیزیست که با نها هیچ ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شدائد و الهام و استغفار نزد گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام کسی را که شکر کند نوشنده که شکر کند ثوابش مثل کسی است که مبتلا باشد و صبر کند و مثل کسی که شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد و بداند که شکر بمعنی مستلزم چند چیزست اول آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در ذات و صفات باو نسبت ندهد و انکار وجود او ننماید و هر چه مقابل نعمتی است کفرانست چنانچه حق تعالی در بسیاری از آیات کافران نعمت مذمت فرموده که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند دوم آنکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از جانب دیگران نداند چنانچه از حضرت صادق ﷺ منقولست که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید آن نعمت را بدل شناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده است سوم آنکه اظهار آن نعمت کند و ثنای منعم بجای آورد چنانچه باسانید معتبره منقولست از حضرت صادق ﷺ که هر نعمتی که خدا تعالی انعام فرماید خواه خورد باشد و خواه بزرگ نبوده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم شکر آن نعمت را در چیزی صرف نکند که رضای منعم در آنست و حقی که خدا در نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل آنکه نعمت بزبان شکر آن است که خدا را بر آنچه خدا را راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر جمله آنست که از آنچه فرموده یا مکروه حضرت باز دارد و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال آنست که از آن را در مصرف خود صرف کند که منعم بران راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم آنست که بذل کند بطالبان

وعمل آن بکند و رسید باجل بگذراند و در هر یک از نهایا هر چند که صرف نکند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض زیاده کرامت فرماید
و بداند در هر معصیتی که زان نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می آید خواه در اصول این فنون خواه در فروع دین مثلا پیغمبر اخر الزمان و بعثت
الحضرت اعظم نعمتهای الهی است بر بندگان که الحضرت را وسیله سعادات ابدی و وسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده و
همچنین اوصیای الحضرت و شکر این نعمت است که اقرار بنبوت ایشان بکند و اطاعت ایشان را و امر و نواهی بکند پس انکار
ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشانست و بعد از اقرار در هر کناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و ان کناه البته بعضوی از
اعضا میشود پس کفران نعمت ان عضو کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و رباطات و سایر ادوات گردیده
ان عضو و داخل دارند هر یک نعمتی از نعمتهای الهی انرا در غیر مصرف ایشان صرف کرده و کفران هر یک ازین نعمتها کرده و ایشان
که خود را باعث ان قوت شده که بسبب این فعل از و صادر شده با این امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارضین و ملائکه
و چندین هزار نبی آدم که مرضیت در تحصیل ان خدا داشته اند همه نعمتهای الهی است و کفران همه کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمائی
کفران نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل می آید چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک کبائر است
و تمام شکر انست که بگوید الحمد لله رب العالمین و بداند از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است و اقرار باینکه احصای ان نعمتها
نمود و اگر کسی تفکر نماید در خود زبان یک لقمه نان که خورد اگر چه نعمتها بر وهست از اموری که سبب ساخته از برای وصول این لقمه که باین حد رسیده است
که میتوان خورد و بعد از ان خوردن ان چه نعمتها بر وهست از اسبابی که در بدن بر انگیخته تا جزء ادبن او شود و دندانها و زبان
و معده و قوت باصره و شامه و سائقه و جاذبه و ماسکه و دافعه و هاضمه و مربیه تا انکه در هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهایکه از اخلاط اربعه منفصل میکردانند
و هر یک را از راه عروق و شرایین بمحل خود میفرستند و جزء ان عضو میکردانند و اعتراف میکند که نعمتهای الهی محالست بلکه اگر یکو تفکر
نمائی میدانی که هر نعمتی که خدا بر هر فرد از افراد خلق بر تو دارد بر تو نیز انها نعمت است زیرا که آدمی میداند بالطبع و همه انچه یکدیگر احسان حاصل
پس هر نعمتی که خدا بران جوانه هندی دارد از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است زیرا که ان نعمتها نسبت باو
نمی شد او پارچه رانی بافت که تو با جماعتی که تو با ایشان محتاجی منتفع شوی و هر نعمتی که بر پیران جوانه کرده اند همه در وجود ان جوانه
وخیل است پس انها نیز بر تو نعمتست و ازین راه که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا زمان تو رسیده است همه در وجود
و بقاء و کمالات تو مدخلیت دارد و کسی که در کلستان نعمت و رحمانیت الهی تفکر نماید الوان کلهای حقائق بفضل الهی بر روی او شکفته
شود و ازان دریای بیپایان بهره بسزا دریابد و ازین تفکر فوایدی بنهایت دارد زیرا که موجب مزید معرفت منعم و معرفت عجز خود تواند و موجب
میکردد و محرک بر عبادات و صارف از محرمات میشود و موجب ضابطه قضای الهی و عدم کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام
محمد تقی علیه السلام منقولست که روزی سلمان ابوذر را گفته خود طلبیده و دو کرده نان سبز داده و امر کردند ابوذر نانها را بدست

گرفت و میگردانید و نظر میکرد سلمان گفت ای ابوذر برای چه ملاحظه این نانها می‌کنی گفت میخواستم که ملاحظه کنم که خوب پخته است یا
سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسا جرات مینمایی که بگفت الهی ابسک می‌شماری و الله که درین نان عمل کرده است آنچه کدر زیر
عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن آب را باد داده اند و باد انرا در ابر سخت و ابر دران کار کرده تا انرا بزمین بارید و
رعد و ملائکه دران عمل کرده اند تا بجاهای خود قطرهای باران را که انشته اند و درین نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و میغ و
آتش و نمک بکار رفته و انچه دران دخل دارد و حصانی تو ان نمود پس چگونه تو این سکر را میتوانی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه و
استغفار مینمایم و عذر تراز نمیخواهم و فرمود که مرتبه دیگر سلمان ابوذر را ضیافت نمود و پاره نان خشکی چند از ایشان جدا
آورد و در جستی آب فرو برد و تر کرد و نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چنگونه ای است گاشکی این نان نمکی بود سلمان رفت
و جستی جو در اکرد و نمکی گرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بران میپاشید و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندیرا که ما را این
قناعت روزی کرده است سلمان گفت اگر قناعت سید اشتی جستی من بگرد نمیرفت و به انکه چون هر کمال و هر صفت کمالی در ممکن
آن میشود کما اقوا بجز از ادراک کمال نکند همچنین در مراتب سکر هر چند آدمی مبتر سکر میکند چون تفکر مینماید در نهتهایی که خدا
در وقت سکر بران دارد و در اینکه ادوات و آلات و انچه موقوف علیه ان سکر است همه از خداست و توفیق ان سکر هم از
دست میداند که در هر سکری چند چن هزار سکر دیگر بر و لازم میشود و اقرار مینماید که از عهده شکر او بیرون نمیتواند آمد چنانچه
منقولست که حضرت صادق ع فرموده که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی ع که ای موسی مدا شکر کن چنانکه حق شکر است موسی گفت
خداوندا از انچه شکر کنم چنانچه حق شکر است و حال انکه هر شکری که ترا کنم ان شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که
ای موسی الحال شکر مدا کردی که دانستی که شکر هم از منست و از شکر عاجزی خصلت سوم توبه است بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظیم است
که حق تعالی بایمان است کرامت فرموده است و برکت پیغمبر اخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیهم بر ین امت سان کرده است زیرا که
در امم سابقه توبه‌های دشوار بود و خنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود برین امت
در پوشیدن گناهان و توسعه در توبه ایشان بنعمتهای عظیم فرموده است خنانچه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود
که چون بنده اراده حسنه میکند اگر ان حسنه را کسر از بحصل ان نیت خیر خدا تعالی یک حسنه در نامه عمل او می نویسد و اگر بجا آورد ده حسنه
در نامه عملش مینویسد و چون اراده گناهی میکند اگر خنانچه بجا نیاورد و بر و چیزی نمی نویسند و اگر بجا اورد تا هفت ساعته او را مهلت میدهند
و ملک دست چپ است که کاتب حسناتست ملک دست چپ که کاتب سیئاتست میگوید که تحمل کن و زود منویس شاید که حسنه بکند که ان گناه
را محو کند زیرا که خدا تعالی میفرماید که حسنات گناهان و سیئات را بر طرف میکند یا شاید استغفاری کند که گناهش را مرتفع شود پس اگر
گفت که استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الغفور الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر و چیزی

نمی نویسند و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفاری نکرد ملک دست راست بدگری میگوید که بنویس بر ان شقی محروم و از حضرت صادق ع مرویست که چون بنده توبه بخصوص میکند که عزم داشته باشد که دیگران گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا اورا دوست میدارد و در دنیا و آخرت بر دستر مینماید راوی گفت که چگونه بر دستر مینماید و موکه فراموش نماید که فراموش نمیدهد از خاطر ملکین انچه بر نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضاء و جوارحش که گناهان او را کتمان نمایید و وحی میفرماید بمقعهای زمین که ان گناهان که بر روی شما کرده است کتمان نمایید پس چون بمقام حساب می اید هیچ چیز بر و بگناه گواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی و فرح و خشنودی خدا از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه اش گم کرده باشد و بعد ازان بیابد و حضرت صادق ع فرمود که خدا تعالی دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و هر چند که گناه کند توبه کند از کسی که در اصل گناه نکند و لیکن خدا تعالی ان گناه کار توبه کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا تعالی وحی فرمود بحضرت داود ع که برو بنزد بنده ام و انبال و بگو با و که مرا معصیت کردی و ترا امر بدیدم و باز معصیت کردی و ترا امر بدیدم و دیگر معصیت کردی و ترا امر بدیدم چهارم معصیت میکنی ترا نمی امرزم چون داود امد و بتبلیغ رسالت کرد انبال گفت ای پیغمبر خدا رسانیدی پس چون بحرشد انبال با خدا و خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من اورد بعزت و جلالت قسم که اگر توبه مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر اینه معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول ص باسانید معتبره منقولست که هر که توبه کند پیش از مرگش یکسال توبه او مقبولست فرمود که کیال سیاست دیگر فرمود که هر که توبه کند پیش از دانش یکماه توبه او مقبولست پس فرمود که یکماه نیز بسیارست پس فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش یکروز توبه اش قبول میفرماید پس فرمود که یکروز نیز بسیارست پس فرمود که هر که توبه کند پیش از معاینه امور آخرت توبه اش مقبولست و منقولست که هر دریا دریا و دایا هست و دوای درد گناهان استغفارست و توبه و حضرت صادق ع فرمود که کاهست که مومن گناهی میکند و بعد از بیست سال گناه مرا در و استغفار میکند و توبه مینماید و امرزیده می شود و کاه گناهی میکند همان ساعت فراموش میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفار الله بگوید خدا تعالی معصف گناه او را می امرزد و خیری هست در بنده که هر روز معصف گناه کند و فرمود که حضرت عیسی ع بر حواریان گذشت که میگریستند پرسید که این جماعت بر چه چیز گریه میکنند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند تا غفران ایشان را بیامرزد و حضرت رسول ص فرمود که هیچکس نزد خدا تعالی محبوب تر نیست از بنده و زنیکه توبه کرده باشد و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که عجب دارم از کسی که نا امید میشود از رحمت خدا و محو کننده گناهان با اوست پرسیدند که کیست محو کننده گناهان فرمود که خود را بعطر و خوشبو کنید با استغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند منقولست که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول ص امد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا

یارسول الله برین جوان پاکیزه خوش صورتی که ایستاده و برجوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد بگذارد
تو یا حضرت فرمود که پیاورش چون پیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که این جوان چرا گریه میکنی گفت چرا گریه
نکنم که گناهان کرده ام که اگر خدا یتعالی مرا بعضی از انها مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و کنان من مثبت که مرا مؤاخذه خواهد کرد و
و نخواهد آمرزید حضرت فرمود که شرک بخدا آورده گفت نه پناه میگیرم از اینکه با و مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته گفت
حضرت فرمود که خدا گناهت را می بخشد اگرچه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من از کوهها عظیمتر است فرمود که خدا گناهان
ترا می آمرزد اگرچه مثل آسمانهای هفت گانه و دریاها و درختان و انچه در زمین است از مخلوقات گفت از انها بزرگتر است فرمود که
خدا گناهت را می آمرزد اگرچه مثل اسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد گفت از انها بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی
او نظر فرموده گفت ای جوان گناهان تو عظیمتر است یا عظمت پروردگار پس ان جوان بر روی در افتاد و گفت منزه است
پروردگار من هیچ چیز از و اعظم نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود که کرمی آمرزد گناهان عظیم ترا بغیر از پروردگار
تو جوان گفت نه والله یارسول الله و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان یکی از گناهان خود بگو یا گفت هفت سال بود که قبرها
می شکافتم و کفن مردها را میدزدیدم پس دختری از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب در امد رفتم و قبر او را شکافتم او را
بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم ناگاه صدایی از پشت سر خود شنیدم که میگفت کرایی
جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو بمحاصه نزد او بایستیم که مرا چنان بحران در میان مردمان گذاشتی و از
قبرم بر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا که نشکی که باجابه محشور شوم پس وای بر جوانی تو از اتش جهنم پس جوان گفت یارسول الله
من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم مگر بحضرت فرمود که ای فاسق دور شو که میترسم با تش تو بسوزم چه بسیار
نزدیکی بجهنم حضرت مکرر این را میفرمود تا انجوان بیرون رفت پس بازار مدینه آمد و توشه گرفت و بکی از کوههای مدینه رفت
و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرده و فریاد میکرد که پروردگارا انیک بنده تست بعمل
در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن غل کرده پروردگارا پشیمان شده ام نبزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم و او مرا دور کرد
و خوف مرا زیاده کرد اند پس سؤال میکنم از تو بحق ماههای بزرگوارت و بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید خود ناامید
مگردانی خداوندا مرا دعای مرا باطل مگردان و مرا از رحمت خود مایوس مکنی تا چهل روز این مکیفیت و میگریست و درنه کان و
حیوانات بر وی میگریستند چون چهل شبانروز شد دست باسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب
گردانیده و گناه مرا آمرزیده به پیغمبرت وحی فرما که من دعا کم را اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب
کنی پس اتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاصی ده پس خداوند عالمیان این آیه

فرستاد که ان جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا وظلم برخود میکنند بمکتب شدن گناهان زبرکه ازان گناه فاقد قبر وکفن وزاد میدان
وخدا را یاد می آورند پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میرسند وبزودی توبه میکنند وکی می امرزد گناها را بغیر از خداوند
عالمیان وحق تعالا میفرماید که یا محمد بنده من بنده وتو آمد خاب وپشیمان تو او را رانده ودور کردی پس بیچاره ودور وبیکاره از
که سؤال کند غیر از من که گناهانش را بیامرزد وبعد ازان در ایه فرمود که بعد از گناهان مصر نشدند برکرده های خود ومیدانند بدی اعمال
خود را ایشان بجزا ایشان امرزش پروردگار ایشان وبهشتها که جاری میشود از زیر انها نه هر حال کویا که خالدند دران بهشتها وبهرکه
ایشان برطرف میشود وبسیار میکوشت مزد عمل کنندکان از برای خدا چون این ایه نازل شد حضرت رسول بیرون آمد ومنجر امد و
تبسم میفرمودند واحوال بهلول را می پرسیدند معاذ کفت که یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع ست حضرت با اصحاب متوجه ان کوه
شدند وبران کوه بالا رفتند دیدند که ان جوان درمیان دو سنکها ایستاده ودستها را در کردن بسته ورویش از حرارت افتاب
سیاه شده ومژکان چشمش از بسیاری کریه ریخته ومیکوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی وصورت مرا نیکو خلق کردی کاش میدانستم
که نسبت بمن چه اراده داری ایا مرا در اتش خواهی سوخت یا در جوار رحمت خود در بهشت ساکن خواهی کردانید الهی نسبت بمن
احسان بسیار کرده ونعمت بسیار بمن داری ورفیقا که میدانستم که اخر کار من چه خواهد بود ایا مرا بعزت بهشت خواهی برد یا بذلت
بجهنم خواهی فرستاد الهی کناهان من از اسمانها وزمینها وکرسی واسع وعرش عظیم بزرکترست چه بودی اکر میدانستم که کناه مرا خواهی
امرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد واین بابتخان میکفت وسیکریست وخاک بسر میریخت وحیوانات ودرندکان بر دورش
حلقه زده بودند ومرغان بر سرش صف زده ودر کریه با او موافقت میکردند پس حضرت نزدیک او فرستنده ودستش را از کردنش
کشودند وخاک را بدست مبارک از سر وریش پاک میکردند وفرمود که ای بهلول بشارت باد ترا که تو از اهل جهنم نیستی پس بعضا
کفتند که همچنین مدارک کناهان بکسی نرسیده خانکه بهلول کرده وایه را برو خواندند واو را بهشت بشارت فرمودند باید دانست که تو به
راشرایط وبوعهشت ست اول باعث توبه کرا دمی را برتوبه میدارد دانست که نکفر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است
ودر عظمت کناهانیکه مرتکب ان شده است ودر عقوبات کناهان ومنجهای دنیا واخرت انهاکه در ایات واخبار وارد شده است وبیقه
از انها بعد ازین بیان خواهد شد وتفکر نماید که چه منفعتها وفوایدعظیمه سبب کناهان از فوت شده است تا این تفکر باعث ان شود
که او را الم وتاسف حاصل شود از فوت این مجوبات وتحصیل این عقوبات واین مذمت او را باعث میشود بر سه چیز که توبه مرتب بر
انهاست اول در انها تعلق بحالی دارد که الحال ترک ان کناهان کرده باشد که مرتکب انها نبوده بکند ودوم متعلق بوده بانیده که عزم جزم بکند
که بعد ازین عود بان کناهان نکند تا اخر عمر وسوم متعلق است بکذشته که پشیمان باشد واز کذشته ها تدارک کند کذشته ها
تدارک داشته باشد وبدانکه کناهانیکه از توبه واقع میشود بر چند قسم است اول انکه کناهان باشد که مستلزم حکم دیکر بغیر از عقوبت

اخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبه این گناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافیست برای برطرف شدن عقاب اخروی و دوم آنکه مستلزم حکم دیگر است و آن بر چند قسم است یا حق خلق و یا حق خدا است یا حق الیست مثل آنکه گناهی کرده است که می باید زنده از او گیرند یا حق غیر مالیست مثل آنکه نماز یا روزه از و فوت شده است می باید قضاء او را بجا آورد و اگر کاری کرده است که خدا بتعالی حدی برای او مقرر ساخته است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است مخیر است میان آنکه خود را بحد رساند و بخواهد توبه میکند میان خود و خدا و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد حاکم شرع اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار کردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیت واجبست که بصاحب مال او را برساند و اگر حق مال نباشد اگر کسی را اکراه کرده است می باید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد شهور میان علماء آنست که می باید مستحق قصاص اسلام بکند که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق قصاص شده ام و میگوید خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت باو واقع شده است می باید میگوید خود بکند از برای حد و اگر نداند خلافست میان علماء و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن باو باعث آزار و اهانت او در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اگر علماء را اعتقاد اینست که اینها و چیزهای دیگر همه بر خود و شرط توبه بدانند و اصل توبه بدون اینها متحقق میشود و ترک اینها اینها عقاب خواهد داشت و طایفه بعضی احادیث اینست که اینها شرط قبول توبه اند و توبه کامل آنست که تدارک مافات مهما امکن بکند و آنچه از ثمرات گناهان در نفس او حاصل شده اینها را ازاله نماید خانچه حضرت رسول ﷺ در حدیث که گذشت اشاره بان فرموده که اول بکسال تهذیب فرمود که در توبه کامل شرطست که بکمال بعد ازان بریاضات و مجاهدات تدارک مافات نماید و بعد ازان توبه ازان ناقص تر گمان است و همچنین تا بکرور و اقل مرتبه اخراء توبه اینست که معاینه امور اخرت شده باشد که بعد از انکه معاینه امور آخرت شد دیگر توبه بمقبول نیست و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که شخصی در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش چیز دارد اول پشیمانی بر گذشته دوم عزم بر انکه دیگر عود نکنی هر گز سوم انکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون خدا را ملاقات نمایی پاک باشی و هیچ حق از هم دم بر ذمت تو نباشد چهارم انکه هر واجب که از تو فوت شده باشد بجا آوری پنجم انکه آن شحمی که بر جام در بدن تو روییده با اندوه و حزن و مشقت گذاری تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان ششم انکه ببدن خود الم طاعت بچشانی انقدر که لذت معصیت را بان بچشانیده یا بادیا انک حین ممر اللیل و النهار فی اجال منقوصة و اعمال محفوظة و الموت یاتی بغتة و من یزرع خیرا یوشک ان یحصد خیرا و من یزرع شرا یوشک ان یحصد ندامة و لکل زارع ما زرع ای او زود تر در گذرگاه شب و روزی و شب و روز بر تو میگذرند از اجل و عمر تو کم میکنند و خدا و ملائکه عملهای ترا حفظ می نمایند و ثبت میکنند و مرگ ناگهان

وکیناکاه میرسد وهرکه تخم خیر وکیکی میکارد در دنیا زود در آخرت حاصل میکنی وسعادت درو میکند وهرکه تخم بدی دین دنیا
عقرب حاصل آفت وپشیمانی درو میکند وهرزراعت کننده مثل آنچه زراعت میکند می یابد یا بادّ لا یسبق بطنه ظهره ولا
یدرک حریص ما لم یقدّر له ومن اعطی خیرا فالله اعطاه ومن وقی شرّ فالله وقاه ای ابوذر کسی که سستی ورزد
در طلب روزی دیگری بهره او را نمی برد وکسی که حریص باشد وسعی بسیار کند بطلب رزق زیاده از آنچه مقرر کرده باو نمیرسد وهرکه
چیزی باو میرسد خدا باو عطا فرموده است وباید که حفظ از جانب خدا داند وکسی که شری وبدی از و دور میشود خدا از و دور کرده است
واو را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضی آیات واحادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چند است که صاحب جان باآن
منتفع شود خواه خود دیانباشد وخواه پوشیده یا وخواه علنا مقدرست از جانب حق سبحانه وتعالی از برای هرکسی یک قدری بر وقت
حکمت ومصلحت وخلافست که ایام حرام روزی مقدرست یانه وحق آنست که خدا از برای هرکس از مصارف حلال الشان باز میکند وروزیها
نیرسد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم در حجة الوداع فرمود که مدرسی که روح الامین
در دل من دمید که هیچ نفسی نمیرد تا روزی مقدر خود را صرف نکند پس از خدا بترسید وتقوی وپرهیزکاری را پیشه خود کنید واجمال
کنید در طلب روزی وبسیار سعی کنید واگر چیزی از روزی دیر بشما برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید ومعصیت
خدا ورسیله تحصیل روزی که دانید بدرستی که خدا روزی را حلال قسمت کرده وحرام ضمنت کرده است پس کسی که تقوی ورزد
وکناره از ترک نماید وبرتنکی روزی صبر کند روزی او از حلال او میرسد وکسی که پرده اسرار الهی را بدرد وداغ حلال معاش خود را
اضافه کند نقاص میکند خدا از روزی حلال او در روز قیامت حساب از وی طلبد وبداکه احادیث در طلب رزق بسیار است واخبار
در وعاکردن برای روزی بسیارست وکسی گمان نکند که چون روزی مقدرست سعی بیفایده است زیرا که بعضی از روزی چنان
مقدر شده است که بی سعی حاصل شود وبعضی چنان مقدر شده است که باسعی حاصل شود وبعضی چنان مقدر شده است
که بابلغ حاصل شود وعادت آدمیست پس آدمی می باید که موافق فرموده خدا سعی کند ومبالغه بسیار در سعی کند وسعی را مانع نشود بکه وعبادت
خدا نکند وباوجود سعی توکل بر خدا داشته باشد وبداند که از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمیشود وزیاده حرص وسعی کردن
وترک عبادت الهی نمودن چیزی بر مقدر نمی افزاید ودعا نیز بکند وبداند دعا نیز دخیل است واز جمله اسباب بتقدیر بر روزی است
واگر نه ترک تجارت وسعی کردن مذموم است واحادیث متواتر وبر مضمون واردست وایضا منقولست که باید روزی اگر از جانب
خدا وند جمیع خیرات ودفع جمیع شرور را که ازو داند باعث این نشود که اگر کسی را خدا امتحانا وبسط کند وحسابی با وی نکند منکر احسان
او نکند بلکه می باید که هرکه از خلق با وی نیکی واحسان کند حق نعمت او را بشناسد وشکر او را بکند واعتماد بر و نکند واو را رزاق خود نداند
وبراهی جز خشنودی او مخالفت بر ورد کار خود نکند وبداند که خدا او را واسطه کرده است که این روزی باو برسد واگر خدا میخواست

او قادر بر اتصال این نعمت بمزید چنانچه از حضرت امیرالمومنین علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی در روز قیامت
بنده ارنده گانش فرماید که ایا شکر کردی فلانشخص گوید که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون او را شکر کردی مرا نیز شکر کردی پس
حضرت فرمود که شکر کننده ترین شما برای خدا کسی است که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق ع منقولست که از درستی یقین مرد مسلمان
است که رضای مردم را بغضب الهی و ملامت مکند مردم را بر چیزی که خدا با و نداده بدرستی که روزی را حرص حریص نمیکشاید و نخواستن
و کراهیت کسی دور نمیکرداند مردم را اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هرآینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را دریابد
و بسند معتبر از حسین بن علوان منقولست که گفت در مجلسی بودم که طالبان علم در انجا حاضر بودند در بعضی از سفرها و نفقه ما منتهی شده
بود و بعضی از اصحاب من گفتند که از برای دفع این پرشیانی که داری امید بکی داری من گفتم لفظا شخص گفت والله که حاجت بر او وارد
نمی شود و با امید خود میرسی گفتم چه میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که در بعضی از کتب سماوی خوانده ام
که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری خودم سوگند میخورم که قطع میکنم امل و امیدواری هر کسی را که غیر
من امید داشته باشد بیاس قرا امیدی دروی پوشانم جامه مذلت و خواری را تزدرام و از ساحت قرب خود او را دور میسازم و ایمن
و از فضل خود او را محروم می سازم ایا در سختیها و شدت امید از غیر من میدارد و حال انکه نشدایده و بلا با بدست من و امید از
غیر من میدارد و بفکر خود در دیگران می کوبد و حال انکه کلید همه در با بدست من است و درگاه من برای دعا کنندگان باز است و هر که
امید بمن داشت در بلاها در و بمن آورد که او را محروم کردم و یکی از برای مطلب عظیمی بدرگاه من امد که امید او را قطع کردم و از روی با
و مطلبهای بندگان خود را حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان برسانم بحفظ من راضی نشدند و پرکرده ام اسمانها را از حرکای
که هرگز تسبیح من سستی بهم نمیرسانند و امر کرده ام ایشانرا که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نبندند پس اعتماد بغیر
نمی کنند ایا نمیدانند که هرگاه که بلایی از بلاها بر کسی نازل شود و غیر از من رفع ان نمیتواند کرد و کرم با ذن من چیره این بنده از من حین
غافل است عطا کردم با و بجود و رحمت خود چیزی چند که از من بطلبیده بود و چون از و باز گرفتم از من نمی طلبد که با و عطا کنم و با و
کنم و از دیگران سوال میکند ایا کم نشده است که من بطلبیده میدهم بعد از طلبیدن و سوال کردن کجا هم دادن بخیلم که بنده مرا
بخیل میداند ایا جود و کرم از من نیست ایا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل آرزوهای خلایق و امیدگاه بندگان
پس که امید ایشان از من قطع میتواند کرد آیا از من نمیترسند انهایی که بغیر من امید دارند و طلب نمایند اگر اهل اسمانها و زمینها
همه آرزو کنند و حاجت بطلبند و هر یکی از ایشان انچه همه طلبیده اند بدهم از ملک پادشاهی من مثل پر مگسی چیزی کم نمیشود چگونه
کم شود ملکی من با دشاه ان باشم پس بر احوال کسی که از رحمت من نومید شود و بد احوال کسی که معصیت چون من خداوندی کند و از من
ترسد یا اذر الملقون سادة و الفقهاء قادة و محا السیئة زیادة ان المومن لیری ذنبه کانه تحت

صخرة يخاف ان تقع عليه وان الكافر يرى ذنبه كانه ذباب مر على انفه يا اباذر ان الله تبارك وتعالى
اذا اراد بعبد خيرا جعل الذنوب بين عينيه ممثلة ولا امن عليه نفيلا وسبيلا واذا اراد بعبد شرا
انساه ذنوبه يا اباذر لا تنظر الى صغر الخطيئة ولكن انظر الى من عصيت يا اباذر ان النفس المؤمن اشد
انتكاثا من الخطيئة من العصفور حين تقذف برشركه يا اباذر من وثق قوله بفعله فذاك الذي
اصاب حظه ومن خالف قوله فعله فانما يريح نفسه يا اباذر ان الرجل ليحرم رزقه بالذنب يصيبه

ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوار انند و فقها و علما قاید و راهنمایان مردمانند و همنشینی علما موجب زیادتی علم و کمالات میشود و بدرستی که مؤمن گناه خود را چنان عظیم می بیند و از آن در خدرست که گویا در زیر سنگی است که میترسد که بر سرش فرود آید و بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی بر بینی او نشست و گذشت ای ابوذر بدرستی که هر که حق تعالی بسعادت بنده خود را و گناهان او را پوشیده در میان دو چشم او ممثل میکرداند که منظور نظر او و آن باشد و گناه را بر و گران و دشوار گرداند و اگر سعادت بنده را نخواهد و او شقاوت باشد گناه را از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی و خوردی گناه و لیکن نظر کن بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کردی نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب کسی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هر که گفتار ش کردارش موافق افتاده باشد پس بهره خود را از سعادت یافته است و اگر نه چنان باشد که قولش نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی که از و صادر میشود مادامکه تقوی در حد رفیعی است از درجات مقربان و بعد از ین مجملی از احوال متقیان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و همنشینی علما ربانی که بشرط علم عمل کرده باشند و باآنچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانچه از حضرت امام موسی ع منقولست که با عالم کمکوک کردن و صحبت داشتن بر روی زمین بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا و بلند و معتبر منقولست از حضرت رسول ص که حواریون بحضرت عیسی ع گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم فرمود که با کسی بنشینید که ضرر ایمان شما آور د دیدن او و علم شما بیفزاید سخن گفتن او دین شما را بآخرت رغبت کرداند و منقولست که لقمان بفرزند خود گفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی میان مجالس را برای خود اختیار کن پس اگر به بینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو ترا نفع خواهد کرد و دین مجلس و اگر جاهل باشی البته ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را بینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده میکرداند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا نیز فرا گیرد و بدانکه مفاسد گناهان هر چند صغیره باشد عظیم است

وموجب جرات شیطان وسلب توفیق خداوند عالمیان میگردد وباعث قساوت قلب وسیاهی دل ودوری از
ان میشود بلکه مکروهات را اصلا نمی باید شمرد که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات وگناهان صغیره میشود و بر
گناهان صغیره که مصر شدند واز انها توبه نکردند خود کبیره میشود زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است وباعث جرات بر گناهان
کبیره میگردد وارتکاب کبایر دلیری را بر شرک وکفر میرساند نعوذ بالله منه پس باید که گناه را حقیر ونشمارد ونظر بعظمت
پروردگار کند که معصیت عظیم سهل نمیباشد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که صغیره وحقیر ونمیباشد چیزی
که در روز قیامت نفع دهد وصغیره نمیباشد چیزی که در روز قیامت ضرر رساند واز حضرت امام رضا ع مرویست که گناهان
صغیره را همانند بگناهان کبیره وکسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار نمیترسد واگر خدا تعالی مردم را بهشت ودوزخ
نمیترساند واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند ومعصیت او نکنند برای تفضلهایی که بایشان فرموده واحسانی که نسبت
بایشان کرده ونعمتهایی که بدون استحقاق برایشان گشاده وحضرت رسول ص فرموده که حقیر نشمارید چیزی از بدی را
برخود نماید در نظر شما واعمال خیر خود را بسیار مدانید هرچند بسیار نماید در نظر شما بدرستی که گناه باقی نماند با گناه
وصغیره صغیره نیست با اصرار وامام محمد باقر ع فرموده که از جمله گناهان که امرزیده نمی شود اینست که کسی بگوید که کاشکی مرا
مؤاخذه نمیکرد خدا مگر بهمین گناه وحضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که هیچ بنده نیست مگر اینکه بر وی پرده پوشیده است تا اینکه
گاهی کبیره بکند پس تمام ان پرده ها از وی دریده میشود پس ملائکه حافظان میگویند که خداوندا این بنده تو پرده های ستر تو همه از و
گشوده شد خدا بایشان وحی میفرماید که او را بحال خود بپوشانید پس هیچ قبیح را نمیکند در مکر اینکه مرتکب میشود دیگر از
افعال قبیحه خود در میان مردم می ستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمی کند ما از شرم
می بایدار کارهای او پس خدا تعالی وحی میفرماید که ای ملائکه من خود را از وی برداریدپس بعد از ان اظهار عداوت با اهل بیت
ودر حین سلطنت خدا تعالی او را در دنیا واسمان وزمین رسوا میکنند پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده تو چنین پرده دری
ورسوا مباد میفرماید که اگر بنده من خبری در وی دیدم نمی گفتم که شما ان خود را از وی برداریدو ایضا منقولست که انحضرت فرمود
که ترک گناهان کردن اسان تر است از طلب توبه کردن وچه بسیار از شهوت بساعت که باعث اندوه دور ودراز می شود ومدت
را رسوا کرده است واز برای عاقل در دنیا جای فرح وشادی نگذاشته است وحضرت صادق ع فرموده که اگر خدا خیر بنده را
میخواهد گناهی که میکند را ببلایا مبتلا میکند که استغفار بیاد او آورد وتوبه کند وکسی را که خیری در وی نیست چون گناهی
کرد استغفار را از خاطر او محو مینماید واورا در نعمت میدارد وچنانچه میفرماید که ما استدراج واز مایش میکنیم انشانرا از
جهتی که نمیدانند یعنی در هنگام معاصی بایشان نعمت میدهیم وحضرت صادق ع فرموده که خدا دوست میدارد بنده را که در

گناهان عظیم رو بدرگاه او آورد و از طلب آمرزش گنه و دشمن میدارد بنده را که اندک گناهی کرده باشد و از احقر و حقیر شمرد و ایضا فرمود که بپرهیزید از حقیر شمرده شده که انها امرزیده نمی شوند پرسیدند که کدام گناهانست فرمود که کسی گناهی کند و گوید خوشا حال من اگر غیر این گناه مرتکب نشده باشم و فرمود که حضرت رسول ص بصحرای خشک ساده رسیدند و بصحابه فرمود مذکه هیزم جمع نمایند صحابه گفتند یا رسول الله در بن زمین هیزم نیست فرمود که هرچه بدست آید بیاورید پس آوردند تا پای جمع شد حضرت رسول ص فرمود که گناهان باین نحو جمع میشود پس فرمود که ز نهار سهل نشمارید گناها را که نوشته شده و وزر نامه اعمال ثبت است و حضرت صادق ع فرمود که آدمی که گناهی میکند در دل او نشان سیاهی پیدا میشود اگر دیگر گناه کرد زیاد میشود تا دلش تمام فرا میگیرد و دیگر بعد ازان هرگز نه کار نمیشود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که گاه هست که بنده از خدا تعالی سئوالی مینماید و نزدیک میشود که حاجتش برآورده شود پس گناهی میکند و خدا وحی فرماید بملک که حاجة او را برمیاورا که او متعرض غضب من شده و مستوجب حرمان گردیده و دیگر فرمود که هیچ سالی باران کمتر نمی آید ولیکن خدا تعالی هر جا که خواهد میفرستد که هرگاه جماعتی معصیت ها کردند آنقدری از باران که برای ایشان مقرر شده حق تعالی از ایشان باز میگیرد و در بیابانها و دریاها و کوهها می بارد و گاه هست که خدا تعالی جعل را عذاب میفرماید در سورخش بسبب نیامدن باران برای گناهان ان جماعتی که در حوالی ایشان جا گرفته اند و خدا او را راه داده است که بجای دیگر جا بگیرد بعد ازان حضرت فرمود که عبرت گیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق ع فرمود که گاه هست که شخصی گناهی میکند و بسبب ان از نماز شب محروم میگردد و بدرستی که عمل بد در صاحبش تاثیرش تندتر است از فورفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که گناهی را اراده و تحمل میکند باید که بسیار است که گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که ترا نیامرزم هرگز حضرت رسول ص فرمود که گاه باشد که بنده را بر گناهی ازگناهانش صد سال در محشر محبوس میدارند و انوقت نظر کند بزنانش که در بهشت متنعم اند حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حق تعالی قضایا حتم فرموده که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از و سلب ننماید تا گناهی از و صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیر المومنین ع فرمود که هیچ دردی برای دلها در دناکتر از گناهان نیست و هیچ خوفه در تر از مرگ نیست و از برای متفکر احوال گذشتگان کافیست و مرگ از برای موعظه پس است و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که گناهی که تغییر نعمت میدهد بی نکبره فساد است و گناهی که موریث ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب الهی است ظلم است و گناهی که موجب رسوایی و دریدن پرده است شراب خوردنست و گناهی که باعث منع روزیست زناست و گناهی که باعث زود فنا شدنست قطع صله رحم است و گناهی که دعا را مردود میگرداند عقوق پدر و مادرست یا باذ دَرْءِ مَا لَسْتَ مِنْهُ فِي شَيْءٍ وَلَا تَنْطِقْ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ وَاحْزَنْ لِسَانَكَ كَمَا تَحْزُنُ دِرْهَمَكَ وَدِينَارَكَ

کنید ومنقولست که از حضرت علی بن الحسین ع پرسیدند از توحید فرمود که خداوند عالم میدانست که در آخر زمان جماعتی عمیق
متقی بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد و آیات سوره حدید را فرستاد و گفت که خدا را بایشان بخوانند و کسی که زیاده از این تعمق
نماید هلاک میشود و حضرت صادق ع فرمود که اوصیا و ائمه را باید که از راه مطابقت اشیان بخدا بتوان رسید و اگر نه اشیان
بودند خدا را نمی توانست شناخت و بایشان خدا حجت خود را تمام کرده و اکثر عالم را شیطان این راه فریب داده که دست از
فرموده خدا و معصومین برداشته اند و بعقلهای ضعیف خود اعتماد نموده اند و تفکر نمینمایند که اگر عقل مستقل میبود دیگر باب
فرق بپا نمیشد و حکمای بعقل ضعیف خود جسم دانسته اند و میگویند نوریست که از نهایت شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه و مجسمه
خدا را بصورت پیر ساده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر با ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم زرد میدانند بر روی عرش نشسته
و بعضی دیگر از صوفیه و اکثر نصارا بحلول خدا قایلند در اشیا و نصارا در خصوص عیسی ع قایل شده اند و خداوند عالمیان نصارا را
در قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را کفار نامبرده و جمعی دیگر از صوفیه و اهل سنت باطل مرکب قبیح تر قایل شده اند که تجلی است و میگویند
که خدا بهمه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجود ندارد و اوست که گاهی بصورت عمرو و زید است و گاه بصورت سگ
و گربه و گاه بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از ظاهر میشود و بغیر دریا چیز دیگر نیست نظم که
جهان موجهای این دریاست ۞ موج و دریا یکی است غیر کی بیند ۞ در جمیع کتب و اشعار خود تصریح باشان این کفر و سرخرفات نموده اند
و جمعی از کفار و ملاحده همه نیز بهمین اعتقاد دارند و کتاب جوک که براهمه ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود متمسک بهمین
سرخرفاتست و بعضی از اهل این محله که مشرب تصوف دارند ان کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتب شیعه بشیء اعتبار نمیکنند
و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان همت که ایشان از اهل حق اند و بهترین عالمیانند و بنا دانیا بخان ایشان میروند و گاه در میشوند
و گمان ایشان اینکه هر صوفی البته مذهب او برحق است و آنچه گفته از جانب خدا گفته میدانند که چون کفر و باطل عالم اگر نبود و اهل حق همیشه مخذول و مکذوب بودند و اهل هر صنفر همیشه اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند و پاره
از ایشان در لباس تصوف و پاره در لباس علما و همچنین اکثر علمایی که گناهای ایشان در میان است گاه فوگرا کننده عالم نبود
و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت رسالت بودند بر مذهب حق ماندند همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و
همان اعتقادات جبر و تشبیه و امثال آن را اعتقاد فاسده در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند که اگر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر کند
که فلان نماز را نمی باید کرد و قبول نمیکنند و اگر از سفیان ثوری عملی باشان برسد میکنند با آنکه سفیان از ابو حنیفه مرتبه بوده است
خبر بکلینی از سید بزرگوار آیه که روزی از مسجد بیرون آمد حضرت امام محمد باقر ع را داخل مسجد میشد دست او را گرفته
برو بخانه کعبه گردند و فرمود که ما مورشده اند مردم از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف نمایند و نزد ما آیند و ولایت

خود را برا عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید کرا إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا کہ ترجمہ ظاہرش اینست کہ من البتہ بسیار
کسی را کہ توبہ کند و ایمان بیاورد و عمل شایستہ کند و ہدایت یابد پس حضرت اشارہ بسینہ خود فرمود کہ مراد از ہدایت ہدایت یافتن ما
و ولایت ماست پس فرمود کہ ای سدیر بخواہی کہ بتو نمایم راہزنان بین خدا را و نظر فرمود بسوی جوشن سینہ و سفیان ثوری و اثبان
حلقہ زدہ بودند در مسجد پس فرمود کہ نہ باقی از اصحاب خدا یافتہ اند و نہ یکتا پای ضد اعلی بینند اگر این اخابیث در خانہای خود
بنشینند و مردم را کہ نگذارند مردم بسوی افواہ آمدہ و ما الیشان را نخواہد و رسول خدا خود چہ سیم داد و بسند معتبر دیگر روایت کردہ از
شخصی از اہل مکہ کہ روزی سفیان ثوری بمن گفت بیا تا برویم نزد جعفر بن محمد با او نیم و قتی رسیدیم کہ آنحضرت ارادہ سوار شدن داشتند
سفیان گفت یا ابا عبد اللہ مژدہ ما را از خطبہ کہ حضرت رسول اللہ در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود کہ بگذار کہ بردم کہ کار
دارم چون برگردم نقل کنم گفت بخ خوشی کہ بپیغمبر دارد کہ مراحدیث بگوئی فرمود آنحضرت فرود آمد و سفیان دوات و قلم طلبیدہ آنچہ
حضرت فرمود نوشت بار دیگر بحضرت عرض کرد او سوار شد من و سفیان روانہ شدیم در راہ گفتم با ہم باش تا دران حدیث
نظر کنم چون دیدم گفتم واللہ کہ حق بر گردن تو لازم کرد کہ ہرگز بر طرف نیشو و گفت چہ چیز گفتم در ین حدیث کہ نوشتی بپیغمبر
فرمودہ است کہ سہ چیز است کہ ہرگز اہنا را داشتہ باشد دل او کینہ ہیچ مسلمان را خیانت نکند در دل او را ہا نمی یابد عمل را برای اللہ خالص
گرداند ین و خیر خواہ مسلمانان و امامان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن کہ میباید بود کدام امر جمیعہ مراد است کہ گویند ہرگز
نماز نکنند و روزہ ندارد و غسل جنابت نکند و کعبہ را خراب کند و با مادر خود زنا کند امانش مثل امان جبرئیل و میکائیل است یا
مراد قدریہ اند کہ میگویند خدا ہرچہ خواہد نمی تواند کرد و شیطان ہرچہ خواہد میتواند کرد یا خوارج مراد است کہ علی ع را کافر میدانند
و لعنت میکنند یا غیر الیشان از کدام ان گفت پس شیعہ و ائمہ الیشان چہ میگویند گفتم میگویند کہ حق بن ابی طالب و اللہ امر است
بر ما و جہت خیر خواہی او و ملازمت اہل بیت او چون این را شنید حدیث را گرفت و پارہ کرد و گفت این را کجا می نقل کنم و
الحق اینچنین کفر و انکاری خفی از اہ جوشن سیفہ ہم صادر نشدہ با آنکہ او و اتباع ش و عموم خلافت نفس و ترک دنیا مینمایند و احوال
بعضی از الیشان انشاء اللہ تعالی بعد ازین مذکور خواہد شد و باین جہالت و نادانی در میان شیعہ شایع کردہ و رخنہای
عظیم در فروع و اصول دین ہمہ سیدہ و محیلی الدین کہ از روساء الیشان است در فصوص الحکم میگوید کہ ما حق را بہیچ وصف نمی توانیم
الا کہ ما عین ان وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود را برای ما میفرمود پس ہر گاہ کہ خود را مشاہدہ کنیم او را مشاہدہ کردہ ایم
و ہر گاہ کہ او مشاہدہ ما میکند خود را مشاہدہ کردہ است و در جای دیگر ترجیح میدہد مرتبہ ولایت را بر مرتبہ نبوت و خود را خاتم الاولیاء
میگوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران و اینماید و در فتوحات میگوید سبحان من اظہر الاشیاء و ہو عینہا و در جایی دیگر از فصوص
الحکم خطابست بحضرت نوح ع میدہد کہ او غلط کرد در تبلیغ رسالہ و قوشش درست نرفتند و غرق دریای معرفت شدند و الیشان را

نوح ازان در یا بجناری او دو ازده جه بلند بدرجه پستی تا مذ و فکر در تصانیفش میکوید معتقد بند بهی شود نفی هیچ مذهبی نمکن و هیچ
معبود را غیر خدا ازیت و غیره انکار نمکن که بقدر ایچه ازانها انکار میکنی فسری و خدا در همه چیز ظهور دارد و میکوید خدا بهر و زیر
کوساله پرستان سلط کرد اینده تا انکه حق تعالی در جمیع صور تها معبود شود الهذا هیچ نوع از انواع عالمیان نمانده که معبود نشده و میکوید
که نصاری برای ان کافرند که دعوی اتحاد با خدا را در خصوص عیسی کفته اند اکر در همه چیز سکفته عین توحید بود و در رکی زنده کرها ی
ایشان بقدر سیده که ثمن پیزیرا رسیده ذا احوال ملای روم کفت اکر از قوش پرسی اِنَّمَا اَمْرُهٗٓ اِذَآ اَرَادَ شَيْـًٔا اَنْ يَّقُوْلَ
لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ و اکر از نعلش پرسی كُلٌّ يَّوْمٍ هُوَ فِيْ شَاْنٍ و اکر از صفاش پرسی لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَّهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ
و ازین باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار ستای خزیان با انصاف نظر نماید که نسبت بذات مقدس خدا ایان
قسم پستها روا ست و هرکز از پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام که پیشوایان شما ند این قسم سخنان صادر نشده یا بجاب خود از اراده و اذن
خداوند عالمیان ایشان را نفی نمیکند مذمت بیفزاید نضار را که ایشان کا فرشدند بان عقاید فاسده و جمعی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده و
چنین روات شریف را کفتند که تو خدایا حضرت ایشان را از چاها کرده ازدو کشت هر کاه چنین ذا یه را نسبت با لوهیت توان داد
العیاذ با لله چون در هر سک و کربه چنین امر را قابل توان دانست که تو عین خدایی را که عبادت میکنی و از نچه است که ایشان را اعتقاد
هست که همین که ازهمه ظاهر شد دیکر عبادت ساقط میشود و تاویل کرده اند این ایه را که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت
کن خداوند خود را تا ازمرک در رسد و ایشان الیقین را بمعنی وصدت وجود برده اند چنانچه علامه حلی ره در کتاب کشف الحق و نهج
الصدق فرموده است که خداوند عالمیان را در چیزی حلول کرده زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول کند محکوم خواهد بود و صوفیه اهل سنت
باین قایل شده اند و بخوبی کرده اند در بدن عارفان حلول کند بهمین این مشایخ را که تبرک بقبرهای ایشان میجویند چه اعتقاد دارند
خداوند خود را در مزد و عبادت ایشان بقدر کرانست و دست برهم زدن و خوانندیکی و غا کردن و صد اعیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار
در بین اعمال که وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَآءً وَّتَصْدِيَةً یعنی خود غازیا دعای مشرکان نزد خانه کعبه یکی صفیر
زدن و دست برهم زدن و چه غفلت ازین بالاتر میباشد که کسی تبرک بجایی جوید که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را بان عیب کرده
بلی دیده دل ایشان کور ست من دیدم جماعتی را از صوفیه در روضه حضرت ماحسین ع که نماز شام کذارند و کیفر از ایشان نشسته بود
بعد از ساعتی انجماعت نماز خفتن را کزاردند و ان شخص نکرد از ایشان سوال کردم که انشخص جرا نماز نکرد کفتند او بخدا اصل شده است و احتیاج
بنماز ندارد پس نکرای عاقل و تفکر نماید حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا هیت و عبادت ایشان این و باین اعتقادات
و اعمال ایشان از ابدال میدانند با انکه جاهلترین جهالند تا انچه ترجمه کلام علامه حلی رضم بود و درین زمان سینه سپ
زبان می شنویم و این مضامین را در شعرای عاشقانه بسته اند و بدست جلفی چند داده که بخوانند و دست برهم زنند و فریاد کنند

و مدعی چیزی که انشاء الله تعالی بعد ازین بیان خواهد شد عباد الله تمام مفهم چرا بر خود رحم نمیکنی و دین خود را در معرض چنین مخاطره میگذاری
اگر کسی را کوه که چاه سرپوشیده در راه است چه اعتماد بر سخن قابل نگاشته باین راه میرود و از راه بخطر میرود و تو در عوض شنیدن سخن
و سخن شیوایان در میان است و جمیع اثار ایشان معلوم است پس ای ایشان بهتر چه مخواهی ضد امیر بر روی نهاده و فرموده که ما اتاکم
الرسول خذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر چه رسول از برای شما اورده علما میدهد و حضرت پیغمبر گفته که من از میان شما میروم
و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر بانها تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من و ایشان دو تا هرگز از هم جدا نشوند
تا در کنار حوض کوثر بمن رسند و معنی کتاب با اهل بیت میدانند و اهل بیت فرمودند که ما گزارش سخن شما میدهیم احادیث ما در میان شیعه
رجوع برا و یان ما میکنند پس ائمه ما تقصیر در بیان احکام اصول و فروع دین نکرده که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در بیان
ایشان نظر میکنی اگر تو عمل نمایه بهزار یک انچه پیغمبر تو درین حدیث برای تو بیان فرموده ترا بس است امید که حق تعالی جمیع خلق را
راه هدایت نماید و جمیع شیعیان را بر صراط مستقیم متابعت اهل بیت رساله بدارد و بحق اهل بیت محمد و اهل بیته الطاهرین

معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله ذکر کرده که مراتب
معرفت اتش است و اول مرتبه معرفت است که شخصی بشنود که چیزی میباشد که هر چه دران بیفتد میسوزد و هیچ چیز نمیگذارد که هرگز
ان واقع شود اتش دران ظاهر میگردد هر چند از دانه فیلی یا کم یا زیاده میشنود و همچنین موجود در اتش میگویند و نظیر این معرفت در خدا
معرفت جاهلی است که دین خود را تقلید بدانند و مرتبه بالاتر ازین مرتبه مرتبه کسی است که دود اتش او بر سیده اما اتش ندیده و میگوید
که این دود البته از چیزی حاصل شده و هر اثر مؤثر میخواهد پس اتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در مرتبه بالاتر میتوانی
معرفت اهل نظر و استدلالست که ببراهین قاطعه حکم مینماید بوجود صانع و مرتبه ازین بالاتر مرتبه کسی است که نزدیک اتش رفته و حرارت
او میرسد و فروغ اتش چیزها را بدو و چیزها را بان نور می بینند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خاصی است که الهامی
ایشان بنور ایمان اطمینان یافته و بجمیع اشیا بدیده یقین با ثار صفات کمال الهی ناظر شده مینمایند و مرتبه ازان بالاتر مرتبه کسی است
که در میان اتش باشد و اثار اتش بر و ظاهر گردد یا شد و این در معرفت الهی انبیا و درجات معرفت است که بتعبیر ازان عبارت نمی توانند
می کنند و حصول انها یعنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقولست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه فرمود که الهم
عالم پیغمبر ما که کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خاکار او خاکار من است که بامن محاربه کرده و تقرب بمحبوبی بسوی من نمیتواند
من چیزی که نزد من دوست تر و پسندیده تر باشد از و اجبانه که بر و واجب کرده ام و بعد از فرایض تقرب بمحبوبی بسوی من نمیتواند و همیشه
بمرتبه که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش او میگردم که بان می شنود و دیده او میگردم که بدان می بیند و دست او میگردم
بدان گاه که میگیرد اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم و دعای او را رد نمیکنم و اگر از من سؤال نماید بدو عطا میکنم و در هیچ چیز نقدد نزد دارم

مانند مردد

مانند تردد ما

انند تردد هایی که در قبض روح بنده خود دارم چیزی که او مرتکب نمیشود و من از ردکه او نمیخواهم هر آنکه این مرتبه نوعی مرتبه بسیار نازکی
زین باعث لغزش جماعت شده که این معنی باطل که گذشت قایل شده اند و کاهی با حدیث نیز استدلال میکنند و این حقایقی
محض است زیرا که آنچنان کسی که ایشان بعضور میبینند بخصوصیتی بحال و کمال انسان دیگر انسان ندارند بلکه این معنی همیشه از برای همین خیر حاصل
میشده است و این حدیث قدسی ظاهر است که آنچنان بعد از انجام عبادات و نوافل حاصل میشود و چون بعد از تحقق شد باطل نشده میشود
مجمل از حقایق این حدیث شریف برای تو بیان میکنم فرمایا اهل انکاری و اگرنه عبادات حق بسیار است که موهم معنی باطل میباشد
کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد و انس بمکالمات اهل بیت علیهم السلام بهم رسانیده معنای انشاء استفهام بداند که کیست این حد
است که کسی در مقام محبت کامل شده و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر کردیده و بجمیع اعضا و جوارح او سرایت کرده و در همه این
نوری که هم میرسد و جمیع قوی و اعضایش قوه دیکر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و درین مرتبه چون مکلف نظر
محبوب خود است در هر چه نظر میکند و در آن چیزی می بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس کویا او را در صنع و فعل او
او را که در این خیر ظاهر کرد و من میبیند و اکر چیزی را می شنود و از آن کلمات و دست امی شود علاء الدوله تمنا کفته که معنی وصدت
موجود را این مرتبه اشتباه کرده اند و این کفتست و من نیز اشتباه کردم و توبه کردم و ظاهر است که آنچنانی که مذکور شد باعث حلول و اتحاد
نیست و کفتنیست و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی آنچنانی باشد یعنی با همه آنکه رسیده من دیده او و یعنی بغیر آثار صنع من
و چیزی که رضای من در آن باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمی شنود و مرادات نفسانی را از و بر طرف میشود و مرا بر مراد
خود اجبار میکنند و بعضی کفته اند که مراد اینست که چون اعضا و جوارح آدمی نزد انکس عزیز و محترم میباشد و در مرتبه محبت میرسد
که مرا بر انها ترجیح میدهد و قوای انها را در رضای من فانی میسازد و پاک ندارد و کمعنی دیکر این دقیقه آنست که ذکر کنیم
و از خدای مطلق که در نظر اهل بیان و احوال بصیران معنی باطل نشده و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی
در خلقت انسانی قوای شهوات بسیار مقرر ساخته چنانچه سابقا ذکر شد و امر فرموده که انها را در راه رضای او صرف نماید و وعده
فرموده بمضاعفا قال ما انفقتم من شیء فهو یخلفه کر انچه را در راه او صرف نماید عوض کرامت فرماید که باقی بان باشد
چنانچه خداوند عالمیان با بی توکرامت فرموده که در معرض زوالست و ممکنست که کسب یا بسوزد یا ببرد یا از دست تو بیرون رود
فرموده است تو که این را در راه من انفاق کن تا مال تو دهم در بهشت که از زوال نباشد و اضعاف مضاعف ان چیزی باشد که داده و همه آن
و انفقتای دیکر از توحید انفقو یکمقدار عزتی بتو داده بعاریت و مقتضی لا تخافوا لومة لائم از تو خواسته که در راه او صرف نمایی و خود
کار نمای حق منافی طریقت و رزق اهل باطل است و طبع اکثر اهل عالم بسیار باطل مایل است پس کسی که مرا از این راه باعتبار باطل بکذرد و حق را موافق
الهی عمل آورد عوض او را بعوض کرامتی فرماید که مشابهتی که بهست اول نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر پاره معلوم شد

کر عثمان و انها به که عزت نزد او طلب نمود ذلیل و ملعون ابد شدند و ابوذر که مردانه از ان اعتبار گذشت تا قیامت بر و صلوات میفرستند
و ذکر همش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت ابدی و یزید پلید را گمان این بود که خود را غیر نمیکند و امام حسین را صلوات الله علیه
تا قیامت بهر بنا ذلیل میکرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمدی کرد و نام امام حسین علیه السلام تا قیامت بر بنا بر شرف مانده و خواهد بود
و پادشاهان عالم چنین بر استانه اش میسایند و خاک ضریح او را بر دو دیده میکشند و خداوند عالمیان میگوید قوتیه بهر کس کرامت فرمود
که بان قوت قدری از کارها میتوانند کرد و جمعی که این قوت را اهمیت کرده اند و در راه او صرف کرده اند در انذک وقتی کران ناقص میشود
یا ببتی یا بمرگ زایل میکرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بزرگوار ایا که او را متابعت نموده اند و در عبادات و طاعات این قوتها را
نمود خداوند قوتها باشان کرامت فرمود که فوق قوت بشری بود چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت جسمانی نکندم بلکه بقوت ربانی کندم
و در انوقت هم دست را حرکت ندادها که متوسط آسمان و زمان را بر یکدیگر میزدند و جمیع عالم مطیع او بنده و اقع شد
بدین بر طرف نمیشود و مرده و زنده ایشان یک حکم دارند بلکه چون غیر اراده الهی مراد ایشان نمیباشد و از مرادات و ارادات خود خالی میشوند
اول امر را که اراده میکرد بقوت خود ان کار را میکرد اکنون بمقابل اراده او خدا اراده و قوت خود را در مراد او بکار میفرماید
و چون از برای خدا از مراد اراده خود گذشته خدا اراده او را در قلب او القا مینماید و خدا مراد او میشود و اشاره باینمعنی است که آنچه در ان
حدیث مشهور وارد شده است که دل مومن در میان دو انگشت از انگشتهای الهی است که گناه را قدرت بهر طرف که بخواهد بگرداند
و موافق حدیث معتبر و آیه وما تشاءون الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در خان ایل شده باینمعنی تفسیر شده اند یعنی در امر
اینگال مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بانچه متعلق مشیت الهی باشد که دو همچنین نوردیده خود را که همه کرد و راه دوست میپرداخت
از انکه بیداری بیکشیم چشم ضعیف میشود و یا در نظر کردنها اراده دوست ملاحظه کرده از اراده خود که نشت خداوندی بدیده چشم دل جان
او میدید که حقایق معانی و امور غیبیه بان نوری میبینند و ان نور را دوچنانکه فرمود و اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بترسید
فراست مومن که او بنور خدا یا در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضای امر لهم از ان سمعون ها از انچه میشنوند چیزی چند که دیگران از انها
از انها کرانند و بمقتضای فتح الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه چشمهای معرفت و حکمت از دل و زبانشان جاری میشود که خود هم حیران
و این چشمها انچه بر دیگران میریزد بر خود شان هم فایض میکرد و همه یکسان جاری میماند و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاری و روان
چشمه اش را منتهای نیست نهایت ندارد و در هیچ مقام سخن بسیار نازک میشود زاویه این نمیتوان گفت اگر بلطف الهی فهمیده نگردد شد
معنی نخبه بیشه را درست میفهمی که من بنیاد ایوم و من میشنوا ایوم و در اخبار علیه این عبارت واقع شده است که من سمع و من سمع
و بیطبق چون با نجا رسید بمن می پیندد و من می شنود و من راه میرود و من سخن میگوید یعنی چنین ابن امور ساعات و وقت و توفیق
می یابای در وارد شده که اشعی مخصوص مقربانست و این معنی باطله که ایشان میگویند در هر خرق عادتی که باشد اگر خدا توفیق دهد از انچه

یمشی
چیزی معلوم

مرور سد

ذکر رشته معنی تخلق را باخلاق الهی ای توان فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بالتشبیه ارباب معنی شده که در میان آتش مرغ سرشوه و مگس
حکایتی که آتش است اما آتش نیست بزنگ آتش برآمده است بلا تشبیه ضد از صفات مگس خوصفتی چند پروفایر ساخته که بنوع آشنایی با آن
صفات بهر سانیده هر چند علوم قدیمه جهل است اما مگس نمیدارد که از پرتو علم کسی است و از کدام علم تور سیده نبرده از علم منافعی
اوست که جمیع علمار اگرفتوش اورده است و ذره از قدرت اوست که بپادشاهان عالم داده کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات
اوست که جمیع عالمیان بان دعوی کمال میکنند ولیکن کمالات انسانیه دو جهت دارد و جهت کمالیه سیدارد و جهت نقص و کمالش از اوست
و نقصش از خود است و زاده از یعنی در مقام کنجایش ندارد و خدا تعالی جمیع شیعیاز از وساوس شیاطین جن و انس نجات بخشد بحق
محمد و آله بدا که از جمله چیزها که کلمات معجزایت نبوی بران دلالته دارد و حدوث عالم است چنانچه فرموده که اولست پیش از همه چیز و آخرش نیست
اولیت اضافیست که چیزی پیش زین تواند بود یا که زمان موجودی نیست که اولیت بان اعتبار باشد اگر که لازم اید که آن زمان بران
سابق باشد و تحقق اولیت و سبق الهی در مقام مناسب نیست و لیکن اعتقاد باید داشت که انچه غیر خدا و ند عالمیان است زمانی و در ظرف
از ظرف ازل تمامی است که چند هزار سال است و وجودشان زمان اول دارد و خداوند عالم قدیم است و وجود او را اول و نهایتی نیست
و حدوث عالم بمعنی اجماعی اهل ادیان است و هر طایفه که دینی داشته اند نوبه پیغمبر قایل بوده اند و ایات بسیار بمعنی دلالت
دارد و اخبار بمعنی متواتر است و جمعی از متکلمان که بپیغمبر قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود گذاشته اند بقدم عالم قایل
بوده اند و بعقول قدیمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را قدیم میدانند و این مذهب غایه کفرست و
مستلزم هزار کذب بیمعنی و متضمن انکار بسیار از ادیانست و ایات قرآنیه زیرا که اثبات اعتقاد نیست که هر چیز که قدیم است عدم بران
محالست و هیولا بصورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد
و حال انکه در سوره انشقاق و انفطار و غیرها نهایت میفرماید که در قیامت اسمانها از یکدیگر خواهد پاشید و شق خواهد شد و بچیده خواهد شد
همچو کرکاغذ را بهم می پیچند و کواکب از هم خواهند پاشید و عبارت فاطره که در قرآن دارد است هم دلالته بر حدوث دارد زیرا که در
لغت عرب فطر اختراع کردن و از نو پدید اوردن است و اشیان میگویند که هر چیز که هست مسبوق بماده است که قبل ازان می باشد و
تفصیل این مجمل در این مقام گنجایش ندارد و [illegible] در تحقیق معنی فرد است بلکه فرد و ترو واحد و احد که در اسامی الهی وارد
شده است بحسب معنی نزدیکند بیکدیگر و فرایت مشتمل است بر دو معنی که الاغلب هر دو در جهت اول یکانه بودن در الوهیت که در صمدیت
شریک ندارد و خیال کفار قریش تا نزا شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری صبی اثر شریک او میدانند و کبران بظلمت
مایلند و همه معنی کفرست و بطلان ان در اخبار و احادیث بسیار بان قاطعه وارد شده است و عقل هم حکم میکند که همچنین نظامی باین
حق یک شخص میباید باشد و اگر خدای دیگر الجمله باید می موجود می بایست مخلق را از شناخت خود محروم کرد از خیا که این خداوند کتا

و پیغمبران بمردم فرستاده است و خود را بایشان شناسانیده میباید که اوئیز بفرستد چنانچه حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده بایکه
در بین اخبار از خدا و رسول او انکه که صدق ایشان ظاهر شده و از نقص و کذب و عیب مبرا نیده کافیست و بر یکانه بودن در ذات
و صفات یعنی بسیط بودن او بیچ اجزا نیست و جزء بر دو قسم است جزء خارجی و جزء ذهنی جزء خارجی آنست که در خارج ماهیت
شئی باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد از وجود کل مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سر که و عسل برای سکنجبین و
انچنین جزئی بر کل محمول نمیشود و نمیتوان گفت که انسان دست است یا چشم است یا سکنجبین عسل است یا سر که عسل است و جزء ذهنی آنست
که در خارج در ماهیت شئی باشد و وجودش از وجود کل ممتاز باشد بلکه متحد باشد در خارج با کل و لیکن عقل تحلیل نماید ان را از ان دو جزء
مثل حیوان در ناطق نسبت بانسان که در خارج هر دو با انسان متحد ند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل ان دو جزء تحلیل میدهد و بچنین
جزئی محمول هر شود بر کل و از اینجا میتوان گفت که انسان حیوانست و انسان ناطق و بدلایل عقلی و نقلی ثابت کردیم که این هر دو قسم
جزء در باب خدا تعالی محالست که نه احتیاج او لازم می آید و ان محالست و تعدد و واجب الوجود لازم هر آید و ان ممتنع است و معنی
بودن مشتمل بر توحید صفات هم هست و از اینجا عتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانکه ممکنات صفتی میدارند
و باین بیان صفت متصف می شود و بسبب ان از عالم میگویند و همچنین سایر صفات خداوند عالمیان صفات مقدس او عین
ذات اوست و اصلی ذات قایم مقام جمیع صفاتست و چنانچه ما چند بار اعلم میدانیم او باصل ذات میداند و ما را بالقدرت میگوئیم
او باصل ذات میکند و موجود بودن او بوجود لیست زاید بر ذات و وجود او عین ذاتست و باصل ذات موجود است لهذا عدم او
ممتنع است و اگر صفات زاید داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود و ان صفات نیز واجب الوجود و قدیم خواهد بود و شریک
او خواهند بود چنانکه از حضرت امیرالمومنین و امام موسی و امام رضا صلوات الله علیهم بطریق متعدده منقولست که اول دین معرفت حق
تعالی است و کمال معرفت او اقرار بیکانگی اوست و کمال توحید اقرار بیکانگی او و نفی کردن صفات زاید ازو زیرا که هر صفتی که اثبات
میکنی ان صفت گواهی میدهد که موصوف غیر صفت است و هر دو گواهی میدهند بثنیت و دویی بودن او و دویی منافات دارد زیرا
که ازلی و واجب الوجود محالست پس کسی که خواهد که خدا را بگنه و وصف حدی از برایش قرار دهد و کسی که از برای او حد قرار دهد او را معدود
و را نهایت داده و هر دو خواز برای او قرار داده و هر چه از برای او قرار دهی مکانست و مکان مخلوق است و مخلوق منافات دارد با صفات قدیمه
و صفات ممکنه برای او قرار داده و کسی که پرسد که خدا چیست یا در کجاست مکانی از برای او اثبات کرده و او مکان نیست و کسی که پرسد
که بر روی چیست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفرست و کسی که پرسد که پس در کجاست خدا اختصاص مکانی داده است
و حال انکه مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده است در مکانی که هیچ معلومی نبوده تا در برخلق بود و نفی کردن هیچ
مخلوقی نبوده و پرورد کاری داشت در مکانی که مربوبی نبوده و خداوند را چنین وصف میباید کرد و زیاده از انست که وصف کنندگان

او را وصف

او را وصف نمایند و باسایند معجزه از امیرالمومنین ع منقولست که بعد از رسول ص بنه . و در خطبه فرموده که مضمون بعضی از آن آیت
که حمد و سپاس خداوند را سزاست که عقلها عاجز کرد از دانیده از آنکه نظیر هستی و وجود او چیزی از آنکه ذات و صفات او را بشناسند یا ذات
او را تعقل نمایند زیرا که محال است که او را شبیهی و مانندی نبوده باشد که از راه مشابهت بذات و صفات او توانند برد بلکه خداوند است
که تفاوت در ذاتش نیست که اجزاء مختلفه داشته باشد و تبعض در و ممتنع باشد که تعدد در صفات او مجسم شده از اشیاء بدور
مکان و بلکه بکمال تنزه و متعالی و ممکن است و جمیع اشیاء نه بانکه در میان اشیا ممزوج با آنها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت علم او
بجمیع اشیاء نزدیک آنچه که بدون آن الت علم نتواند داشت محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میانه او و معلوماش علم و اسطه نیست بغیر ذاتش
اگر گوینده که بود و همیشه نه بامنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه دلیلش آنست که عدم بر او محال است و سند معتبر از باقر ع منقولست
که فرموده که خداوند قدیم واحد و صمد است یعنی یکانه و محتاج نیست جمیع خلق تست و احدی المعنی است و معنی بکثرت مختلفه در آن نیست
زیرا که تعدد در ذات و صفات سوای کوبه که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدای شنود و بغیر از آنچه بدان می بیند و می بیند
آنچه بدان می شنود فرموده که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه کرده اند نه بخلق بلکه خداوند عالمیان می شنود بهمان چیزکه بدان
می بیند و می بیند بهمان چیزکه بدان می شنود یعنی همه ذات است و عضوی یا جارحه والتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا ع فرمود
که هرکه این اعتقاد داشته باشد بخدا و اولیای دیگر شریک کرده باشد و از ولایت و تشیع بهره ندارد و بلکه حق تعالی همیشه
عالم و او قادر و توانا زنده و شنونده و بینا بوده بذات خود نه بچیزدیگر و بلند و منزه است از آنچه کفار و تشبیه کنندگان میگویند
و ایضا منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بحضرت امیرالمومنین ع آمده و از معنی احدیت خدا پرسید مردم بر و حمله کردند و او اعراض
کرد و نه که نه می بینی که حضرت در عین قتال است باین پرداخته که خاطر پرسوال او نمیاید حضرت فرمود که او را گذارید که ما این قدر را
برای آن میکنیم که مردم با اقرار میکنی خدا او یکم الحال که او می پرسد بگذارید که بمعهد پس متوجه اعرابی شده فرمود که آنچه میگوی که خدا
گفته واحد است چهار معنی دارد و دو معنی بر خدا محال است و دو معنی برای او ثابت اما آن دو معنی که بر او محال است یکی آنکه گوید که خدا واحد است
و لاثانی ندارد که خدای دویمی هست که او یکمین است که این گفتار ثابت و شریک است از برای خدا و نیز از مضاری است که خدا را بوصف
حدثان میکند و معنی دیگر آنکه گوید که او واحد است از یک جنس چنانکه گوید زید واحد است از جنس انسان و این نیز کفر است و نسبت بخدا
شریکی در ماهیت و نوع اثبات مینماید اما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی آنکه خداوند احد است یعنی یکانه است در کمالات و شبیه و مانندی
ندارد چنانکه گویند فلان شخص یکانه دهرست و همچنین از برای خدا ثابت و برین مضامین احادیث بسیار است ای عزیز بین که بنده در عرض
چندین هزار سال چگا عقل فکر کرده اند بعد از صد هزار خطا بگمنی باو معنی حق راه برده اند الهمه تو در یک خطبه و یک حدیث ضعاف
از ما برای تو معین کرده اند ولکن اکثر الناس لا یعقلون ص انکه حق تعالی باقی است و فنا و عدم بر و محال است و بقای او ذاتی

ندارد و بیان همینی سابقا مذکور شد کسی توهم نکند که چون ثبت و جهنم دائم مرد و همیشه باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص
ندارد زیرا که بقاء الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت و حالت و هیچ تغیر در ان نیست و بقای دیگران
بانواع تغیرات و تبدلات چنانچه منقولست که عبد الله بن یعفور از حضرت صادق ع پرسید از تغیر این هوا لاول و الاخر گفت
کراهت دارد از اسم بیان بمعنای خوبیت فرمود که هیچ خبریست مگر اینکه کهنه میشود و تغیر میکرد و یک نجم زوالی دارد و از رنگ بر رنگی متغیر
میشود و از حیاتی بحیاتی میگردد و از صفتی بصفتی منتقل میشود و نقصانی و زیادتی بر و طاری میگردد مگر خداوند عالم که همیشه واحد و لایزال بوده
و اوست پیش از همه و اخر و همیشه خواهد بود و صفات و اسمهای مختلفه بر او وارد نمیشود و خانه که برود یکران میشود مثل اوی که مگر تنه خاکست و مگر تنه نور
و خوشه و مگر تنه استخوان بوده است مانند خرما که مگر تنه خوشه است و مگر تنه رطب و مگر تنه ترست پس اسامی و صفات برانها متبدل میشود
و خدا برخلاف اینهاست فصل ششم در اینکه این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره و دلالت دارد بر اینکه خدا افریننده آسمان و زمین و
چیزهاست که در انهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا برخلاف قول جمعی از اهل که معقول عشره را خالق
اینها میدانند و قول جمیع فلاسفه شیعه که ائمه را خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی ان قول احادیث بسیارست چنانچه ابن بابویه بسنده
معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بحضرت امام رضا ع عرض نمودم که چه میفرمایید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر بمشیت
را به پیغمبر تفویض نموده فرمود که انچه پیغمبر بسوی شما اورد انرا بجا اورید و عمل کنید و انچه شما را از ان نهی نماید ترک کنید و اما خلق
کردن و روزی دادن بما و اگذاشت بعد از ان فرمود که خدا افریننده همه چیزهاست چنانچه در قرآن میفرماید که کران خدا و هندی
که شما را خلق کرد پس روزی داد پس بمیراند شما را پس زنده کرداند ایا از ان شرکهایید که از برای خدا قایل میشوند هیچیک از این کارها
میتوانند کرد منزه و متعالیست خدا از انچه مشرکان بیک او میکرداند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده که از امام رضا ع پرسیدم
حال غالیان که ائمه را امید انند و مفوضه که میگویند خدا خلق عالم را بائمه گذاشت حضرت فرمود که غلات همه کافرند و مفوضه
مشرکند هر که با ایشان هم نشینی کند یا مخالطت نماید با ایشان و چیزی بخورد یا بیاشامد یا بهر بایه کند باید از خدا از ایشان بگریزد یا خدا
بدهد یا اشیا را این گرداند برانها بتصدیق گفته ایشان نماید یا اعانت کند به نیم کلمه از دستی خدا و رسول و از دوستی ال پیغمبر
میرود در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که هر که گمان کند که خدا امر کرد خلق و روزی دادن را بائمه و اگذاشته و تفویض
قایل شود و مشرکست و سخنه یک از برای خدا ثابت کرده است در کتاب احتجاجات از علی بن محمد قمی و ثبت که اختلاف در میان شیعه
واقع شود شد که ایا امر خلق و رزق را بائمه تفویض نموده یا نه جمعی گفتند که این محالست و بر خدا جایز نیست زیرا که کسی را بر خلق
احکام قادر نیست جمعی گفتند که خدا ائمه را قادر کرد است و این امر را بایشان تفویض نمود پس ایشان خلق را افریننده
روزی دهند پس رفتند نزد محمد بن عثمان عمری به که وکیل حضرت صاحب الامر ع بود و عریضه در این باب نوشتند جواب امد که مذهب که

خدا خلق کرده است اجسام او روزی را اوقسمت نماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول کرده است و هیچ چیزش مانند او نیست او
سمیع و بصیر است ۱۲ احمد ۴ پس ایشان میباشند و بسوال ایشان مردم را روزی میدهند از جمله اجاب مسئله ایشان و تعظیم حق ایشان
بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که آسمانها یکدیگر متصل نیستند و سقف و گنبد که هر آسمانی باصد ساله راه است و از آسمانها هم
آسمانی باصد ساله راه است و مابین آسمانها پر است از ملائکه و قول الحکما که یکدیگر چسپیده اند بعد از قول رسول الله ﷺ اعتماد ندارد و ما
دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان ندارند و نزول و عروج نمیمانند و احادیث درین باب متواتر است و نص قرآن بران دلیل دارد
تاویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی خیالی که بعضی از حکما کرده اند لکن را نمودن ضرورت کفر است و هیچ خلقی زیاده
از ملائکه نمیباشند و هیچ خلقی عجیب جسم انسان عظیم نیست مکرر روح چنانکه ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده که از حضرت پیغمبر صلعم
پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند است که اگر یکی از ایشان بزمین بر
زمین را کنجایش او نباشد از عظمت جثه و بسیاری پاهای او و بعضی از ملائکه مستند که اگر جن و انس خواسته باشند که بر اوصف
نمایند عاجز مانند بسبب دوری مابین مفاصلش و حسن ترکیب و صورتش چگونه وصف توان نمود ملکی را که از مابین دو شش تا زیر
گوشش هفتصد ساله راه باشد و بعضی از ایشان هستند که افق آسمان را پر میکنند و قطع نظر از بزرگی بدنش بعضی از ایشان آسمانها تا
اوست و بعضی هست که بر روی هوا ایستاده زمینها را نوازی او و بعضی هست که اگر جمیع اهای عالم را در کوشت اهایش بریزند کجایش
دارند و بعضی دیگر هستند که اگر کشتهای عالم را اراب دیده اشن جا کنند سالهای بسیار جاری خواهد بود و تبارک الله احسن الخالقین صلعم
ازان سوال نمودند از آنحضرت از کیفیت حجب که بر بالای آسمانهاست فرمود که حجاب اول هفت طبقه است و غلظت هر حجابی پانصد ساله
راه است و از هر حجابی تا حجابی پانصد ساله راه و حجاب دوم مقفا و حجابت که غلظت هر حجابی پانصد ساله راه و مابین هر دو حجاب مسافت
پانصد ساله راه است و حاجبان و دربانان هر حجابی مقفا و ستراند مگنه که قوت هر ملکی قوت جن و انس برابر است و دیگر حجابها هست
که کنه یک هر حجابی مقفا و هزار ساله راه است و بعد ازان دیگر سرادقات جلال است و ان مقفا و سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد و
هزار ملک هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال سافه است و بعد ازان سرادق عرش است و دیگر سرادق کبریا و دیگر سرادق عظمت
و دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق مشیت است دیگر سرادق فضیلت و ان مقفا و هزار سال است بعد ازان
حجاب اعلی است علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده که خداوند عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده و حضرت رسول ﷺ میفرمود
را دیده که شش صد بال داشت و در سر فرق مروارید بسیار مانند قطر باد که بر سر سبزه نشیند پر کرده او و مابین آسمان و زمین را فرمود که
هرگاه خدا امر فرماید میکائیل را که بر زمین آید پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را ملکی
هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف بدن ایشان از آتش و ذکر ایشان همین است کرای خداوندی که الفت داده میان برف

دانش دلهای ما را بر طاعت خود ثابت و فرمود که ملکی است که ما بین زمینه کوشش تا چشمش پانصد ساله راهست پر از مرغ و فرمود که
ملائکه میخوزند و نمی شامند و جماع نمیکنند و بنشیم عرش زنده کانند و نمیمانند و خدا را ملکی هست که نه ثانیه در سجود و نه بعد از ان فرمود که حضرت
رسول الله فرمود که هیچ خلق خدا بیشتر از ملک نیست و در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند و طواف خانه کعبه میکنند و دیگر
ترسه حضرت رسول سر و درود بر او سلام میکنند و دیگر بروضه حضرت امیر المومنین یا امام حسین علیهما السلام میروند و در انجا نماز میخوانند و چون بخواهند شود بر ایشان
میروند و دیگر هر کز فرود نمی آیند روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند ایضا بسند معتبر دیگر روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که
ملائکه بیشتر اند یا بنی ادم فرمود که بجان من خدا یا که جان من در قبضه قدرت اوست که ملائکه خدا و اسمانها بیشتر اند از عدد ذرهای خاک زمین
و در اسمان قدم جای پا نیست مگر انکه در ان محل ملکی است که موکل است بر انکه احوال او را هیزه و زبر بخداوند عرض نمایند یا انکه خدا از ان ملک
اعلم است باحوال انچه و نیچک از ملائکه مستند که از انکه نجدا تقرب بیجویند بولایت و محبت اهل بیت و استغفار میکنند برای دوستان
او و لعنت میکنند بر دشمنان او و از خدا می طلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد و ابن بابویه بسند معتبر از صادق علیه السلام روایت نمود که
زینت عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت حق تعالی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از اسمان کنیم
فرمود که این زمین و انچه در دست و انچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و این هر دو با انچه در
انهاست نزد زمین سوم مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم و بعد از ان این ایه را خواند که خلق سبع سموات و من الارض
مثلهن طباقا یعنی آفریده است خدا هفت اسمان و از زمین هم مثل انها و هفت زمین مثل انها و همچنان بانچه در میان انهاست و بر روی شان هست
در پشت حوت مانند حلقه ایست در بیابانی دان حوت در سکباش در سشت و بکبال در مغرب و مجموع انها در نخستکی که حوت بر پشت اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و مجموع انها نزد دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع انها نزد هوا مانند حلقه ایست در بیابانی
و تمام انها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابانی هست که خدا تعالی میفرماید که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری
یعنی مخلوق و مملوک خداست انچه در اسمانها و انچه در زمین و انچه در زیر ثری است و خدا میداند انچه در زیر ثری است و جمیع انها نزد
اسمان اول مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین فرمود تا اسمان هفتم و تمام اسمانها و انچه در انهاست نزد دریای مکفوف که از ال
دنیا باز داشته اند مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع انها نزد کوهپای کرک مانند حلقه ایست در بیابانی پس این ایه را خواند که و
یُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ یعنی فرو میفرستد از کرک را از اسمان از کوههایی که در اسمان است از کرک
و جمیع انها نزد حجب نور مثل کل حلقه ایست در بیابانی و مجموع انها نزد کرسی مانند حلقه ایست در بیابانی پس خواندند که وسع کرسیه السموات
و الارض یعنی کرسی اسمان و زمین را فرا گرفته است و مجموع انها نزد عرش مانند حلقه ایست در بیابانی پس خواند که الرحمن علی العرش استوی
و فرمود که ملائکه عرش عظیم را بان قول برمیدارند که لا الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اصل عشر در بیان معنی لطیف

وجبر است

وخبیرست بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزهای بسیار ریزه را که بدیده در نیاید لطیف میگویند و بمعنی ارباب خدا که از تجرد خدمت یعنی از خواص اجسام مبراست و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود و چشم بلکه بعقل درمی آید دوم را لطیف میگویند و سایر امور لطیفه را هنچه هنند چنانچه صناع اگر چیزهای بسیار ریزه را بهم سازد و دقایق چنان صنعت بکار برد و دیگران ازان عاجز باشند او را لطیف میگویند و اطلاق بمعنی برخداظاهرست که اگر کسی فکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است و حیوانات که بدیده در نمیشوند و قوی و مشاعر که در ان خلق فرموده که عقل حیران میشود سوم عالم به دقایق و لطایف را لطیف میگویند و این نیز ظاهرست چهارم لطیف مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان بر اکه چیز را بردو معنی اطلاق مینماید اول اکه فعل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و کنه حقایق و خفیات و دقایق اشیا اکه فعیل بمعنی مفعل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع کننده بر حقایق اشیا و این تاویه عیه الرحمه روایت کرده است که عیسی بن موسی الرضا عن الحسین بن خالد گفت بدانکه خداوند عالمیان قدیم است و قدیم بودن صفتی که عاقل را دلالت میکند بر اکه چیز پیش از خدا نبوده و چیزی چند در وجود آمده یا او نبوده پس باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از خدایا با او هیچ چیز بوده زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق اکچیز نخواهد بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با اوست و اگر چیزی پیش از وی باشد اول خواهد بود نخالق تو بودن از دوم ازینجا معلوم شد که ابتدا نمودن چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که مردم با و محتاج و مضطر بند در سنکام اضطرار او را بان نامها نخوانند پس اسمی کرد ایشان را بسمیع البصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و همچنان آن پس چون علاوه نکرد یکسنند کان این اسماء الهی را ای شنوند و ازنامیدند که میگویند هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات خدا موافق نیستند پر ا اعتراض نمایند که چون میگویند که خدا شنوا و بیننده است و دارد و حال اکه این اسما را همه بر سما اطلاق میتوان کرد و متصف باین صفات میشوند و درین صفات خدا اشتراک میکنند جواب ایشان آنست که اگرچه اسم تر شریک اما غی مختلف است چنانکه شخصی اجسام نامگیرنده و اسم نام میکنند و سکه نام میکنند و حال اکه مسمیات باسمیات اول این اسامی بتی دارد و هم چنین خداوند عالمیان که خود را عالم نسبت نموده نه باعتبار علم حادث است که عارض او میشود و ان علم اگر زوال حاصل نشاید یا ازو مفارقت نماید جاهل باشد چنانکه در مخلوقین میباشد که اول جاهل باشد که بعلم حادث عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقت نماید باز جاهل باشد و خدا را عالم میدانند بعلم ازلیه که عین ذات اوست و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس اسم عالم مشترک میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است خداوند ما را سمیع میدانند باعتبار چیزی که دران باشد که بان چیزها را شنود و بان چیزها را تواند چنانکه در مخلوقین یک عضوی میشنود و یک عضوی میبیند و دو دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضو شد ولیکن خدا ذات خود را شنوا و بیننده میداند بی عضو و جارحه و همچنین در اسم بصیر پس اسم مشترکست و معنی مختلف و حق تعالی را قایم میگویند باین معنی که بر پا استاده و لیکن قایم بمعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانکه میگویند که فلان شخص قایم است یعنی بر فلان یعنی بر احوالش مطلع است یعنی حافظ

وگاه دارنده اوست چنانچه فرموده کدمن قایم ومطلع بر هر نفسی بانچه میکند وقایم بر نفسه تعب یعنی باقی نیزاده است وباینمعنی بر خدا روا
یعنی زوال مخلوق ندارد وایضا میگویند که فلان قایم بامر فلان یعنی مهمات او راکفایت مینماید وباینمعنی بر خدا روا است ودر مخلوق قایم
میگویند یعنی برپا ایستاده که لفظ را بهر دو اطلاق مینمایند ومعنی مختلف است ومخیین لطیف در مخلوق یعنی نزدیک وکوچکی است ودر خدا
عالمیان یعنی است که محالست که او را ادراک توان کرد چنانچه میگویند لطف معنی از اینی بفهم فلان امر بس لطیف بود ان الهی
عبارت از اینست که او را بحدی واندازه وتعریفی نمیتوان یافت وبهیچ او راوصف نمیتوان نمود وخبیر در مخلوق است که از بحر حقیقی
آموخته باشد وخبیر در باب خدا است که همیشه بجمیع ضروریات عالم باشد وظاهر در مخلوقین بخبر اطلاق مینماید که بر بالای خبری بر
آمده باشد وخدا ظاهر است باینمعنی که غالبست بر جمیع اشیا وحکی مقهور قدرت اوست چنانچه عرب میگوید که ظفرت علی اعدا یعنی غالب شدم
غالب شدم وبمعنی دیگر خدا را ظاهر میدانند که وجودش از همه چیز ظاهر تر است وچیزا خدا ظاهر تر نباشد که بدیهی تر نظری نمیشود
او را مشاهده نمینماید واثار قدرتش در نهایت راست که تر ابس است وظاهر باینمعنی که در مخلوق میگویند هیچ کس خدا را توان دید یا کسی
را بحد توان شناخت وباینمعنی بر خدا محال است ودر مخلوق امر بر اباطل میکویند که در میان چیز فرو رفته باشد ویا در زیر چیز پنهان شده
باشد ودر خدا باینمعنی است که علم وحفظ وتدبیرش همه چیز را احاطه کرده است چنانچه عرب میگوید که ابطن یعنی باطن او را دانستم وظاهر
مخلوق است که بسعی دیگر وحیله واسباب دلالت برکسی غالب شود وگاهست که همان غالب مجلوق مغلوب میشود ودر خدا باینمعنی است که
فاعل وخالق جمیع اشیاست ودر همه مقهور ومغلوب قدرت اویند وهر چه بسبب باشیان اراده نماید بسبب آید والبته بر انجا خواهد غالب میگردد پس
در جمیع انها این اسم مشترکست میان خالق ومخلوق ومعنی مختلف دسایر اسماء الهی برین قیاس است ودر حدیث انحضرت منقولست
که خدا لطیف میدانند وچون خالق امور لطیف است از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه وانچنان از خرد تر است که از بزرگ انها بسیار صلاح
اشیان در انست خلق کرده وحکمت رابتی میفرماید روزی سید ها انچنان را در قعور دریاها انچنان در پوست درختان خلق فرموده وانچنان را بسیار تها
وصحرا انسنده وانچنان مصلحت اشیان در انست تعلیم اشیان فرموده وقوت مجامعت باشیان داده وکیفیت تزاید تعلیم اشیان نموده است
وهر یک را از مرک گریزان ساخته است وهر یک را بزبان نوع خود اشنا کرده که تخن یکدیگر را می فهمند ومطالب یکدیگر را میفهمند
واشیا را بمحبت فرزندان داده که روزی برای اشیان بیاورند وهر یک رنگهای مختلف خلق کرده وانها را در جانوری کرده که از خود دور
بدیده درنیآیند وبدست کس اشیان نمیتوان نمود پس چون این صفتهای لطیف را مشاهده کردیم انستیم که صانع اشیان لطیف است
وعالم بلطایف امور وخالق دقایق اشیاست که باعضو وجارحه وبادوات والات وبیاده ومدته بروح عدم چنین رنگهارا نخته
وگلستان عالم موجود را باین صفتها ارسته اصل نهم بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات وجزئیات احاطه نموده وباینمعنی اشیا
مسلمان است وانکار جمیع زندکی، علم الهی را بجزئیات کفرست بلکه خداوند عالم بجمیع اشیا، عالم بوده ودر ازل الازال وبعد الابد خواهد بود

انچه علم او متعلق است نرسد و زیاده نگیرد و این امر از آیات و اخبار صریحه بحد ضرورت رسیده بود و احتیاج بتوضیح ندارد و بداهت
که قدرت الهی عام است نسبت بجمیع موجودات و ممکنات و قادر است که در هر آن صد هزار هزار برابر انچه خلق کرده است خلق نماید و
لیکن مصلحت اقتضا نموده همین قدر از خلق الثقلین خلق فرماید و قدرت دارد که از برای هر شخص سه دست یا بیشتر خلق فرماید و لیکن مصلحت
مقتضی است که غالبا دو دست بیشتر نباشد و انچه در این حدیث و آیات و اخبار موافق این وارد شده که خدا بر شئ قادر است دلالت
بر امر دارد که ممتنعات و امر حدیه که محالند شئ نیستند و همین بر وجوب و حکم بر شئ اطلاق میتوان نمود و در ممتنعات تصور از جانب
خدا هیچ بلکه قصور از جانب آن محل است که چون محالست قابل آن نیست که بوجود بآن تعلق یابد و چگونه متصور در قدرت کسی باشد
که خزانه او عدم نباشد و انچه خواهد بمحض اراده که تصریح آن بلفظ کن میکنند موجود نماید چنانچه بمنقولست از حضرت امام جعفر صادق
که حضرت موسی بکوه طور رفت و باخداوند خود مشغول مناجات شد و گفت خداوندا از خزانهای خود بمن بنما فرمود که ای موسی خزانه من
انست که هرگاه اراده نمایم میگویم که موجود شو آن شئ موجود میشود و چون این دو اصل از اصول ضروری دین بود و اعتقاد و بانها لازم
بود و اختلاف بسیار از اهل باطل در انها شده بود موافق طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نمود که بشبهات ایشان تمسک نکند و
ضلالت از راه دین بدر نرود و السلام علی من اتبع الهدی ثم الایمان بالنبوة و الاقرار بان الله تعالی الی کافة الناس
بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا حضرت رسالت فرمود که بعد از معرفت ذات و صفات و واجبات ایمان
بانبیا ایمان بین است و اقرار بنبوت و بانکه حق تعالی مردمان را بکافه انام بپیغمبر فرستاد که اطاعت کنند کنایه از اشارت است بهم بصواب ایشان
غیر متناهی و مخالفت کنند کنایه از برسانیدن عذاب الهی انچه مردمان را بسوی خدا و اطاعت او و توفیق او و چراغ نور بخشنده امت از
تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرساند بدانکه مکمل از اصول دین آنست که ایمان بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلعم است و بیان این امر
در این مختصر بوجه کمال نمیتوان نمود و لیکن مجملا از آن و ضمن چند فایده تحریر مینماید فایده اولی در بیان ضرورت وجود پیغمبر و
احتیاج خلایق بر آن بدانکه بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلوم است که او غنی لذاته است
و در هیچ کمالا بغیر محتاج نیست بلکه غرض آنست که افراد قابل خلق بکمالاتی که قابل آن باشند فایز گردانند و نشانه انسانی چنانچه
سابقا بیان اشاره شده از جمیع مخلوقات او استعداد و کمالات زیاده دارد و غرض کمالات مرتبه خاتم الانبیاست که اشرف کاینات
بار تبه عمری و ابو بکری و ابو جهلی و ابو لهبی موجود شدند که اخص موجودات بکمال نوع انسانی بتحصیل کمالات و رفع نقایص مرشود و شکی نیست
که این نحو کمال بدون معلم ربانی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوحی الهی و حسن و قبح اشیا را داند بوجه عمده و وعید مردم را
بر خیرات دارد و میسر نیست چنانچه ظاهرست که نفوس بشر را باعتبار دواعی لذات و شهوات و لذات راغب بسیار هی باشند
و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد و اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضا معلوم است که این امور بدون

وعده وثواب او وعید او نقطه بهائمی نمیشود و معلوم است که عقل انسان بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب و عقاب هر یک
نمیکند پس بغیر شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور باشد و حسن و قبح اشیا را بوحی آسمانی و انذار شارع خلق و تکمیل ایشان حاصل کند
و انتخاب را چاره نیست از دو حجت یکی حجت ثبوتیه که بان عجز بشر از مجالت و مواجهت و مکالمه و مصاحبت بملکوتیان نماید و امیر شوکت الفت
با ایشان کند که بحسن او در نفس ایشان تاثیر نماید و حجت دیگر حجت روحانیت تقدس و کمالات که بان جهت مستعد فیوضات نامتناهی قرب
بجناب اقدس الهی بوده باشد که استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و بجهة اول بخلق برساند چنانچه منقولست که زندیقی بحضرت
صادق آمد و سوالهائی نمود و بجوابهای بحضرت بشرف اسلام فایض گردید و از جمله سوالهای او این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل
مینمائید حضرت فرمود که چون ما ثابت کردیم خدا را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات ممکنات و محدثات
امورش بر حکمت و مصلحت و خلق او را نمیتوانند دید و بحس در نمی آید و جسم نیست که با او روبرو مکالمه و مصاحبه و گفتگو نماید
پس ثابت شد که بروفق حکمت باید رسولان از میان او و خلایق باشند که اشیا را با دب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بخلق شایسته
گردد اخلاق و صفات باعانه خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب ایشان شبیه نه و از جانب خدا مویدند بدلایل و معجزات
و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان مثل مرده زنده کردن و کور و روشن بدون و پیس را شفا دادن و هر کدام بنحوی از انحاء که نشان حجتی
نمی باشد که کمال علوم و معجزاتش دلیل حقیقت اوست و هر وصیی و لیه است بر حقیت پیغمبر ما که حضرت در بسیاری اشاره بدلیل دیگر
نیز فرموده که چون انسان مدنی بالطبع است و هر فردی او را امور معاشش و معاد خود باید که امیرش ضروریست و امیر شهرها باعث
منازعات و مشاجرات میشود پس ناچار است از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنوعی که حیف و میلی در حکم او نباشد و اگر نه رود
یکدیگر را میکشند و فنا میشوند و این حاکم از جانب خدا مویده نباشد مامون از حیف و میل نیست و ایضا حکم موقوف بر علم بخصوصیات
و احکام نمیتواند بود پس حاکم مویده بوحی ناچار باشد فایده دوم بدانکه دلیلی که عامه ناس منبوت نبی میتوانند بهم رسانند این معجزه است
و آن عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبر ظاهر گردد و دیگران از اتیان بمثل آن عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و ماه را
شق نمودن و وجه دلالت معجزه بر ظاهر است چه هر گاه شخصی امور نماید که من پیغمبرم و فرستاده خدایم و گواه بر حقیت من اینست که فلان امر غریب
را اضافه بردست من غیر بجاری میکنند و مطابق آنچه گفته ظهور آورده آن کار خارج از طاقت بشر باشد هم علم هم میرسد که فرستاده خداست
همچنانکه شخصی بحضار مجلس بادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مامورم که شما را بفلان کار بدارم و شاهد بر صدق من آنکه بادشاه آن
در رساله مرتبی نبود و می شاید و یا سه بار بالتحت بر خیزد و می نشیند و بادشاه سخن آن شخص را می شنیده باشد خواه حاضر شده باشد نزد آن جماعت
بی حجاب و خواه در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور آید جمیع حاضرین از الیقین هم میرسد که آن شخص راست میگوید
و نیز اگر خدا بتعالی معجزه را برطبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا زشت است و ایضا

چگونه تجویز نماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت آنچنان معجزه که موجب ضلالت ابدی خلق باشد بظهور آید و آنچنان از زمان معجزه علوم
بهم میرسد از علم بظهور معجزه از زمان اخبار متواتره میرسد علم بهم میرسد خانچه ما را از تواتر وجود شهر مکه عمر بهم رسیده که بعد از زمان
زیاده نمیشود و فایده دهم در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر ما از زبان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هم اینکه معجزات ظاهرات و آیات باهرات آنحضرت
فوق حد و حصات از جمیع معجزات انحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است که آنحضرت قرآن را بر طبق دعوی نبوت خود معجزه آورده
و جمیع فصحا و بلغا عرب را با انکه از یک پایان بیشتر نبودند تکلیف نمود نه که در برابر یک سوره که چهار یک سوره های قرآن سوره بلوغ
که در فصاحت و بلاغت مثل آن باشد و با وجود جماعت و کثرت ایشان و شدت عصبیت و عداوت و کفری که داشتند چندانکه سعی کردند
چیزی نتوانستند آورد و همه را عترف بعجز کردند و مقابله و کشته شدن زن دردادند و با این امر ایشان مکرر دند و با انکه در ازمان فصاحت
و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار کارشان بر خطب و اشعار بود خانچه ابن بابویه رحمه الله روایت کرده است که ابن سکیت که از علماء عامه بود
نخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی را باید بید بیضا و عصا و چیزهای دیگر که شبیه بسحر بود فرستاد و
حضرت عیسی را بطب فرستاد و پیغمبر ما را بمعجز سخن و کلام فرستاد و حضرت فرمود که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب
بود و ساحران در زمان بسیار بودند لهذا موسی را بمعجزه چند فرستاد که بان امر کار ایشان دران مهارت داشتند شبیه بود بسحر
ایشان را باطل کرده اند و ایشان عاجز شدند از برای آن و باین نوع حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث شد که
که فتهای مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان بهرسیده بود و مردم مطبب محتاج بودند و اطبا با هر نوع بودند پس او را معجزه چند فرستاد از
مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل ان شهر و ان عصر از انها عاجز بودند و حجت الهی بر ایشان تمام شد پیغمبر ما در زمانی
مبعوث شد که مدار اهل ان عصر بر خطب و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس انحضرت از
کتاب الهی مواعظ و احکامی چند آورد که ایشان معترف بعجز شدند و حجت خدا بر ایشان تمام کرد این بگفت که والله که مثل تو
عالمی در زمان ندیده ایم بلکه امروز حجت خدا بر مردم هیچ چیز است فرمود که حجت خدا دین و زبان عقل است که بان تمیز نمایند میان کسی که
راست گوید بر خدا و تصدیق او نماید و عمل کند کسی که دروغ بر خدا بندد و انکه دروغ گفته او را تکذیب کند و الله که جواب حق همین است
و غیر ازان از معجزات و خوارق عادات در کتب عامه و خاصه روایه نموده اند و اگر انها بتواتر نپیوسته و بسیار است بر تقدیر عدم تواتر
بعضی در متواتر بودن قدر مشترک میان انها شکی نیست مثل شق القمر و حرکت کردن درخت بر ضای خود و امدن نزد انحضرت و باز
گردیدن او و بجای خود و بر گشتن و جاری شدن اب از میان انگشتان مبارکش مخبر که جمیع لشکر و چهارپایان از ان سیراب شدند و
تسبیح کفتن سنگریزه در دست انحضرت و سخن گفتن بز غاله مسمومه که زهر بر ان زده اند و سیر کردن جمعی کثیر از طعام اندک
از دیدن جن و برگردیدن افتاب برای نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شهادت دادن بسیاری بر نبوت او و شکوه کردن ناقه از رضا جیش

وباجود چنین نخواندن وازکسی تعلیم نگرفتن ازاحوال گذشتها ازپیغمبران وغیران خبرداون موافق واقع بدون خلفی واختلافی وبااحتمال
برجمیع حقایق مطلع بودن وازمحکمی رحجت مغلوب نشدن ودرجمیع سئوال عاجزازجواب نبودن وخبرداون ازوقوع امورآینده
زمان آینده ومهم بقبل امدن مثل فتح مکه وفتح خیبر ومغلوب شدن روم ومفتوح گشتن خزان فارس وروم بدست اسلام ومتعاقب بودن
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باسپاه عایشه وطلحه وزبیر وباسفیان وخوارج نهروان لعنهم الله ومظلومیت اهل بیت علیهم السلام ووفات حضرت
فاطمه وشهادت حضرت حسین علیهما السلام واختلاف جفتاد وسه فرقه ومسلط گردیدن اهل اسلام برابلاد وغالب شدن این دین برادیان
انبیای سابق وبهم رسیدن صورت درین امت حدیثکه درحدیث ابوذر خواهد آمد وامثال این معجزه زیاده ازحد وحصات وقطع نظر
ازاینها ازملاحظه اوصاف واطوار آنحضرت ازنسب وحسب وعلم وحلم وخلق وهمت ومروت وامانت ودیانت وعدالت وشجاعت وفتوت
وزهد وورع وقناعت وعبادت وترک علایق وصفای طینت ومجاهده بانفس وحسن سلوک وکیفیت معاشرت باخلق وراستگی گفتار
ودرستی کردار واستقرار مجبتش درد لها وسایر صفات حمیده واطوار پسندیده انجناب هرعاقل راجزم حقیقت آنحضرت بهم رسد
همچنین اگرکسی نیک تامل کند درجکام دین وضوابط شرعیه مقدس او میداند که این قانون وایین مشتمل ازغیب خداست واحبار بعثت
آنحضرت درکتابهای انبیاسابق که الحال است ولیکن باراست وذکرانها موجب تطویل میشود ودرین معجزات انجناب بایراد یکچند بسنده میکنیم
باب اکتفا علیهم حمیر درکتاب قرب الاسناد بسند عالی ازمعمر روایه کرده که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام
مرا خبرداد که روزی نزد پدرم ومن طفل خماسی بودم عیسی قائم چ بشر بود دایچه بود م که جماعتی ازیهود نجدمت پدرم امدند وگفتند تو
فرزند محمدی که پیغمبران بهمت ومحبت براهل زمین است فرمود که بلی ایشان گفتند که مادر توراة خوانده ایم که حضرت ابراهیم فرزندان
اورا کتاب وحکمت ونبوت کرانه کرده بود وبرای ایشان پادشاهی وامامت مقرر فرموده وهمیشه چنین بافته ایم اولاد پیغمبران را که علاوه
وپیغمبر وصیت ازایشان بجاوز نمینماید وبغیرایشان نمیرسد پس چرازنشاکه ازنسل پیغمبر مدبر رفته وبدیگران گسترانیده که فرقه تمام بحضف
ومغلوب میشوم وحرمت پیغمبر شمارا درشمار عزیزندارند وشمارا چنانچه بایدگرام نمیدارند همچنان حضرت صادق علیه السلام گریان شد وفرمود
که بلی همیشه پیغمبران واوصیای انبیا مظلوم ومقهور بوده اند وبناحق کشته شده اند ومیشه ظالمان غالب بوده اند واز بندگان
خدا نکرد ومطیع اومی باشند ایشان گفتند که انبیا واولاد ایشان به تعلیم حق علوم الهی را میدانند وتبلیغ این علوم وعالم
میباشند وائمه ومتولیان خلق وخلیفهای پیغمبران واوصیای ایشان چنین میباید باشند ایا علوم الهی شما چنان سیده است یعنی
بن فرمود که پیش پیا امد موسی من نزدیک رفتم دست برسینه من مالیده فرمود که خداوندا توراة اور التوریه فرما پدید کن بحضرت ما برای حق
یحیی محمد وال محمد وبان کرده بهود گفت که اینچنین امید ازدوستانمیدانند ازروی تعقد ومهندین وعنت وفلاح رانگذارد یکقشه مادر خود
ازنه آیی که ضد معجزه بحضرت موسی کردانیده بود من گفتم که عصا بود که اژدها می شد ودست خود راازگریبان برمی آورد وچنان ازنور روشن

مباحثه ومنع دشمن وخونزیر اصحاب غرعون بگذاشت وطور را بر بالای سر بنی اسرائیل آورد ومن وسلوی بر ایشان آورد ومن وسلوی هردو آنی است وهر بار برای ایشان شگافت کفشد رست کفتی بکو پیغمبر شما چه آیات وچه معجزه آورد که بدان شک از دل ما بشد ایشان کروهیدند کفتند آیات ومعجزات بسیار است من پاره بشما بکویم کوش دارید وبفهمید وحفظ نمایید یا اول شما میدانید که چون دشمنان دین بعثت آنحضرت باسمان نمیرفتند وکوش میداشتند وخبرها بزمین می آورند وبکاهنان میکفتند وبعد از رسالت او هم بیشتر اهل کتاب بسیار یا رانده ومنع کرده وبکاهنان ساحران باطل شده وخبرها وآیات ایشان منقطع کردید ادم کواهی دادن کرد بر پیغمبر ورسالت آنحضرت صلوات الله علیه خانکه در قصه نوذر کذشت معجزه سوم انکه اتفاق داشتند دوست ودشمن بر راستی آنحضرت در امانت ودیانت ودر انایی او ودر امر طفولیت ودر ممکام شباب وجوانی ودر سن کهولت وپیری او وهمه متفق بودند که مانند آنحضرت در علوم وکمالات نیست معجزه دیکر انکه سیف ذوالیزن چون پادشاه حبشه شد کروه قریش باعبدالمطلب نزد او رفتند واحوال آنحضرت از ایشان سوال کرد واوصاف آنحضرت را بایشان کفت که پیغمبر را بین اوصاف در شما هم خواهد رسید وکمالات آنحضرت را بیان کرد وقریش اقرار کردند که آن محمد است که تو اوصاف او را می شماری کفت زمان بعثت او نزدیک شده است ومتقرر شده خواهد بود ودر انجا دفون خواهد شد معجزه دیکر از معجزات او انکه چون ابرهه بن یکسوم که پادشاه یمن بود فیلها را آورد که کعبه را خراب کند وان واقعه قبل از بعثت آنحضرت بود عبدالمطلب کفت که این خانه صاحبی دارد که نمیکذارد که احدی کعبه را خراب کند واهل مکه را الحج کرد وآنحضرت را که طفل بود بردوش کرفته دعا کرد وبعد ازان بحر سیف ذوالیزن بود ببرکت آنحضرت وضد اطیر ابابیل را بران نبات فرستاد که ایشان را هلاک کرد وکه را اهل مکه را انجات داد معجزه دیکر انکه ابوجهل علیه اللعنه سنکی برکرفت وبطلب آنحضرت بیرون آمد دید که در راه دیواری خواهد خواست که آن سنک کران بر روی آنحضرت بیندازد بدستش چسبید وجدا نکه نداشش کرد نتوانست انداخت معجزه دیکر انکه ابوجهل اژاعرابی اشتر خریده بود ومیخواست ان نماید اعرابی پیش قریش آمده شکایت کرد ایشان از روی مسخره آنحضرت را نشان دادند حضرت نزد کعبه نماز میکزارد کفتند او را بکوی که حق ترا از ابوجهل میکیرد چون اعرابی نزد حضرت آمد وطلب نصرت نمود حضرت او را بخود بدر خانه ابوجهل برود در را کوفت ابوجهل بیرون آمد وکفت چه کار داری فرمود که حق اعرابی را بده کفت میدهم در ساعت زر اعرابی راست کرده اعرابی پیش قوم آمد وکفت خدا شما را جزای خیر دهاد که شخص حق مرا از زور کرفت قریش ابوجهل را کفتند که حق او را بده کفت محمد را ای ابوجهل کفت بی کفتند ما استهزا باعرابی کردیم وپنج استیم نزد ما باز محمد بدر ایم ابوجهل کفت چون در را کشودم او کفت حق اعرابی را بده نظر کردم جانور مهیبی را بالب شیر دیدم که بمن وآورده میکوید بده اکر میکفتم ندهم سرم را میکند از تن جدا میکرد معجزه دیکر انکه قریش نضر بن الحرث وعقبه بن ابی معیط را بنزد یهودان مدینه فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان پرسند که او پیغمبر است یا نه چون بیامدند بیهود کفتند که اوصاف او را بما نقل کنید چون ذکر کردند پرسیدند که از شما چه جماعت تابع او شده اند کفتند

مردم فقیر آمد که تابع او گردیده اند کی از علمای ایشان فرستاد بیاورد که همین پیغمبر است که ما اوصاف او را در توریه خوانده ایم که قوم او نیایند از دیگران با او دشمنی خواهند کرد معجزه دیگر اینکه چون حضرت هجرت فرمود عباس بن عبد المطلب بحضرت فرستاد چون حضرت او را دید فرمود که خداوند بشترا و را زیاد و نفع کن در حال با بیایش در زمین فرو رفت فریاد برآورد که ای محمد مرا رها کن که عهد مستحکم همیشه خیر تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رها کن چون رها شد برگشت از آن عهد برگشت معجزه دیگر اینکه عامر بن الطفیل و ازدین قیس هر دو بحضرت آمدند عامر با یزید گفت که چون نزد او میروم من او را مشغول میکنم تو شمشیر کار او را بساز چون پا مد ند چند اینکه عامر با بحضرت سخن کرد ازید کاری نکرد چون بیرون آمدند عامر ازید را زیاده از حد ملامت کرد که ترسیدی با و گفت که هر کاه اراده کردم که او را بزخم غیر تو دیگر بر امنیدیدم و اگر میزدم تو میزدم معجزه دیگر اینکه روزی ازدین قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که غیب از بحضرت بپرسند حضرت متوجه ازید شد نه و فرمودند که یاد داری روزی را که تو و عامر آمدید بر قصد کشتن من و دشنی و حیله اکه سعی میکردی خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود ازید گفت که والله کسی بغیر تو و عامر کسی از این قصه خبر نداشت و کسی را خبر نکرده ام تراکه خبر کرد فرمود که ملک آسمان پس شهادت گفته مسلمان شد معجزه دیگر آنکه روزی یهود امد نزد حضرت علی بن ابی طالب ع و گفتند که رحضرت بگو که ما بر پیغمبرت در آییم که سوالها چند داریم حضرت حضرت علیه السلام حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند من بنده از بندگان خدایم انچه من تعلیم بنماید میدانم پس حضرت فرمود که امد و داخل شوند فرمود که میخواهید خود سوال کنید یا مطلب شما را من بیان کنم ایشان گفتند که تو بیان فرما فرمود که امده اید که از احوال ذوالقرنین سوال کنید گفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم که پادشاه شد و بمشرق و مغرب عالم رفت و در آخر سد را بنا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است معجزه دیگر آنکه ابصعه بن عبد الله بخدمت حضرت آمد و در خاطر کرد که از او سوال کند که از هر گناه و ثواب او سوال کنم حضرت فرمود که امده که از یکی و بدی سوال کنی پس دست بر سینه او زده فرمود که بر و نیکی آخر بست که نفس تو آن مطمئن شود و دولت که هر دو بدان حق است و در سینه ات حقیت او مستقر کرد و اثم و گناه بهشت که در سینه ات کرد و در دولت جلالت دولت بر حقیت آن گواهی بدهد بهر چند که ترا فتور و هند که خوبست از این بکن معجزه دیگر آنکه گروه عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند و فرمود که خرماهای بلاد خود را که همراه دارید بیاورید هر یک از ایشان نوعی از خرما آورد ند حضرت نامهای خرماها را از هم فرمود ایشان گفتند تو خرماهای ما را از ما بهتر میشناسی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشان را بایشان فرمود گفتند که تو گرمابلاد و خانهای ما را دیده حضرت فرمود که حجاب از پیش برداشته شد من از انجا دیدم پس یکی از ایشان بر خواست و گفت خالویه دارم و بوانه شده است حضرت او را طلبیده و در پیش او کرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون رو ای دشمن خدا اما نشعث او عاقل شد گویند پیری بخود دید حضرت کوش او را در میان دو انگشت خود کرفت و فشرد بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود که پیر این را که این علامت

گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هستند در گوش اولاد او و این علامت است و معروفست معجزه دیگر آ
ناقه یکی از صحابه گم شد او گفت که اگر پیغمبر است میداند که شتر من در کجاست حضرت او را طلبیده فرمود که ناقه تو در فلان موضع مهار
بنه شده است رفت و گرفت معجزه دیگر آنکه آنحضرت بر شتری گذشت ان سر بپیش او رود و سخنی گفت حضرت فرمود که شکایت از صاحبش
میکند حضرت صاحبش را طلبیده فرمود که این شتر را بدیگری بفروش چرا که افتادان شتر تعب و از پا آنحضرت روان شد و فرمود
میکرد و استغاثه مینمود حضرت فرمود که میگوید که از برای من صاحب بسیکو پیدا بهرسان پس آنحضرت فرمود با میرالمؤمنین که این را
خریداری نما حضرت امیر او را خرید و داشت تا بجنگ صفین معجزه دیگر آنکه روزی آنحضرت در مسجد نشسته بود شتری از در مسجد
در آمد همه جا دویدند بنزد آنحضرت رسید و سر در دامن آنحضرت گذاشت و استغاثه کرد فرمود که میگوید صاحب من امروز مرا نحر
کرد امروز برای ولیمه پسرش را کشته و من استغاثه مینماید که گذارم او را بکشند شخصی از صحابه گفت که بلی امروز این از شتران فلانکس
او امروز برای ولیمه پسرش اراده کشتن او دارد حضرت فرستاد و شفاعت فرمود تا او را نکشتند و گذشت معجزه دیگر آنکه آنحضرت نفرین
فرمود بر قبیله مضر که قحط بر ایشان مستولی ساز و ایشان بقحط مبتلا شدند و بحضرت خود را عرض کردند که از تقصیر ایشان گذرد
حضرت فرمود که خدایا نفرین ما را بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس مینمایم که بر ایشان باران نافعی زود بفرستی چنانکه ضرر باران
نرساند همه زار و دعا بود که بارا یا سحابا بریزن گرفت و گمیفته بر ایشان بارید تا مدینه گفتند یا رسول الله راههای ما بسته شد و
بازارهای ما بسته شد حضرت اشاره فرمود بر ابر که در حوالی ما ببار و بر ما مبار ابر از مدینه دور شد و تا گیاه در حوالی مدینه میرویید
معجزه دیگر آنکه حضرت را اقبال زینب در طفولیت همراه ابوطالب در راه در حوالی دیر بحیرا راهبی فرود آمد که بحیرا نام داشت
او علوم کتب اسمانی را بسیار خوانده بود که پیغمبر آخرالزمان در این اوقات در این مکان مبعوث خواهد فرمود چون
آن قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان چند آنکه تخلف نمود کسی را نیافت که موافق اوصافی
باشد که در کتب خوانده بود گفت یا در سه بارهای شما دیگر کسی مانده است که حاضر نشده باشد گفتند بلی طفل کسی مانده که با
ما نیامده است بحیرا نظر کرده دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر آنحضرت سایه انکنده بحیرا گفت که ان پیغمبر آخرالزمان است
و مطلب من ان پیغمبر واجب التعظیم است چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ان ابر با ان آفتاب فلک بنوت حرکت میکنند و سایه
می اندازد چهار دشنبار ابط بندگی قیام نموده و بقریش گفت که این پیغمبر آخرالزمان است و از اجانب خدا مبعوث و از احوال آنحضرت
بسیار بیان کرد بعد ازان خبر قریش از آنحضرت مهیا بسیار داشتند و زیاده تعظیم مینمودند چون بمکه آمد بسیار قریش را خبر کرد و مدین
سبب دختر خود را تزویج آنحضرت رغبت فرمود و او بزرگوار زنان قریش بود و صاحب ثروت همه خواستگاری او بنوعی
آبادی و بسر شرف مزاوجت آنحضرت مشرف شدند معجزه دیگر آنکه قبل از هجرت علی بن ابوطالب را امر فرمود که غذا بچه را بگوید طعامی مهیا کنند

یشان را از اولاد عبدالمطلب طلب کن حضرت جهل نفر از خویشان را طلب نمود چون بیامدند فرمود که یا علی طعامی بیاور حضرت
اندک طعام بیاورد که سه نفر از ایشان سیر نتوانند شد بایشان فرمود که بسم الله بگوید و بخورید ایشان بگفتند حضرت خود بسم الله گفت
و ایشان بخوردن مشغول شدند و همگی سیر شدند ابوجهل گفت محمد خوب سحری برای ما کرد که طعام سه نفر جهل نفر را سیر کرد و سحر از این بالاتر
نمی باشد حضرت امر به فرمود که بعد از چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبیدند و از همان قدر طعام ایشان را سیر کردانیدند معجزه دیگر آنکه حضرت
امیرالمؤمنین فرمود که من بیازار رفتم و گوشتی خریدم بگذرم رحم و قدری ذرة کرفتم و نزد حضرت فاطمه آوردم فاطمه ذرة را نان پخت
و گوشت را شوربا کرد و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول را مطلبیدی تا همگی بخوردیم چون بخدمت آنحضرت آمدم در پهلو خوابیده بود
و میفرمود که خداوندا نیاه میجویم بتو از گرسنگی من عرض کردم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل بفرمایی بجوانند
و از ضعف برمن گریه فرمود چون نزد فاطمه آمدم فرمود که ای فاطمه طعامی که هست بیاور حضرت فاطمه بگرباکرد های نان حاضر کردند
حضرت فرمود که جامه بر روی نان بپوشند و فرمود که خداوندا برکت ده طعام ما را پس فرمود که نه کاسه و نه کرده نان برای نان خود
یکیک جدا کرده و گفتند و از پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه بردارپس فرمود که تناول نما و برای همسایکان همه حصه بفرست
بعد از انها همه یا چند روز ان برکت نزد ما بود و از ان میخوردیم معجزه دیگر انکه زن عبدالله بن مسلم کوسفندی برای آنحضرت آورد
که بزهر بریان کرده بود در اوقات شبیه بن البراء غارب در خدمت آنحضرت بود از ان تناول کرد و حضرت تناول نفرمود و فرمود
که این گوسفند میگوید که مرا بزهر آلوده کرده اند بعد از زمانه شبیه بمرد حضرت آنرا طلبیده فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهرمن
و اشراف قوم مرا کشتی گفتم اگر پادشاست کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد کردانید که نخورد معجزه دیگر انکه جابر
بن عبدالله انصاری گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق بودند و همگی گرسنه از حضرت پیغمبر راه شاره نمودم
که مشغول کندن خندق بودند و اگر سنگی مکشش بر پشت چسبیده امد مرد خانه و حال را بازن خود گفتم زن گفت که در خانه یا کی صاع
است و پاره ذرة کوسفند را کشتم و گفتم ذرة را نان کردن و نصف ان کوسفند را بریان کردن و نصفی یا مرق ساخته بحدیکه بحضرت
امدم و عرض کردم که طعامی مهیا کرده ام بیخواهم که تشریف شریف را ما وری حضرت جمیع صحابه را مامور فرمود که جابر شما را بطعام خود
دعوت نموده جابر ترسان و با خجالت نام بخانه آمد و بازن خود گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه بحضرت امدند ازجابر پرسید
که تو ایشان را خواندی یا حضرت جابر گفت که حضرت ایشان را طلبید پس باک نیست او بهتر میداند از تو یا جابر گفت که چون حضرت
تشریف آوردند فرمود که نطعها را پهن کردیم در میان شارع و فرمودند که کاسها و ظرفها بهم نشانید و پر سید که چه مقدار طعام
داری بخدمت عرض نمودم فرمود که بگجابه بر روی ظرفی که بگجابت در انجاست و بر روی دیگ مرق و تنورنان بپوشانید و ازین
جابه بردارید و کاسها پر کنید و برای مردم ببرید ما چنان کردیم چندانکه بیرون اوردیم کم نشد تا انکه سه هزار نفر از اصحاب آنحضرت

بود زمین شدند چون بر بالین خانه آمدند برای حسابانیدن درنیستادند معجزه دیگر آنکه سعد بن عباده انصاری پیشتر بخدمت حضرت
آمد و آنحضرت صایم بود بخدمت حضرت رسول را با حضرت امیرالمؤمنین دعوت فرمود چون تشریف بردند وطعام تناول فرمودند حضرت رسول
فرمودند که پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند ای سعد طعام تو ابرار و نیکان خوردند و روزه تو روزه داران افطار کردند ملائکه بر شما
صلوات فرستادند و برخواستند سعد الاغی برای حضرت حاضر کرد انید و قطیفه بر روی آن انداخته و از حضرت التماس کرد که سوار شود
آن الاغ بسیار رهوار و اکند بود چون حضرت سوار شدند ببرکت قدوم آنحضرت ان الاغ چنان خوش راه شده بود که هیچ اسپی چنان
زیر نمیرود معجزه دیگر آنکه آنحضرت از خدمت پیغمبر راجعت میفرمود در راه بمانده رسیدند بسیار ضعیف بقدر آنکه میتوانست سوار باشد و سوار سیر اب شوند
حضرت فرمود که هر که پیش از اباب رسد اب نخشد چون حضرت بر سراب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند و آن قدح را مضمضه را
در چاه فرو ریختند اب آن چاه بلند شد که همگی سیراب شدند و مشکها و مطارهای خود را پر کردند و وضو ساختند معجزه دیگر آنکه چنان
راه کوتاه شد که آنحضرت از امور آینده فرمودند همه موافق فرموده آنحضرت ظاهر شد معجزه دیگر آنکه در صباح شب معراج قصه شب را نقل میفرمودند جمعی از
منافقین تکذیب آنحضرت کردند فرمود که بقافله که دیشب گذشتم و آذقه اورده بودند و حیات اشان چنان بود و فلان محل اشتر اشان گم
فلان متاع با خود داشتند و در مکان طلوع فلان نور از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتر کندم کوبا خواهد آمد چون از نوشت
همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند چون افتاب طلوع کرد انچه فرموده بظهور آمد معجزه دیگر آنکه چون از خیبر بتوک راجعت فرمودند
لشکری بصحابه غالب شده همگی بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت با پاهره فرمود که هیچ اب با خود ندارید
گفت بقدر قدحی در مطهره من مانده است فرمود که بیار در میان قدح ریخته دعا فرمود و بردست دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشته
اب از میان انگشتان آنحضرت جاری شد فرمود که همگی اب بخورند و پیاده شوند بقدر اب جاری شد که جمیع لشکر سیراب شدند و مشکهای خود را
پر کردند و کشتران خود را سیراب شدند پس چون همه سیراب شدند خود تناول فرموده با بوهریره گفت پیاده باب بردار معجزه دیگر آنکه خواهر عبدالله
بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندن خندق که چیزی با خود دارد پرسیدند که کیست گفت این خرما برای برادرم میبرم فرمود
که از زمین او از زوی که فقط خرما طلبیدند و ان خرما را بر روی نطعها چنین کرده و جامه بر روی این پوشیده بودند و دست نیاز شده
چون فارغ شد نطعها را از خرما بود و صحابه را طلبیدند و ان کیسه خرما را بر روی نطعها بحشیدند و بجاهای ستور گرد انیدند و دعا فرمودند
خدا انقدر زیاد تا کرامت فرمود که همگی ما مدینه توشه برداشتند معجزه دیگر آنکه در بعضی از سفرها حاجت فرمودند جمعی بسر راه آمده گفتند
یا رسول الله جای اریم که در همگام فرو اب بر سران چاه اجتماع نمایند و اویش کم کند و برابهای دیگر که در حوالیات متفرق میشویم
و اب کم شده و جمعی از دشمنان مانع شده ایم از دشمن بر سران آبها و علاوه بکن که اب زیاده شود حضرت آباده بان مبارک
چندان اب اشان زیاده شد که عمق از نیمه نشستند چون این خبر بسیله گذاب رسید اب دهان پلید خود در چاهی انکند که اویش زیاده شود

بجوشید آن چاه خشک شد معجزه دیگر آنکه چون حضرت دعا فرمود که زمین آب سلسبیل بدهد تا کرتیری از جمله پیرون او در بیاشامند
بآنحضرت داد و التماس نمود که چون با عیال من برسیدند نیز آنرا نشانه باشان بدهید و آنچه احتیاج باشد از مطعومات از مال من بگیرید
چون حضرت با ایشان رسیدند بزی برسم هدیه آوردند که استخوان بود و شیر نداشت حضرت دست با پستان بزمالید شیر بسیار حاصل شد و شیر از پستانش روان شد چنانکه تمام ظرفها را پر کردند معجزه دیگر همان زمان شد مذکور آنرا مع شریک یکخشت مشکی نزد آنحضرت آوردند
که از یکی روغن دران بود حضرت باصحابه تناول نموده دعا فرمود و مذبرای آنان برکت تا زنده بود در روغن ازان مشک پیرون می آمد و تمام
نرسید معجزه دیگر آنکه چون سوره قبت نازل شد زن مذمت ابولهب زنش ام جمیل سنگی برگرفت و بطلب حضرت آمد چون پیدا نشد ابوبکر
گفت یا رسول الله ام جمیل آید خشمناک و سنگی برکف دارد و میخواهد بر تو زند حضرت فرمود که مرا نخواهد دید و چون نزدیک شد از ابوبکر
احوال آنحضرت پرسید که کجاست ابوبکر گفت که هرجا که خواهد بیند انم او گفت اکنون امید دیدم ازین سنگ تیز دم او مرا مجروح کرده است بحیث
آلات و عرکین نیز شاعر و او را مجروح میتوانم کرد چون او برفت ابوبکر گفت چون بود که شما حاضر بوید و شما را مذید حضرت فرمود که خدا
میان من و او حجابا مقدر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله معجزات آنحضرت کنایت است که گواه بر حقیت خود و جمیع کتابهای
گذشته است و عقلهای متفکران در کمال او حیران است باز معجزات بسیار دیگر که ذکر کنیم بطول انجامد ان بهود آن گفتند که ما چه دانیم که آنچه
از معجزات بیان کردی حق و راست است حضرت امام موسی ع فرمود که ما چه دانیم که آنچه شما از معجزات حضرت موسی نبی خود نقل می کنید حق
است ایشان گفتند که بنقل تکاتر و راست کویان ما علم بهم رسانیده ایم حضرت امام فرمود که پس در انچه نیز باید حقیقتا بنها را بخبر دادن طفلی که
از خلق باد کرفته و بعلم الهی دانسته و اصل گواه دادن گواه حقیت است همه گفتند گواهی سیدهیم که خدا یکی است و محمد پیغمبر و رستاده
اوست و شما پیشوایان و امامان و حجتهای خدا بید بر خلق انکاه حضرت صادق ع بر جست و پیشانی حضرت امام موسی کاظم ع را بوسید و
فرمود که تو یا امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع ان کروه را بخلوت با او نوازش نمود و زره بقطافر مود و با اسلام کامل برکشتند و ایمان
آوردند اکر کسی اندک بصیرتی دارد در اطوار و احوال آنحضرت و اهل بیت او نظر نماید سید اند که ایات صدق و حقیت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی
از احادیث ایشان معجزه کاملی است برای حقیت ایشان و همه آثار فیض ایشان بر شیعیان بیرسد و بتوسل باشان مطالب ایشان محصل
میکردد و ابواب فیض برکت ایشان بر خلق مفتوح میکردد و دلی چون روشنی بسیار شده و دیده های جمیع مطلوب را کور میکرداند زیاده تا نور و جلالت
و عظمت ایشان است که دیده جمعی را ناپینا کرده است و دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرکواری ایشان دارند و هر یک زبان ایشان
دلیل اند بر حقیت خود و امامت باقی ائمه بکلی بر وجود و وجوب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او و جمیع کمالات او صلوات الله علیهم اجمعین
فایده مهمه باید دانست که پیغمبر ما نبض قران مبعوث بر کافه عالمیان است از دیان و جنیان و خاتم پیغمبرانست که بعد از و پیغمبری
نمی باشد و اصحاب او جمیع معجزان از جمیع کتابان کبیره و صغیره از اول عمر تا اخر عمر معصوم و منزه اند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث

متواتره که پدران آنحضرت همه بزرگواران و بسیار او صیا بوده اند و اگر کفر و شرک بر او در هر عصر بهترین عصر بوده اند
و مادران آنحضرت نیکو تا خواهد رات نزنان و بهبا بوده اند و آنچه اهل سنت لعنهم الله در تفاسیر و تواریخ خود ذکر کرده اند از چیزهای
که مستلزم نسبت کناه است باجناب او بغیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرک است نسبت بپدر و مادر آنحضرت یا بکه از اجداد
آنحضرت همه در نوع و افراد است و محض تهمت و خطات و چون خلفاء ثلاثه اشیا زا بانواع کفر و بهبا نسبت کرده اند بعضی از
منافقان بهود در میان مسلمانان بودند که چیزها از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت
باشان منتهی میشود لهذا این حقیر یکجلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته تا همچنین که از اهل بیت صلوات الله علیهم ما بسنند
مضبوط کرد و انشاء الله تعالی در خاتمه است که اگر اجل مهلت داد بعد از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و بهود انتظاما
که نسبت بپیغمبران عالیشان داده اند از میان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی از این مطالب که مذکور شد باسرار او صاف
آنحضرت در فصول بعد این درضمن او صاف امام بیان خواهد شد فایده پنجم در بیان بعضی از شمایل و او صاف آنحضرت
ابن بابویه بسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام ناطق الجن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا و او از آباء کرام عظام
خود صلوات الله علیهم که حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که از مادرم بنت ابی هاله پرسیدم از علیه و شمایل حضرت سالار انبیاء و
مهند و صاف آنحضرت بود و بیان او صاف و شمایل آنحضرت میکرد و کیف کان رسول الله عظیم الشان بود در نظرها و جلالت
و فخامت ایشان در دلها و سینها جا کرده بود و در روی آنحضرت نور مبارک میدید و چنین میماند شب چهارده و مانند ماه بالا بلند
نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه سر مبارک ایشان کوچک نبود و در موی سر ایشان شکنها و حلقها بود که موجب زینت مرشد و اگر
بلند تر بسیار بلند مرشد دو حصه میکرد که محل مسح کشاده میشد و اکثر اوقات اتفاق بلند بود که بزلف کوش میرسید و چون در
میان عرب در آن زمان سه تراشیدن بسیار بد نمایود و در غیر حج و عمره سر نمی تراشیدند زیرا که نمی یافتند که امام کاری کند که
در نظرها بسیار بد نماید و زلف مبارک آنحضرت بسیار فرو نیامد و نازک گردیده بود و موافق چند حدیث دیگر بسبب حوادث آسیخته و کشاده و پیاپی
بودند ابروهای ایشان بلند و مستوس بود و نازک گردیده تا تمام کشیده نبود اما پیوسته نبود و در بعضی احادیث عامه و خاصه وارد شده
که ابروهای ایشان پیوسته بود و آنچه در این حدیث مشهور تر است در میان دو ابروی او رگی بود که در مقامات غضب پر میشد و بلند
میگردید و بنی آنحضرت بلند و کشیده بود و میانش اندک برآمدگی داشت و سرشن نازک بود و پیوسته نوازنده می افتاد و موی ریش
آنحضرت انبوه بود و تنک نبود و در خدا آنحضرت برآمده که نبود و اموار بود و پائین پیاره کوچک نبود و چهار طرف چهره او موی خود زینت عرب نبود موی است
و دندانهای ثنایای شان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر کشاده بود و موی نازکی در میان سینه اش میرسید بود و تا ناف مثل خطی ممتد
گردیده که در نشان مثابه کردن صورتها بود که از نقره ساخته باشند در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اجزا و ترکیب بدن نشان معتدل و متناسب بود

و وسط بود و نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر و سینه و شکم هم برابر و میان شانها کشاده و عرض بود و سرهای انحناهای مرتش قوی
بود و بدن شریفش در نهایت صفا و غایت سفیدی بود و بنوعیکه نظر کسی از امور در میان سینه او بود دیگر بر سینه و شکم نمی‌توانست افتاد
و کتفهایشان مورو بیده بود و کف دستهای مبارکشان وسیع و پهن بود و انگشتان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق مبارکشان
صاف بود و کره و ناهموار نداشت و کف پای شریفشان میانه بود نه بسیار کوه و نه بسیار هموار پشت پا با فیشان در نهایت
بود اگر بخواهد که از آب باران بگذرد هیچ بر رویش نمی‌شد و چون راه میرفتند بر روش متکبران و زنان پا را بر زمین می‌کشیدند بلکه
برمیداشتند بقوت اما با آهستگی میرفتند و تند نمیرفتند و گران نمی‌کشیدند و در هنگام راه رفتن پس نگر نمی‌کردند مانند کسی که از عقب
بزیر آید و با کسی سخن نمیگفتند بروش متکبران نگاه خود را چشم نظر نمیکردند بلکه تمام بدن می‌گشتند و متوجه او می‌شدند و نظر الحضرت غالب
اوقات بر زمین بود و بسوی مردم کم نظر می‌افکندند و با همان کم نگاه میکردند از روی حیا و چون کسی نظر میفرمودند تمام دیده نمی‌گشودند بلکه
بخضوع نظر میفرمودند و هر که امید بدند مبادرت بسلام میکردند فرمود که از همه صفت سخن گفتن جدم را پسندیده‌تر نیافتم که کبر آنجناب
در اکثر اوقات در خدمت او مدت بوده‌ام و پیوسته مشغول آنبود که بودند در وقت از برای خود و دیگری پسند بدند و عیب سخن نمیفرمودند و میگذاشتند
نیز و نه بلکه دانرا از سخن برمیگردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمات آن فرق معانی بسیار در و مندرج بود و کلامشان فصل کننده و
تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیاده تا و لغو در تقریرشان نبود و کلام مارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند و
غلظت و خشونت هرگز نمیکردند و کسی را حقیر نمی‌شمردند و خفیف نمیکردند و نعمت عظیم هر شمردند از آنچه میدانند که بود و هیچ کس را نمی‌مذمت
ای مدحت نمیفرمودند و لیکن مطعومات را مذمت بسیار میکردند و هرگز از امور دنیا غضب نمی‌فرمودند و اگر کسی از حد خود می‌شد نمانعش
سخن میرسید مدت و دشمن نمیدادند و از برای خود غضب نمیفرمودند هیچ چیزرا الیشان مقاومت نمیکرد و اگر کسی را میفرمودند
حق را بگیرش قرار میدادند و چون اشاره میفرمودند بجانبی تمام دست اشاره میفرمودند و بعضی گفته‌اند که نافق شود و میان اشاره را
در میان شهادت گفتن میکردند و اشاره‌ای میکردند در مقام تعجب دست را میکشادند و حرکت میدادند و راست میکردند از برای خدا
غضب میفرمودند و چون فرح رسیدی از نظر بزیر می‌افکندند که بسیار تا خوشحالی و فرح از ظاهر کردن اکثر خندیدن است و
که صدا ظاهر نمی‌شد و لیکن همین مقدار بود که دندانهای مرواریش مانند ظاهر میشد پس حضرت امام حسن ع فرمود که از پدرم پرسیدم
که حضرت رسول در خانه بچه نوع سلوک میفرمودند گفت بکجز از برای عبادت مقرر می‌نمودند بکجز و دیگر صرف بدرم میفرمودند
و خاص و عام اصحاب را مرخص میفرمودند که سؤالات و مطالب خود را عرض نمایند و در میکانی که با مردم معاشرت نمیفرمودند افضل
که در دین زیاده تا داشتند تقدم میفرمودند و بکجز و ا نرا صرف زنان و اهل خانه میکردند و آن جزو که از برای خود که داشتند دو جزو
صرف بر دم میفرمودند و بعضی از مردم بکجا حاجه داشتند و دو حاجه و بعضی سه حاجت و هر خود حاجت الیشان مشغول الیشان میشدند

واخبر صلاح ایشان وجمع است دران بود مقرر میفرمودند و میفرمودند که انچه حاضران ازین شنیده اند خاصان برسانند و اگر کسی حاجتی دارد و نتواند برساند شاید حاجت او را بن برسانند بدرستی که هر که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت برسانیدن مطلب خود نداشته باشد خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او نظیر احکام این وصلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحبتی نزد او کمی آمد طلب کنندگان دین خود بودند و چون بیرون میرفتند با دیگران مردم خود بودند و انچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران و فرمودند که در پیروان اداب بخضرت چون بود فرمود که چون بهمدیگر مردم می آمدند سخن نمیفرمودند مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان الفت میفرمودند و اشیا را بر لایق میسنجیدند و بزرگ هر قومی را اکرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میکردانیدند و مردم را از غدر الهی میترسانیدند و در حذر میبودند ولیکن خلق و خوشخویی و لطف خود را از هیچکس منع نمیفرمودند و جستجوی اصحاب خود میکردند و احوال ایشان را می پرسیدند و انچه بر ایشان مطلع میرسیدند منع میفرمودند و قیافه آن را با ایشان مینمایانیدند و کارهای نیک ایشان را بهتر و کرامی تر میداشتند که نسبت بمسلمان خیرخواه تر باشد و کسی مرتبه اش عظیمتر بود نزد بخضرت که مواساه و معونت بمردمان بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس بخضرت در مجالس فرمود که در مجلس می نشستند و بر میخاستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوصی را بخود مقرر نمیفرمودند که همیشه در انجا بنشینند هر جا که اتفاق می افتاد می نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که قلش الاشتی نکنند و هر یک از اهل مجلس را نوازش میفرمودند بحدی که هر یک گمان میکرد که نزد بخضرت کرامیتر از دیگران خواهد بود و با کسی کم می نشستند و برنمیخاستند تا رفیق بخضرت برنمیخاست و کسی که از بخضرت سوالی مینمود و برنمیگشت مگر بایکه حاجت او برآورده بود و یا بعذری او را راضی کرده و خلق او جمع مردم را فرا گرفته بود و بایکه مانند پدر مهربان بودند و همه در حق نزد او مساوی بودند مجلس بخضرت مجلس حلم و حیا و راستی بود و صدا ها دران مجلس بلند نمی شد و عیب کسی از حضور بخضرت ندگو نیشنید و خطا و بی فرمان مجلس شریف کسی نیشنید زیرا که بدی ندانست همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند یکدیگر را بتقوی میدانستند و بتواضع و شکستگی با یکدیگر میزیستند و حذر داشتند از ظلم کردن و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود از او بر خود اختیار میکردند که اول او سوال نماید و حق غریبان را رعایت میکردند فرمود که پرسیدم که سلوک بخضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با کمال خوش خلقی و خوشخویی بودند و از همه بردبار تر بخضرت نیازاری میدید و درشت و تند خو نبود و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی از زبان صادر نمی شد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی نمیفرمودند اگر بدی میدیدند تغافل میفرمودند و هیچ دشمنی از زبان یاوس خود دو هیچ امیدواری از بخضرت نومید نمی شد و سه چیز از امور مردم را ترک کرده بودند کسی را مذمت نمیفرمودند و عیب جویا کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را بزبان نمیرسانیدند

وسخن نمیفرمودند مگر بکلامی که امید ثواب در آن داشته باشند و چون شروع بسخن میفرمودند اهل مجلس چنان خاموش سر بزیر می افکندند که گویا مرغ بر بالای سرشان نشسته واین مثلی است در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن و چون ساکت می شدند اشیان سخن میگفتند و در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن کسی نمیگفت و با اشیان در خنده و تعجب موافقت میفرمودند و اگر غریبی می آمد خلاف آداب او را عفو میفرمودند و اگر بآداب حرفی میگفت از و نمیگذرانیدند صحابه بنصیحت میفرمودند که اگر صاحب حاجتی پیدا شود او را اعانت کنید و بمن برسانید و قبول اشانمیفرمودند از مداحان مگر کسی که در برابر تملق باندازه مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا آنکه حرف خود را تمام میکرد مگر آنکه از حد تجاوز میکرد و هر که شخصی را بدی میگفت او را منع میفرمودند بر سخن استند فرمود که پرسیدم از سکوت آنحضرت و فرمود که سکوتشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر درشت کسی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از برای این بود که اندازه ملاطفت را بهر یک ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش داشتن سخن اشیان و نظر کردن بسوی اشیان در یکرتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند و آنحضرت حلم را اصل جمیع بودند پس هیچ امری اشانرا از جاده بدر نمی آورد و در سخن ناخوشی از جاده بدر نمی آمد و چهار خصلت در آنحضرت جمع شده بود کارهای خیر را امر میفرمود که مردم بپردازی کنند و جمیع قبایح را ترک کنند و برای خود را بکار میفرمودند در چیزی که اصلاح امت در آن بود و قیام در امر مهمی فرمودند که خیر دنیا و آخرت اشانرا در آن میدانستند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده که در رسول خدا صفت بود که در هیچکس از غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از رای که میکرد نشت تا دو روز یا سه روز بعد از آن هرگز میکند نشت از بوی بخوش آنحضرت میدانست که حضرت این راه عبور فرموده و هیچ سنگی و درختی نیکند نشت مگر آنکه آنحضرت را سجده تعظیم میکردند و بسند دیگر از حضرت صادق ع روایت کرده که چون حضرت سایه نداشت در شب تاریک میدیدند نوری از روی مبارک او ساطع بود مانند ماه و در اخبار دیگر وارد شده از حضرت امیر المؤمنین ع که آنحضرت در شب محلیی که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود و هر دو هر میدیدند و منقولست که گربی از زنان آنحضرت در شب تاریکی سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل حجره او شد بنور روی آنحضرت آن سوزن را یافت و عرق مبارک آنحضرت میکرفتند و داخل بوهای خوش میکردند و هیچ شانه با ایشان نمیداشت و در هر طریق که مصطفیه میفرمود و با شانه مشک خوشبو بوی می شد و هر که از نزدیک سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و در خواب و بیداری یک نحوی می شنید و در بعضی از اخبار آمده که چون مهر نبوت را می کشود نورش بر نور آفتاب زیادتی میکرد و هرگز موضع آنحضرت را کسی ندید زمین از او فرو میبرد و بر چهار پایا که سوار می شد هرگز بر زمین نمی شد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت برا آنحضرت سلام میکرد و هر که مس بوجنات بر بدن مبارک آنحضرت نمی نشست رعب آنحضرت بگاهها راه در دلها مانند میکرد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هرگز آنحضرت از زمان کندم تناول نفرمود و از زمان

جوهر سه مرتبه متوالا سیر خورد و چون از دنیا رفت در شش نزد بهودی بچهار درهم مرهون بود و سیچ طلا و نقره از او
نمانده با آنکه عالم مسخر او شده بود و غنایم عظیمه از کف رسبت حضرت آمده بود روزی بود که سیصد هزار درهم و بعضی
گویند چهار صد هزار درهم قسمت میفرمود و شب سیال می آمد و سوال میکرد میفرمود که والله که من در منزل آل محمد شب یکصاع جو و یکصاع
گندم و یکدرهم و یکدینار نمیبینم و نقولست که برالاغ بپالان سوار میشدند و نعلین را بدست مبارک میگرفتند و بر
اطفال سلام میکردند و بر روی زنان باغلمان چپر ثانوان میفرمودند و میفرمودند که بر دوش بندگان نمی نشینم و بر دوش
بندگان نمیخوزم و کدام بنده از من سزاوارتر است بتواضع و بندگی خدا و اگر غلامی یا کنیز را حضرت را بکار مخصوص
میفرمودند و عیادت بیماران و فقرا میکردند و مشایعه جنایز میفرمودند و با سایند معتبره منقولست که ملکی از جناب
خداوند عالمیان بنزد حضرت آمده و گفت خدا سلامت میرساند و میفرماید که اگر خواهی صحرا را کله را برای تو تمام طلای
احمر کنم سوی آسمان کرد و فرمود که خداوندا میخواهم که یکروز سیر باشم و ترا حمد کنم و دیگر روز گرسنه باشم و از تو طلب
نمایم حوالتیکه کردن بر سالهٔ بذکر قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت معطر کرد و اگر نه این رساله بلکه کتابهای بسیار از عهدهٔ
صد هزار یک از اوصاف جناب پیرون نمی آید شعر اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا یعنی بدرستیکه خدا اراده کرده است که ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی
و ایشان را معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانید بلکه در حدیث حضرت اشاره فرموده اند
بدینکه این تطهیر در شان اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده و این آیه کریمه دلایل عصمت و امامت ایشانست و در کتب
اصحاب تفسیر این امور مذکور است و ما بعضی از آن اسباب را در ضمن چند تنویر بر سبیل اجمال بظهور میرسانیم
تنویر اول در بیان آنکه هیچ عصر خالی از امام نمی باشد و آن امام از جانب الله منصوب باشد بدلالت عبارت
و اشاره بتصرف و صاحب تخلیه بودن در دین و دنیا بجانشینی حضرت سوال ۱۴ در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر
که بصلاح ناس و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون نبی ممکن و در سیر میرنمیشود و چنانکه حضرت امام
رضا ع در علل فضل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان بر دوام امام رحیم تکلیف فرموده اند
چند از برای او امر و نواحی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از حدود تعدی نکنند که مورث فساد ایشانست
پس ناچارست که امینی بگمارند که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم بنودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد
هیچکس لذت و منفعت خود را برای مفسده که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهرست که هیچ فرقه از فرق
و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سر کرده و رئیسی نبوده پس چون جایز نباشد که حکیم علیم این خلق را خالی گذارد

واز امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان ایشان بحد لزوم قسمت نماید
واقامه جمعه وجماعت در میان ایشان نماید و دفع شر ظالمان از مظلومان کند و ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد
که حافظ دین پیغمبر باشد هر اینه ملت مندرس شود و دین برطرف گردد و احکام الهی متغیر و مبدل گردد و اصحاب بدع و
ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهه در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانکه می بینند
همگی ناقص اند و در طبایع و آرا با هم اختلاف بسیار است و هر یک بخواهش خود رایها آشتی بیارایند پس اگر حافظی از برای دین
نباشد دین زود باطل میشود و بسند معتبر منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق ع در خدمت آنحضرت
نشسته بودند هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود حضرت از و پرسیدند که ای هشام کفت لبیک یابن
رسول الله فرمود که مرا خبر ده که با عمرو بن عبید بصری چه کردی و عمرو از علماء اهل سنت بود هشام کفت فدای تو کردم
من چیا میکنم و زبان من یاری ان ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که اکنه با شما را امر میکنیم باید اطاعت
کردن هشام کفت که او را وازه عمرو بن عبید را شنیده ام که در مسجد بصره افاده میکند بصره رفتم در روز جمعه بمسجد در آمدم
دیدم که نشسته و حلقه بزرکی بر کرد او بسته اند و او جامه سیاه پوشیده یکی را لنک و دیکر ردا کرده و مردم از و
سوال میکنند داخل مسجد شدم و بدو زانو در حضر ایشان نشستم و کفتم ایها العالم من مردی غریبم رخصت میفرمایی
که از تو سوالی بکنم کفت بلی پرسیدم که چشم داری فرزند این چه سوالست که میکنی کفتم سوال من چنین است و
جواب چنین هم کفت پرس اکر چه سوال تو احمقانه است بار دیکر پرسیدم که چشم داری کفت بلی کفتم بچه کار ترا می آید کفت بدانها
و شخصها را بان می بینم پرسیدم که بینی داری کفت بلی کفتم بچه کار ترا می آید کفت بوها را بان می شنوم پرسیدم که زبان داری
کفت بلی کفتم بچه کار ترا می آید کفت مزه چیزها را بان درمی یابم کفتم زبان داری کفت بلی پرسیدم که بچه کار ترا می آید کفت بان
سخن میکویم پرسیدم که دست داری کفت بلی کفتم بچه کار ترا می آید کفت بان بر میکرم چیزها را پرسیدم که دل داری کفت
بلی کفتم بچه کار ترا می آید کفت بان تمیز میکنم میان چیزها لی که بر این اعضاء و جوارح وارد می شود کفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی
هستند کفت نه کفتم چرا این اعضاء را بان احتیاج هست با انکه اینها صحیح و سالم اند و نقصی ندارند کفت ای فرزند وقتی که
این جوارح شک میکنند در چیزها لی که بو بیده باشند یا دیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و او را حکم میباید
که انچه معلوم است متعین میسازد و شک را زایل میکرداند کفتم پس خدا دل را داد بدن را دادی برای رفع شک و اختلاف
جوارح مقرر ساخته کفت بلی کفتم پس ناچار هست از دل و بدون او امور جوارح منعقد نمی شود کفت بلی کفتم پا امامی وان نباشد
بده که هر کاه اعضاء و جوارح بدن ترا بخود واکذاشت تا امامی را برای ایشان مقرر فرمود که انچه درست یافته اند تصدیق

ایشان بگذد و انچه در ان شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشت و امامی از برای ایشان مقرر نفرمود که اگر شکی بهم برسانند باو رجوع کنند و رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد و بعد از زمانی ملتفت شده گفت تو هشام نیستی گفت نه گفت پس از اهل کجایا گفتم از اهل کوفه گفت پس البته تو هشامی برخواست و مرا در برگرفت و بجای خود بنشانید و قامن حاضر نبودم سخن گفت پس حضرت صادق ع تبسم نمود و فرمود که یا هشام آیا خبر را از کرا موختی گفت یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که والله که انچه تو آن ملهم شده در صحف ابراهیم و توراة موسی نوشته است و از حضرت علی بن الحسین ع مرویست که فرمود ما ایمه امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سیدو بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان و اقای مؤمنان و ما ایمه امامان اهل زمین از عذاب خدا ایمنند چنانچه ستارها امان اهل اسمانند ما ایمه اجماعت که برکت ما خدا اسمان را از انکه میدار د از انکه بر زمین افتد و نگاه میدارد برکت ما زمین را و اهل زمین را که باب فرو رفتن و بر کت ما را از اسمان میفرستند و شفاعت ما رحمت بر ایشان می بخشند و از برای ما تعهد از زمین میرود یا مدد اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزی که خدا ادم ع را خلق فرمود هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور بود یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود و تا زمین تا روز قیامت و اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمی شد راوی گفت که عرض کردم که از حجتی که غایب باشد چه نفع برمیدارند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از افتاب زیر ابر میبرند و منقولست از جابر جعفی که از امام محمد باقر ع پرسیدم که مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که از برای انکه عالم بر صلاح خود باقی نماند زیرا که حق تعالی عذاب را رفع میکند از اهل زمین بسبب پیغمبر یا امام در میان ایشان ست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود که خدا تعالی اشیا را عذاب نکند و حال انکه تو در میان ایشان هستی و پیغمبر فرمود که ستارها امان اهل اسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند چون اهل بیت من برطرف شوند قیامت اهل زمین بر پا شود و مراد از اهل بیت انجماعت اند که خدا فرموده که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید رسول خدا را و صاحبان امر و ان معصومان مطهران از جمیع گناهانند که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و ملایکه از جانب خدا مؤید و موفق و مسدد ند و بکرات ایشان خدا بندگان را روزی میدهد و بمن ایشان شهرهای خدا معمور ست و برای ایشان اسمان میبارد و از زمین گیاه میروید و بایشان مهلت میدهد بجهت گناه کاران تا روزی که عذاب خود را بر ایشان بفرستد و هرگز از روح القدس جدا نمیشوند و روح القدس از ایشان جدا نمیشود و هرگز ایشان از قران جدا نمیشوند و قران از ایشان جدا نمیشود و قران تمام نزد ایشان ست و معنی قران را ایشان میدانند و عمل بجمیع قران ایشان مینمایند و با سانید معتبره ایضا مابین از اهل بیت ع وارد شده و سند معتبر منقولست از انحضرت فرمود که جبرئیل ع نماز لشد بر رسول خدا ص و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را گذاشتم مگر انکه در او عالمی

واما می بود که طاعت من و هدایت مرالخلق می شایستند و ازمیان چهل پیغمبر دگر باعث نجات خلق بود و هرگز نمیگذارم شیطان
که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من نباشد و خلق را بسوی من هدایت کند و عارف بامر من باشد و ازبرای هر قومی البته
هادی کننده امت که سعادتمند از هدایت نماید و حجت مرا ربا ب شقاوت تمام کند و ایضا از آنحضرت باسانید معتبره منقولست
که هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را بداند و اگر زیادتی در دین کنند زیاده نبیند از او و اگر کم کنند کسی را
تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود و میانه حق و باطل فرق نکنند و عقول سلیمه بر آن قضایا بحکم میاید و این اخبار بمعنی
پانزده است و اگر کسی تفکر نماید مستمر بر این جمله واقعیه است هر یک از این احادیث و اینمعنی از حضرت صاحب الامر در توقیع شنیدند
که بر خوانند بسیار مشتمل منقولست اند اکثر از ایام ما منقولست از سعد بن عبد الله قمی که از اکابر محدثین است که روزی
مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب بعد از نواظرات گفته وای بر تو و اصحاب تو ای کروه رافضی صحابیرن و انصار را طعن میکنید
و انکار حجت پیغمبر نسبت باشان مینماید در شب غار ابو بکر را با خود برد و چون میدانست که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود
که مبادا او قلت شود و امور مسلمانان بعد از و مختل کرد دو علما را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود در کار
بامور مسلمانان نرسد و من از پیغمبر جوابها گفتم و ساکت نشدم پس گفت ای کروه رافضی نمیگوید که ابو بکر و عمر منافق بودند
و حکایت شب عقبه و رها انداختن راحلیل خود می آورید بگوید که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با جواب
گفتم که اگر بگویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه که جبر نمیبود و حال آنکه هنوز اسلام قوت نداشت که مردم مجبور شوند و اگر
بگویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد از جواب عاجز شدم برگشتم و طوماری نوشتم زیاده از
چهل مسئله از مشکلات دین و مسئله را در آن درج کردم که بامام حسن عسکری علیه السلام بفرستم بخانه احمد بن اسحاق که وکیل آنحضرت بود
رفتم چون از اطلاب کردم گفتند متوجه سر من رای شده من روان شدم چون باو رسیدم و سبقت سلام گفتم گفت حاجت
با من چیست و از آنحضرت سئوال کن با او رفیق شدم چون بدولتسرای امام رسیدیم و رخصت بطلبیده داخل شدیم احمد بن اسحاق
همیانی با خود داشت که در میان عیالم نهان کرده بود و ازان میان سیصد و شصت کیسه زر در هم و دینار بود که هر یک از
شیعیان مژده بودند و بخدمت آنحضرت فرستاده بودند چون نظر بروی مبارک امام انداختیم روی آنحضرت مانند
ماه شب چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیا و طفل در آن حضرت امام نشسته بود که از بابت مشتری بود در کمال حسن و جمال
و بر سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت اماری از ظلا بود که یکی از کاکل برایم از نیشه و برای آنحضرت فرستاده بود که بخواهد آنها
و کفنها مصنوع کرده بودند و در دست آنحضرت نامه بود که کاتب بنویسد و آن طفل مانع می شد آن نامه را و می انداخت
کران طفل متوجه جان می شد و آنحضرت سلام الله علیه خود کاتب بنویسد پس احمد همیان خود را کشود و نزد آنحضرت نهاد

حضرت باطفل فرمود کرای نورچشم من اینک هدایا و تحفهای شیعیان تست متصرف شو حضرت صاحب الامر فرمود کا یمولای من اباجایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست درازکنم بسوی مالهای حرام و بدیهای رجس و باطل بعد از آن حضرت صاحب ع فرمود که این کیسه فلانست که در فلان محله قم میباشد شصت و دو اشرفی درین کیسه است چهل و نهصد دینار از قیمت سکهای است که از پدر باو میراث رسیده بود و چهار دینار دیگر ش قیمت حنطه ایست که فروخته است و از اکراید دکان سه دینار است حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز درمیان حریر است تا پر کنند فرمود که درین میان یک انگشتر فیروزه است بسکری که بتاریخ فلان زده اند و قمار بخشیدن بران نقش است و نصف نقش محو شده و یکدینار مقراض شده ناقصی هست که یکدانگ و نیم است و حرام درین کیسه همین است و وجه حرمتش اینکه صاحب کیسه در فلانسال فلانماه او را زد و علامتی که از صاحبکارش بود مقدار یکمیز و نیم ریسمان بوده و مدتی بران گذشته و درزدا زا برد و آنرا دوخته چون گفت که از اندازه برد تصدق بقیمتش کند و تاوان از و گرفت ریسمان را بر یکمیز از ان که دزدیده بود همان وزن داد کرا زا بافنده و این واقعیت ان جامه است و حرامست چون احمد کیسه را کشود و دو دینار همان وضع و همان علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود رسید بشد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس سره دیگر برون آورد حضرت فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد پیاله شیشه فیروزه درین سره است دست باین درازمی کنیم پرسید که چرا از مود که این اشرفیها از قیمت کندی است که میان او و برادرش شرکت بود صدیه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال انها در میان بود حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس احمد گفت که این کیسه را بردار و وصیت کن که بصاحبان نشان برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است فرمود که ای احمد ان جامه که پیره زن برای ما درست ساده بود از پا و را احمد گفت که از اندر میان خود چون نهان کرده بود هم بر خود که پاو رد پس حضرت بجانب حسن التفات نمود فرمود ندکه ای سید بچه طلب آمده گفتم ملازمت تو را و در خواست فرمود که ان مسایلی که داشتی چه شد گفتم حاضرست فرمود که از نورچشم من پرس و اشاره بحضرت صاحب الامر کرد که خواهی گفت راهنمای من گفتم یمولای من و فرزند مولای جن بروایت بارسیده که حضرت پیغمبر ع طلاق زنان خود را بامیرالمومنین ع واگذاشت حتی انکه در روز جمل حضرت امیر سوگند فرستاد بنزد عایشه و فرمود که دین اسلام دال از ا هلاک کردی آبرو شرم و فرمی کراز تو صادر شد و فرزندان خود را بحجابت و فضلاته و بطلان مذهبی اگر دست ازین عمل بازنمیداری فهبا و الا ترا طلاق میکنم این چه طلاق بود که بعد از وفات بالحضرت مفوض بود حضرت صاحب فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و شیار از بشرف مادر مومنان بودن مفوض ساخته بود و حضرت سوال بحضرت امیر فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو را و اطلاق گفته ایشان

شرف بیند از بعد ازان پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبره از تفسیر ان آیه که خداوند عالمیان بموسی ابن عمران ع فرمود که
فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه ظاهرش انست که ایموسی بکن نعلین خود را پرستی که تو در وادی
پاکیزه که طوی نام دارد و اتفاق اهل سنت است که نعلین انحضرت از پوست میته بود از بخته خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود
هرگه امتحن را میکرد بر موسی اشرافت و او را باوجود رتبه نبوت جاهل دانسته نه زیرا که ازان خلاف انست که نماز موسی ع در ان نعلین
جایز بوده یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن در ان بقعه نیز جایز خواهد بود و هرچندان مکان مقدس مطهر باشد و اگر نماز در ان جایز نباشد
پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود و بکجا ذکر کرد ان نماز نمیتوا نکرد و این قول کفرست کفتم پس شما مطلب الهی را نفرمایید
فرمود که موسی مرادی مقدس قرب بود کفت خداوند من محبت خود را بر ای توخالص کردانیدم و دل خود را از یاد غیر تو تشنه ام
محبت زن و فرزند منظور در دلش بود که برای ایشان کشش پیدا کند تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بیرون کن اگر محبت تو از برای
خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهرست و در وادی مقدس پاثابت قدمی پس نعلین کنایه از بن محبتهاست چنانچه بعضی بنظم
این نقل کرده اند که در عالم خواب که جزء اوشا لها بنظر می آید کفش مثال زن است و انکه بخواب می بیند که کفشش را دزد برده زنش میمیرد
یا زود در میشود سعد کفت که دیگر پرسیدم از انحضیص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت ذکریا خبر داد و بعد
ازان بحضرت رسول خدا اعلام فرموده و بسبش انکه او از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را بدو تعلیم نماید که در شدایدها بان
پناه برد جبرئیل آمد و اسماء حضرت آل عبا را بدو تعلیم نمود که در شدایدها بان پناه برد جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم انحضرت نمود
پس چون حضرت ذکر یا نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم یاد میکرد و غم انحضرت برطرف می شد و چون نام مبارک
حضرت امام حسین را یاد میکرد گریه بر دستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام این چهار
بزرگوار که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میکردم و نام این عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهای جز بیحان می آید و میرازد
که طاقت نمیاورد پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت انجناب را بزکریا وحی فرمود و کفت که معیص بن کاف اشاره بنام یزید
و هلاکت عترت طاهره است و یا یزید است که کشنده مرا و اولاد ایشان بود و عین عطش و تشنکی ایشان است و صاد صبر
ایشانست چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را از خود راه نداد و مشغول کریه و زاری
زاده و بیقرار شد و مرثیه بر مصیبت انحضرت میخواند و میکفت الهی ایا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش مبتلا خواهی آورد
ایا چنین مصیبتی را باجابت عترت او راه خواهی داد ایا یعقوب و فاطمه جامه این مصیبت اخواهی پوشانید ایا چنین درد و بلائی بر منزل
جاه و عزت و جلال ایشان درخواهی آورد بعد ازین سخنان میکفت که الهی مرا فرزند مکرمت فرما که در پیری دیده مرا بدو روشن
شود و چون چنین فرزندی که هست فرمایدم فرفیقه محبت او کن و چنین کن که دل من در مصیبت ان فرزند چنان بر بریان آید که دل

محمد چیست تو برای فرزندش بدرود خواهد آمد پس ندانستیم یحیی را با و کرامت فرمود ماند حضرت امام حسین علیه السلام شهادت نیافت
گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم بود و حمل حضرت امام حسین نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرماکه دلیل چیست برین که
برای خود امام جستن اختیار نمی توانند کرد فرمود که امامی خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد و حال انکه از ضمیر و خبر ندارند که
می باشد که کمان میکنند که مصلح است و او مفسد ظاهر خواهد شد و از همین علتست که مردم نمی توانند که برای خود امام تعیین نمایند
شاید بمطلب برای تو بهانه بیان نمایم که عقل تو ازا قبول کند بگو که بخدا یکه خدا یقا بخلق فرستاده و ایشان را زمیان
خلق برگزیده و کتابها را برای ایشان فرستاده و ایشان را مؤید بوحی کرده و ایشان علماء هدایت اند و اختیار ایشان از جمیع
اختیار است بهتر است و موسی صفی از جمله ایشان ندانا جایزست که با وجود عقل و کمال علم ایشان کسی را از میان امت اختیار
بخود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان کمان کنند که او مومن است گفتم فرمود که حضرت موسی کلیم خدا با کمال
عقل و علم ایشان یک کسی را از میان امت اختیار کرده بخود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان کمان کنند که او مومن است
گفتم فرمود که حضرت موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم و نزدیکان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد
که با خود ببرد که همه را مومن میدانست و مخلص و معتقد می شمرد ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا تعالی
حال ایشان را بیان فرموده پس هر کاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بکمان انکه اصلح است افسدت ظاهر شود پس اعتماد باشد
بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم خبر ندارند و مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس باید
که امام از جانب کسی منصوب باشد که عالم بضمایر و مخفیات امورست بعد ازان باخبار فرمود که ای سعد حضرتم تو میگفت که حضرت
رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد چون که میدانست که او خلیفه است مبادا که کشته شود چرا در جواب نگفتی که روا
کرده اید که پیغمبر فرمود که خلافت بعد از من سی سال الی بعد چهار خلیفه قسمت کرده اند پس بکمان فاسد شما این چهار خلیفه
حق اند پس کرا نمیعنی باعث بردن غار بود یا بینی که همرا با خود ببرد نبرد یا برانکه تو میگویی که الحضرت در باب ان خلیفه
دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را ساقط شمرده و انچنان حضرتم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر
بطوع بود یا کره است چه انکفتی که طوعا بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریة
و کتابهای خود احوال محمد را بایشان میخواندند و میکفتند که او بر عرب مسلط خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او
از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری مدروغ خواهد کرد چون حضرت در عرب رساله فرمود ایشان از روی
کفته یهود نظاهر کلمتین کفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت ایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر
مایوس شدند با منافقین بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دعا ننمایند که شتر

الحضرت راارام دهند وحضرت رابلاک کنند پس خدا تعالی جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و حضرتی
نتوانستند رسانید وحال اشیان مثل طلحه وزبیر بود که باحضرت امیرالمؤمنین از روی طمع وظاهر بیعت کنند که الحضرت برکت
ازایشان ولایت وحکومتی بدهد چون مایوس گشتند بیعت راشکستند وخروج کردند وبجزای عمل خود در دنیا واخرت رسیدند سعد
گفت که چون بخانه تمام شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای نماز برخواستند ومن برگشتم احمد بن اسحق رادیدم که گریان می آمد گفتم که
چرا دیر آمدی وسبب گریه چیست گفت ان جابه که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم باکه صحبت بود حضرت عرض کرد پس رفت وخندان
برگشت وصلوات بر محمد وال محمد میفرستاد وگفت همان جاه رادیدم در زیر پای الحضرت افتاده بود وبر رویش نماز میکرد
سعد گفت که حمد الهی کردم وچند روز که در انجا بودیم هر روز بخدمت الحضرت میرسیدیم وصاحب الامر را نزد الحضرت ملازمت میکردم
چون روز وداع شد من واحمد بادو پسر از ال قمم بخدمت الحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد وگفت یابن رسول الله وقت
رفتن نزدیک شده ومحنت مفارقت تو بسیار دشوار است ازخدا سؤال میکنیم که صلوات فرستد برجدت مصطفی وبرپدرت
مرتضی وبرمادرت سیدة النساء وبرببترین جوانان اهل بهشت پدرت وعمویت وائمه طاهرین پدرانت وبرتو صلوات
فرستد وبرفرزندت وازخدا طلب مینمایم که شان ترا رفیع گرداند ودشمن ترا منکوب سازد واین آسمه دین باباشد جمال ترا
چون این را بگفت حضرت گریست که قطرات اشک از روی مبارکش فرو ریخت وفرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در ان
برگشتن بجوار رحمت ایزد خواهی یافت احمد چون این را شنید بهوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا بحرمت
جدت که مرا شرف سازی بکجا به که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کرده ده سیزده درهم برآورد وفرمود که این را
بگیر واز خیر این زرخرج خود مکن وکفن که طلبیدی تو خواهد رسید ومزد سکوکار را خواهد داد به سعد گفت که چون برگشتم وبه منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد وبیماری صعبی بروعارض شد که از خود مایوس شد چون بحلوان رسیدیم بکاروانسرا
فرود آمدیم احمد شخصی را از ال قمم طلبیده که در حلوان بود بعد از زمانی گفت همه بروید ومرا تنها بگذارید ما هریک بجای خود برگشتیم
چون نزدیک صبح شد چشم کشودم که فوز خادم امام عسکری را دیدم که میگوید خدا شما را صبر بگیرد وبه مرصیبت احمد ابن اسحق وعظمت
این مصیبت را برای شما خیر گرداند غسل وکفن احمد فارغ شدیم برخیزید واورا دفن کنید که او از همه شما کرامی تر بود
امام ومپشوای شما این را بگفت واز نظرما غایب شد پس ما برخواستیم وباکریه ونوحه اورا دفن کردیم رحمة الله علیه ابن بابویه
رحمه الله سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که خدا پیغمبر خود را صد ومیست مرتبه بمعراج برد ودر هر مرتبه تاکید در باب
امامت ووصایت امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام زیاده از وجهیات دیگر فرموده وکلینی روایت کرده از حضرت امام موسی ع که
پدرم حضرت صادق ع گفتم که نه چنین بود که حضرت امیرالمؤمنین نامه ووصیت خود را نوشت که پیغمبر بفرمود وبحضرت مرتضی

وجبرئیل و مقربین گواه شدند فرمود که یا اباالحسن چنین بود ولیکن چون حضرت نزدیک وفات حضرت رسالة سید جبرئیل
نامه نوشته آورد و با اطمینان خدا و گفت محمد امر کن که برون رود و هر که نزد و است بغیر وصی تو عجل بن ابی طالب ع که وصیت نامه
تو بتسلیم کند و بر و گواه شویم که دفع وصیت باد نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین
فرمود که از خانه برون رود و حضرت فاطمه در میان پرده ایستاده بود پس جبرئیل ع آمد گفت یا محمد خداوند تعالی سلام میرساند
و میگوید که این نامه بیست مشتمل بر آنچه با تو زبان خبر داده بودیم و با تو شرط کرده بودیم از وصیت و اما تو عهد دین که و اهم دین امر بر تو و ملائکه را
بر تو گواه کردم و منای محمد کافیم از برای گواهی در بین مکاتم مفاصل حضرت رسالة پناه بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل بر پروردگار
من سلام است و از جمیع علیها و فخصها سلام و سلامتیها همه از اوست و سلامها و تحیتها با و برمیگردد و در آن
سیفرماید خداوند منزه و منکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که حضرت امیر المؤمنین تسلیم نمای
چون تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرط
که از من گرفته بود و امانت او بود نزد من تبلیغ رسالة آدکردم و ادای امانت نمودم حضرت امیر فرمود که گواهی میدهم برای تو پدر
و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند خود را و خیر خواهی همت کردی در امت فرمودی آنچه فرمودی گواهی
میدهم برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من جبرئیل گفت من براستی گفتار هر دو گواهی میدهم الگاه حضرت رسول فرمود که
یا علی این عهدیست که خدا با من کرده و پیمان و شرطی است وصیت را گرفتی و وفا نمودی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا
کنی آنچه در این وصیت ترا بان امر کرده اند حضرت امیر ع فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر منت ضمانم انها و بر خدا است که
مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادا و انجام کنم حضرت رسول فرمود که یا علی منخواهم بر تو گواه بگیرم که من ادا تو چنان کردم که در روز
قیامت برای تو گواهی بدهند حضرت امیر فرمود که گواه بگیر منزیرا شیا را گواه میگیرم پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل میکائیل
با ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان و بر من و تو گواه اند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد اشیا را گواه بگیر
نیز اشیا را گواه میگیرم پس حضرت رسول اشیا را گواه کرفت و از جمله چیزهایی که امر الهی بحضرت امیر المؤمنین شرط کرده بود این
بود که یا علی وفا میکنی بانچه در نامه تو نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد و بیزاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول
باشد و تبر امنودن از ایشان یا صبر بر فرو خوردن خشم یا صبر بر غصب کردن حقت و نکاه داشتن حرمت کفت بلی یا رسول الله
قبول کردم حضرت امیر فرمود که بحق خدایی که دانه را شکافته و دکیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل ع بحضرت
رسول فرمود که ایشان یعنی که هر شش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و کو که شهید خواهد شد در راه
دین و ریشش از خون سرش سرخ خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش کردیدم خانچه بر رو در افتاده و کفتم

قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد تا بسوی تو آیم آنگاه حضرت رسول فاطمه و حسنین علیهم السلام را طلبید و ایشان را نزد خود
داد بشل آنچه امیرالمؤمنین را خبر داد و ایشان مثل وی نمودند و آنحضرت جواب فرمودند و همان کردند پس وصیت را آخر کرد بمهرهای
طلای مثبت که نشان بر رسیده بود و بحضرت امیرالمؤمنین سپردند راوی میگوید که بحضرت امام موسی ع عرض نمودم که پدر و
مادرم فدای تو باد منیفرمایید که دران وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که شهادت خدا و رسول و احکام ایشان بود پرسیدم
که ایا این در وصیت بود که ان کافران غصب خلافت خواهند کرد فرمود که والله جمیع آنها بود و حرفا بحرف مرقوم نشده این آیه را که
إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که ترجمه اش بقول اکثر
مفسرین آنست که بدرستی که ما زنده میکردانیم مردگان را در روز بعثت و جزا و مینویسیم هر چیز را از نیک و بد و شمرده ایم و بیان
کرده ایم در امام مبین و بعضی گفته اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه عمل است و در بعضی احادیث بحضرت امیرالمؤمنین
تفسیر شده و ظاهر آنحدیث نامه وصیت است آنگاه فرمود که والله که رسول خدا ص با امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفتند که
ایا نمیدهید بدانچه شما گفتم و فرمودند که ما راضی شدیم و قبول کردیم و صبر مینمایم برانکه ما را بخشم می آورد و موجب زار ما باشد
بسند معتبر از صادق ع روایت کرده که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبر ص نامه در ستاده پیش از وفات او و وحی فرمود که با محمد
این وصیت تست بر سان بخلیان از اهلت فرمود که گیستند بخلیان ای جبرئیل گفت که علی ابن ابیطالب ع فرزندانش و برنامه هر
از طلا و پس حضرت سوال ص از ان کتاب را بامیرالمؤمنین ع داد و امر فرمود که یکمهر از ا بر گیرد بانچه در تحت آن مهر ست عمل نماید
انحضرت خنان کرد و انچه گرد از رونی نامه آلهی بود و در سنه کام وفات بحضرت امام حسن ع تسلیم نمود انحضرت مهر خود را بر روی
نوشته بود عمل کرد پس بحضرت امام حسین ع تسلیم نمود انحضرت مهر خود را بر دست نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی
شهادت که البته می باید که ایشان با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروشی پس انحضرت چنان کرد و نامه را با مام زین
العابدین ع داد و انحضرت مهر خود را کشود و نوشته بود که سر در پیش انکن و خاموش باش و ملازم خانه خود باش و معترض کسی
مشو تا ترا مرکب در رسد انحضرت چنان کرد و نامه را با مام محمد باقر ع سپرد چون مهر بر داشت نوشته بود که مردم احادیث بکر و
فتو ابده و از غیر خدا اندیشه مکن که همچکس تو ضرر نتواند رسانید پس ان نامه را با مام جعفر صادق ع داد و انحضرت زیر مهر خود
که مردم احادیث کن و فتوا بیان فرما و علوم اهل بیت خود را چنان که رطب تازه بدوستان خود میدهند بایشان بده و از غیر خدا
که تو در حوز و امان خدایی و همچنین هر یک بدیگری تسلیم مینماید و مقتضی این نقل گفته اند اقیام صدر ال محمد ع تو زدوم و دیگران
عصمت امام ست بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد ست که امام می باید از اول عمر تا اخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم
باشد و اهل سنت چون میدانند که هر گاه عصمت بشرط امامت ثابت شد حقیت امامت ائمه طاهرین ثابت میشود میگویند عصمت در امام شرط

بیت و بر بطلان اینمعنی دلایل عقلی و نقلی بسیار است و بر صاحب عقل سلیم پوشیده نماند که اینچنین شخص واجب الاطاعه بر جمیع
دین و دنیا است یا وابسته شده باید که معصوم باشد در علم و عمل و الا فوایدِ مرتبه امامه مترتب نخواهد آمد و شخص غیر معصوم
نخواهد بود با مامی رسنمایی چنانچه نزد صاحب انصاف ظاهر است و از اماهتش خلل بسیار در دین هم رسد که از فقاهت غلطش مخفی نیست
که بدعتها منتشر کرده و احکام حقه متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که هیچ نخواهد اصلاح پذیر نباشد مثل انکه غلط
کند در تعیین خلیفه بعد از خود بگمان انکه قابل خلافت و امامت و از او امور منافی امامت بظهور آید پس اگر امامت متعرض این نشده
مورث اندام دین است و اگر قصد غرض کند مناقشت و مشاجرت عظیمه در میان امت حادث شود که حق و ریسان ضایع
شود چنانچه در واقعه کشتن عثمان و جنگ جمل و صفین و نهروان و معاویه و خوارج بظهور آمد و انکه کار امامت و نیابت خدا و
رسول بمعاویه و یزید و مثل ظالمان بیدین قرار گرفت و این قسم ظلها بر اهل بیت رسالته و سایر اهل اسلام جاری شد
و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که انچه مردم را بان امر کند خود بفعل نیاورد و انچه را ازان نهی کند ازو بظهور آید و الله تعالی
در قرآن مکرر این قسم حجاجت را مذمت و توبیخ فرموده و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشد و فخر رازی
در تفسیر ایه اولوا الامر گفته که این ایه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولوا الامر لازم می آید که هم امر بطاعتشان شده
و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و همچنین در تفسیر ایه وکونوا مع الصادقین گفته که مراد از صادقین معصومین
و خدا تعالی در ایه تطهیر عصمتشان خبر داده چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در ایه لا ینال عهدی الظالمین
اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی شانه بحضرت ابراهیم ع وحی فرمود که انی جاعلک
للناس اماما ترا برای مردم امام گردانیدیم حضرت در خواست نمود که بعضی از ذریه من نیز این شرف را گرانه فرا خطاب رسید
که عهد امامت بر ظالمان نمیرسد و هر فاسق ظالم است بر نفس خود زیرا که منکر فاسقرا بظلم و صف نموده بنوعیکه سیوم
بلکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که ایه تطهیر در شان اهل بیت رسالته نازل شده که کل اعبا باشند موافق معنی از
احادیث شا جمیع ائمه معصومین داخل اند و صاحب کشاف که از معتبرین علماء اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون
حضرت رسول ع نصاری نجران را بمباهله بخواند ایشان در مشورت طلبیدند و چون باکبر گفتند که صاحب رای ایشان
بود گفتند چه مصلحت می بینی گفت والله که بیقین تو می بینم پیغمبر خود مباهله نکرند که پیروان ایشان هلاک نشوند اگر مباهله کنید البته
هلاک خواهید شد و اگر بسیار اهتمام در نگاهداشتن دین خود دارید و از مسلمان نشدن باز دارید با او مصالحه نمایید و برگردید
چون صبح شد حضرت رسول ص امام حسین را در بر گرفت و دست امام حسن را در دست فاطمه و علی را پشت سر روان ساخت و فرمود
که چون دعا کنم شما آمین بگویید پس اسقف نجران گفتای گروه نصاری من روی چنین بینم که خدا بان روباهکوه را از جا بکند مباهله

با ایشان کنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد ماند ایشان نزد آنحضرت آمده گفتند تو بر دین خود باش
که ما با تو مباهله نمیکنیم و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله نمیکنید پس مسلمان شوید ایشان ابا کرد ند فرمود که پس با ما جنگ میکنید گفتند
ما طاقت جنگ عرب نداریم و لیکن با تو صلح میکنیم که بدین ما کاری نداری و ما با جنگ نکنی و ما تو هر سال دو هزار حله در ماه صفر و هزار
حله در ماه رجب و سی زره نقیس هر سال از ما بستیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه نمود و گفت که والله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده
بود و اگر مباهله میکرد ند همه مسخ میشدند بصورت میمون و خوک و این صحرا همه بر ایشان آتش مرشد و ضد اجمیع اهل نجران از ما هلاک میگردد
حتی مرغان گنجر بر روی درختان بودند و بر تمام نصاری نجران سال نمیگذشت که همه هلاک میشدند و بار صاحب کشاف روایت کرده که
روزی حضرت رسالت پناه صلعم بیرون آمد عبایه پوشیده بود از موی سیاه که حامله شده بود حسن و فاطمه و امام حسن پس حضرت امام حسین را
آمد و حضرت ایشان را داخل عبا کرد و این آیه را خواند که انما یرید الله تا اخر بعد از ان صاحب کشاف گفته که اگر کویند چرا انحضرت در
مباهله داخل کرد جوابا میکویم برای انکه این دلالت بر حقیت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکند از انکه دیگران را داخل کند زیرا که عزیز ترین
خلق را نزد خود پاره جگر خود و محبوب ترین مردم را نزد در معرض مباهله و نفرین در آورد و اکتفا بخود نکرد به تنهایی چه بسیار است
که آدمی خود را بملاکت میدهد و این قسم عزیز را حفظ میکند و در موته مالک کوید از انس بن مالک که چون این آیه نظهیر نازل شد
قریب بشش ماه رسول صلعم در مکارم فلق بهمان صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابو داود و صحیح ترمذی بهمین طریق روایت شده و از انس در صحیح بخاری
از جوذ بهار هم روایه کرده بجز که صاحب کشاف کرده و در صحیح مسلم ابو داود و جمع بین الصحیحین همه باین مضمون از عایشه مرویست که در
صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیر المومنین ع از سعد وقاص چنین روایت کرده که چون این آیه مبارکه نازل شد خواند رسول خدا ص
و فاطمه و حسن و حسین را و گفت خداوندا اینان همه اهل بیت منند و در محل دیکر نیز همین مضمون را روایه کرده و ابو داود و در صحیح ترمذی
از ام سلمه هم روایت کرده که این آیه در خانه من نازل شد و در ان خانه حضرت رسول ص بود ع و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بود
من بر در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول ص کلیمی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان برطرف کن رجس
و کناه را و پاکیزه کردان ایشان را پس دیکر باره ام سلمه کفت یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود که نه تو از زنان نبی و عاقبت تو بخیر است
و اینهمه دلیل و قریب بمضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطریق متعدده و ذکر انها موجب تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت
ایشان بسی ظاهر است چه عامه مفسرین رجس را در اینجا بکناه تفسیر کرده اند و مراد از تطهیر پاک کردانیدن از پلیدیها و قبایح است
و از سیاق این آیه و حدیث مذکور ظاهر است که مراد جمیع بدیهیات و اراده که در این آیه وارد شده اراده حتمی میباشد زیرا که اراده
تکلیفیه ایشان اختصاص ندارد و اراده حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است و هر کاه عصمت ثابت باشد در موضع بحث ایشان

روایت و این ثابت شده که ایشان دعوی امامت کرده اند پس دعوی ایشان برحق باشد و تفصیل این اجمال را انشاء الله تعالی در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام ذکر خواهیم نمود و در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام ابن بابویه از امام محمد باقر ع و او از اباء کرام خود روایت کرده که رسول ص فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در مواقف موطن که اهوال آنها عظیم است در مقام مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در سر نگاهی که نامها بدست راست و چپ آید و در مقام حساب و وزن میزان که اعمال خلایق را بسنجند و در صراط و در وقت گذشتن از حوض کوثر و در مقام پرسش که چه چیز ترا باینجا آورده که محبت تو یا امیر المؤمنین ع را فقیر پرسید که چه چیز ترا باینجا آورده که محبت تو یا امیر المؤمنین فرمود که یا اخی تو مراد دوست میداری گفت بلی والله یا امیر المؤمنین فرمود که وقتی که جانب بگلو میرسد و ترا خواهی دید خانکه میخواهی و چون بدین مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد و چون بپل میگذرم و بصراط میگذرم و علم حمد بدست تست و پیش پیش حضرت رسول میروم خوشحال خواهی دید که مبعوث گردی و از شما راروایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که رسول فرمود که هیچ محبت تو در دل هر کس قرار گیرد اگر یکقدم از صراط بلغزد لبسته قدم دیگر او در صراط ثابت میماند تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت گرداند از صادق ع منقولست که محبت ما اهل بیت گناهان را میریزد خانکه باد تند برگ را از درختان میریزد و از امام رضا ع منقولست که رسول ص فرمود که چهار کس اند که من در قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اگر چه با گناه اهل زمین آمده باشد کسی که اعانت اهل بیت من نماید و کسی که قضاء حوائج ایشان بکند در هنگام اضطرار و کسی که بدل و زبان ایشان را دوست دارد و کسی که بدست و پا دفع ضرر از ایشان بکند و ایضا از رضا ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که با اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته باشد و در بصایر الدرجات منقولست که رسول ص فرمود که یا علی ع بهشت مرتاضان در عالم ارواح بمن نوازند و کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و تو و شیعه تو که شما را برای شما استغفار کردم حضرت فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو و شیعه تو از قبرها بیرون خواهید آمد روهای شما مانند شب چهارده خواهد بود و شما تنها و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند رسید و شما خواهید رسید و مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوان نعمتهای الهی خواهند آورد و مردم مشغول حساب خواهند بود و با شما نعیم خواهند بود و از حضرت رسول منقولست که پیغمبر ص فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجه ایشان و در روز قیامت آنچه از مردم سوال خواهند کرد محبت با اهل بیت خواهد بود و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که والله که در اسمان هفت صف از ملایکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد یک صف از ایشان نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند شیخ طوسی آه از بیشتم تمار که از اصحاب امیر المؤمنین ست روایت میکند که شبی در خدمت حضرت بودم فرمود که ذریت بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد گرامکه چون صیحه میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد و میدانند بنده که خدا بر او غضب کرده باشد

مگر انکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد بدرستی که دوست ما منتظر رحمت الهی است و دشمن ما بر کنار جهنم ایستاده است که
همین که بمیرد داخل جهنم شود و دوست ما کیست کسی که دشمن ما را دوست دارد و برای او دوستی ما باید که خالص گرداند خانچه طلا را
از غش خالص میکنند ما میم بخیان و برگزیدگان خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند منم وصی اوصیا نعم خزف و یاور خدا و
رسول و انان که با ما محاربه کنند کروه شیطانند پس کسی که خواهد حال خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید که محبت دشمنان
ما را در دل خود نیابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن او ایند و خدا دشمن کافرانست و روایت کرده از ابا عبد الله ع که امیر المؤمنین ع
گفت که میخواهم ترا خبر دهم بحسنه که هر که از او داشته باشد او را ببرد و با تش اندازند گفتم بلی فرمود که ان حسنه ایست که ما محبت
دشمنان ماست و ان کناه دشمنی ماست و از سلمان رحمه الله روایت کرده که روزی بخدمت رسول ص نشسته بودیم که حضرت امیر المؤمنین ع
آمد حضرت سنکریزه بدست داشت بدست الحضرت او ان سنکریزه بسخن آمده کفت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
پروردکار من خدا و پیغمبر محمد و ولایت شما اهل بیت طالب حضرت رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و امامت شما راضی باشد
از خوف عقاب خدا ایمن است و باید بسیار از کتب شیعه و سنی از رسول خدا منقولست که اکر مردمان بولایت علی محتجب شوند
میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود و روایت کرده از انس که حضرت رسول الله ص فرمود که خداوند عالم جمعی را در روز قیامت محشور
خواهد کرد که روهای ایشان از نور باشد و بر کرسیها از نور خواهند نشست و جامها از نور خواهند پوشانید و در پایه عرش
الهی خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند و بنزله شهدا ایند و همکی سعید خواهند بود بعد از ان دست بر سر حضرت امیر ع
کذاشت و فرمود که این و شیعیان او چنین خواهند بود و شیخ صوی باید معتبره از حضرت امام رضا و از ابا اطهار ش روا
کرده که حضرت رسول ص الحضرت امیر المؤمنین فرمود که روز قیامت چون خدا تعالی از حساب خلایق فارغ شود کلید های بهشت و
دوزخ را بمن تسلیم نماید و من تو تسلیم کنم و کویم هر کرا خواهی بجهنم فرست و هر کرا خواهی ببهشت داخل کردان ابن بابویه بسند معتبر
از حضرت امام رضا از ابا اطهار ش روایت کرده که حضرت رسول ص الحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که روز قیامت چون خدا
از حساب خلایق فارغ شود کلید های بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من تو تسلیم کنم تو کویم هر کرا خواهی بجهنم فرست هر کرا
خواهی ببهشت داخل کردان ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که چون قیامت قایم شود ندا کند
که جمیع خلایق بایستند و همه بران برآیند و ملکی بر دست راست او ایستد و ملکی بر دست چپ او ملک دست راست ندا میکند
کدام کروه خلایق اند علی بن ابی طالب هر کرا میخواهد داخل بهشت میکند و ملک دست چپ ندا میکند کدام علی بن ابی طالب
هر کرا میخواهد داخل جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده که حضرت رسول ص الحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون قیامت
شود بیایند تو بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی ان دیده ها را خیره کند پس ع الاخاب ربا الغرة در رسد

که بجاست خلیفه محمد رسول الله تو گوید اینک منم من ترسد که بجای دوستان خود را داخل بهشت گردان و دشمنان خود را داخل
کن تو بدست کسنده بهشت و دوزخ و اینجا حضرت امیر فرمود که روزی با حضرت رسول اندر نزدیک کعبه نشسته بودیم مرد پیر
پدید شد با قامتی خم شده و با رو و بالش بر جسته ما افتاده و عصا بدست و کلاه سرخی بر سر و پرهن سویا پوشیده
نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو رهنیست و عمل تو فایده ندارد چون
پشت کرد حضرت فرمود کدای ابوالحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمود که این شیطان ملعون بود حضرت امیر فرمود که از پی او
رفتم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش فشردم گفت یا علی دست از من بدار که مرا تا قیامت مهلت داده اند و الله یا
ابوالحسن من ترا دوست میدارم و هر که دشمن تست با پیر او شریکم در وطی مادرش او حرام زاده است پس بخندیدم و او را
رها کردم و منقولست از سلمان رضی الله عنه که روزی شیطان لعین گذشت بر جماعتی که نه مت حضرت امیر المؤمنین میکردند ازو نشان
ایستاده پرسیدند تو کیستی گفت ابو مرّه ام گفتند شنیدی که ما چه گفتیم گفت بلی اما همانا که نام ابولهای خود علی بن ابیطالب
میگفتید اثبات میکنند که تو چه دوستی که او مولا و امام است گفت از گفته پیغمبر شما که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو
گذارد و یاری کنندگان ایشان گفتند تو از شیعیان اویی گفت نه ولیکن او را دوست دارم و هر که دشمن اوست در مالی و فرزندش شریک
میشوم گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدان گفت بشنوید از من ای گروه ناکسین و قاسطین و مارقین که پیمان در
شکسته اید و نظم بر او خروج کرده اید و از دین بدر رفته اید بدرستی که عبادت خدا کرده ام در میان جبال دوازده هزار سال
و چون خدا اثبات مرا ملاک کرد ایند تنهایی خود را در زمین نخبه اسکانیت کردم مرا آسمان اول عروج نمود دوازده هزار سال
دیگر در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودم نور شعشعانی بسیار روشنی بر ما گذشت ملائکه سجده
افتادند و گفتند سبّوح قدوس این نور ملکی مقربست یا نور پیغمبر مرسل مرا از جانب بالعزه رسید کدای نور طلبیده علی بن
ابیطالب ترا از پی هر بره مردیست که شخصی نجدبت سوال خواهد و گفت فلان شخص کتبی نشست با مایه کمی و بحکمین رفت و
رد و برگشت و مال بسیاری او را ده است که محو و اتوان شده است حضرت فرمود که مالی نیابد بر چند زاده در محنت و مشقت
صاحب مال مثیوه و بعد ازان فرمود میخواهید خبر دهم شما را بمکی که مایه اش ازان سود آرکه تر بوده و زود تر برگشته و فایده بیشتر
بهمسایه و در خزینهای عرش الهی برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بلی یا رسول الله فرمود که نظر کنید باین شخص که می آید دیدند
که ژنده پوشی از انصار می آید فرمود که امروز ثواب ازین مرد بالاتر چه اندکه اگر جمیع اهل سمان و زمین قسمت کنند حصه کمتر ازان
خواهد بود که کنایش امرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه ازو پرسیدند که امروز چه کار کرده اشخص گفت بغیر ازین کاری

ده ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم چون دیر شده بود گمان کردم که این کار فوت شده باخود گفتم که بعوض این میروم و نظر
بروی شما کنم حضرت فرمود که ای عبدالله میرفتی که برای عیال خود روزی تحصیل کنی از تو فوت شد و بعوض آن نظر بروی ما
کردی برای تو بهتر است از آنکه تمام دنیا طلای سرخ شود و در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن دنیا
درحق هزار کس که همه شفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد تنویر چهارم در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است باعتقاد باامامت
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمره نمی بخشد بلکه عقاب میشود و همچنین اجماعی شیعه است و احادیث در این
باب متواتر است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از صادق ع روایت کرده که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند
اول چیز که از آن سوال میکنند از نماز و روزه و حج و زکوة و ولایت ما اهل بیت است پس اگر اقرار بولایت ما نکند هیچ عمل از
اعمال او را قبول نمیکنند و بسند دیگر از حضرت روایت کرده اند که جبرئیل ع بحضرت رسول ص نازل شده گفت خدا تعالی سلام
میرساند که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را بانچه بر روی اینهاست خلق کرده ام و هیچ محل بهتر از رکن و مقام برای خلق
نگزیده ام اگر بنده مرا در انجا بخواند از آن روزی که آسمانها و زمینها خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی مرتضی با
اولاد معصوم در جهنم ندارم از امام زین العابدین ع منقولست که رسول ص فرمود که بخدا قسم که جان محمد در قبضه قدرت اوست
که اگر بنده در روز قیامت باعمال هفتاد پیغمبر بیاید خدا از و قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا در یافته باشد از ابو حمزه
ثمالی منقولست که علی بن الحسین ع پرسید از ما که کدام بقعه از بقاع زمین بهتر است گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین
بقاع زمین حجر و مقام ابراهیم است اگر کسی مثل نوح هزار سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند آن عبادت هیچ نفعی بحال او
او را بدون ولایت و اخبار ثقات از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد کافر مرده است و بحکم
جاهلیت و کفر مرده است تنویر ششم در بیان بعضی از صفات و علامات امام باید دانست که چون احکام دین و دنیا منوط
بحکم امام باید که او عالم باشد باحکام دین و واقف بر جمیع آیات قرآن از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام
و خاص و همچنین از اخبار نبوی و اولی است بالجمله باید که عالم بجمیع علوم باشد و باید که کمال ای و شجاعت داشته باشد تا بتواند
مجاهده با اعدای دین برتواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا
بعقل خانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید که اَفَمَنْ یَهْدِیْ اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَّا یَهِدِّیْ اِلَّا
اَنْ یُّهْدٰی یعنی آیا کسی که مردم را هدایت کند بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت نمی یابد مگر
وقتی که او را هدایت کنند دیگران او را اراده نمایند و چگونه عاجز باشد و حال آنکه سرمایه فضیلت و کمال است لهذا حق تعالی
بیان فضیلت آدم بر ملائکه بعلم فرمود و بیان سبب او را بجهل ملائکه گوید و همچنین طالوت را بجهت زیادتی در علم و قوت

بدن از قوم خود برگزیده خانکه ظاهرست از ایه کریمه ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم و ایضا
در بیان تقدیم رتبه علما که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ایا مساویند انانکه عالمند و این جماعتی که عالم
و اگر کسی اندک تاملی نماید میداند که امام در جمیع صفات کمالی باید که از امت افضل باشد چه خرص اصلی از وضع شرایع دین و
تکالیف بتکمیل افراد انسانست و نجات ایشان از نقایص برفایز گردانیدن بسعادات و کمالات و چون امام نیابت پیغمبر
و ارشد طریقه بکمالست باید که مثل نبی در جمیع کمالات عمر و علما از همه در پیش باشد تا این فایز مترتب شود و باتفاق ائمه در علم
و کمالات در جمیع اهل عصر خود زیاده تر بوده اند چنانچه ابن بابویه روایت کرده که
امام را چند علامتست و انا ترین مردم است و افضل جمیع اهل عصر پرهیزکار تر و برده بار ترست و در شجاعت و سخاوت از همه پیش
و صاحب ترش از همه پیشتر و ختنه کرده متولد میشود و دست بر زمین میگذارد و در هنگام ولادت بخون و کثافت آلوده نمی باشد و
از پا سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و اصلا نمی باشد و چون متولد میشود دست بر زمین میگذارد و او از خود را در شهادتین
بلند میکند و محتلم نمی شود و دیده اش بخواب میرود و دلش بیدار است و از انچه واقع میشود در خواب مطلع میشود و ملک با او سخن
میگوید و زره حضرت رسالتپناه صلعم بر قامتش راست می آید و هرگز بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد
هر کسی بیند و بدن او از مشک خوشبوتر می باشد و او با امت بر دم از جان ایشان یعنی باید که جان خود را فدای جان امت کند
و بر مردم مهربان تر ست از پدر و مادر ایشان و در تواضع و فروتنی از برای خدا از همه کس پیشرست و انچه از امور خیر که مردم را امر
میفرماید خود او را زیاده از دیگران میکند و از منهیات زیاده از دیگران اجتناب میفرماید و دعای او مستجاب میشود حتی انکه اگر بر کسی
دعا کند دو نیم شود و سلاح و حربه بر رسول صلعم انزوده میباشد و نزد او صحیفه ایست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید
و در ان صحیفه ایست که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید و در ان نوشته است و جامعه نزد اوست
و ان نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع انچه بنی ادم بان محتاجند از احکام الهی در ان مست و جفر اکبر و اصغر دارد که یکی از پوست
بزرگ است و دیگری از پوست گوسفند و در انها جمیع علوم ست حتی ارش خدشه که کسی در بدن کسی میکند و حتی گیتا زیانه و نیم تازیانه
و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد اوست و کلینی روایت کرده از امام محمد باقر صلعم که امام باید علامتست متولد میشود پاکیزه و
ختنه کرده و چون بزمین می اید کف را بر زمین میگذارد و او از نبشها و تین الملبد میکند و محتلم نمی شود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کاهش
نمیکند و از عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و مدفوع او از مشک خوشبوترست و زمین موکل است که او را ببلعد و فرو برد
و چون زره حضرت رسول صلعم را می پوشد موافق قامتش میباشد و اگر دیگری پوشد خواه بلند و خواه کوتاه یک شبر از و بلند تر میباشد
و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا رحلت نماید و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر روایت کرده است که از وی

بحضرت حضرت امام موسی ع رفتم وگفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول انکه پر اورع مردم باشد
او خبر دهد و نصب کند او را برای امامة که حجت بر مردم قائم شود دیگر انکه پیغمبر حضرت امیر المؤمنین را نصب فرمود دیگر انکه از هر چه پرسند
جاوابشود و جواب بگوید اگر پرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بدانچه در اینده واقع خواهد شد و دهم زبانها بامر دم سخن گوید
بعد ازان فرمود که پیاکه تا تو علامتی برای امامت خود ننمایم که خاطرم مطمئن گردد و درین حال مردی خراسانی از در در آمد و بزبان عربی از
انحضرت چیزی پرسید او بفارسی جواب فرمود خراسانی گفت که من بزبان خود سخن بگفتم تکلمان اینکه پنداری فرمود که سبحان الله
اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت پس بر تو چه زیادتی خواهد داشت پس من گفت کرای ابو محمد امام بر مخفی نیست زبان هیچیک از
مردم و خنان مرغان وحیوانات و هر ذی روحی را میداند و باین علامات امام را میتوان شناخت پس اگر انها در دنیا شد امامت
واز ابن ابی بصیر منقولست که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت اول انکه بزرگ
فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بدو بنده آید و پرسد که مدرش کراوصی کرده کویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر
میان ما از بابت تابوت سکینه است در بنی اسرائیل در هر خانه که بود همچنین در ان خانه بود و منقولست از عبد الله بن ابان که عرض
کردم بحضرت امام رضا ع که از برای من دعا کن دعا کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود و او
کوید که ابن بر من بسیار عظیم بنمود فرمود که مگر نخوانده این آیه را که بکوای محمد که بحضرت پیغمبر نمیکنید که عنقریب خدا و رسول و مؤمنان
عمل شما را می بینند والله که مؤمنان علی بن ابی طالب و ائمه از فرزندان اوست و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی
بحضرت حضرت صادق ع رفتم فرمود که رسول خدا ص بحضرت امیر المؤمنین ع از هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر باب هزار باب
کشوده میشود گفتم ای والله ساعتی سر بزیر افکند فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ماست
گفتم فدای تو کردم جامعه کدامست فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله و انحضرت فرموده و حضرت امیر المؤمنین
بدست خود نوشته و دران هر حلال و حرامی هست و مردم بآن احتیاج دارند و هر چیست دران هست حتی ارش خدشه یعنی خراشیدن
بدن و دست بر من کذاشته فرمود که رضت میدهی گفتم من بنده تو ام انچه خواهی بکن پس بدن مرا فشرده فرمود که حتی ارش خدشه
این در انجاست گفتم والله علم نیست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست مردم چه میدانند که جفر چیست
گفتم که جفر که است فرمود که ظرفیت از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیا و ایشان و علم جمیع علما که گذشته و تا ان است
گفتم والله که علم نیست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ماست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف
فاطمه گفتم بیان فرمایید فرمود که مصحفی است برابر این قران شما دارید و یکحرف از قران شما در ان نیست گفتم والله که این علم است
فرمود که همین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست گفتم فدای تو کردم این علم نیست علم فرمود که

همین نیست گفتم پس دیگر علم چه چیزست فرمود که عمده علم آنست که آنچه روز بروز و ساعة بساعة حادث میشود تا برقیامت
همه نزد ماست سند دیگر از حماد بن عثمان روایت کرده که شنیدم حضرت صادق ع میگفت زاده در سال سیصد و پنجاه و هفت
ظاهر خواهند شد از مصحف فاطمه چنین دیده ام پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمود
حضرت فاطمه را اندوهی روی نمود که خدا اندقدر او را الکاه خدا تعالی ملکی با و فرستاد که تسلی بحضرت فرماید و قصه برای او بخواند
پس ان ملک میگفت و حضرت امیرالمومنین مینوشت تا انکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیز از حلال و حرام نیست علوم
آینده است تا روز قیامت سند معتبر روایت کرده است از ابی بصیر صیقل که حضرت صادق ع فرمود که ما در شبهای جمعه
در تربت عظیم هست کفتم فدای تو کردم چه شان است فرمود که رحمت فرایند روح پیغمبران و اوصیا و کذشته را و ارواح ما نیز
را که در میان شماست که ایشان عروج نمایند بآسمان تا بعرش میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر
قائمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بهدنهای خود برمی کردند و بر میشوند انبیا و اوصیا از سه و رخ شاها و علوم
بسیار بر علوم امام شما می افزایند و از سیف تمار روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که اکر من در زمان موسی حضرت عیسی و محمد صلعم
خبر میدادم که از بهر دو انا ترم و علمی چند با ایشان میکفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که علم کذشته را امید نداشتند و علم آینده را
امید نداشتند و ما میدانیم علم کذشته و آینده تا روز قیامت و از پیغمبر ما میراث سیده و در حدیث دیکر فرمود که خدا از آن
کریم تر است که بر بندکان خود اطاعت نبوده و حجب کرداند و خبرهای سما نرا از و باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای سما نرا بما
میرسند و ایضا از حضرت صادق ع منقولست که جبرئیل ع دو انار بخدمت حضرت رسول ص آورد و حضرت یکی را تمام تناول فرمود
و یکی را دو نیم کردند نصفی را خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی ع دادند و فرمودند که ای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار
پیغمبری بود تر از دان بهره نبود و انار دوم علم بود و کوشه یک منی در علم و را وی کوید کفتم که چکونه شریک حضرت بود در علم فرمود
که خدا جمیع علمی را به پیغمبر تعلیم نفرمود مکر انکه او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم بیانتهای او شده و منقولست از ابو بصیر
حضرت صادق ع سوال کردم از روح که خدا تعالی میفرماید که وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي فرمود که روح
خلقی است عظیم تر از جبرئیل و میکائیل و با هیچیک از پیغمبران کذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول که با او بود و با ائمه میباشد
و خبر با ایشان میکوید و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده که چون حضرت موسی و خضر ع در کنار دریا بیمحنت
بودند یکدیکر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت و بجانب آسمان انداخت و یکقطره بجانب مغرب انداخت و یکقطره دیکر
بسوی زمین و قطره پنجم را در دریا افکند هر دو حیران ماندند در خیال صیادی در میان دریا پیدا شد کفت در امر این مرغ تفکر مینمایید
شما دو پیغمبر بدتا و یل کار او نمیدانید و من که صیاد شما نم این مرغی است که در دریا میباشد و سلیم نام دارد و این کار او

باین بود که پیغمبری در اخر زمان خواهد آمد که علم شرق و مغرب و اهل اسمان و زمین نزد علم او مثل ان قطره آب باشد نزد دریا
و پیغمبر او وصی او وارث علم او خواهد بود پس ان صیاد غایب شد و دانستند که ملکی بود از جانب خدا که ایشان را مستعد حجت
و کلیمی از عبد الاعلی روایت کرده که امام جعفر ع فرمود که من کتاب الهی را امیدانم از اول تا اخر چنانکه گویا همه در کف دست
و در قرانست خبر اسمان و خبر زمین و اخبار که گذشته و اینده چنانچه فرموده که فیها تبیان کل شیء و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی ع دو اسم اعظم تعلیم فرموده که ان اثار از و بظهور می امد و موسی ع چهار اسم
داشت و حضرت ابراهیم ع هشت اسم داشت و نوح ع پانزده اسم و ادم هشت و پیغمبر ما اسم داشت و خدا جمیع انها را بپیغمبر ما تعلیم فرمود و از زمان
فرموده بدرستی که اعظم اسماء الهی هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را بحضرت فرمود و یک اسم را بهیچکس تعلیم نکرد
و از امام ع النفیع منقولست که خدا را هفتاد و دو اسم اعظمست یک اسم از انها را بصف میدهد است که تخت بلقیس را بیک
چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست که دیگری نمیداند و بسند موثوق
از حضرت باقر ع روایت کرده که عصای موسی از ادم بود بشعیب رسید و از شعیب بموسی ع منتقل شد ان عصا نزد ما
و در بن زودی از ما شاهده کرد هنوز نیز بهیات اول نزد ماست که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن میگویند جواب میگوید
و از برای قایم ما مهمیات که خروج کند انچه موسی با ان میکرد بحضرت نیز خواهد کرد و چون از ا گفتند که چیز بار با میدهد
دو شعبه میشود که یک کاشش در زمین است و یکی در سقف بقدر چهل زراع و چیزها را بزبان خود میدهد و در حدیث دیگر حضرت
صادق ع فرمود که چون قایم ال محمد الواح موسی و عصای او را نزد ما بیند و ما بیم وارث پیغمبران و در حدیث دیگر صادق
ع فرمود که چون قایم ال محمد صلی الله علیهما در مکه ظاهر شود و اراده کوفه نماید منادی بحضرت ندا کند که کسی با جوله توشه و اب
برندارد و پس سنگ موسی را بردارند که بار یک شتر است هر منزل که فرود اید چشمه از ان جاری شود که هر که از ان
بخورد سیر شود و هر تشنه که بخورد سیراب گردد و توشه اشان همین باشد تا بحجر ای نجف فرود اینده و این سند معتبر
از انحضرت منقولست که حضرت امیر المومنین ع شبی از خانه بیرون امد بعد از انقلاب و اهسته میفرمود ند که در این
تاریک امام شما بیرون امده پرسیدم از او در باره عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست و بسند دیگر از مفضل روایت کرده
که حضرت صادق ع پرسید که میدانی چه چیز بود پرسیدم نگفت نه فرمود که چون اتش از برای حضرت ابراهیم ع افروخته
جبرئیل جامه از جامهای بهشت اورد و در انحضرت پوشانید که سرما و گرما در ان تاثیر نکند و ابراهیم ع در وقت وفات ان
پیراهن را تعویذی کرده بحضرت اسحاق و اسحاق بحضرت یعقوب داد و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب بان پیراهن
را تعویذ او کرد و باد بود در همه احوال و در مصر انا کشود که از برای پدر بفرستد بویش بمشام یعقوب رسید چنانچه گفت

لی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُونِ بوی پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدای تو شوم اخوان پیراهن
را منتقل شد فرمود که با هلش منتقل شد بعد ازان فرمود که هر پیغمبری که علمی یا غیر علم و بمیراث مانده با ال محمد منتهی شده الحال نزد
ایشان هست و از سعید همان روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که نزد هفت شمشیر رسول الله ص و علمهای آنحضرت و زره های و
آنحضرت و نزد هفت الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان و نزد هفتان چیزی که موسی در ان قربانی می کشت و نزد هفتان زمی که چون
حضرت رسول الله ص میان مسلمانان و کفار ممکنه هفت تیر شکر گفار مسلمانان نمیرسید و مثل سلاح رسول در میان مسلمانان مثل تابوت
در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت بود پیغمبر در انجا بود و هر که از اهل بیت سلاح نزد او ست امامت با او ست و محمد بن القصاص
باسناد خود از سمع روایت کرده که بخدمت آنحضرت عرض نمود م که گوشتی مرا عارض شده هر گاه طعام دیگر از انجزم را میکشم و چون
طعام شما میخورم را نمیکشم فرمود که طعام جمیع انجزی که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند در فرشهای ایشان عرض کردم که ملائکه
بر شما ظاهر میشوند فرمود که با طفال نازد گیه نداز ما و سند معتبر از حسین بن عبد الاعلی روایت کرده است که فرمود حسین خانه ای
نا محل نزول ما نکه هست و محل وحی الهی است و بعد ازان دست زد بر پشتی که در ان خانه بود فرمودند که پشتها ست که بسیار بگیرد
کرده اند ملائکه و بسیار ست که ما از پرهای ایشان بر می چینیم و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که روزی بخدمت علی بن الحسین ع
رفتم ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت خبری چند از زمین بر می چیند بعد ازان دست دراز کرد
شخصی در عقب پرده بود با و دادند گفتم فدای تو گردم این چه چیز بود که برچیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان بترهای
پرهای ایشان را جمع میکنیم و نگهدار میدارند برای اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما می آیند فرمود که پیوسته بر گیه که ما های
میکنند و بسند دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده که روزی بخدمت صادق ع رفتم چون نشستم امام موسی ع آمد ند و بر گردن
آنحضرت قلاده بود که دران پرها آگنده بودند آنحضرت را بوسیدم و در بر گرفتم و از حضرت صادق ع پرسیدم که این
پرها چیست که در گردن امام موسی ست فرمود که از بال ملائکه ست گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند فرمود که می آیند و رو بفراش ما
می مالند و انچه در گردن موسی ست از بال ایشانست و ایضا آنحضرت فرمود که ملائکه در خانه ما نازل می شوند بر فرشها می نگرند
و بر خان ما حاضر میشوند و هر گیاه و میوه تر و خشکی که هست از برای ما می آورند و بال خود را بر ما و فرزندان ما میمالند و جانور ان را
از ما و اولاد ما دور میکنند و در وقت همه نماز حاضر میشوند که با ما نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر شب و هر روز بما میرسانند
و هر پادشاهی که میرود و بکری بجایش منصوب شود خبرش بما میرسانند و سیرت و طریقه او را با ما میگویند و بسند معتبر از سدیر
صیرفی روایت کرده اند که در مدینه حضرت امام محمد باقر ع فرمود تی چند بما رجوع فرمود جون بفتح الروحا رسیدم شخصی او را دیدم
که خانه خود را میگفت میدید بجانب در نگاه کردم که تشنه است مطهره خود را با و دادم گفت منجاهم و نامه من داد که مهر از کل

بران بود و هنوز کل نرو بود چون ملاحظه کردم مهر امام محمد باقر ع بود گفتم در چه وقت از آنحضرت جدا شدی گفت در همین ساعت
چون گشودم ضد بتی چند رجوع فرموده بود چون ملاحظه کردم گمان بردم نخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که نامه تو در فلان
موضع بمن رسیده گل هنوز تر بود فرمود که ما چون امری را تعجیل خواهیم صورت یابد خنده منکاران از جن داریم با ایشان سفر میکنیم
و بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که در خدمت امام جعفر صادق ع بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا
شد حضرت فرمود که خوش روزی آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه چیزست فدای تو شوم فرمود که این
پیکی است هشام در بن ساعته مرده است این پرواز میکند و در هر شهر خبر مرگ او میرساند گفتم حاجتی از سعد اسکاف داری
گفت نه گفت ایشان جمعی از جن پرسیدم که ایشان بخدمت شما می آیند فرمود که بلی می آیند واز مسایل دین و حلال و حرام
خود سوال مینمایند و از حضرت باقر ع روایت کرده که روزی حضرت امیر المومنین ع بر منبر مسجد کوفه نشسته بود ناگاه اژدهایی
از در مسجد ظاهر شد مردم خواستند که او را بکشند حضرت فرمود که متعرض او مشوید و الله تا نزدیک آمد و بر منبر بلند شد بر حضرت
سلام کرد حضرت اشاره فرمود نه که باش تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شد پرسید که تو کیستی گفت که منم عمرو بن عثمان
که پدرم را بر جن خلیفه کرده بود پدرم مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید بدان عمل نمایم و پدرم مرده است
آمده ام که آنچه فرمایی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود
باشی گفت سمعا و طاعة پس از ایشان خلیفه کرد مرا روای بخدمت حضرت باقر عرض نمود که اکنون عمرو بن عثمان بخدمت تو می آید فرمود که بلی و
بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده که گفت من با جابر بن جعفر جعفی هم کجاوه شدم چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت
امام محمد باقر ع رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون آمد بجانب کوفه روان شدیم روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم و
بلند کندم که زیاده شود نامه را بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد حضرت بجابر نوشته بود
و همه کلی بران زده و هنوز تر بود گفت در اضاعت از وحدا شدم جابر پرسید که قبل از نماز یا بعد از نماز گفت بعد از نماز
چون جابر نامه را خواند بسیار محزون شد و دیگر او را خوشحال ندیدم تا بکوفه داخل شدیم در شبی از چون روز شد رفتم که جابر را بینم
دیدم که از خانه بیرون آمد پای چند بر کردن او ریخته و بر شتر سوار شده میگوید که می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سریر خود امیر
خواهد شد و مینی چند از ان باب بنخواند چون بامن نظر کرد هیچ نگفت من از حال او گریان شدم و مردم و اطفال گرد شتر او
و یا مذار جمع کوفه و با اطفال کوفه میگریدند و در شهر شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامه عبد الملک

مروان رسید بوالکوفه که کردن جابر جعفی بازن و سرش انبوست والا از اهل مجلس پرسید کفشد مردی بود عالم و عاقل و دانشمند
و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و درین اوقات دیوانه شده و برنا سوار شده است و در کوچه با اطفال بازی میکند و الکفت
الحمد لله که ما را رکشتن چنین مردی نجات یافتم بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و انجا بر کفته او نظر بود
آمد محمد بن صفار بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیهما روایه کرده در تفسیر کریمه وَكَذٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرٰهِيمَ
مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ یعنی کشودند وظاهر کردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفت کانه را تا بالای عرش نظر کرد
و زمین را کشودند وظاهر کردانیدند تا انچه در هوا و در زیر زمین بود از برای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان بعد از او کردند
و باسانید معتبره بسیار از بحضرت روایه کرده که خدا را دو علم هست یکی مخصوص اوست که باحدی تعلیم نفرموده است و یک
علم هست که تعلیم ملائکه و پیغمبران کرده پس انچه را تعلیم ایشان نامیدانیم و باسانید معتبره از ائمه ع مرویست که علمی که با دم ع
فرود آمد و بالا نرفت و علم بمراث میرسد و هر عالمی که بهمیرد علم دیگر مثل علم او را بازیاده میدانند و علوم جمیع انبیا باینجا رسیده است
و باسانید صحیحه منقولست از ائمه علیهم السلم که توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم علیهم السلم و کتب جمیع پیغمبران
نزد ماست و بحکم کرامت ایشان منخوانده اند ما میخوانیم و تفسیر انرا میدانیم و باسانید مختلفه از جویرین مهر نقلست که بحضرت
امیر المؤمنین ع از جنک خوارج برمیکشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم پس حضرت فرمود کجای کرده مردم این زمین ملعونست
و سه مرتبه این زمین معذب شده اند و این اول زمینی است که عبادت بت در انجا شده است پیغمبر و وصی پیغمبر اجازت نیست
که در این زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب راست و چپ میل کردند و متوجه نماز شدند و انحضرت بر استر حضرت سوار شده و روانه شدند من کفتم که والله که من از پی انحضرت خواهم رفت و امروز نماز خود را تابع نماز او میکردانم و از جهت ان
حضرت رفتم هنوز از جبر حله کذشته بودیم که افتاب غروب نمود مرا وسوسها در خاطر بهم رسید چون کذشتم فرمود کجایی جویریه
بکو و خود متوجه وضو شدند بعد ازان متکلم شدم که نمیفهمیدم و کمان من این بود که عبادتی است پس افاقه فرمود پس نکاه کردم
بافتاب والله که دیدم که از میان دو کوه بیرون آمد و صدایی از ان ظاهر شد تا ریدیجایکه وقت فضیلة نماز عصر بود پس
انحضرت نماز عصر کردند و من اقتدا بانحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم افتاب غروب کرد و ستاره ظاهر شد پس حضرت
بمن متوجه شد و فرمود ذکری جویریه اسفیر باید که فسبح باسم ربك العظیم من خدایرا بانام عظیمش خواندم افتاب را برای
من برکردانید صفار بسند معتبر از حارث اعور روایه کرده است که روزی با حضرت امیر المؤمنین ع بمنزل رسیدیم که انرا
عاقول میکویند در انجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوست و ساقش مانده بود حضرت دست بروی زده فرمود که برکرد باذن الهی درحال
شاخهایش روییده میوه داد میوه اش اسود بود چون صبح آمدیم بار سبز بود و میوه اش شبیه بود بانار صادقی ع راست کرده که

که امام حسن ع با شخصی از اولاد زید بعهده میرفتند برای آنحضرت در زیر درخت خرما بایا فرش انداختند و برای ان زیر گاه
زیر درختی دیگر و ان درختان خشک بودند آنشخص گفت که اگر ان درخت رطب میداشت میخوردیم حضرت دست باسمان بلند
کرده دعایی خواند بزبانیکه آنشخص نفهمید همان ساعت درخت سبز شده و با رطب شد داشت شتر داری که همراه ایشان بود گفت
والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد و ایضاً از سلیمان بن خالد روایت کرده است که از محضر
بخی در خدمت صادق ع بودند بدرخت خرمای پا میوه رسیدند حضرت فرمود که این نخله شوشه اطاعت کننده خدا را طعام
ده از انچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت رطبهای رنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند پس بحضرت گفت که
در باب شما چه آمد انچه در باب پیغمبر شده بود و در حدیث دیگر روایت شده که حسن بن عبدالله از امام موسی ع معجزه طلبید و درخت
ام غیلان در برابر بود حضرت بشنو فرمود که بروز دان درخت و بگو موسی بن جعفر میفرماید که پاچون پیاده گفت انچه آنحضرت فرموده
بود درخت همه جا زمین را قطع کرده آمد و بحدمت آنحضرت ایستاد و باز اشاره فرمود که بمکان خود برگشت و سند معتبر
ابو بصیر روایت کرده که روزی نخدمت باقر ع رفتم و حضرت صادق نیز حاضر بود گفتند نه شما هر دو وارث پیغمبر خدا زمانید
حضرت باقر ع فرمود که بلی گفتم رسول خدا وارث جمیع پیغمبران بود و انچه ایشان میدانستند آنحضرت میدانست فرمود که
بلی گفتم که شما میتوانید که مرده زنده گردانید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی باذن الهی آنگاه فرمود ندکه نزدیک من بیائید
برخیزم و روی من کشید من آفتاب و زمین و اسمان و انچه در خانه بود همه دیدم فرمود که منخواهی روشن باشی و ثواب و عقاب
تو مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را منخواهم باز دیگر دست بر چشم من
کشید بحال اول برگشتم و سند معتبر از ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق ع باز دیگر مرا روشن کرد و فرمود که اگر نه
از ترس شهرت می بود ترا انچنان و امیکه داشتم پس مرا بحال اول برگردانیدند و سند معتبر از مغیره بن الهیثم مرویست که کاظم
برزند در ماکار شتند که او و فرزندانش میکریستند برای کاوی که داشتند و مرده بود حضرت نزد ان زن رفتند و از سبب
گریه پرسیدند آنزن گفت این فرزندان من یتیمانند و معیشت من و ایشان از این کاو بود و الحال راه حیله بر من بسته شده
حضرت فرمود که ترا برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذارد و دست بدعا برداشت بعد از ان بزحوات دیگر
برکاوزد کاو برخواست و بایستاد آنزن چون انحال دید فریاد برآورد که بحق صادق بکعبه که عیسی بن مریم است حضرت در میان
از دحام مردم خود را از ان زن مخفی کرد و از او بن کثیر روایت کرده که شخصی از اصحاب ما بحج رفت چون بخدمت حضرت صادق
علیه السلام رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زیاد داشتم فوت شده و تنها مانده ام حضرت فرمود که بسیار او را دوست
میداشتی گفت اری فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید او را در خانه که نیرنجی بجوز و ادی کوبد که چون بخانه

برگشتم دیدم او را که چیزی میخورد و میبندد صحیح از حسن بن علی وشا روایت کرده از حضرت صادق ع باسنید بسیار که چون ابوبکر
غصب خلافت کرده علی ع او را دید و وجهتها براو تمام کرد در آخر او را گفت میخواهی که در میان ما و تو رسول خدا حکم باشد
گفت این چگونه میشود علی دست آن معوز را گرفت و آورد بمسجد قبا دید که حضرت رسول در مسجد نشسته با او گفت برو و ترک ظلم
کن و برو و اجابت دیگر گفت که نخفتم ترا که حق بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن چون این را شنید ترسان برگشت و بعمر رسید و حقیقت
حال را گفت عمر گفت تو هنوز سحر نمی باشم را ندیده مقبولست، کاظم ع گفت روزی ردیف پدرم بودم و بعرض میرفتم زنانی
راه مدینه پیدا شد موی سرو ریشش سفید شده بود پدرم فرود آمد و میان دو چشم و سر او بوسید و گفت فدای تو گردم
او پدرم را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون او برفت و پدرم سوار شد پرسیدم که آنچه با پیرمرد کردی از شکستگی و احترام نسبت
بهیچکس نکردی فرمود که پدرم بود و از ساعه منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتم بعد از وفات باقر ع فرمود که
میخواهی که پدرم را به بینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه چون داخل شدم حضرت باقر را دیدم در انجا نشسته پس فرمود که حمی
از شیعه بعد از شهادت امیرالمؤمنین ع انجا بحضرت امام حسن ع آمدند و سؤالها چند از انحضرت نمودند بعد از ان حضرت فرمود
اگر امیرالمؤمنین را به بینید می شاید گفتند بلی فرمود که پرده را برداريد چون برداشتند نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته
و از صادق ع روایت کرده که چون حضرت امیرالمؤمنین ع را بمسجد آوردند از برای بیعت ابوبکر لعنة الله حضرت رو بقبر رسول الله
ایستاد و فرمود که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی ای برادر من این گروه مرا ضعیف کردند
و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که شاخ تند که دست انحضرتست و این آیه را شنیدند که الکف
بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سوّاک رجلا ای کافر شدی بخدایی که ترا از خاک آفرید پس از ان نطفه
آفرید پس ترا بحد رجولیت رسانید و در حدیث دیگر آمده که چون دست ظاهر شد این آیه بران دست نوشته بود و اصابع
باستاد صحیح مرویست که چون امیرالمؤمنین بجانب صفین متوجه شد چون از فرات عبور نموده نزدیک کوفی رسیدند
در صفین وقت نماز شام داخل شدا زمردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوفه شکافته
شد و سر بیرون آمد موی سر و ریش سفید که رؤه بسخن آمد و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته و مرحبا بوصی
خاتم پیغمبران و قاید روسفیدان و دست پاسفیدان بهشت فایز گردیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت محمد
که علیک السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی حضرت عیسی ابن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت آلهی بر تو باد
و منتظر حضرت عیسی ام که فرود اید برای نصرت فرزند تو و نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا کردیده باشد در قیامت
کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلند تر نخواهد بود و صبر کن ای برادر تا انکه خدا ملاقات نماید بدرستی که دیروز بود که دیدم مرا

که از بنی اسرائیل زار را کشیدند دوباره ایشان را بریدند و بر چوبها حلق کشیدند اگر این جماعه با بوجهل میکنند بدانند که خدا انصاف
چه غذاها بر ایشان مقرر کرده است کوتاه خواهند کرد و اگر این روسیاهی بوزیانه که ترا یاری مینمایند بدانند که چه ثواب از برای ایشان
مهیا کرده بین هر اینه از رکوب شند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود والسلام علیکم یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته پس
کوه بهم برآمد و حضرت متوجه نماز شد پس عمار یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری گفتند که
مادر و پدر خود را فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم و تخلف نمیکنند از تو گر شقی پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود و ابو الهیثم عتبان التیهان
گوید که روزی شخصی بخدمت انحضرت نشسته بودیم که حضرت متوجه او شد و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدیم که این مرد که بود
فرمود که وصی حضرت موسی بود در اخبار مستفیضه از امیر المومنین ع منقولست که رسول الله ص فرمود که چون پرسم مراغل
بدهید و کفن بکنید و مرا بشناسید و انچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید و با سانید معتبره از ابا قر ع روایت کرده که
روزی با پدرم در وادی ضجنان که میان مکه و مدینه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرده و او را بزمین انداخت نظر کردم مردی پیر دیدم که در گردنش
از رنجیری بود و در رنجیر در دست مردی بود میکشید گفت مرا آب ده شخصی که رنجیر در دست گفت ابش مده که خدا او را اب ندهاد
پدرم او را دید که کیست گفت معویه بود و لعین گفت ابش مده تا بمیرد و بدوزخ رود پس پدرم براه افتاد و من با او میرفتم
چون بضجنان رسیدیم شخصی بر ان آمد و در گردنش رنجیر بود و در زمین میکشید گفت مرا آب ده شخصی از عقبش که رنجیر میکشید گفت
ابش مده خدا ابش مده پدرم گفت کرا نفرین معویه بود لعنة الله علیه و ثانیا روایت کرده که در خانه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
بودم کنجکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی مینمایند بعد
ازان فرمود که زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و همه چیز را با داده اند و از فضیل سیار روایت کرده اند که در خدمت حضرت
صادق ع بودم دیدم که کبوتر پاد مذر با ماده حرف میگفت حضرت فرمود که میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود که میگوید ای
انیس من وای حبیب من هیچ خلقی تر دامن تا تو محبوب تر نیست مرمولای من جعفر بن محمد محمد مسلم گر کبوتر خدمت تا قر ع بودم ناگاه
بکجخت کبوتر نزد انحضرت آمد و بزبان خود صدا بلند کرد حضرت ایشان را جواب چند فرمود بعد از ساعتی پرواز کرده و بر سر
دیوار نشستند و در انجا نیز با ماده حرف چند گفت و برخاستند از جای ایشان سوال کردم فرمود که هر چیز از حیوانات و طیور
که مخلوق شده اند ذیاده از انی ادم اطاعت ما می کنند این کبوتر ترکمان بدی بخفت خود برده بود و او سوگند یاد میکرد که من
ازین کناه بری ام و او قبول نمیکرد تا انکه بحاکمه نزد من امدند و حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بیگناه است قبول کردند
و رفتند و از سلمان جعفری روایت کرده که روزی در خدمت امام رضا ع در باغی از باغهای انحضرت بود ناگاه بچکی
بیامد و در پیش انحضرت بزمین افتاد و فریاد و اضطراب میبنود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم نه گفت میگوید ماری امده

درین خانه که جوجه مرا بخورد این عصار ا بردار و درین خانه برو و مار را بکش چون بخانه داخل شدم مار را دیدم بکردن خانه میگردد
گفتم و از احمد ابن هرون روایت نموده که روزی حضرت امام موسی بخانه من در آمدند و لجام اسب خود را بر روی طناب از طناب
خیمه انداخته بودند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدایی کرد حضرت تبسم فرمودند و بفارسی حرفی فرمودند که برود و بول کرد ان
رفت و بیمار و رشد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که خدا یتعالی بداود وحی فرمود که مرا که مجمد ال
محمد زیاده ازان کرامت کرده و سند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم در ماهین که وید
دمن بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه کریه از سر کوه دو بدو نزدیک ستر الحضرت آمد و دست را بر قربوس زین گذاشت
و گردن کشید حضرت سر را نزدیک دهان کرگ اورد و ندا بساعتی فرمودند که برود که چنین کردم ان کرگ شادی کنان برگشت
گفتم فدای تو گردم عجب چیزی دیدم فرمودند که چه میگویه گفتم نه فرمود که میگفت یا ابن رسول الله زن من درین کوه در زیر ید
دارد و بر و دشوار شده است دعا کن که خدا برا و اسان گرداند و دعا کن که خدا هیچیک از فرزندان مرا بر احد مر ا شیعیان
شما قسط نگرداند پس چنین کردم و دعایم مستجاب شد و باسانید معتبره روایت کرده که علی بن الحسین علیه السلام روزی با جمعی از اصحاب
خود نشسته بودند که ناگاه اهویی نزد حضرت آمد و دست بر زمین میزد و صدایی میکرد فرمود که چه میگوید گفتند نه
فرمود که میگوید که خدا اخطابیان شما را بشمار رسانده فلانکس از قریش امروز فرزندم را شکار کرده است و التماس میکند که از و بستانی
گفتم که بچه او را باید داد که نیز شرش داده باز بسپارد و بر دو باز پس حضرت با اصحاب فرمود که برخیزید که بخانه ان شخص برویم و
حاجت او را برآوریم چون بخانه او رسیدند مرد اندرون رفت و حضرت فرمود که اهو بچه را که شکار کرده بیاورد که مادرش از و استیر ده
چون بیاورد مادر او را شیر داده و گذاشت حضرت از شخص التماس نمود که این اهو بچه را بما ببخشد او بحضرت بخشید و حضرت او را
با مادرش مخصص فرمود آهو میرفت و دم را حرکت میداد و بزبان خود بختی میگفت حضرت فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه
فرمود که میگوید که خدا اخطابیان شما را بشمار رسانده و محمد بن الحسین را بامرزد چنانچه فرزند مرا بن رسانید و سند معتبر از یونس بن
طبیان و جمعی از اصحاب بما روایت کرده که در خدمت صادق علیه السلام بودیم فرمود که خزان زمین در دست ماست اگر پای خود اشاره کنم
گنجهای خود را ظاهر میگرداند پس بکپای خود را از گردن بر زمین کشیدند شمشی از طلا بیرون آورد و گفت که بقدر یکنیم بود و
که نگاه کنید چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته سید چشیدند یکی از ما گفت که فدای تو گردم اینها را هم
دارید و شیعیان شما افقر مردمانند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است ایضا منقولست که حضرت
امیر المومنین علیه السلام با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم ازین دنیا که در دست
دشمنان شما است و در دست شما نیست فرمود که گمان میدارید که ما دنیا را نمیخواهیم و ضایا نمیدهد الکاه دست زده و مشتی از ریگ

برگرفتند تمام جواهر شد پرسیدند که این چیست فرمودند که از بهترین جواهرست اگر خواهیم جمیع زمین را چنین کنیم میتوانیم کرد اما نمیخواهیم
پس برزمین انداخت همان یک شد و ایضا با سائید معتبر از صادق ع روایت کرده که الخضر ع فرمود که شخصی نماز حقن را در مدینه
کرد و در شهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در انجا ساکن اند رفت و منازعه که در میان ایشان بود فصل کرد و در همانشب برگشت
و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را میفرمود و از خارجفی روایت کرده که روزی در خدمت امام محمد باقر ع نشسته بودم فرمود
ای جابر الاغی داری که در یکشب از مغرب بمشرق برود گفتم نه فدای تو گردم فرمود که من شخصی را می شناسم از اهل مدینه که الاغی
دارد که چون سوار میشود در یکشب از مشرق بمغرب میرود و الخضر ع خود را میفرمودند و بسند معتبر از زید بن صعیر روایت کرده
که امام محمد باقر ع فرمود که من می شناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت سوی انجماعتی که خدا فرموده است که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ که در مغرب و مشرق میباشند و منازعه که در اهل میان ایشان بود اصلاح نمود
و برگشت و بهر فرات گذشت و از اب فرات تناول نمود و بر در خانه تو گذشت و در زدو نه ایستاد که در بگشایند از ترس شخصی
گذشت که او را در بند کشیده بودند و دهن کس بر دو موکل بودند که در تا بستان او را در برابر چشمه افتاب میکند اشتند و انش میدادند
گرد وی می افروختند و در زمستان اب سرد بروی میریختند و او را بر همه میداشتند و او قابیل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم
گفت که مرا داود انخضر که در مدینه است خودش بود و از عبد الصمد علی روایت کرده که شخصی بخدمت علی بن الحسین ع امد الخضر
از و پرسید که کیستی گفت منجم فرمود که منجمی تراخبر دهم کسی که از انوقت که تو آمده نزد ما تا حال چهارده عالم سیر کرده
که هر عالمی سه برابر این دنیاست و از جای خود حرکت نکرده انشخص گفت که انیز دکیست فرمود که منجم اگر خواهی تراخبر دهم بانچه
خورده و در خانه نهان کرده و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده که منجمی از اهل یمن بخدمت جعفر محمد ع رسید حضرت
از و پرسید که علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است گفت از علم نجوم بر دو ماهی راه حکم میکنند در یکشب حضرت فرمود که علم
مدینه اعلم است از علم شما در یکساعت از روز بقدر انچه در یکسال افتاب طی میکند قطع مینماید و میکنند دوازده هزار عالم
که هر یک از ان عالمها شما را همی شناسند که ایشان نمیدانند که ادم و شیطان خلق شده است پرسید که اهل ان عالمها شما
را میشناسند فرمود که بلی خدا و جبرئیل و میکائیل و پیغمبر ما و ما را از شما آورده اند و از شما بایشان رسیده است و ما از شما بهتریم
گفت من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی امجوس گرده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند و فتم و التماس از دربانان
کردم و خود را بانجا رسانیدم و از فرصت و سوال نبودم گفت من در شام مبودم در موضعی که محل سر مبارک حضرت امام حسین است
ع دعا و عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخاستم فرمود و با او روان شدم چون اندک زمانی برآمد خود را
در مسجد کوفه دیدم پرسیدم که این مسجد را می شناسی گفتم بلی مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز با او نماز کردم بعد از نماز

خود را در مدینه دیدم او نماز کرد و من نیز نماز کردم و زیارت حضرت رسول را بجا آوردم پس خود را در مکه دیدم و او را دیدم که حج
بجا آورد و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و او را نیافتم و چون سال دیگر موسم حج آمد باز همان شخص پدید
و مرا بمان موطن برد و چون از افعال حج فارغ شدیم مرا شام برگردانید خواست از من عهد بشود گفتم بحق آن خدایی که ترا قدرت
چنین کرامت فرموده است که بگو که تو کیستی ساعتی سر بزیر افکند آنگاه نظر بمن کرده فرمود محمد بن علی موسی ام پس ان خبر را شنیدم
کرد و بعبد الملک حاکم شام رسید مرا از بگیر کرد و با نجا فرستاد گفتم نامه بنویس و احوال خود را بعبد الملک بنویس شاید مرا رها کند
دوات و قلم برای او حاضر کردم و او قصه خود را نوشت در جواب او نوشت که اکنون که ترا در گیرش از شام ان اماکن برو بگو که ترا از
از زندان نجات دهد راوی گوید که من چون جواب را خواندم گریستم باره او را سلامی دادم و بر فرآمدم صبح روز دیگر رفتم که احوال او را
بگیرم زندانیانرا دیدم که همه در تفحص بودند از حقیقت حال پرسیدم گفتند دیشب مردی که دعوی آنچنان کسی کرده بود ناپدید و در بسته بود چنین
بزمین فرو رفته یا آسمان بالا رفته است از خفص تمار روایت کرده که دوران ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیدند من بخدمت حضرت صادق
علیه السلام رفتم فرمود که من معلی را گمان امر کرده بودم و مخالفتم کرد و خود را بکشتن داد بدرستی که من روزی گاه نظر باو کردم و انعام فرمودم
گفتم ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر او رها از مفارقت ایشان تحزین کفت بلی گفتم پا بپای دست بردی او کشید و از پی او رسیدم
گر اکنون بجای کفت خود را در خانه خود می بینم و انیک زن و فرزندان مرا اطمینان دادند و از خانه بیرون آمدند تا اثر از کسی ندیدم
و باز بن خود مقارب گردیدند از او را اطمینان دادم و دست بر روی او کشیدم و پرسیدم که اکنون خود را در کجا می بینی گفت با شما
در مدینه اید و انیک مسئول شما است گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد خدا و نیای او را حفظ می کند ای معلی آسان
ما را نقل مکنید که خود را اسیر مردم میکنید ای معلی هر که احادیث صعب ما را گمان کند خدا نوری را میان دو چشم او ساطع گرداند در
میان مردم و هر که افشا کند بزیر دم گرانکه امام حربه و سلاح با و برسد یا در بند زنجیر پیر دای معلی کشته خواهی شد مستعد باش و از
عبد الله بن سنان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما را حوضی است از مابین بصره تا صنعا ایمن میخواهی بمنی گفتم بلی
فدای تو گردم پس مرا گرفتند و در پرون مدینه آورند و در پای زمین زدند نگاه کردم نهر بزرگ دیدم که ساحل سبز و نیت مگر انجا که ما
بران ایستاده ایم مانند جزیره ایست در میان این نهر و در میان این جزیره نهری دیدم که ساحلش سبز و نیست در کنار آب آن جا
از برف سفید تر و در طرف دیگر نهر شیری جاری از برف سفید تر و در میانش شراب جاری از یاقوت سرخ تر و هیچ یک بدیگری
ممزوج نمیشود و این سرخی در میان این دو سفیدی بمثابه خوشنمایست که هر گز چنین چیز ندیده بودیم گفتم فدای تو گردم این نهر
کجا بیرون می آید فرمود که این چشمهایست که خدا یتعالی در قرآن وصفش فرموده در بهشت و در کنار این نهر درختان دیدم عجیب
بر آن درختان نشسته روبهای اشیان عجیبی که هر گز ندیده بودم و در دست ایشان ظرفهای در غایت لطافت که هر گز چنین ظرفی

گرده بودم و شباهت بطروف دنیا نداشت پس یکی از نشان اشاره فرمودند که ما را ابا ده دیدم خم شد و درخت نیز خم شد
ناظرف را پر کرد و بحضرت داد و باز درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمودند من خوردم هرگز بان لطافت چیزی نخورده بودم
و بویش بمانند مشک بود چون در کاسه نظر کردم سه نان از شربت دران بود عرض کردم که هرگز چنین حالها مشاهده نکرده بودم حضرت
فرمودند که این کمتر چیزیست که خدا تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده اینده چون مومن از دنیا میرود و وحشت را بانجا میبرد درین
باغها سیر میکنند و این شراب ها میخورند و دشمنان ما که میمیرند وحشت را ببرهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن و هیچ درختی
بیاشند و زقوم جهنم و حمیم میخورند پس پناه میبرند بخدا از شان وادی و از جا برجستند و گریه کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
شنوده ایم فرموده خدا که وَكَذٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم
نمودیم از فرموده خدا که و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم
نمودیم من سرم در زیر بود حضرت بدست مبارک اشاره بجانب بالا نمودند فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که
سقف خانه شکافته شد و حجابها برخاسته نوری عظیم را دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که ابراهیم ملکوت آسمان
و زمین را چنین دید الا نکاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود که بالا نگاه کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا
گرفته بخانه دیگر بردند و جامهای که پوشیده بودند کندند و جامهای دیگر پوشیده فرمود که چشم برهم گذار و باز کن بهمین
ساعتی فرمودند که مبادا که در کجا یا گفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلمات گذر القبر ان بانجا رسیده بود گفتم فدای تو گردم
رحمت میدهی که دیده بکشایم فرمود که بکشا اما چه نخواهی دید چون چشم کشودم جای های خود را دیدم باز انداز راه رفتم فرمودند که میدانی
کجا یا گفتم نه فرمود که در کنار آب بذکار ایستاده که خضر از ان اب خورده پس از ان عالم بیرون رفتیم و عالم دیگر در آمدیم چون پاره
راه رفتیم مثل این عالم خانها و مردمان دیدیم از ان عالم بدر رفتیم بعالم سوم داخل شدیم شبیه بان دو عالم تا بهیچ عالم که نشتیم انگاه
فرمود که این ملکوت زمین بود و حضرت ابراهیم انها را دیده بود بهمان ملکوت اسمانها دیده بود و ملکوت زمین دوازده عالم است
هر عالمی مثل عالم اول و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از ان عالمها ساکن میشود تا حضرت صاحب الامر است در عالم اول ساکن میشود
انگاه فرمود که چشم برهم گذار برهم گذاشتم دست مرا گرفتند ناگاه خود را در ها نخانه دیدم که پیرون رفته بودیم پس ان جامها را کندند
و جامه اول را پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو گردم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که سه ساعت بوصیر گذشته
که در خدمت صادق آل محمد بودم با ابریشم زمین زدند در یاء عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار دریا ایستاده بر یکی از کشتیها سوار
شدند و مرا سوار کردند رفتیم تا بمحلی رسیدیم که در انجا خیمها از نقره زده بودند حضرت داخل هر یک از ان خیمها شدند و پیرون
امدند فرمودند که خیمه اول خیمه رسول بود و دوم از منی و سوم از فاطمه چهارم از فرزندان پنجم از امام حسن هفتم از امام زین العابدین و هشتم
از پدرم و نهم بمن تعلق دارد علیهم السلام و هر یک از ما که از دنیا میرود خیمه دارد و گذر در انجا باشد میشود و از صالح بن سعید روایت

مؤده که امام زین العابدین را صاحب کار و نسه ایجاد اده بود خدمت آنحضرت رفتم و گفتم ایشان چندان سعی در تضییع و اتلاف عمر تو کردند تا آنکه در چنین جایه ترا ساکن کرانیدند فرمود که بابن سعید تو هنوز در بیمرتبه در معرفت ما پس دست بجایی حرکت داده چون نظر کردم باغهای سبز و خرمیان خوش بوی خوشبو و غلمان پاکیزه مانند مروارید و طبقهای طعام مشاهده نمودم فرمود که هر جا هستیم انجا از برای ما مهیاست و از صادق ع منقولست که تمام دنیا در دست امام ما زنابت کردگانیست که هیچ چیز از امور دنیا بر ایشان مخفی نیست و البته خواهد دران میتواند کرد حضرت امام محمد باقر ع فرمود که ذوالقرنین را مسخر گردانیدند میان سحاب نردبانهای صعب پس سحاب نوردان را که پست تر بود برای خود تسخیر کرد و سحاب صعب که تندرو تر و شدید تر است برای امام محمد گذاشت گفتند که صعب کدام است فرمود که انکه رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر بران سوار خواهد شد و با شاهنهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش معمور است و دو تا خراب خواهد گردید و در حدیث دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع مالک اشتر را گفت که در زمین است و البته در زیر زمین است دو دابر را بر انحضرت عرض کردند صعب را تسخیر فرمودند و بران سوار شد و هفت زمین گذشت پنج تا را معمور دید و دو تا را خراب و با سایند صحیحه از صادق ع منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امام خلق کند قطره از اب مزن را قرار میگیرد و نشسته که بر کیاهای ایسوه نشیند و والد او از تناول کند و جماع کند پس ان نطفه در رحم قرار میگیرد خدا امام را از ان خلق میفرماید پس در شکم مادر صدای شنود و میفهمد و چون بر زمین می آید بر بازوی راستش مینویسند وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس چون بسجن در قفا آید عمودی از نور برای او نصب میکنند که اعمال جمیع خلایق را سیاند و می بیند و بیکسان معتبره و اردست از صادق ع که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از اب زیر عرش را بر سیارد و ما مسد جهد که تناول میفرماید و از ان نطفه منعقد میشود و چون رحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد از چهل روز انچه گویند می شنود پس چون متولد شد خدا همان ملک را میفرستد که یا سابق بر بازویش نقش مینماید و چون منصب امامت فایز گردید از برای او منارهای از نور بلند می کنند که بان اعمال خلایق را میبیند و بندی دیگر از انحضرت منقولست که چون مادران اوصیای ایشان حامله می شوند مادر راستی بهم میرسد مانند غش و تمام از نور تا شب چنین بعد از ان میباشد پس بحال خود می آید از جانب راست خود از انکه طرف خانه اوازی می شنود که با و میگویند که حامله شدی بخیر و خوبی بشارت باد تو را فرزند بزرگوار بعد از انا بعد از ان دیگر هیچ از شمی در خود نمی بیند تا ماه نهم اواز ها از خانه که میباشد می شنود و چون شب ولادت میرسد نوری دران خانه ساطع میگردد که بغیر او کسی نمی بیند چون متولد میشود چهار زانو نشسته از بنا بر زمین می آید و چون بر زمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند و با انگشت اشاره مینماید و الحمد لله میگوید چنین گفته که متولد میشود و دنیا نهای میش او نش همه رو بیده باشد و از پیش رویش نوری باشد مانند سبیکه طلا و در تمام آن شب و روز از دستهایش نور ساطع است و دانیا نیز چنین متولد شوند و صفا را از صادق

روایت کرده که امیرالمؤمنین ع فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که از اجابقا گویند دران هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت اند و هرگز گناه نمی کنند و هیچ کاری نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و یاران ایشان و در ولایت آل محمد رسول خدا و از هشام بن سالم نقل کرده و او از صادق ع که خدا را شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز افتابست و دران شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده یا نه و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم و انچه احتیاج دانند از ما سوال مینمایند و کیفیت دعا را ما تعلیم ایشان مینمایم و می پرسند که امام آل محمد که ظهور میکند و ان شهر دروازه های بسیار دارد از هر دروازه تا دروازه صد فرسخ مسافت است و ایشان را تقدیس و تسبیح و عبادت بسیار هست و در میان ایشان کسی هست که یکبار از سجود سر بر نمیدارد و خزانه های ایشان تسبیح الهی است و لباس ایشان برگ درختان و روپوشهای ایشان از نور روشن تر هست چون یکی از امامی مینمند بر گردد او بر می آیند و از خاک قدمش بر میگیرند برای برکت عمر هر یک ایشان هزار سال است و هر گز نمیرد یا خود نمیداند که چه وقت خواهد مرد و پیوسته منتظران و قتند و هرگز از عبادت دست نمیدارند و همیشه از خدا می طلبند که ما را برای ایشان یاقی دارد و با قایم ال محمد خروج خواهند کرد و چگونگی ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و در میان ایشان پیران و جوانان هستند چون جوانان پیر را می بینند تواضع او بشاشه نمیکنند و قار و هیبت نمی نشینند و اگر ایشان را خلق ما بین مشرق و مغرب بکار اند در یک ساعت همه را فانی میکنند و خود بشمشیرها از آهن دار غیر این آهن که اکنون بر گرفته اند و نیز کنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا و جابلسا است جنگ خواهد کرد و جابلقا و جابلسا دو شهرست یکی در مشرق و یکی در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند او ایشان را بخداوند رسول دین اسلام میخواند هر که مسلمان نشود او را بکشند تا انکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و امام حسن ع فرموده که خدا را شهری هست در مشرق و شهری در مغرب و بر هر یک حصاریست از آهن که در هر حصاری هفتاد هزار در است از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل شوند و هر یک بلغتی سخن میکنند که دیگری نمیداند دین جمیع ان لغات را میدانم و در ان شهرها حجتی بغیر از من و برادرم نیست و ما حجت خدا بر اهل ارض بعد از پدرمان ابا بعد از آن ابا عبد الله ع و جل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من رغب عنها غرق و مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله کان مؤمنا بان ای اوذکر که خداوند عالم اهل بیت مرا در میان امت من مانند کشتی نوح کرد از هر که سواران کشتی شد نجات یافت و هر که تخلف از او و داخل ان کشتی نشد غرق شد همچنین اهل بیت من هر کس که در کشتی ولایت محبت و متابعت ایشان جای نشیند از گرداب فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد و هر که از جناب ایشان بسوی دیگری میل کند در دریای تفاوق غرق میشود و اهل بیت من در میان امت مانند باب حطه اند در بنی اسرائیل که خدا تعالی امر فرموده که داخل ان در شوند هر که داخل ان در شود از غضب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد همچنین در میان امت هر که چنگ در دامان ایشان میزند و از در پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از

جلوا ایمان بیت والا طعیه شیطان و مستحق عذاب و خذلانست بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه نغفر لکم خطایاکم و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در دره ایست المقدس است از روی خضوع و تسلیم باچون در رکوع خم شوید و برکوع داخل شوید و بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار نمایید و بگویید خداوندا از گناهان ما بگذر تا گناهان شما را بیامرزیم و بعضی گفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از مفسرین مراد ایلیاست که در شهر ایلیا قبله ایشان مقرر کرده بودند و روبان نماز میکردند پس بعضی از بکردند و از درهای دیگر داخل شدند و ان عبارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند و حای حطه حنطه گفتند و کندم طلبیدند پس خدا یعالی طاعون بر ایشان بگماشت که در یکساعت بیست و چهار هزار کس از ایشان مردند بدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در حدیث وارد شده است و از جانب شیعه و سنی متواتر است و دلالت بر این دارد که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان بیرون نباید گذاشت و همچنین اکتفا باید کرد و کنه نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان بدر روند بلکه ایشانند وسیله مبانیه خلق خدا و هدایت ایشان حاصل میشود و چنانچه از ابن بابویه و شیخ طبرسی رحمهما الله بسند معتبر از صادق ع روایت کرده اند که حضرت فرمود که بلیه مردم برای عظیم شده است اگر ایشان را میخوانیم اجابت نمیکنند و اگر ایشان را امیکذاریم بغیر ما هدایت نمیشوند و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که ما نیم سبب و سیله میان شما خدا و شیخ طبرسی را احتجاج روایت کرده از عبد الله بن سلیمان که در خدمت امام محمد باقر ع بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری میگوید که انچه عامی که علم خود را از عبد الله بن سلیمان گرفته اند که گمانهای ایشان اهل جهنم امتاذی میکنند حضرت فرمود که اگر حسن راست میگوید پس ملاک شده است همه آل فرعون و خدا او را بگمان ایمان و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوم بوده از ازمنه که خدا یعالی حضرت نوح را به پیغمبری مبعوث کرد اند حسن بصری اگر میخواهد بجانب راست رود و اگر میخواهد بجانب چپ رود که علم یافت نمیشود و مگر نزد ما و ان بابویه بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری ع باو نوشت که خداوند عالمیان بحمت و احسان خود بر شما واجب و فایز گردانیده از برای انکه خود محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای تفضل و احسان بر شما تا انکه ممتاز گردانید بد را از نیک و بد کردار را از فرمانبردار و ظاهر کرد انچه در سینها مخفی بنیت و دلها را پاکیزه کرد انند بهیا و از برای انکه بسبقت جوید برحمتهای او و منزلتها و درجتهای شما در بهشت فسیح گردد و پس واجب کردانید بر شما نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و دولایت اهل بیت رسول ص را و از برای شما کلید در مقرر ساخت که بآن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده اند که بروی اشیانست اگر نه محمد و اوصیاء او صلوات الله علیهم میبودند شما حیران میبودید از نبابت بهایم و حیوانات و هیچ فریضه از فرایض خدا را نمیدانستید یا داخل شهر میتوان شد از غیر آنش پس چون خدا بر شما منت گذاشت بنصب امامان هدا نیز بشما فرمود

یا متشاد نزار کس

کرامروز دین شمارا کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را بر شما پسندیدم و بر گزیدم و از طرق سنی و شیعه
متواتر است که حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المومنین ع فرمود که من شهرستان علمم و تو دران شهرستانی که داخل شهر شوند
شده مگر از دروازه و اخبار دین باب زیاده از حد است چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود و ایشان نه همین سفینه نجات این
امت اند بلکه جمیع خلایق و پیغمبران ببرکت ولایت ایشان بسعادات فایز گردیده اند و از جمیع شدایدبانوار ایشان پناه
برده اند و ایشان علت غایی ایجاد جمیع اسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد شده
که خطاب بمجد و ع صلوات الله علیهما فرمودند که لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ یعنی اگر تو نمی بودی خلق نمیکردم افلاک را
و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین امریست که موجب انکشاف آنچه میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است
و ذات مقدسش مقتضی فیض وجود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه این فیض عقلا قبیح نباشد
و کسی که قابل ان باشد که چنین بنایه مثل بنای عالم امکان را از برای او بنا کنند و چنان مهمانخانه برای او مرتب سازند و در مدت
وسیع عرصه ایجاد چنین مقدمهای فیح و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار انواع نعمتهای رفعت و حجب جلالی را باد قدرت وطناب عزت استوار گردانیدن این عرصه ظلمانی را بانچه اخترهای نورانی از افتاب و ماه و ستارگان روشن
سازند و صفایح افلاک و لوح خاکرا بانواع زینتها و الوان میوه ها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشاه و دنیا نمونه حقیر ایست از ان یعنی بهشت اعلا را بانواع حور و قصور بپارایند و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور
و وحوش و بهایم را خادم ان گردانند بزرگواری باید باشد که این گونه مهمانسرا و ارباشد و این نوازشها را لایق باشد
پس اگر دیگران بطفیل ان این خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه امثال لایق این گونه مهمانی نیستند و برای ما
به تنهایی این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر ما بفرض برای کردی یا روستایی ما قضی نود پادشاه عظیم الشانی
باید و پادشاه بفرماید که صد از انچه اغلب کنند و انواع فرشها گسترده و الوان نعمتهای پادشاهانه را از برای او حاضر کرده باشند
و جمیع امراء خود را در خدمت او بازدارد و جمیع عقلا او را مذمت میکنند که این او پادشاهانه نبود و این مرد قابل این گونه
بود نهایت اکرام نیز در این بود که ده تومان زر یا کمتر یا بدهد و او را در مجلس حضور هم راه ندهد و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشانی
باید و این تهیها برای او بکنند و بطفیل او چندین هزار کرد و روستایی را سیر کنند و بخورانند بدنمانیست و همچنین در
ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیهم که اشرف کونانند و زبده ممکنات نهایت انچه رتبه امکان از
کمالات و استعداد گنجایش داشته باشد در ایشان مجتمع است لهذا ایشان ماده قابله جمیع فیوض و رحمتها بند و واجب فیضی رحمتی اول
را بایشان فایض میکرد و بطفیل ایشان بواد قابلیه دیگر سرایت میکند و خود استعدادات ایشان چنانکه نعمت ایجاد کرا اول

نهمهات اول برانحضرت فایض گردد وبعد ازان بردیگران سرایت میکند چنانکه فرمود که اوّل ما خلق الله نوری
وهمچنین نبوت اول ازبرای انجناب حاصل شد وبرکت او بدیگران رسید چنانکه فرمود که کنت نبیّاً وآدم بین الماء
والطّین من پیغمبر بودم وادم درمیان اب وگل بود فرمود که مایم اخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم وپیش از همه
جمیع کمالات را داشتیم وانیت معنی شفاعت کبرکه از روز ازل تا ابد باجمیع خیرات وکمالات بوسیله ایشان بجمیع خلق فایز
گردیده ومیگردد نهایت سر صلوات برایشان که درجمیع مطالب باید اول برانشان صلوات فرستاد وبعد ازان حاجت
خود را طلبید تا برآورده شود زیرا که یک علت نارواید حاجت عدم قابلیت تست پس چون صلوات فرستادی وبرای ان
آورده قابلیت رحمت طلبیدی یا نعی نیست درحق انحضرت واهل بیتش والبته مستجاب میشود وهمین که اب حیات چشمه آمد هرکس درخور قابلیت
او از ان چشمه بادبهره میرسد درخور رای که بان سر چشمه دارد وکسی باشد که نهری عظیم از راه ولایت واخلاص توسل از ان
منبع خیرات وسعادات بسوی خود کشنده باشد از هر رحمتی که بانجا میرسد درخوران نهر وکجایش ان بهره میبرد وکسی که جوی
ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه میابد پس معلوم شد که انتفاع انبیا ومقربان از انوار مقدسه ایشان زیاده از دیگران است
ومنت رحمت ایشان برپیغمبران واوصیا ودوستان خدا زیاده برعوام الناس است چون بحق بانجا رسیدیم این مطلب از ان
نا گفته بیان کنیم بدانکه این معلوم است که چندانکه مناسبت میان فاعل وقابل ومفیض ومستفیض بیشتر افاضه بیشتر میشود وبلکه
جمیع از اعتقاد اینست که اگر یکقدر مناسبتی نباشد افاضه نمی تواند شد پس این ناقصان که در نهایه مرتبه نقص اند در استفاضه
ازایشان بکمال من جمیع الوجوه ناچار هستند ازین واسطه که ازجهات بکمال اخیاب ذی الجلال بکنوع ارتباطی داشته باشد وازجهته
امکان وعوارض مناسبتی بانکمالات ناقصه داشته باشند که افاضه واستفاضه باین دوجهته بعمل آید چنانچه دربدایت وایصال
احکام وحکم وحقایق بخلق این دوجهته ضرورست واشاره مجملی باین معنی درابواب نبوت شد ودربیان معنی قرب نیز اشاره شد
وبدانکه چون ایشان مظهر کمالیه الهی اند وبنمونه از صفات جلال وجمال او متصف گردیده اند ایشانرا کلمات الله واسماء الله میگویند
واحادیث بدین بابت بسیارست وچنانچه اسماء الهی دلالته برکمالات او میکند ایشان نیز ازین حیثیت که بهرنوع از صفات او متصف
گردیده اند دلالت برصفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالته براتصاف آلهی بصفت رحمت میکند چون رحمت وشفقت رسول خدا
مشاهده میکنی ترا دلالته میکند برکمال رحمت خداوندی که این رحمت اوست وهمچنین درجمیع کمالات زیاده از دلالته اسماء الله
مقدس الهی ازین جهت تاثیرات برایشان مترتب است که دلالته بران میکنند لهذا برایشان نیز آثار عجیبه درعالم ظاهر گردد که اسماء
مقدس الهی اند ومظهر قدرت وکمالات او یند وچنانچه پیش ازین گفته شد ذات وصفات راه ندارند محال است لیکن درانجا وجوه
صفات وتعبیرات ازان عارفانرا درجات مختلفه میباشد ودر هر یکی صاحب معرفتی درخور معرفت خود ازان اسم بهره می یابد مثلا

بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشد که از غلظه پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد اورده دوشا
او را میپرست و اگر خواهد هزار دینار بر رحمت یکسی میتواند داد این مرد پادشاه را بصفت استاد حلوایی و استاد بزاز شناخته اگر
پادشاه با او احسانا کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد همچنان تا بمرتبه شخصی که از غلظت پادشاه ما نقدر دانسته که او
قادر بر عطای حکومتهای عظیم است و منصبی میتواند بخشید که در سالی الاف لوف تحصیل میتواند کرد پادشاه بخشن شخصی در خور معرفت
او میدهد همچنین عارف از در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت است یک لفظ رحمن را بهر عارفی بمعنی میفهمد و در خور این معنی
فایده می برد تا ان عارف کامل که نهایت وجود ممکنه را یافته از رحمن فیض ازل و ابد را برای ممکنات می طلبد و میرساند و همچنین در مراتب
معرفت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که اسماء مقدس آلهی اند در خور شناخت و معرفت ایشان از تو سل بایشان منتفع
میتوان شد مثلا کسیکه علی را مردی شناخته است که هر مسئله که می پرسی میداند او علی را در مرتبه علامت شناخته بلکه علی را وسیله
گرفته علامت او رسیده کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شبی با پنصد کس رای میتواند گشت او علی را شناخته مالک اشتر
شناخته و یکی علی را چنان شناخته که اگر شفاعت کند خدا او را هزار تومان میدهد تا بمرتبه ان بزرگ که علی را در مرتبه محال شناخته
که اگر نام علی را بر اسمان بخواند از یکدیگر میباشد و اگر بر زمین بخواند می گمان دخانچه در احادیث بسیار است که نامهای اشیا را عرش
نوشتند بر پایها و بر اسمانها نوشتند بلند شد و بر زمین نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان
اشیا را بحجر به معلوم است که در وقت دعا در خود ان ربط و معرفت و توسلی که بایشان حاصل میشود همان قدر استشفاع بایشان
نفع میکند و اگر اینمعنی را ازین باز گرداگر کنیم سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میگردد بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح اینمعنی
گویند پیلی را بردند بشهر کوران چون نشنیده بودند که چنین خلق عظیم بشهر ایشان آمده همگی بسیران جمع شدند و دست بران می مالیدند
یکی از ایشان دست بگوش ان پیل مید و یکی دست بر خرطوم ان پیل مید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدنش او یکی دستش او یکی دمش را
و چون پیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و بوصف او شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد که هر یکی لمس کرده بود گفت
پیل چنین است از بابت کلیم و دیگری که خرطومش را یافته بود گفت غلط کردی اینا بتا و اوان در راست و میان تهی و هر یکی بچند
ازان یافته بودند تغییر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینایی که پیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت
همچنان اورا نشناخته اید اما هر یک راهی آن برده اید بلا تشبیه کوران عالم امکان و جاهلان را در معرفت واجب الوجود و دوستان
او که متخلق باخلاق او شده اند چنین حالتی است و درین مقام زیاده ازین گنجایش ندارد و این سخن و این مضامین از
اخبار بسیار ظاهر میشود خانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول ص فرمود که خدا خلق کرده است خلقی را که از مومن بهتر و گرامی تر نبا شد نزد او گفتم

یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیا مرسل را افضل کرد انیده است از ملائکه مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل
داده است و بعد از من ترا و ائمه بعد از تو بر همه تفضیل و زیادتی داده و ملائکه خدمتکاران دوستان ما و شیعیان ما علی انها که حاملان
عرش اند و بر در عرش پیاسشند تسبیح و تحمید خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای انجماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند
یا علی اگر نه ما نبودیم خدا تعالی نه آدم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را و چگونه ما افضل
ملائکه نباشیم و حال انکه ما پیش از شان خدا را شناخته ایم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کرده ایم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد
روح ما بود پس ما را گویا گردانید بتوحید و تحمید خود که او را بیکی یاد کنیم و حمد او کنیم و بعد از ان ملائکه را خلق کرد و روح ما یک
نور بود و چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا ملائکه بدانند که ما خلق آفریده
خدا ایم و خدا منزه است از انکه بما شباهتی داشته باشد یا انکه صفات مخلوقات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا
را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات دانستند و چون بزرگواری شان را مشاهده نمودند لا الا الا الله گفتیم یاد انند ملائکه
که خدا تعالی شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و مانند کان خدا ایم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس چون رفعت محل و قدر
ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا از ان عظیمتر است که کسی بدون توفیق و تایید او نزد او رتبه و منزلت تواند یافت ساکنان
انگاه گفتند الله اکبر پس چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت و
قدرت و توانایی ما از خداوند است ملائکه گفتند لا حول و لا قوة الا بالله پس چون دانستند که خدا چه نعمتها با ما کرامت
فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند که ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثناست
بر این نعمتهای عظیم که با ما انعام فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس بر کت یا هدایت یافتند بلکه ملائکه تسبیح و تهلیل و تحمید
و توحید و تمجید خدا از ما آموختند پس خدا تعالی حضرت آدم را خلق فرموده و ما را در صلب او بودیعه سپرد و امر فرمود
ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب او بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده
سجده تکریم و اطاعت آدم بود و چون ما در صلب او بودیم پس ما چگونه افضل از ملائکه نباشیم و حال انکه جمیع ملائکه سجده آدم را
برای تکریم ما کردند بدرستی که چون مرا بآسمان عروج فرمود جبرئیل اذان و اقامه گفت و گفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز
کنیم گفتم یا جبرئیل من بر تو تقدیم جویم گفت از ی زیرا که خدا پیغمبرانش را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و تو را بخصوص بر جمیع
خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم و با من نماز گذاردند و فخر نکنیم پس چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت
گرمش برو یا محمد که من در انجا می بایم گفتم چنین جایی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد این نهایت اندازه ایست که خدا تعالی
برای من مقرر ساخته و اگر از این حد در گذرم بالهای من میسوزد پس فرمود که رفتم در دریاهای نور رسیدم بانجایی که خدا تعالی

از اعلای درجات ملکوت و ملک پس ندا ایمن رسید که یا محمد گفتم لبیک ربنا و سعدیک تبارکت و تعالیت پس ندا رسید که ای
محمد تو بنده منی و من پروردگار تو ام مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن در جمیع امور بدرستی که تو نور منی در میان بندگان من
و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای مخالفان تو جهنم
آفریده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کرده ام و از برای شیعیان تو ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا
اوصیای من کیستند مرا رسید که ای محمد اوصیای تو انهایند که نامهای ایشان بر ساق عرش نوشته است چون نظر کردم دوازده
نور دیدم بر هر نوری سطری سبز بود که بر ان نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بود و اخر ایشان مهدی امت
من گفتم خداوندا اینها اوصیای من اند بعد از من مرا رسید که یا محمد اینها اولیا و دوستان و اولیا و برگزیدگان من اند
و حجتهای من اند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای تو اند و بهترین خلق من اند بعد از تو بعزت و جلال خود سوگند
که بایشان این حزب را ظاهر گردانم و کلمه حق را بایشان بلند گردانم و باطن دین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم
و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و باد را مسخر او گردانم تا انکه دین حق بلند شود و ابر های صعب را ذلیل او گردانم او را
با سمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مدد او گردانم تا دعوت جمیع خلق بپذیرند من مستحق ارکنند پس ملک و پادشاهی
او را دایم گردانم و دولت حق تا روز قیامت از دوستان من بدر نرود و بدست معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون
جبرئیل نزد حضرت رسول الله ص می آمد در خدمت انحضرت مانند بندگان می نشست و ما حضرت بمیفرمود بحضرت او داخل نمیشد
و از حضرت امام حسن عسکری ع روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند که علی ابن ابیطالب فضیلت با ملائکه حضرت
فرمود که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غل و غش و کینه و حسد
و کنا هان پاک کند او فضیلت از ملائکه و بسنده معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که یهودی نزد حضرت رسول الله
ص امد و گفت تو افضلی یا موسی ابن عمران حضرت فرمود که خوبه نیست که کسی را بمدح خود کند ولیکن مرا ضرور است میگویم چون
حضرت ادم ترک اولی کرد و خطیده از او صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا بیامرزی
پس خدا تعالی توبه اش را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و ال محمد
که مرا از غرق نجات دهی پس خدا تعالی او را نجات داد و ابراهیم را چون باتش افکندند گفت خداوندا بحق محمد و ال محمد که مرا از اتش
نجات دهی پس خدا تعالی اتش را بر او سرد و سلامت گردانید و موسی چون عصایش را انداخت و ترسید گفت خداوندا سوال
میکنم از تو بحق محمد و ال محمد که مرا ایمن گردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر ایشان غالبی ای یهودی که موسی مرا در می یافت و ایمان
بر پیغمبر من نمی آورد ایمان او هیچ بفعرنمی داد و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهودی که از فرزندان من مهدی است که چون بر ظن

آید عیسی بن مریم برای یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز گذارد و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که
جناب حضرت عیسی علیه السلام که اگفت یا علم حق تعالی مرا از میان جمیع مردان عالم برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم اختیار
پس ائمه فرزندان ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبره وارد شده که در روزی که از ذریت ادم علیه السلام
همان بیکر فرشتگان از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق این نحو همان کرفتند که ایمان پروردگار شما میتم همه گفتند بلی و
هر که سبقت کرفت باین اقرار و غرم نکاه داشتن این همان بیشتر داشت از پیغمبران اولوالعزم شدند و هر ملکی که قبول این
پاینتر کرد مقرب شد ا احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا والاخرة ا نغتنم مغبون فیهما کثیر من الناس
الصحة والفراغ ا اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وفراغك
قبل شغلك وحیاتك قبل موتك ا ایاك والتسویف بامالك فانك بیومك ولست بما بعد فان یكن غدا
لك فكن فی الغد كما كنت فی الیوم وان لم یكن غدلك لم تندم علی ما فرطت فی الیوم ا كم مستقبل یوما لا
یستكمله ومنتظر غدا لا یبلغه ا لو نذرت الی الاجل ومسیره لاغضبك الامل وغرور ا كن كانك فی الدنیا
غریب او كعابر سبیل وعد نفسك من اصحاب القبور ا اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء واذا امسیت
فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حیاتك قبل موتك فانك لا تدری ما اسمك
غدا ا ایاك ان تدركك عند الصرعة عند الغرة فلا تمكن من الرجعة ولا یحدك من خلقت بما
تركت ولا یعذرك من تقدم علیه بما اشتغلت به ا ما رایت كالنار نام هاربها ولا مثل الجنة
نام طالبها ا كن علی عمرك اشح منك علی درهمك ودینارك ا هل ینتظر احد كم الا غنی مطغیا
وفقرا منسیا او مرضا مفسدا او هرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غایب منتظر او الساعة فادهی
وامر ای بود زود بهمت كه خبر دارند دران دو نعمت بسیاری زمردم كی صحت بدن و اعضا و جوارح و كی فراغ و فرصت
و مجال یعنی این دو نعمت قریب بیخبرند و فایده ندارد و در احادیث دیكر مفتون بفا وارد شده یعنی باعث فتنه اش است
و ایشان را از خدا غافل میكرداند ا غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز و غنیمت شمار جوانی را پیش از پیری كه
چون پیر شدی نبود كه خدا نمی تو اند كرد و حسرت خواهی خورد و غنیمت دان صحت و تندرستی را پیش از بیماری كه چون
بیمار شوی عبادت نمی تو اند كرد و چنانچه در صحت میتوان كرد و قدر بدان تو انكر را پیش از انكه فقیر شوی و انچه خواهی در راه
خدا تو انی داد و حسرت تو انكر یاری را بعلت فقر از عبادت باز نماند و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از انكه مشغول شوی
بكاری چند كه بسبب ان فرصت عبادت بر داشته باشی و مغتنم دان زندكی را پیش از مرك كه بعد از مرك هیچ چاره نتوانی كرد

ای بسا زنهار که تاخیر کار های خیر مکن بطول امل و آرزو ها که بعد ازین خواهم کرد بدرستی که این روز که در دست تست همین را
داری و بعد ازین را نمیدانی که خواهی داشت پس امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده باشی در فردا چنان باشی که امروز بود
اگر فردا از عمر تو نباشد ادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال انکه اخر عمر تو بود ای بسا چه بسیار کسی که روزی در
پیش داشته باشد و از روز تمام کرده بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بآن نرسید ای بسا اگر مبنی اجل خود تندی شمار
او را که چه زود می آید و عمر چه بسرعت میگذرد هر اینه دشمن خواهی داشت از روی های دور و در از خود را و فریبان نخواهی خورد
ای بسا در دنیا مانند غریبی باش که بغربتی در آید و از اوطن خود نشمارد و مسافری که بمنزل فردا در آید و مقصد اقامت نماید خود را
از اصحاب قبور بشمارد و قبر را منزل خود دان و در تعمیر دنیا و ایذان همت بکار ای بسا چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام
راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح را اندیشه از در خاطر مگذران و از صحت خود توشه بگیر پیش از
بیماری و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان یا نام
در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای بسا بیندیش که مبادا از پا در آیی و بیمیری در مکان غفلت
در جمع دنیا پس تر اخصت برگشتن نباشد که کار خود درست کنی و وارث تو تر اماح نکند بلکه ترا برای او کذ اشته و انحذا او
که نبرد او رفته تر امعذور دارد و در ان چیز ها بکه مشغول با نباشده و ندیکه او را برای نها ترک کرده ای بسا ندیدم چون
آتش جهنم چیز را که گریزنده از ان خواب کند و غافل باشد زیرا که کسی که از امر مهلی خایف و گریزانست از خوف خواب نمی کند و آتش
جهنم را این عظمت جمعی که دعوی خوف از ان میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیز را که طلب کننده
و خواهان ان خواب کنند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای فانی خوابرا بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل ان
مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم لامتناهی پیوسته در خوابند ای ابو هریک از شما کی از خنده چیز را انتظار می برید و در
پیش دارید یا تو انگری که بهر سانید و طاعتی شوید و بسبب ان از سعادت ابدی محروم شوید یا فقر و بلا چیز را که بسبب ان خدای
فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد کرداند از اصلاح باز دارد و یا پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگی که بسرعت در رسد
و مهلت ندهد یا فتنه دجال که شر است خاص و میرسد یا قیامت بر پا میشود و قیامت از همه چیز عظیمتر و تمحرست توضیح این کلمات
طیفه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد میماند مقصد اول بیان انکه منفا و این نصایح شافیه اهتمام در عمل و احتراز طول امل
و طول امل را مهات صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است اول ترک طاعت زیرا که شیطان او را از این راه
فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز در هنگام پیر عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد
دوم انکه باعث ترک توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان انکه مهلت خواهد یافت تا مرگ ناگاه او را بگیرد و مهلت نمیدهد

انکه باعث حرص برجمع مال و تحصیل امور لازمه ان میشود برای انکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد باندازه ان تحصیل نمیکند
خورد نمیکند چون اعتماد برخدا وند ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر میکند و انچه تحصیل کرده است بکار او
نمی آید و اگر خدا مصلحت داند او را توانگر گرداند چهارم انکه باعث قساوت قلب و فراموشی اخرت میگردد و این صفات ذمیمه
شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع باسانید معتبره منقولست که فرمود که خصلتی که ازان برشما بیشتر میترسم دو
خصلت یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت هوا های نفسانی پس او امی از قبول حق و متابعه
ان منع میکند و باز میدارد اما طول امل پس موجب فراموشی اخرت میگردد و ایضا از انحضرت منقولست که بحظه تا امیر المؤمنین
ع صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد اخر انشان بخیل و طول امل است و ایضا از انحضرت منقولست که بحضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقای
بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در او دو خصلت حرص و طول امل و به انکه معالجه
این در دو زمن بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای ان میشود و چه بهتر است
که مرگ به پیر و جوان یکسبت دارد بلکه بجوانان نزدیکتر است و هر روز یک شخص از هم سنان یکدیگر میمیرد و در حال او تفکر نمایند
که هر ساعت در خطر اید و اندام است و در هر روز یک قوت از قوی عضوی از اعضای او ضعیف و باطل میشود و در هر لحظه
چندین پیک مرگ باو میرسد پس مطالعه نماید در مواعظ و نصایحی که از حضرت رسول ص و ائمه صلوات الله علیهم رسیده
و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایق اند و بتمام بر رود و از احوال ایشان بشنود
چنانچه منقولست از غنایت بن ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می آمد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را گرامی میداشت
و نزدیک خود می نشانید روزی بعبد الله گفتند که تو این جوان را بقدر گرامی میداری و این مرد بسیست شبها بسیار رود
و قبرها را می شکافد و کفن مردها را میدزد ابن عباس شبی برای استعلام این حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که ان
جوان آمد و در قبر کنده داخل شد و در لحد آن خوابید و او از بلندی گرد که وای برمن در روزی که تنها داخل این لحد شوم
و این از زیر من گوید که ترا وسعت مباد که وحشتش مباد منزل تو گور بر روی من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم پس
چون ترا خواهم که در میان من در آمده وای برمن در روزی که از قبر بیرون ایم و پیغمبران و ملاکه در صفها ایستاده باشند
و دوزخ را نزدیک مرا از عذاب تو که نجات خواهد داد و از دست جماعتی که برایشان ظلم کرده ام مرا که رها خواهد کرد و از انها چه
کرامان خواهد داد و معصیت خواهم کرد خداوندا زیرا که سزاوار ان بود که او را معصیت کنم و گریزد او عهد کردم که گناه نکنم
و از من درستی و وفا نیابد و امثال این بسیار اگر بسیکفت و سیگریست چون از قبر بیرون آمد عبد الله او را دید برگرفت

و دست در گردنش کرد و گفت که نیکو نباشی تو و چه خوب گناهان و خطاها را نسبت میکنی و می شکافی و از هم جدا شدند و از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و پرهیزمندان از قبر و از ایستادن نزد خداوند خود را
در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرموده که هر که فرار از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را نیکو گردانیده
و او را نشناخته و در وحشتی که در مکان وفات فرموده گفت ای فرزندان وارثهای خود را گناه کن و مرگ را یاد کن و دنیا
را ترک کن بدرستی که تو در گرو مرگ و نشانه بلاهای دنیا و مغلوب دردها و محنتها و با هل مصرع شتابنده که ای بندگان خدا
کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشمار رسد و تهیه زاد راست کنید بدرستی که برهما حاطه کرده است
اگر می اندیشید شما را میکرد و اگر میکریزید در می یابد و او از سایه شما نزدیکتر است و مرگ بر پشانیهای همه کس بسته است و دنیا
از پی شما بر هم می پیچد و عنقریب تمام شده است پس هر گاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار یاد کنید مرگ را و مرگ
از برای موعظه و پند کافیست و رسول ص بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و تکلیف کرد ایشان را بخاطر آوردن مرگ
بدرستی که آن بگسننده لذتهاست و حایل است میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول ص منقولست که فرمود که اگر حیوانات
از مرگ اقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان نمیخوردید و از یاد مرگ لاغر میشدند و بسنده متعبر از
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرزندادم را چون آخر روز دنیا و اول روز آخرت میرسد مثال اهل فرزندان
و مال و عمل او را در نظر می آورند پس اینکاه رو بمال میکنند و میگویند که والله که من بسیار حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم در
صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیرید پس بگوید که والله که ترا بقبر نسپاریم و در خاک پنهان نکنیم پس
رو بعمل خود کند و گوید که والله خواهان تو بودم و بر من گران و دشوار بود برآمدن مرا چه مردمی نمایی گوید که قرین تو ام در قبر تو و چون
محشور میشوی با تو ام من و ترا بر خداوند عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی تبرا و می آید از همه کس خوشبو تر و خوش
روی تر و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا بنسیم و کلهای بهشت و نعمت ابدی و خوش آمدی و می پرسند که
تو کیستی میگوید که من عمل صالح توام و چون از دنیا بدر میروی جای تو بهشت است و چون مردعا لرا می شناسد و قسم میدهد ایشان را
که خانه اش را برداشته اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک می آیند که موا بشان را برزمین می کشند و پای
خود زمین را می شکافند صدای ایشان مانند رعد بلند و از چشمهای ایشان مانند برق بسیار روشن و میگویند کیست
خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس چون جواب گویند میگویند خدا ترا ثابت بدارد در انچه دوست
میداری و پسندیده تست پس قبر او را فراخ میکنند انقدر که چشم کار کند و دری از بهشت بقبر او می گشایند و میگویند که خواب

کن با فوج وشادی رو رحمت و اگر دشمن خدا باشد شخصی نیز او می آید در نهایت زشتی و بد بویی و میگوید بشارت باد ترا بجهنم و آتش
جحیم و غسلین و هذه آشش را می شناسد و قسم میدهد حالا نشو اگر او را انکار نکند و نبرند پس چون داخل قبر میشود ملک نیز
او می آید و کفن را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و امام او می پرسند میگوید که نمیدانم میگویند که هرگز ندانی و هدایت
نیافتی پس گرزی بر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای آن را نشنود و نترسد مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او می گشایند
و میگویند بخواب بدترین حالی و چنان قبر بر او تنگ میشود و او را فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بیرون میرود و مار او
مسلط میکرداند خدای تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از نیک و بد او را راحت و
میکنند که قیامت قایم شود و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که من قبل از نبوت و بعد از
پیچ اندیشم و هیچ پیغمبر منت کرا نکنند چرا نیده باشد پس من گاهی میدیدم که همه کوهها و سنگها بر من خایف می شدند و از
چرا می ایستادند چون جبرئیل از آسمان بر من فرود آمد و گفت که کافر او قبر ضرتی میزنند که بغیر جن و انس جمیع مخلوقات
صدای او را می شنوند و ترسان میشوند و بسنده معتبر از حضرت رسول صلعم نقولست که چون دشمن خدا را بر میدارند و بجانب
قبر میبرند ندای میکند حالا ان خود را کای برادران نمی شنوید شکایت میکنند شما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن و
انس مرا فریب داد و شکایت میکنم شما دینار اکه مرا مغرور کرد و چون برو عاشق گردم و دل بستم مرا بزمین انداخت و شکایت
میکنم شما دوستانی که بخواهش نفس بار خود کرده بودم مرا امید بادا دند امروز از من بیزار شده و تنها گذاشتند و شکایت
میکنم شما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و عالم را خوردند و مرا واگذاشتند و
شکایت میکنم شما مالی را که حق خدا از ان ندادم و وبال و غدابش بر منست و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم شما خانه را
که مایه خود را صرف بتعمیر ان کردم و دیگران در ان ساکن شدند و شکایت میکنم بسیار ماندن در قبر برا که نمیکنند که منم خانه
که بدنیا در ان گرم میشود و منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه دارید و دیر بیرید و شما حذر کنید از
انچه من بان مبتلا شده ام بدرستی که مرا بشارت داده اند باتش جهنم و خواری و ذلت ابدی و غضب خداوند جبار و خشم او
بر انچه تقصیر کردم در فرمان خداوند و دستان او پس الهام کرد بمن ای درازگردن پیش او من شفاعت کننده دارم که تو منحم را
شنوند و نه دوستی که مرا رحم کند که کسی مرا برنمیکرداند تا داخل مؤمنان میکردیم را از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول
که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانه غربت و منم خانه تنهایی و وحشت منم خانه کرم و جانوران منم قبر که باغیم از باغهای
بهشت یا کوی از کوهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که زنهار زنهار
مرگ را یاد کنید که چاره از مرگ نیست اینک مرگ رسید یا روح و راحت و نعمت ابدی برای آنان که از برای بهشت

سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت ابد برای او لازم شده است اجل او در میان دو چشم اوست و امل او در پس پشت او
و کسی را که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او واجب گردیده از روباهای او در میان دو چشم اوست و از حضرت پرسیدند
که کدام یک از مؤمنان زیر کترند فرمود که کسی که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه زاد بیشتر کرده و از اصحاب منقولست که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ای ابو صالح هر وقت که جنازه را برداری خبان باش که گویا تو در میان جنازه و از خدا طلبی که ترا بدنیا
برگرداند که تدارک گذشته ها کنی و خدا طلب ترا قبول کرده برگرداند در آن حال هر چه خواهی کرد اکنون چنین کمان کن و مردن
خود بکن و بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را برده و برگردانیده و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان شنوده
که روانه می باید شد و باز مشغول لهو و بازی اند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نفر کردن
ملک الموت در بدن آدم که نمی بینی که جماعتی که در مجلسی نشسته اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند ان وقتی است که ملک موت با ایشان نظر
میکند و از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خداوندا او را زنده کند
چون زنده شد و از قبر بیرون آمد بعیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی جهانچه پیشتر بودی گفت یا
عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده میخواهی بار دیگر مرا بدنیا اندازی که یکمرتبه دیگر سختی جان کندن را بچشم پس
او را رها کرد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جوانی چند از پادشاه زاده های بنی اسرائیل
مستوجب عبادت شده بودند و عبادت ایشان ان بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبر بر سیدند بر سر
راهی که مندرس شده و خاک بر روی آن نشسته و بغیر از علامتی از آن نمانده بود گفتند بیاید دعا کنیم شاید خدا این مقبره را
زنده گرداند و از و بپرسیم که چه چیز بوده است مزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که تو آله ما هستی و پروردگار
ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست تو بدیع اوری و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده و هرگز نمیرمی و
هر روز تو در شانی و کار ایست غریب و همه چیز را امید با و محتاج بتعلیم هستی زنده کن این میت را بقدرت خود بسبب آن بر ما
بر بیرون آورد سر و ریش سفید و خاک از سرش فرو میریخت ترسان و دیده بسوی آسمان باز کرده با ایشان گفت که برای چه
بر قبر من ایستاده اید گفتند که دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافته مزه مرگ را با ایشان گفت نوشته
سالست که در این قبر ساکنم و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من برطرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از کلوی من بیرون
نرفته است و از و پرسیدند که روزی که مردی موهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون بالجمله صدای شنیدم که پیران جماعت
دست کهاو ریزهای بدنم جمع شد و روح در ان داخل شد و ترسان این سرعت پیران آمدم از هول قیامت موی سر و ریش سفید
شده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که کفن او در خانه اش مهیا باشد او را غافلان نمی نویسند در وقت

کرنظر بان نمیکنند او را ثواب سید هند و از امام محمد باقر ع منقولست که منادی هر روز فرزندادم را ندا میکند که متولد شوید برای مردن و جمع کن برای فنا شدن و بنا کن از برای خراب شدن و از امام جعفر صادق ع منقولست که بنده مؤمن را وقتی در عمر ست تا چهل سال و چون سن او بچهل سید حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که بر او موکل اند که من این بنده را از برای عبرت مدت عمر او دادم اکنون کار را بر او سخت گیرید و اعمالش را نیکو ضبط کنید و اندک و بسیار و خرد و بزرگ اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر ع منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که باخبر باش و تهیه خود را در کن که دیگر تو عذر و زیستی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند ادم را ندا میکند که ای فرزند ادم من روز تازه ام و بر تو گواهی میدهم پس در من خیر بکو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی ام در روز قیامت بدرستی که مرا بعد ازین نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله مرا موعظه بگو که در پیاپا نامی باشم و احتیاج بموعظه بسیار دارم فرمود یا قیس مدرستی که باهر نفسی در دنیا مذلتی هست و هر جسته را ثوابی هست و هر کناهی را عقابی هست و هر اجل را اندازه هست ای قیس بدان که البته با تو قرینی هست که با او مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی و مرده باشی و آن عمل تست پس ان قرین تو اگر کریم است و نیکوست ترا کرامی خواهد داشت و اگر لئیم و بد ست ترا و خواهد گذاشت و بداند که ان قرین با تو محشور خواهی شد و از تو نخواهند پرسید مگر از ان قرین پس قرین خود را اعمل صالح کردان تا انس بآن داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر ان وحشت نخواهی داشت و حضرت صادق ع بحجابر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان من برسان و بایشان بگو میان با و خدای خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت با و داشته باشد او شیعه ما باشد و کسی که معصیت خدا کند محبت ما با و نفع نبخشد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که خواهد که بدون عشیرت و قوم عزیز باشد و پی سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد و پی مال غنی و پی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون انکه مال ایشان را بپردازد از ذلت معصیت خدا بپرون اید و بعزت اطاعت و فرمانبرداری خدا داخل شود چه انها همه برای او حاصل است و بسنده هستند و از حضرت رسول ص منقولست که قدمهای بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال نکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده و از مالش که از کجا حاصل نموده و در چه چیز صرف کرده و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که در تورته نوشته است که ای فرزند ادم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و پی نیازی از خلق و ترا بسعی و طلب تو وا نگذارم و بر بندت که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر خود را برای عبادت فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم

و ترا بسوی خود بگذارم و از حضرت عمران الحیین ع منقولست که فرمود که بدرستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده و میرود و اخرت بار کرده است و رو کرده و می آید و هر یک از دنیا و اخرت را فرزندان و اصحاب هست پس شما از فرزندان اخرت باشید نه از فرزندان دنیا کارکنان دنیا ای کرده از زاهدان در دنیا باشید و بسوی اخرت رغبت نمایید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و خاک را فرش خود قرار داده اند و اب را بوی خوش خود میدانند و بان خود را میشویند و خوشبو میسازند و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسی که از اتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای دنیا بر و سهل میشود بدرستی که خدا را نشناسد کسی که در مرتبه یقین چنان نداند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند که متلذذ و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذب اند مردم از شر ایشان ایمن اند و دلهای ایشان پیوسته از غم اخرت محزون است و نفسهای ایشان عفیف است از محرمات و شهوات و کارهای ایشان سبکست و بر خود دشوار نگرفته اند چند روزی اندک صبر کردند پس راحت راحتهای دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کردند چون شب میشود نزد خود بر پای ایستند و اب دیده ایشان بر رویشان جاری میگردد و تضرع و زاری و استغاثه بپروردگار خود میکنند و سعی میکنند که بدعای خود را از عذاب الهی ازاد کنند و چون روز شود بر ده بار اند حکیمانند و اما نند نیکوکاران و پرهیزکارانند از بابت تیز بار یک شده اند از خوف الهی و عبادت ایشان از خشیه و نحیف گردانیده که چون اهل دنیا ایشان را بینند گمان میکنند که بیمارند و ایشان را بیماری نیست بلکه بیمار خوف و شوق و محبت اند بعضی گمان میکنند که عقل ایشان مدبوا کی مخلوط شده است و نه چنین است بلکه بیم اتش جهنم در دل ایشان جا کرده و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت عیسی ع بر قبری گذشت که اهلش در عذاب و حیوانا تش همه مرده بودند فرمود که ایها نزده اند مگر بعذاب الهی که در فقر مرده بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریون گفتند یا روح الله خدایا بخوان که ایها را زنده گرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما ان اعمال را بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم پس حضرت عیسی دعا کرد رسید که اشارا نداکن جواب خواهند داد و چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه کی از ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله حضرت فرمود که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفت که طاعوت و باطل و گمراهان را اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا نمیترسیدیم و املها و ارزوهای دراز داشتیم و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت مانند محبت طفل مادر خود را هر گاه که رو میکرد ما مشغول خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد میگریستیم و محزون می شدیم فرمود که اطاعت طاعوت چون میکردید گفت

اطاعت گناه کاران میکردیم فرمود که چگونه بود عافیت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح در ماتم
بودیم فرمود که با وی چیست گفت انچه شما بحق میکوید فرمود که بحق است گفت که گوسفندان از انس گرمابه ما فردا
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان شما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را برگرداند بدنیا تا ترک دنیا بکنیم و بسوی
کنیم ما گفتند که دروغ میکوید فرمود که در میان ایشان و تو با من سخن گفتی و غیر تو نگفت گفت یا روح الله لجاجهای ترس در
ایشان است و درست ملائکه غلاظ و شداد است لجاجهای ایشان و من در میان ایشان بودم ما را از ایشان نبود و چون غذاب
الهی نازل شد مرا بسبب ایشان فرا گرفت من بیکبار و بخته تمام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم بود یا بنجات خواهم یافت حضرت
عیسی رو بحواریان کرد و فرمود که ای دوستان خدا ایمان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن بسیار بهتر
دارد و موجب عافیت دنیا و اخرت و منقولست از حضرت صادق ع که چون حضرت داود ترک اولایا از و صادر شد چهل
در سجده ماند که در شب و روز بیکبار سر از سجده بر نمید شت مگر وقت نماز تا انکه میانش شکافته شد و خون از چشمهایش
جاری گردید بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی یا کرسنه ترا سیر کردانیم یا تشنه ترا اب دهیم یا عیانه ترا
بپوشانیم یا ترسانه ترا ایمن کردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال انکه میدانم تو صد داود مثل عالمان
از تو نمیکذرند خدایا وحی فرستاد که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت بجانب صحرا از بور میخواند و هر کاه
که انحضرت زبور میخواند هیچ سنکی و درختی و کوهی و مرغی و درندی نمی ماند مکر انکه با او موافقت میکردند در فغان و کریه تا
انکه بکوهر رسید و بران کوه غاری بود که در انجا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میکفتند چون صدای کوهها و حیوانات ترا
شنید دانست که حضرت داود است داود کفت که ای حزقیل حضرت سیدی که بالا پایه کفت نه تو کناه کاری داود کریست
انکاه بخزقیل وحی امد که سر بنش کن داود در ا بر ترک اولی و ازمن عافیت را طلب کن که هر کز امن بخود و اکذارم البته
بخطا پیشه لا مشو پس خزقیل دست داود کرفت و بنزد خود برد داود کفت ای خزقیل هر کز اراده کناهی بخاطر کذرانید
کفت نه کفت هر کز عجب بهم سانیده از انجا که داری از عبادت خدا کفت نه کفت هر کز میل بدنیا و شهوات ان در خاطرت
خطور کرده است بلی کاه هست که این خیال در دل من در می آید پرسید که از انچه علاج میکنی کفت با مداد ون این تشکاف کوه
داخل میشوم و از انچه در انجاست عبرت میکیرم داود با او داخل شعب شدند دیدند که تختی از آهن که اشته و بر روی
ان تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از اهن نزدان تخت که اشته داود لوح را خواند نوشته بود که ارواحی
بن شلم هزار سال پادشاهت کردم و هزار شهر بنا کردم و هزار دختر ابکارت بردم و اخر کار من این شد که خاک فرش من
شد و سنک بالش کنه کاه من و مار و کژدم مصاحبان من شدند پس کسی که مرا به بیند فریب دنیا نخورد

دجال بداکه یکی از فتنهای اخرالزمان خروج دجالست که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهد کرد چنانچه
در احادیث عامه وارد شده است و او در زمان حضرت رسول متولد شد و حضرت نزد او رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت
با او تکلیف سلام کرد قبول نکرد و گفت تو پیغمبری از من بسزاوارتری و مهتر باکفت و دعوای بزرگ کرد حضرت با او
فرمود که دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و بآرزوی خود نخواهی رسید و غیر اکنون از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت
پس حضرت با اصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر انکه قوم خود را از فتنه دجال خبر فرموده اند و ما تا خبر فرموده در
این امت ظاهر کرده ایم پس اگر دعوی خدایی کند در نظر شما امر او مشتبه نشود بدانید که خداوند شما اعور و یک چشم نیست
و بیرون خواهد آمد بر خری سوار خواهد شد که پاهای دو گوش او عرض هر یک باندازه یعنی سیصد ذراع و با او بهشتی و در زخی و
کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهود و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و کرد عالم را خواهد گشت
و داخل افاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و مکستان مکه و مدینه و سنگستان مدینه که داخل انها نمیتواند شد و ان بابویه علیه الرحمه
از نزال بن صبره روایت کرده که روزی حضرت امیرالمومنین ع در خطبه فرمود سه مرتبه کای کرده مردم انچه خواهید از من
سوال نمایید پیش از انکه مرا نیابید پس صعصعه بن صوحان برخواست و گفت یا امیرالمومنین چه وقت دجال خروج خواهد کرد
فرمود که خروج او اعلامتی و صفتی چند است که از یکدیگر ظاهر میکردد و علامتش انست که مردم نماز را ضایع کنند و امانت
را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و رباخورند و رشوه گیرند و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کاررا
بسفیهان فرمایند و بمشورت زنان عمل نمایند و قطع صله رحم کنند و از پی خواهشهای نفس روند و حقوق مردم اسهل شمارند
و صلح و برده باری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و وزیران ایشان ظالم
و زیران ایشان ظالم باشند و رویسای ایشان خائن و کارایان ایشان فاسقان باشند و کواهی ناحق در میان ایشان فاش
و زنا و بهتان و کناه و طغیان را علانیه بجا اورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را بظلم زیور و زینت دهند و مناره ها
بلند سازند و مدارا کرامی دارند و صفهای ایشان پر باشد و عمارتهای ایشان مختلف باشد و پیمانها را بشکنند و زنان
با شوهران شبکه یک شوند در تجارت برای حفظ دنیا و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را شنوند و بزرک هر قومی
پست ترین ایشان باشد و از فاجرایان تقیه کنند از ترس شر ایشان و دروغ کو را تصدیق نمایند و خائنان را امین دانند
و کنیزان خواننده و سازها برای خود نکاهدارند و کذشتها را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند و زنان بمرتبه آیند
باشند و مردان در دی زنان باشند و کواهان کواه ناشده کواهی دهند و کواهی بقرض دهند و علوم غیر علم دین را یاد کیرند
و کار دنیا را بر اخرت ترجیح دهند و پست پیش ابرد لهای مانند کرک شده و دلهای ایشان از مردار کندیده تر باشد و از صبر

لحظه در این هنگام غایت بسیار نزدیک باشد پس برخواست اصبغ بن نباته و گفت یا امیرالمؤمنین دجال کیست فرمود که
این الصیدست و شقی ترین کسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کیست که تکذیب او کند و از شهری خروج کند که او را اصفهان
گویند از دهی که مشهور بهیودیه باشد چشم راستش کور بود و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشنده و میان
چشمش پاره خون باشد و میان دو چشمش نوشته باشد کافر بخدا جل که هر کس تواند خواند بر روی دریا رود و در پیش رویش
کوهی و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنی است و در سال خروج کند که قحطی عظیم در میان مردم باشد و بر
خر سفیدی سوار باشد که هر گامش بمیل باشد و زمین از زیر پایش بچیده شود و بهر ناله که بکند رعد و صاعقه فریاد
کند که هر کس شنود که دوستان من نیز من آیید منم ان خداوندی که شما را خلق کرده ام و اعضای شما را درست کرده ام
و تقدیر امور شما کرده ام و شما را بنا راه نموده ام منم پروردگار بزرگ شما و در روغ میگوید او دشمن شما و نه چشم او
طعام میخورد و نه جسم است و راه میرود و خداوند شما منزه است از این صفات و اکثر متابعان او در آن زمان فرزندان زنا و
صاحبان کلاههای سبز باشند و خدا تعالی او را در شام خواهد کشت در گردنگاهی که از عقبه فتق میگویند بعد از سه ساعت
از روز جمعه در دست کسی که علیی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از ان بلیه عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیر المؤمنین
فرمود که پرون خواهد شد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتر سلیمان و عصای موسی و انگشتر سلیمان را
بر پیشانی مؤمن میگذارد و نقش میکند که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر می نهد نقش میکند که هذا کافر حقا حتی انکه مؤمن میگوید
که وای بر تو ای کافر و کافر میگوید که خوشا حال تو ای مؤمن کاش من مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز میشدم پس در ان
هنگام دابه سه خروار البته میکند که همه کس او را می بیند بامر الهی و این بعد از انست که آفتاب از مغرب طلوع نماید و در ان
هنگام توبه نفع ندهد و هیچ عمل قبول نشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس انحضرت فرمود که احوال
بعد از این بپرسید که حضرت پیغمبر ما فرمود که بغیر اهل بیت خود بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که انکه در
عقب او علیی نماز خواهد کرد کیست گفت که نهم از فرزندان حضرت امام حسین است ع و امام دوازدهم ست و او افتابی است
که از مغرب طلوع مینماید و از میان رکن حجر و مقام بر میخیزد ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت
را بر پا خواهد کرد که هیچکس بر دیگر ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین است بعد از
انقضاء ملک حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر شده و متصل بقیام قیامت خواهد بود
و ذکر بعضی از احوال ان که از حدیث اشاره بدان دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده کردانیدن حق تعالی خلایق را در روز

قیامت از برای مکافات واین معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست واز روایات صحیحه وآیات قرآنیه واخبار متکثره نبویه واجماع
وبحر بظهور رسیده که قابل انکار نیست وشبهه دران راه ندارد وانکار کردن آن یا تاویل کردن که روح لذتها میبرد واما
باین بدن برنمیگردد موجب کفر وزندقه است وبر هر مکلف واجبست که اعتقاد کند وبیقین بداند که اخر نزول در نهایی اسمان و زمین
راه خواهد یافت واسمانها بامر الهی پر نور دین خواهد شد وکوهها از یکدیگر خواهد پاشید وحق تعالی بدنهای همه را از اجزائی
خودشان چنانچه بوده خواهد ساخت واجزای پوسیده متفرق شده ازهم پاشیده راجمع خواهد کرد وبقدرت کامله خود حیات
خواهد بخشید وارواح خلایق را با ان بدنها امیرنش خواهد داد ومحشور خواهد کرد بقدرت کامله خود زیرا که این امور ممکن است
وایات متکثره واحادیث متواتره از وقوعش خبر داده بنحوی که اصلا قابل تاویل نیست وایضا باید دانست که خصوصیات قیامت
از صراط وميزان وسنجیدن نامهای اعمال واشال اینها متحقق خواهد گشت وبعد ازان حق تعالی بمقتضای وعده ووعید خود
بهشتی را بهشت جاودان مرزانی خواهد داشت باحور وقصور وبساتین وغلمان وغیر انچه نهایا از انچه ادمی بان لذت میبرد ودورخی
را بعذاب الیم در دوزخ که مشتمل بر اتش مار وعقرب وزقوم وحمیم واشال اینها از موذیات ومولمات گرفتار خواهد کرد وجمیع اینها
زایات واحادیث محقق وثابت گردیده وقابل تاویل نیست ودیگر باید دانست که بمقتضای ایات واحادیث خصوصیات بعد
موت از عذاب قبر وسوال منکر ونکیر واشال اینها حق است ونفوس در زمان بعد از موت ومیش از ظهور قیامه که از برزخ گویند
موجود است ودر ساعت اول همین بدن تعلق میگیرند ومنکر ونکیر از ایشان در همین بدن سوال میکنند وضغطه وفشار قبر
که اکثر موتی را میباشد در همین بدنست وبعد ازان ارواح مومنان در بدنهای مثالی در میان هوا طیران میکنند ودر بهشت دنیا
میباشند ونعمتهای ان متنعم اند وکافران در بدنهای مثالی معذب میباشند ودر وادی برهوت یا غیران اشیا از عذاب میکنند تا هنگامی
خود اطلاع دارند ودر روح کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند ودر وادی برهوت یا غیران اشیا از عذاب میکنند تا هنگامی
که محشور شوند وشبهای طاهره را درین باب کوش نماید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب اکمل فضلیت وراه یابی ملا
در مهاب میباید بست که زبردی انکس را بالحاد میرساند چنانچه منقولست از حسنه عابده که بشی در خدمت حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه در صحرای نخیف رفتیم که از اواوی شنیدیم میگویند حضرت در انجا ایستاده گویا با جماعتی سخن میگویند من هم
ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دیگر شدم پس برخواستم وایستادم انقدر که تنگ امدم باز نشستم انقدر
که تنگ شدم پس برخواستم ورداى خود را جمع کردم وگفتم یا امیر المومنین تیر سم که از بیاری ایستادن از ارکبشی اندک سزاتی
بفرمود که با مومنان صحبت میدارم وبا ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المومنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با

ایشان کفتو ان کرد حضرت فرمود که بلی واکر برای توظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیکر سخن میکویند
کفتم بنهای ایشان در انجا ظاهر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان در هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای
زمین مکر انکه روحش را میکویند که بحی شو ای السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت
صادق ع عرض کرد که برادر من دیشب دوست و سیستم که در انجا بمیرد حضرت فرمود که هیچ باک داری هر جا که خواهد بمیرد و میدانی که
هیچ مومنی در مشرق و مغرب نمی ماند مکر انکه خدا متعال روح او را بوادی السلام میرساند راوی کفت که وادی السلام کجاست کفت کوه ژیاست
کوفه کویا می پنجم ایشانرا در ان صحرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیکر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست که خدمت حضرت
صادق ع عرض کردم که خبر روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبزست که بر دور عرش میباشند فرمود که نه مومن
ازان عزیزتر و کرمیتر ست نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنیست مثل همین بدن که داشتند و
ابو بصیر منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ارواح بصفت بدنهای خود در دار دنیا میباشند و با یکدیکر سخن میکویند
و آشنایان میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شده میکویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم راحت یابد پس از
احوال یاران و آشنایان از و سؤال می کنند هر کرا میکوید که مرد میداند که حالش بد بوده که ببنزد ایشان نیامده میکویند که هوی
یعنی بزیر رفت و بجهنم داخل شد و بسند معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت صادق ع سؤال کردم از ارواح مؤمنان فرمود
که در حجره های بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میکویند خدا ند اقیامت را برای ما برپا کن و انچه وعده فرموده بما
فرما و مؤمنانرا که بعد از ما مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از حضرت کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
پرسیدم که مردم میکویند که فرات ما از بهشت پیرون می آید این چکونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده
و آب فرات از انجا پیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود پیرون می آیند و با نجا میروند و از میوهای ان میخورند و متنعم
میکنند و در انجا با یکدیکر ملاقات میکنند و یکدیکر را می شناسند و چون صبح می شود در میان زمین و آسمان پرواز میکنند و می آیند
و میروند و از قبر خود خبر میکیرند و خدا را التجا میکنند در مغرب مشرق که ارواح کفار را در انجا معذب میکردانند و از زقوم ان میخورند
و از حمیم ان می آشامند در شب و چون صبح شد ایشانرا بوادی برهوت که در یمن است میبرند و در انجا حوادث پیش از ان التش
باایشان میرسد و باز شب ایشانرا با تش میبرند و در انجا همیشه اند تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند معتبر از صهیب بن ابی
روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما سؤال کردم از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخه اول پس خدا
میفرماید باسرافیل را که بزمین می آید و صور را با خود دارد و دو شعبه دود و طرفست در وی هر طرفی از طرفی دیکر مثل ما بین آسمان و
زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزمین می آید باصور میکویند که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین کی بمیرند

پس فرود می آید اسرافیل در خطیره ء مقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که رحمت فرود است
هلاک اهل زمین پس میگیرته صدا میدهد از طرفی که بجانب اهل زمین است و هیچ صاحب روحی در زمین نمیشت مگر آنکه میرد و صدای دیگر از
طرفی که بجانب آسمانست پرون میرود پس هر صاحب جانکه در آسمانهاست بمیرند پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او بمیرد
و براخیال نمیماند الا قدر که خدا خواهد پس او میفرماید آسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و او میفرماید کوهها را که روان
شوند و برهوا روند مانند غبار و زمین را مبدل میکنند بزمین دیگر که بر روی ان گناه نشده است و کشاده باشد و کوهی و عمارتی و
حایلی و کیاهی بر روی ان نباشد چنانچه در روز اول بهن کرده بود و عرش را بر روی ان قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و بیحد علی
خود از انکه میداد و دربن مکام نداد میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمان و زمین که از کیست امروز پادشاهی پس هیچکس نباشد
که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یکانه قهارست منم که خلایق را قهر کردم و بعد هم بردم و میرانیدم منم خداوندی
که بجز من خداوندی نیست و شریک و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و اراده خود همه را میرانیدم
و بقدرت خود همه را زنده میکردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند که صدایا از صور پرون می آید که ای اهل اسما
زنده کردیده همه زنده میشوند و میکائیل میدهد و همه اهل زمین زنده می شوند و حاملان عرش عرش را بر میدارند و ملایکه بهشت و دوزخ
حاضر میکردانند و خلایق را برای حساب محشور می کنند این را فرمود و حضرت مشغول کریه شده و در حدیث دیکر از حضرت
منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالم ملک الموت میفرماید که ای ملک موت بعزت و جلال خود قسم که نمرده کرا
بتو بچشانم چنانچه همه بندکان چشایند بحکم و از حضرت صادق ع منقولست که چون خداوند عالم خواهد که مبعوث کردانند خلق را فرمود
که اسمان چهل روز بزمین ببارد پس سه بار دیکر میفرماید و کوشتها را بروياند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست بسند معتبر که فرمود
در تفسیر این ایه که بذا یوم ینفع الصادقین صدقهم که چون روز قیامت میشود مردم را برای حساب محشور میکردانند و میکذرند بر پل صراط
قیامت تا بعرصه حساب میرسند و درین مقام از کثرت و از دحام و شدت و مشقت عظیم می کشند پس اول ندا میکنند بندایی که
جمیع خلایق بشنوند و می طلبند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را و چون می آید او را بجانب راست عرش میدارند پس حضرت امیر المومنین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم را می طلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد ازان هر پیغمبری با امتش میطلبند و در جانب
چپ عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را در صورت شخصی می اورند و در برابر عرش بقایی برای حساب باز میدارند پس ندا میفرماید حق تعالی
که ای قلم انچه ما کفتیم و ترا الهام کردیم بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم کوید بلی خداوندا تو بمن ندایی که انچه فرمودی در لوح نوشتم
پس فرماید برای تو که کواهی میدهد پروردکار تو میدانی و بر راز مخفی تو دیکری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح
را طلبند و باید بصورت آدمیان نیز در عرش و حق تعالی از او پرسد که ایا قلم در تو ثبت کرد انچه ما بوحی کردیم لوح کوید بلی پروردکارا

انچه بر کرد من نقش کرد من با برائیل رسانیدم پس اسرافیل امد بصورت ادمیان و با ایشان بایستاد و از وی سوال نمایند که
بتو رسانید انچه قلم با و رسانیده بود از وحی من گوید بلی خداوندا و من با من وحی تو یعنی بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل طلبند
بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد و خداوند عالم از وی پرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید بلی ای پروردگار من
انچه بمن رسید بجمیع پیامهای تو رسانیدم و انچه از فرمان تو بمن رسید با ایشان تبلیغ کردم و ادای رسالات تو بهر پیغمبر کردم و
تمام کتابها و وحیها و حکمتهای ترا یک یک از ایشان خواندم و اخر کسی که بر او وحی رسالات و ادای کتابها نمودم و بر و حکمت و
علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبد الله بود و چیب تو پس اول کسی که از فرزندان آدم را بسوال طلبند حضرت محمد بن عبد الله
صلعم باشد و خدا تعالی او را در انروز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و از و سوال نماید که یا محمد بجبرئیل تو رسانید
انچه من بسوی تو وحی کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمة و علم خود حضرت صلوات الله علیه فرماید که بلی خداوند
جمیع رابمن رسانید پس فرماید که همه را بامت خود رسانیدی پس فرماید که همه را با ایشان رسانیدم و برای دین تو جهاد کردم و در حمت
کشیدم پس خطاب رسد که یکی از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا تو گواهی که من تبلیغ رسالة تو را کردم و طالکه
گو که ایشان را متهم گواهند و گواهی تو مرا کافیست پس طالکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالة الحضرت بمنه پس امت
الحضرت را طلبند و سوال کنند که ای محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمة و علم مرا بر شما خواند پس همه گواهی دهند
انگاه خداوند الحضرت رسول صلعم رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان که داشتی که حکمت و کتاب مرا بایشان بیان
کند و هر چه در ان اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت رسول صلعم گوید که بلی علی بن ابی طالب
را در میان ایشان که داشتم که برادر من و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من بود و در حیوة خود برای ایشان او را نصب کردم
و مردم را باطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی بن ابی طالب را طلبند و ندا
فرماید که ای محمد ترا وصی خود کرد اند و خلیفه خود ساخت الحضرت گوید بلی پروردگارا او در حیات خود مرا نصب کرد پس چون
الحضرت را اجل بگذارد حمت خود بر وی امت او انکار امامة من کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که
مرا بکشند و جمعی را که نزاوار تقدیم خود بودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعة من کردند پس من شمشیر کشیدم
و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ارسد که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بدین
من بخواند و براه من هدایت نماید گوید خداوندا امام حسن را که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبر تو بود نصب کردم و همچنان
همه امامی را طلبند و اهل عالمش را و جمیع پیغمبران را باجابت همه بر امتشان تمام شود بعد ازان حق تعالی فرماید که امروز نفع میکند

راست گویا نیز راستی ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند نوح را طلبند و پرسند که ایا تبلیغ رسالات ما کردی گوید بلی گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید محمد بن عبد الله گواه منست پس نوح را بنزد حضرت رسول ص و او حضرت بر بلندی از حضرت امیر المؤمنین ع ایستاده باشند و نوح گوید که یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبیده حضرت فرماید که ای جعفر ای حمزه بروید و از برای نوح گواهی دهید که او تبلیغ رسالت کرد پس در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو گردم عجب در کجاست که ایشان گواهی میدهند فرمود که ربّ او از ان خطیر تر است که تکلیف این شهادت با و کنند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که حساب نفس خود را بکنید پیش از انکه شمار احساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال آنچه می شمارند خدا تعالی میفرماید که در روزی که مقدار پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون خداوند عالمیان خلق اولین و آخرین را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را محشر در آورند و او را بکشند بهزار مهار و هر مهار را صد هزار ملک در کشته باشند از ملائکه غلاظ شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر کناه کاران و حمله کند پس چون بان صحرا در آید زفیری کند که اگر نه خدا لفظ آنرا همگی را نشنود ان صداها ملاک شوند پس گردنها بکشد که جمیع محشر افراکرده و در انحال هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر انکه فریاد برآورد که نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس و جان مرا از عذاب از اد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند و هم شمشیر از کمر تیزتر و بر مدت تر و در ان سه قنطره باشد یکی صله رحم و امانت و دوم نماز و سوم عدالت خداوند مظالم بندگان پرسد و هم تکلیف کنند که از صراط بگذرند پاره را رحم و امانت نگاهدارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای الهی و پیمانهای او را شکسته باشند در انجا بمانند و انجا از انجات یابند نماز ایشان را نگاهدارد و هر که در نماز تقصیر کرده باشد و از انجا بگذرد بمقام مظالم عباد بدارند شش چنانچه میفرماید که ان ربک لبالمرصاد پروردگار تو در کمینگاه صراطست و ایشان را در انجا بگذارند یا مؤاخذه و سؤال میکنند و مردم بار صراط میروند بعضی چون برق جهنده و بعضی قدهای ایشان میلغزد و بعضی الیقدم میلغزد و کمی نمیشود ملائکه در دو طرف ایشان فریاد میکنند که ای خداوند علیم بردبار بیامرز ایشان را و بگذار ایشان را در گذر و بفضل خود ایشان را سلامت بگذران و مردم میروند از صراط مانند پرنده پس چون از رحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط گوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از انکه مایوس شده بودم بفضل و احسان خود بر حسب آنکه پروردگار ما امرزنده و مزد دهنده است و حضرت صادق ع فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از مو باریکتر و از شمشیر تندتر است پس بعضی چون برق میگذرند و بعضی مانند اسب تندرو و بعضی مانند مردی که خود را بزمین کشد و بعضی از سخت

باشد که پاره از اشیا نزد اشان گیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون بنده را بمقام حساب
بازدارند خداوند عالم فرماید که بسجده شکرهای مرا باعمال و پس نعمتها علی را فزود گیرد و فرماید که نعمتها را با و بخشیدم نیک و بدش را هم
بسجده پس اگر مساوی باشد فرماید که بهشتش برند و اگر خیرش زیاده باشد خدا تعالی تفضلها و احسانهاست با و بفزاید و اگر بدش
زیاده باشد اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد او محل رحمت و مغفرت الهی است اگر خواهد تفضل میفرماید و می بخشد و از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه اش اینست که ایمان کروه راخدا تعالی بدل میکند
سیّئات ایشان را بحسنات و خدا تعالی آمرزنده و مهربانست و فرمود که روز قیامت مومن و گناه کار را بمقام حساب بپاورند پس خداوند
عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود پس گناهان خود را شمارکند حق تعالی بگناهان اعمالش فرماید
که بعوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر کردانید پس چون مردم نامه اعمال او را به بینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته
صادق
پس امر فرماید که او را به بهشت برند و همین است تاویل این آیه و فرمود که این مخصوص گناه کاران شیعیان ماست و از حضرت
منقولست که چون روز قیامت شود و بنده مومن را نزد حساب برارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر
پس فقیر گوید که خداوندا مرا برای چه باز میداری بحرمت تو قسم که میدانی که در دنیا و حلوت مرا دوست بودی که عمل ناجور کرده باشم
و مال نداده بودی که حقی در ان مال واجب شده باشد و عطا را منع کرده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی حق تعالی فرماید
که راست میگوید بنده من گذارید که به بهشت رود و آن توانگر را اندک اندک میدارند که از و اندک اندک عرق ریزد که اگر چهل شتر بخورند
سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس فقیر باو گوید که چرا اینقدر ماندی که در ازی حساب و بسیاری آن اینقدر مرا کشت فرمود
و در هر ساعت یکچندان بیش می آمد که مستحق عذاب بودم خدا تعالی بگنجشید دیگر از خیر دیگری پرسیدند و همچنین تا خدا تعالی مرا بر
خود کرفت و بتوبه کاران محق کردانید و آمرزید پس پرسید که تو کیستی گوید من ان فقیرم که با تو در مقام حساب ایستاده بودم گوید که
نعیم بهشت ترا تغییر کرده است که من ترا نشناخته ام و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون خداوند عالم خلایق
را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدست او دهند پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان
علیند کواهی دهند اشیا نزا کویند خداوندا اینها طاقه توانند و برای تو کواهی بد هند و قسم میخورند که ما این کارها نکرده ایم تا بحدی که حواس
میفرماید که یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم یعنی روزی که خدا تعالی همه اشیا نزا مبعوث کرداند پس سوکند خورند
برای او چنانچه سوکند دروغ برای شما میخورند و حضرت فرمود که اینها حاجتی اند که حق حضرت امیر را غضب کرده اند پس در این هنگام
خدا مهر بر زبان ایشان بند و همچنین اعضا و جوارح ایشان را کویا کند پس کوش کواهی دهد بانچه از چیزهای حرام شنیده است و چشم کواهی
دهد بانچه بحرام مرکب شده است و دست کواهی دهند بانچه کرفته اند و پا کواهی دهد بانچه بحرام سعی کرده و فرج کواهی

دهد بانچه بجوارح مرکب شده است پس خدا تعالی بزبان ایشانرا گویا کند و باعضای خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید ما گویند که گویا کرد ما را خداوندی که همه چیزرا گویا کرده است و شما را اول مرتبه خلق کرده است و باز گشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پابرهنه و برابر محشر ایشانرا انقدر بدارند که عرق از ایشان بریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنان بمانند پس منادی ندا کند اینجا است رب الغرة از پیش عرش ندا کنند که کجاست پیغمبران پس بار دیگر ندا کنند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله آنگاه آنحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعی است در حوالی شام و صنعا یمن و بر سر ان حوض ما بیند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیاید و در پهلوی آنحضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیایند و جمعی از دوستان و اهل بیت را نزد او بیاورند و ممکنست بخطاهای ایشان حضرت بگریه در آید و گوید خداوندا ایشان شیعیان منند و جمعی از دوستان منند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی فرماید که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابیطالب را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم میبرند پس ندا رسد که یا محمد من ایشانرا از برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ایشانرا بتو دادم جمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت ما را داشتند بمن ساختم و ایشانرا در زمره شما داخل گردانیدم و حضرت حوض کوثر را دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که در اوقات چه بسیار مردم را از حوض کوثر دور کنند و شیعیان ما را ما بخشیده و از ابو ایوب انصاری منقولست که از حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله حوض تو چند است و چه مقدار است فرمود که بقدر مسافت میان صنعا و ایله و در کنار ان ظرفها بعدد ستارهای آسمان مهتاب و دو نهر عظیم از پای عرش در ان میریزد و بسوی از شیر سفیدتر است و از عسل شیرین تر و مشکبوی از مشک خوشبوتر است و کیاهش زعفران است و حضرت علی بن ابیطالب را من شرط کرده است که وارد ان حوض نشوند مگر ما که دلهای ایشان از نفاق و شرک پاک باشد و منتهای ایشان صحیح باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابیطالب کرده باشند و دوست خواهند که دشمنان او را از حوض کوثر دور کنند که نشتر صاحب چرب از میان شتران مدینه نکند و هر که از ان خورد دیگر تشنه نمیشود و دور اخبار متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا تعالی او را بان حوض نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا تعالی او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من برای اصحاب کبایر است از امت من و اما نیکوکاران پس برای ایشان اعتراضی نیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مردم را در شدت قیامت چنان کار زنگ شود که عرق به نهای ایشان برسد که گویند که باید نزد حضرت آدم علیه السلام رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گویند که من هم گناه کارم روبه نزد نوح و همچنین نزد

پیغمبری که ایشان را نبزد دیگری فرستند تا نبزد علیی آیند که یه که بخدمت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه رسیدند چون بخدمت آنحضرت
آیند فرماید که با من بیایید و پاورد و ایشان را بدرگاه رحمت و روی بدرگاه رحمت کرده بسجده درآیید پس ندا رسد که سر بردارد و شفاعت کن تا
شفاعت تو مقبول و سئلت تغییر این آیه که فرموده عیسی ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم که شخصی بخدمت حضرت با
صلوات الله علیه آمد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار میگویید و مردم امغرور میکنید فرمود که گمان تو آنست که گم و فرج خود را
از حرام نگاه داشته و شفاعه محمد احتیاج نداری والله که اگر فتحهای روز قیامت را بینی محتاج بشفاعت خواهی شد و شفاعت از
برای حاجتی است که متحیر آن شده باشند و بیچکس از اولین و آخرین نیست مگر آنکه بشفاعت آنحضرت محتاج است در روز قیامت پس فرمود
که حضرت رسول ص را برای آنست خود شفاعت خواهد کرد و بارای شیعیان خود شفاعت خواهد کرد و شیعیان بارای اهل و دوستان
خود شفاعت خواهند کرد و کاه باشد که مومنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر اگر که دو قبیله آنند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکار
میکوید خداوند احق خدمت برمن دارد و مرا از سر ما و کرما نگاه میدارد شفاعت او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقبول است که سر طایفه
در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه از حضرت رسول ص پرسید از تفسیر آیه که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا که ترجمه اش اینست که روزی که محشور کردانیم پرهیزکاران را
بسوی خداوند بسیار بخشنده ایشان حال کویند که وارد شوندکان باشند بر خداوند خود یا سواران باشند حضرت فرمود که یا علی ان
گروه هستند که سوار و ایشان جماعتی هستند که پرهیزکاری از معاصی آلهی کرده اند پس خدا ایشان را دوست داشته و مخصوص خود کرده
و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده یا علی بحق آن خدا یکه حجاب را شکافته و کیاه از زر رویانیده و خلایق را خلق کرده که
ایشان را از قبرها بیرون خواهند آورد و روی های ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامهای سفید پوشیده باشند از حریر
سفید تر و نعلهای طلا در پا داشته باشند و بندان نعلها از مروارید درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان آیند و ناقه‌های
بهشتی را که جهاز آنها از طلا باشد و بر و ارید و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای ان شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و ان
شتران ایشان را در دامنه صحرای محشر پر و از کنند و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشند از پیش رو و جانب راست و چپ
در نهایت حرمت و اکرام پاورند تا در کاه بزرک بهشت و بران درکاه درختی باشد که هر برکی از ان صد هزار کس را سایه کند و از حاشیه
راست درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی با ایشان دهند که خدا دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک کرداند و از بدنهای
ایشان موهای نامرغوب بریزد و چنانچه حق تعالا میفرماید که و سقیهم ربهم شرابا طهورا آن شراب پاک کننده را از این چشمه می‌آشامند که
ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفا میکرداند پس می‌آیند بر چشمه دیکر از دست چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و از این چشمه
زندکانیست که چون در آن غسل کردند هرکز نمیمیرند پس ایشان را بنزدیک عرش می‌آورند و حال آنکه از جمیع درها و طلاها و کرماها سرما

ایمن شده اند پس حق تعالی ملائکه را میفرماید که دوستان مرا بهشت ببرند و ایشان را با سایر خلایق باز دارید که من بعد از خشنودی
بودم و رحمت من بر ایشان لازم گردیده پس ایشان را ملائکه بهشت او رندپس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند و از وی
ازان بلند شود که جمیع حوریان که خدا تعالی برای ایشان خلق کرده است بشنوند آنگاه حوریان منادی کنند و گویند که مبارک باشد
که دوستان خدا آمدند پس در را بکشایند و ایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان از حوریان و ادمیان از فصرهای بهشت مشرف شوند
و گویند مرحبا و خوش آمدید چه بسیار مشتاق شما بوده ایم پس دوستان خدا مثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیرالمومنین ع
فرمود که یا رسول الله ایشان چه حاجت دارند فرمود که شیعیان خالص توانند و تو امام و پیشوایان ایشانند از حضرت امام محمد باقر منقولست
که حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت منادی ندا کند به الغوث ندا کند که جمیع اهل محشر شنوند که کجایند اهل صبر که روی از محشر خجل
ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما جواب گویند که نفس خود را از مشقت طاعت و ترک معصیت صبر میفرمودیم پس منادی
ندا کند و گوید که راست میگویند بگذارید که بحساب بهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجایند اهل صبر فضل بسیار کروی ارجمند ملائکه
ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه فضیلت که شما را بدین کرامت رسانیده گویند که ما بر مشقات و سختی میکردند و ما حلم و بردباری
نسبت بما میکردند و ما برای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بحساب بهشت روند دیگر منادی ندا کند که کجایند
حمایکان خدا پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز شمار الجرا خود نسبت داده گویند
که ما برای خدا برادران و مومنان را دوستی میکردیم و خالصا لوجه الله با ایشان عطا میکردیم و مدد و اعانت ایشان مینمودیم ندا رسد
که راست میگویند بگذارید که بجوار رحمت و قرب من درآیند بحساب پس حضرت فرمود که ایشان حمایکان اولیا و اوصیا و مقربان خدا شند
مردم نمیرسند از احوال قیامت و ایشان نمیترسند و مردم را حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت صادق ع فرمود
که خداوند عالمیان در روز قیامت خنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع کند در ان رحمت و باسانی معتبره از حضرت
رسول ص منقولست که فرمود که یا علی تو یی اول کسی که داخل بهشت میشود و در دست تو خواهد بود علم لوای حمد و ان مقدار شقه است
که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت فرمود که یا علی اول مرتبه ترا میطلبند در روز قیامت و
بتو میدهند علم را که ان لوای حمد است و در وصف آنست تمام اهل محشر و تو از میان ایشان میروی و ادم و جمیع خلایق در زیر علم من
خواهند بود و طولش هزار سال راه است و سرش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفید است و نیزه از سبز است و ذوابه
دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بران سه سطر نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب
العالمین و سطر سوم لا اله الا الله محمد رسول الله و هر سطری هزار سال راه است و عرض هزار پر یا علم هزار میدان و در آن
میشوی حضرت امام حسن ع از دست راست تو و امام حسین ع از دست چپ تو انند و میان آیند از دنیا و آخرت هیچ در سایه عرش الهی

سبری از خلهای بهشت در رقومی پوشانند پس منادی از جانب رب العزة مرا ندا میکند که نیک بدریست برای تو ابر هیم و نیکو برادریست
برادر تو علی بن ابیطالب و سند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسالة پناه ص میفرمود که هر گاه از برای من خبری
خدا طلب نماید و سیله را برای من بطلبید پس از آنحضرت سئوال کردند از وسیله که چه چیزست فرمود که آن درجه منست در بهشت
وان هزار پایه دارد و از هر پایه تا پایه هزار سال راه است بدو مدان اسب تندرو و پاهای از کوهر سرخ و یکی از زبرجد و یکی از زبانوت
و یکی از مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت و بادر جه پیغمبران نصب کنند و آن در میان درجه
سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در پهلوی ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند که خوشا حال آن بنده
که این درجه را باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است پس پیام من و جانشین از نور
از ار خود اکرام نموده و تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت و برج سرداشته و علی بن ابیطالب در پیش من رود و علم
من لوای حمد در دست او باشد و بران علم نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالجنة پس پیام من برای
در جه بالا رویم و من بر پایه بالا ایستم و علی یک پایه بعد از من پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند که خوشا حال این
دو بنده چه بسیار کرامی اند نزد خدا پس ندا رسد که ای نیک جلیب منست محمد و این دیگر دوست منست علی خوشا حال کسی که او را
دوست دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ براو بندد و آنگاه حضرت رسول ص فرمود که هیچ مومنی نماند که تراو
دارد و کرامتی از من ندارد جز یا بدوروی او سفید شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد با تو حرب کرده باشد
مگر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او بلرزد پس درین حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم
پس رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد من کویم السلام علیک ای ملک تو کیستی و چه بسیار خوش رو و خوش بو بوی کوئی
منم رضوان خازن بهشت و اینست کلیدهای بهشت که جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر ای احمد من کویم که قبول کردم
از پروردگار خود او رحمت حمد که برانیکه مرا بر همه خلق زیاده و فضیلت داده بران که امت بده بر برادرم علی بن ابیطالب
رضوان برگردد و مالک بیاید بگوید السلام علیک ای احمد من کویم علیک السلام ای ملک تو کیستی چه بسیار مهیب و ترسناکی گوید منم
مالک خازن جهنم و اینست کلید های جهنم که جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر که قبول کردم و ای احمد نکنم برین کرامت
بده بر برادرم علی بن ابی طالب پس مالک برگردد و علی متوجه میشود با کلید های بهشت و کلید های جهنم می آید و بر کنار جهنم می ایستد
در حالتی که شرر های آن در پرواز است و فریاد میکند و میخروشد و زبانه بلند کرده و هیبتش ابدست میکوید و جهنم میکوید که
بگذار یا علی که نور تو آتش مرا خاموش کرد علی میکوید که قرار بگیر ای جهنم آنچه بگویم بشنو از انکه تو دشمن منست و این را بگذار که دوست
من ست پس حضرت رسول ص فرمود که والله که جهنم در آنروز در اطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم آنچه

راست نیفتد و اگر خواهد بجانب چپ و همچنین طاعت و فرمانبرداری او زیاده از جمیع خلایق خواهد کرد در انجا و او را فرمایند یا اباذر ان
شر الناس منزلة عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد
ریح الجنة یا اباذر من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا اباذر ایما رجل سئل عن علم فکتمه
فقد الا علمه تنح من بعتبه و لا تفت الناس بما لا علم لک به تنح من عذاب الله یوم القیمة یا اباذر
یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار فیقولون ما ادخلکم النار و قد دخلنا الجنة بفضل
تادیبکم و تعلیمکم فیقولون انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله ای ابوذر بدبخت ترین مردم و پست ترین مردم نزد خداوند عالمیان
در قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند برای اکه روی مردم با سوی خود
بگرداند و مردم جمع بشان باشد بوی بهشت نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای انکه مردم او را بترسانند و امر بمعروف و نهی از منکر
اکرار تو پرسند علمی که ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی از عذاب آتشی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند و نظر میکنند بجماعتی از اهل
بهشت بسوی کروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال انکه ما بسبب تعلیم و تادیب
شما داخل بهشت شده ایم کویند که ما مردم را امر بخیر میکردیم و خود بجا نمی آوردیم توضیح ان فضل منی بر چند قاعده است

رجحان فضیلت علم و فایده کرفتن و دادن و فضل علم ... بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالات و اخبار و ایات
در فضیلت ان بسیار است و قدری از ان در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات بعلم است و مرتبه
جمیع کمالات دیکر است چنانچه باسانید معتبره از حضرت رسول ص منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی بدرستی که خداوند متعال
دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم ع پرسیدند که ایا جایزست مردم اکه سوال کنند از چیزها که بان
فرمود که بحضرت امیر ع فرمود که ایها الناس بدرستی که کمال دین در طلب علمست و عمل کردن بان بدرستی که طلب علم بر شما لازم
تر است از طلب مال زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن شده است او را خداوند عالم و قسمت کرده است
و ضامن نشده است از برای شما و خداوند عالم قسمت کرده است و ضامن شده و البته وفا میکند بضمان خود و علم را نزد اهلش
سپرده است و شما را امر کرده است که از ایشان طلب کنید پس طلب کنید تا پابد و حضرت صادق ع فرمود که کسی که علوم دین را یاد میکیرد
خدا تعالی در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و اعمال او را قبول نکند و فرمود که چون خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میکرداند
در دین خود و فرمود که حضرت رسول ص فرمود که خیری نیست در زندکانی مکر دو کس را عالمی که اطاعت او کنند یا شنونده که حفظ
کند و علما بسیارند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که عالمی که مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویه بن عمار
منقولست که بحضرت صادق ع عرض کردم که یک شخصی هست که روایت کننده حدیث شماست که در میان مردم احادیث شما را

هن میکنند و دلهای شیعیان را بان محکم میسازد و عابدی هست که این روایت و علم اندازد که امام تهیست فرمود که ان بسیار روایت
کننده حدیث ما که دلهای شیعیان را بان محکم میسازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش یا متعلم یا دوست اهل علم
باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که در راهی رود که طلب
خدا را می برای او سبوی بهشت بگشاید و بدرستی که ملائکه بالهای خود را برزمین میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی
و استغفار میکنند برای طلب کننده علم هر که در آسمان و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماهیت
بر سایر ستارگان در شب چهارده و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشته اند بلکه علم میراث
ایشانست پس هر کس بهره ازان بگیرد وافر حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که بدحال ترین متیان شیعه است که از امام خود
دور مانده باشد و دستش با و نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم ما باشد ان جاهل بشریعت
که از ما دور مانده است مانند بهیمی است در دهن او اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود و در
رفیق اعلی چنین خبر داد ما را پدرم از پدرش از رسول خدا ص و حضرت علی بن ابیطالب ع فرمود که هر که از شیعیان ما عالم بشریعت
ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما بو رسیده است برساند پیاده در روز قیامت تاجی بر سر او
باشد که روشنی او جمیع اهل عرصات را خیره پوشیده باشد که بر ابری نکند با کیتار او تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی
ندا کند کجایند کسانی که بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هر کس از این عالم در دنیا از حیرت جهل بیرون آمده باشد در این
روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات ببهشتگاه جنت رساند پس هر که از و هدایتی یافته باشد همراه او بهشت در آید
و فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعیان ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری
علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلهای کرامت بر ایشان می پوشانند حتی آنکه گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور پوشانند
و منادی از جانب خداوند ما ندا کند که ای جماعتی که متکفل گردید متیان آل محمد را و ایشان را برداشتند و رعایت و هدایت کردید در
وقتی که از امامان ایشان جدا ماندند متیان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه از شما علم فرا گرفته اند بر ایشان خلعت
بپوشانند جمعی را که ایشان را دریافته اند پس ندارند که خلعتها که بخشیده اند ایشان عوض میدهید و مضاعف گردانید پس حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود که هزاری از ان خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بران میتابد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن ع فرمود که
فضیلت کسی که متکفل حاملان شیعیان ما شود و امور شتر بر ایشان واضح گردانید بر کسی که متیان دیگر را آداب و طعام و هر مثل فضیلت ماه
بر ستاره خفی ترین ستارها است و فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود و در غیبت ما و از علومی که با و رسیده است او را هدایت
کند و در علوم ما و مواسات کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسا کردی من اولیای مرا در نواحی ملائکه در

در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر باو بدهید و در آن قصرها هر چه مناسب انهاست از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی ع که ای موسی مرد مانرا دوست من کردان و مرا دوست ایشان کن گفت خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که یاد آور نعمتهای مرا تا دوست کردند و مرا دوست دارند بدرستی که اگر یک کس از درگاه من گریخته باشد و از ساحت عزت من گم شده باشد بسوی من برگردانم بهتر است از برای او بصد ساله عبادت که در روز ها باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی گفت که آن بنده گریخته کدام است فرمود که گناه کاران و انهایند که فرمان من نپذیرند پرسیدم که گم شده کیست فرمود که آن جاهلی که شریعت را نمیداند و طریق عبادت و بندگی و خشنودی مرا نمیداند و حضرت امیر المومنین ع فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان مارا بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که عالم از بابت کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از نور و روشنایی شمع او بیابند و برای او دعای خیر کنند همچنین عالم ما او شمعی هست که تاریکی جهل و ظلمت حیرت را بر طرف میکند پس هر که از نور می یابد از او دست از اشتغال جز علم بر ندارد و صد هزار ثواب هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که علمای شیعیان ما مرابطان اند و نگاهبانان اند در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از انکه شیطان و اتباع او از دین و سنن شیعیان مسلط شوند و ایشانرا گمراه کردانند بدرستی که هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نسبت کند و متوجه بان امر شود او بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار مرتبه زیرا که ان عالم دفع ضرر از دین محمدان و شیعیان میکند و این مجاهد کننده دفع ضرر را از بدنهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر ع فرمود که یک فقیه و عالم که جهال شیعان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همیشه است که خود را خلاص سازد و عالم همیشه است که خود را و بندگان خدا را از دست شیطان و گمراه کنندگان و اتباع او برهاند در روز قیامت ان فقیه را اذن کنند که ای انکسی که کفالت میتیان آل محمد میکردی و ضعیفان و شیعیان ما را هدایه مینمودی باش تا شفاعت کنی انهایرا که از تو علمی اخذ کرده اند پس با ایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند قیامی و قیامی تا وه قیام که هر قیامی صد هزار کس باشد که بعضی از و کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اگر بعد از غیبت قایم علمائی نبودند که مردم را براه راست دلالت کنند و بسوی او دعوت کنند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب هر اینه کسی از شیعیان ما نماند مگر انکه مرتد می شدند ولیکن ایشان مهار دلهای ضعیفان شیعه را دارند همچنانچه کشتی بان لنگر کشتی را انگاه میدارد ایشان بهتر مردمانند نزد خداوند و از حضرت رسول ص منقولست که کسی از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را متابعت نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت امام رضا علیه السلام از اباء کرامش روایت نموده که حضرت رسول ص فرمود که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی

پس طلب نماید علم را از محلش و اقتباس کند از آنجایش و بستی که از برای خدا علم را باید و او حسنه است و طلب نمودنش عبادت و مذاکره نمودن آن ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش کسی که نداند صدقه است و بایستی عطا نمودن موجب قرب بخدا است زیرا که بعلم آراسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه بهشت است و مونس است در وحشت و مصاحب در غربت و وحدت و نیابت است در تنهائی و خلوت و راهنمائی است در شادی و غم و عدت است برای دفع دشمنان و زینت نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان بوده باشند و مردم پیروی ایشان نمایند و افعال ایشان بهترین باشد پیروی ایشان عمل کنند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان بالند و در هر شکار نماز بر ایشان برگشته و برای ایشان استغفار نمایند هر تری و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان و حیوانات صحرا و مرتبتی که علم بدرگاه الهیات از جهالت و تردید هست در ظلمت و قوت بدنیات از ضعف و ندبه را میرساند بمنازل برگزیدگان و در می آورد در محالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و تفکر و تذکر دران برابر است با روزه داشتن و مدارست و مباحثه ثواب نماز گذاردن و بطاعت خدا و بندگی او می توان کرد و بان صله رحم کرده میشود و حلال و حرام آراسته میشود و علم پیشوای عملست و عمل تابع اوست علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میگردانند از آن اشقیا پس خوشا حال کسی که از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم میان جهال مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صعید جمع نماید و ترازوی اعمال را برپا میکند و می سنجد مدادهای علماء را با خونهای شهدا پس هر قلمهای علما با خون شهیدان زیاده تا میکند قائمه دوات و در بیان اضافات علم و آنچان نافع است بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص در نیت که بعد ازین مذکور خواهد شد ضرورست که علمی را برای تحصیل کردن اختیار نماید که او را در رضای الهی دران تحصیل است و موجب سعادت ابدی میگردد چه هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم سحر یا کهانت را برای عمل بآن بکیرد موجب ضلالت اوست و اصل کرفتنش حرام است و از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجات علومی است که از اهل بیت ساقه شاه ص بما رسیده زیرا که محکمات قرآنند در احادیث مفسر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرشان بما رسیده تفکر در آنها خوب نیست و از سایر کلام علوم الخ چه فهم کلام ایشان بر انها موقوف است لازم است و غیر انها لغو و بیفایده و موجب تضییع عمر است یا باعث اضداد بسبب هات است در نفس و غالب اوقات موجب کفر و ضلالت و احتمال نجات بسیار نادر است و هیچ عاقل خود را در چنین مهلکه مدرمی آورد که نداند که نجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از انکه عمر را ضایع میکند و در هر خلط سعادتهای ابدی بحصول پیوستن خود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول ص داخل مسجد شد جماعتی را دید

برگردشخصی برآمده اند فرمود که این بتخلص کیست گفتند که علامه است یعنی بسیار دانست فرمود که علم را میداند گفتند که دانا تر ازین است
بتهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع است و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است و اشعار عرب را خوب میدانست
فرمود که این علمیست که ضرر میرساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد ازان فرمود که علم همین سه علم است یا آیت محکمه
او لادله قائمه یا سنت قائمه و واجبی العدالت مقرر فرموده پاسنتی را که بحافیت تا روز قیامت باقی خواهد بود و انچه غیر ازینهاست زیاده
و بکار نمی آید و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که لقمان به پسر گفت که عالم را سه علامت است اول انکه خدای خود را شناسد
دوم انکه بداند که خدا چه چیز را دوست میدارد که بعمل آورد سوم انکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد تا ترک نماید و سنن
معتبره از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که علوم مردم را که نگاران ایشان می آید منحصر در چهار چیز یافتیم اول انکه خداوند خود را
بشناسی دوم انکه بداند که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سوم انکه بداند که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم انکه بداند که خدا
چه چیز را ازین سرون برده و سند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و بریده منقولست که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که من
پسری دارم و میخواهد که سوال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده برای او ندارد و نکند فرمود که یا مرا از چیزی سوال
می کنند که از حلال و حرام بهتر باشد تا عده ۳۰ در شرایط و آداب علم و علمنودن آن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم
اشرف عبادات است باید که شرایط عبادت را دران بروجه اکمل رعایت نماید تا ثمره کمالات و سعادات کرد و ساقط
نشده که عمده شرایط قبول و عمل اخلاص و نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم رضای حق تعالی باشد و نفس او
از اغراض فاسده و نیات دنیه خالی کرداند و بجناب اقدس الهی جل جلاله و عم نواله متوسل و از او طلب توفیق نماید تا علوم حق
از حجاب فیاض مطلق بر وی فایز کرده و خیالات شیطانی با او ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس تر ست شیطان را در تضییع
ان سعی بیشتر ست لهذا اخلاص در طلب علم دشوار تر ست از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مشوب باغراض باطله می باشد
زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در انگیزش نمیماند که بحب دنیا موجب فخر باشد و علم بحب دنیا نیز نکالیت و بعضی امور
موجب ترجیح میگردد و ثمره ان ظاهر میباشد و از جمله شیطانی او سواس بسیار درین باب می باشد خانچه باسانی معتبره
از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که هر که طلب حدیث از برای جذب منفعت دنیا نکند انکس را در
سرای آخرت دیگر بهره و نصیبی نخواهد بود و کسی که از کسب احادیث مطلب او خیر آخرت باشد و اصلا مطالب دنیوی منظورش
ازان نباشد حضرت رب العزت بمنت تعالی و تقدس خیر دنیا و آخرت بدشد راهبر و یاور او کرامت فرماید و بسند معتبر دیگر از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده اند که هر که طلب علم و کسب احادیث نبوی نماید برای انکه در دنیا با علما مباهات و مفاخرت
نماید یا برای انکه با سفیهان و بیخردان روزگار سر باخته و مجادله نماید یا برای آن حفظ علوم نماید که روی مردم را بجانب خود کرداند

ودر میان عوام الناس شهرت نماید وکسب اعتبار خود کند پس جای خود را در جسم نامادہ ومهیا دارد دیگر ارشد ایکه کسب علم
نمودن ہست کہ نفس خود را از صفات ذمیمہ واخلاق دنیہ پاک کرداند ورشتہ حسد وکینہ ودریا ومعنص ومحبت دنیا دل مثال
اینہا را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان حقایق کردد وچنانکہ علم وحکمت را آشپیہ کردہ اند بدانکہ برزبان پاشند بعضی از آن
بر روی سنگ می افتد واز آن ہیچ حاصل برنمی آید وبعضی از آن بر خاک می افتد اما در پرش سنگ مت رود در ریشہ اش
بسنگ میرسد وخشک میشود وبعضی بر زمین شورہ می افتد وزمین ناقابل است حاصل نمیدہد وبعضی بر زمینی می افتد کہ
خارہای مضر در آن ریشہ کردہ رشتہ این دانہ بار یشہ اخاصم میشود وچنانکہ باید حاصل نمیدہد وبآن سبب است کہ در حکمتی
ہر آئینہ شنیدہ اند حرف حکمتی کہ ندکور میشود در بعضی کہ دل ایشان از سنگ سخت تر است ہیچ تاثیر نمیکند ودر بعضی کہ دل ایشان
بمواعظ ونصایح وعبادت نرم شدہ اند کمک تاثیری میکند وچون ریشہ اش بسنگ نرسید خشک میشود وبر طرف میکردد
واثری از انچہ نشنیدہ اند در نفس ایشان نمیماند ودر بعضی ثمرہ اش بیشتر میماند اما چون حقد وحسد ومحبت دنیا در نفس ایشان
ریشہ دارد مانع میشود از انکہ زیان محکم شود واثار حرف از وظہور آید جمعی از خود را از ان موانع پاک میکردانند
ہمین کہ کلمہ حکمت وموعظہ را شنیدند در دل ایشان ریشہ میکنند واثارش بر اعضا وجوارح ایشان ظاہر میشود وبوی ما فیہا
اثار خیر از ایشان بیشتر ظاہر میشود وتشبیہ دیکر کردہ اند حکمت وعلم را بغذاہای مقوی بدن زیرا کہ چنانچہ بدن بغذاہای موافق
قوت می یابد وحیات ان بان غذاہاست ہمچنان حکم ومعارف قوت می یابد وحیات روح بانہاست چنانچہ حق تعالے
در سبا چایی از قرآن کافران وفاداران را بردن وصف کردہ وفرمودہ کہ اموات غیر احیاء وما یشعرون کہ ترجمہ اش ہامنیت
کہ کافران مردکانند نہ زندکان ولیکن مندانند واز حضرت امیر المؤمنین ع منقولست کہ رحمت دہید نفسہای خود را بالحکمتہا فی
تازہ دارید کہ اینہا را کلال رو اماندکی حاصل میشود وچنانچہ بدنہا راستی وکلال ہم میرسد وراخبار بسیار وارد شدہ است
کہ علم حیات وزندکی دلہاست ودر بدن وقتی کہ مادہ فاسدی ہست غذاہای صالح مقوی باعث طغیان مرض وقوت آن
مادہ فاسد میشود وچنانچہ بیمار را تا مادہ مرض بی قیمت از کوشت وچربیہا وشیر نہیا کہ باعث قوت صحیح است منع میکنند وادل
علاج ان مادہ فاسد میکنند وبعد ازان غذاہای مقوی میدہند ہمچنین طبیبان نفوس وارواح اول امراض نفسانیہ را از نفس
زایل میکردانند وبعد ازان ان را تقویت بعلم وحکمت میکنند چنانچہ می بینی کہ جمعی بان امراض مبتلا بند علم باعث زیادتی فساد
ایشان میشود وشیطانان علوم ومرتبہ سفاوت را بکمال رسانیدہ وتشبیہ دیکر کردہ اند علم را بنور چراغ وافتاب کہ در دیدہ
اعمی ہیچ اثری از ان ظاہر نمیشود ودر دیدہای دیکر در خور نور دیدہ از ان منتفع میشوند پس اول علاج چشم دل بباید کرد تا علم
وحکمت نفع دہد چنانچہ حق تعالے وصف حال جماعتی را شقیا فرمودہ کہ دیدہای سر ایشان کور نیست ولیکن دیدہای دلہا کلال

که در سینهای انسان است کورست چون بحق بینا گشید اگر مجلی از احوال قلب وصلاح وفساد ان ونور وظلمت ان وزیادی و
نقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را برو معنی اطلاق کرده اند کی بران شکل صنوبری که در پهلوی چپ
ودیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانی است وروح حیوانی بخار لطیفی است که حامل خون است
ومنبعش قلب واز قلب بدماغ منتشر میشود واز انجا بواسطه عروق بجمیع اعضا وجوارح سرایت میکند ونفس ناطقه چون
کمالات واستعداد وترقیات ان موقوف بر بدنست واین بدن آلت است باین بدن تعلقی دارد واولا بحری که با
حیوة بدنست تعلق دارد وچون حیات بدن بکار ادمی آید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد وچون منبع ان قلب متعلق
زیاده از جوارح دیگر تعلق بگیرد لهذا بتغییر نفس حاصل میشود از علوم وسایر کمالات باین بدن وبجمیع اعضا وجوارحش سرایت میکند
وچندانکه ان صفت در نفس سرایت میکند کاملتر میشود واز اثرش قوت در جوارح واعضا پیدا میشود مانند سرچشمه نهرها
معمور نباشد چندین نهر از دل صنوبری برمی آید بجمیع بدن وچندین نهر از دل روحانی میرسد که نهرها وحیوتهای معنوی از ایمان
ویقین ومعارف براعضا یک نسبت قسمت میشود واین هر دو سرچشمه از دریاهای فیض نامتناهی حق تعالی جاری
میگردد واما توفیق الهی ندره رادر کارست که حفران نهرها بکند وخس وخاشاک شبههای باطل وکنایان بامواد فا
بکند تا صاف وپاکدورت جاری گردد چنانچه از حضرت رسول خدا منقولست که در ادمی پاره کوشتی هست که هرگاه ان
سالم وصحیح باشد سایر بدن صحیح است وهرگاه ان پاره فاسد باشد سایر بدن بیمار وفاسدست وان دل ادمی است
وسند معتبر منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است بدن پاکیزه است وهرگاه دل خبیث است بدن خبیث است وحضرت
امیرالمؤمنین ع بحضرت امام حسین ع وصیت فرمود که از جمله بلا بافقر وفاقه است وازان بدتر بیماری دل است وازان
بدتر بیماری دلست واز جمله نعمتها وسعت در مال است وازان بهتر صحت بدنست وازان بهتر پرهیزکاری دلست از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که لهابر سه قسمت یکدل منکونست که هیچ چیز در ان جا میکند وان دل کافرست
ویکدل انست که خیر وشر هر دو در ان درمی آید هریک که قوی تر است بر وغالب میشود ویکدل امت که کشاده است ودر ان چراغی
از نور الهی هست که پوسته نور میدهد وتا قیامت نورش برطرف نمیشود وان دل مؤمن است واز حضرت امام محمد باقر
صادق ع منقولست که منزلت قلب از بدن ادمی منزلت امام است نسبت بسایر خلق نبی یعنی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند
وهمه از جناب او متحرکند ومردم را خبر میدهند از احوال آن وهرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام عادل
در عالم چنین می باید اطاعت کنند وتابع او باشند وحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که دل مؤمن در میان دو
انگشت قدرت خدای تعالی است هر طرف که میخواهد میگرداند وحضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود که بنده را هیچ چیز چنان

دو چشم در سراوست که امور دنیای خود را بان می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را بان می بیند پس بنده را که خدا خیر
خواهد چشم دل او را بینا میکرداند پس امور غیب را بانها می بیند و عیبهای خود را بانها میداند و اگر کسی شقی باشد ان دو چشم دلش
کور می باشد و حضرت صادق ع فرمود که دلرا دو کوشش است روح ایمان در یک کوشش خیرات و طاعات را میکوبد و شیطان
در کوشش دیگر شر بها و شهوات را تلقین میکند پس هر یک که بر دیگر غالب شد میل آن میکند حضرت صادق ع فرمود که پدرم
میفرمود که هیچ چیز دلرا فاسد میکرداند مانند گناه مدرستی که دل مرتکب گناه میشود و تا وقتی که گناه بر و غالب میشود دوا را بر او نمیتوان
میکند که چیزی در ان جا بکند و از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی کرد که ذکر مرا در هیچ حالی فراموش مکن
که ترک یاد من موجب قساوت قلب است و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که آب دیده خشک میشود بکمی سنگینی و قساوت قلب
و نیاشامیدن بکمی بسیاری گناهان و غیر چنین فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال او بهر سانیدی بانکه از ایات و احادیث
بسیار ظاهر میشود که اعمال جوارح ایمان است و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دلست و هر
عضوی از اعضا را ایمانش انست که فرمانبرداری الهی بکند و انچه متعلق بانست از تکالیف الهی و احادیث بسیار است
که موئی که بر مکتب کبیره میشود در روح ایمان از و مفارقت مینماید و تصحیح این اخبار و ایات یکی از دو وجهی توان نمود اول انکه
قایل شویم بانکه ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدارد و انچه از اکثر اخبار ظاهر میشود انست که ایمانرا اطلاق میکنند
بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل فرایض یعنی که ترک انها کبیره است مثل نماز و روزه و حج و زکوة و امثال انها و بعضی دیگر از ایمان
اعتقادات کاملهٔ یقینیه است با فعل واجبات و سنتیها و ترک محرمات و مکروهات و بعضی ایمان مرادف اسلام است که همان
محض حقایه ضروریه باشد باید عدم انکار انها یا اقرار بانها ظاهراً و اسلام را بر اعم از ین هم اطلاق میکنند که همان کلمهٔ تکلم کلمتین
نماید که منافق نباشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا ع
منقولست که فرمود که اصحاب کبایر نه مومن اند و نه کافر بلکه محل شفاعت اند و مسلمان و باسانید مستفیضه از حضرت امام رضا
علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام منقولست که اقرار بزبان است و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارح است و بر هر یک
از معانی اسلام است و ایمان مترتب میشود اسلام بمعنی گفتن کلمتین که اعتقاد نداشته باشد و در اخرت فایده نمیدهد
و انیقدر در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ میباشد و نکاح ایشان جایزست و میراث از مسلمانان میبرند و پاکند اما
عذاب ایشان در اخرت ابدیست مثل کفار و مرتدو سنیان و سایر فرقهای اسلام غیر شیعه دوازده امامی اهل این فرقه اند
و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق و اشتن و اظهار ان کردن در اخرت فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد و مستحق مغفرت
الهی ایشان باشند و اعمالش صحیح باشد و عبادتش باطل نباشد و انچه در اخبار و ایات دلالت بر ان میکند که مومن مرتکب

گناهان کبیره میشود و مومن در جهنم معذب میباشد باتمامی است و بعضی احادیث که واقع شده است بارتکاب کبیره از ایمان بیرون و محمول بر معنی اولست و بعضی که دلالت میکنند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان بیرون میرود و محمول بر معنی دوم است و آنچه واقع شده است در احادیث انصاف مومن که در غیر انبیاء و اوصیا جمیع نمیشود و انها محمول بر معنی سوم است و تحقیق اینست که قول جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و ازالهٔ جمیع صفات ذمیمه و نقایص حسنه از ایمانند و اما اجزاء شی مختلف میباشند بعضی از اجزا بانتفاء انها کل منتفی شود و بعضی نه چنان است مثل اعضای آدمی که سر از جملهٔ اعضاء است که بزوال ان شخص زایل میشود و کبر بزوال ان عمده انتفاعات ان بر طرف میشود و بعضی است که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت ان انتفاع بسیاری فوت نمیشود و همچنین اجزای ایمان مثلا اعتقادات حق نسبت بایمان از بابت ان اعضاء است که بزوال انها شخص فانی میشود و همچنین ایمان بزوال انها مطلقا بر طرف میشود و فعل فرایض و ترک فرایض کبایر از بابت نیست که شخصی را دستش ببرند باز زنده است و انسانست اما انسان ناقصی است و حیاتش سبب ان در معرض زوال است و اما بحسب این زایل نمیشود و همچنین اگر چشمش بکنند یا زبانش ببرند پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را انجام آورد از بابت شخصی است که دست و زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده باشد چنان زنده در حکم مرده است و ایمان او از بابت حیات شخص است همچنانکه حیات او بکار او نمی آید این ایمان هم چندان ثمره ندارد و چنانچه حیات کسی زود بر طرف میشود اصل ایمان این شخص هم بادک چیزی زایل میشود زیرا که هریک ازین اعمال حصاری اند برای دفع شیطان و بلایا که موجب زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک انها کرد یک بار بر و مسلط میشود و او را در بلاها و گناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این شکرهای عجز از اعتبادات و توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرد شیطان زود او را از همه مهالک می اندازد و این بعینه از بابت انست که کسی دزد را در بر روی خود بگشاید و خانه در آورد و بگوید که چیزهای بهتر ازین چیزها می نفیس را برای ما بگذار و خود غافل بخوابد دزد اول انچه نفیس ترست میبرد همچنین کسی که ارتکاب معاصی زود فرب گراه کنند که کار اسیخورند و ناولی کافر میشوند و بجهنم میروند و ان مستحبات و صفات حسنه از بابت زینتهای صورت آدمی و غذاهای مقوی است که باعث قوت روح و ایمان میشود همچنانکه روح بدن از گوشت قوت می یابد روح ایمان از نماز شب مثلا قوت می یابد و حفظ ایمان بسته متوقف بر دو وجه دوم انکه گویند همان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و با اعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین را سیزده مراتب بیانست و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند دارد و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل انکه شخص در شاهراه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید ماری متوجه است و بان خانه می آید خود نفس او حاصل میشود اما چندان

اعتنا نمیکند پس اگر بعد از و دیگری بیاید و بگوید همین حرف را اعتقاد وش بیشتر از پیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا بحدی که میگیرد
و از جاهای بلند حذر دارد می اندازد و از ترس ان مار همچنان در مرتبه ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کمتر میشود و شوقش
بامور می که موجب ثوابست و حذرش از امور می که موجب عقابست زیاده میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از
حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که ایمان بار است خود و بارزه و درست نمیشود ایمان است که
خالص و صادق شود در دل و اعمال بتصدیق او گسترند و گواهی حصول او در دل دهند همان بتحقیق که در باب قلب مذکور شد هم
صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود منبعث در قلبست و باعضا و جوارح جاری میشود و آثارش
از ان ظاهر گردد پس چند انکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات ان و حسن انها و بدی
وقبح انها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و شعبهای که از ان چشمه بعضا و جوارح ظاهر میشود و میرسد بیشتر
میشود و چند انکه در عضا و جوارح انها بیشتر صرف میشود چشمه زاینده تر میشود و دلش صاف تر و گوارا تر میگردد پس عمل باعث
کمال علم و ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که روزی حضرت رسول ص در مسجد نماز صبح گذارد و نظر کرد بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک گفتند دید که سرش
از بسیاری چرخ پایه بزیر می آید و رنگ و رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سر فرو رفته حضرت از و پرسید
که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کردیم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی
کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته
مرا محزون و متفکر این دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا و کرد انیده و انچه در دنیا
مکروه دل من کردیم و یقین بمرتبه رسیده که گویا می منم عرش خدا و منم که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه
محشور شده و گویا من در میان اشایم و گویا می منم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته اند با یکدیگر
می کنند و صحبت میدارند و گویا می منم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا غیر
از اواز جهنم در گوش من نیست پس حضرت اصحاب فرمودند که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانید پس فرمود که بر همین حال که داری ثابت
باش انجوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بشهادت نصیب من گرداند حضرت دعا فرمود چند روزی نگذشت که حضرت
او را با جعفر طیار بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر او شهید شد و از حضرت صادق ع منقولست که علم مقرونست با عمل پس هر که
دانست عمل کند و هر که عمل کند عالمست و علم او از نکند علم او را کراجابت او کرد و بجواب او آمد علم میماند و اگر عمل نیاید علم میرود
می ماند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که فرمود که ای طلب کننده علم بدرستی که علم افضل سببیاد ست پس علم

تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری از حسد است و گوش او فهمیدنست و زبانش راست گویا و حافظه اش تفحص کردن و دوست
نیکی است و عقلش در آسایش است و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن علماست و همنشین او مردم است
از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاری و مستقر و قرار گاهش نجات است و قاید و کشنده اش عافیت است و مرکبش وفا
بعهود خدا و خلق است و چهره اش بزمی بخن است و تبسمش راضی بودن از خلق است و گمان نیکو داشتن و شکر کردن
صحبت داشتن با علماست و مالش ادبست و ذخیره اش اجتناب از گناهان و توشه اش نیکی است و مأوی و محلش ارشد و مصلح
با خلق است و راهنمایش رأیت است و رفیقش دوستی نیکانست فائده چهارم در بیان اصناف علماست و صفات عالمی که
متابعت او متوان نمود از حضرت صادق ع منقولست که هر گاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد و در متهم دارید او را که
دین خود را دین خود را باد و اگذارید بدرستی که هر که چیزرا دوست میدارد او را خطر احاطه میکند و طلب مینماید که محبوب اوست گاه باشد
که دین شما را بدنیای خود ضایع کند بدرستی که خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود علیه السلام که میان من و خود و بنده من عالمی
را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من میگرداند بدرستی که ایشان راهزنان بندگان من هستند که رو بمن دارند مکتر چیزی
که نسبت با ایشان میکنم آنست که شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان برمیدارم و حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت
نموده که دو صنف از امت من که اگر ایشان صالح از جمیع امت صالح از دو اگر ایشان فاسد از جمیع ایشان فاسد تر پرسیدند
صحابه که گفتند ایشان یا رسول الله فرمود که فقهایان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منجوا هید شمارا خبر دهم
کسی که سزاوار رفعیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود که آنکسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نگرداند و از عذاب
الهی ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را جرئت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت صادق ع منقولست
که طالبان علم بر سه قسمند از پس بشناس ایشانرا بصفات و علامات ایشان یکی صنف است که علم را طلب میکنند از برای بیخردی
و جدل کردن و یکی صنف طلب علم مینمایند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم و یکی صنف طلب علم میکنند از برای دانستن و عمل
پس ان صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند و متعرض تفکر میشود در مجالس و دانش و حلم خود را بسیار یاد میکنند و خشوع را
بر خود می نماید و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای ان عمل بنی آدم را میکوبد و پشتش را میشکند و اکثر برای تکبر و مکر طلب میکنند
صاحب مکر و فریب و جهل است و جون با شال خود از علما میرسد تکبری و فروتنی میکند و چون با شیاز میجوزد دین خود را برای
او ضایع میکند پس خدا بینا یی او را کور گرداند و اثر او را از میان علما بر طرف کند و ان صنف دیگر پیوسته با ذوده و خرانست
و شبهها بعبادت بیدار است و تخت الحنک می نهد و بر کلاهی که بر سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می ایستد و عبادت بسیار میکند
و پیوسته ترسانست که مبادا عبادتش مقبول نباشد و از عقوبت الهی خایفاست و پیوسته مشغول بعادت و تضرع است و روبکار خود

کرده متوجه اصلاح و احوال خود است و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتمدترین برادران و دوستانش در حضرت است که مبادا او و هیئتش را ضایع کنند پس خدا تعالی ارکان او را محکم کرده و از خونهای قصاصیت او را امان داده قاعده پنجم در مذمت علم بی عمل است از حضرت صادق ع منقولست که کسی که با بصیرت علم عمل میکند مانند کسی است که پیراهن میدوزد هر چند پشمینه سر و ته راه دورتر میشود و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح اوست و خواهد بود یعنی ظاهر است که عقل آدمی منقل نیست در ادراک خصوصیات عبادات که موجب نجات و اگر نه ارسال پیغمبران بیفایده و لغو بود و هر عبادت در شرایط پاراست که بقبول هر یک از انها ان عبادت باطل است پس بدان علم ظاهر است که خدا را بچیزی که فرموده است عبادت می توان نمود و هر کار و راهمای دنیا را بدون قاید می و راهنمایی نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطیرترین راهها است و در هر کامی چند ین چاه و کمین کاه است و در هر کمین کاهی چند ین هزار شیطان جن و انس در کمین او چون بدون دلیل و راهنمایی نتوان رفتن و دلیل و راهنمایی این راه شرع و اهل انست از انبیا و ائمه هدی علیهم السلام و علمایی که از علوم ایشان بخبر و شر مایه شده باشد و طرق نجات و هلاک را دانند قاعده ششم در مذمت فتوی دادن کسی که اهلیت ان ندارد بشه بدانکه چنانکه از اخبار و ایات ظاهر میشود بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول است بلکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم ان حکم از ایات و اخبار ندانسته باشد اما از علمای که او را اینچنین دانسته باشد و از روایت کند که از وچنین شنیده ام جایز است و بغیر ازین دو صورت هر چند موافق واقع باشد خطا گفته است و گناه کار است حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالمتر از کسی که افترا بر خدا ببندد و دروغ میفرماید که ان جماعتی که افترا بر خدا می بندند روز قیامت ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و انجماعتی را که حکم بغیر ما انزل الله می کنند در یکجا کافر فرموده در یکجا فاسق و بسند صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت صادق ع فرموده که تراحذر میفرمایم از دو خصلت که درین دو خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است زنهار که فتوی دهی مردم را برای خود و زنهار که عبادت خدا را بجا نخوری که ندانی رضای خدا در ان باید انی که حقیقت از ندانی و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و با و ملحق شود گناه کسی که بفتوای او عمل نماید و فرموده که هر که بقیاس نماید خود را و دیگر را هلاک می کند و هر که فتوی دهد بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرار ندانسته خود را هلاک شده است یا مادران حقوق الله جل ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد و ان نعم الله اکثر من ان تحصها العباد و لکن امسوا تابین و اصبحوا تابین ای ابوذر حقوق آلهی بر بندگان و انچه از بندگی بر ایشان لازم است از ان عظیمتر است که بندگان

قیام بان توانند نمود و بندگی او را چنانکه او سزاوار است بجا توانند آورد و همه بستی که نعمتهای خدا ازان بیشتر است که بندگان حصای
ان توانند نمود پس چون در بندگی و احصا عاجزند و شکران ادمی عاجزست پس صحیح و شاید توبه کنند خداوند عالمیان از تقصیر
شما گذرد و این فقرات شریفه شتمل بر چند خصلت از مکارم خصال خصلت اول عدم اغترار بعبادت و اعتراف بتقصیر ست بدانکه بترین
صفات در میمه عجب و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر دانستن و این از جهل ناشی میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کما
عبادت چنانچه اشاره مجملی در اول کتاب و بعضی از انها شد تفکر کنید و در عیوب خود و سستیها و تقصیر و نقص خود بدین بصیرت
نظر نماید و غلطت معبود خود را قدری بداند میداند که هیچ عبادت نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود خود نکرده اگر کرم الاکرمین است منتظر
گردد چنانکه منقولست که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام یکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام بر عبادت و بیرون آمد
هر کس نفس خود را از حد تقصیر در عبادت او و همیشه خود را در ان درگاه صاحب تقصیر میدان بدرستی که خدا را عبادت میتوان کرد چنانکه
سزاوار عبادت ست و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجابر فرمود که ای جابر خدا هرگز ترا از نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنان که همیشه
دانا که مقصری و ناقصی و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از ان
فریاد کرد و قربانها او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانها ایشان این بود که آتشی می آمد و انرا میسوخت و چون دید که قربانیش مقبول
نشد با نفس خود خطاب کرد و گفت تقصیر همه از تست و ناقص بودن عمل از تقصیر و کناهان تست پس حق تعالی وحی بسوی او فرستاد که
ندستی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل سال تو و حضرت موسی علیه السلام فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در ان
عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش مدبتی که بندگان همه در عملهای که میکنند در میان خود خدا مقصر ند گر کسی که
او معصوم کرده و انبیاء باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خدا میدانست که گناه از برای مومن از عجب بهتر ست و
اگر نه این بود نمیگذاشت که هیچ مومنی بگناه مبتلا شود و از انحضرت علیه السلام منقولست که گاه هست که آدمی گناهی میکند و ازان پشیمان
میباشد و بعد ازان عمل خیری میکند و مسرور و خوشحال میشود و ازان مداومت و پشیمانی باز نمیماند پس اگر بران حال اول بماند برای او
بهتر ست از حالی که اخر بهجب رساند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که عالمی نزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون ست گفت کسی از نماز
من پرسیده ست و حال انکه من سالهاست که عبادت میکنم پرسید که گریه تو چون ست گفت اقلا دیده گریان میکنم گفت از روی من جاری میشود
ان عالم گفت اگر خنده کنی و ترسان باشی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادت تو شده ست بدرستی که عبادت کنی
که بران اعتماد داشته باشی بیالائیده و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که دو کس که داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون
امدند عابد فاسق بود و فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد باعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست
و این عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از کناهان خود و از حضرت صادق علیه

يا ابا ذر ان الله جل ثناؤه ليدخل قوما الجنة فعطيهم حتى يملوا و فوقهم فوق في الدرجات العلى فاذا نظروا اليهم عرفوهم فيقولون ربنا اخواننا كنا معهم في الدنيا فما فضلهم علينا فيقال هيهات هيهات انهم كانوا يجوعون حين تشبعون و تظمئون حين تروون و يقومون حين تنامون و يتخصصون حين تحفظون اى ابوذر ترك كن كار را كه از وفايده بتو عايد نميكرده و سخن مكو در امرى كه از آن منتفع نميشوى و زبان خود را حفظ كن چنانچه زر خود را ضبط ميكنى اى ابوذر حق سبحانه و تعالى جمعى را داخل بهشت خواهد كرد و بفقر از نعمت با ايشان كرامت خواهد فرمود كه نزديك شود كه ايشانرا از بسيارى نعمت ملال حاصل كرده و بالاتر از ايشان جماعتى باشند در درجات عاليه بهشت پس چون ايشان نظر بان جماعت كنند شناسند ايشانرا و چون حال ايشانرا از حال خود بهتر يابند گويند كه پروردگارا ايشان برادران ما بودند در دنيا با ايشان ميبوديم بچه سبب ايشانرا بر ما زيادتى داده اند در جواب ايشان ندارد كه مهيات مهيات مرتبه شما كجا و مرتبه ايشان كجا ايشان كرسنه ميبودند در مكانى كه شما سير بوديد و تشنه ميبوديد در مكانى كه شما سيراب بوديد و ببعبادت ايستاده بودند در اوقاتى كه شما در خواب بوديد و مسافر طيشه نداز خانها بيرون ميفرستند از براى خدا در راههاى خير در مكانى كه شما در رفاهيت و عيش ساكن بوديد و بدانكه از زبان سخن گفتن سعادتها تحصيل ميتوان نمود و ممكن است كه يك كلمه شقاوت ابدى حاصل براى انكس حاصل شود و باجيب دنيا مفاسد متر شود كه اصلاح پذير نباشد چنانچه اكر بدو كلمه مسكم شود كافر ميشود و خلود در جهنم بر و واجب ميشود و ممكن است كه در مجلسى حرف شرى كويد كه باعث قتل چندين هزار نفس شود و ممكنست كه كلمه خيرى بكويد كه باعث خلاصى چندين هزار كس از كشتن شود پس چون مفاسد سخن كفتن بسيار است و اغلب اوقات آدمى بى تفكر سخن ميكويد و مفاسد دنيا و آخرت بسيار بر سخن كفتن مترتب ميشود لهذا فضيلت خاموشى بسيار وارد شده است امام رضا از خاموشى پرسيدند كه خيريست از براى انسان پس اكر زبانش باذكار و تلاوت قرآن جارى باشد يقين كه بهتر از خاموشى است و مورث سعادت ابدى است و اكر سخنان ديكر كويد بايد كه اول تفكر نمايد و رعايت فوايد و مفاسد آن بكند و بعد از انكه بداند كه فايده اخروى يا صلاح دنيوى دران هست بكويد والا سكوت بالبته كه سلامتر و نجات دران است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست كه لقمان بفرزند خود وصيت فرمود كه اى فرزند اكر سخن كفتن از نقره است پس ساكت بودن از طلاست و حضرت رسول فرمود كه نجات مرد مسلمان در نكاه داشتن زبان خود است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود كه ابوذر مسكين كه اى طالب كننده علم اين زبان هم كليد خيرست و هم كليد شر پس بر زبان خود مهر زن چنانچه بر طلا و نقره مهر ميزنى و حضرت صادق ع فرمود كه حضرت عيسى فرمود كه بسيار مكويد بر غير ياد خدا بدرستى كه انجا غفلتى كه بسيار سخن ميكويند دلهاى ايشان قساوت دارد و ميدانند و حضرت على بن الحسين ع فرمود كه زبان فرزند آدم

هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و می پرسد که بر چه حال صبح کرده اید میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و ببلایا مبتلا نگردانی و او را بحق آنکه اقسم میدهند و مسابقه میکنند که ما را ببلا مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو مؤاخذه نمی شویم روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن باز گفت مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن و فرمود که مگر مردم را بر روی در آتش نمی افکند بجز از دروی زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود که کسی که کلام خود را از عمل خود حساب نکند خاک بر سر او باد و خدا بش مهیا ست و حضرت جعفر بن محمد ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که خدا زبان را در جهنم خدا خواهد فرمود که هیچ عضو را آنچنان عذاب نکنم پس زبان خواهد گفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی جواب رسد که یک کلمه از تو صادر شده و بمشرق و مغرب عالم رسیده و خونهای حرام بسبب آن ریخته شده و مالها بسبب آن بحرام غارت شده بعزت و جلال خود سوگند که ترا عذاب نکنم که هیچیک از جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هیچ چیز را از تربت پیغمبر حبس از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیاده تهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیاده تهای سخنش را امساک کند و نگاه دارد و از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی کدام یک بهتر است فرمود که هر یک را افتها هست پس اگر هر دو از آفت سالم باشد سخن گفتن بهتر است از خاموشی زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیا را بسخن گفتن فرستاده نه بخاموشی بلکه بسخن امر فرموده و سخن ثبت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نمی توان یافت بسکوت و جمیع امتها بسخن گفتن میشود هرگز من ماه را با آفتاب برابر نمیکنم تو فضل و خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمی توان کرد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که جمیع خوبها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت نباشد بکار نمی آید و هر خاموشی که در آن تفکری نباشد از غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد از لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار آید و سخن او همه یاد خدا باشد و برکناهان خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق ع فرمود که خواب راحت بدنست و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا باذر

جَعَلَ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلٰوةِ وَحَبَّبَ اِلَيَّ الصَّلٰوةَ كَمَا حَبَّبَ اِلَى جَمِيعِ طَعَامٍ وَاِلَى الظَّمْاٰنِ الْمَاءَ وَاِنَّ الْجَمِيعَ اِذَا اَكَلَ شَبِعَ وَاِنَّ الظَّمْاٰنَ اِذَا شَرِبَ رَوِيَ وَاَنَا لَا اَشْبَعُ مِنَ الصَّلٰوةِ يَا بَاذَرُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَبَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَحَبَّبَ اِلَيَّ النِّسَاءَ وَالطِّيبَ وَجَعَلَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلٰوةِ يَا بَاذَرُ اِنَّمَا رَجُلٌ تَطَوَّعَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ اِثْنَيْ عَشَرَ رَكْعَةً سِوَى الْمَكْتُوبَةِ كَانَ

له حقا وجبا بيت في الجنة يا اذر يا نك ما دمت في الصلوة فانك تقرع باب الملك الجبار ومن
تلذ قرع الباب الملك يفتح له يا اذر يا من مؤمن يقوم مصليا الا تناصر عليه البر ما بينه
وبين العرش وكل به ملك ينادي يا بن آدم لو تعلم ما لك في الصلوة ومن تناجي ما انفتلت
ای ابوذر الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانکه کرسنه را دوست دارد طعام
و تشنه را خواهان آب گردانیده است و مرد مستی که کرسنه چون طعام میخورد سیر میشود و میلش ازان برطرف میشود و تشنه
چون آب میخورد سیر میشود و عطشش زایل میگردد و من هرگز از نماز سیر نمیشوم و خواهان آنم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را
برهبانیت مبعوث گردانیده و ترا بشریعت و ابوذر ترک معاشرت خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث
گردانیده است بدین پاکیزه و مایل از اعوجاج و انحراف بجانب استقامت و در نهایت آسانی که تکلیفهای شاق در ان
نیست و مرا محبت زنان و بوی خوش داده اند و لیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز است ای ابوذر هر که شبانروزی
دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بگذارد بر حد الازم و واجبست که خانه در بهشت او را گرامت فرمایم ای ابوذر
مادام که در نمازهای درگاه فیض و فضل و رحمت خداوند پادشاه جبار را می کوبی و هر که بسیار در گاه پادشاهان کوبد
البته برای او می گشایند و او را اندر آمیکنند که ای فرزند آدم که بالا که ترا در نماز چه ثوابها و حمتهاست و باچه خداوندی
مناجات میکنی هرگاه از نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمایی توضیح این مضامین قدسی در ضمن دو لمعه نظهور می آید لمعه
در بیان فضیلت صلوات بدانکه چنانکه از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از اعتقاد ایمانی از افعال مشتمله بر نفع
بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضلست چنانچه حی علی خیر العمل که در ان متواترست بر همین دلالت دارد و کسی ان
را استبعاد نکند که چون میشود که نماز از علمهای بسیار دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنة بعقل شوم خود انکار ان
معنی کرد و نهی کرد و مردم را از گفتن حی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات را بعقول ناقصه خود نمیتوانیم
دانست و حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای اصلاح حال او و قرب بالجناب اقدس او بیشتر دخیل است و بسیاری
و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهرست که اگر کسی کوه بسیار صعبی را به دندانهای
خود برکند و خود را بگیرد و از پا بیفتد دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود مثل
اکه طبیبی گاه باشد که بدوای سهل المؤنتی که بفضل تعالی تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید که بصد تومان دوا یا در مدت ده سال
بعمل آورده باشد معالجه توان نمود و تعنت و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل میشود از هیچ معجونی حاصل نمیشود و هر چند
مسببها جواهر در ان بکار رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق و طبیب نفوس و عقول خلائق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس

وتقویت ایمان ویقین اثیری داده واز برای هرکدام ازفضل بیان فرموده که هیچ ازدیگری مستغنی نیستند وهرکدام تاثیری
خاصی هست که ازدیگری متصور نیست پس گمان نکنند که چون نماز بهترین اعمالست پس کار دیگر نباید کرد واز بابت این است که چون
گوشت تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد بلکه هرفعلی را مدخلی درکمال ایمان هست که دیگری را نیست وهمه درکار نماز فایده
زیاده ازسایر اعمالست وبیشتر موجب قربت ومعراج مؤمن است وان حدیث مشهور که بهترین اعمال امت کدشوارتر باشد
وشکنت که مراد آنان این باشد که در هرنوعی ازعمل که دشوارتر است بهتر ازآسان ترآنست مثل انکه نمازی که چون دشوارتر است
افضل باشد ازروزه رمستان که آسانتر است نه ازاعمال دیگر وبسند صحیح ازمعاویه بن وهب منقولست که ازحضرت صادق
علیه السلام سوال کردند که کدام عملست که بیشتر باعث قرب بنده بخدا میشود وترد خدا محبوبتر است فرمود که عملی را بعد ازمعرفت
اصول دین بهتر ازنماز نمیدانم زمی بینی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است بنماز وزکوة مادام که زنده
باشم ودرحدیث دیگر فرمود که محبوب ترین عملها نزد حق تعالا نمازست نماز اخر وصیتهای پیغمبرانست چه بسیار بیکبخت کسی که
غسل کند یا وضو بسازد ووضو راکامل بجا آورد وبکناری رود که کسی اورا نه بیند پس خدا اورا به بیند که کاه در رکوع است وگاه
درسجود ودرسستی که هرگاه بنده سجده میکند وسجده را طول میدهد شیطان فریاد میکند که واویلا فرزندان آدم طاعت خدا
کردند ومن معصیت کردم واینان سجده کردند ومن ابا کردم حضرت امام رضا ع فرمود که نماز باعث قرب هر پیغمبر است
وحضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که مثل نماز نسبت باسایر اعمال مثل آبست بعمود وخیمه است اگر عمود برپا
نفع میکند طنابها ومیخها وپرده وخیمه وچون عمود شکست اینها هیچ نفع نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز است اعمال دیگر نفع میدهد
واگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد وحضرت امام موسی کاظم ع فرمود که پدرم درهنگام وفات فرمود که
ای فرزند شفاعت ما هرگز نمیرسد که نماز را سبک شمارد وسبک بجا آورد وحضرت صادق ع فرمود که مرد پیر را در روز قیامت
بیاورند وامر باعمالش رابست او وهند بغیر ازبدی چیزی دیگر در وی نمیبند براو بسیار دشوار پس گوید خدا وندا مرا امر بحواب
کرد که بجهنم ببرند خطاب رسد که ای شیخ مرا شرم می آید که ترا عذاب کنم وحال انکه تو در دار دنیا نماز بیکدی بیرمنده مرا میداشتی
وامام محمد باقر ع فرمود که هرکه ازشیعیان ما نماز می ایستد احاطه میکند اورا از ملائکه بعدد انجماعتی که در مذهب مخالف اویند
وبرعقب او نماز میکنند ودرپای او دعا میکنند تا ازنماز فارغ شود وحضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت که بنده را
بمقام حساب میدارند اول چیزی که ازو سوال میکنند نمازست پس اگر تمام بجا اورده باشد نجات می یابد والا او را در آتش فرو میبرند
وحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر نماز گذارند و بداند که از جلال وعظمت آلهی چه مقدار باو احاطه نموده تواضع کند که هرگز
سر از سجده بر ندارد و [illegible] در بیان اختلاف شرایع ومذمت بدعت در دین است بدانکه حق تعالا هر پیغمبری را از پیغمبران اولوا العزم

را که مبعوث کردانید شریعتی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت اهل ازمان حکمی چند بود مخالف حکم امت پیغمبر سابق این
شریعت ان احکام را تبدیل میفرماید و حکمی چند مخالف انها برای ایشان مقرر میشود و این العیاذ بالله از بابت
جهل و نادانی است که کسی چیزی را بنوعی داند و بعد ازان رایش متغیر شود و بر خلاف ان علم بهم رسد چنانکه طاعین یهود با
سبب مکرر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال است و تبدل ایشان است چنانچه طبیب در اول بهاری مصلحت بیمار را
در دوا و غذا چیزی میداند و در وسط بهاری در غذا چیز دیگر و دوا چیز دیگر و در اخر بهاری غذا چیز دیگر و دوا چیز دیگر
گاه باشد که در اول بهاری تبرید کند و در اخر تسخین چنانچه مثلا قوم موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند
برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرموده بودند که اگر کسی دیگری را بکشد الیته قصاص کنند و عفو جایز نبوده است
حضرت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بوده اند چنین احکام را از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشان را بموعظه و نصیحت
براه حق هدایت کنند و ایشان را امر بصبابت و کوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و در کشتن نفس و دیت و عفو ایشان را
مقرر فرموده و امت پیغمبر اخر الزمان چون وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر
فرمود و در میان قصاص کردن و دیت گرفتن و عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت سابق
کردیم که عقول خلایق عاجزست از احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی انچه صاحب ان
شرع خبر داده بجای باید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتها نمی باید کرد که ان موجب ضلالت و گمراهی است
و کول شیطان را نمی باید خورد که این عبادت مرا خوشتر می آید و ازین روش عمل کردن مرا پیشتر بخدا نزدیک میکند زیرا
که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب هزار نقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم تواانیم فهمید
بلکه عقول انبیا و اوصیا با نهایی توانند رسید چنانچه کشش نصارا نسبت بان عبادات و ریاضتی که میکشند
اورا قرب حاصل میشود و حال انکه هر چند عبادت بان طریقه میکنند کفر و عناد ش بیشتر میشود و از خدا دور تر میگردد و انکه
بدعت عبارت از انست که کاری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری که خدا حرام کرده باشد حلال
کنند یا امر یا کرده که خدا نکرده باشد یا امر بر او واجب کردانند که خدا واجب نکرده باشد یا امر مستحب
قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد اگرچه باعتبار یک خصوصیتی مثل انکه خدا فرموده است که نماز در همه وقت مستحب است
اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این یک وقتی است ازان وقتها پس در این وقت نماز میکنم تواب
دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب افتاب بجا آورد بعنوان انکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است
بدعت میشود و حرام است چنانچه عمر در خصوص چاشت شش رکعته نماز مقرر ساخته که در این وقت بیاید کرد بعنوان سنت

و بدعت بدعت و حرام شد و ائمه صلوات الله علیهم از آن نهی فرموده اند و همچنین اگر نماز سنتی را سه رکعت یک سلام بکند چون کراین همیات در نماز سنت است از پیغمبر ما رسیده است بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است و همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله را همه وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار و یا پنصد مرتبه سنت است و مخصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شرع مقرر دانند یا بلکه خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معاصی است و امیار شیعه از سنی همیشه باین بوده که بفرموده ائمه خود عمل می نموده اند و سنیان چون دست از متابعه ایشان برداشته بودند بعقلهای سخیف خود بدعتها در دین میکردند و بآن عمل مینمودند و ائمه ما صلوات الله علیهم ایشان را باین دست میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او بسند های متواتر از حضرت رسول ص و ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی را هاش سوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی ع پرسیدند که بچه چیز خدا را میتوان پرستید فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود دینی نظر کند هلاک میشود و هر که اهل بدعت پیغمبر و فرموده او را ترک کند که فردا در حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود بی خدا را عبادت کرده بخبری که نمیداند و دین خدا را مقرر ساخته است برای خود بنا دانی و هر که چنین کند با خدای خود با مضاده کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هر کس بدعتی بکند یا سنتی از سنتهای پیغمبر ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود که هر گاه بدعتها در امت ظاهر شود بایه که عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند که آن بدعت است و اگر نه او ملعونست و فرمود که هر که برود نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده در خراب اسلام و فرمود که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمی کند گفتند یا رسول الله چرا توبه او قبول نیست فرمود که زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بر نمیرود و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا را خلال کرد بدست او نیامد و از حرام نیز طلب کرد او را میسر نشد پس شیطان نزد او آمد و او را وسوسه کرد که نیخواهی تو را دلالت کنم بچیزی که اگر از آنچنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر مانع تو شوند گفت آری شیطان گفت دینی اختیار کن و مردم را بسوی آن بخوان پس چنین کرد خلق بسیار او را متابعه کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از چند مدت بفکر خود افتاد که چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه ساختم توبه من قبول نخواهد شد تا انها را که گمراه کردم بر گردانم نزد هر یک از معتقدین خود که می آمد و میگفت که دین من باطل و بدعت بود برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی

دین توحق بود و الحال سگ بهمرسانیده و همچک برگشتند چون دید که ایشان برنگشتند رفت و بخری در کردن خود بست و
سرش را بسخی بست و برخود قرار داد که این را نکشاید تا خدا تعالی توبه اش را قبول کند پس خدا تعالی وحی فرمود به پیغمبری که در
آن زمان بود که بگو باصحاب آن بدعت که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ان قدر مرا نخوانند که بنده بایست از هم بپاشد دعای ایشان را
نکنم و توبه ایشان را قبول نکنم تا زنده کنی آنها را که در دین تو مرده اند و ازان دین برگردانیده و بسند صحیح از حلبی روایت کرده است
که از صادق ع پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بان کافر میشود فرمود اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن
بدعت همراهی کند و دوست دارد و هر که مخالفت او نکند و از و بیزاری نجوید و بسند معتبر دیگر از ابو ربیع شامی روایت
کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که از آن آدمی
بان کافر میشود حضرت سکر نزده برداشتند و فرمودند که است که این سکر نزده را بگوید که مست خرابات یعنی هر امر خلاف حقی را
قرار دهد حتی این امر سهل و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید در این امر و دشمنی با مخالفان خود در دین باطل بکند پس او با همین است
و با او دشمنی کرده است و بخدا شرک شده است بنا دانی و بسند دیگر روایت کرده که از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند از معنی
سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود که سنت آنچیزیست که پیغمبر ص جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت آنچیزیست که
بعد از آنحضرت پیدا کرده اند و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان می باید بود اهل حقند اگرچه اندکی باشند و فرقه که
پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطلند اگرچه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمة از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از امام
محمد باقر ع روایت کرده است که خدا تعالی هیچ امری را که محتاج باشند بدان نگذاشته است مگر اینکه در قرآن فرستاده است
و برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و از برای هر کس که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر داشته
و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که بهترین اعمال نزد حق تعالی است که در آن عمل بسنت پیغمبر عمل کنند اگرچه
اندکی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که گفتار بکار
نمی آید مگر آنکه با کردار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بیفایده است تا نیت درست نباشد و گفتن و کردن و نیت هر
بیفایده است تا موافق سنت و طریقت پیغمبر نباشد و منقولست که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل تعجب
شد گفت خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و من تراعبادتی کنم که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود
که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که من بتو آموزم و میفرمایم مرا عبادت نما پس گرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت من که عمل قلیل که موافق سنت باشد بهتر

عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بر ما عرض نمایید تا برای شما شرح نمایم و بیان کنیم و درین باب احادیث بسیار است و درین کتاب همه را احصا نمی توان نمود و بعضی احادیث که درین مطلب وخیل است در باب علم و عمل ذکر کردیم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نماند که هر چند عملی دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث نجات باشد اما موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالت و کسی که رجوع باخبار اهل بیت علیهم السلام تواند نمود و معانی کلام ایشان را تواند فهمید و باید که نیت خود را خالص گرداند و رجوع بکلام ایشان کند البته مقتضی گردید و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا خداوند تعالی او را براه حق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بکاغذی که راویان اخبار ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از علوم ایشان نوشته اند و تابع دنیا و باطل نیستند چنانچه کلینی رح روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر عج نوشت که امری که بر ما مشتبه شود چگونه حضرت فرمان همایون نوشتند که در حادثه ها که بر شما وارد شود و چیزهایی که بر شما مشتبه گردد و بر جوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است که در امری که در میان شما منازعه شود نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید و او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر حکمی کند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید و حکم ما را برنمارده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخدا است و باید دانست که خدا تا در روز قیامت در متابعت همچو کسی معذور نمیدارد تا آنکه بداند که او عالم است بعلوم اهل بیت و از گفته ایشان خبر میدهد و بداند که در دینی دارد که کلام ایشان را برای دنیا تاویل نمیکند چنانکه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت علی بن الحسین ع فرمود که هر گاه مرد برایه میرسند که نیکو مینماید علامات و طریقه او و هیات او و هیات اهل خیر مینماید و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و با حتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید پس نزدیک او مروید و فریب او مخورید که بسیارست که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس و ترسی که در دل اوست پس دین را آلت و دام تحصیل دنیای حرام میکند و در دم اپوسته نظاره نیک خود می فریبد پس چون مال حرامی او را میسر شد خود را دران می افکند و اگر بیند که مال حرام هم که میرسد عفت می ورزد و ضبط خود میکند باز فریب او مخورید زیرا که شهوتها و خواهشهای خلق مختلف میباشد و چه بسیارست که کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد می گذرد و اما اگر بحرام دیگر از شهوتیات نفس میرسد مرتکب می شود و اگر بیند که از آنها نیز عفت میورزد باز زنهار فریب او مخورید تا ملاحظه عقل و حکمت کنید زیرا

گر پارسا ست کر نزک اینها همیکند اما عقل تمیز ندارد و آنچه را بنادانی فاسد میکرداند زیاده از نهست ان چیزها یا است که
بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را هم متین نیابد زود فرمیش اخر زمانی اگه ملاحظه کنید که در همکامی که هوا های نفس
بر و غالب میشود تابع انها میباشد یا تابع عقل و به بینید که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و
مطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای باطل و چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زبان کار و نیا
او افتند و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او شیرین تر از لذات اموال و نعمتهای حلال
پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکند برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از ان حضرت این خواندند که مضمون آن منت که چون
باد میکوبند کر تبرس از خدای بکرد او را غیرت حمیت و جاهلیت باینکه مرتکب شود کفای که از ان ترسانیده اند و بجهه تجاج و
افتاد پشتر ان مشغول شود پس ست او را جهنم برای مکافات او و بد فرجامی ست آتش جهنم برای او از روی جهل و فساد
و تعصب و غباوت خطبها میکند و خطاها از و صادر میشود و او را نهایت مرتبه زبان کاری و خسارت میرساند پس بروز کار
او بسبب بدی کردار او منع لطف خود از و مینماید و او را در طغیان میگذارد پس ان حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده
و حرام میکند چیزها را که خدا حلال کرده ست و روا میکند هر قدر از دین او که فوت شود هر گاه سالم باشد برای او دنیا ست
دنیا را که نقوی و ترس الهی را برای تحصیل او بمردم ظاهر میکرداند پس ان کرده جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده و ایشانرا
لعنت کرده ست و برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا کرده و لیکن مردم تمام و بهترین مردم کسی ست که هوا و
خواهشهای خود را تابع فرموده خدا کرداند و قوی خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که باحق راستی اگر خوار
و نحیف باشد باعث عزت ابدی اخرت و نزد که بسبب باطل هم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در
دنیا با و میرسد برای تابع بودن او را نعیم ابدی عقاب میرساند در شبی که هر گز نمیگذرد و زوال ندارد و بداند که جوشخا بی
و دور بینی و بسیاری که برای متابعت هوا و خواهشهای نفس با و میرسد زود او را می شاند بعذابی که انقطاع و انتها
و انچنان کسی مرد است و تمام مردی ست پس با و ممتنک شوید و پیروی طریقه او کنید و ببرکت او بخدا توسل جویید که دعای
او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجات او بر اورده ست و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که فوت
مگشتند دو کس در بن دنیا مردی و انای زبان آور فاسق و مرد نادان کور دیده که عبادت بسیار میکنند او اول بزبانی که دارد
مردم را بسبب فسق و فجور از راه بر میکرداند دوم بسبب جهل از راه عبادت که میکنند مردم را از راه حق از میدارد پس بپرهیزید
از علماء فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان فتنه و ضلالت هر گرای اند بدرستی که من از حضرت رسول ص شنیدم که فرمود
گر بلاک امت من بر دست هر منافق زبان دان است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که با پدر حمزه ثمالی فرمود که

ز نهار بپرهیز از ریاست و متبوع بودن و زنهار که از پی مردم مروید گفت که فدای تو کردم ریاست را میدانم اما دولت
انچه میدانم انست که از پی مردم رفته ام و احادیث شمار از انشان اخذ کرده ام فرمود که ان مراد انست که تو مهیدی
بلکه پیروی مردم انست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی و هر چه گوید بقصد تقلید کنی پس چون دانستی که متابعت و
گفته هر کس نجات حاصل نمیشود و هیچ عملی مستحق ثواب نمیگردد و هیچ مشقتی قرب بخدا بدست نمی اید و نیک و بد اشیا را بگفته خدا
و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میتوان دانست و پیروی طریقه ایشان باعث نجات است در حدیث لمعه ازین
بعضی از بدعتها که مخالف شرع است و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام را بیان میکنم اگر عمل کنی شاید خدا تعالی
تفضل خود نیز تو را کرامت فرماید که باعث این خیر شده ام اگر عمل کنی گناه تو را بر من نخواهند نوشت خانچه حق تعالی
میفرماید که قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما
یضل علیها وما انا علیکم بوکیل یعنی بگوای محمد که ای گروه مردم بدرستی که حق از جانب خدا بسوی شما آمد
و بر شما اجل شد پس هر که هدایت یابد راه حق را بفساد و متابعت او نماید پس بجز این نیست که هدایت برای خود یافته است
و نفعش با و عاید گردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرران بخود وی میرسد و من
وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نماید یا باید که من شما را بخیر و براه حق بدارم [illegible] و در میان اگر رهبانیت
درین امت نمی بایست و در رهبانیت اختیار نمودن درین امت بدعت بدانکه رهبانیت امریست مرکب از ترک زنان و
غلت جستن یا زمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی علیه السلام
اکثر انبیا ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها جامی گرفته اند و خانهای خشن و کنده می پوشیده اند
و سنت پیغمبر بر خلاف اینها جاری گردید و در رهبانیت مذموم است و نکاح کردن زنان و کنیزان داشتن مؤکد است
خانچه ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول ص روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست
و دنیا کردی و سیاحت و عبادت خاموشی در امت من نیست و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه
خدا است و خصی کردن امت من روزه و خاموشی است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که زن
عثمان بن مظعون نخدمت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله عثمان شوهر من روز با روزه میدارد و شبها همه عبادت میکند
حضرت نعلین خود بر داشتند و غضبناک بخانه عثمان امدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای
عثمان خدا مرا بر رهبانیت نفرستاده و بدین مستقیم آسان فرستاده من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم
پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که سنت من بعمل اید و از جمله سنتهای من نکاح زنانست و بسند معتبر دیگر از حضرت

صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص بخانه ام سلمه درآمد بوی خوشی شنیدند فرمودند که مگر زن احول امد
ام سلمه کفت بلی و شکایت از شوهر خود دارد و پس ان زن برون آمد و کفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله شوهرم
از من دوری میکند حضرت فرمود که دیکر بوی خوش کردن و زینت را زیاده کن شاید تو رغبت نماید کفت بهر بوی خوشی
خود را خوشبو کردم فایده نکرد حضرت فرمود که اکر میدانست که از زنکی تو چه قدر ثواب دارد هرکز از تو دوری نمیکرد
پرسید که چه قدر ثواب دارد حق چون روبتو میکند دو ملک او را فرامی کیرند و میکویند که کسی است که تمیز کرده
باشد و در راه خدا جهاد کند و چون مشغول جماع میشود کناهان از و میریزد چنانکه برک از درختان میریزد و چون غسل میکند از
جمیع کناهان برون می آید و بسند معتبر دیکر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که سه زن بخدمت حضرت
رسول ص امدند یکی از ایشان کفت شوهر من کوشت نمیخورد و دیکری کفت که شوهر من بوی خوش نمیکند دیکری کفت که شوهر من
بازنان نزدیکی نمیکند پس حضرت رسول ص از خانه برون آمد و ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشید تا انکه بر منبر رفتند
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من کوشت نمیخورند و بوی خوش نمی بویند و بسنده
زنان خود نمی آیند بدرستی که من کوشت میخورم و بنزد زنان میروم و بوی خوش می بویم پس هر که سنت مرا نخواهد ترک کند
او از من نیست و حضرت صادق ع فرمود که از اخلاق پیغمبر است محبت زنان و فرمود که کمان ندارم که کسی را در ایمان خیر
او زیاده کرد و مکر انکه محبت زنان بیشتر داشته باشد و بسند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقولست که سلیمان بن اسحق جنب
متعبد شد و متوجه ریاضت شده و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و درین باب عریضه بخدمت
حضرت صادق ع نوشت که معلوم کند که این کار را وجوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس ابدا
که حضرت رسول ص چند نفر از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعامهای لذیذ پس حضرت رسول ص
کوشت و عسل تناول میفرمودند و حضرت امام رضا ع فرمود که سه چیزست که از سنت پیغمبر است خود را خوشبو کردن
و موهای زیاد از بدن را زاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که دو رکعت
نماز که خدا کند برابر ست با هفتاد رکعت نماز که غیر بکند و فرمود که هر که زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند
و از حضرت رسول ص روایت فرمود که بدترین مردهای شما غیر باشند و حضرت صادق ع فرمود که شخصی نزد پدرم آمد از و
پرسید که ایا زن داری کفت نه پدرم کفت که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها از من باشد و من یکشب با زن نخوابم
پس فرمود که دو رکعت نماز که خدا میکند بهتر ست از عبادت غیر یکه شبها بعبادت بایستد و روزها روزه دار
پس پدرم هفت درهم باو داد که باین زر زنی بخواه و فرمود که رسول خدا ص فرمود که زن بخواهید که باعث زیادتی روزی

ثمانت وعلی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده در تفسیر آیه که یا ایها الذین لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای کروه مومنان حرام
مکردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا برشما حلال کرد و این آیه در باب حضرت امیرالمومنین ع قسم خورده بود و ندکه شبها هرگز نخوابند
نکنند و بلال قسم خورده بود و ندکه همیشه روزها بروزه باشد و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند بزن عثمان بن مظعون آمد
عایشه آمد در نهایت حسن و جمال بود عایشه با او گفت که چرا زینت نکرده گفت از برای که زینت کنم مدتهاست که شوهر من زاهد شده
من زیاده دست و رهبانیت اختیار کرده و لباس پوشیده و ترک دنیا نموده پس چون حضرت رسول ص داخل خانه شد ندعا آمد
حقیقت حال عثمان را عرض کرد حضرت چون این را از عایشه شنید بمسجد آمد ندو فرمود که مردم را آگاه کنند که جمع شوند در مسجد
برآمد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند بدرستی که
من در شب خوابم یکنم و همه روزه بروزه نمی باشم پس هر که بعد ازین ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد
از من نیست پس آنجماعت بر خواستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خورده ایم که چنین و چنان کنیم خدا تعالی این آیه فرستاد که شما را مواخذه نمیکند
خدا در سوگندهای لغو که یاد اختیار از شما صادر شود و در ان کفاره نیست ولیکن مواخذه میکند بانچه بعمد و قصد سوگند خورید
که در ان کفاره هست و بعد از ان کفاره قسم را بیان فرمود و ابن بابویه روایت فرمود که پسری از عثمان بن مظعون
فوت شد بسیار محزون و غمگین شد حتی انکه در خانه جایی برای خود قرار داد که در انجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت
رسول ص رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خدا ما را برهبانیت نفرموده و بر ما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت
امت من جهاد در راه خداست [illegible] درمان اعتزال از خلق بدانکه خانچه از احادیث متواتره ظاهر
میشود اعتزال از عامه خلق درین امت ممدوح نیست خانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مومن ملاقات ایشان
وعیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازه مردهای ایشان و قضای حوایج ایشان واقع شده
و هیچیک ازینها باعزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل ضروریه واجبست و عالم
را هیبت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست و هیچیک ازینها باعزلت حاصل نمیگردد و چانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده
که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که مذهب شیعه را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است
و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی آید و برادران خود را شناسایی نمیکند حضرت فرمود که این مرد چگونه مسایل دین خود را یاد
میگیرد و بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو محاورت کردن و گواهی بر آنچه
ایشان دادن و بجنازه ایشان حاضر شدن بدرستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم تا آدمی زنده است از مردم
مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت رسول ص فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او

مسلمان نیست وکسی که بشنود که کسی استغاثه از مسلمانی کند واجابت او نکند مسلمان نیست واز آنحضرت پرسیدند که مجبور مردم نزد خدا تعالی کیست فرمود که کسی نفقش مسلمانان بیشتر رسد وبنده معتبر از صادق ع منقولست که هر مسلمانی را بر مسلمانی هفت حق واجب است که هر یک از انها را که ترک کند از دوستی خدا واطاعت او بر سرود وخدا را در ان نصیبی نیست بعد ازان فرمود که کمترحقی که او را بر تو است انست که از برای برادر مؤمن بخواهی انچه از برای خود بخواهی حق دوم انست که از او رویگردان نشوی پیروی خشنود او کنی واطاعت او امر او کنی حق سوم انست که او را اعانت کنی بنفس ومال ودست وپای خود حق چهارم انکه دیده او وزاینهای او وآینه او باشی حق پنجم انست که تو سیر نباشی در حالی که او گرسنه باشد وتو سیراب نباشی او تشنه باشد وتو پوشیده نباشی او عریان باشد حق ششم انکه اگر تو خادمی داشته باشی او نداشته باشد خادم خود را بگرستی که خادم او را بشوید وطعام او را مهیا کرداند واز برای او رختخواب بگستراند حق هفتم انست که قسمش را اجابت کنی ودعوتش را قبول کنی وعیادتش کنی وبخانه اش حاضر شوی واگر بداند که حاجتی دارد پیش از انکه از تو سؤال کند حاجتش برارد ای پس کرا انها که بگفتی ولایت ودوستی ایمانی در میان تو واو استوار خواهد بود ودر حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمنی از برای خدا کند خداوند عالمیان ان فقط هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند که خوشا حال تو وگوارا باد بهشت از برای تو ولیکن معتبر از حدیثه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر رفتم که انحضرت را وداع کنم فرمود کای حدیثه هر کس از شیعیان ودوستان ما را که ببینی سلام من باشان وایشانرا از جانب من وصیت کن بپرهیزکاری خداوند عظیم وانکه نفع رساند اغنیای شیعیان بفقرای ایشان واعانت نمایند قویای ایشان ضعفای خود را وحاضر شوند نزد کان ایشان بجنازه مردگان ودر خانهای یکدیگر ملاقات کنند هر سببی که ملاقات وصحبت داشتن ایشان باعث احیای امر تشیع میشود خدا رحم کند بنده را که مذهب ما را احیا دارد حضرت صادق ع فرمود با اصحاب خود که با یکدیگر ملاقات نمایید ودر امر دین مذاکره کنید واحیای مذهب حق کنید ودر حدیث دیگر فرمود که سعی در حاجت برای دران مؤمن نزد من بهتر است از انکه هزار بنده را ازاد کنم وهزار کس را برزین ولجام کرده سوار کنم وبجهاد فی سبیل الله روم وبدانکه در هریک ازین امور احادیث متواتره وارد شده کرانشاء الله تعالی بعضی از انها درین رساله در وقت خود مذکور شود وظاهرست که غرلت موجب محرومی ازین فضایل است وبعضی از اخبار که در باب غرلت وارد شده است مراد از انها غرلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت انسان موجب هدایت ایشان نگردد وضرر دینی بانیکان نرساند واگر نه معاشرت با نیکان وهدایت کرانان شیوه پیغمبران است واز افضل عبادات بلکه از غرلتی که ممدوح است درمیان مردم نیز بهتر است وان معاشرتی است که مذموم است در خلوت

نیز میباشد زیرا که مفسده معاشرت خلق بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضیع عمر معاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشان است
و بسیار است که کسی که متعزل از خلق است و شیطان دران خلوت جمیع حواس او را متوجه جاه و تحصیل اعتبار دنیا کرده آید
و هر چند از ایشان دور است اما بجذب قلب با ایشان معاشرت دارد و باخلاق ایشان نفس خود را تقویت میکند و چه بسیار
کسی که در میان مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان مکدر نباشد و ان معاشرت باعث زیادتی تاکاهی و تشتت
او از دنیا کردد و در ضمن ان معاشرت چون غرض او خدا است از هدایت ایشان باغیران از اغراض صحیحه ثواب های عظیم حاصل
کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که خوشا حال بنده خاموش گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد و
ببدن با ایشان مصاحبت ننماید پس او را بطاهر شناسد پس انچه مطلوبست از عزلت است که اول متعزل باشد از اطوار ناشایسته
خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته باشد و از فواید ایشان منتفع کردد و از
فوایدشان محترز باشد و اکر نه پنهان از خلق چاره کار او می نکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب ریا که اکر
کوشه کیرد چون بسیاری مردم نمی آید کمان او این است که اکر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است و اما اکر میان مردم بیاید در
مجلسی او را اندکی حرمت ندارند همانا شناعت اهل ان مجلس را باطن میزند و شدید قتل میکند یا شاید او را قتا قیامت از ایشان ایمن
نشود و شیطان این را برای مردم توجیه میکند که این عالم حلال در وشیان است و باعث نقص ایشان نیست و این بجاره که
در میان مردم است چون بسیار باین قسم مهالک افتاده است نفس خود را شناخته است و ان عجب را ندارد و از تکبر این حقیقه
که باو رسیده است نفس ملایم شده است و تکبرش کمتر است و ازین قسم اماتی القدر را زجامه بر نمی آید و همچنین ریا در نفس ان
کوشه کیر مخفی است و چون کسی را نمی بیند که بعبادت خود ریا و نفروشد کمانش نیست که عبادتش خالص شده است و از
خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و ازان زمزمها غافلست که شیطان بر کوش دلش میخواند در شبهای تار که مردم میدانند
تو که باین کوشه آمده و ترک خلق کرده لیسته عبادت میکنی و خوش شهرتی در افاق کردی و تراد در همه عالم به نیکی یاد میکنند و
عنقریب خاک پایت را به تبرک خواهند برداشت و ان بجاره که در میان معرکه است چون بسیار از نفس خود انها را دیده
باره نفس خود را شناخته است و چون در میان نباشد مردم هم بسیار عمل او را مدح نمی کنند بلکه مذمتش میکنند و مرا نمی و
سالوسش میکویند و ازین جهت از ریا فارغ تر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم را بسیار ضایع دارد
که معاشرت مردم فکر در احوال ایشان پیدا میکند و بیشتر ظاهر میکردد و باین از ایشان بیشتر حاصل میشود و همچنین در
جمیع صفات اکر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند که کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل
الهی در ضمن معاشرت خلق نفس او بکمالات بیشتر متصف میتواند شد کر میدانند که معاشرت نیکان و در میان اطوار ایشان

وشنیدن بندهای پسندیده الیشان چه دوا میست برای درد های نفس قطع نظر از انکه بنده را بانها کار نیست و مطیع خداوند خود میباید باشد و با نچه فرموده اند میباید عمل کند و بتصرف خود کار ندا شته باشد و بعضی از تحقیق ایمقام انشاء الله تعالا در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد [illegible] در بیان طلب مال از حلال بمؤدن و قدر انفاق است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب مال از مصرف کردن خولیست بلکه واجب ولازم است و اما ان طلب را مانع عمل شمردن یا تغییر کردن با اعتماد بر طلب خوبیست بلکه میباید عمل بفرایض و سنن الهی کند چنانچه فرموده اند قدری از سعی کند و مانند که با وجود سعی مطلی خدا ست و از و طلب نماید و بسبب ان سعی از یاد او غافل نشود چنانچه حق تعالا مدح کرده است الیشان را که مردانیکه غافل نمیکند انها را تجارت و بیع از یاد خدا تعالا و از اقامت صلوة و دادن زکات و بعد از تحصیل بانچه بایست سازند باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهمرسد برخود و مشقت باید گذاشت و در بعضی روایات ترک لذتها کردن و جاههای درشت و کهنه پوشیدن خولیست که مشوجه حرام نمی باید شد اگرچه خدا وسعت و فراخی در روزی دهد و بعد از ادای حقوق و واجب الهی توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت باید کرد که انقدر بفقر اندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و انچه را نگاه دارد متعلق بان نداشته باشد و روزی خود را منحصر دران ندارد و انچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بجز اندمؤمنان و جاههای نفیس بپوشد و بپوشاند مؤمنان اما بجدی که باسراف نرساند اما اگر قدری از مال داشته باشد که بان طعام لذیذی تواند خرید و فقیر را محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و زیاده را باو بدهد ایثار کرده است و ایثار درجه مقربانست و حاصل انست که اصل ترک لذتها را فی نفسه کمال انستن خوبیست که در مجلی وارد شوند و بطعام لذیذی الیشان را دعوت نمایند نخورند که ما ریاضت میکشیم و انها را نمیخوریم که این مذموم است اما اگر از برای فقر و بیچیزی یا اعانت مؤمنی برخود سنگ گیرد خولیست و همچنین در مرکب و خانه و غیر انها از یحتاج الیکن چنانچه کلینی سند معتبر آورده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد دید که انحضرت جامه در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده مانند پرده که در زیر پوست تخم باشد سفیان گفت این جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه بان نفاست نمی باید پوشید حضرت فرمودند که بشنو از من و انچه میگویم حفظ کن که در دنیا و اخرت از برای تو خولیست اگر بر سنت پیغمبر بر سیری و ترک بدعتها بکنی بدانکه حضرت رسول ص در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی پدید بود و بان نخوی که شنیده و سلوک میکرد اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در وی بهمرسد سزاوارتر مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکو کارانند نه فجار و بدان مؤمنان انه منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت میکنی ای ثوری والله که با این لباس و ان

حال که از من می بینی از روزی که خود را شناخته ام هیچ صبحی و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی نبوده باشد
که نداده باشم و چون سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیه از زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را ترک دنیا و درشت پوشی میخواندند
چون شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند که سفیان جواب تو را در خاطر داشت که
بگوید عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را پیش کنید ایشان گفتند که حجت ما از کتاب خدا است حضرت فرمود که بگوید
که کتاب خدا سزاوار تر است بعمل کردن گفتند که خدا اجماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون که ترجمه اش این است که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر نفس خود
واز خود باز میگیرند و باشان میدهند هرچند که ایشان را نهایت فقر و احتیاج هست باینچنین که اثیار میکنند و هرگاه نگاهداشته
شود از بخل نفس خود را و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را در جایها دیگر و میفرماید
و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا که ترجمه اش این است که میخورانند طعام را بدوستی خدا بدوستی طعام و احتیاج ایشان
بمسکین پیچیده و یتیم پدر و کسی که در حبس اسیر کرده اند و گفته اند که ما در حجت بر تو همین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای گروه آیا
شما علم دارید بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن که هر که گمراه و هلاک شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را امید داریم
حضرت فرمود که باین سبب گمراه شده اید و همچنین است احادیث حضرت رسول ص که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد شما میدانید
پس اینچه گفتند که خدا جمعی را باثیار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند و بکرده خود مناسب شده
و خدا اثیار را در حق ایشان از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان نه ضرر بخود و عیال خود نرساند و در
میان عیال طفلان خود و مردان پرزنان پیر ستند که بر رگ سنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یک گرده نان خود را انثیار کنم
دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد نهاد حضرت رسول ص فرمود که هیچ خرما با پنج قرص نان
یا پنجدرهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهتر از اینها است که صرف پدر و مادر میشود دوم صرف خود و عیال میباید بکند
و سوم را صرف خویشان فقیر خود بکنند و پنجم را صرف راه خدا کنند و این پنج صوابش از همه کمتر است کمی از اضافه فوت شده
و در وقت مردنش پنج غلام یا شش غلام که داشته بود آزاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی مالک نبود حضرت رسول فرمود که
اگر مرا خبر میکردید میگذاشتم که او را در میان مسلمانان دفن کنند که اطفال صغیر خود احتیاج که آیا که است و در رم فرمود که
حضرت رسول سفر مود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از ان هر که نزدیکتر باشد و انچه خدا تعالی در قرآن بخلاف این آیات
فرموده است که منسوخ اینها کرده است که والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما که ترجمه اش این است
که ای جماعتی که چون نفقه میدهند و ما را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال در گذرند و ترک نمیکنند در میان

این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمی بینید که خدا تعالی در این آیه بخلاف آنچه شما مردم را امر میفرماید مدح فرموده است
و آنچه شما میکوید اسراف شمرده است و در بسیار جایها از قرآن فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا قوم را
از اسراف و تقصیر هر دو نهی فرموده و میانه روی ما مور ساخته پس نباید که جمیع آنچه دارید بدهید و بعد از آن دعا کنید که خدا او را
روزی دهد و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق این حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من مستند که دعای
ایشان مستجاب نمیشود شخصی که پدر و مادر خود را نفرین کند و شخصی که مالی بقرض بدهد و بر و گواهی نگیرد و مالش را ببرد و نفرین کند
و شخصی که بر زن خود نفرین کند و صلاح خدا طلاق ابدست او گذاشته و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که خدا او را
مدار روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده من ترا راه دادم بطلب روزی و حرکت
کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام بایست که برای متابعت فرموده من طلب میکردی که اگر مصلحت نمیدانستم در
روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ نمیکردم و تو از من معذور بودی و شخصی که خدا او را
مال بسیار روزی میکند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حق تعالی در جواب او میفرماید که من
روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و حال آنکه ترا از اسراف نهی کرده ام و شخصی که نفرین بر
خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید باین سبب که روزی نزد آنحضرت یک وقیه طلا
که چهل مثقال است بهم رسید و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت نبود سایلی آمد و سوال
کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که باو بدهند ملامت کرد خود را و از خیال ازرده و مغموم شدند که چیزی بآن سایل نتوانستند
داد و چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم و تادیب فرمود و ندکه ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا
تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا که ترجمه ظاهرش این است که دست خود را در گردن خود مبند که هیچ صرف نمایی و مکشای دست
دست خود را تمام کشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمایی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج یعنی که مردمان
از سئوال نمایند و تو را معذور ندارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق نمی توانی کرد پس آن احادیث پیغمبر
که شنیدی قران تصدیق انها میکند و اهل قران که عالم بعلوم قرانند تصدیق قران نمینمایند و ابو بکر که شما باو اعتقاد دارید
در وقت مردن گفت که مخمس مال وصیت میکنم خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابو ذر رضی الله تعالی عنهما که فضل ایشان را
میدانید اما سلمان پس چون وظیفه مقرر با و میرسید قوت سال خود را بر میداشت و زیاده را در راه خدا میداد و
میگفتند که تو با این زهد چنین کنی که مبادا که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت که چنانکه احتمال مردن هست احتمال زیستن هم
هست ای جاهلان نمیدانید که اگر امری که قوت خود را نداشته باشد نفس او معارضه مینماید و اضطراب میکند و چون قوت

سوزد اضبط کرد اطمینان بهم میرساند و اما ابو در شتران و کوسفندان داشت شیر اشیان زمید و شید و معاش میکرد و در
همکاهی که مردم کوشت میخواستند ماهیانه بر و وارد میشد کی از انها را میکشت و اکر میدید که جماعتی که با او در سر یک آب
میبودند و فقیر ند از شتر و کوسفند انقدر میکشت که انجماعت را کافی باشد و از برای خود حصه مثل حصه کی از ایشان بر نمیداشت
و ازین دو بزرگ کی زاهد تر است و حال انکه حضرت رسول ص در شان ایشان فرموده انچه فرموده با ان زهد چنین کرد ند
که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانیدای کروه کرمن از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول ص
در روزی فرمود که از هیچ چیز انقدر تعجب نمیکنم که از حال مؤمن تعجب دارم که اکر دارد نمایدش از بهر اضایع بیند از برای او
خیرست و اکر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیرست و هر چه خدا نسبت با و میکند از برای او خیرست پس
حضرت صادق علیه السلام بعد از چند حجت دیکر فرموده که پس بدانید که بدنهبی اختیار کرده اید و مردم را بان میخوانید
بسبب ناوانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث انحضرت که کتاب خدا تصدیق انها میکند و احادیث را رد میکنید بجهالت
و نظر در غرایب قران نمیتوانند کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرا زا نمیدانند ای کروه چرا نظر بحال حضرت سلیمان
نمیکنید که پادشاهی را طلبید که از برای کسی بعد از و سزاوار نباشد و خدا تعالی با و کرامت فرمود و حق مکیفت و علی بحق
میکرد و خدا تعالی او را بچیک از مؤمنان و او را بر ین عیب نکردند و پیش از او و پیغمبران پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف
پادشاهی مصر ا بین داشت و علی بحق میکرد و بچکس او را مذمت نکردند و ذوالقرنین بنده بود که خدا را دوست میداشت
و سبا برای او میسر کردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را با و داد و حق مکیفت و بحق عمل میکرد و بچکس او را بر ین پادشاهی
عیب نکرد پس ای کروه عمل نمایید با داب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است و اکتفا با مر و نهی خدا نکنید و انچه بر شما
مشتبه است که علم آن ندارید کذارید و علم را بهش رد کنید و بدانید اعتراف نمایید تا انکه ماجور کردید نزد خدا معذور
باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرا زا و حلال و حرام الهی را یاد کیرید که شما را این علم کجا از دیک کرداند
و از جهل دور میکرداند و جهالت را باهش و اکاه اید که اهش سبا زند و اهل علم کم است و خدا فرموده است که بالا تر از صاحب
علمی دانایی است و در حدیث دیکر از حضرت رسول ص روایت کرده است که چیزیکو یا و ریست پرهیز کاری خدا و توانکری و غنا
و حضرت صادق ع فرمود که چیزیست در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سوال نکاهدارد و دین
خود را ادا نماید و رحم و خویشان را اعانت کند و فرمود که چه نیکو یا و ریست دنیا برای تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که محمد بن المنکدر روزی بپدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار کرمی انحضرت مرتوب و تنکین
پوشیده و کتیه بر دو غلام سیاه کرده بودند در خاطر کذرانید که سبحان الله مرد بزرکی از پران قریش در مساعت با ایخنان

وشغف طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس کفت بنزدیک او آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از بخصره تحیه
کفتم تو پیری از پیران قریش در چنین وقتی با چنین حال بطلب دنیا بیرون آمدی اگر اجل تو در رسد چه خواهی کرد فرمود
فرمود که اگر اجل باین حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتها مشغول و کاری میکنم که خود و عیال خود را
از تو و از دیگران مستغنی کردانم من در وقتی باید که از ترک تبرسم که در معصیت الهی باشم پس کفت راست میفرمایی من خواستم
ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیثی دیگر حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع بپسر کار میکرد و زمین را
آبادان میکرد و رسول خدا آسته خرما را بدهان مبارک می برد و ترمیکرد و در زمین می کاشت هما ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین
علیه السلام هزار بنده از آنکه ید خود آزاد فرمود و سبب معتبر از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق ع رفتم
از احوال عمرو بن سلم سؤال فرمود کفتم صالح و خوبست اما ترک تجارت کرده است حضرت سر بتة فرمودند که کار شیطانست
مکر نمیداند که حضرت رسول ع تجارت فرمود قافله از شام آمد و متاع بسیار از خدیجه الفقر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا
فرمود و برخویشان قسمت نمود و خدا تعالی میفرماید که مرا نه که غافل میکرد از تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة
و دادن زکات و علماء سنت که قصه خوانند میکویند که اصحاب پیغمبر تجارت میکردند و در وقت میکویند تجارت میکرد
اما نماز ترک نمیکردند در وقت فضیلت و خیلی کسی افضلت از کسی که نماز حاضر شود و تجارت بکند و بسند معتبر منقولست
که عمرو بن برید بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی است که میکوید که در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم
و عبادت پروردکار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این کمی از آن سه نفرست که دعای ایشان مستجاب
نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که حضرت صادق ع از احوال شخصی سؤال فرمود کفتند پریشان است
فرمود که در چه کارست کفتند که در خانه مشغول عبادتست فرمود که قوتش از کجاست کفتند که برادران مؤمنش باو میرسانند
فرمود که انها یکه او را قوت میدهند عبادتشان بهتر و بهتر است از و که در خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که هر که طلب نیا میکند برای آنکه محتاج بسؤال مردم باشد و بر اهل خود توسعه نماید و مهربان بهمسایکان باشد در روز
قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول ع فرمود که عبادت هفتاد جزو است و
بهترین جزو هایش طلب حلالست و منقولست که سدیر صراف بحضرت صادق ع عرض نمود که برادری در طلب روزی چیز
لازم است فرمود که چون در دکان را کشودی و متاع خود را بهن کردی البته بر تو لازم است بجا آوردن فضلت نفقه
در پیان تجمل و زینت ملبوسات فاخره و اسپان رهوار و خانهای نفیس و امثال اینهاست کلینی بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد و کدار است

وودوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر شود و از حضرت صادق ع منقول است که هر گاه خدا نعمتی کرامت فرماید بر بنده پس ان نعمت را ظاهر گرداند و خود را بان بیاراید ملائکه میگویند که دوست خدا است و بیان نعمت خدا کرده و اگر بر خود ظاهر نکند میگویند دشمن خدا است و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین ع جامه ها می پوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت انها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق ع رفتم و جبه خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من از قرب چیست فرمود که قصور ندارد و فرمود که چون حضرت امام حسین ع شهید شد جبه خزی پوشیده بود ند انگاه فرمود که عبد الله عباس را حضرت امیر المؤمنین نزد خوارج فرستادند که برایشان حجت تمام کنند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشیده و بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرده و به بهترین اسپان سوار شد و رفت و در برابر ایشان استاد ان خارجیان گفتند که یا ابن عباس تو بهترین ما بودی حالا رخت جباران پوشیده و بر اسپ ایشان سوار شده عبد الله این ایه بر ایشان خواند که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق بگوای محمد که کیست حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده و خلق فرموده چیزهای پاکیزه حلال از روزی پس فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده که سفیان ثوری در مسجد الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق ع را دید که جامهای نفیس با قیمت پوشیده اند گفت و الله که میروم و او را بر پوشیدن این جامها سرزنش میکنم پس نزدیک انحضرت امد و گفت و الله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها نپوشیده و علی ع ابیطالب و مجیکیب از پدر بهتر خشن لباسی نپوشیده اند حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود و لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از ان وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکار انند پس ان ایه را خواندند که قل من حرم زینة الله الخ یا سزاوارترین بهم از دیگران با نها بعد از ان فرمود که ای ثوری این جامها که می بینی برای لذت نفس نپوشیده ام بلکه از برای مردم پوشیده ام بعد از ان دست سفیان را گرفت و نزد خود کشید و جامه که بر بالا پوشیده بود دور کرد و جامه ملاصق بدن او بود و جامه را که ملاصق بدن او بود جامه سیاه رنگ بود فرمود که این جامه کهنه را از برای خود پوشیده ام و این جامه نفیس را برای زینت مردم پس دست انداخت و جامه کهنه که سفیان بر بالای جامها پوشیده بود دور کردند و جامه ملاصق بدن ایشان جامه سیاه زمی بود فرمود که این جامه بالا را تو از برای ریای مردم پوشیده و جامه نفیس را برای زینت مردم لذت نفس در زیر پوشیده و بسند معتبر معتبر منقول است که حضرت صادق ع فرمودند که روزی من در طواف کاه بودم دیدم که کسی جامه مرا میکشید چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامها را می پوشی در حجاز

مکنایه باان ربطی که باعلی بن ابیطالب داری کفتم این جامه قبطی است یعنی جامه کتانی که ازمصر می آورند و پنبه دار نیست
وحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درزمانی بودند که چیزی چند درازمان میتوانست کرد که دراین زمان نمیتوان کرد اکر درین زمان
من مثل این جامها بپوشم میکویند مرائیست مثل عباد و منقولست ازعبدالله بن القداح که حضرت صادق صلوات الله علیه
برمن بارید رم فرموده بودند دران حال عباد بن کثیر رسید حضرت دو جامه پنبه کی از جامهای مروپوشیده بودند عباد کفت
که تو از اهل بیت نبوتی و میدان توسلوکه داشتند این جامهای بازینت چیست که پوشیده اکر ازین پست تر جامها پوشی
بهتر نیست حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتها یی که خدا برای بندکان خود خلق فرموده است و روزیهای
پاکیزه را خاصه چون نعمتی به بنده کرامت میفرماید دوست میدارد که آن نعمت را بران شخص به بیند و هیچ قصوری ندارد
زینت وای بر تو این عباد من پاره تن پیغمبرم را ایذا و از آسیب امکنی و عباد و عبای کهنه پوشیده بود منقولست از
براهیم بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی بانحضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابیطالب علیه السلام جامهای
درشت می پوشیدند و چرا همچو بچاردرم میخریدند و می بینم که شما جامهای نکومی پوشید حضرت فرمود که علی بن ابیطالب
زمانی بود که آن جامه بدنی بود اکر در چنان زمانی می پوشیدند باین جامه مشهور میشدند پس بهتر بن لباس اهل زمان است اما
چون حضرت صاحب الامر ظهور کند جامه را بروش حضرت امیرالمؤمنین خواهد پوشید و بسیرت آن حضرت عمل خواهد کرد و
حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام ازمن پرسیدند که چه میکویند در
پوشیدن رختهای خشن و درشت کفت چنین شنیده ام که هشت پیوشیده اند و شنیده که حضرت امام جعفر علیه السلام خشن
را در اب فروی برده و می پوشیدند و فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما جامه خزی بپانصد
درهم میخریدند و می پوشیدند و ردای خزبه پنجاه دینار میخریدند و در زمستان از دانها میکذاشتند و چون زمستان میکذشت
میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند و بعد ازین ان آیه را خواندند که قل من حرم زینة الله تا اخر و این با و بیه علیه الرحمه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سه چیزست که خدا مومن ابرآنها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامه که میپوشد
و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نکاه میدارد و در حدیث دیکر فرمود که خدا زینت و اظهار نعمت را
دوست میدارد و که اثر نعمت خود را بر بنده به بیند کسی پرسید که چکونه نعمت را ظاهر کرداند فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد
و بوی خوش بر خود بزند و خانه خود را میکو کند و ساحت خانه را جارو ب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروخته
فقر را بر طرف میکند و روزی را زیاده میکرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره سیع بن زیاد
کشات بود که بحضرت امیرالمؤمنین حال برادرش اعاصم بن زیاد که عبا پوشیدن و جامهای نرم و ملایم را ترک کرده و

دنیا نمودند و اهل و فرزند انش ان سبب بمحزون و محزونند حضرت او را طلبیدند چون بیامد روی ترش کردند فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان خبیث تر اجیران کرده است یا از اهل خود حیا نمکنی و رحم بر فرزندان خود نمنمودی تو چنین کمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کرامت داری که تو از انها برداری و منتفع شوی تو نزد خدا ازان پست تری که چنین تکلیفی نسبت بتو نکند که خدا نفرموده است که والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام که ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرموده و مقرر گردانیده از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوه ها است و خرما که سکونه النسان میان غلافها حاصل میشود و ابا نفرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده است که یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان پس در اول میوه و خلق انها بر خلائق منت نهاده و در ثانی بدریا و مرواریدو جواهر که از دریا بیرون می آید منت نهاده پس حضرت فرمود که نخند اسو کند که نعمت خدا را بعقل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از پنهان کردن بقول و حال اگر فرموده است که و اما بنعمة ربک فحدث حدیث کن بنعمتهای که ما کون پروردگارت و سپاس کن انها پس حاصم گفت یا امیر المؤمنین پس تو چرا در خورشها اکتفا کرده بر طعامهای گوارو در پوشش بر جامهای کهنه حضرت فرمود که من مثل تو نیستم خدا او اجب کرده است بر امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بر وش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زر نیاورد و چون امام خود را مثل جوده بیننده بحال خود رضی شود پس حاصم عبا را انداخت و جامهای نرم پوشید کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق ع گفت اگر خلافت با شما باشد یا باشد بر فاهیت معاش خواهیم کرد حضرت فرمود که مهیات مهیات ای معلی اگر با ما باشد مدار بر سیاست و تدبیر روز یا عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز بجاها خواهد بود و پوشش با جامهای درشت و خورش با طعامهای خشن لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهر را از ما غصب کرده اند و کمان نیست که بر ما ستم کرده اند و ما را بر فاهیت انداخته اند ای خزیده که احادیث بسیار در فضل سوای سپاس نفس و نکاهداشتن غلامان و زینت نسان واقع شده است و احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده است و حضرت رسول ص را بالاغ سوار می شدند و جامهای زبون می پوشیدند و اگر بصیرت داری از این اخباری که نقل شد و از معارضها و گفتگوهای که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیه از زمانها نشده است حق را می یابی و میدانی که اصل انها کمال دانستن و مقید بانها بودن خوب نیست همچنین مقید بزینتها و فاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا تعالی توسعه داده توسعه دهد تو مومن خوبست و اگر تقیر باشد باید که بفقر بسازد و زیاده تکلف و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و انچه حاصل باشد بخورد و همه را از جانب خدا داند و اگر خواهد بقدر اعلاج کند کاهی ان زخمهای زبونرا بپوشد خوبست امادر صورتیکه ان

ازبون باعث زیادتی تکبر او نشود و مثلا در زمانیکه اعتبار در سال پوشی باشد علاج تکبر ترک سال پوشی است و در صدر اسلام
که بخوت و عصبیت باب بود و این چیزها اعتبار میکردند تواضع و فروتنی در سال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول
در آخر ان وصیت با بعضی اشعاری فرموده است کدای ابوذر در اخر الزمان جماعتی خواهند بهم رسید که در زمستان و تابستان
پشم پوشند و باین سبب خود را از همه افضل دانند پس باین سبب پشیا از العنت میکنند ملائکه اسمانها و ملائکه زمین و
عقل نمیکنم که بنده می باید فرمانبردار باشد اگر اقا فاخر و پرنیان زیبا بر اندیش نفرستد پوشد و اگر شال درشت بپوشد در
هر دو حال از اقا راضی باشد و پنان خوبا پشم پوشیدن و ضمن بیان ان فقره شریفه که در اخر اخبار ذیل میاید خواهد
انشاء الله تعالی [illegible] در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردانست و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
علیه السلام منقولست که شستن سر رفع کثافت و چرک میکند و در چشم را در میکرداند و شستن جامه غم و حزن را
برطرف میکند و پاکیزگیست از برای نماز و فرموده که خود را باب پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم انها متاذی میشوند
و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و با حوال خود بپردازید مدبرستی که خدا دشمن میدارد از بنده کان
خودش ان قاذوره کثیف بدبوی را که در پهلوی هر کس از و متاذی شود و حضرت امام رضا ع فرمود که بنده از دنیا
که ادمی هر روز بوی خوش بکند و اگر فقیر و نباشد در هر جمعه یکبار بکند و این را البته ترک نکند و حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمود که خدا را حق لازمی هست بر هر مانعی که در هر جمعه شارب و ناخن بگیرد و بقدری از بوی خوش و در اخوشبو کردا
و حضرت امام رضا ع فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبر است و حضرت صادق ع فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست
و فرمود که یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز با بوی خوش و فرمود که هر چیز که در بوی خوش صرف مینمایا اسراف
نیست و فرمود که حضرت رسول ص بوی خوش زیاده از طعام مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع ان
و فضل روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیارست درین رساله بهمین اکتفا مینمایم [illegible] در مذمت مطعومات لذیذه
و مذمت ترک گوشت و حیوانات نمودن است بعضی احادیث درین سبق ذکر یافت و کلینی و غیر او بسند های معتبر از حضرت
رسول ص و ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که سید و بهتر طعامهای دنیا و اخرت گوشتست و بسند معتبر از عبد الاعلی مولی
که بحضرت صادق ع عرض نمودم که روایت بما رسیده است از حضرت رسول ص که حق تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را حضرت
فرمود که دروغ میگویند انحضرت مذمت گوشت نفرموده اند بلکه مذمت خانه کرده که در ان خانه گوشت مردم را غیبت
خورند و پدرم گوشت را دوست میداشت و بسیار تناول میفرمودند روزی که فوت شد در استین ام ولدش سی درهم بود
که برای گوشت خریدن داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت میروياند و کسی

که پس روز گوشت را ترک کند چه خلق می شود از ان در گوشش بگوید و در حدیث دیگر فرموده که ما گروه انبیا گوشت را دوست
میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت را میروید و باید حضرت فرمود
که هر که چهل روز از گوشت میرنشود و قرض کند و بخورد خدا تعالی قرضش را ادا نماید و منقولست که پیغمبر از پیغمبران تخدا از
ضعف سکایت کرد و حی امد که گوشت بیا بشر بخور یا ماست و حضرت امیرالمومنین ع در نامه که باهل مصر نوشته اند در مذمت کسی
محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستاد بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران و دستورات بسیار برای
خدا سبب تقوی در دنیا با ایشان نفعها که هست میفرماید و در اخرت ایشان را حساب میکند برانها فرموده اند که ای بندگان خدا
بدانید که متقیان جمیع کرده اند خیر دنیا و اخرت را بشرکت با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در اخرت شریک نیستند
خدا برای متقیان حلال کرده است انچه از ایشان را کافی باشد و غنی گرداند ایشان را از دیگران چنانچه فرموده است که کیست ای محمد
که کیست که حرام کرده است زینت و آرایشی که خدا پیرون اورده است برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای
پاکیزه را که این روزیهای طیب و زینت برای انجماعتی است که ایمان اورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت شریک
ایشانند و جمیع اینها خالص است برای مومنان در روز قیامت و مخصوص ایشانست و در ان نشانه غیر ایشان با ایشان شریک
نیستند چنین تفصیل میکنیم و بیان مینماییم ایات خود را برای کسانی که عالمند و میفهمند بعد از ذکر این ایه حضرت فرموده که متقیان
ساکن میشوند در دنیا بهترین مسکنی و خورند بهترین خورد نیها و شریک شوند با اهل دنیا در دنیای ایشان پس خورند با ایشان از
نعمتهای پاکیزه را که ایشان می اشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان می اشامیدند و پوشیدند بهترین جامهارا که ایشان
می اشامیدند پوشیدند و سوار شدند بهترین مرکوبان و اسپاز و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا برند و در قیامت ایشان از
همایکان رحمت الهی خواهند بود و انچه از خدا طلبند با ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلوبی ایشانرا در نخواهند نمود و از لذتهای
دنیا هیچ لذت ایشانرا کم نخواهند کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین بهشتی شتاب نمایید و از اطلب نمایید کان تقوی و پرهیزکاری
از منهیات خدا است و موجب این سعادتهاست بدانکه در مدح شیر منها و انواع میوها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات
و ملبوسات و مشروبات و منعمها احادیث بسیار وارد شده است اما کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت
بسیار خوردن که ادمی سنگین شود و از عبادت باز ماند و انکه با سیری طعام خوردن و حریص در انها بودن و پیوسته
طالب انها بودن و عمر شریف خود را همه صرف تحصیل انها نمودن بدست اما مقید بترک انها بودن هم خوب نیست و ترک
طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و وی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن الت و مطیه نفس است در جمیع اعمال و در تحصیل
هر کمال بدن که ضعیف شد نفس معطل شود بلکه در عبادات هم بر بدن زور بسیار نمی باید اورد و گاه بسیار ضعیف شود مثل انکه

شخصی در سفری آسپی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی از منازل توقفی برای قوت آن هم کند و چرا
مقوی با و بخراند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز او را سی فرسخ براند در همان روز از کار میماند و بمنزل نمیرسد چنانچه سند معتبر
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که این دین متین و محکم است پس سیر بکنید و قطع مسافت او نمایید
و رفق مدارا و هموار و با رعایت را بر مردم بسیار سکین بکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا نکنید پس از بابت
کسی باشید که مرکوب خود را انقدر براند که باز نماند که نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب را باقی که انشاء الله باشد و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن و من در طوف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت می کشیدم
و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند و بانک علی از و راضی میشود
و در این باب احادیث بسیار است و ایضا باید عقل را سخیف و ضعیف نکند بترک حیوانی و مثل انها زیرا که مدار تمیز امور در عقلست
و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را میخورد و خیالچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین بود و ظاهر اگه شیطان این عبادت
ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرع است از برای همین برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است که چون
چهل روز در سوراخی نشستند و عقل و قوی را ضعیف کردند او هام و خیالات بر عقل ایشان مستولی شد از زاه و هم خیر باور حال
ایشان هم میرسد از بابت کسی که بر نفس سرسام مبتلا باشد و باعتبار ضعف عقل گمان میکند که کمالیت و انچه بر ایشان گفته
چون پوسته دران سوراخ تاریک همین معنی در نظرشان است بتدریج باز و یاوقوت وهمی و ضعف عقل حالا ایشان میشود و
بیرون که امدند اگر بیرسیکوید که دیشب چیز مرتبه بعرش رفتم تصدیقش میکنند و بدون بینه و برهان و اینها از ضعف عقل است
و بدانکه حدیثی از حضرت رسول ص منقولست که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص کرداند خدا چشمهای حکمت را از
دلش بزبانش جاری میکرداند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که امیدوار از برای خدا چهل روز
خالص کرداند بعد از ان حضرت آیه خواندند که ترجمه اش نیست که انانکه گوساله را خدای خود اخذ کرده اند غضب پایشان خواهد
رسید غضبی از جناب پروردگارشان و خواری در زندگانی دنیا و همچنین جنانکه امید هم جماعتی را که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت
او می بندند البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت از روی جهالته این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و
گمان نمیکنند که هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی که اخلاص عمل نیست که از ثواب و ریا عمل را باطل
گردانند سعی کنند که انچه از و صادر شود از اعمال و افعال و اقوال او موافق رضای الهی باشد و نیت او در ان عملها مشوب بغرضهای
فاسده نباشد بلکه عملهای بیاغرش را همه نیت عبادت کند مثل انکه اگر به بیت الخلا رود با خود نیت را خالص کند و برای این برود
که در وقت عبادت پاکیزه باشد و عبادت را با حضور قلب کند و باین نیت ان عمل عبادت میشود و اگر در نیت صادق نباشد

واگر بیازارد و برای این رود که خدا فرموده است که بیازارروم و طلب روزی کنم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص زیاده وقتی میشود که کار را برای خدا کند و اگر نه اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار پس اول باید که بداند که کدام کار را خدا میخواهد و حسن آن کار را از برای خدا کرد و در فصلهای پیش یعنی او اضح سابقا تسلیم پس لفظ چهل روز بچه کاران صاحب بدعت میاید چنانچه ظاهر است که اگر کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود و حضرت در این حدیث دوم که مذمت بدعت فرموده اند اشعاری با یعنی بوده اند و بعد از آن معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم معلوم شد اینکه چهل روز با آن حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی بآن سعادت فایز نشود که از روی علم و دانایی عمش را برای خدا خالص کرداند و بدعت در اعمالش نباشد چشمهای حکمت بر زبانش جاری میشود و اگر بر دقایق بدعت عملی کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند و اگر نه در میان اهل حق همیشه زاهد و عبّاد بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا را داشته اند مانند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیا و الکاملین شیخ صفی الدین رسید الافاضل ابن طاوس و زبدة المتعبدین ابن فهد حلّی و شهید سعادتمند شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و بندگی و عبادت بقانون شریعت مقدس نبوی داشته اند و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حق را در سینه خود مکنوفه اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا اطلاعی در نفحات هیچیک از ایشان نزاد کرده است و داخل صوفیه ندانسته با اکثر از افاضل مشهورتر بوده اند و از آثار و اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردید و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین بعهدها کردند و شنیدی که سفیان ثوری و عبادت بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه چه معارضات کردند و بعد از عصر ائمه پیوسته با علمای دین اثنی عشر معارضها و مجادلها کرده اند و اکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد و آله الطاهرین

فصلة دهم در بیان حرمت غنا بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله نقل اجماع کرده اند بر حرمتش و همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا و در میان سنیان خلافت بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته اند و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهر بعضی احادیث آنست که از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که حق تعالی متقین را توصیف کرده است که الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون یعنی کسانی که اجتناب میکنند از گناهان کبیره و از فواحش و چون غضب کنند عفو میکنند و بعد از آن فرمود که کبائر الاثم قول زور یعنی گفتار باطل و مراد از زور غنا است و بسند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که غنا از جمله گناهانی است که خدا برانها وعید آتش فرموده است و بعد از آن این آیه را خواند که و من الناس من یشتری لهو الحدیث

لیضل

ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين كه ترجمه اش اينست كه از مردمان كسى هست كه ميخرد سخن لهو و باطل
و غافل كننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بناداني و استهزا ميكند براه خدا و دين حق براى ان كروه مهيا باشد
عذاب خوار كننده و در احاديث ديگر وارد شده كه كنايه از كيره است كه خدا و عيد آتش بران كرده باشد پس معلوم ميشود كه
غنا از كناهان كبيره است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست كه حضرت فرمود كه غنا عملست در انچه خدا و عده است
و من الناس من يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و بسند صحيح از حضرت صادق عم منقولست كه خانه كه دران غنا كنند
ايمن نيست ان خانه از نزول بلاهاى هولناك و دعا در انجا مستجاب نميشود و ملك دران خانه داخل نميشود و بسند صحيح مرويست غنا
كه ريان بن الصلت از حضرت امام رضا عم پرسيد كه هشام بن ابراهيم از شما نقل ميكند كه شما حضرت فرموده ايد در شنيدن
حضرت فرمود كه در نوع ميكويد ان نه در شيء از من پرسيد من باو كفتم كه شخصى از خدمت حضرت امام محمد باقر سؤال نمود از غنا
حضرت فرمود كه اكر حق و باطل تميز نشود غنا در كدام طرف خواهد بود ان شخص كفت در طرف باطل فرمود كه درست حكم كردى و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقولست كه فرمود مجلس غنا مجلسى است كه خدا نظر رحمت بسوى اهل ان مجلس نميكند
و غنا و خلست در اية كه و من الناس من يشترى لهو الحديث و بسند صحيح از معوده بن زياد منقولست كه در خدمت حضرت
صادق عم بودم شخصى عرض نمود كه پدر و مادرم فداى تو باد من داخل بيت الخلا ميشوم و همسايكان دارم كه ايشان كنيزان دارند
كه غنا مى كنند و عود مى نوازند بسيار طول ميدهم شنيدن را براى استماع ان از ايشان حضرت فرمود كه توبه كن تكمه بر نشنيده
كه خدا ميفرمايد كه كوش و چشم و دل از همه ايشان سؤال خواهند كرد كفت والله كه كويا هركز ان اية را نه از عرب شنيده ام و نه از
عجم و بعد ازين بان عمل عود نخواهم كرد و الحال استغفار و توبه ميكنم حضرت فرمود كه برخيز و غسل كن و نمازى بكن كه بركار عظيمى
مقيم بوده و توبه كن از جميع بدعها و از هر چه خدا انها را نهى نموده است و قبيح تر از غنا باطل نكذارد كه هرقبح را الى ست كه ان فعل مناسب اينست و از حضرت صادق عم منقولست در تفسير اية كه ميه فاجتنبوا الرجس
من الاوثان و اجتنبوا قول الزور يعنى اجتناب نمايد از جس و پليدى كه ان بتست و اجتناب كنيد از قول زور كه غنا است
و در حديث ديكر فرمود كه اشيانه نفاق است و در حديث ديكر وارد است كه از انحضرت پرسيدند از غنا حضرت فرمودند كه دا
خانه چند ميشويد كه خدا از اهل انها اعراض فرموده و روى رحمت را از ايشان بركردانيده و در حديث ديكر فرموده است كه شنيدن
لهو و غنا در دل پيدا ميكند نفاق را چنانكه اب كياه را پيدا ميكند و در حديث ديكر فرمود كه حضرت رسول فرمود كه بخوانيد قرآن را بلحن
عرب و صوت ايشان و احتراز نماييد از لحنهاى اهل فسق و فجور و صاحبان كناهان كبيره و بدرستى كه جماعتى بعد ازين خواهند
امد كه ترجيع كنند او از خود را بقران مانند ترجيع نوحه و غنا و رهبانيت قران ايشان از كردن ايشان بالاتر نخواهد رفت

و دلهای ایشان برگشته و سرنگونست و دلهای جماعتی که کار ایشان خوشتر می آید تیر سرنگونست و علی بن ابراهیم در حدیث
طولانی روایت کرده است که حضرت رسول ص برای سلمان بیان میفرمود چیزهای بدی را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از
علامات قیامت است از انجمله فرمود که تغنی بقران خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق ع پرسیدند از
خریدن کنیزان غناکننده فرمود که خریدن و فروختن ایشان حرمت و تعلیم کردن ایشان کفرست و گوش کردن خواندگی
ایشان نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که زن غناکننده ملعونست و هر که گوش او هیچ زد ملعونست و در کتاب عیون اخبار
الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا ع پرسیدند از شنیدن حضرت فرمود که اهل حجاز جایز نمیدانند آن باطل
لهوست نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغوی گذرند کریمانه و بزرگانه میگذرند و گوش نمیدهند و از حضرت امام
رضا ع بسند معتبر منقولست که هر که نفس خود را امنزه کرداند از غنا و نشنود از پس بدرستی که در بهشت درختی هست که خدا
باو بارا میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای خوشی خواهند شنید که هرگز نشنیده باشد و کسی که غنا نشنیده
باشد و کسی که غنا شنیده باشد از انخواهد شنید و علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق
علیه السلام عرض نمودم که تو الا میخواهم بگویم و حیا مانع میشود یا اباد در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا باد
بهشت را امر میفرماید که وزیدن درخت را انجمله چند نغمه بسیار زنده که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز نشنیده باشند بعد از آن
فرمود که ان عوض ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا و دنیا از ترس خدا کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که غنا موروث نفاق است و باعث فقر می شود و بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که غنا کوتاه کردن
نفاق باعث فقر و پریشانی است و بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق ع سوال کردند از معنی قول زور که خدا
از آن نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است آنکه شخصی کسی را غناکند کوید که جهت خوب خواندی و احادیث دیگر در
حرمت غنا وارد است و از برای انصاف ارباب انصاف و بصیرت کمتر از انچه ذکر شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما
و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع و آوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکرار و حرکت دادن اوازه
در کلو و طرب را کفته اند که آن حالتی است که آدمی را از خوش جلا و انذوه حاصل میشود و بعضی از لغویین و علما بحض ترجیع اکتفا
کرده اند و بطرب اورده اند و ان را در اصل نکرده و غنا را در فارسی سرود میکویند و در میان عرب الحال هم میشنوم که کسی را که
میخواهند بکویند خواندیکی کن میکویند تعنی یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از انچه کذشت که برخواندن یکی در آن تحریر اواز باشد و آهنکی
را بحزن یا فرح آورد و حرام است مکر انچه استثنا خواهد شد و الا بطرب هم نیاورد و بنده مذهب جمعی کثیر حرام است و خبر فردی
ظاهر انمی باشد زیرا که مطلقه که کفته اند مراد انست که آن نوع از اواز از اشاش این باشد که بطرب آورد و اکر نه باشد که کسی هم

که از هم

دادن برای مردم از نفس خود که از برای خود میپسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم می‌پسندی و با برادران مومن مواسات
نمودن در مال و برادرانه در میان خود و اشان قسمت نمودن و ذکر خدا را بهر حال کردن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد بجا آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نفرموده
باشد ترک نمایا و در حدیث دیگر فرموده که در توریه نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام
غضب خود و حضرت امام موسی علیه السلام فرموده که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح نمیکند مثل زیارت برادران مومن از برای خدا و در راستی
که دو مومن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد می نمایند بعد از ان فضائل ما اهل بیت را یاد میکنند که شهای روی شیطان
تمام میریزد و از بسیاری الی که با و میرسد بفریاد می آید که ملائکه اسمانها و خازنان بهشت حال او را می یابند و بر و لعنت میکنند پس
بر زمین می افتد و امان و امان در شده و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و اله منقولست که صبر و شکیبائی
که صبر در هنگام معصیت و ان نیکو و جمیلست و بهتر از ان صبر بر ترک چیزهاست که خدا حرام کرده است و ذکر خدا در
ذکریست که ذکر در هنگام معصیت و بهتر از ان یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از ان گردد و حضرت صادق
علیه السلام فرموده که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را ذکر نکنند و ما را یاد نکنند ان مجلس در روز قیامت باعث حسرت
ایشان خواهد بود پس فرموده که یاد ما از جمله ذکر خداست و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطانست و در حدیث دیگر فرموده
که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرموده که کسی که صد آیه از قرآن بخواند پس چون حقیقت ذکر
معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعتست و بهتر ین عبادات میدانند و خلاصه اوقات
خود را در انها ضایع میکنند و مردم را گمراه میکردانند اول ذکر جلی و ان مشتمل بر چند چیز است اول اینکه این نحو عبادات از
شارع مستفاد نشده است و در روایات و اخبار کیفیت ذکر بر خلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است
که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و نهانی بدرستی که حق تعالی
دوست نمیدارد ناراکه از حد اعتدال بیرون رود و جای دیگر میفرماید که و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة و دون الجهر من
القول بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری
و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول و وزر و اخر روز و مباش از جمله غافلان و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم شنیدند که
جمعی فریاد بر آورده اند که به کمیه و تهلیل اشارا منع بلیغ نمود و فرمود که مدرستی که ندا میکنید کسی را که نشنود یا دور باشد و
با سایه صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از خداوند خود سؤال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی من که بر وش نزدیکان
باتو راز گویم یا دوری که چون ترا خوانم بلند خوانم خطاب رسید که من همنشین کسی ام که مرا یاد کند یعنی فریاد در کار نیست و بسند

معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و تنهائی خدا را بسیار یاد میکنند و بسنده معتبر دیگر
از آنحضرت منقولست که حق تعالی میفرماید که هر که مرا آهسته و تنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسنده معتبر دیگر از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که خدا را در تنهائی یاد کند پس خدا را یاد بسیار کرده است بدرستی که منافقان
خدا را آشکارا ذکر میکنند و در پنهان ذکر نمیکنند خدا در وصف ایشان فرموده که بریای مردم کار می کنند و یاد خدا نمیکنند مگر
اندکی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که ذکری که آدمی در خاطر خود بکند ثواب او را بغیر از خدا کسی نمیداند از زر کوار
ان ذکر پس از این ایات و احادیث معلوم شد که بان بخود فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف
بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت دوم است که
تحریر باد غنا می کنند و ذکر را به تصنیفها بر میگردانند و در میانه اشعار عاشقانه میخوانند ملحدانه منغمه و ترانه میخوانند
و این باجماع علما حرام است چنانچه در اسنی در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ذکر ضمن آن میکنند از دست برداشتن
منغمه و اصول و خدا کفار را در قرآن مذمت فرموده است و رقص کردن که شرعا مذموم است و عقلا هم کس بقباحت آن
میکند سوم آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شور خواندن در مسجد مذمومست چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که اگر شنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگویید با او که خدا دست را نشکند مسجد را برای قرآن خواندن ساخته اند و ایضا
از اواز بلند کردن در مسجد و اشر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقع می سازند و شور خواندن در شب مطلقا مکروه است
چنانچه در صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب آن روز
همان بیت خواهد بود و چون باینان میگوید که این بدعت و تشریعیست جواب میگویند که ما را از این قرب دیگر حاصل می شود و فریاد
می کنند و مانند حیوانات کف می کنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خودی نمایند و در باب قرب بیشتر معلوم شد
که این چیزها نیست که با بوهم خودی با هم و راه قرب بحضرت در راه متابعت شرع و ان حرکاتی که از ایشان صادر میشود
حاشا نام نمیکنند بر چه قسم است یک قسم انست که خیالات باطله در نفس ایشان انگیخته مجازست ان صداها می خوش اگر
شنیده آنچنی طنیان میکنند و باعث اضطراب ایشان میشود و این خصوصیتی با ایشان ندارد و در مجلس شراب و سازو تنبک
ان شور و وجد و رقص میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که از آبا طاهرین منقولست صلوات الله علیهم
که روایت فرمود که شیطان نزد انبیای ما از زمان آدم تا زمان عیسی ع آمد و شد میکرد حضرت عیسی ع مبعوث شد و با ایشان سخن میگفت
و وسوسه القا از ایشان میکرد و بحضرت یحیی ع زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی حضرت یحیی او فرمود که ای لوبره مرا
بتو حاجتی است که کفت قدر توان از ان عظیمتر است که حاجة ترا در توان بنود و انچه خواهی سؤال نما که انچه فرماید مخالفت نخواهم کرد حضرت

فرمود که میخواهم که داهها و تهای خود را که ای آدم را بان صمیدی نمایا بمن نمایا ان ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد
چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و منتظر ان بوناکاه دید که صورتیه در برابر ش ظاهر شد روئیش مانند
روی بهمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول و همچنین طول دماغش در طول رویش و دقن دارد و چهار دست
دارد دو دست در سینه و دو دست در دوشش اورسته پا بپایش از پیش و انگشتان پایش از عقب و قبایا پوشیده و کمر
بندی بر روی او بسته و بران کمر بند رشتهای الوان مختلف او یخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و بهر یکی رشته دیسان
آن هست و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بران خود قبایا او یخته چون حضرت او را بآن صیات دید
پرسید که این کمر بند چیست که در میان داری گفت این کمری مجوسی است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود
که این رشتهای الوان الوان چیست گفت این اصناف زنان است که مردم را بالوان مختلف و رنگ امیزمایای خود میبافند
فرمود که ان زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه ایست که همه لهتا و رانجبات از طنبور و بربط و طبل و نای و غنا
و غیر انها و چون جمعی بشراب خوردن مشغول شدند ولذتی نمی بابند من این جرس الجکرة در می آورم و مشغول خواندن میشوند و ساز
میشوند پس چون صدای از شنیدند از طرب و شوق بجا در می آرند و یکی رقص میکند و دیکری با کشتان صدا میکند و دیکری جامه
برتن میدرد و پس حضرت فرمود که چه چیز مشتر موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد گفت زنان که ایشان لهتا و داههای هستند
چون نفرتهای و لعنتهای صالحان بر من جمع می شوند نیز زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم حضرت فرمود که این خود چیست
که بر سر تست گفت باین خود نفرتهای صالحان حفظ میکنم فرمود این قلاب چیست که بران او یخته است گفت باین داههای صلحا
میگیرم و لبوی خود میکشم فرمود که هرگز کسی اعت بر من ظفر نیافته گفت ولیکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می آید فرمود
که ان کدام است گفت اندک چیزی مشترک میجوزی در هنگام افطار و این موجب تنکینی تو میشود و در ترتیبادت بر تو میگردد حضرت
یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر بخدمت حضرت نیامد و میگویند
دیگر است که از بابکر و فریب و حکمت چانچه بسیار دیده ام که اکر در انجالت در کنار بامی باشند در هنگام اضطراب و شور
خود را بطرف دیگر می اندازند و اثر جهت بسیار در افعال ایشان ظاهر است و میگویند که مرضی است که باعتبار ترک حیوانی و ضبط
نفس در ذکر خفی و سایر مدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد سوداو سوداویه است حاصل میشود که با ندک صدمه ای
خوش یا صدای هوسی یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند و بیتابانه حرکات از ایشان صادر میشود و ان باعتبار ضعیف
که در بدن ایشان حاصل میشود و انرا بتغلیه و جلاب و ترک ان بدعتها و خوردن دواهای مقوی علاج می باید کرد و در زنان جمعی
که باعتبار بیماری اجشان ضعیف میشود این حالات عیاشا اما فرقی که هست انست که انها را کمال نمیدانند و معالجه نمیکنند

وایشان را کمال امید هست وسعی در زیادتیش میکنند وکیفیتی دیگر هست که مبادش اختیاری ایشانست واخرچه اختیار میشود بسبب آنکه
گریه زیاد وامری برای این مقرر کرده اند که اگر خرقه باشوقی در او نمی زیادتر میکنند بان دفع کند خانچه عباد در مقام مناجات ورا گفتن
باقاضی الحاجات این طریقه دارند وگاه هست که شوری وشوقی دارند که از اول شب تا صباح زاری میکنند وهیچ این حالت ایشان را
رو نمیدهد زیرا که چون راه بنده درست رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد وواز ائمه صلوات الله علیهم این طریقه انتقل کرده اند
واما این جماعت میکویند که گریه کار پیرزنان است وکمال نیست وخود را از گریه منع می کنند وخود را بدست شوق وخیالات
میدهند تا بیهوش میشوند وحرکات از ایشان صادر میشود اخر علاجش گریه نکنند واکر اول خود را گریه دهند بانجا نمی رسند
خانچه کلینی وابن بابویه بسند معتبر از احمد بن محمد روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمودم که جمعی هستند که
هرکاه چیزی از قرآن یاد کرده اند یا کسی برایشان خوانده بیهوش میشوند وچنان مینمایند که اکر دست وپای ایشان ببرند خبردار نمیشوند
حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشان را باین امر نفرموده است چنرکه بان مامور شده اند ولکار ایشان
می اید نرمی ورفت وکریه وترس است ای خزیمه شاهدی برای بدعت بودن این اطوار ازان بهتر نیست که یک کس از شیعه وسنی
وصوفی وغیر صوفی نقل کرده است که از حضرت رساله پناه ص وائمه معصومین صلوات الله علیهم واصحاب کرام ایشان وراویان
اخبار ایشان وعلماء ملت ایشان هرکز مطلبی دانسته اند وبرای ایشان ذکر میکرده است یا حلقه ذکری منعقد میساخته اند یا اصحاب
خود را نفرموده اند بلی بعضها شیرین میباشد وعباد تمنا بر نفس کران نمی بینی که اکر خانچه فاضل عادل میکویند که متواتر است که حضرت
امام جعفر صادق ع فرموده است که هرکه در شب جمعه نماز جعفر طیار بکذارد وکمانش امر زیده میشود وفضایل نامتناهی دارد واز
ده هزار کس یک کس ان رغبت نمیکند واکر بیقعه بکذرند که چند حلف فرا دکنند که بار تبن یا ربن در حلقه ایشان داخل میشوند
برغبت تمام اصبح بر می جهند وتو خود با نفس خود اندیشه نمیکنی که کدام روز نفس تو چنان رغبت بخیرات بود وچرا از آن خیر دکران
اهتمام را ندارد وانصاف مکذر هرکاه از اهل بیت رساله صلوات الله علیه قرب هزار حدیث در دعاها واعمال شب جمعه وروز جمعه
وارد شده باشد خانچه این طاوس کتابی در خصوص این مطلب نوشته است ودر ان دعاها واعمال چندین هزار قرب ونیک تعلیم
کرده باشد وتو هیچ یک نظر نکنی وتمام ان شب وروز را در چیزی صرف نمایی که تمام علماء عصر کویند که حرامست وخود اعتراف
داشته باشی که خدا نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی کفت وبچه حجت امید ثواب خواهی داشت ودر همکامی که
میروی که تعقیب نماز انجوانی چون اهل تعقیب سنت است چند بدعت بان ضمیم میکنی که مبادا از تو سنت بعمل آید نعوذ بالله
مستحق ثواب شوی زیرا که با انکه بیرکت اهل بیت رساله قرب بصد هزار بیت از مناجات ودعا وتعقیب واذکار رواوراد منقولست
همه را ترک میکنی واوراد قبیحه فتحیه که چند بستی جمع کرده اند که بحسب معنی رتبه ندارد وبحسب عربیت اعراب اکثرش غلط است اخوان

چند جامل سنی مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و بزرگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند
پیغمبران ارز و میکردند که تابع ایشان نباشند و داخل شیعه ایشان باشند که تر آنکه می‌آید که پیروی ایشان کنی و باز آن اورا
رانمیدهد و انهنک میخواهد که شاید خبط بعمل آید و از اجر خالی نباشد و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق آمد و تکلف نماز
اختراع کرده امام حضرت فرمود که اختراع خود را بگذار و آنچه میکویم بخوان دوم ذکر خفی است و ذکر خفی آن معنی که سابقا ذکر شد
خوبست و بهترین عبادتست که دل آدمی بیاد خدا باشد بقصیلی که گذشت اما آن نخواص که ایشان اختراع کرده اند هیات
مخصوصی ست و چنین هیاتی را تا سندهای معتبر از شارع رسیده باشد بعنوان بدعت خیلی چند در تعریف بدعت
دانسته و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه این مثبات وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز دیده ام و ایشان
نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا روایت کرده است و این بچند وجه باطلست اول معروف کرخی
معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا رسیده باشد یا نه یا آنکه میکویند که در بان بخضرت بوده است البته می‌آید که غلط
بوده باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان بخضرت از شیعه و سنی در کتابهای رجال ضبط کرده اند سنیان متعصبی که
بخدمت بخضرت تردد داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشان ذکر میکرده اند که این مردود در بان بخضرت
بوده و البته نقل میکرد دوم آنکه بر طریقت از او تذکره ای داده و طایفه نقل کرده اند و احوال آن معلوم است که از متعصبین
اهل سنت است و هرگز توصلی بخدمت ائمه ندانشته است سوم آنکه سندی که باعتقاد ایشان بآن منتهی میشود در بین باب
جمیع اران سند مستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال انهارا ذکر کنند مناسب نیست مانند سید محمد لوحیش که
معلومست از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و گفت اتفاق اهل بریه شده است و غیران از
جماعتی که هستند و تعصبات و بدعتها معروف اند چهارم آنکه انچه از مشایخ ایشان شنیده ایم انواع مختلفه دارد و ذکر خفی
که هر طایفه بنحوی از ان از پیران خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از انها معقول خواهد بود پنجم آنکه انچنین عبادتی را که
بهترین عبادات میدانند و میکویند پیش از نماز از ان قرب حاصل میشود ائمه چرا ضعف میکردند و همین معروف
کرخی میگفتند و یک کس دیگر از اصحاب بمیگفتند و اگر میکویند که دیگران قابل نبودند هر گاه در میان صد هزار کس از اصحاب
حضرت امام رضا همین یک معروف قابل بوده و بزرگان اصحاب قابل نبوده اند پس شما چرا بهر اری تعلیم مینمایید ششم
آنکه هر گاه چنین ستر یا معروف قابل بوده پس بایست که بارای بانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان
وارد شده است دو حدیث در شان معروف وارد میشد و یک کس او را از خواص بخضرت منعلم آنکه بر تقدیری که
این وارد شده باشد یک حدیث مجهول خواهد بود و شرط دین داری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک

کنند و مرتکب علی الدوام گردند مجهولی چند روایت کرده باشند و ما درین باب همین باب اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملالت
و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی و وسوسهای شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی منصف گردانده و بدیده انصاف
نظر نماید آنچه درین دو لمعه بر وجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافیست و اگر پای تعصب و عناد و لجاجه نمیان آید
زیاده ازین هم فایده نمیدهد چه ظاهرست که این مطلب را و اضحتر از حقیت مذهب تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب
عناد و تعصب از دیدن حقیت او کور و از راه تسنن بجهنم میروند و چندین برابر مسلمانان را ارباب مذهب باطله هستند
که بجهنم میروند و رفته اند این دلیل بطلانست نه حقیت چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید که وحشت بکثرت
از راه هدایت بسبب کمی اهلش کم پیوسته اهل باطل بوده اند و اهل حق اندکی بوده اند و حق تعالی در اکثر قرآن قلیل را مدح فرموده
و کثیر را مذمت کرده اند و حق تعالی شاهدست و کفی بالله شهیدا که این بنده حقیر را با هیچیک از سالکان این طریق
عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه اعتبارات فاسده شما رکنتی هرگز میان ما و ایشان نیست و در نوشتن این امور پیش
این سعایا بغیر رضای خداوند سبحانه غرضی نیست و چون غرضی دنیوی منظور تواند بود و در مخالفت اکثر خواص و عوام از
فضل کریم لایزال چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک ضلالت راه هدایت
فرماید و ایشان را و جمیع مومنین را بدرجات سعادت و کمالات فایز گرداند انه علی کل شئی قدیر یا اباذر طوبی
لاصحاب الاکواب یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد
بالابخار وغیر الابخار یا اباذر الصلوة عماد الدین والسان اکبر والصدقة تمحوا الخطیئة
والسان اکبر ای ابوذر خوشحال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که آن علمها را برخواهند داشت و بر دوش
پیشی خواهند گرفت بدستی که ایشان جماعتی اند که سبقت میکنند بر دنیا بر رفتن بسجدها در بحرها و غیر بحرها ای ابوذر نماز
ستون دین است و زبان بزرگترست یعنی آنچه از دنیا صادر میشود از اعتقاد بحق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر از نمازست
و این اشاره است بانچه حق تعالی فرموده است که ان الصلوة تنهی عن الفحشا و المنکر و لذکر الله اکبر که بتفسیر بعضی از
مفسرین مراد آنست که نماز نهی و منع میناید از گناهان و بدیها و یاد خدا بزرگترست از نماز و تصدق کردن محو میناید گناهان را
و زبان بزرگترست یعنی آنچه از زبان صادر میشود از امر خیرات و مبرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق دست
و فواید بیشترست بدانکه مساجد را حق تعالی خانه خدا خوانده است و چون خداوند عالمیان را مکانی نمیباشد پس خانه را که
قرب و رحمت خود مقرر فرموده انهار خانه خود خوانده چنانچه اگر کسی از مخلوق توقع احسانی دارد بخانه او میرود پس مساجد
رحمت و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگر میباشد و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در وقوع خاص

انها در مساجد بهتر است چنانچه در زکوة واجب بعلانیه دادن بهتر است زیرا که حق واجب دون لازم را ادا نمودن ریا نمی باشد در نماز نست و تصدق ظاهر اکثر احادیث انست که مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است و ازین حدیث و بعضی احادیث دیگر ظاهر میشود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و ممکن است که خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بران نمیشود یا آنکه نسبت بکسی که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول ص را چیزها پرسیدند که کدام یک از بقعهای زمین محبوبتر نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوبترین اهل مسجدها بسوی خدا آنکسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقولست که در تورات نوشته است که حق تعالی میفرماید که بدرستی که خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشا حال بندهٔ که در خانهٔ خود طهارت بکند و در خانهٔ من زیارت کند بدرستی که بر زیارت کرده شده لازم است البته که گرامی دارد زیارت کننده را خود را البته بشارت دهد گشادگی را که در تاریکی شب بسوی مسجدها می آیند که در روز قیامت ایشان را نوری ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که بر شما باد بدرآمدن در مسجدها بدرستی که انها خانهای حق تعالاست در زمین و کسی که باطهارت بمسجد درآید خدا او را از گناهان پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان خود نویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه برای نماز کنندگان شهادت میدهد بحضرت رسول ص فرمود که هر که قرآن سخن او در مسجد خانه او باشد خدا تعالا در بهشت خانه برای او بنا کند و فرمود که حق تعالا می بیند جماعتی را که گناهان بسیار می کنند و سه نفر از مومنان در میان ایشان است ایشان را نمی کند که ای گروه که معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مومنان بودند که بمال حلال من مالکید مهربانی می کنند و زمین من و مسجدهای مرا نماز خود ماموریکرد نمی شدند و در بحرها استغفار میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز در حمایت خدا اند تا روز قیامت یکی مسجد خراب که آبادان نمایند و عالمی که در میان جاهلان باشد و حضرت او را نزد مصحفی که غبار بران نشسته و از تلاوت نکنند و حضرت رسول ص فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادام که غیبت مسلمانی نکنند و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که همسایهٔ مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در صورتی که شغل نداشته باشد و بسند صحیح منقولست از فضل بقباق که حضرت صادق ع فرمود که ای فضل نمی آیی بمسجد با زهر قبیله مگر اکثر ایشان بهشتی اند مگر سه نفر یک نجار و یک آهنگر و یک پشمرو ان قبیله و از هر اهل بیتی کمتر از یک

یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که هرکه برود بسوی مسجدی از مساجد پای خود را بهر قدمی که گذارد برای او تسبیح میکنند
تا زمین هفتم و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز
برابر است و نماز در مسجد با زار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه یک نماز محسوب است از حضرت صادق ع منقولست
که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز
برابر است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هرکه مسجدی بنا کند خدا تعالی خانه در بهشت برای او بنا کند و حضرت صادق ع از
حضرت رسول ص روایت فرمود که هرکه مسجد بر اجاره و ب کند حق تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن برای او بنویسد و کسی از
خاکروبه مسجد برد بقدر دارویی که بر چشم میباشد خدا تعالی دو بهره عظیم از رحمت با و کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود
که هرکه مسجد را در روز پنجشنبه و شب جمعه جارو ب کند و بقدر داروی چشم خاکروبه بیرون برد حق تعالی گناهانش را بیامرزد
و حضرت صادق ع فرمود که مسجدهای خود را آبستنجاب فرمایید از خریدن و فروختن و داخل شدن دیوانگان و حدود سلاح
و فریاد زدن برای گمشده و احکام جاری کردن و حد زدن و صدا بلند کردن و فرمود که هرکه اب دماغ را برای حرمت مسجد
فرو برد و بمسجد نیفکند از موجب دفع دردهای او گردد و حضرت رسول ص فرمود که هرکه در مسجدی از مساجد خدا چراغی
افروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنایی از آن چراغ در آن مسجد باشد بالجمله احادیث
بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع ان وارد شده است در آن کتاب بیاید از چند حدیث اکتفا مینماید حضرت امام
محمد باقر ع فرمود که یکی پدر و مادر و خویشان و متصدق شوند بر فقیران فقرا بر طرف میکند و عمر را زیاده میکرداند
و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع می کند و در حدیث دیگر فرمود که کیسه حج نکنم دوست تر میدارم از آنکه هفتاد بنده آزاد کنم
و اکرام کنم از مسلمانان گرسنه را سیر کردانم و عریان را پوشانم و روی یاران را از سوال خلق نگاه دارم دوست تر
میدارم از آنکه هفتاد حج بکنم و حضرت صادق ع فرمود که دو کس اند یکی پدر و دیگری برادر که هرگاه
خود به عاروزی را بجانب خود فرو آرید متصدق و در رستی که تصدق از کام مقتصد شیطان بیرون می آید که هرگاه
مانع ان میشوند و میچ یک شیطان گران تر نیست از تصدق کردن مومن و اول بدست خدا در می آید یعنی قبول میفرماید
پیش از انکه بدست سایل در اید و حضرت رسول ص فرمود که زمین قیامت همه آتش است بغیر از سایه مومن که تصدق او بر
سر او سایه می افکند و حضرت صادق ع فرمود که مستحب است که بدست خود چیزی بسایل بدهد و از و دعا طلب نماید و حضرت
رسول ص فرمود که با داد تصدق نمایید که بلایا از و در میکند و از حضرت صادق ع منقولست که یهودی بر حضرت
رسول ص گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام بگ

گرد و مرگ را از برای تو طلبیده فرمود که من نیز همانرا بر وی وارد کردم و امروز شر شرش ساری خواهد کرد و خواهد مرد آن یهودی
همینکه کشش او بپس بصحرا رفت و پشته هیزم بر پشت بسته برگردید چون پیاده حضرت فرمود کای میته هیزم را بزمین گذار چون
گذاشت ماری درمیان آن نظاهر شد چون او را دیدند که بدندان داشت حضرت پرسید کای یهودی امروز چه کار کردی گفت
بغیر از این کاری نکرده ام که دو گرده نان داشتم یکی را بسایل دادم و یکی را خودم حضرت فرمود که همان تصدق خدا آن طلبرا
از او دفع کرد که چوب دهان آن مار را گرفت پس فرمود که صد قه دفع بلیات میکند مرگهای بد را از او دفع و حضرت صادق ع فرمود که
هر که خواهد که خدا تعالی از او دفع نماید نحوست روزش را باید که در ابتدا از روز استفتاح نماید بتصدقی و هر که خواهد نحوست شب
از روز اول کرد و باید که در اول شب استفتاح کند بتصدقی حضرت صادق ع فرمود که حضرت سلیمان ع فرمود که تصدق پنهان
آتش غضب خداوند عالمیان را فرو می نشاند و در حدیث دیگر بعبارت ساباطی فرمود که ای عمار تصدق پنهان نه از تصدق آشکار
و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است و منقولست که حضرت صادق ع چون نماز خفتن میکذاشتند پاره
از شب میکذشت انبانی پر از کوشت و نان و خرما بر بر دوش خود می نهادند و بخانه فقرای مدینه می گشتند و قسمت مینمودند
و کسی آنحضرت را نمی شناخت و چون آنحضرت از دنیا رحلت نمودند از خیرات ایشان منقطع شد دانستند که آنحضرت بوده اند
و بسند معتبر منقولست از معلی بن خنیس که شبی تاریک بارانی آمد و حضرت صادق ع از خانه بیرون آمدند و متوجه قبیله
بنی ساعده شدند و من آهسته از عقب آنحضرت روان شدم در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد و فرمود که بسم الله خدا آنرا
برما بگرداند در خیال نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که تو را معلی گفتم فدای تو گردم فرمود که بدست تفحص نما و آنچه پیابی بمن
ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه می یافتم آنحضرت میدادم و دیدم که انبانی بزرگ بر دوش مبارک
آنحضرت هست که من می توانم برداشت گفتم فدای تو شوم بده که من برسانم فرمود که من نمی توانم برداشتن از تو
ولیکن با من بیا پس چون نطفه بنی ساعده رسیدیم دیدم جماعتی خوابیده اند حضرت آهسته در زیر لب هر یک یک گرده دو دو
گرده میکذاشتند تا بهمه رسانیدند و برگشتیم پرسیدم که ایشان همه حق ناصبی شناسند و شیعه ندفرمود که اگر شیعه
با ایشان مواسات میکردم در مال خود را مساوی بیان خود ایشان قسمت میکردم حتی در نمک و بدانکه خدا تعالی هیچ خلق
خلق نکرده است مگر اینکه خزینه داری و حافظی برای ان مقرر فرموده بغیر از تصدق که خدا تعالی خود از او حفظ میفرماید و پدرم
گاه تصدق میفرستاد چیزی از انرا در کف سایل میکذاشت پس بر میکشت و می بوسید و می بوئید و باز دست او میکذاشت
بدرستی که تصدق شب فرو می نشاند غضب پروردگار را و محو میکند گناهان را و آسان میکرداند حساب روز قیامت را و تصدق
روز مال و عمر را زیاد میکند بدرستی که حضرت عیسی ع بر کنار دریا کذشت و یک گرده نان از قوت خود را در آب انداخت بعضی از

حوارین گفتند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثواب
آنرا تسبیح عظیم یابند و در حدیث دیگر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول ص
سؤال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود که تصدق برخویشی که دشمنی کند و حضرت رسول فرمود که تصدق داده برابر ثواب
میدهند و قرض را بچه برابر و صله و احسان برادر مؤمن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر و
بسند های معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام انبان نان بر دوش میگرفتند در شب و نانهای فقیران
میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن روزی پوشیدند که آنحضرت را نشناسند و در بعضی از روایات است که صدقه
در مدینه بود که در هر خانه جائعی بود که معاش تصدق شبهای حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه میکردند و نمیدانستند چون
حضرت بدار بقا ارحلت نمود انها قطع شد دانستند که آنحضرت می آوردند و بسیار بود که بر در خانهای میایستادند و انتظار
می بردند و چون آنحضرت پیدا می شد شادی میکردند که صاحب انبان آمد در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت
داخل میشد انبان بر کتف مبارک آنحضرت پینه ها بود مانند پینه که بر زانوی شتر پیدا شد از بسیاری بارهای گران که بر دوش
خود نانهای فقیران می بردند و از برای فقرا و همسایگان در شبها اب میکشیدند و منقول است که آنحضرت روزی که روزه میداشت
میفرمودند که کوشندی برای کشتند و پاره پاره میکردند و می پختند پس چون شام میشد رو بایران دیگ میداشتند و از
بوی ان مرق قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسه را بیاورید و انرا بر فقرا و مساکین قسمت میفرمودند که خود نان و مرق را فطار
میفرمودند یا باذا الدرجة فی الجنة فوق الدرجة بما بین السماء والارض وان الارض لبین یدیه بصره ویلمع
له نورا کاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما هذا فیقال هذا نور اخیک فلان کنا
نعمل جمیعا فی الدنیا وقد فضل علی هکذا فیقال له انه کان افضل منک عملا ثم یجعل فی قلبه الرضا
حتی یرضی ای بوذر بلندی در جهت از زمین دیگر مانند بلندی اسمانست از زمین و در رستی که بنده نظر بجانب بالا می کند
نوری برای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را برباید و گوید که پس ترسان میشود و میگوید که این کیست میگوید
که این نور فلان برادر مؤمن تست میگوید که ما او در دنیا با یکدیگر عبادت میکردیم چرا او را بانچه مقدر بر من زیادتی دارد میگوید که
او را ثواب عمل بهتر بود و در دل او خشنودی میگذارد که بمرتبه خود راضی باشد و الم مگذاشته باشد یا باذا الدنیا یدخل المؤمن
جنته الکافر فیما اصیب فیها مؤمن الا حزینا وکیف لا یحزن وقد اوعد الله جل ثناؤه انه وارد
جهنم ولم یعده انه صادر عنها ولیلقین امرا فیها حزینا حتی یفارقها فاذا فارقها افضی الی الراحة و

الکرامة یا اباذر ما عبد الله مثل طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مومنان است و بهشت که فردا وهیچ مومنی صبح میکند در دنیا مگر محزون و مغموم و چگونه محزون نباشد و حال انکه خدا تعالی او را وعید فرموده است که او وارد جهنم خواهد شد و وعده فرموده است که از ان بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات میکند با امرضها و در دنیا و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می آورد و ظلم بر او میکنند و کسی بنصرت و یاری او نمیکند و در ان مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مومن باین جهتها همیشه در دنیا حزین است که از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عابدی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مومن خلق نکرده است و در خور مرتبه ایمان بلاها و اخطار باشان میرسد و برای حقیقت این مقال نظر باحوال اخیار و اوصیا و مختصهای اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافی است و بجهت تجربه معلوم است که هیچ نفس او می را اصلاح نمیکند و هموار و ملایم نمیکند و انرا مانند بلاها و مصائب و موجب زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی میکرد و چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرموده که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرماید و چون خدا بنده را دوست میدارد او را ببلای عظیم مبتلا میکرداند پس اگر راضی باشد او را خوشنودی خواهد بود و اگر بسخط آید برای او سخط الهی خواهد بود و عبد الله بن بکیر از حضرت صادق ع پرسید که ایا مومن مبتلا میشود بحزنه و پیری و مثل ان مرضها فرمود که مگر مقرر کرده اند بلاها را از برای غیر مومن و در حدیث دیگر فرموده که خدا ایمان مومن را کرفته است برایکه قولش را قبول نکنند و بخشش را تصدیق ننمایند و از دشمنش انتقام نتواند کشید و خشم خود را فرو نتواند نشانید مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و در حدیث دیگر فرموده که مومن از هیچ چیز خلت خالی نباشد همسایه که او را ازار کند و شیطانی که در مقام اکراه کردن او باشد و منافقی که بپردی او نماید و مومنی که حسد او را برد و این خصلت از همه بر او دشوارتر است زیرا که اقرار بردی نبود و مردم قبول نکنند سبنه معتبر از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم از بنده مومن خود بر دکنند نیکه اشرم کرعورت خود را بران مسترنماید و بنده که ایمانش کامل شد او را مبتلا میکرداند بضعف قوت و کمی روزی پس اگر لشکر شد با و بر میکرداند و اگر صیقل خود با و مباهات مینمایم بلاکه خود و حضرت صادق علیه السلام فرموده که در کتاب حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نوشته است که مبتلاترین مردم پیغامبرانند و بعد ازان اوصیای ایشان پس هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا میشود مومن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مومن قرار نداده است و عقوبت کافر را از دنیا مقرر نفرموده است و هر که دینش سست است و عملش ضعیف است بلیتش کست و بلاش نزدیکتر است بمومن پرهیزکار از

باران بر مینهای پست و حضرت صادق ع فرمود که اگر مومن در قله کوهی باشد که البته حق تعالی بر وی گیرانکسی اگر او را از کند تا او را ثواب دهد و بنده صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی دو ملک را بسوی زمین میفرستاد در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت که بچه مطلب میروی گفت حق تعالی مرا فرستاده است بدریای اپل که یک جباری از جبارا ماهی ارزکوه آن ماهی را برانم و بدام صیادان جبار درآورم که برای او شکار کنند تا ان کافر بنهایتهای ارزوی خود برسد پس او از دیگری پرسید که ترا چکار فرستاده است گفت مرا بکاری عجب تر فرستاده اند مک بنده مومنی که روز بار روز میدارد و شبها عبادت میکند و دعا و صدای او در اسمانها مشهور و معروفست و یکی برای افطار خود برابر که داشته است میروم که دیک او را سرنگون کنم تا ان مومن بسبب بیتابیش نهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی دو ملک را در زمانشانه تیرهای دشمنش گردانیده است و از سماعه منقولست که در خدمت حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی بود م شخصی آمد و از پریشانی با انحضرت شکایت فرمود حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا یتعالی فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از ان شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بد بوست و اهلش بدترین حالا گر فتار ند فرمود که تو در زندانی هیچ جای که در رحمت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مومن است و در حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ بخشد بر زمین نمیفرستد مگر انکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خدا بنده را که دوست میدارد او را فرو هی بر فرو بر دنیا و ما و شما شیعیان صبح و شام در بلا یم و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هر گاه خدا بنده را دوست میدارد غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بر و میریزد بلا را فرو ریختنی پس چون دعا کند حق تعالی میفرماید لبیک ای بنده من من قادرم که اجابت بیطلبی زود تو بتو بفرستم اما اکراز برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق ع فرمود که بر مرد چهل شب بیکدیگر نزد مگر اینکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود و بسبب آن مدتی گرو اکا میشود و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول ص را طعامی دعوت نمود چون بخانه او در آمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای انواری تخم کرده و ان تخم افتاد و در میان راه بسنجی نشد و بر زمین نیفتاد و بشکست پس حضرت از این حال تعجب نمودند شخص گفت که از این تعجب مفرمایید بحق ان خدا یکه ترا برراستی فرستاده است که هر گز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخواستند و از طعام او تناول نفرمودند و گفتند که هر گز نقصانی او نمیرسد خدا را در حاجتی نیست و در وخیری نیست بدانکه قطع نظر از این بلاها که مومن در رفاهیت و نعمت باشد هم که دنیا بچشم او است زیرا که نسبت بنعمتها و منازلیکه حق تعالی در اخرت برای او مقرر فرموده که تمام دنیا را او دهند که برای او زندانست و اگر کافر مجموع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت بآن عذابها که در اخرت برای او مهیاست بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن صلوات الله علیه با جمعی از خویشان و اصحاب باجابهای فاخر

بر اسپان سوار شده برای پیغمبر فرستند در عرض راه پیر یهودی خارکشی بجوزد و گفت ای فرزند رسول خدا شما گفته اید که دنیا زندان مومن و بهشت کافر است پس چرا تو با این رفاهیت سواری و من با این محنت کرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی میدانی که این از برای من زندان است و اگر تو جای خود را به بینی میدانی که آنجا که داری بهشت است و اما آنچه جناب نبوی فرموده است که وعید موده اند که وارد جهنم خواهد شد اشاره است بانکه حق تعالی میفرماید که وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا که ترجمه اش اینست بقول اکثر مفسرین است که نیست از شما ادمیان مکر که وارد جهنم میشود و این ورود مردمان بر جهنم بر سبیل ورود کار توجرم و لازم است و حکم کرده شده است بران یعنی بحتم وعده ایست که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و میکذاریم ستمکاران را در آنش در حالتی که بزانو در آمده کان باشند از شدت و هول یا اکه خلاصت که ورود در آنجا یعنی دخول است تا انکه زود جهنم حاضر شوند یا بر روی او کذرند بعضی اعتقاد اینست که ورود بمعنی دخولست و هیچ کس از مومن و کافر داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مومنان برد و سالم کردد و با ایشان ضرر نخواهد رسانید چنانچه بعضی از مفسران از جابر بن عبد الله روایة کرده اند که حضرت رسول ص فرموده که ورود بمعنی دخولست و هیچ بر و فاجر نماند مکر انکه در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مومنان سرد و سالم باشد چنانچه بر ابراهیم ع بود و بعد ازان مومنان را بیرون آورند و کافران را در ان کذارند و بعضی کفته اند که مراد از ورود دانست که بر کنار جهنم حاضر شوند و نمیخوض بسد بعضی از حضرت صادق ع منقولست و حضرت فرموده که نمی شنوی از عرب که میکویند که وارد دار بنی فلان شدیم یعنی بر کنار ان رسیدیم نه که داخل ان شدیم و بعضی کفته اند که مراد از ورود کذشتن بر صراط است که بر روی جهنم است و انچه حضرت فرموده اند که وعده بیرون رفتن از اکرده اند مبارین است که درین آیه تقیا را وعده نجات فرموده است و هر مومنی جرم می تواند کرد که از جمله متقیان است و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند بمتقی از شرک و کفر و الله یعلم یا اباذر من اوتی علما مالا ینبغی لحقیق ان یکون اوتی علما مالا ینفعه لان الله عز وجل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا یا اباذر من استطاع ان یبکی فلیبک ومن لم یستطع فلیتشعر قلبه الحزن ولیتباک ان القلب القاسی بعید من الله ولکن لا تشعرون ای ابوذر هر کرا علمی بهند که باعث خوف و کریه او نشود او سزاوار است بانکه علمی باشد که ازان منتفع کردد زیرا که خدای عزوجل وصف فرموده است علماء را بانکه فرموده که انا کنا علما بایشان داده بودند و متصف بعلم کردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب او و غیر ایشان مثل سلمان و ابوذر و چون خوانده میشود قرآن بر ایشان ملتذ می افتند بر کتابی

خود سجده برای تعظیم امر الهی و بجهت شکر بر انجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده اند از ارسال محمد ص و ارسال قرآن
سجده بر بخ یا سجده ایشان که خوانده اند بوده خوانده بودند پیش از نزول قرآن یا مراد سجده بر روست باین عنوان تعبیر
نمودن برای انکه ابتدا از بخ از سایر اعضا و بزمین نزدیکتر میکردد و میکویند منزه است پروردکار ما از انچه مشرکان باو
نسبت میدهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستی که وعد پروردکار ما واقع است و تخلف نمیدارد
و می افتند بذقنهای خود در سجده و میکویند در حالت سجود زیاده میکرداند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی و تضرع ایشان را
ای ابوذر کسی که قادر بر کریه باشد باید که از خوف آلهی بکریه و کسی که قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود کرداند خود را
بجهد بکریه بدارد و بدرستی که دل سخت و با قساوت دور است از خدا و لیکن سنکدلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده
و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و کریه است و ان بکثرت یاد مرک و عذابهای آلهی و اهوال قیامت و احتراز نمودن
از اموری که در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب کناهان
و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا بدست چنانچه احادیث درین باب کذشت و اقرب راههای قرب بسوی خداوند غفران
راه تضرع و استغاثه و مناجات و کریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوبات است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
علی نقی صلوات الله علیه منقولست که حضرت موسی در هنکام مناجات از حق تعالا سؤال کرد که آلهی چیست جزای کسی که چشمان
او از ترس تو کریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از کرمی آتش کناه میدارم و از خوف و فزع روز قیامت او را
ایمن میکردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که چشمان او پر اشک شود از خوف آلهی خدا باز او هر قطره
که از دیده او میریزد قصری در بهشت با کرامت میفرماید که مزین باشد بروارید و جواهر و دران قصر انعامهای آلهی
بوده باشد انچه چشم ندیده و کوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد حضرت صادق ع فرمود که بسیار است کریان
ادمی و بهشت زیاده از انها بحق الله ری تا عرش و وری هست از بسیاری کناهان پس کریه میکنند از ترس آلهی از روی
از روی شیدائی از کناهان تا انکه نزدیکتر میشود بهشت از یک چشم بچشم و در حدیث دیکر فرمود که چه بسیار کسی که بهبود
و لعب خنده او در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت کریه او بسیار باشد و در حدیث دیکر فرمود که هیچ چیزیست مکر انکه از
کیلو و وزنیدست مکر قطرات اشک که قطره از ان دریاهای آتش را فرو می نشاند و چون چشم کسی پر از اب شود بر روی آن
هر کز غبار ذلت و خاری نشیند و چون بر روی جاری کرد خدا تعالا آنروی را بر آتش جهنم حرام کرداند و اکر کریه
سیار امتی کریه کند خدا ان بهت را بر کرت ان کریه رحم نماید و حضرت باقر ع فرمود که هیچ قطره محبوب تر نیست نزد
حق تعالا از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب آلهی بیرون آید و غرض از ان غیر خدا نباشد و باسانید معتبره از حضرت

صادق ع منقولست که هر دیده گریانست در روز قیامت مگر چشم چشمی که پوشیده باشد از چیزهایی که خدا حرام کرده است و دیده که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب از ترس حق تعالا و بسنده معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت صادق عرض کردم که میخواهم بگریم و نمی ایید و بسیارست که بعضی از مردمان خود را بایا وسکینم که مراقبت حاصل میشود و گریه می آید یا جایزست این فرمود که بلی ایشان را یاد کن و چون بگریه در آمدی خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا گریه نیاید خود را بگریه در آور پس اگر اشک بیرون آید مثل سر مگس بپه بسیار خوبست و در حدیث دیگر فرمود که از امور خوف داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی را چنانچه سزاوارست بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را اگر به بدار اگر چه لقمه بر سر مگسی باشد بدرستی که پدرم شکیف که اقرب احوال بنده بخدای عزوجل وقتی است که در سجده باشد و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوبتر نیست از دو قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب از برای خدا جاری گردد و از حضرت رسول ص منقولست که سه کس در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه غیر از آن نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی جاری گردد و شخصی که برادر مومن خود را به بیند و بگوید که ترا دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت آن باشد که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمال او را نزد یک خود بخواند و بگوید که من از پروردگار خود میترسم یا اباذر یَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا أَجْمَعُ لَهُ أَمْنَيْنِ فَإِذَا أَمِنَنِي فِي الدُّنْيَا أَخَفْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا أَمَّنْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بَاذَرٍّ لَوْ أَنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ كَعَمَلِ سَبْعِينَ نَبِيًّا لَأُحْرِقَ وَخَشِيَ أَنْ لَا يَنْجُوَ مِنْ شَرِّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَا بَاذَرٍّ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُعْرَضُ عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ أَمَا إِنِّي كُنْتُ مُشْفِقًا فَيُغْفَرُ لَهُ يَا بَاذَرٍّ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الْحَسَنَةَ فَيَتَكِلُ عَلَيْهَا وَيَعْمَلُ الْحَسَنَاتِ حَتَّى يَأْتِيَ اللهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ السَّيِّئَةَ فَيَفْرَقُ مِنْهَا فَيَأْتِي اللهَ عَزَّوَجَلَّ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا بَاذَرٍّ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ فَيُدْخِلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقُلْتُ وَكَيْفَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ فَيَكُونُ ذَلِكَ الذَّنْبُ نُصْبَ عَيْنَيْهِ تَائِبًا مِنْهُ فَارًّا إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ يَا بَاذَرٍّ لَلْكَيِّسُ مَنْ أَدَّبَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ الْأَمَانِيَّ ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع میکنم بر بنده خود دو خوف را و جمع میکنم برای او دو امنی را پس اگر در دنیا از من ایمن ست و خایف منست در روز قیامت او را می ترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل مقاتا پیغمبر داشته

باشد میباید او را حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از سر روز قیامت ای ابوذر بدرستی که بنده را عرض
میکنند بر وکناهانش او در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته ترسان بود م از این گناهان پس بسبب این خلط
او را امن آمرزد ای ابوذر بدرستی که بنده که حسنه میکند و اعتماد بر ان میکند وگناهان میکند وحقیر و سهل میشمارد تا اینکه
چون روز قیامت بنزد خدا تعالی می آید خدا تعالی بر ان خشمناک و بدرستی که شخصی گناهی میکند و از ان میترسد
و در حذر است پس در قیامت با امن نزد خدا می آید و باک ندارد ای ابوذر بدرستی که گاه بنده گناهی میکند و بسبب ان داخل
بهشت می شود ابوذر گفت که چگونه خواهش میشود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که ان گناه پیوسته در برابر چشمان
اوست و از ان توبه میکند و از عذاب ان بخدای گریزد و پناه می برد تا بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر نزدیک است
که نفس خود را تعجب دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز گشته است که متابعت هوا و آرزوهای بهشت در مراتب
عالیه داشته باشد از این کلمات قدسیه که از شجره طیبه رساله صادر گردید و چند ثمره عاید فائز احاصل میشود خوف
و رجاست بدانکه مومن را از اتصاف بین دو خصلت چاره نیست و می باید که در دل من خوف و رجا هر دو بر وجه کامل بوده
باشد و هر یک مساوی دیگری بوده باشد و نا امید بودن از رحمت آلهی ایمن بودن از عذاب آلهی از جمله گناهان کبیره است و باید
فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خایف و مایوس بودن بدانکه رجا عبارتست از امید داشتن برحمت آلهی و طالب آن
ان بودن و آثار صدق در رجا در اعمال ظاهر میشود پس کسی که دعوی رجا کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذب است در ان دعوی
بلکه این مزخرف بودنست و از بدترین صفات ذمیمه است مثل انکه اگر زارعی در زراعت نکند و تخم نپاشد و گوید من امیدوارم
که این زراعت بی عمل ایدین سفاهت نه رجا و امید و اگر انچه در ضرر زراعت ضرورت بعمل اورد و تخم نپاشد
و آب به او هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید امیدوارم که حق تعالی گرمست فرماید امید او بجایست و در دعوی
خود صادق است همچنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را باشد ایطا بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل
آلهی امیدوار باشد او صاحب رجاست همچنین در خوف اگر خوف او را باعث یاس از خدا نشود و ترک عمل کند ان نومیدی
از رحمت آلهی است و در مرتبه ثانی گرست و اگر خوف او را باعث نشود که ترک محرمات کند در عبادات اهتمام نماید این خوف
صادقست زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسانست البته از ان گریزانست ان شق اول از نهایت است که شخصی نزد شیری
ایستاده باشد و دست در دهان او کند و گوید من از ان میترسم پس کسی گوید که از خدا بالهی میترسید چرا مرتکب
امری چند میشوید که موجب غضب اوست و امی میباید که طبیب نفس خود باشد اگر رجا و امید را بر خوف غالب داند و ترسد که مبادا
موجب سستی در عمل گردد و بتفکر در عقوبت آلهی و تذکر ایات و احادیث خوف خود را متذکر گرداند و اگر خوف بر رجا غالب شود

ومترسد که باین سبب ترک عمل نماید بایات واخبار وتفکر در فضل وامتنای خدا خود را امیدوار گرداند وکسی توهم نکند که نهایت
خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف ورجا یک چیز نیست که زیادتی هریک دیگری کم کرده بلکه محل رجا جانب
ایزدی است وان محض فضل ورحمت واز وهیچ کونه خوف نمی باشد ومحل خوف نفس ادمی وشهوات وخواهشهای کمان
وبدیهای اوست پس ادمی از خود میترسد واز خداوند خود امید میدارد وچنانکه در بدیها وعیوب خود تفکر مینماید خوشی
زیاده میکردد وچنانکه در فضل الهی ونعمتهای او تفکر مینماید امیدش زیاده میکردد وچنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله
علیه در دعاها در بسیار جایها اشاره باینمعنی فرموده اند کدای مولای من هرکاه کمانهان خود را می بینم ترسان میشوم ودر عفو
تو می نکرم امیدوار می شوم بهمینمعنی احادیث وایات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود کدای فرزند از خدا چنان بترس که اکر تواب جن وانس را شته باشی ترا عذاب نکند
کرد واز وچنان امید بدار که اکر با کمانهان جن وانس درکاه او روی ترا رحم کند بعد از ان حضرت فرمود که مرد مسلمان
هیچ مومنی نیست مکر انکه در دل او دو نور است یکی نور خوف ودیکری نور رجا که هریک را با دیکری بسنجند دیکری بر ان
زیادتی نکند وبسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق ع فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که کویا
او را می بینی پس اکر تو او را نمی بینی او ترا می بیند واحوال ترا میداند در حضور او معصیت مکن پس او را از جمیع نظر کنندکان
سهلتر شمرده ودر حدیث دیکر فرمود که هرکه از خدا ترسد خدا همه چیز را از وی ترساند وهرکه از خدا نترسد خدا تعالی
او را از همه چیز میترساند ودر حدیث دیکر فرمود که هرکه خدا را شناخت از وخایف وترسان می باشد وهرکه از خدا میترسد
نفس او به نیا رغبت نمی کند شخصی بحضرت صادق ع عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که کمانهان میکنند ومیکویند
ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میکویند اینان شیعه ما نیستند که بآرزوهای نفس خود مایل شده اند وکمان
میکنند که امیدوار نهرکه امید چیزی دارد از برای تحصیل ان کاری میکند وهرکه از چیزی میترسد از ان کریزان میباشد
ودر حدیث دیکر فرمود که مومن در میان دو خوف میباشد ترس از کمانهان کذشته که نمیداند که خدا تعالی با نها را امرزیده
یا نه وترس از آینده عمر خود که نمیداند که چه کمانها ن ومهالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی صبح نمیکند مکر خایف و
ترسان واو را با صلاح نمی آورد مکر خوف حق تعالی وودر حدیث دیکر فرمود که مومن ما بین فارغ نمیکردد تا ترسان وامیدوار
نمی باشد تا کار نکند برای انچه از و میترسد وامید میدارد از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول الله ص
فرمود که حق تعالی خوشنود میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندکان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من کنند بدرستی که اکر کسی
دو خود راتعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هرآینه مقصر خواهند بود ونکنه عبادت من نرسیده خواهند بود

وحق نخواهند بود الّا آنچه را اطلب میفرماید از کرامتها و تواناییهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه ان نخواهند بود و گمان
باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امید وار بفضل من باشند و بگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در ین
حال رحمت شامل حال ایشان میشود و خشنودی من بایشان میرسد و امرزش من جامه عفو در ایشان می پوشاند زیرا
که منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرموده که در کتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه نوشته است که
حضرت رسول ص بر منبر فرمود که بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمومنی خیر دنیا و اخرت نمیرسد مگر بحسن ظنی
که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق و دار معاشرت مردم و ترک غیبت مؤمنان
کردن و بحق خداوند رکس بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان
بدی که ببرورد گار خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و بد خلقی با مردم و غیبت مؤمنان کردن و بحق
آن خداوندی که جز او خدایی نیست که هیچ بنده بخدا گمانش نیکو نیست مگر انکه خدا بر وفق گمان او با او عمل مینماید زیرا که خدای تعالی
کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و میکند حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بنده مؤمن با و گمان نیک
داشته باشد و بخلاف ظن او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان نیکو بدارید و شواهای او و طاعات
و عبادات او رغبت نمایید و از حضرت صادق ع منقولست که هر گرا گمانهای بیهوده روی دهد و از ان اجتناب ننماید از خوف
الهی خدا برا و اتش جهنم را حرام گرداند و از فزع اکبر در روز قیامت او را ایمن گرداند و انچه در قران وعده فرموده است
که دلش خاطر مقام ربه جنتان کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت است که
حق تعالی با و کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد فرموده که در حکمت آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم
چگونه بکلام من سکلم میشوی و حال انکه هشیار نشده از مستی گناهان و میبینی ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با
قساوت و تو غفلت پروردگار خود را فراموش کرده اگر پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را میدانستی
همیشه از و ترسان بودی و وعده های او را امید وار بودی بچاره فرزند آدم چرا با دنیای فانی لحظه و تنها با خود را در مکان
و حضرت صادق ع فرموده که از خدا امید بدار امیدی که ترا بر معاصی جرات ندهد و بترس از و ترسی که ترا از رحمت او
نا امید نگرداند و در حدیث دیگر فرموده که خایف کسی است که خوف آلهی برای او زنا نگذشته باشد که تخم گویند و در حدیث
دیگر فرموده که حضرت رسول ص فرموده که اخر بنده را که حق تعالی امر فرماید که باتش جهنم برنده باشد که چون او را برند
بجهنم نگاهی بعقب خود کند پس حق تعالی امر فرماید که او را برگردانید پس از و سئوال فرماید که چرا بقفا نظر میکردی گوید که
خداوندا من این گمان نبودم تو بمن داشتی که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی گوید که پروردگارا گمان من این بود

که گناهان من بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند خود و جبار تعالی شانه فرماید که ای ملائکه من بعزت و جلال
و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که ای بنده که یک ساعت از عمر خود بکمان نیک بمن گذشته و اگر یک ساعت
بمن باین گمان میدانست اورا با تش نمیرسانیدم باین دروغی که میگوید او را به بهشت برید پس حضرت رسول فرمود که هر بنده
که ظن نیکو ببرود کار خود داشته باشد خدا با او بگمان او عمل میکند خنانچه حق تعالی میفرماید که ذلکم ظنکم الذی ظننتم
بربکم ارد کم فاصبحتم من الخاسرین که ترجمه اش این است که این گمان بد است که ببرود کار خود دارید شمارا هلاک کرد
پس صبح کردید از جمله زیان کاران مژه دوم در بیان بعضی از قصص خائفان که متذکر احوال ایشان موجب تنبه و موعظت
کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که شخصی با هاش بکشتی سوار شد و کشتی
ایشان بشکست جمیع اهل ان کشتی غرق شدند مگر زن آمد و که بر تخته بند شد و بجزیره از جزایر بحر افتاد و در ان جزیره
مرد راهبی فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش بر ان زن افتاد گفت نوازنی با ازین گفت از انسی پس دیگر
با زن سخن نگفت و برد چسپید و بمباشرت مجامعه در آمد و چون متوجه ان عمل قبیح شد دید که ان زن اضطراب میکند
و می لرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره با سمان کرد که از خداوند خود نمیترسی پرسید که هرگز نشان این کار کرده
گفت نه بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال انکه با ختیار تو
نیست و تو را بجبر درین کار داشته اند پس من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخواست و ترک
ان عمل شنود و هیچ با ان زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده های
خود در اثنای راه براهبی برخورد و با ان رفیق شد چون پاره راه رفتند افتاب بسیار گرم شد راهب انجوان گفت
که افتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند گفت مرا تو خدا حاجت نیست و کار خیری کردم
که جرات کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت که من دعا میکنم تو این بگو خنان کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان
پیدا شد و در سایه ان میرفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت
ان ابر با جوان روان شد و راهب در افتاب ماند راهب گفت ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و
دعای من باجابت نرسید بگو چه کار کرده که مستحق ان کرامت شده چوان قصه خود را نقل کرد راهب گفت که چون
از ترس خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا امرزیده است سعی نما که بعد ازین خوب باشی مژه سوم بسند
معتبر کلینی از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و ان پادشاه قاضی داشت
و ان قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و ان برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه

شخصی را منجم است که بکاری نفرستد تا قاضی گفت که مرد ثقه معتمدی را طلب نمای که بان کار بفرستم قاضی گفت معتمد
تر از برادر خود کسان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف این امر با و نمود و او ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمیتوانم
گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود او ابا کرد و چون مضطر شد گفت ای برادر من هیچ چیز تعلق و اهتمام مرا م
مثل زن خود و خاطر من بسیار با و متعلق است پس تو خلیفه من باش و بکار او برس و کارهای او بساز تا من برگردم
قاضی قبول کرد و برادرش بسفر رفت و از زن از رفتن شوهر اصلی نبود قاضی بمقتضی وصیت برادر مکرر نزد آن زن آمد
و از خواص آن سؤال مینمود و در کارهای اهتمام و اقدام مینمود و محبت آن زن بر و غالب شده و او را تکلیف ناکرده آن
زن ابا و امتناع نمود قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمکنی من بپادشاه میگویم که این زن زناکرده است و نزد من ثابت شده
گفت آنچه میخواهی بکن من ان کار را قبول نخواهم کرد قاضی نزد پادشاه رفت و گفت زن برادر من زناکرده است و نزد
من ثابت شده پادشاه گفت او را سنگسار کن پس او را نزد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده است که ترا سنگسار کنم گفت من
اجابت من تو نمیکنم آنچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر کرد و آنزن را بصحرا برد و گوی کند و او را سنگسار کرد تا وقتی که گمان کرد
که او مرده است باز گشت و در ان زن رمقی مانده بود چون شب شد حرکت کرده از گور بیرون آمد بر دری خود براه میرفت
و خود را میکشید تا بدری رسید که در انجا دیرانیا بود بر در آن دیر خوابید تا صبح شد چون دیرانیا در را گشود ان زن را دید
و از قصه او سؤال نمود زن قصه خود را باز گفت دیرانیا بر و رحم کرد و او را بدیر خود برد و ان دیرانیا پسر خوردی داشت و غیر او
فرزند نرینه نداشت و مال و جمعیت داشت پس دیرانیا ان زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند خود را باو داد و گفت
کنده و ان دیرانیا غلامی داشت که او را خدمت میکرد ان غلام عاشق ان زن شد و با او در افتاد و گفت اگر معاشرت من
را نمیخواهی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت آنچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که از من بصدور رشود پس ان غلام بیامد و فرزند دیرانیا
را بکشت و دیرانیا نزد آن زن آمد و گفت این زن زناکار را آوردی و فرزند خود را باو دادی الحال فرزند ترا کشته است دیرانیا
نزد ان زن آمد و گفت چرا چنین کردی مبدانیا که من بتو چه نیکیها کردم زن قصه خود را باز گفت دیرانیا گفت دیگر نفس من راضی
نمیشود که تو در دین در باشی پس او دویست درهم برای خرج راه باو داد و در شب او را از دیر بیرون کرد و گفت این زر
توشه خود کن و خدا کار ساز تست انزن در ان شب راه کرد تا صبح بدی رسید مردی را دید که مدار کشیده اند و منور زده است
از سبب بخال سؤال نمود گفتند دویست درهم قرض دار و او را بدار میکشند و تا او انکند او را فرو نمی آرند پس آنزن ان دویست
درهم را باو داد و او را از دار خلاص کرد آنمرد گفت که ای زن هیچکس بر من مثل تو حق نعمت ندارد مرا از مردن نجات دادی هر جا
که میروی در خدمت تو می آیم پس همراه یکدیگر تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود جمعی بودند که میخواستند بر آن

کشتیها سوار شوند مردمان گفت تو در اینجا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها بزد کار کنم و طعامی گرفته بزد تو آورم
پس او رفت نزد اهل آن کشتیها امد و گفت در این کشتی شما چه متاع هست گفتند انواع جوهر و غیره و سایر چیزها است و این
کشتی دیگر خالیست که ما خود سوار میشویم گفت قیمت این متاعهای شما چند ست گفتند بسیار میشود حسابش را نمیدانیم گفت من
یک چیز دارم که بهتر ست از انچه در کشتی شماست گفتند چه چیز ست گفت گنبزکی دارم که هرگز نان چنین وجمال ندیده اند گفتند با
بدهید تا من بروم و چند او را مصروف شویدا ایشان قبول کردند و کس فرستاند خبر آورد که هرگز چنین گنبزی ندیده ام پس آنزن
رابده هزار درم با ایشان فروخت و زر گرفت چون او برفت و ناپدید شد ایشان نزد آنزن آمدند و گفتند بر چه و پا بکسی تلفت
چرا گفتند ترا از اقای تو حواله ایم گفت او اقای من نبود گفتند اگر نمی آید ترا بزور می بریم ناچار برخواست و با ایشان
بکنار دریا رفت چون نزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگری این نبودند آنزن را بر روی متاع کشتی سوار کردند و
و خود همه در کشتی دیگر در امدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا تعالی بادی فرستاد و کشتی ایشان
با آن جماعت غرق شدند و کشتی که زن در ان بود با متاعها نجات یافت و باد او را و انچه بر او بود در کشتی فرود آمد و کشتی ایست
و بر کرانه این جزیره برآمد و دید مکان خوشی ست و آبها و درختان میوه دار دارد با خود گفت که درین جزیره میباشم و از این
آب و میوه ها هیچ زم و عبادت الهی میکنم تا مرگ در رسد پس خدا تعالی وحی نمود به پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل که در ان زمان
بود که برو و نبزد ان پادشاه و بگو که در فلان جزیره بنده از بندگان من هست باید که تو و اهل مملکت تو همه نبزد او بروید و
بگمانهای خود نزد او قسم ار کنید و از سئوال کنید که از گمانهای شما در گذرد تا من شما را بیامرزم چون پیغمبر پیغام را با آن
پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی ان جزیره رفتند در انجا هم آنزن را دیدند پس پادشاه نبزد او رفت و گفت
این قاضی بنده من امد و گفت زن برادر من را کرده ست و من حکم کرده ام که او را سنگسار کردند و گواهی نزد من گواهی
داده بود و میترسم که بسبب ان حرامی کرده باشم میخواهم که برای استغفار نماید زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس بشوهرش
آمد و او را می شناخت گفت من نزد تو شتم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود از رفتن من و سفارش
او را بیاد خود کردم چون برگشتم و از احوال او سوال کردم گفت او را سنگسار کردیم میترسیم که در حق او تقصیر کرده
باشم از خدا بطلب که ترا بیامرزد زن گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس او را در پهلوی پادشاه نشانیدند پس قاضی پیش آمد و گفت
برادر من زیاد داشت و من عاشق او شدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او بهتهم زنا ساختم و در رفع او
سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیامرزد پس روبشوهرش کرد که بشنو پس او را بیاورد قصه خود را

نقل کرد و گفت در آن شب آنرا بیرون کردم سیر ستم که در زن او را در بده و کشته شده باشد گفت خدا ترا بیامرزد
آنرا برداشته آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت خدا ترا بیامرزاد چه او بسبب در برابر نیکی او بدی کرده بود پس آن زن
عابده روبشوهر خود کرد و گفت من زن توام و آنچه شنیدی همه قصه من نبود مراد دیگر احتیاج بشوهر نیست میخواهم که این کشتی پر
ما را متصرف کنی و مرا در این جزیره بگذاری که بعبادت خدا تعالی مشغول باشم می مینی که از دست مردان چه کشیده ام پس او را با
شوهر گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد پادشاه و اهل مملکت همگی برگشتند ثمره چهارم ابن بابویه علیه الرحمه بسند
معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردم را
می شکافت و کفن مردگان را میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید که بمیرد و آن کفن دزد کفن او را بدزدد او را بیاید او را
طلبیده و گفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایه نیکی بودی برای من گفت بتو حاجتی دارم گفت بگو که حاجت تو
برآورده است پس دو کفن بیار نزد او گذاشت و گفت هر یکرا که میخواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را برای من بگذار
که مرا در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس آن نباش از کرده خود پشیمان شد و بیمار سابقه
کرد تا آن کفن بهتر را برداشت و چون آن شخص مرد او را دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند
که من کفنش را برده ام پس آمد و قبرش را شکافت ناگاه صدا یک شنید که کسی با تک برمیزند که مکن پس ترسید و کفن را
گذاشت و برگشت و بفرزندان گفت که من چون پدری بودم برای شما کفشه نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم
حاجت مرا برآورید گفتند بگو آنچه فرمایی چنان خواهیم کرد گفت میخواهم که چون بمیرم مرا بسوزانید و چون سوخته شوم سحق کنید
مرا بکوبید و در مشکی می که باد تندی آید نصف آن خاکستر را بجانب بحر اسیاد دهید و نصف دیگر را بجانب دریا کفشه چنان
خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در اثنای حق تعالا بصحرا فرمود که آنچه در دست جمع کن و بدریا فرمود
که آنچه در دست جمع کن پس شخص زنده گردید و باز داشت و فرمود که ترا چه باعث شد که چنان وصیتی کردی گفت بعزت تو
که از ترس تو چنان کردم حق تعالا فرمود که چون از خوف من چنین کردی چنان ترا از فزاعی کردانم و خوف ترا با امنی مبدل
سازم و گناهان ترا آمرزیدم ثمره پنجم ابن بابویه علیه الرحمه نقل کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با سایه در خنکی
نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی امد و جامهای خود را کنده و در زمین گرم میغلطید و گاهی پشت خود را گاهی شکم
خود و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بحرص که عذاب الیم الهی از این عظیمتر است و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با و نظر میفرمود پس او جامهای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بنده خدا
کاری از تو دیده ام که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد گفت ترس الهی مرا باعث بر ان شد و بنفس خود این گونه

پنداشتید که مرا نمی داند خدای آسمانها از این شدیدتر است و تواناتر و حضرت فرمود که از خدا بترسید آنچه شرط ترسیدنست و بپرستی که
پروردگار تو مباهات کرد تو بملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود که بنزدیک این مرد بروید که برای شما دعا کند چون بنزدیک او
آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی بر تو شاکر دان و بازگشت ما را بسوی بهشت کردان ثمره ششم
ابن بابویه رحمه الله از حضرت رسول ص روایت کرده است که در زمان پیشین سه نفر برای سیر فرستادند در میان راه آشیانی بارانی گرفت
بغاری پناه بردند تا گاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را گرفت و راه آشیانرا سد کرد یکی از ایشان گفت که والله که شما را از این
مهلکه بغیر از راستی نجات نمیابید هر یک از شما عملی که کرده اید بدرگاه خدا عرض کنید که خدا او را که راست میگوید هم پس یکی از
ایشان گفت که خداوندا اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کار کرده بود که قدری از برنج در عوض کیسر و فروخود را
نگرفته ناپدید شد پس من ان برنج را زراعت کردم برای او و حاصل او را برای او کاوها خریدم چون مزد خود از من طلب کرد گفتم
این کاوها از ان تست پر گفت من از تو اندیکه برنج طلب دارم گفتم این گلها همه از حاصل ان برنج بهم رسیده است و همه مال تست
و همه را بتصرف تو داده ام خداوندا اگر میدانی که این کار را از ترس تو کرده ام ان بلا را از ما دفع کن پس اندیکه ان سنگ دور
گشت دیگری گفت خداوندا اگر میدانی که من پدر و مادری پیر داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیال خود
می آوردم شبی دیر آمدم و پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادرم نخورند و
بایشان ندادم پس نخواستم که ایشانرا بیدار کنم و نخواستم که مشتی بفرزندان دهم و نرفتم که مبادا بیدار شوند و بخواهند
من حاضر نباشم پس تا صبح با ان حال انتظار ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی که این کار را از ترس تو کرده ام ما را فرجی
کرامت فرما پس سنگ اندکی دور تر شد سوم گفت که خداوندا اگر میدانی که من دختر عمی داشتم و بسیار او را دوست میداشتم
خواستم او را بفریبم گفت تا صد دینار زر باو بدهی تن در ندهد هم پس صد دینار بهم رسانیدم و باو دادم و چون راضی شد در
میان پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بناحق مشکن پس برجستم و از صد دینار که شتم اگر میدانی که از ترس تو
کرده ام این بلا را از ما دور گردان پس ان سنگ دور گردید و بیرون آمدند ثمره هفتم کلینی بسند حسن از حضرت صادق ع
روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع با جمعی از اصحاب نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد گفت یا امیر
المؤمنین با سپری غلی قبیح کرده ام مرا پاک گردان و صدای او بر من جاری گردان حضرت فرمود که برو بخانه بلکه خونها از او
فوارش شده باشد گفت چنین سخنی میگوید تا انکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که
حضرت رسول ص در مثل تو حکم مقرر فرموده هر یک را که خواهی اختیار کن گفت ان سه حکم که است فرمود که یا بگذرنت
شمشیر کردنت بزنند یا بدار آویزند یا بتش بسوزانند گفت یا امیر المؤمنین که امروز اختیار

فرمود که با تش سوزانیدن گفت من ترا اختیار میکنم که دشوارترست حضرت فرمود که مهیا شو که صد بار بتو جاری میکنم پس برخواست
و دو رکعت نماز گذارد و بعد از فراغ گفت که خداوندا کناهی کرده ام که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و نیز وصی و پسر عم پیغمبر تو ام و از تو
سؤال مینمودم که مرا پاک کند پس او مرا مخیر گردانید در میان سه صنف از عذاب خداوند من دشوارترین از آخرت بار کردم خداوندا
از تو سؤال میکنم که این را کفاره گناهان من گردانی و مرا بآتش آخرت نسوزانی پس گریان برخواست و رفت و در میان کوهی گرداگرد
او کنده بودند و آتش بر دورش افروخته بود نشست پس حضرت امیرالمؤمنین با اصحاب او گریان شدند حضرت فرمود که ای جوان
برخیز که ملاکه اسامها و ملاکه زمین را بگریه در آوردی خدا تعالی توبه ترا قبول فرمود برخیز و دیگر چنین کاری مکن ثمره هشتم بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را
مفتون خود ساخته بود روزی جمعی از ایشان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را بپذیرد فریفته خواهد شد آن زن چون
این سخن را شنید گفت که والله که بنخانه نروم تا او را از راه نبرم پس همان شب قصد خانه عابد کرد و در را کوفت و گفت ای
عابد مرا شب پناه ده که در سرای تو شب را بروز آورم عابد با خود زن گفت بعضی از جوانان بنی اسرائیل بدین قصد آنجا
دارند و از ایشان گریخته ام و اکنون نمیگذارند که بیرون روم عابد چون این سخن بشنید در را گشود پس زن بخانه
درآمد و جامهای خود را افکند چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بیاختیار شد و دست او برسانید در حال
مستمد گردیده دست از او برداشت و دیگی در بار و شت که آتش در زیر آن میسوخت رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت
زن گفت چه کار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطایه که از من صادر شد پس زن پیروی شتافت و بنی اسرائیل را
خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته بود ثمره نهم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی بمهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد هر چند شهوت بر وی زور می آورد عابد بآتش آنرا
از کشتن خود را باز میداشت تا آن خیال از نفسش بیرون رفت و پیوسته در این کار بود تا صبح شد عابد بآن زن گفت
که بیرون رو که تو بمهمانی بودی از برای من ثمره دهم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که زاهد حضرت یحیی علیه السلام بر تپه بود که بیت
المقدس آمد نظر کرد بعابد و رهبانان و احبار که بر تپه ها مجتمع بودند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته بودند و زنجیرها
در گردن کرده و در ستونهای مسجد بسته از چون این جماعت را شبانه مشاهده نمود نیز مادرش آمد و گفت ای مادر برای من پیراهنی از
و کلاهی از پشم بباف تا بروم بر تپه بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان مادر گفت صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید
و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل کرد زکریا او گفت ای فرزند چه چیز باعث شد ترا که این اراده کرده و تو
هنوز طفلی یحیی گفت ای پدر مگر ندیدی از من خوردسال تر را که شربت مرگ چشیده است گفت بلی پس زکریا مادر یحیی گفت که آنچه میگوید

چنان کن پس او در کلاه پشم و پیراهن موی از برای او بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه
پیراهن موی بدن شریفش را ضعیف گردانید و ببدن خود دید که بدنش نحیف شده بگریست پس خطاب الهی باو
رسید که یا یحیی آیا گریه میکنی از آنکه بدنت کاهیده شده بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم کنی پیراهن آتش خواهی
پوشید بعوض ملابس پس حضرت یحیی بگریست تا از بسیاری گریه روی مبارکش مجروح شد یکی که دنها نیاش پیدا شد چون این خبر بمادرش
رسید باز گریان نزد او آمد و عبا و بنی اسرائیل گرد او در آمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین کاهیده و مجروح شده است
گفت من باخبر نشده ام ذکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای مادر
تو را باین امر که روی و گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیگذرد از آن عقبه مگر حاقی که گریه بسیار کند از خوف
الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم اما جهد و سعی کن در بندیکه خدا که ترا بامر دیگر فرموده اند پس مادر باو گفت که حضرت سید ما
گرد و پاره مندار برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود گذاری که دنها نیات را بپوشاند و از چشمت را جذب نماید گفت تو
اختیار داری پس از آن دو پاره مندار برای او ساخت و بر روی او گذاشت و آستینهایش را فشرد از آنها اشک چنان تر شده بود
که از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و روبسوی آسمان کرد و گفت خدایا
این فرزند منست و این آب دیده اوست و تو ارحم رحم کنندگان رحیمتری پس هرگاه زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه
بگوید بجانب راست و چپ نظر میکرد پس اگر یحیی حاضر نبود نام بهشت و دوزخ میبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه نمود
یحیی سر خود را در عبای پشمینه اما در میان مردم نشست حضرت زکریا او را ندید فرمود که جبرئیل را خبر داد که حق تعالی
میفرماید که در جهنم کوهی است که از اسکران نامند و در پایین کوه وادیی است که از غضبان میگویند زیرا که از غضب آلهی او پر شده
شده است و در آن وادی چاهی است که صد سال راه عمق دارد و در آن چاه تابوتها از آتش است و در آن تابوتها صندوقها
وجامها و زنجیرها و غلها از آتش است چون یحیی این را شنید سر بر داشت و فریاد برآورد که وه غفلتا چه بسیار غافلیم از سکران
پس بزخود آمد و بخود آنرا مشوبه چیایان شد پس زکریا از مجلس بزخواست و نزد مادر یحیی آمد و فرمود که یحیی را طلب کن که کرتم
او را نه بینی که بعد از مرگ پسرا در بطلب فرزند پسرون رفت با جمعی از بنی اسرائیل رسیدایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی
کجا میروی گفت بطلب فرزند خود یحیی میروم که نام آتش جهنم شنیده و در بصحرا رفته است تا مگر او را بیابد از او سوال نمود که او را چه
باین مهمات وصفت دیدی گفت بلکه یحیی را میخواهی گفت بلی الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب دیده اش فرو
رفته و سر بآسمان بلند کرده بود و میگفت بحق تو ای مولای من که آب سرد نخورم تا نصرت و مکان خود را نزد تو نه بینم پس مادر یحیی یاد
و نظرش بروی افتاد نزد او رفت و سرش را در پستانهای خود گذاشت و او را بجای خود سوگند داد که با او بخانه رود پس با او

بخانه رفت مادر از والتماس نمود گفت ای فرزند التماس دارم که پیراهن مورا بکنی و پیراهن پشم بپوشی گفت نرم تر ست یحیی قبول فرمود و پیراهن پشم پوشید و مادر از برای او عدسی بخشت و انحضرت تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد در خواب با و مدار سیده گفت ای یحیی خانه بد از خانه من میخواهی و همسایه بد از من مطلبی چون این ندا بگوشش سید از خواب برخواست و گفت خداوندا از لغزش من در گذر بعزت تو که دیگر سایه مظلوم بغیر از سایه بیت المقدس و مادرش گفت ای مادر پیراهن مورا پیاه و پدر من با و دادو را آورد یخت که مانع رفتن او شود و حضرت نگریست گفت ای یحیی او را بگذار که پرده دلش اگشوده اند و بعلیش دنیا منتفع نمیشود پس رخوست و پیراهن موبین و کلاه پشمینه را پوشید و بیت المقدس رفت و با احبار و عباد و در میان عبادت میکرد تا شهید شد ره یازدهم ابن بابویه از عوف بن الزبیر روایه کرده است که گفت روزی در مسجد حضرت رسول ص با جمعی از اصحاب نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل در و اهل بیت رضوان از ابو الدرداء گفت ای قوم میخواهید که خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه بکمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده تر بود گفتند یکیست انشخص گفتند علی بن ابیطالب پس چون این بگفت اهل بروی از وی بگردانیدند پس جمعی از انصار با و گفتند که تخجل گفتی که بچکس با تو موافقت کرد انشخص گفت که من انچه دیده بودم گفتم شاید هر چه دیده ایداز دیگران بگوید من شبی در بخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان بخار کرده بودند و در پشت درختان خرما پنهان کردیم بودند و با آواز حزین و نغمه دردناک میگفت که الهی چه بد بهایی که از من صادر شده بود کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسر رفت و کناهان من در مانا بامثال بسیار شد پس غیر از مزش تو امید ندارم و بغیر از خشنودی تو آرزو یه ندارم پس از پایان صدا رفتم و دانستم که حضرت امیر المؤمنین است پس در پشت درختان پنهان شدم و انحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه شدند و مناجات نمودند از جمله انچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم این کناهان بر من اسان میشود و چون عذاب عظیم ترا یاد می آورم ملیه خطاها بر من عظیم میشود آه آه اگر بخوانم در نامهای اعمال خود کناهانی چند را که فراموش کرده ام و تو انها را احصا فرموده پس بگویید بملائکه که بگیرید و اپس و ای بر چنین کرفته شده و اسیری که خویش او را نجات نتواند بخشید و قبیله او بفریاد او نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر و ترحم میکنند پس فرمود که آه از اتشی که جکرها را بریان میکند آه از اتشی که جمیع احشا را فرو میریزد آه از دردهای افروخته از انتهای جهنم پس بسیار کریست تا انکه دیکر صدا و حرکت از و نشنیدم با خود کفتم البته خواب بر انحضرت غالب شده از بسیاری بیداری پس نزدیک او رفتم که از برای نماز صبح انحضرت را بیدار کنم چند انکه حرکت دادم حرکت نمود و مثابه چوب خشک جدا بکش افتاده بود کفتم انا لله و انا الیه راجعون و دویدم بجانب خانه انحضرت و این خبر انحضرت فاطمه رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم

فرمود که والله ای ابوذر دراین غفلتی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رسید پس پای او رنده بر روی انحضرت
پاشید یم بهوش آمد و نظر بروی من فرمود من بگریستم فرمود که از چه میگریی یا اباذر دراکفتم از انچه می بینم که تو با خود میکنی
فرمود که اگر به بینی مرا که بسوی حساب بخوانند در همکای که گناه کاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه عذاب غلاظ و
شداد دست خود مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان را از انحال مرا و اگذارند و اهل دنیا همه بر من
رحم کنند هرانیه در از تر و بیشتر بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابوذر
درد اکفت والله که چنین عبادتی از هیچ کس از اصحاب پیغمبر ندیده بودم مژده دوازدهم در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و
مذمت متابعت هوا های نفسانیه بدانکه نفس اماره انسانی ضررش زیاده از شیطانست چنانکه حق تعالی میفرماید که حضرت یوسف
علیه السلام فرمود که بدرستی که نفس امر کننده است بدی مگر انکه خدا تعالی رحم فرماید و در جایه دیگر فرموده که هرکه از خداوند
عالمیان دایستادن در محاسبه در نزد او بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او پس بدرستی که بهشت ماوای اوست در
جایه دیگر میفرماید که در قرار یک شیطان بگمراهان خواهد کفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر از انکه شما را خواندم و اجابت من کردید
پس مرا اطاعت کنید و نفس خود را ملامت و بدانکه مجاهدت با نفس مجاهده با کفار است و مجاهده نفس آنست که بعقل مستقیم با نفس
دارادت آن که مخالفت شرع باشد معارضه نماید و باستعانه الهی و تذکر ایات و احادیث و مواعظ از امتثال و خوکردن
قبایح شرع سازد مانند اب چیوش که از ابتعلیم و تدبیر امور کردانند و نخل بارکران بر داسان کردد چنانچه بسنه معتبر از
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لشکری بجهاد فرستاد چون برکشتند فرمود مرحبا
بجماعتی که جهاد کوچک را بجا اوردند و جهاد بزرکتر برایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرکتر کدام است
فرموده که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهاد با جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی اوست و از حضرت صادق
منقولست که فرمود که صدر نمایید از هوا و خواهشهای خود چنانچه صدر میکنید از دشمان خود بدرستی که هیچ دشمنی بزرکتر
نیست از برای مردمان از متابعت هوا و خواهشهای خود چنانچه در از کرده های زبانشان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرکواری و نور و علوشان و رفعت مکان خود سوکند
میکردانم و دل او را بدنیا مشغول میسازم و هیچ از برای او مقدر نکرده ام از دنیا و بغرت و بزرکواری خود سوکند
میکردانم که هیچ بنده جهت یاری نکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر انکه ملائکه را بحفظ او موکل میکردانم و اسمانها و زمینها را متکفل روزی
او میکردانم و تجارت هر تاجری را بسوی او مقرر مینمایم و میسر نسازم و حضرت صادق ع فرمود که نفس را با خواهشهای خود مکذارید

بدرستی که خواهش نفس در هلاک است و نفس خود را با هوا کردن آشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای
خود باز داشتن دوا و درمان درد های نفس است یا اباذر إِنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ يُرْفَعُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الْأَمَانَةُ وَالْخُشُوعُ
حَتّٰى لَا يَكَادُ يَكُونُ خَاشِعًا ای ابوذر بدرستی که اول چیزی که از این امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا انکه
از بسیاری از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمی توان دید بدانکه امانت عبارت از عفت و رزیدن در اموال و عرضهای مردم است
و خیانت در برابر امانت و امانت اشرف صفات کمالست و خیانت نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که حق تعالی پیغمبری را فرستاد و گفت که مردم را امر فرمود بر راستی در سخن و ادا کردن امانت به نیکوکار و بد
و باسانید معتبره از انحضرت منقولست که نظر نکنید بطول او ان رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بان کرده اند و نگر
برگ کنند و دست بهم میرسانند و لیکن نظر کنید براست گویی و ادا کردن امانت مردم با ایشان و حضرت امام زین العابدین
فرمود که بر شما باد ادا کردن امانت مردم با ایشان بدرستی که اگر کشنده پدرم مرا این کند بر شمشیری که پدرم بان شمشیر کشته
باشند و ان شمشیر من بسپارد البته باو رد بنیابم و حضرت صادق فرمود که هر گه را این کنند برانکه کبکی می سپارد
صید شیطانرا بر دمی کند و از اعوان خود گرداند و اگر نه کنند و وسوسه نمایند تا او را ملاک کنند مگر کسی که خدا تعالی او را
نگاهدارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مومنی را حبس نماید خدا در روز قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد تا انکه
نهر ها از عرق او جاری گردد و منادی از جانب خدا ندا کند که این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را
سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول منقولست که هر که ظلم کند بر فروری و نزدیک نه خدا تعالی ثواب
عملهای او را حبط نماید و بوی بهشت را برای او حرام گرداند با انکه بویش از پانصد سال راه شنیده میشود و کسی که از همسایه
یک شبر زمین خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا ان زمین را تا هفتم طبقه زمین طوقی کند در گردن او در روز قیامت
تا ان نهایت بمقام حساب آید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش نه بمرگ او را باید برغم ملت
من مرده باشد و خدا را که ملاقات نماید از خشمناک باشد و فرمود که هر که مال خیانتی را بگیرد و داند که این مال خیانت است گناه
او مثل گناه انکسی است که ان خیانت را کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانرا حبس کند و بصاحبش نه خدا تعالی برکت روزی
را بر او حرام گرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و نه هر روز برا و کناه عشاری
نوشته میشود و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که هر که چیزی از مال برادرش را متصرف شود و باو پس ندهد پاره از
اتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول فرمود که هر
مال مومنی را بغضب متصرف شود و بسوسه حق تعالی از روی حمت خود گرداند اعمال او را دوا و ابر کارهای خیرش

توبه بندهٔ توبه کند و مالی که گرفته بصاحبش رد نماید و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که هر که ظلمی کند بر کسی البته خدا
او را بکیفر در جایش یا در مال یا در فرزندش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه کند خدا او را می آمرزد و در حدیث
دیگر فرمود که ظلم بر شش قسم است ظلمی که خدا می آمرزد و ظلمی که خدا انرا نمیگذارد و اما ظلمی که نمی آمرزد آن شرکیاز
برای او قرار دادن است و اما ظلمی که می آمرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود میکند میانهٔ خود و خدا و اما ظلمی که نمیگذارد و نمیگذارد آن حق
این است که مردمان از یکدیگر می طلبند یا اباذر والذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح
بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها شربة من ماء یا اباذر ان الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا
ما ابتغی به وجه الله و ما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها و لا
ینظر الیها حتی تقوم الساعة و ما من شیء احب الی الله عز و جل من ایمان به و ترک ما امر ان یترک
یا اباذر ان الله تبارک و تعالی اوحی الی اخی عیسی علیه السلام یا عیسی لا یحب الدنیا فانی لست احبها و احب
الاخرة فاما هی دار المعاد یا اباذر ان جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه
خزائن الدنیا و لا ینقصک حظک عند ربک فقلت جبرئیل الحاجة لی فیها اذا شبعت سکرت
و اذا جعت سألته یا اباذر اذا اراد الله عز و جل بعبد خیرا فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره
بعیوب نفسه یا اباذر ما زهد عبد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق به لسانه و
بصره عیوب الدنیا داءها و دواءها و اخرجه منها سالما الی دار السلام یا اباذر اذا رأیت اخاک
قد زهد فی الدنیا فاسمع منه فانه یلقی الحکمة الیک فقلت یا رسول الله من ازهد فی الناس
قال من لم ینس المقابر و البلی و ترک فضل الدنیا و آثر ما یبقی علی ما یفنی و لم یعد غدا من ایامه و عد
نفسه فی الموتی ای ابوذر بحق الخداوندی که جان محمد در قبضه قدرت است سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پشه یا
کمتر کافر را از دنیا یک شربت آب نمیداد ای ابوذر دنیا ملعونست و آنچه در دنیاست ملعونست مگر چیزی که مطلب از و رضای الهی
باشد و هیچ چیز را دشمن نمیدارد مانند دنیا حق تعالی دنیا را خلق فرمود و از آن اعراض نمود و نظر لطف بسوی او نفرمود و نخواهد فرمود تا
قیام قیامت و هیچ چیز نزد خدا پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چنانکه خدا امر فرموده است ترک
آنها ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود بدرم عیسی ع که ای عیسی دوست مدار دنیا را که من دنیا را دوست نمیدارم و دوست آخرت
که بازگشت همه بآنجاست ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد و خزینهای دنیا را برای من آورد و بر اسب اشهبی سوار بود پس گفت ای محمد
اینها خزینهای دنیاست تو میدهم و بهره تو نزد خدا وافر است چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن خزاین دنیا کفتم ای

چیب بن حبیب مرا احتیاجی باین خزاین نیست هرگاه سه میثوم پرورد کار خود را شکر میکنم و چون گرسنه میشوم از درسوال
ی آبود چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را بمسایل دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا بر طرف میکند و او را
بعیبهای نفس خود بینا میکند ای آبود هیچ بنده بزهد و ترک دنیا متصف نمیگردد مگر آنکه حق تعالا علوم و حکمتها را در دل او جاری
میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا میکند او را از عیبها و درد و داهای دنیا و او را سالم از آفتها
و کفر دنیا میبرد و بخانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشت داخل میکند ای آبود چون برادر مومن خود را به بینی که ترک دنیا کرده است
و رغبت بان ندارد سخن او را کوش بده که از حکمت و علوم ربانی را بتو الهام میکند گفتم یا رسول الله کیست که زهد او در دنیا بهشت
فرمود کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند زیادتیهای دنیا را و اختیار کند درجه زهد
نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از امروز خود حساب کند و خود را از مردگان شمارد و در توضیح این فصل بر سبیل
ایراد مثالی بیاوریم و گوییم هر مذمت دنیا بدانکه هر چند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهر تر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان
در نظر عالمیان این را زین ساخته است و غفلت و عقل و شاعر را از ملاحظه قبایح آن صرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال
که از مقربان درگاه ذوالجلال وارد شده است که موجب بیداری و هشیاری شود از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالا جمیع خیرات
را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه را زهد در دنیا کرده است و فرموده که حرام است بر دلهای شما خانه شیرینی و لذت ایمان
تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده که هیچ خلق معین و یاور دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن
و فرموده که علامت رغبت بثواب آخرت ترک دنیا و زینتهای دنیاست بدرستی که زاهد در دنیا کم میکند از آنچه خدا تعالا برای
انکس نعمت فرموده است و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برایشان قسمت فرموده است پس کسی خود را
که بهره آخرت را برای ترک دنیا نمایید و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که روزی حضرت رسول صلعم از خانه بیرون
آمد ند ملکی بر آنحضرت نازل گردید و کلیدهای خزاین زمین و گنجهای زمین را از برای آنحضرت آورد ند گفت ای محمد این کلیدهای
گنجهای دنیاست پرورد گار میفرماید که بکسای خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت
فرمود که دنیا خانه کسی است که در آخرت خانه مد نداشته باشد و از برای دنیا جمع نمیکند کسی که عقل داشته باشد ملک گفت
بحق آن خداوندی که ترا براستی فرستاده که همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم مکیف در مکانی که کلیدها را باین میدهد
و در حدیثی دیگر فرمود که حضرت رسول صلعم گذشتند بر زغاله مرده گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود
که این زغاله بچند میارزد گفتند که اگر زنده بود بیک درهم میارزید حضرت فرمود که بحق آن خداوندی که جان من در دست قدرت
اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا تعالا از این زغاله نزد صاحبش و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که هرگاه حق تعالی

خیر بنده خواهد او را زاهد در دنیا میکرداند و بسبیل دین خود او را عالم میکرداند و علمهای دنیا را با وی دشمنا سازد و کسی را که خدا
این کرمها با و داده باشد خیر دنیا و آخرت را با و داده است و فرمود که انچکس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه یک
دنیا و این ضد انچیزیست که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست صیر کننده صاحب کرمی که در ین
چند روز اندک از سر دنیا کند و مدبستی که ذوالمایا زانی باید و حرص است ایمان برشما تا زهد در دنیا نور زید و فرمود که هر گاه
مؤمن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت الهی در دل او محفوظ شده است و بان
سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود که دلی که از محبت دنیا و که و رنها صاف خالص شد زین بران دل تنگ میشود نا میل
با سمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت رسول ص فرمود که طلب دنیا باخرت ضرر میرساند که ان سزاوار تر است بضرر
رسانیدن و سند معتبر منقولست که جابر جعفی بخدمت امام محمد باقر ع امد حضرت فرمود که ای جابر والله که من محزونم و
دل من مشغولست جابر گفت فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو از چه چیزست دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا کمر است بغیر طعامی
که بخوری یا جامه که بپوشی بازنیه که با او مقاربت نمایی ای جابر بر بستی که دوستان مطلق نمی باشد به دنیا و دانی نمیدند بمانند
در دنیا و در هیچ وقت از مرگ این نیستند ای جابر اخرت خانه دایمی است و دنیا خانه فنا و نیستی است و لیکن اهل دنیا در شقاوتند
و مؤمنان پیش ازین دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند که ایشان را از یاد خدا جدا نمی کرد چیزهایکه از امور دنیا می شنیدند و میدیدند
منکر دایشان را از یاد چیزهایکه از زینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه باین علم فایز شده بودند بثواب اخرت فایز گردیدند و
پیشتر است که تو در یاد خدایی تر ابران یاری میکنند و اگر خدا را فراموش کنی ترا اگاه میکرداند فرمود که بنی اسرائیل نزد حضرت موسی ع
امدای خدا را علل گفتند با ما بحجت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند و از دنیا وحشت کرده اند بسبب طاعت و بندگی
اقای خود و بدلهای خود نظر نکرده اند و دوستی او انداخته اند و میدانند که چیزی که سزاوار است منظور داشتن و دل با بستن
خدا و نه عظیم الشان بست پس فرمود که منزلها منزلهاست که فرود اید و بار کنی بایکه در خواب پایا و چون بیدار شوی چیزی در دست تو
نباشد و این مثل را برای تو بیان کردم بدین سبب که دنیا زوال عقل و علم از بابت سایه درختی است که لحظه دران قرار گیری و
بر طرف شود ای جابر حفظ کن انچه خدا امر فرموده است ترا برعایت انها از علم و دین و حکمت و از و سوال کن از انچه تو را
آن داری از روزی و بطلب توفیق بر تکالیفی که او از تو می طلبد و منقولست که ابوذر گفت ای طلب کننده علم ترا فرزندان
و مال از حال خود مشغول نسازد بدرستی که روزی که از ایشان مفارقت نمایی مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه بماند و
روز منزل دیگر رود و دنیا و اخرت بمنزله دو منزلست که از یکی بار کنی و به یکری نزول نمایی و از حضرت صادق صلوات الله علیه

منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی که دنیا را پدر و مادر خود اتخاذ کند ای موسی اگر ترا بخود وگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی مثل میگیر در خیرات و طاعات برای خیر و ترک کن از دنیا آنچه بآن احتیاج نداری و دست خود را مشکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود مگذار که آشفته ام بآن ای موسی که هر شنده ابتدای آن محبت دنیاست و از زمکن حال کسی را که مردم را طاعت او میباید بدرستی که اطاعت کردن مردم او را موجب اتباع او و مؤمنان بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعان اوست و در حدیث دیگر فرموده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا و خود را بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیت او حلال نیست و امید از غیر او نمیتوان داشت و پناهی حاصل نمیشود مگر بفضل او و بدرستی که هر که از منهای خدا بپرهیزد و غیر او را بقوت و سیر و سیراب میشود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر میشود و پس نشناسد اهل دنیا و دل عقلش معاینه امور آخرت است فرومی نشاند بنور دلش محبت آنچه چشمهای اهل دنیا می بیند از رغبت دنیا پس حرام است دنیا در نظر او و بس و قبیح شده است و از شبهای دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را مستغنی می باید مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامه که عورت خود را بآن بپوشاند از هر چه که پیدا کرده شده و درشت باشد و بران قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد بلکه اعتماد و امید بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت میکند که دنیا نهای او ظاهر گردیده است و دیده های او در سرشک فرو رفته است پس خدا تعالی بعوض آنچه از قوت خود در عبادت صرف کرده است قوتی از جانب خود ببدن او کرامت فرموده و عقل او را شدید و محکم گردانیده است و آنچه در راحت برای او مقرر فرموده است زیاده از انهاست که در دنیا باو عوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت او دمی را از خود کور و کر و کنگ میکرداند و کرون را ذلیل میکرداند و تدارک کن در بقیه عمر خود و تا میسر عمل بابقراو پس فرو ابد بدرستی که هلاک شدند آنکه پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها و تا خیر اعمال تا آنکه مرگ ناگاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس برچوبها ایشان را برداشتند و بقبرهای تنگ و تاریک نقلشان نمودند و فرزندان و اهالی ترک نموده بحال خود پریشان شدند پس بخدا از خلق منقطع شو با دیا تنگ ترک دنیا کرده و بپرورد کار خود پیوسته و باغزمی درست که در آن سستی و شکستگی نباشد خدا را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد مارا و ترا بر خیری چند که موجب خشنودی اوست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که عیسی بن مریم بحواریون گفت که ای بنی اسرائیل آرزده مباشید برانچه از دنیا فوت میشود و حال آنچه اهل دنیا از زده نمی باشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر المؤمنین فرموده که چگویم در وصف کسی که اولش مشقت و غناست و آخرش فنا و فنا و در حلالش حساب و در حرامش عقاب هر که غنی میشود

در وعقوبت وهر کرمحتاج میشود محزونست وهر که از برای ان سعی نکند بدستش نمی اید وهر که کوشش نکند رسوا وبی آبرو میگردد خوا
از احوال او عبرت گیرد دنیا شوم واو را معیوب خواند ودنیا کرداند وکسی که برعجب بسوی او نظر کند کورش میکند ودر خط پا میگذارد
که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد واز ان اعراض نماید بخدا سوگند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که رحل اقامت در ان
انداخته اند بیرون میکند وانا که بفتنهای او محفوظ گردیده اند واین اندیشها مصیبتها مبتلا میگرداند انچه از دنیا پشت کرد
ورفت بر میگردد وانچه اینده است نمی توان دانست که چه مقدارست که انتظاران قوان برد شادی وسرورشش انچه ایست
مانده وحزن وجلادت وقوت شجاعتش ماهیت بستی وضعف پس فریب ندهد شمارا بسیاری انچه شما خوش می آید از زینتهای
انکه اندک زمانی باشما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید وعبرت گیرد پس عجبهای دنیا پنهان شود انچه از دنیا در
پیش است بر دوی میرسد وزوال ندارد وبر عدم اعتماد ممکن که هرچه بعد در می آید نزدوی اخر میشود ونزدیکست ودر حقیقت گویا میرود
که شما حاضر میشوید ایام از دنیا بدستی که ان شیرینست وسبز وخوش اینده است ومردم بالجمله خود را مایل میگرداند وباندکی از انچه
خود که باشیان میرساند وباندک زینتی خود را خوش مینماید وامیدها وارزوها را نزد خود ساخته است وبحیله وفریب خود را زینت
داده است نعمت وزینت ان تقاضا دارد وانرا مصیبتهای ان این نمیتوان بود وفریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از
خیرات است بزودی زایل میگردد ووفانیست ساکنانش را میجوزد ودر هر دو انشش راه مینماید همچکس از ان زینتی را رستگار نشد مگر انکس
بعد از ان او را عبرت دیگران گردانید وروبکسی نیاورد وراحت گرانیکه پشت کرد بسوی او بجنت چه بسیار کسی که باین مطمئن شد
واو را بر زمین زد وبسی صاحب شوکت را بخواری انداخت وبسی صاحب تخت را ذلیل ساخت پادشاهیش مذلت وعیشش اکدار
وشیرینیش تلخت وغدرش سهم است وزنده اش در معرض موتست وصحتش در عرصه بلاست پادشاهیش بزودی برطرف
میشود وعزتش مغلوب میگردد وکسی که ازان بسیار جمع کرده مکسوب میشود وکسی که بان نباه برده مخذول میگردد ایا شما نمیبینید در
مسکنها ومنزلهای جماعتی که پیش از شما بوده اند که عمرشان از نعمتهای شما درازتر بوده واثار ایشان پشتر باقی ماند واملهای
ایشان درازتر بوده وشکوه تهیه ایشان فراوان تر بوده دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی وانرا اختیار کردند چه اختیار کردنی
پس چون بر رفتند توشه باشیان ندادند که بمنزل رسند ومرکوبه ندارند که ایشانرا بجایی رساند هیچ شنیده اید که دنیا جانی را
ایثار کرده باشد یا ایشانرا اعانتی کرده باشد یا با ایشان مصاحبت نیکو کرده باشد بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهای گرانرا
وسست کرد نیاو بقعها وتنزلها ساخت اساس ایشانرا بمصیبتها وبنای ایشانرا بمذلت بر خاک مالید وایشانرا پامال
حوادث گردانید وباری نمود مرگ را بر ایشان مدتی که دیدند جزای منکر را که داجمعی را که منقاد او بودند وانرا اختیار
میکردند وامید اقامت بران داشتند که چون خواستند که از ان مفارقت بدی کنند توشه باشیان بغیر از کرستگی وتشنگی

دوستان و اینان را به نیکی و زیبایی و برای ایشان حاصل کرد و کمزده است و پشیمانی ایا چنین پسوفایی را اختیار میکنید و یا خودی نمیدانید
و دل آن می نمیدید و بران حرص میورزید پس بدخانه است این خانه از برای کسی که از امتحام سازد و از و در ترس و اندیشه نباشد پس
بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و نه بگذارید در این دنیا از احوال جمعی که گفتند که قوتشان از ما پشت است
ایشان را بقبرها بردند و در زیر خاک و خشت پنهان کردند و اصلا سایه استخوانهای پوسیده شدند پس ایشان همسایه چند نه که بفریاد
یکدیگر نمیرسند و دفع ضرر از یکدیگر نمیتوانند کرد در یکجا مجتمعند و هر یک تنها و فرد و همسایه یکدیگر و از یکدیگر دور و نزدیکان
که بزیارت یکدیگر نمیروند و مجاور اند که نزد یکدیگر نمی آیند حیران و برده بار هستند که کینهاشان برطرف شده است و جاهلانند
که حسدهاشان مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را هل کرده اند زیر زمین و از
وسعتها بتنگی رفته اند و از زرشتیها در ظلمت قرار گرفته اند باز زمین برخواهند گشت بجزی که مفارقت کرده اند باز خواهند
و عریان و با اعمال خود باز خواهند گردید بسوی حیات دایمی و خانه باقی چنانچه حق تعالی میفرماید که چنانچه ابتدا کردیم در اول
خلق شیا را برخواهیم گردانید وعده ایست بر ما لازم هست و البته خواهیم کرد و این با بویه رح روایت کرده
چون حضرت رسول ص از سفری مراجعت میفرمود اول بخانه حضرت فاطمه تشریف می بردند و مدتی میماندند و بعد از آن
بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای بخانه حضرت فاطمه ع دو دست و رنجن و قلاده و دو گوشوار از نقره ساخته
و پرده بر در خانه او بگشتند چون حضرت مراجعت فرمود و بخانه حضرت فاطمه ع داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف
نمودند و انکار امشاهده نمودند غضبناک بیرون رفتند و بمسجد در آمدند و بنزد منبر نشستند حضرت فاطمه علیها السلام برای
ان زینتها حضرت رسول ص چنین بعتب آمدند پس کردن بند و دست و رنجنها و گوشوار ها را کنده و پرده را کشودند و همه را
بنزد حضرت فرستادند و شخصی که اینها را بر دگفته که بگوکه دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده و حول
بنزد انحضرت آورد و زنده فرمود که گرد انچه میخواستم بدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد هست و اگر دنیا و خوشیهای دنیا برابر
پشه می بود خدا یتعالی در دنیا کافر را یک شربتی از اب نمیداد پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمه ع داخل شدند و دوباره
گردانده که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع در بعضی از باغها پیلی در دست داشتند و اصلاح ان باغ میفرمود ناگاه زنی
جوانی در غایت حسن و جمال و کفت ای فرزند ابو طالب اگر مرا تزویج نمایی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای
زمین و مانند ده باشی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست کفت نام من دنیاست حضرت فرمود که هر گز تو شوهری نظر
از من طلب کن که ترا در من بهره نیست و باز مشغول پیل زدن شدند حضرت رسول فرمود که غافلترین مردم در دنیا کسی است
که از تغیر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا از ان عظیمتر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی فرمود به دنیا

که جنب انداز کسی را که ترا ندمت کند و خدمت کن کسی را که ترک کند فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است
و زهد در دنیا مورث راحت دل و بدن حضرت رسول ص فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند او را واجب میشود که
سالم بماند از داخل شدن در دنیا و متابعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج باب دوم در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در
مذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدگان مسالک حیرت بیان فرموده اند تمثیل اول در بیان آنکه هر چند آدمی در دنیا مشغول است بکاری
خلاصه ارزان دشوارترست از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مثل کسی که حریص است بر جمع دنیا از راه
کرم ابریشم است که هر چند بر خویشتن بیشتر می تند راه بر وی بیشتر بسته میشود و خلاصیش مشکلتر تا بحدی که در آن میان از غم
بمیرد و پس حضرت صادق ع فرمود که از جمله موعظهایی که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود این بود که ای فرزند مردم برای
اولاد جمع کردند پیش از تو تا انها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی که برای ایشان جمع کردند بدست تو بنده فروری که کار
چند تر را امر کرده اند و فردی برای انها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و فردا خود را بکیر و معاش در دنیا از راه کفاف
که در زراعت سبز رمقیه و بجز تا فربه شود و او را بکشند و هلاکش در فربهی او باشد و لیکن دنیا را بمنزله پلی دان که بر آن
بسته باشند که از ان پل کذری و او را کذاری و هرگز بصورتی و بسوی او برگذر دنیا را خراب بکذار و عمارت از انکه بدستی
که ترا امر بآبادانی ان کرده اند و بداکه فردا حون نزد حق تعالی می ایستی از جهار چیز از تو سوال خواهند کرد از جوانیکه در چه چیز
از کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیه
جواب خود را بکیر و محزون معاش از انچه از تو فوت میشود از دنیا مدستی که از تو دنیا بمقدار دو بسیار شر بلاهای بسیار
دار و پس تهیه اخرت خود را بکیر و سعی کن در بندیکی و پرده غفلت از رو بکش و خود را در معرض نیکیها و احسانهای پروردکار
خود در آور و در دل خود توبه کن و نافرمانی در عمل و عبادت سعی کن پیش از انکه اجل روبتو آورد و قضای الهی بر تو جاری شود
و مرگ میان تو و انچه اراده داری حایل کردد تمثیل دوم در بیان انکه هر چند بتحصیل مشتهیات دنیایی حرص بیان زیاده میشود
و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که مثل دنیا مثل اب شوریست که هر چند آدمی بیشتر ازو میخورد تشنه تر میشود تا انکه
کرد او را بکشد تمثیل سوم در بیان انکه ظاهر دنیا خوش اینده است و باطنش کشنده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که در کتاب حضرت امیرالمومنین ع نوشته است که مثل دنیا مثل مار کشنده است که نرمیش در نهایت نرمی و ملایمت است و کشش از
زهر پر است و عاقل از هر چش حذر مینماید و طفل نادان بنرمی خط و خالش مایل میکند و بآن بازی میکند تمثیل چهارم در بیان
فنا و انقضاء دنیاست حضرت رسول ص فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل دنیا مثل سواریست که در روز بسیار کرمی درختی
رسید و در سایه ان درخت قیلوله کند و بر وی و ان درخت بکذارد تمثیل پنجم در بیان بیوفایی دنیا از حضرت امام موسی کاظم

علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثل شد در صورت زن ازرق چشمی حضرت عیسی ع از و پرسید
که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که همه را طلاق گفته نه همه را گشتم حضرت عیسی فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی
مانده ات چرا که عبرت نمیگیرند از حال شوهران گشته شده ات تمثیل ششم در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت لقمان ع پسر خود را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریاییست عمیق و گروه بسیار
در این دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزگاری باشد و انچه در این کشتی باید نوشه و متاع ایمان
و اعمال صالحه باشد و باد بان این کشتی توکل باشد که بدون توکل بر خدا ان کشتی براه نمیرود و ناخدای ان کشتی عقل باشد و علم
ان علم باشد و لنگرش صبر باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و انکه سربلندی در این خانه ضرر میرساند از حضرت امام موسی کاظم
ع منقولست که دنیا مثل خانه ایست که سقفش راست پوشیده باشند اگر سربلندی نمایید و تکبر نمکنی سر بر طاق می آید
می شکند و اگر بزیری نمکنی و تواضع و شکستگی ننمایی بدر میروی تمثیل هشتم در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت
رسول ع منقولست که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذست که آدمی تناول نمایید و در هنگام خوردن لذیذست و چون بمعده
رسد متغیر و بد بو میشود و هر چند طعام لذیذ تر و چرب تر و شیرین تر ست مدفوعش بد بو تر و کثیف تر ست و آثار
مفسده خوردنش بیشتر ست و درد و الم راکلش بیشتر مترتب میشود و همچنین از دنیا هر چند مثبته بیشتر مترتب میشود و بیشتر متصف
میشود در هنگام مردن که وقت دفع اوست بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود و یا مانند خانه که در زیر ان خانه زنبور هر چند متاع
ان خانه بیشتر و نفیس تر ست حرص صاحبش بیشتر ست و همچنین در زوال که بر خانه ال میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع
کرده ست الم مفارقتش بیشتر و سخت تر ست تمثیل نهم در بیان انکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمیشوند و محبت دنیا مانع
تحصیل خیرات و سعادات ست از حضرت رسول ع منقولست که مثل دنیا مثل کسی ست که در میان اب براه میرود البته قدمش
تر میشود و همچنین هر که داخل دنیا میشود البته الوده می شود و در روغ میگوید کسی که دعوی میکند که من داخل دنیا میشوم و از ان
احتراز مینمایم منقولست که حضرت عیسی ع فرمود که بحق و راستی بشما میگویم چنانچه مار کربیوی طعام نظر نمیکند از مرض و الم
بان میل ننماید همچنین بسیار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی یابد و بحق و راستی بشما میگویم که اسب را تا
سواری نکنی و نرم نسازی چموشی او برطرف نمی شود و همچنین دل را تا نرم نکنی بیاد حق و شغف عبادت نخواهد شد و تمثیل بر
طرف نمی شود و منقاد حق نمیگردد باب سوم در ذکر تمثیلاتی که مشتمل ست بر عیبهای بسیار از دنیا و در نمقام قصد ما بر
ویرد اوصاف راکه مشتمل بر مقاصد و حکم انبیای علیهم السلام و مواعظ لطیفه حکمات ایراد مینمایم و چون برفواید بنظر مختوی
و مشتمل بسبب طول قصد اظهار این کتاب را از برکات ان محروم نمیگردانیم ابن بابویه رحمه الله در کتاب اکمال الدین و

آنام النعمه بسنده خود از محمد زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در مملکت هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می یافت و با انحیاز حرص عظیم داشت در شهوتها و لذاتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هوای نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت و محبوبترین ذخیره خواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر اعمال ناشایست ستایش همیشه و قبایح او را در نظر او زینت میداد و بدخواه ترین و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که او را انها امر میفرمود و او در حداثت سن بود و ابتدا جوانی منصب طایر بود و صاحب رایی اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان نهایت عارف بود و چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده بودند و هیچ کس فرمانی نمود که از امتثال مطیع او بود و برای او جمع کردن و بستی جویای و مستی طلبت و جهانیانی و همه خوشی و خود بینی و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش طغیان و زیادتی ان مستهام کردید بود پس تکبر و تطاول بسیار و در مردم را حقیر میشمرد و بسبب وفور مدح و ستایش مردمان اعتمادش بر تمامی عقل و رای خود زیاده می شد و او را همتی و مقصودی غیر از دنیا نبود و باسانی میسر بود الا انچه را میطلبید و میخواست از دنیا و لیکن فرزند پسر نداشت و جمیع فرزندان او دختر بودند و پیش از پادشاهی او امر دین شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمنی اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اضرار دین ایشان گماشت و از ترس زوال ملک ایشان را از مملکت خود رد کرد انید و دست پرستان را مقرب خود کرد انید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتهای ایشان را سجده کرد پس چون مردم انچه را از و مشاهده کردند مبادرت نمودند بعبادت بتان و استخفاف با اهل دین پس روزی پادشاه سوال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که از مقربان و منزلت عظیم و پسندیده نزد پادشاه بود و غرض پادشاه ان بود که با او استعانت جوید بر بعضی از امور خود و با او احسان نماید جواب داد که اولیای خواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعبادت پیوسته است پس این سخن بر پادشاه بسیار کران آمده او را طلب نمود چون حاضر شد و نظرش بر وی افتاد او را مرزی عبادو زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از بندکان من و از اعیان و اشراف اهل مملکت بودی خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع کردانیدی که انشتی و مایه اهل بطالت و زیان کاری شدی و خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی و حال انکه من ترا برای کار ای عظیم خود مهیا کرده بودم و میخواستم تو استعانت جوم بر امری که مرا مهم است آید عابد گفت ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست و لیکن عقل ترا بر تو حقی هست بشنو سخن مرا پادشاه انکه چشم در آید بعد از ان امر کن بانچه خواهی بعد از ان فهمیدن انچه بگویم و تفکر نمودن در سستی که ترک تامل در دشمن عقل است و حایل میشود میان او و فهمیدن اشیا پادشاه گفت انچه خواهی بگو عابد گفت که سیزدهم از قوای پادشاه کرایا عتاب تو بامن برای گناهی است که کرد

بر نفس تو ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو تقصیری و جرمی ازم پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود نزدیک تر است من بدترین کنایات
من چنین میدانم که هر کس از اهل رعیت سن که خواهد خود را هلاک کند او را بگذارم بلکه ملاک کردن خودش نزدیک تر است مثل آن است
که دیگری از اهل رعیت را هلاک کرده اند و چون من اهتمام بامور رعیت دارم حکم میکنم بر تو واز برای تو مواخذه نمایم تو را بسبب
تو زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت ای پادشاه از حسن ظنی که بتو گمان دارم که مرا مواخذه نمایی بگو حجتی که بر من تمام سازی
و حجت تمام نمیشود و حکم نزد قاضی و حاکمی و کسی از مردم بر تو قاضی نیست ولیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم اشرار را جاری
میسازی و من بعضی از ان قاضیان را عزیم و بعضی را عزیم پادشاه گفت که چه میگویی عابد گفت اما ان قاضی که من بگمان اعظیم
عقل تست و اما ان قاضی که از ان ترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که انچه خواهی بگو درست بگو هیچ خبر از
من که از چه وقت این رای ترا سالخ شد و گفت که گمراه کرد ترا عابد گفت که اما خبر من بدرستی که در صحراهای سن بسیار میگردم
و در دل من جا کرده ان سخن مانند انکه بکارند بیوسته نشو نما کرده تا درختی شد چنانکه می بینی و این قصه خنان بود و کار
شخصی شنیده ام که میگفت نادان امر را اصل ندارد و بکار نمی آید چیزی میداند و بان اعتقاد ندارد و امید را که اصل دارد و بکار
می آید چیز باطل می انگارد و ادمی باطل و ناچیز را ترک نماید بان اثبات و تحصیل نمیرسد و کسی که میکوشد بیند و اورا که نامه
حقیقت ان امر حق و ثابت را ترک ان ناچیز باطل بر و گوارا نمیشود و ان امر باقی و اصیل اخرست و ان امر ناچیز باطل فنا
چون ان کلمه حق را شنیدم در نفس مستقر گردید زیرا که چون تامل کردم حیات دنیا را مرگ یافتم و تو انگر را فقیر و درویشی دم
و شادی دنیا را اندوه و راستم و صحت دنیا را سقام شناختم و قوت دنیا را ضعف و استم و دنیا را خوار میدیدم و چگونه
حیات ان مرگ نباشد و حال انکه زندگانی دنیا از برای مردنست و ادمی دران زندگانی یقین بردن دارد و بیاعتماد
زندگی و پیوسته متوقع رحلتست و چگونه تو انگری دنیا فقر و درویشی نباشد و حال انکه انچه اندوه دنیا از برای او می حاصل
برای اصلاح ان بچیزی دیگر محتاج میشود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج بسیار هم میرساند که برای انچه اول ناچار است از انها مثل انکه
آدمی برای سواری بچهار پا محتاج میشود و بعلف آن و مهتر و طویله و یراق ضروری ان چهار پا و بسبب هر یکی از انها بچیزی دیگر
محتاج میشود و پس کی بنهایت میرسد حاجت کسی که بران حال باشد و چگونه شادی او اندوه نباشد و حال انکه دنیا چیزی
هرکس الحصول مطلب و خوشی گردانیده و در گمان ست که چنین برابر آن خوشحالی اندوه و غم با و برساند چنانکه اگر کسی
بوجود فرزندی شاد شود انچه اندیشه می برد از اندوه بر مرگ ان فرزند و بیماری ان و پراکندگی احوال و چندین برابر ان شادیست
که بادرسیده است بسبب وجود ان و اگر بمال خرسندی کرد و انچه تلف ان مال اندوه بر و راه می یابد زیاده از انست و روی که
از ان مال بهره سیده است پس هر گاه که حال دنیا چنین باشد نزدا ترین مردم بترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر ین حال

وچگونه تندرستی دنیا پایدار نباشد وحال انکه تندرستی دنیا از اخلاط اربعه است وصحیحترین اخلاط ودخیل ترین انها در حیات خوشت
ودر مکانی که این قوی ترست اعتماد ادمی بران بیشترست وسزاوار ترست ادمی بمرگ ناگهان وورم گلو وطاعون وغیره
وورمهای سینه وجگر وچگونه قوت دنیا ضعیف نباشد وحال انکه اسباب قوت انهمی موجب ضرر وهلاک بدنست وچگونه خوشت دنیا
خاری نباشد وحال انکه هرگز کسی فرقی از وندیده است که بعد از ان خاری ومذلتی نکشد وایام عزت کوتاه است وایام خاری دراز
پس سزاوارترین مردم بمذلت دنیا کسی ست که اسباب دنیا برای او کشوده باشد وحاجتهای خود را از دنیا یافته باشد
زیرا که در هر شب وهر روز وهر ساعته وهر لحظه ترسانست از انکه افتی ببال او برسد واز ناگاه بلایی بخویشان او
برسد واشیا نزا برباید فهمتنه بجمعیت ان برخورد وبغارت برود یا مصیبتی در رسد ونباهای او را از پنج برگند ویا مرگ او در رسد
واورا از یار آورد واز مفارقت هر چیزی که بان بخل می ورزد در دی بردل او گذارد پس ندمت میکشم بسوی تو ای پادشاه
دنیا یرا که انچه عطا کرد بازمی گیرد ودبال او در کردن او وامیکند رد وبر هر که جامه نو پوشانید از وی می کند واورا عریان میکرداند وبهر کرا
مدینه کرد پست میکند وبجزع مبتلا می انگند وعاشقان وطالبان خود را ترک میکند وبشقاوت ومحنت میرساند کرا که کشته است
کسی را که اطاعت او کند ومغرور او شود وخدا روبازی دهنده است هر کسی را که امین باشد از و واعتماد بران داشته باشد بر سر
که دنیا مرکبی بست سرکش ومدرک ومصاحبی ست خاین وبیوفا وای بست لغزنده ونزلیست درخانه کثری ودستی کرامی نازنده
که کرامی نداشته است کسی را که عاقبت خوار کرده است اورا ومحبوب بست که هرگز محبت کسی نشسته است ملازمه کرده شیوه اوست
کرا رام هیچکس نگشته است با او وفا می کند واو مکر وغدر میکند وبا او راست میگویند واو دروغ میگوید ووفا نمیکند با او در وعده واو
خلف وعده میکند بحبت با کسی که با او راست است وبازی کننده با کسی که مطمئن خاطرست بان در اثنا که طعام وخدا میدهد
کسی را ناگاه او را طعمه دیگری میکند ودر مکانی که او را خدمت میکنند ناگاه او را خادم دیگران میکرداند در اثنا که سخنها اند
او را ناگاه برانخیزند ودر زمانه که او را بر دیگران شماتت میفرماید ناگاه بر وشماتت میکنند ودر اثنا که او را بر دیگران
میگرداند ناگاه او را برای او میکریاند ناگاه دستش را بطعامی کشاید وناگاه بسوال او عین عزت ذلیل میکرداند ودر مکانی که او را
تکرمه دارد اهانت بدو میرساند ودر اثنا بزرگی حقیر میسازد ودر اثنای فرصت پستی می نوازد وبعد از انک فرمانبردار
او فرمان میکند وبعد از سرور بحزن واندوه می افکند وبعد از سیری گرسنگی مبتلا میکرداند ودر اثنای زندگی میرساند پس اثنا
بر خانه که حال او این باشد وکرا او بر عینوالی بوده باشد تاج سروری بر سر شخصی میگذارد وصحنگاه روی او بخاک مذلت
میمالد صبح دستش بدست وبر بخن طلا زینت میدهد وشام دستش او بند می کشد بامداد بر بخت پادشاهیش می نشاند پسین
بزندانش میکشد شب فرش مخمل بر بیش میگستراند روز بر خاک خوارش می نشاند در اول روز لالت لهو ولعب بر بیش مهیا میکرداند

و از خرد و نوشه کرا نیوشه اش میدارد و شب او را بجای میدارد و که اهش باد تقرب بچوبند و روز او را بصبی میخانکنند که اهش از او
گریزان میشوند باد او را و از خوشبو میدارد و شایگاه او را جیفه میگرداند پس او می در دنیا پیوسته در هم سطوتها و قهرهای است
و از بلاها و فتنه های ان نجات ندارد و برخوردار نمیگردد نفس از خیره های تازه دنیا و دیده از امور خوش آینده دنیا و دست از جمعت
و اسباب دنیا پس نزدیک مرگ در میرسد و دست خالی میماند و دیده خشک میشود و که کشتنی میگردد و باطل شدنیا باجل میشود و ملاک
میشود انچه ملاک میشود و دنیا جمعی را که ملاک کرد دیگر از انبعوض ایشان میگیرد و هر کس اهل هر کس اهی میشود و از رفتن کسی پروا ندارد
و کردوی برادر خانهای کروه دیگر جامه بدرود و اماده جمعی انجمعی میخواهند و از ازل انجای افاضل و عاجز از در مکان و در اندیشان
عاقل می نشاند و کروهی را از نکی عیش بفراخی نعمت میکشاند از پیاده رو بها بر مرکب می نشاند از شدت بنعمت و از تعب
براحت میرساند پس چون ایشان را غرق نعمت و راحت گرداند ناگاه احوال ایشان را منقلب میسازد و لباس نعمت را از ایشان
میکند و قوت ایشان را بعجز مبدل میگرداند و ایشان را نهایت بد حالی و فقر و حسرت مبتلا میگرداند و اما انچه گفتی ای پادشاه
در ضایع کردن اهل خود را و ترک ایشان خطا گفتی من ضایع نکردانیده ام اصل خود را و ترک ایشان نکرده ام بلکه سپرده
کرده ام با ایشان و از هر چیز بریده ام برای ایشان ولیکن مردی پرده جهل بر دیده من او یخته بود و کویا دیده مرا سحر و
جادو بسته بود نه اهل و غریب را از یکدیکر می شناختم و دوست و دشمن را نمیدانستم پس چون پرده سحر از پیش دیده
من برخواست و دیده من صحیح و بینا کردید تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیکانه دانستم و انها که اهل و دوست
و برادر و اشنا میشدم جانوران درنده بودند که همکی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن من مصروف
بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن بحسب اختلاف قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی
و شدت و بعضی مانند کرک بودند در غارت کردن و بعضی مانند سک بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه بودند در حیله و ازدی
پس همکی را مقصود و اضرار من بود لیکن از اسمهای مختلف ای پادشاه بدرستی که با این غلظت که تو داری از نک و باد و شاهی
و بسیاری فرمانبرداران از اهل و لشکر و سوالیان و مطیعان و اطاعت کنندکان اکر نک نظر نمایی در حال خود میدانی که تنها و یکی
یک یار و دوست نداری از جمیع اهل زمین زیرا که میدانی که جمعی که فرمانبردار تو نیستند از جمیع طوایف دشمن تو اند و این جمعی
که رعیت و فرمانبردار تو اند مشوی چند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان زیاده است از عداوت جانوران درنده
خشم ایشان مرترا از طوایف دیکر که مطیع تو نیستند هیچ تر ست پس اکر نیکو تامل نمایی و نظر کنی در حال جمعی که یاری دهندکان
و خویشان تو اند می یابی که ایشان جمعی اند که کار ترا میکنند برای مزد و همکی در مقام این اند که کار را کمتر کنند و مزد را بیشتر
کیرند و چون نظر نمایی بخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود کروهی را می یابی که تو جمیع شفقت و مرحمت دکار و کسب عذر

برای ایشان برخود گذاشته و نسبت باینان برتبه غلامی گردیم که اگر کسب کند قدری باقی خود دهد و با اینحال همچنان راضی نیستند هر چند جمیع مال خود را برای ایشان قسمت نماید و اگر مقرری ایشان را باز گیری بسته باینان دشمن خواهند شد
پس معلوم شد ترا ای پادشاه که بکس و تنها یی و اسباب و امان پس در بستی که صاحب مال و مال و برادران و دوستان
و غیره ایم که مرا نخواهند و برای خود ان من مرا نخواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست من اند و هرگز دوستی میان من و
ایشان بر طرف نخواهد شد و ایشان بمن راست میگویند و من با ایشان راست میگویم و در دوغ در میان نمی باشد و باری یکدیگر
میکنیم و دشمنی در میان نیست و در بلا با یکدیگر را فرو نمیگذاریم و طلب نمیمانیم خیر و خوبی را که اگر با ایشان طلب نمایم خواهی
گر من بر ایشان غلبه کنم و خیرات را از ایشان باز گیرم و به تنهایی متصرف شوم بلکه ان خیر بهم میرسد بی انکه از کم دیگری
کم نشود و ان خیر سعادت اخرویست و باین سبب در میان ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای من کار
می کنند و من برای ایشان کار میکنم و سبب راحت و براوری ایمانند که هرگز بر طرف شدن ندارد و باین یاری هرگز از میان
ما زایل نمیگردد و اگر من گمراه شوم هدایت من میکنند و اگر نا بینا شوم دیده ام را نور می بخشند و اگر دشمنی قصد من کند حصار
من اند و اگر تیری بسوی من آید سپر من میشوند و یاری دهندگان من اند اگر از دشمنی برستم من و ایشان در فکر خانه و مسکن
نیستیم و خواهش ان را از دل بدر کرده ایم و ذخیره و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا گذاشته ایم پس بر گرفت
مال یا کسی نزاعی نمیکنیم و بر یکدیگر ظلم نمیکنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان برخواسته است پس امیدوارم
ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من اند که دوست میدارم ایشان را و از دیگران قطع کرده ام و با ایشان
پیوند جسته ام و ترک کرده ام جماعتی را که بدیده جاودر سیده باینان نظر میکردم و چون ایشان را شناختم سلامتی جستم
در ترک ایشان ای پادشاه حقیقت دنیا که خبر دادم ترا که ناچیزست و اهمیت حسب و نسب دنیا و غنایش است که
شنیدی چون دنیا را بامن اوصاف شناختم ترک ان کردم و دانستم امر اصیل باقی را که اخرتست و از انا اختیار کرده ام اگر
خواهی ای پادشاه که تعریف کنم از برای تو انچه دانسته ام از اوصاف اخرت کران امر ابقیت پس مهیای شنیدن آن شو
تا بشنوی غیر انچه شنیدی پس ان سخنان پادشاه را سمیع فایده نه بخشید و کفت در دوغ میکویی و چیزی نیافته و غیر تعب و رنج
و شقت بهره نبرده و بیرون رود در مملکت من مبادش که تو خود فاسدی و دیگران را فاسد میکردانی و متولد شد درین ایام از
پادشاه بعد از انکه ناامید شده بود از فرزند نرینه پسری که نزدیک بود از غایت سرور و خوشحالی هلاک شود و کان کرد که بنایی که در ان ایام بعیادت
از حصول ان فرزند شاد شده که نزدیک بود که از غایت سرور و خوشحالی هلاک شود و کان کرد که بنایی که در ان ایام بعیادت
ان مشغول بود ندان فرزند را بانگ بخشیده از پس جمیع خزاین خود را بر شجاعان صرف نمود و امر کرد در مدت العیش و شادی مشغول

یکسال وان پسر ابوذواسف نام نهاد و دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او طلب نمود و بعد از تامل بسیار عرض کردند
که از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد که هیچکس را بمرتبه او نرسیده باشد هرگز در زمان هیچ دولتی
منجمان درین سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که گفت گمان من آنست که این بشرف و بزرگی که در طالع این پسر ثبت مکرر یکی
و شرف اخرت و گمان میبرم که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه باشد زیرا که آن
شرافتی که در طالع او شاهده میکنیم بنظر افتهای دنیا نمیماند پس پادشاه ازین سخن چندان محزون شد که نزدیک بود که شادی
او بحصول این فرزند بادوه مبدل گردد و هیچکس را که این سخن از وظاهر شد نزد پادشاه از جمیع سخنان معتمد تر و راست گوتر دانا تر نبود
پس امر کرد که شهر یار ان برای ان پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایکان و خدمتکاران برای او مقرر فرمود
و سفارش فرمود که ایشان در میان خود سخن مرگ و اخرت رانده و در مرض و زوال نگویند تا انکه زبان ایشان بترک اشتغال
معتاد شود و انهمه از خاطر ایشان محو گردد و امر کرد که اشیا نزا که این پسر چون بحد تمیز رسد ازین باب سخن نزد او نگویند
که مبادا در دل او تاثیر کند و با امور دین و عبادت رغبت کرده و مبالغه تمام در اجتناب از ان قسم سخن بخدمتکاران نمود تا بجدی
سعی هر یک با بر دیگری جاسوس و نگهبان کرده و دران سنگام حشم پادشاه بر اهل دین و عباد زیاده کردند از ترس انکه مبادا پسر او را
بجانب خود رغبت کرده و ان پادشاه را وزیری بود که مشغل امور او کرد دین بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل شده با او
هیچ کاری از کارهای او را و اهل و ضایع نگذاشت و با اینحال مرد لطیف الطبع و خوش زبان و نیکخو و خوشنام معروف بود و همگی رعیت
از و خشنود بودند و او را دوست میداشتند و لیکن امرا و مقربان پادشاه باو حسد میبردند و در هیچ امری از امور او سستی و نکاهل نمینمود
پس روزی وان وزیر بر در خدمت او بود پس ان وزیر در میان دره بدری رسید که زمین کیر شده در پای درختی افتاده بود
و یا او حرکت مذبوحی وزیر از حال او سوال نمود و کفت جانوران درنده مراصد رسانیده اند و با اینحال انکنده پس وزیر بر حال او
رقت کرد امر کفت کرای وزیر مرا مجود دار و محافظه نمای مدتی که از من نفع عظیم خواهی یافت و وزیر کفت من ترا محافظت
مینمایم هرچند امید نفعی از تو نباشد ولیکن بکو که چه منفعت از تو متصور است که مرا بان وعده میکنی ایا کاری کنی یا علمی داری
آنرا کفت که من خطه سخن برای تو بنده ام که از راه سخن برصاحبش غالب شوی پس وزیر سخن او اعتنایی نمود و امر فرمود که او را
نخانه برند و معالجه او نمودند تا انکه بعد از زمانی امرای پادشاه شروع در حیله کردند و برای دفع وزیر تدبیر پدر پادشاه را شنیدند
تا انکه رای همکی بران قرار کرفت که در پنهانی یکی بپادشاه کفت که این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و چیزها
احسان و نیکی میکند و تهیه این مطلب را درست میکند و اکر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر کردد بوزیر بکو که مرا این اراده صالح

کرده که ترک پادشاهی کنم و باهل عبادت پیوندم پس هرگاه این سخن را با وزیر بگویم از شادی در سر و را باین اراده راستی من
من برتو ظاهر بگردد و این تهیه را برای این کرد که رقت قلب او را صید نماید که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار بکنند و محبت
بسیار باین دارد و پس چنین گمان برند که از این راه بر وزیر ظفر می یابند پس پادشاه گفت که اگر من از وزیر چنین حالها شاه بگنم نگیرد
با او سخن بگویم و خرم کنم بر راستی سخن تو پس وزیر نخواهد بدست پادشاه آمد گفت تو صید راستی که چه مقدار حرص داشتم در جمع مال و
طلب ملک و پادشاهی را در میوقت یاد کردم ایام گذشته خود را هیچ نفعی از آن باخود نمی یابم صید ایام آینده مثل گذشته خواهد بود
و عقد پیمانی را یاد خواهد کرد یه و در دست من هیچ چیز نخواهد ماند اکنون اراده دارم که از برای تحصیل آخرت سعی تمام بنمایم مثل
آن سعی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که باهل عبادت و طاعت محشور شوم و پادشاهی را باهلش واگذارم ای وزیر ای تو
در این باب چیست پس وزیر از استماع این پیغام رقت عظیم کرد و گفت آنچه باقیست و زوال ندارد اگر چه بدشواری بدست آید
سزاوار است بطلب کردن و آنچه فانیست اگر چه آسانی بدست آید سزاوار است ترک کردن ای پادشاه بگو یا دوم امید وارم
که حق تعالی برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند پس بر پادشاه آنچنان بسیار کران آمد و کینه او را در دل گرفت اما اظهار نکرد و لکن
وزیر از آثار کراهیتی طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود بخانه خود محزون و غمگین بازگشت و ندانست که سبب این
واقعه چیه بود و فکرش برای چاره این کار بجایی نمیرسید پس تمام شب از فکری و تفکر خوابش نبرد پس پادشاه آمد سخن آمد که
مکلف من سخنان سخن راهی ندیدم او را طلب کرد و گفت تو گیر و مسکفتی که من رخنه سخن را سد بگنم آمد و گفت که بد بگویند چیزی محتاج
شده و وزیر گفت خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی او و در زمان سلطنت و فرمانبرداری و در نعمت
از من دلگیری همرسانیده زیرا که میدانست که من خیر خواه و مشفق او بودم در همه امور خیر او را اختیار میکنم و لکن در این روزها بسیار
از خود منحرف یافتم و گمان ندارم که بعد از این باین برسد شفقت آید آمد از برای این پیغام توجهی صحیح طلبی و بهبودی گمان میبری گفت
علی الیقین مرا طلبیده و آنچه گذشته بود وزیر از برای آمد نقل کرد آمد و گفت که اکنون رخنه این سخن را دانستم توان رخنه امید بگنم
گر فسادی از زبان حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است تو که میخواهی که پادشاه دست از سلطنت
بردارد و تو پادشاهت را بعد از دو متصرف شوی چاره این است که چون صبح شود جامهای و زینتهای خود را بیندازی و کهنه ترین
لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی سر خود را بتراشی و با اخیال بدر خانه پادشاه روی بدر سنی که پادشاه ترا خواهد طلبید
و از علت این فعل از تو سوال خواهد نمود پس جواب بگوی که همان چیزی که دیروز مرا بان میخواندی سزاوار نیست کسی را که رائی
و مصاحب خود نه پسندد و خود با او موافقت ننماید و بر مشقت ان او صبر نکند و گمان من نیست که آنچه مرا بان دعوت نمودی دیروز
محض خیر و صلاح است و بهتر است از این حالها که دارم ای پادشاه من مهیا شده ام هر وقت که اراده فرمایی بر خیزم که متوجه ان کار شوم

پس وزیر بفرمود تا مزد عمل بنمود و بسبب ان ازدل پادشاه بدر رفت انچه گمان برده بود پس پادشاه فرمود که جمیع عباد را از
بلاد او بیرون کنند و وعید کشتن نمود اشیانرا و نمکی که ریخته و مخفی شده بود پس روزی پادشاه بعزم شکار بیرون رفت
چشمش بر دو شخص افتاد از دور امر باحضار ایشان فرمود چون اشیانرا بیاوردند و عابد بودند باشیان گفت که چرا از بلاد
من بیرون نرفته اند ایشان گفتند که رسولان تو امر ترا بما نرسانیدند و ایک عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که
چرا پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهارپایه و توشه نداریم و باین سبب دیر از ملک تو بیرون رفته ایم پادشاه
گفت که کسی که از مرک میترسد شتاب بیکند در بیرون رفتن بی توشه و مرک ایشان گفتند که از مرک نمیترسیم بلکه بسبب
دروغ یا چشم داشت مرکت پادشاه گفت که چگونه از مرک نمیترسید و حال انکه خود میگوید که رسولان تو امد و عده
کشتن بما داده اند و ما اینک در عزم بیرون رفتنیم همین است که گریختن از مرک ایشان گفتند که گریختن ما از ترس
مرکت گمان مبرکه ما از تو نمیترسیم و لیکن ازان میگریزیم که مبادا خود را بدست خود بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم
پس پادشاه در غضب شد و فرمود که ان دو عابد را بآتش سوختند و امر کرد دیگر فتن عابدان و اهل دین در مملکت خود و
فرمود که هر جا که پارسیانرا بیابند پس بیست پرستان نمکی جهت خود را مصروف گردانید بر طلب عباد و زهاد
و جمعی کثیر از ایشانرا بآتش سوختند و باین سبب شایع شد در مملکت مندکه مردکان خود را بآتش سوزانند و تا امروز
باقی مانده است ان سنت در میان ایشان و در جمیع ممالک مند قلیلی از عباد و اهل دین مانده که نحواستند که از ان بلاد
بیرون روند غایب و مخفی شده که شاید قلیلی از مردم که قابل انند هدایة نمایند پس بزرک شد پسر پادشاه و نشو و نما
کرد بانهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال و لیکن هیچ چیز از اداب باو تعلیم ننموده بودند مکر چیز چند که
پادشاه از بابن احتیاج است از اداب ملوک ذکر کرد مرک دنیا و زوال هستی نزد او ذکر نساخته بودند و حق تعالی بان پسر
از همه بیش در یافت و حفظ بلیغ بکرامت فرموده بود که عقلها در ان حیران بود و مردم ازان تعجب نمودند و پدر او امیدوار
که از ان حالت و مرتبه ان پسر خوشحال باشد یا زرده زیرا که میرسید که این قسم فهم و قابلیت باعث حصول ان امری
شود و کران منجم را در شان او نشان داده بود پس چون بفراست در یافت که او را در ان شهر محبوس کرانیده اند و از
بیرون رفتن ان مضایقه مینمایند و از کفت و شنید مردم بیکانه او را منع میکنند و پاسبانان بحفظ و حراست او قیام مینمایند
فکری در خاطر او بهم رسیده و در سبب ان حیران مانده ساکت شد و در خاطر خود کفت که اجتماع صلاح مرا بهتر میداند
و چون سن و تجربه اش زیاده شد و عقلش افزونتر کشت باخود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل نیست مکر در
امور تقلیدیه ایشان بتوان سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پرسش نزد او آید این امر از و سوال نماید با ندیشه کرد که

که این امر البته از جانب پدرمنیت و او مرا در بین سر مطلع نخواهد کرد ایندم پس باید که این سر از کسی معلوم کنم که امید بکشف این
اورد داشته باشم در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربان تر و بنسبت باو و پسر پادشاه با او انس زیاده از
دیگران داشت و امید داشت که این خبر را از و معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و شبی از شبها با
نهایت هموازی و ملایمت با او اغاز سخن کردن کرد و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد ازان سخن را کاگا
از روی تطمیع و گاه از روی تهدید بگفتن تا انکه گفت که گمان من انست که پادشاهت بعد از پدر بمن تعلق خواهد داشت در ان
حال تو نزد من از همه کس بهتر خواهی بود باید حال ترین مردم باشی نزد من گفت اگر امری از تو سوال کنم و حقیقت ان امر بمن بگویی و از
دیگران معلوم من شود ببد ترین عقابها که بران قادر باشم از تو انتقام بکشم امر داد اثر صدق از فحاوی کلام پسر پادشاه استنباط
نمود و دانست که وفا بوعده خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از گفته سنجان و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن
و از مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود پسر پادشاه او را شکر فرمود و چنین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر بنزد او
گفت ای پدر اگر چنین که دم اما بتحقیق میدانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و قاعده میدانم که پیوسته بر خیال انجام نامه
دولتی بر جانشینان ای پدر تخواهی بود بزود باشد که روزگار ترا از حال خود بگرداند پس اگر مراد تو منیت که امر فنا و زوال و نیستی
را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و مانع شده مرا از امیزش مردم که مشاق
نشوم نفس من بغیر از خیالات که در اوهام پس بر انگیزد نفس من بقرار تر است از انچیزی که میان من و او حایل شده بحدی که هیچ خیال دیگر چنین
ندارم و دل من بهیچ چیز مغیران ارام نمیگیرد ای پدر مرا ازین زندان خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مدعا داری و چه
مضمره داشته تا من ازان احتراز نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار کنم چون پادشاه از پسر منجمان استماع نمود دانست که
او را از حقیقت احوال اگاه کرده اند و حبس و منع من موجب زیادتی حرص خواهش او بر خلاصی میگردد پادشاه گفت ای
پسر مطلب من از منع کردن تو این نبود که ازاری تو بر سد و چیزی که مکروه طبع تو باشد نشنوی مگر چیزی که موجب سرور و شعلی
تو گردد و هر گاه خواهش تو قدر غیر منیت من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت
زینت و دو گسندازاده او هر امر خوشی و قبیح را در تمام راه برای اسباب لعب و طرب از دف و نی و غیران مهیا کنند
پس چنین کردند و او سوار شد و بعد ازان بسیار سوار میشد روزی موکلان را غافل نموده بر رای دیگر عبور نمود و دست از
گدایان دید که یکی از انها ورم کرده بود بدنش مرکش زرد شده بود و اب در بدنش رفته و منتشر شده بسیار قبیح و بیمج گردیده بود
و دیگری نابینا شده و کسی دست او را گرفته میبرد و چون پسر پادشاه انها را دید بر خود بلرزید و از حال ایشان سوال نمود گفتند
گران صاحب ورم دردی در اندرون دارد که این حالت از و ظاهر گردیده است و ان دیگر افتی بدیده است و نور بینائی

بروطوت شده پرسید که ایا این کوهها و آفتها و علتها در میان مردم بسیار میباشد گفتند بلی گفت ایا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد
گفتند نه پس آنروز گریان و محزون و غمگین بخانه امد و بزنیکه خود و پادشاهی مدبرش در نظر او بسیار سهل شده بود و چند روز در این
خیال و اندیشه بود و بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیر مشاهده نمود که از پیری منحنی شده و میانش متغیر گردیده
موهایش سفید شده و در بدنش سیاه گشته و پوستهای بدنش درهم کشیده و کاههارا کوتاه میگذاشت از ضعف پیری از دین او بسیار
متعجب شد و از حال او پرسید گفت این حالت پیریست گفت از چند وقت تا دمی این مرتبه میرسد گفتند در صدسال حال ایشان
پرسید که بعد ازان چه حال میباشد گفتند مرگ گفت پس ادمی کجا خواهد برای او میسر نیست گفتند نه بلکه در اندک وقت باینحال میشود
که می مبنی پسر پادشاه گفت ماه سی روز است و سال دوازده ماه و انقضاء عمر صدسال پس چه زود تمام میکنند روزها ماه را و چه
زود باخر میرساند ماه سالرا و چه بسرعت فانی میکرداند سال عمر را پس بخانه باز گردید و بتخین را کار میکفت و در تمام شب خواب
نکرد و ان دل زنده پاک بعمل ستقیمی که داشت بفکر امری که می افتاد ازان غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس این سبب حزن و
اندوه بروغالب شده و دل برترک دنیا و خواهشهای دنیا کذاشت و با انحال با مدر خود مدارا میکرد و حال خود را از دشمنی میداشت
ولیکن هر کز تنخی میکفت کوش میداد که شاید سخنی که بشنود موجب هدایت او کردد پس روزی خلوت کرد با انمرد که راز خود را
از و پرسیده بود از و پرسید که ایا کسی را می شناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقه دیکر غیر طریقه ما داشته باشد انمرد گفت
بلی جماعتی بودند که ایشان را عباد میکفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب اخرت میکردند ایشان زاهدان و علما بودند که دیکران
ایشانرا نمانبودند ولیکن مردم با ایشان عناد میورزیدند و دشمنی کردند و پادشاه ایشانرا با تش سوخت و ممکی ایشانرا
از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست کرکسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشند زیرا که از ترس پادشاه خود را نهان کرده اند
و انتظار فرج می کشند که تا چون بعنایت الهی دین رواج کیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا
در زمان دولتهای باطل همین بوده اند و سنت و طریقه ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه دلش بسیار تنک شد برای
این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید مانند کسی که چیزی کم کرده باشد و بدون انچیز چاره ندانسته باشد و در تفحص آن باشد
و از ازه عقل و علم و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای ان پسر در اطراف عالم منتشر شد و انچیز بمردی رسید از اهل
عبادت که او را بلوهر میکفتند در زمین سرندیب و ان مردی بود حکیم و دانا پس او را بر داشت و بحباب سولا بادآمد و قصد
درخانه پسر پادشاه کرد و لباس عبادت را از خود انداخت و در زی تجار در آمد و امد شد میکرد در خانه پسر پادشاه تا انکه شناخت
جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند پس بر حکیم ظاهر شد که انمرد صاحب سر پسر پادشاه است
بود و تقرب نزد او زیاده از دیکرانست سعی در اشنایی او نمود و در خلوت با او کفت که من مردی امم و سودا کران عمر ایت

چند روزست که درین ولایت آمده ام ومتاعی دارم بسیار گرانبها و پرقیمت وبسیار نفیس وصاحب قدر ومحل اعتمادی میخواستم که این را باو اظهار کنم وترا برای اظهار انمیفرستادم ومتاع من بهتر ست از نوکر و احمق که کیفیت وضعف ادمی را بقوت می آرد واز دیوانگی حفظ میکند وبر دشمنان یاری میدهد وکسی آسیب او از ندیدم بامتاع ازین جوان که بادشاه دانست اگر مصلحت دانی صفت این متاع را نزد او بکن اگر متاع من بکار آید مرا نزد او ببر تا بنمایم اگر متاع مرا به پسند قدر شش اخواهد دانست امزد حکیم گفت تو سخنی میگوئی که ما هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده ایم ونیکو عاقل مینماید ولیکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را ندانند نقل نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض داشتن بخدمت پسر بادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مردی ام طبیب ودرویش تو ضعیفی مشاهده میکنم سیر ستم که اگر بمتاع من نظر فرماید دیده تو تاب دیدن ان نیاورد وضایع شود ولیکن پسر بادشاه دیده اش صحیح وجوانست وبر دیده او خوف نخواهد بود نظر کنند بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه ندارم واگر نخواهد تقاضای وتعبی برای او نخواهد بود واین متاع عظیم ست وگنجایش ندارد که پسر بادشاه را ازان محروم گردانی واینجا باو نرسانی پس آمزد نزد پسر بادشاه آمد وخبر بلوهر عرض کرد پسر بادشاه در دلش افتاد که همان مطلب که دارد از بلوهر حاصل میشود گفت چون شب میشود البته امزد را نزد من حاضر آور و در نهانخانه او را بیاور که ازین چنین امر عظیمی را سهل نمیتوان شمرد پس آمزد بلوهر را آمد گرد که مهیا شو برای ملاقات پسر بادشاه بلوهر باجوده برداشت سبدی را که کتابهای جوهر دار ان که نشسته بود گفت متاعهای من درین سبدست پس او را بخدمت پسر بادشاه آورد وچون داخل شد سلام کرد پسر بادشاه در نهایت تعظیم وتکریم سلام او را جواب گفت وامزد بیرون رفت وحکیم در خدمت پسر بادشاه بنشست وگفت بادشاه مرا زاده از غلامان وبزرگان اهل بلاد بحضرت فرمود ی پسر بادشاه گفت ترا برای ان تعظیم کردم که امیدواری عظیم از تو دارم حکیم گفت اگر تو انیکو نه بامن سلوک کردی پس بدرستی که بادشاهی بود در بعضی از اقالیم زمین که بخیر وخوبی معروف بود روزی لشکر خود برای تسخیر قلعه عرض راه دوکس را دید که جاهای کهنه پوشیده بودند واثر فقر و پستی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان بود از مرکب فرود آمد واثبان را تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد چون وزیر احوال بادشاه خود را خفیف وخوار دید گفت چون بادشاه مملکت خود را سوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بقدر سه اسوار است که او را ملامت نمایند برین عمل که دیگر چنین کاری نکنند برادر بادشاه بگفته وزیر عمل نمود و بادشاه را ملامت نمود و بادشاه در جواب گفت که او را معلوم نشد که بسمع رضا شنیده یا از سخن او رنجیده برادر بخانه خود باز گشت اچند روز برین گذشت پس بادشاه امر کرد تا منادی در شهر ندا کرد که هر که ارادهٔ کشتن او دارد بیاید و مرا بکشد و منادی مرگ میکفته تا ندای مرگ بر در خانه برادر خود در رسید و طریقه آن بادشاه چنان بود که هر که ارادهٔ کشتن او داشت چنین میکردند پس از ان ندا نوحه و شیون در خانه برادر بادشاه بلند شد و او جامه مرگ پوشیده و بدر خانه بادشاه آمد

وسیکرید وموی پیش خود رآ میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بزمین افتاد و فریاد برآورد و واویلا
و وامصیبتا شکایت و بدگردست خود را بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای چوپان جزع از مناری که ندا
کرده است بر خانه تو با بر مخلوقی که خالق تو نیست و برادرست و تحقیق میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی با اینحال
مرا ملامت میکنی که چرا بزمین افتادم از سنگلاخی که منادی پروردگار خود را دیدم و من دانا ترم از شما بگناهانیکه نزد پروردگار خود
دارم بروکه راستم کم و زرای من تراببخشند و فرمود داده اند و زود باشد که خطاهای ایشان بر ایشان ظاهر شود پس امر کرد
پادشاه که چهار تابوت از چوب چنستند و امر فرمود که دو تا را بطلا زینت کردند و دو تا را بالقیه مذهب کردند پس دو تابوت قیر الطلا
یاقوت و زمرد و زبرجد جملوساخت و دو تابوت طلا را از مروارید و خون فضه و موی پر کردند و سر هر دو را محکم بست پس جمیع
وزرا و اشراف را که کلان پسر او ایشان او را بر این عمل نامزد کرده اند دو تابوت بهتر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قسمت
کنند ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال این دو تابوت طلا قیمت ندارد از دو تابوت دیگر شرافت و خوبی و ان دو تابوت قیر قیمت ندارد
بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت این حکم برای مرتبه بستی است از علم که شما دارید و آشیارا بان علم میدانید پس حکم فرمود که
تابوتهای قیر اگشودند بسبب بسیاری جواهر که در انها بود و خانها روشن شد پس گفت مثل این دو تابوت مثل ان دو کس است
که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشان را و ظاهر ایشان را سهل انگاشتید و حال انکه باطن ایشان پر بود از علوم و حکمت و راستی و نیکوئی
و سایر صفات کمال که ان کمالات معنوی بسیار بقدر ست از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را کشادند
اهل مجلس از کثافت و روشت انچه در اندرون آنها بود بر خود بلرزیدند و کسد و تعفن آنها مستاذی شدند پس پادشاه گفت که این
دو تابوت مثل قومیت که زینت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملوست از انواع بدیها و جهلها از جهل و کوری
دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی سوا تر و شنیع تر و بدنما ترست ازین مردارها پس همه وزرا و اشراف گفتند که منفور
تر ایم نسیم و خطاهای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بعد ازان بلوهر گفت که دمقانا بیرون می آور و تخم سکویا را
برای کشتن پس چون کفی ازان برگرفت و پاشید بعضی ازان در انها بر کنار راه می افتد و بعد از زمانی مرغان از اتیر بانها
و بعضی بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی ان نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می آید پس چون ریشه اش بسنگ رسید
خشک میشود و باطل میگردد و بعضی ازان بزمین پر خار می افتد که چون میروید و خوشه میکند و نزدیک میرسد بار دادن
خارها بران می بچد و انرا ضایع و باطل میکند و انچه ازان تخم بر زمین افتاد که کشت هر چند اندکی باشد سالم میماند و بر و منتشر
میکرد و ای پسر پادشاه دمقان مثل عامل حکمتست و اما انچه افتاد بر کنار راه و مرغان ازار بودند مثل سخنی است که در گوش خود
و در دل اثری نکند اما انچه بر سنگ افتاده و سنگ ریشه اش را خشک کرد مثل ان سخنی است که کسی از ابتهاج و خوشش آید

دل بان بدهد و در یابد و بفهمد آنرا ما ضبط نماید و مالک آن نشود و اما آنچه رو بید و فحار آنرا باطل کرد انید مثل سخنی است که شنود
آنرا در یابد و چون بسنگام آن شود بان عمل نماید فحار و خاشاک شهوات نفسانیه آنرا مانع شوند از عمل نمودن بان حکمت و آن
حکمت را باطل کرده اند اما آنچه سالم ماند و ببار آید مثل سخنی است که عقل در یابد و حافظه آنرا ضبط نماید و عزم نیک از اجاری ساخته
بعمل آورد و این در وقتی میشود که ریشه شهوات و خواهشهای صفات ذمیمه را از دل برکنده باشد و مصفی گردانیده باشد نفس
خود را از بد بیاموزد اسف کفت ای حکیم من امیدوارم که آن تخم که تو در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نموکند و سالم باشد و نفع
دهد و افت نرساند باشد پس شیطان برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرمایلوهر کفت شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود
و از آن میکریخت و فیل در پی او میشتافت تا بکنار تک آبان رسید مضطرب شد و خود را در چاهی دراویخت و دو شاخ درخت کنار
آن چاه روییده بود و در آنها چنگ زد و پاهای خود بر سر آن چاه نهاد چند دیه که در میان چاه سر بر آورده بود بدان دو شاخ نظر
کرد و موش سیاه و سفید که بکندن آن ریشها مشغول بودند یکی سفید و دیکری سیاه چون نظر بر پای خود انکنده دید چهار افعی از سوراخها
خود سر بیرون کرده اند چون نظر بقعر چاه انکنده دید که اژدهائی دهان کشوده که عون در چاه در افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد
دید که بر سر آن دو شاخ اندکی عسل آلوده شده پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل و لذت شیرینی آن عسل او را غافل کردانید از آن
مارها که نمیداند حال او چون خواهد بود و وقتی که در کام اژدها افتاده آنچاه دنیاست که پر است از افتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ
عمر آدمی است و آن دو موش شب و روز اند که عمر آدمی را زود از بیخ بر می کنند و آن چهار افعی اخلاط چهار کانه اند که بنزد یک بهر کسی
کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان در می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها
مرکت که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که آدمی فریفته آن شده و از همه چیز او را غافل کرده اند لذتها و خواهشها
و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و آشامیدن و پوشیدن و بوییدن و شنیدن و لمس کردن بود اسف کفت که این
مثل بسیار عجبی است و بسی مطابق است با حوال دنیا و بکر مثلی بفرما برای دنیا و اهل آن که فرمایلوهر کفت که نقل کرده اند
که مردی را سه رفیق بود رفیق دوم در مشورت نزد او از رفیق اول پست تر بود اما دوست سیدانست او را و کرمی و لطفت مینمود با او
و خدمت و اطاعت او مینمود و هرگز از و غافل نبود و رفیق سوم را خفیف میکرد و حقیر می شمرد و بر خاطرش کران بود و آن رفیق از
محبت و مالی او بهره نداشت تا کاه اتفاق را واقعه روی داد که محتاج باعانت آن رفیقان شد و میران عضنفر پادشاه
در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند آن مرد نزد اول رفت و کفت نمیدانم که من ترا چکونه بر کزیده بودم و کمی همت خود را صرف
تو نمودم امروز روزیست که مرا احتیاج بتو افتاده است چه مدد از تو بمن تواند رسید رفیق کفت که من بصاحب نوشتیم اما مضمون حال
دیکر است که کرفتار آنیم و امروز نیاز مند من و لیکن از تو نزد من دو جامه هست که از آن منفعت نمیتوانیست شاید آن

دو جامه را بتو دهم پس مرد سیاه برفیق دوم برد و گفت بر تو معلوم است کرمت و ملاطفت من نسبت بتو نزد تو چه توقع است برای
من ان رفیق گفت الفقر برای نگاه رخود گرفتارم که تو نمیتوانم برداخت خود فکری از برای خود بکن و بدان که اشنایی میان
من و تو برده شد و الحال طریقه من غیر طریقه تست شاید که من نگاری چند و نگاری چند با تو رفاقت کنم که نفعی از ان تو عاید گردد
و بعد ازان برگردم و مشغول امری چند شوم که با نها پیش از تو اهتمام دارم پس سیاه برد و رفیق سوم که با و جفا کرده و او را تحقیر نموده
و با او التفات نداشت در ایام وسعت و راحت و با و گفت که من بسی از تو شرمنده ام و منفعلم و لیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی
تو آورده است اکنون روز چیزی نفع بمن میرسانی گفت که همراهی و محافظه تو مینمایم و از تو غافل نمی باشم پس بشارت باد ترا و
چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا فرو نگذارم و لیکه مبادا از تقصیری که در باب احسان و ملاطفه من کرده بدرستی که
من از تو عایدی شده بمن برای تو ضبط نموده ام بلکه بهمین راضی نشده تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهمرسانیده
اما اکنون چندین برابر انچه بمن داده از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امید وارم که انچه نزد من است از تو باعث
رضای پادشاه گردد از تو و دین روز ماعث نجات و خلاص تو شود ازین بلیه عظیم که ترا پیش امده است پس امد چون احوال او را مشاهده
نمود گفت بمنده انم که بر کدام یک ازین دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری که در باب رفیق نیک کرده ام یا بر رنج و مشقتی که در کار
رفیق بد برده ام بعد ازان گفت که رفیق اول مال است و رفیق دوم اهل و فرزند و رفیق سوم عمل صالح تو پس معلوم شد که این سخنان
حق و مطابق پرسش دیگر سئوال بعضرا برای دنیا و اهل و نیاکه فریب نخورده اند و دل بران بسته اند بلوهر گفت که یک شهری بود که
عمارت مردم انشهران بود که مردغریبی که از احوال ان شهر اطلاعی نداشت بدانجا میکرد و نمیدانست که پادشاه میکرد و نمیکرد
چون بر احوال ایشان مطلع خود گمان میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود و چون یکسال میگذشت و او را از شهر خود عزیزان و دوستان
خالی و پیوسته در میکرد و بلا و مشقتی متلاطم میشد که هر گز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی او دران مدت موجب ملال اندوه
او میگردید پس اهل ان شهر یکسال مردی غریب را بر خود امیر و پادشاه گردانند بقدر انقدر که دانند که در میان ایشان
بگانه و غریب است باین سبب با ایشان انس نمیگیرد و طلب نمود مردیرا که از مردم شهر خودش بود و از احوال ان باخبر بود
در باب معالجه خود با اهل ان شهر مشورت کرد اهل گفت که بعد از یکسال انچه ترا از شهر بیرون خواهند کرد و بغلان مکان
خواهند فرستاد صلاح تو در انست که انچه میتوانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود در عرض سال بدان مکان بفرستی
که ترا بعد از یکسال بانجا خواهند فرستاد که چون بانجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در
راحت و نعمت باشی پس ان پادشاه بگفته ان شخص عمل نمود چون سال بگذشت او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید
و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید پس بلوهر گفت ای سپهر پادشاه من امید وارم که تو اهل زباشی که بغربا و مسکینان و بیکانگان رحم کنی

وبا پادشاهی چند روزه فریب نخوری و من کس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا راهنمایی میکنم و احوال
دنیا و اهل آنرا بتو می‌شناسانم و ترا مدد و معاونت میکنم تو بود اصف گفت راست گفتی ای حکیم مرا بگو تا من همان پادشاه عظیم
تو نکنی که پیوسته در طلب آن بودم پس وصف کن از برای من احوال آخرت را که بجان خود سوگند میخورم که آنچه ارباب دنیا گفتی مخلص
صدق و واقع است و من نیز احوال دنیا چیزی مشاهده کرده ام که دانسته ام فانا و زوال آنرا و ترک آن در خاطرم قرار گرفته و در
نظم بسیار حقیر و سقیم کرده بلوهر گفت ای پسر پادشاه ترک دنیا کلید درهای سعادت است پس هر که بطلب آخرت روآورد و دنیا
را که ترک دنیاست پایه بزرگواری پادشاهی آن نشاید مرا می باید و چگونه زهد ورزی در دنیا و حال آنکه حق تعالی چنین عقلی تو کرامت
کرده است و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن از برای این مدت نیست و بدان نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرر را
از خود دفع نمیتواند کرد و کرمی از امی گذارد و برود تا از مجد میسازد و باد های سموم از ا زهم میاشد و اب خرقش میکند و افتاب
میسوزاند و هوا تحلیلش میبرد و جانوران درمن از امیدرند و مرغان از انبقار سوراخ میکنند و با هن بریده میشود و بصدمتها
رسم می شکند و قطع نظر از عوارض خارجی مجموعیت مرکب از انواع بیماریها و المها و مرضها و دردها و همیشه در ذکر این
بلاهاست و منتظر انهاست و سلامتی خود را با حمال میداند ایضا بهمه آفت قرین است که از انها خلاص و نجات ندارد و هیچ بدنی
یعنی کرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و رستن مرگ و ما انچه از وسوال نمودی از امر اخرت بدرستی که امیدوارم که
انچه را ادرک یابم درین دنیا در اخرت بسیار یابم بود اصف گفت گمان میبرم که بجماعتی که پدرم ایشانرا با تش سوزانیده و از
بلاد خود اخراج کرده اصحاب و یاران تو بودند و طریقه ترا داشتند گفت بلی بود اصف گفت شنیده ام که جمیع مردم اتفاق
کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان بلوهر گفت چنین بود بود اصف گفت ایا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت چه توانم
گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ گویند و دانا باشند و جاهل نباشند و از ایشان بمردم نرسد و نماز پسندیده
و خواب کم کنند و روزه گیرند و افطار کم نمایند و با انواع بلا مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر کنند در احوال دنیا و عبرت گیرند
و دل با اهل دنیا نبسته باشند و طمع در اهل و مال مردم ندا شته باشند بود اصف گفت چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند
و حال انکه در میان کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت مثل ایشان درین باب مثل سگی چند است مختلف در رنگ سگ که بمردار
جمع شده باشند بران حمله ان مردار و بر روی یکدیگر غرا میکنند و بر یکدیگر میزنند و درین هنگام مردی بایشان رسد
یکی دست از نزاع بر میدارند و متفق میشوند و بر و حمله می آورند و بر روی او می جهند و فرا میگیرند تا انکه او مردار را میدرد ایشان
کاری نیست و با ایشان منازعه در ان چیزی ندارد و لیکن چون او مردار را پکناره و غرنپی میدرد از طمع خود او را وحشت میکنند
و با یکدیگر انس و الفت میکنند و با همدیگر اتفاق میکنند هر چند در میان خود بیشتر اختلاف و نزاع داشتند پس بلوهر گفت که

اندرا رمثل متاع دنیاست وان سگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیاست برای دنیا بایکدیگر نزاع می کنند وخون یکدیگر امیریزند
ومالهای خودرا برای تحصیل اعتبارات ان صرف مینمایند ودر دار دنیا انشخصی که سگان براوحمله می اورند واورا بجیفه انسان
کاری ونزاعی نیست مثل صاحب دین است که ترک دنیا کرده واز دنیا بکناری رفته است وبا انسان در امد دنیا منازعه ندارد و دنیارا
باانسان که داشته است وبا اینحال دنیا با او دشمنی میکنند برای یکانکه که ازانسان دارای سپاه پادشاه اکر تعجب میکنی بعجب کن از اهل دنیا
که جمیع همت انسان مصروفست برجمع دنیا وبسیاری ان ومفاخرت کردن باعتبارات ان وغلبه جستن بران وچون کسی را دیدند که
دنیارا در دست انسان که انشته است واز دنیا دوری کرده با او منازعه وخشم وغضب پیشه واز اجماعی که با انسان بر
دنیا منازعه میکنند پس چه حجت باشد اهل دنیارا در منازعه این جماعت یوذاسف کفت ای حکیم بر مطلب من ای واز یکونه سخن
بکو بلوهر کفت که چون طبیب مهربان چند که بدنرا اخلاط فاسد ضایع کرده است وخواهد که بقوت بدن کند واورا فربه کرداند اول
مبادرت مینماید بقتل انهائی که مورث قوت ومولد کوشت وخونست زیراکه میداند که با وجود اخلاط فاسده دربدن این اغذیه
مقوی باعث قوت مرض وزیادتی فساد بدن میشود ونفعی بران قوت نمی بخشد بلکه اورا هلاک وپرهیز میفرماید وبرای دفع اخلاط
فاسده دواهای نافع برای او ترتیب وتدبیر میکنند وچون اخلاط فاسده را از بدن او زایل کردانیدند وبا تجربه اطبای حاذق
میکنند ودرین هنگام مزه طعام رای یابد وفربه شود وقوت بیکبار از کران میتواند شد بشیت الهی یوذاسف کفت
ای حکیم مرا خبرده از حکوکی اکل کشتن بخود وبلوهر کفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی با مملکت وسیع ولشکری بسیار برای
زیادتی ملک ومال متوجه جنگ وجدال شد با پادشاه دیکر با جمیع لشکر واسباب واصلحه اموال وزنان وفرزندان بجانب ملک او
روان شد وبعد از انعقاد معرکه قتال با پادشاه مخالف دست یافت وبسیاری از انشان را کشتند وپادشاه با بقیه از منهزم
شدکان
وزنان وفرزندان خودبسیکر بخت تا چون شب درامد بنیتانی که در کنار نهری بود با عیال خود نهان شدند واسپان خودرا
کردند که مبادا با دراسپان دشمن برسکان انشان مطلع کردند ودر انشب با نهایت خوف دران مکان بسر بردند وهر لحظه صدای
سم اسپان دشمن بکوش انشان میرسید وموجب زیادتی خوف انشان می شد چون صبح شد وانچه محصور مانده که بیرون
نمیتوانست آمد زیراکه عبور انشان ازان نهر ممکن نبود واز ترس دشمن بجانب صحرا نمی توانست آمد پس او وعیالش دران جای
تنک ماندند بانهایت ازار ومشقت از سرما وترس وکرسنکی وطعام وتوشه با خود نداشتند یکی از فرزندان او ازین شدت
هلاک شد او را در اب انداختند کید ورو دیکر برانخال ماند تا یکی دیکر از فرزندان او ازین شدت هلاک شد او را در اب
انداختند ودیکر روز دیکر برانخال کذاشتند پس ان پادشاه بازن خود کفت که ما همه شرف بر هلاک شده ایم کر بعضی ازما
بمیرند وبعضی زنده بمانند بهتر است ازینکه همه بمیریم درانخاطر رسیده که یکی از اطفال خود را کشیم وکوشت او را قوت خود وباقی

طفلان خود کنیم تا ضد امتحان ما را از این بلیه نجات بخشد و اگر این امر را با خیر اندازیم ممکن طفلان لاغر و ضعیف شوند که از گوشت
ایشان سیر نتوان خورد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس از زن رای
پادشاه را پسندیده انگاه یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان کدشته گوشت او را خورند بلوهر گفت ای پسر پادشاه چه گمان
داری در حق این حالها باین مرد مضطر ایا بسیار خواهد آسید شود و از بابت کرسنه که بطعام فراوانی رسد اما اندیکی خواهد خورد و مانند مضطر
که خوردن او شامیدن من در دنیا بهمین نحوست بوذاسف گفت ای حکیم این امری که تو مرا بسوی آن میخوانی ایا چیست که مردم
از اجل خود یافته اند و برهمه اختیار کرده اند از برای خود یا انکه حق سبحانه و تعالی مردم را بان خوانده و اجابت آن کرده اند بلوهر
گفت که این امری که من ترا بان دعوت مینمایم از آن بلند تر و و لطیفتر ست که از اهل زمین ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود
تدبیران توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا این ست که مردم دنیا را با عمال دنیا و زینتهای ان و عیش و رفاهیت و وسعت و لذت
ولهو و لعب و خواهشهای ان و لذتهای ان بخوانند بلکه انچه من میکویم امریست پاکیزه طوار اهل دنیا و دعوتیست آسمانی
از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا و هدایتی ست براه راست که اعمال اهل دنیا را در هم می شکند و مخالف امر و طریقه ایشانست
و رشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر میکرداند و ایشان را از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت پروردکار میکشاند
و کسی که او را بان امر نموده و خدا او را هدایت کرده ست این امر نزد او پیدا و ظاهر و روشن ست ولیکن از غیر او مخفی میدارد
و نهان میکرداند و اما انکه حق را ظاهر و هویدا کرداند بعد از تپاذ و خفا دین حق را رفعت می بخشد و بلند میکرداند
مذاهب باطله اهل جهل و فساد را پست کرداند و بر خاک ذلت نشاند بوذاسف گفت راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت بعضی از
مردم هستند که بفکرت مستقیم و فکر درست پیش از امدن پیغمبران حق را می یابند و بان رغبت میکنند و بعضی هستند که بعد از
بعثت پیغمبران و شنیدن امر ایشان اطاعت مینمایند و تو ای پسر پادشاه اکنی که بعقل و فورت خود روی بمقصد اصلی کرد
بوذاسف گفت ایا جمعی دیگر هستند غیر از کروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند بلوهر گفت درین بلاد کمان ندارم اما در غیر
این بلاد جمعی هستند که زبان اظهار مینمایند و اعمال ایشان با عمال قبیح میماند و باین سبب راه ما و ایشان مختلف شده ست
بوذاسف گفت که بچه سبب حق تعالی شمار اکجی ستر اور ترکرد انیده ست از ایشان و حال انکه ان امر غریب اسمانی از عمل
منبع شما و ایشان رسیده ست بلوهر گفت که جمیع راههای حق از حجاب خدست و حق تعالی جمیع بندکان را بسوی خود خوانده ست
پس جمعی قبول نموذه و بشرایط ان عمل کرذه و دیکر از انطریق نموده الهی هدایت نموذه ظلم و خطا می کنند و دقیقه از دقایق شرع
و دین را فرو نمیکذارند و جمعی دیکر هستند قبول کرذه از او انچه باید برداشته اند و بشرایط ان عمل مینمایند و باصل شرع رسانند

واین از دو اقامت خود و عمل نمودن بشرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست پس اولاب ملت و قوانین شریعت را ضایع می کنند و
برطبعهای ایشان گران است و فرق درمیان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی که این را ضایع کند مثل کسی نیست که از احیا
نماید و کسی که امور ملت را فاسد کرد مانند کسی نیست که امور را باصلاح آورد و کسی که برشد تهاصر نماید در راه حق مثل کسی نیست
که جزع کند و سبب امتناع ترک امر حق نماید و ازین جهت که با یکی سزاوارتر یم از انجاعت با و بلوهر بسه این سخن امد و گفت
برزبان امجاعت جاری نمیشود امری از امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر از انکه فرا گرفته امد از اهل حق
چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم ولیکن فرق میان ما و ایشان است که ایشان بدعتها در دین خدا احداث کرده اند و طالب دنیا
گردیده اند و دل برعبارات ان بسته اند و تفصیل اخیال و حقیقت امثال است که پیوسته بسنت الهی چنان بود که پیغمبران بسوی
خلق میفرستاده و در هر قرن از قرون سابقه زبانهای مختلف که خلایق ایدن حق دعوت مینمودند و چون دین ایشان رواج
میگرفت و اهل حق ایشان میگردیدند متمسک بدین حق مستقیم میشوند و راه حق واضح بود و دین و شریعت ان پیغمبر درمیان ایشان
ظاهر بود و هیچگونه اختلافی و نزاعی نیست درمیان بنود و چون ان پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را تمام خلق میرساند و حجت
الهی برایشان تمام میکردانید و معالم دین و احکام شریعت را برایشان برپا میداشت و ظاهر میکرد انید اهل ان پیغمبر منتهی
می شد و حق تعالا از انجا رحمت خود میبرد و ادرک زمانی بعد از رحلت ان پیغمبر است او بر طریقا و ایمانند و دین او را تغییر
نمیدانند و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده و بدعتها در دین احداث میکرده اند و اهل جهالت بر اهل علم غالب میشوند
و عالم فاضل کامل که درمیان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهان خود را انهان میکرد و علم خود را اظهار نمیکرد انید و چنان
بود که نایاب شده و بمنزل و مانند اشیاء ملبس نمیدانند و قلیلی از ایشان که درمیان مردم بودند اهل جهل و باطل بودند پس از ان
سبب میشد و بدین سبب روز بروز علم نهان می شد و هر چند قرنها پشت سر میگذشت و بعد از عهد ان پیغمبر زیاده می شد
تا بحدی که مردم بغیر از جهل راهی نمیدانستند و جهال غالب تر میشدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت آن رسول را تغییر میدادند
و از جاده شریعت منحرف میگردیدند و با این حال دست از کتاب دین برنمیداشتند و اقرار بکتاب الهی مینمودند اما بتاویلات
باطله موافق غرضهای خود معانی از انرا تحریف میکردند و اصل دین را تحریف دعوت میکردند و حقیقت از ا ترک مینمودند و احکام
شریعت را ضایع میگذاردند و بدین سبب پیوسته اختلاف درمیان اهل مردین بهرسیده است پس هر صفتی و عیبی که پیغمبران
آورده اند در اصل ان با ما انجاعت موافقت داریم لیکن در کیفیت و احکام و سیرت ان با ایشان مخالفیم و در هر امری که
مخالفت نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح است و بر بطلان طریقه گوا هان عادل از کتابهای که خدا فرستاده است
در دست ایشان است پس هر یک از ایشان که متکلم شود بکلمتی ان حجت ماست بر ایشان و انچه از اثار دین و کلمات دین بیان کنند

گواه ماست بر بطلان ایشان زیرا که ان صفات همه موافق سیرت وصفه وطریقه ماست ومخالف اداب وطریقه ایشان است
پس ایشان باطل اند وما بحق هستیم وما بر راه خدا میرویم وایشان کماسبی وحقیقت انرا بر نمیتوانند داشت بود اسف گفت چرا پیغمبران
در زمانها مبعوث میشوند وبعضی زمانها نمی شوند وچرا در هر عصری پیغمبری نمی باشد بلوهر گفت مثل این مثل پادشاهی است که زمین خرابی
داشته باشد که هیچ آبادی دران نباشد واراده تعمیر وآبادانی ان زمین نماید ومردکاردان ساعی امین وخیرخواهی رابان زمین گسیل
وادر امر نماید که دران زمین ابادان کند واصناف درختان بکارد وانواع زراعتها بعمل آورد ودرخت مخصوصی چند وتخم معینی چند
بادرده وسابقه نماید که بعد ازانچه پادشاه فرموده دیگر چیزی دران زمین بعمل نیاورد وبفرماید که دران زمین نهری جاری کند و
حصاری برگرد آن زمین براورد واز فساد وحشرات محافظت نماید پس امر نماید وانرا بجلیه آبادانی دراورد وموافق
فرموده پادشاه درختان وزراعات بکارد ونهری بسوی ان جاری گرداند ودرختان وزراعتها برویده وبیکدیگر متصل گردد بعد
ازانک زمانی ازو درگذرد وکسی را خلیفه وجانشین خود نماید ووفات کند بعد ازان جمعی بهم رسند واطاعت ان جانشین
کرده در خرابی ان زمین بکوشند ونهرش را برکنند وبخشکند درختان وزراعتهای آنرا بزنند پس چون خبر بپادشاه رازمان فرمانبر
ان جماعت وحشرات آنرا بین رسول دیگر تعیین نماید که احیای آنرا بین نماید واصلاح ان کند وآباد انرا اول برگرداند وبرسنوال
ودستادن حق تعالا پیغمبران وانبیارا که چون یکی بوفات وبعد از و اعتقاد مردم فاسد باشد باز دیگر را برای اصلاح ایشان
میفرستند بود اسف گفت که ایا انچه انبیا ورسل از جانب حق تعالا مبعوث گردند جمیع مردم را دعوت مینایند پس هر که اطاعت ایشان
کرد داخل زمره ایشان میگردد وهر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست وهر گز خلا نمیباشد زمین از فرمانبرداری که در جمیع امور
اطاعت حق تعالا نماید از پیغمبران واوصیای ایشان وبرای این امر مثلی است که مزرعی بود در ساحل دریا که او را قدم نمی امیدند و
تخم بسیار میکشت وبسیار رغبت بود بر جوجه برآوردن بسیاری در بعضی از زمانها او را میسر نبود تعیش مخمودان دران خزیره
پس چاره خود را دران دید که جلای وطن نموده بزمین دیگر سفر کند تا از زمین منقضی شود واز خوف انکه مبادا نسل او منقطع
گردد وتخمهای خود را متفرق گرداند بر ساحلیان مرغان دیگر پس آنمزرعان تخم او را با تخمهای خود در زیر بال گرفتند وجوجهای
آنمزرع نیز با جوجهای مرغان دیگر برامدند وچون مرتبه دیگر برآمدن جوجها با جوجهای قدم الفت گرفتند ودرمیان موانست
بهم رسید وچون ایام قدم از وطن خود منقضی شد بوطن خود مراجعت نمود وشب بسر زمین خود آمد وبراشیانهای ان
مرغان عبور نمود واواز خود را بگوش جوجهای دیگر میرسانید چون جوجهای او صدای او را شنیدند از پی او رفتند وجوجهای
مرغان دیگر همه که الفت گرفته بودند با جوجهای او از پی رفتند وانچه از جوجه مرغان او بودند با جوجه او الفت داشتند
از پی او از او نرفتند وچون قدم محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود وجوجهای دیگر را که از پی جوجهایش آمده بودند

رام خود کرد اینده ماخوذ الفت داد انچنان پیغمبران دعوت الهی را بر همه عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان مینمایند زیرا
که فضیلت و رتبه حکمت را میدانند پس نزد کسانی که از ادراک امر عان دیگر امثل پیغمبر است که همه مردم را انچه میدانند و مثل ان نحن نحکم که مشتق
کرد اینده بر شیایی نهاش حکمت و ان جوهایی که از تخمهای انواع حاصل شدند مثل علما و دانایانند است که بعد از غیبت پیغمبر از
بر جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان از جهتها و براهین و معجزات که حتی چند مقرر فرموده است که به یکران نداده است
تا انکه رسالهٔ ایشان در میان مردم خاتمه کرده و جهتهای ایشان بر خلق تمام شود لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمعی میگردیدند و این
برای این است که حق تعالی دعوت پیغمبران را نور و روشنی و وضوح و تاثیر و کرده است که در دعوت یکران منیت نبود اسف گفت
ای حکیم تو گفتی که انچه پیغمبران می آورند کلام الهی است ایا کلام خدا و ملائکه شبیه است بکلام مردم بلو بر گفت نمی پنی که چون بر دم سخن
که بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک اینده یا دور بشوند یا برگردند یا پشت کنند و حیوانات و مرغان سخن ایشان را
نمی فهمند صدایه چند برای فهماندن انها از صفیر و اصوات وضع می کنند که بان وسیله مطلب خود را با ایشان بفهمانند و اگر
بلغت خود سخن گویند انها نخواهند فهمید همچنین چون بندگان عاجز از مهندس کنه کلام قدیمی و ملائکه و دانستن حقیقت و
کمال و لطف و مرتبه ان سخن الهند اشبیه بسخنان ایشان کلام خود را با ایشان فرستاد و با بین سخنان که در میانه ایشان شایع است
حکمت را با ایشان فهمانیده است مانند اوازهایکه مردم برای فهماندن حیوانات و مرغان وضع کرده اند و با مثال این مصطلح
که در میان ایشان جاریست دقایق حکمت را برای ایشان واضح و لایح گردانیده و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است پس این
کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدیعه است و مکنی است و حکم و حقایق برای کلمات و اصوات جلی و ورود مانیست
ولیکن اکثر مردم بغور و کنه و کمال حکمت نمیتوانند رسید و عقل ایشان بان احاطه نمیتوانند نمود و بان سبب تفاوت و تفاضل
میان علما در علم پیدا شده و هر عالمی علوم از عالم دیگر اخذ نموده تا انکه منتهی میشود بعلم الهی که از و بخلق رسیده است بعضی از علما
انقدر علم و دانش کسب میفرماید که او را از جهل نجات می بخشد و تفاوت مراتب ایشان بقدر زیادتی علم ایشان است و
نسبت مردم بعلوم و حقایق که از انها منتفع میشوند و تقویت ایمان و تثبیت امور معاش خود و دین ایشان از دین قرص افتاب
عاجزست مثل دیگران حکمتها و علوم مانند چشمه ایست که اب ش جاری باشد و منبعش معلوم نباشد که مردم از اب ان چشمه منتفع میشوند
و حیات می یابند و باصل و منبع ان پی نمیبرند و مثل دیگر ستارهای روشن است که مردم از نور انها هدایت می یابند و نمیدانند
که از کجا در می ایند و در کجا پنهان میشوند مدرسه ای که حکمت و علوم حق شر نقیر و قطمیر و بزرگترست از جمیع انچه ما از زبان وصف
کرده ایم و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوشیها و موجب نجات و رستگاریست از جمیع شرور و بدیها آب
حیاتیست که هر که از و بنوشد هرگز نمیرد و شفا جمیع دردهاست که هر که خود را بان مداوا نماید هرگز خسته نگردد و راه راست

که بر که بان راه رود هر گز نمراه نکرد و سلیمان حکمی است از جانب حق سبحانه و تعالا او نخته که هر گز کهنه نمیشود و هر که در دست دارد
هرگز کور نگردد و هر که چیک در و زند رستگار گردد و هدایت یابد و بیوندا و هر گز ناحق تعالا نکند بود اسف گفت که چرا این حکمت
و علم که او را بان درجه از فضل و شرف و رفعت و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم از ان منتفع نمیگردند حکیم گفت
که مثل حکمت مثل آفتاب است که بر جمیع مردم از سیاه و سفید و کوچک و بزرگ طالع میگردد پس هر که خواهد از ان منتفع گردد و نفع
خود را از ان منع نمیتواند و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمیگرداند پس اگر کسی خواهد که از افتاب منتفع نشود
او را بر افتاب حجتی نخواهد بود زیرا که افتاب منع فیض خود از کسی ننموده است ولیکن انتفاع مردم از ان مرهون تفاوت دست چنانچه مردم
در انتفاع بنور افتاب برسه قسمند بعضی بینایند و دیده روشن دارند و از ضوء افتاب بروجه کمال نفع می یابند و بسیار ان بینند
و بعضی کور زند و حواس ممکنند بحدی که اگر چشمهای افتاب بتابد از ان بهره نمیبرند و بعضی ضعیف البصر که نه ایشان را کور میتوان
گفت و نه بینا چنین سخن حق و کلام حکمت افتاب است که بر دلهای بعضی که صاحب بصیرتند و دیده دل ایشان روشن است
ایشان را می بیند و بان عمل مینمایند ماندان کور که چشم ظاهر از افتاب بهره نمیبرد و بعضی که دلهای ایشان بانتهای نقصان بیمار
گردیده و دیده دل ایشان ضعیف و کند شده است از نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی میبرند و علم ایشان پست و عمل ایشان
اندکست و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکنند و بدانکه اکثر مردم در بنایه خورشید علم و معارف کور و ضعیف
گردند از ان هیچ بهره نمیبرند بود اسف گفت که اگر کسی مباشد که اول سخن حق بشنود و اجابة نماید و انکار نکند و بعد از ادراک مدتی
اجابت نماید و قبول کند بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم نسبت بحکمت چنین است بود اسف گفت ایا پدرم هرگز این سخنان حکمت
چیزی شنیده است بلوهر گفت گمان ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد و خیر خواه مهربانی با او
سخن گفته باشد بود اسف گفت که چرا حکما در پند مدید پدرم را بر نجال که گذشته اند و امثال این سخنان حق را با وگفته باشند
بلوهر گفت زیرا که ایشان محل سخن خود را امید نمیدانند و بسیار باشد که تر ک گفتن سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر نشنود و طبعش
ملایم تر باشد و بیشتر قبول کند برای انکه او را قابل این سخن ندانند نمایند و بسیار است که دانایی با کسی در تمام عمر معاشرت
نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در هیچ چیز جدایی نباشد اما در دین و حکمت ایشان
حکیم دانا غم خود و برو و برای حال او تمکین نباشد و بسبب انکه او را قابل نداند اسرار حکمت را با و نگوید چنانچه نقل کرده اند که
پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربانی بار عیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و با ایشان و امور ایشان
میرسید و ان پادشاه وزیری بود موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود و محل اعتماد
و مشورت او بود و این وزیر در کمال عقل و دین داری و ورع و پرهیزکاری بود و بترک دنیا رغبت بود و نخبت علما

وصلحا و نیکان بسیار رسیده بود و تخمان حق از ایشان فراگرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را
بدل و جان قبول کرده بود و از نزد پادشاه قرب و منزلتی عظیم یافته بود و پادشاه هیچ امری را از و مخفی نمیداشت و وزیر پادشاه
بر نمیتوان سلوک نمیتوانست و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی با و اظهار نمیفرمود و بر حال سالها با یکدیگر گذرانیدند
وزیر پیوسته کار بخدمت پادشاه می آمد و بظاهر بحجره شتابان میرفت و تعظیم انها مینمود و غیر ازین از امور باطل و لوازم کفر را
از نگاه نمیداشت و از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه وزیر از غایت مهربانی و اشفاق که بان پادشاه داشت پیوسته
از گمراهی و ضلالت او و دیگر و عملکین بود تا انکه روزی با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت
پادشاه مشورت نمود ایشان گفتند بر حذر باش که مبادا تاثیری در و نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اگر بیابی که قابل
هدایتست و سخن در و تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بگو و از کلمات حکمت او را اگاه ساز و اگر نه با او سخن مگو که موجب
ضرر او بتو و اهل دین تو میگردد زیرا که پادشاهان مغرور نمی بایدشد و از قهر ایشان ایمن نمی باید بود بعد ازان وزیر پیوسته
درین اندیشه بود و بپادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را
هدایتی نماید و پادشاه با ان کفر و ضلالت در نهایت هموار و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور
و تفقد احوال ایشان بود و بعد ازانی که در میانه حال پادشاه با وزیر بمنوال گذشت شبی از شبها بعد از انکه همگی
بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر گفت بیا تا سوار شویم و درین شهر گردیم و ببینیم که احوال مردم چون است و شاید که
نمایم ثمار بارانی را که درین ایام بر ایشان باریده است وزیر گفت بکی بسیار نیکست و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر میگشتند
و ناگاه بدر سیدند نظر پادشاه بروشنائی افتاد که از طرف مزبله می تابید بوزیر گفت که از پی این روشنی میروم شاید
رفت که خبر ان را معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بقبی که از انجا روشنی می تابید چون نظر کردند
مردی درویش را دیدند که جامهای بسیار کهنه پوشیده ازان جامها یکه در مزبله انداخته بودند و سنگهای از فضله آدمیان
برای خود ساخته و بران تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب که انشته و طنبوری در دست گرفته
می نوازد و زیر زشت خلقت بدهیات در کهنگی لباس شبیه بخود دش در برود و در برابرش ایستاده و هر گاه که شراب میطلبید انزن
ساقی میشود و هر گاه طنبور می نواز و انزن بر اسیش میرقصد و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و شاگرد میشود
گر پادشاهان را ستایش کنند و آمزد نیز زن خود را تعریف میکند و سیده الفاظ خیر الفاظ میخواند و او را بر جمیع زنان تفضیل
میدهد و ان هر دو یکدیگر را تحسین و تجمال می ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند و پادشاه و وزیر بدیدن
این حال بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از انحال کیف عجب مینمود و بعد ازان

برگشتند پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی روی داده باشد گفتند که این مرد و زن را که از این حال خود واقف نیستند و نمیدانند که هر شب در این کار میباشند پس وزیر چون این سخن شنید پادشاه را گفت غنیمت شمرد و گفت ای پادشاه بسیار تعجب است که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که با این لذتهای دنیا داریم در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این قاذورات و غارتگ در نظر نیاید و تعجب این سعادتمندان که پادشاهی ابدی را دارند مثل این مزبله و این دو شخص نماید و خانهای ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در نظر آنجماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و تعجب این سعادتمندان از لذت و شادی با تعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند چنان نماید که در دو قبایه زشت در نظر ما مینماید پادشاه گفت که ایا می شناسی جمعی را که باین صفت بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت کیستند ایشان وزیر گفت ایشان جمعی اند که باین صفت که بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت که ایشان جمعی اند که بدین الهی گرویده اند و ملک پادشاهی و اخرت و لذت ازاد نشسته اند و پیوسته طالب سعادت پادشاه گفت که ملک اخرت کدام است وزیر گفت که ان نعیم و لذتیست که بعد ازان فقر و احتیاج نمی باشد و شادیست که در عقب ان هرگز اندوهی نیست و صحتی که سر بماری در پیش نیست و خشنودیست که هرگز نابود نه و چشم بتلائی نشود و ایمنی است که ترس مبدل بایمنی نگردد و زندگانیست که بعد ازان مجالت و پادشاهی نپذیرد الیت اخرت خانه هستی و بقاست و دار زندگی و حیات پایانهایت تغیر احوال در ان نمی باشد خدا از ساکنان دار اخرت برداشته است در و دیوار و تعب و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ را از پادشاهی و سبب و وسیله و حیله میدانی وزیر گفت بلی انخانه مهمانیست برای هر کدام از اهل طلب نماید و هر که از درگاهش در اید البته بمطلوب خود میرسد پادشاه گفت که تو چه امر اهل این چنین خانه را نمی نمودی و اوصاف از برای من بیان میکردی وزیر گفت که از جلالت و هیبت و پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه گفت که اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع خواهد شد سزاوار نیست که ما از اضاعت کنیم و خود را از ان محروم گردانیم و سعی در تحصیل ان ننمایم و بدان ظفر نیابیم وزیر گفت که رخصت میفرمایا که مکرر وصف اخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده شود پادشاه گفت بلکه ترا امر میفرمایم که شب و روز درین کار باشی و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست ازین سخن برنداری بدرستی که این امر عجب غریب است از اسهل نعیتوان شمرد و از چنین فیض عظیمی غافل نمی توان شد بعد از سخنان وزیر پادشاه راه نجات پیش گرفته بسعادت ابدی فایز گردید بدینوا سف گفت که من از اندیشه این راه نجات بهیچ امر دیگر مشغول نگشتم تا از بادست آورم تا خود

چنین اندیشه کردم که در میان شب با تو بگریزم هر وقت که اراده رفتن نمایم بلو هر گفت که کجا تا طاقه ان هست که با من بیایی و که صبر میتوانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال انکه مرا خانه و ما وایی نیست و چهار پایه و بار برداری ندارم و مالک نقره و طلا نیستم و از دو قماش و شامی جز بر بدن ندارم و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامه ندارم و در شهرها قرار نمیکنم بلکه از یک زمانی و از شهر شهری دیگر میروم و هر گز از منزلی با جز منزل دیگر نمی روم بوی هف گفت که امید وارم که انشاء الله که تو توانایی و صبر بر این احوال اراده هست من نیز گرهت فرمایه بلو هر گفت که البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر از من را بر خلق نمیشوی مانند ان تو انگری خواهی بود که دامادی ان فقیر را اختیار نمود و بوی هف گفت ان قصه را بیان فرما که چون بوده است بلو هر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان اغنیا دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نمود که ان دختر را بعقد او در آورد و انجوان از عینی که هست داشت و عدم رضای خود را بپدر اظهار نمی نمود و از شهر بیرون رفته متوجه شهر دیگر شد در عرض راه گذارش بخانه فقیری افتاد و در ان خانه دختر را دید ایستاده و دو جامه کهنه در بر دارد ان دختر او را خوش آمد و از و پرسید که دختر کیستی گفت من دختر مردی هستم که در این خانه می باشد انجوان آمد و پدر طلب نمود و چون بیرون امد دختر او را برای خود خواستاری نمود و آمد و گفت که تو از فرزندان اغنیا و تو انگرانی دختر فقرا و مسکینان را نمی توانی خواست جوان گفت که دختر تو را بسیار خوش امده است و دختر صاحب جب و مال را میخواستند که با من تزویج نمایند من از ان رغبتی ندارم برای انکه او را نمیخواهم و دختر ترا میخواهم بعقد من در آور که انشاء الله تعالی از من خیر و نیکی مشاهده خواهی کرد پدر گفت که چگونه دختر خود را بتو دهم و حال انکه راضی نمیشوم که دختر را از پیش من بیرون بری و دکان نداری که اهل تو هستی راضی باشند که این دختر را ببرد و ایشان بری جوان گفت که من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم پدر گفت زیب و زینت و زیور خود را بمگذار و جامه در خور مادر پوشش و بخانه مادر آی جوان چنین کرد و جامه کهنه از جامهای ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست پس آمد و پدر از احوال او سئوال نمود و با او صحبت میداشت تا عقل و دانشش را شناخت و دانست که عقل او کامل است و او کار را از روی عنایت و بخردی نگریده است پس باو گفت که چون تو را خواستار کردی و بار اضی شدی و درویشی را پسندیدی برخیز و با من بیا پس او را بسرایه برد جوان بسرایه در آمد دید که در عقب سرا مزد بزرگ خانها و سکنها در غایت وسعت و زیبائی که در مدت عمر خود ندیده و نشنیده بود و او را بر سر خزانها برد که انجا دامی بان محتاج باشد در انمیانه مهتر مرد پیر کلید جمیع خزاین خود را باو داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب بتعلق تو دارد و اختیار همه بدست تو است انچه خواهی بکن که نیکو خواهی هستی و ان جوان بسبب ترک خواهش تمام خواهشها رسید و بسیار اسف گفت که امید وارم که من نیز مثل انجوان باشم و طریقه او را اختیار نمایم و امتحان پیر عقل انجوان را از مو تا بر و اعتماد نمود چنین می بایم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی فبرای که

در باب عقل من چه چیز بر تو ظاهر شده است بلو هر کفت که اگر این امر بدست من می بود از امتحان عقل تو محض دمین تو اکتفا میکردم
ولیکن بر کردن من لازم کردیده است متابعت سنت و طریقه که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که
در استعلام توفیق نهایت هر کس بامر رسیده و رازهای پنهان را بلطایف حیل و تجارب استعلام باید نمود و من بسر تسلیم
کر کر مخالف سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من امشب از پیش تو میروم و هر شب بدر خانه تو می آیم پس تو با
خود تفکر نمای و از ان بتحان کر از من شنیدی پند بکیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بسیار تدبر بکن و هر چیز را از روی تصدیق کن
و هر فکری نمود را رضی مشو تا انکه بعد از تامل و تانی و تفکر بسیار حقیقت امری بر تو ظاهر کردد و بر خدر باشی که مبادا هوا و هایی
نفسانی و وسوسه های شیطانی ترا از حق بکیباند و بباطل مایل دارد و در مسایلی که ترا در ان شبهها عارض شود بعد از تامل بسیار من
مطارحه کن هر کاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش و در ین شب همین اکتفا نموده یوذاسف را وداع نمود و بیرون رفت
و شب دیکر نزد او آمد و بر و سلام کرد و او را دعا کرده بنشست و از جمله دعاهایی که او را نمود این بود که سئوال میکنم ترا خداوندی که
اولست و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از و نبوده است و بزرکواری است که عظمة او را نهایت نیست و یکتایی است
که احدی در خداوندی با او شریک نیست و هیچ چیز با او بایی نماند و باقیست که هرکز فنا با او راه نمی یابد و قاهریست که او را هیچ ضدیت
و از نوبد بر آورنده ایست که در آفرینش کسی را با خود شریک نساخته و قادر و توانایی است که ضدی و معارضی نداشته باشد
هرکز و صدیست که همکس با او حسابی هست و مانند و شبهی ندارد و پادشاهی است که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه
کرداند و پیشوا و هادی دین کرداند و بکرداند ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش دوم از کوری ضلالت و کمراهی
و ترک دنیا کرهت فرماید و ترا دوستدار صاحبان عقل خود و دشمن ارباب بطالت و جهل کرداند تا انکه برساند ما را و ترا بانچه
وعده فرموده است بزبان پیغمبرانش از درجات عالیه بهشت و منازل رفیعه رضا و خشنودی پروردکاری که امید ما از خداوند عالمیان
ظاهر و هویداست و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفی است و دیده های ما بسوی کرهت او باز است و کردنهای ما نزد اطاعت او
خاضع و ذلیل است و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت اوست پس یوذاسف را ازین سخن رقت عظیم حاصل شده و رغبت او بسوی
خیر و کمال زیاده کردیده و از کمال حکمت و دانایی ان حکیم متعجب شد پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال کذشته است
کفت دوازده سال یوذاسف متعجب شود و کفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من نزد ان کهولت و شصت سالکی می بینم
حکیم کفت که از ولادت من نزدیک بشصت سال کذشته است و لیکن تو از عمر من سئوال نمودی و عمر زندکانیت و زندکانی نمی باشد
کمر در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آنزمان که با نحال موصوف کردیدم تا حال دوازده سال است و پیش از ان سبب جهالت
و غفلت عمل از بابت مردکان بودم و ایام مرک را از عمر خود حساب نمیکنم پس پادشاه کفت ای حکیم چکونه کسی از کریختن و می آشام

وحرکت میکند مرده مینامند حکیم گفت برای این مرده اش نمیخوانم که با مردگان شرکیت هم در نام وهم در کری وکوری وگنگی وضعیف
بودن حیات وقلت بینایی پس چون در صفات با مردگان شرکیت می یابد موافق ایشان باشد نود اسف هرگاه این حیات
ظاهر را حیات نمیدانی وباین قسم زندگی چندان مسرور نیستی میباید که برطرف شدن این حیات راهم مرگ ندانی واز ان کراهت نداشته
باشی با وجود حیات معنوی که داری بلوهر گفت که باین زندگانی اعتنائی نمودم واز زوال این کراهت نمیداشتم خود را بخیال مهلک
نمی افکندم که نیز توانم با وجود انکه میدانم که پرتو چه مقدار بر اهل دین حشم دارد ودر مقام اضرار ورفع ان چه سعی بلیغ
بجان کرایین مرگ را مرگ نمیدانیم واین زندگی را حیات نمی شماریم واز مرگ کراهت نداریم وچگونه رغبت در حیات نداشته باشد
که ترک لذتها وبهره های خود ازان نکرده باشد وچگونه گریزد از مرگ که نفس خود را بدست خود کشته باشد ای پسر پادشاه مگر
نمی بینی که انانکه در دین کامل گردیده اند واز مشقت عبادت چندان متحمل شده اند که خبر مرگ ازان نمی ساینده فارغ نمی گردند پس
کسی که از لذتهای زندگی ممتنع گردد زندگانی بچه کار او می آید وکسی که او را راحت نمی باشد مگر از مرگ چرا از مرگ گریزان باشد
پس از انجا گفت رست یکبار ای حکیم ایا میسر و میشوی که فردا مرگ ترا دریابد بلوهر گفت که اگر هشب مرگ را بیابم خوشحال تر باشم از انکه
فردا بمن رسد بدرستی که مرگ نیک وبد را فهمید وجزای هریک را نزد حق تعالی دانست البته نیکند عمل مرا از بیم عقاب وتعجل
عمل نیک را امید ثواب وکسی که یقین بوجود خداوند نیکانه دارد وبوعدهای او تصدیق کرده است البته مرگ را دوست میدارد
برای او امیدوارها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود دارد ودنیا را نمیخواهد واز ان کراهت دارد واز ترس انکه مبادا شربتهای
دنیا فریفته کرده ومرکب معصیت حق تعالی شود پس مرگ را بزودی میخواهد که از شر فتنه دنیا ایمن گردد وبسعادت حقیقی فایز شود
گفت که خاطر کسی که تو میگویی کجایش دارد که پیش از اجل خود از اهلاک گردانده برای امید نجات ورسیدن بسعادات ابدی حکیم ترا
من مثلی بیان فرمایم برای اهل این روزگار وانتظام ایشان در عبادتهای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت که در اباد انداخته بود
وسعی تمام در خدمت ان باغ مینمود تا که روزی کنجشکی را دید که بر روی درختی از درختهای ان باغ نشسته بود وسیوهای انرا میخورد
ازان بخشم آمد وقصد عذاب کردن ان کنجشک را کرد چون قصد کشتن او نمود حق تعالی بقدرت کامله خود ان کنجشک را بسخن
در آورد وبصاحب باغ گفت که تو همت بکشتن من گماشته ودر سن انقدر کوشت نیست که ترا سیر گرداند یا ترا قوتی بخشد بیا تا ترا
هدایت نمایم یا مری چند که از برای تو بهتر باشد از کشتن من پس گفت ان چه چیز است کنجشک گفت مرا رها کن تا سه کلمه ترا تعلیم نمایم
که اگر انها را حفظ نمایی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو آنمزد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبر داده ازان بخشان کنجشک گفت
که انچه تو میکوییم حفظ نما وعمل کن واندوه مخور بر انچه از تو فوت شود و باور مکن چیزیرا که محال است واز عقل دور است وطلب مکن
چیزیرا که بدست تو نیاید وتحصیل ان نتوانی نمود و بر شاخ درختی نشست و باو گفت که اگر بدانی که از ادا کردن من چه چیز

از تو نقصان شده و از دست تو مدبر رفته است هر اینه خواهی دانست که از چیزی عظیم بسیار کرامایه محروم گشته اند و کلفت ان
چه چیزست کنجکث کفت که اگر ما کنتی از حوصله من مردم ایدی بیرون می آمد بقدر تخم قازی و بسبب ان تمام عمر نیاز میشدی
و سرمایه عظیم هم میرسانیدی چون اندران سخن رسیدند از ها کردن و از اد نمودن او دست بسیار بردند و سخن نکشت و لیکن اظهار
نمود و کفت اگر گذشته سخن نکو که گذشته نگردد چیزی دارم ترا و هایی برم و کرامی دارم ترا و هایی نکو برای تو تعین کنم کنجکث کفت
کرای جاهل من سیر آنم که چون برمن ظفر یابی مرا نکاه نخواهی داشت و از ان سخنان کرمن بفدای خود تو کفتم هیچ سنتفع نشدی
من نکفتم که برکذشته تاسف مخور و امری که شد نیابت تصدیق کن و انچه را بان نتوانی رسید طلب مکن الحال تو اندوه
سیخوری برامری که کذشته و از دست بدر رفته است و طلب میکنی باز کشتن مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود و تصدیق
میکنی که درجثه و چینه دان من مردار یدی یا شد بقدر تخم قاز و حال انکه جمیع بدن من بقدر تخم قازی نیست بلوبر کفت
کرهمچنین این کرده بتها بدست خود ساخته اند و میکویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظان مینا نیند ترس انکه مبادا
دزدان انها را ببرند و کمان میبرند که تبان حافظ و کهدار من اشیانند و اموال و مکاسب خود را خرج صنام میکنند و کمان میبرند
که تبان چیزی باشیان میرسند و چیزی چند را که ازیشان حاصل میکردد بان نمیرسد و بار محالا که بکلیکم عقل حکم بطلان
ان میکند تصدیق مینمایند پس انچه برصاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت براشیان نیز لازم می آید بود اسف کفت که
راست میکویی ای حکیم مدبر سی که همیشه حال ان بتها را بعقل خود میدانستم و هرکز میل عبادت ایشان نمیکردم و امید چیزی
ازیشان نداشتم پس خبرده مرا از انچیزی که بسوی ان نخوانی و برای خود از انها نسندیده ان چه چیزست بلوبر کفت که مرا ان
دینی که من ترا بان میخوانم بردو چیزست یکی شناخت حق جل علا و دیکری عمل نمودن بامری چند که موجب خشنودی اوست بود ایف
کفت که حق سبحانه و تعالا را چکونه باید شناخت حکیم کفت که ترا دعوت مینمایم که بشناسی خداوند خود را بانکه بکتا است و
شریک ندارد و همیشه در یکانکی خود پرورد کار بوده و انچه غیر اوست همکی ترتیب کرده شده اویند و افریده کار است و انچه
غیر اوست همه مخلوق و آفریده اویند و انکه قدیم است و انچه غیر اوست همه مصنوع و ساخته شده اوست و انکه او در کننده
امورست و غیر او فانی است و او غیر نیست و غیر او خار و ذلیل است و انکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و منحور دونی
و ضعیف نمیشود و عاجز نمیکردد و انچه خواهد می یابد و اسمان و زمین و هوا و دریا و صحرا و جمیع اشیا در تحت قدرت و فرمان
اویند و انکه اشیا را از کتم عدم بی ماده و مدت خلق نموده و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر وراه
ندارد و محل حوادث نمیباشد و احوال مختلفه در و بهم نمیرسد و کذشتن زمانها تغیری در ان حادث نمیشود و از انجا
میکردد و هیچ مکانی از و خالی نیست و نسبتش بجمیع موجودات مکانها مساوی است و بمکانی دیکر نزدیکتر از مکانی دیکر

دانایی است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید که بداند که مهربان و حکیم و عادل است و برای اطاعت کنندگان خود نواب مهیا کرده و نیز عاصیان را عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نماید باموری که موجب رضای او میگردد و باید که اجتناب نماید از چیزهائی که باعث غضب و خشم او میشود و نیز معلوم کند که کدام عمل است که موجب رضای خداوند یکتا و آفریننده اشیا میگردد و بلوبگرفت که رضای آلهی در اطاعت او نمایند و معصیت و نافرمانی نکنی و بردوم بر سیانی انچه را توقع داری که تو بر سانند و از مردم باز داری انچه را نمیخواهی که از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق موجب خوشنودی و دوستی و متابعت آثار انبیا و رسل الهی دانست و طریقه ایشان بدین رفتن علی رضای پروردگار است نیوسف گفت ای حکیم دگر یاره در باب بندگی و دنیا سخنی بگوی و مرا از احوال و با خبر گردان بلوبگرفت که چون دیدم دنیا را که دار تغیر و زوال و تقلب احوالست و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصایب و نوایب و بلاهایند و کسی بر درک و فنا نیند و دیدم صحت دنیا را که بعد از ان بیماری است و خوشی بهری فضا و ناگزیرش بغقر و درویشی مبدل میگردد و فرخش باندوه و غرایش بمذلت و در جنس بشبات و مشقت منقلب میگردد و منهیتش بخوف و هایتش بموت منتهی میشود و دیدم که عمر با بسیار کوتاه است و مدرک در کمین است و قدر اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هر کس و کمان پیوسته از و بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانی و از هیچ بلایا و اباو امتناع ندارند و دفع هیچ بلیه از خود نمیکنند از مشاهده این احوال یقین دانستم که دنیا منقطع و زایل و کهنه میگردد و فانی میشود و انچه از دنیا دیدم و دانستم احوال انچه را که ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و اشکار و پنهانش را شناختم و از گذشته اش حال آینده اش استخلص کردم پس چون دنیا را شناختم از ان حذر کردم و چون بعقبها آن پی بردم دانستم از و گریختنی است می پرسی کسی را در دنیا پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و رفاهیت که مردم بر حال او رشک میبرند و در شادی و جوانی و طراوت بدن و شادمانی رشک فرمای عالمیان است در زیر پایه سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا از و بر میگردد و در همگام ثروت و بحبت و زینت و راحت از همه احوال خوش و قرت پس زوال میکند عزتش را بمذلت و شادمانیش را بمذوم و نعمتش را بمدحالا و قوگریش بمدریشی و فراخی نعمت را بتنگی و فرخ عیشش را بسختی و حیاتش را بمرگ پس او را می افکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها و غریب از دوستان جدا میکرد و ایشان از و مفارقت مینمایند و برادران و یاران او را امی گذارند و از ایشان جماعتی نیز او را فریب خورده بود از دوستی دوستان و در ین حال دفع مضرت از و مینمایند و عزت و ملک و پادشاهی و مال و املاک بغارت میبرند و کسی دیگر بعد از و بر سریر ملک می نشیند و چنان از خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز نامش بر زبانها جاری نگردیده و هرگز او را جاه و منزلتی نبوده و هرگز مالک بهره از زمین نگشته پس ای پسر پادشاه دنیا را فجاه خود دان

و مسکن خود قرار مده و مزارع و مساکن را ازترک کن اُف باد بر او و تُف باد بر او یوه اسف گفتای حکیم اُف باد بر دنیا و بر کسی
فریب او نخورد و با این سوابق احوال از و رقت نشود و گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخنهای تو شفای بر دسینه مینت بدرستی که
عمر بسی کوتاهست و شب و روز بزودی از ما طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد و عمر هر چند دراز تر آخر کار
میرسد و هر که در دنیا رحل اقامت انداخته البته بسفر آخرت رحلت میفرماید پس آنچه جمع کرده است پراکنده میشود و آنچه برای
دنیا سعی کرده ضایع میشود و حسنش کم میشود و بدنش می پوسد و شر فرش پستی مبدل میگردد و تعمتهای دنیا وبال او میشود و بسیاری
دنیا باعث زیان کاری او میگردد و پادشاهی او بمیراث بدیگری میرسد و فرزندش بخواری مبتلا میشود و زنان او بدیگران متصرف
در می آورند و امان و پناه نهاکشته مرشود و آثارش مندرس میگردد و مالش قسمت میکنند و باطلش را بری چینند و دشمنانش
شاد می شوند و ملکش خراب میشود و تاج سلطنتش را دیگری بر سر می نهد و بر سریر دولتش دیگری می نشیند و از خانهای خود
بیرونش میکنند برهنه و خوار و خفیف و بی معاون و در گور تاریک قبرش می افکنند در تنهایی و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی
و ذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته که هرگز از ان وحشت بدر نمی آید و از ان غربت نمی آساید مبادا
ای پسر پادشاه که مرد عاقل و آنا را سزاوار است که در سیاست دنیا و نفس خود مانند امام عادل او را نباشد که تا و پس نکند
عامه خلق را و با صلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید بآنچه باعث فساد ایشان است و عقاب میکند کسی را
که مخالفت و عصیان او در زند و نوازش میکند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار است که عاقل نفس خود را تا و پس کند و جمع
اخلاق و خواهشها و شهوتهای او بدارد او را بر امور می که با و نفع می بخشد هر چند از آنها کراهت داشته باشد و بر دو شوار باشد
و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از امور می که با و ضرر رساند و باید که باین نحو تواند و عقابها مقرر سازد که چون امر خیری از و صادر
شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری از و صادر گردد دلگیر و محزون شود و نفس خود را ملامت نماید از جمله چیزهائی که لازم است
بر صاحب عقل آنست که نظر و تفکر نماید در امور می که بر و دشوار میشود و بعد از ان تفکر در آنچه موافق حق و ثواب داند بان عمل نماید
و آنچه را خطا داند ترک نماید و خود را از ان منع فرماید و باید که خود را و علم و رای خود را حقیر شمارد تا بر و عجب و خود بینی مستولی نگردد
و بدرستی که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده اهل جهل و خود بینی او بعقل هر چیز را ادراک میتوان نمود و توفیق
حق تعالی و تجهیل ملاک می شوند و معتمد ترین چیزها نزد صاحبان عقول آنچیزست که عقل ادراک آن نموده باشد و تجربه‌های پیشینان
بآن رسیده باشد و بصیرتهای ایشان از او در یافته باشد در مکانی که ترک هواهای نفسانی و خواهشهای شیطانی کرده باشد
و عقل با هوای نفس ممزوج و صاحب عقل را سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند آورد حقیر شمارد و ترک
کند هر گاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بران بلکه آنچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد می باید که غنیمت شمارد و این کار از حزمهای

مخفی وسلاحهای شیطانست که نمی بیند و ادراک نمیتواند نمود از مکر کسی که نبکو در مکرهای او تفکر نماید و ازین مکر بسلامت
میرود مگر کسی که حق تعالی او را نگاهدارد و از جمله سلاحهای او حربهای شنده شیطان دو حربه است که کشنده تر از حربهای
دیگر اوست یکی اینکه عقل است که در دل مرد عاقل وسوسه نماید که تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل و دانایی بهره تو عایقی کرد و
دوم بخشش ازین وسوسه است که محبت علم و طلب علم را از خاطر او بیرون کند و دلش و کمال او را در نظر او سهل نماید و زینت
و بهرهای او مشغولی بغیر علم از لهو و لعب دنیا و اکرامی ازین راه فریب در او خورد و متابعت و نمود بر وظیفی باید و دیگر از آنست
که در راه مشکل است و اگر دین باید قبول وسوسه او نمود و فریب او را نخورد و عقل خود را بر شیطان غالب گرداند بحربه دیگر قصد
او نماید و بسیاری از اعمال و کمالات و علوم را که فوق طاقت و ادراک اوست تا او را سبب عدم ادراک اینها گمان بد
و شک کرداند و باین سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف و طاقه ادراک این امور ندارد و بر دریافت تو اعتماد نیست پس عبث خود را بر رنج میفکن باید و دشوار بر عقل تو مشقت نفیزاید و باین حربه بسیاری از مردان این میدان را بزمین افکنده است و از فضایل و کمالات
محروم گردانیده است پس ای نوذ اهف بر حذر باش از شر شیطان و ترک مکن علومی را که نمیدانی و در آنچه دانسته فریب شیطان را
مخور که عمل باینها نماید بدستی که تو در خانه ساکنی که شیطان با لوان جلبهای گوناگون بر اهل آن خانه مستولی گردیده است با لواع
مکر و ایشان را گمراه کرده و بعضی را برده و بر کوشها و عقلها و دلهای ایشان آویخته است که ادراک حق نکنند و در ضلالت
خود بمانند و بهر چیزی که جاهلند طلب علم آن نمایند مانند حیوانات و بدستی که عاقل اند بهمها و طریقهای مختلف هست
بعضی از ایشان را شتابیده گردانند و نیت سید اند صلاح خود را در نظر حبیبی که ضعیف العقلند و از دین حق اشیا را از مکر دارند
پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام می ورزند در هلاک کردانیدن مردم و گمراهی ایشان و ایشان را املای و سستی این کار
نمی باشد و عدد لشکر شیطان بغیر از حق تعالی کسی احصا نمیتواند نمود و جز تو فیق دعوت آلهی و تمسک ورزیدن بمتابعت دین حق
دفع مکرهای ایشان نمیتوان کرد پس از خدا سئوال نمایم که ما را تو فیق طاعت از جانب خود کرامت فرماید و بر دشمنان خود
ما را نصرت دهد بدستی که باری بر ترک معاصی و فعل طاعات از جانب حق تعالی است و بدون تو فیق او امر گیت میسر نگردد
یوذ اسف لگفت ای حکیم حق تعالی جل شانه را برای من بنحوی وصف کن که ایشان را بزبان ظاهر کرده و گویا او را می بینم مؤمن گفت
که خدای خود جل و عز را بدل معرفت و بدیدن موصوف میگردد و عقلها بکنه وصف او میرسد و زبانها بآنچه سزاوار مدح و ستایش
اوست قیام نمیتوانند نمود و بنده کان احاطه بعلمهای او نمی توانند کرد مگر چیزی چند را که او تعلیم نموده باید برزبان پیغمبرانش از
آنچه از صفات کمالیه خود و غیر خود ایشان بیان کرده اند و دلهای خلایق او را که عظمت پروردگاری او نمی توانند دریافت تواند نمود جناب مقدس

از ان رفیعتر و بزرگوارتر و لطیفتر است که عقلها و وهمها نزدیک بارگاه جلال کبریا بمعرفت و شناسایش توانند گردید پس بتوسط پیغمبران از علوم خود بر مردمان ظاهر گردانیده است انچه خواسته و صلاح انیا نزد ان دانسته و از وصف ذات و صفات مقدس خود انچنان فرموده است و عقلهای خلایق طاقت ادراک ان نداشته است و انیا نیز بر شناخت خود و دریافت پرورد گار خود انهایه نرسیده است بانچه از اشیا ادراکشان عدم معدوم گردانیده انچه انچنان فرموده است یونواسف گفت که چه حجت است بر وجود پروردگار بلوهرگفت که هر گاه که بمبنی امر مصنوع ساخته شده و نه بمبنی امکنی که انرا ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی که انرا ساخته است همچنین اسمان و زمین و انچه درمیان انهاست دلالت میکند بر وجود صانعی که انرا ساخته است و افریده است و بر حجت ازان قوی تر و ظاهر تر میباشد یونواسف گفت که بقرمای ای حکیم که ایا بقضا و قدر الهی است انچه بمردم میرسد از بیماریها و درد ها و فقر و احتیاج و دگر و بات یا نه بلوهر گفت که اینها بقضا و قدر حق تعالی است یونواسف گفت که بقرمای که کارهای بد و گناهان مردم هم بقضا و قدر است یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان مبرا است زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید در جزای عاصیان و عده نموده یونواسف گفت بقرمای که کیست عادلترین مردم و کیست ظالمترین مردم و کیست زیرکترین مردم و کیست احمقترین مردم و کیست سعادتمند ترین مردم بلوهر گفت که عادلترین مردم کسی است که برای مردم انصاف در نفس خود پیشتر دهد و بجا یرترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عمل اهل عدل و انصاف و جور شمارد و زیرکترین مردم کسی است که تمیز عاقبت امور خود را درست کند و بخردترین مردم کسی است که اهل بیت خود را صرف دنیا نماید و گناهان خود را حقیر شمارد و گناه و خطا کار او باشد و سعادتمند ترین مردم کسی است که برای مردم انصاف در نفس خود پیشتر دهد و جایرترین مردم کسی است که ظلم و جور عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسی است که ختم اعمال و اخر کار او بخیر نباشد که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد پس حکیم گفت که کسی که با مردم نحوی معامله نماید و خود را هم انچنان نزاکه کسی با او ان نحو معامله نماید و خود را باعث هلاک و ملال و ضرر او گردد و خداوند خود را بخشم اورده است و مخالفت رضای او نموده است و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اگر با او ان معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و توفیق رضای الهی یافته و از غضب او اجتناب نموده است بعد ازان گفت که زنهار که امر نیک و حسن را بمشمار هر چند او را در بدان مبنی و کار قبیح و بد را نیک مدان هر چند در نیکان مشاهده نمایی یونواسف گفت که بقرمای که کدام یک از مردم سزاوار تر بسعادت و کدام از ایشان سزاوار تر بد بختی و شقاوت بلوهر گفت که سزاوار ترین مردم بسعادت کسی است که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب ورزد و سزاوار ترین مردم بشقاوت کسی است که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی ان اجتناب نکند و شهوتهای نفس خود را بر رضای الهی اختیار نماید یونواسف گفت که کدام یک از مردم

خدا را فرمانبردار ترند بلوهر گفت کانکس کہ پیشتر متابعت فرموده الہی کند و در دین حق راسخ باشد و از گناہان و اعمال قبیحہ
از ہمہ کس دور تر باشد یوذاسف گفت کہ سپان فرامحات و سیئات را بلوهر گفت کہ حسنات صدق در راستی نیت و گفتار
باشد و کردار است و سیئات بدی نیت و بدی کردار است یوذاسف گفت کہ نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت کہ راستی
و دروغ گفتن یوذاسف گفت کہ چیست بدی گفت معصیت پروردگار نمودن یوذاسف گفت کہ بفارکہ چگونہ حاصل میشود و میاید بدی
در قصد و همت گفت باینکہ پیوستہ متذکر زوال نعمت دنیای باشی و همت کاری بر ترک اموری کہ موجب غضب
الہی و وبال اخروی بکردد یوذاسف گفت کہ سخاوت کدام است گفت کہ سخاوت و جوانمردی صرف کردن مال است در
رضای الہی یوذاسف گفت کہ کدام است بخیل گفت کہ منع کردن حقوق از اہلش و کرفتن اموال از غیر محلش پرسید کہ حرص
کدام است گفت میل کردن است بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزہایی کہ باعث فساد انکس میشود و عقاب الہی را ہنا
متر تب میشود پرسید کہ راستی کدام است گفت انست کہ خود را فریب ندہی و با خود دروغ کوئی پرسید کہ حماقت کدام است
گفت انست کہ دل بدنیای فانی بندی و حسرت کہ ملک دایم و باقیست ترک نمایی پرسید کہ دروغ چیست گفت کہ آدمی با خود
دروغ کوید و خود را بان فریب دہد و پیوستہ ہوا و شہوتہای نفس خود مشغول و خوشحال باشد و امور دین خود را تاخیر اندازد
بطول امل پرسید کہ کدام یک از مردم کاملترند در صلاح و شایستکی گفت انکس کہ عقلش کاملتر است و نظر در عواقب امور بیشتر
میکند و دشمنان خود را از اشرار ایشان بیشتر محافظہ مینماید پرسید کہ ان عاقبت کہ گفتی کہ دران نظر میاید کرد چیست و آن
دشمنان کہ گفتی از ایشان خذر می باید کرد کیستند گفت عاقبت اخرت حرص و غضب و حمیت و شہوت و ریا و لجاجت در
باطلت پرسید کہ کدام یک از ین دشمنان کہ شمردی قوی ترست و احتراز از ان دشوار تر گفت در حرص خشنودی میباشد
او موجب شدت غضب میکردد و در غضب جور غالبت و شکر اندک و کم موجب عداوت و دشمنی بسیار میکردد و حسد مورث
فساد نیت و بدکمانی بخود اومذ میکردد و حمیت باعث لجاجت عظیم و کناہان شنیع میشود و کینہ سبب طول عداوت و سلب
ارحم و شفقت و شدت قہر و سطوت میباشد و ریا از ہمہ مکری مہ ترست و بسا مخفی میباشد و از ہمہ دروغہا بدتر است
و لجاجت زود آدمی را در خصومت عاجز میکند و محبت را قطع مینماید پرسید کہ کدام یک از مکرہای شیطان در ہلاک
کردن نامہ ترست و تاثیرش بیشتر گفت انکہ بسبب شہوات نفسانی بر مردم شتہ و مخفی کردانند نیک و بد را و ثواب و عقاب
را و عواقب امور ناشایست را پرسید کہ چہ قوت باو کرست فرموده کہ بان تواند غالب شد گفتن قوت عقل است
و عمل کردن بہر دو و صبر کردن بر نفس بر ترک خواہشہای خود و امید داشتن بثوابہایی کہ در شرح وارد شدہ است
و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرک و پیوستہ در حذر بودن کہ بسبب امور فانی دنیا امور باقی آخرت از دست

فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتهای بدی که بر امور گذشته و نیامترتب گردیده و خود را برای داشتن و نفس را از عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک و خلق حسن عادت فرمودن و طول امل را از خود دور کردن
و صبر بر شدایدمودن و لقمه بکفاف از روزی قانع شدن و بقضای الهی آضی بودن و تفکر در شدت عقوبات آخرت نمودن
و تسلی دادن خود بر چیزها که از آدمی در دنیا فوت می شود و ترک ارتکاب اموری که باتمام نرسیده و مباشدن باموری که
بازگشت او بانهایت از امور آخرت و راه سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و بیقین دانستن حقوق الهی و خلق و نگهداشتن
مردم بودن و نفس را از متابعت هوا و مرتکب شدن شهوتها نگاه داشتن و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی
بران مترتب شود و چون نفکر و تدبر نموده معذور باشد اینهاست قوتها و لشکرهایی که بانیها بان دشمنان غالب میتوان شد
یونان اسف گفت کدام یک از اخلاق پسندیده ترو فایده ترست گفت تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مومن پرسید
که کدام عبادت بهترست گفت دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است گفت که محبت صالحان پرسید
کدام سخن بهترست گفت امر بمعروف و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام دشمن بدترست گفت که دشمن بسیار نادان
پرسید که کدام یک از فضیلتها فضیلت گفت که راضی شدن باینچه کافی باشد از روزی و پرسید که کدام یک از آداب
بهترست گفت ادابی که از شرع و دین ظاهر شود پرسید که کیست جفاکار ترگفت که پادشاه که ظالم باشد و دلی که در و رحم
نباشد پرسید که چه چیزست که نهایت نمیشود گفت چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام چیزست که عاقبتش
از همه بدترست گفت بتابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است پرسید که کدام چیزست که زود تر از
حال بگذارد گفت دولت پادشاهان اگر کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از کارهای ایشان سوا
ترست گفت پیمان الهی باشکستن و با خود مگردن پرسید که چه چیزست که زود تر منقطع میگردد گفت محبت عاشق پرسید
که کدام چیز خاین ترست گفت زبان دروغگو پرسید که چه چیزست که پیشتر نهان میگردد گفت بدی ریاکننده که مردم را بظاهر
خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه ترست باحوال دنیا گفت خوابهای پریشان گفت که کدام یک از مردم پسندیده ترست
گفت آنکس که کمانش بپرورد کار خود نیکو ترباشد و ترک محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر
کمتر باشد پرسید که چه چیز در دنیا پیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن سازگار و موافق
که یاور باشد بر تحصیل آخرت پرسید که کدام در دست که علاجش مشکلترست در دنیا گفت فرزند و زن بد که خلاصی از این دو
بلا حاصل نمیشود پرسید که در کدام چیز آسایش و راحت بیشترست گفت راضی بودن بهره خود در دنیا و در تخت فرمان پادشاه
صالح بودن یونان اسف گفت ای حکیم خاطر خود را بمن دار که منجاهم از تو توانایم از چیزی که اهتمام من بسوی آن از همه چیز

پشت بعد از انکه حق تعالا مرا بنا کرد انید و انستم چیز یرا که منه انستم در روزی کرد مرا از امور دین چیزی چند را گنا امید
بودم از انها بلو هر گفت که پرس از انچه خواهی بونو اسف گفت که مرا خبرده از حال کسی که در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد
و دین او بت پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته و بانها معتاد شده باشد و در نعمت و رحمت نشو و نما کرده
باشد تا سن پیری و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یک لحظه خود را از لذات و شهوات نفس باز نداشته بلکه پیوسته
همت او مصروف باشد بر انکه هر لذتی را بنهایت رسانده و اقصی مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس بر همه چیز
ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش بر ین امور زیاده گردد و بدنیا فریفته تر شود
و ان باطل در نفسش بزرگ گردد و اهل باطل و ین خود را دوست تر دارد و امر اخرت را نداند و غافل باشد از ان و فراموش کرده
باشد از اسباب قساوت قلب و بدی نیتی و فساد اعتقاد و روز بروز عداوتش زیاده گردد و نسبت بجماعتی که مخالف دین
اویند و بر دین حق ثابتند و از ترس او حق را اظهار نمی نمایند و از ظلم و عداوت خود را نهان کرده اند و انتظار فرج می کشند
ایا چنین شخصی با چنین اوصاف را امید هست که در اخر عمر مذهب باطل را ترک نماید و از اعمال قبیحه نجات یابد و سبیل سعادت
امری که فضیلت ان ظاهر است و حجت حقیقت و فواید و بهرها در ان بسیار است یعنی اختیار نماید انچه را تو میدانی از دین حق
و برسد برتبه که گمان ان کند شه اش مرده شود و امید ثواب اخرت داشته باشد بلو هر گفت که دانستم که صاحب این
اوصاف کیست و دانستم که این سوال را برای چه کردی بونو اسف گفت که این دریافت و فوائد از تو بغیبت بیان
درجه فهم که خدا بتو کرامت فرموده و ان رتبه علم که ترا بان مخصوص گردانیده بلو هر گفت که صاحب این اوصاف پادشاهست
که پدر تست و باعث تو بر ین سوال محبتی است که با او داری و اهتمامی است که در امر او بعمل اوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت
حق او از ترس انکه مبادا معذب شود و در اخرت بعذابهای گوناگون که حق تعالا مثل ان را وعده فرموده است و نیخواهی که مشاهده
شوی ر ین اهتمام و اکنی جهتی را که حق تعالا برای پدر تو بر تو لازم گردانیده است از شفقت بران و گمان دارم که در خاطر
داری که نهایت سعی و اهتمام بکار اوری در بهدایت پدر خود و خلاصی از عذابهای عظیم و غذابهای انتهای و رسانیدن او
بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حق تعالا در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است بونو اسف گفت که چیزی
را خطا کردی و انچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس انچه بخاطر داری در امر پدرم بیان فرمای که سیر تسم که او را بمرگ
در رسد و بحرمت و ذلت گرفتار شود و در اسکای که پشیمانی او را هیچ ثمره نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مرا در ین
امر صاحب یقین گردان و این عقده را از خاطر من بکشای که بسیار بخشیم در ین امر چاره اش بنمایم بلو هر گفت که اعتقاد
ما در ین باب بهست که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمیدانیم تا زنده است هر چند طاغی و سرکش و گمراه باشد

بزرگ که حق تعالا حوزرا برای ما وصف فرموده است برحمت وشفقت ومهربانی وما او را بابن نحو شناخته ایم وبابن اوصاف
یاد آورده ایم وامر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار وتوبه وبابن سبب ما امیدواری عظیم وحصول مقصود او قوی
داریم اگر منشیت الهی بان تعلق گرفته باشد بدان ای یوذ اسف که نقل کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که سمت
علم ودانش او در اقاصی منتشر گردید وبسیار ملایم ومهربان وعادل بود بر رعیت وپیوسته در اصلاح ایشان بکوشید وهمتی
در سیان ایشان ما نهایت خیر ونیکی وصلاح زندگانی میکرد پس چون اجل او در رسید وبدار بقا رحلت نمود رعیت بر وسیار
جزع کردند واو را وافر زندی نبود الا یکی از زنان او حامله بود وبحسبان وگمان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر جای
پادشاه گذردند واظهار ولایت ان پسر میکردند وروزای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میگردند پس موافق قول ایشان وگمان
پسری متولد شد داخل ان مملکت شادی وسروری که اشبه از آن تولد ان پسر حاصل شد تا کیال بلهو ولعب وسیار انواع
لعبات تعیش کردند وبفسوق ومعاصی روزگار گذرانیدند تا انکه جمعی از علما ودانشمندان که در میان ایشان بودند زبان کردند گفتند
که این فرزند عطیه بود که حق تعالا بشما کرامت فرموده نه او را این بود که در برابر این نعمت شما حق تعالا را شکر کنید که معطی این
نعمت شما از اداء این نعمت کفران نعمت او کردید ومخالفت او نمودید وشکر شیطان را کردید واو را راضی کردید وخدا را بخشم
آوردید اکر اعتقاد شما این است که غیر خدا تعالا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس شکر او کنید ایشان گفتند ما این عطیه
از خدا امیدانیم واو بر ما بر بن نعمت منت کذاشته علما گفتند پس اکر میدانید که خدا این نعمت را بشما عطا فرموده پس چرا
او را بخشم می آورید ودشمن او را راضی میکنید رعیت گفتند کای دانایان انچه باید کرد بفرمایید ما نصیحت شما را قبول کنیم
وبفرموده شما عمل نمایم علما گفتند که میباید که ترک نمایید متابعت شیطان را در حوزدن سکرات وشغول کردیدن بسیار ها
ولهو ولعب وبطاعات وعبادات طلب خشنودی پروردکار خود کنید وچند برابر انچه بشکر شیطان واطاعت او کرده اید
شکر خداوند خود بجا اورید تا حق تعالا کناهان شما را بیامرزد رعیت در جواب ایشان گفتند که بدنهای ما تاب وتحمل انچه شما فرمودید
ندارد وعمل کفتند که ای اصحاب جهالت وضلالت چکونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت ومعصیت می کنید کسی را
که حق تعالا واجب ولازم بر شما کرده دارد چون بود که قوت داشته باشید بر فعل کار هایی که نه او را بر خود واطهار ضعف ونا توانی
می کنید در اعمال کار نیکو وپسندیده ونه او را است ایشان کفتند کای پیشوایان علم وحکمت شهوتها در نفس ما قوی کردیدند و
اذهای دنیا بر ما غالب شده وچون این دواعی در نفس ما قویت کار های دیر ما اسان شده است وتحمل مشقت انها نمی
توانیم شد ونیات خیر در نفس ما ضعیف است باین سبب طاعت بر ما کران ودشوار است پس از شما راضی شویم که بتدریج روز
بروز از یک یک اعمال ما نشایست خود را ترک نمایم وبطاعات وعبادات رو آوریم وبار بر ما کران نکنید علما کفتند

که ای گروه چنین شما فرزندان اهل حمالت و برادران اهل ضلالتید و شبیه اشانید لهذا اشقاوت و بدبختی بر شما لازمست
و سعادت و فیروزی بر شما گران رعیت گفتند که ای شوپانیان و دانایان و ای حکیمان و راهنمایان از سرزنش شما بمرزش پروردگار
پناه میبریم و از شدت و عنف شما در پرده عفو الهی میگریزیم پس شما سرزنش مکنید ما را بسبب قوت و ضعف و عیب مکنید بدرستیکه
و بسبب کمی برورد کار ما کریم و مهربان و امرزنده ست پس اگر اطاعت شیطان نمیاییم از گناه ما عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم بخشایش
ما را مضاعف میکرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت و بندگی او بقدر آنچه در زمان مخالفت او کرده ایم تا آنکه حق تعالی ما را باز و بهشت
و نیاز و عقبی برساند و بر ما رحم فرموده و خلعت مغفرت بر ما پوشاند چنانچه پاطلب ما را الیاس هستی پوشانید و از ظلمت اِ عدم
ساحت وجود کشانید پس چون چنین گفتند علما اقرار بصدق ایشان نموده بگفته ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام بوده
گذشتند و نماز و عبادت کردند و الهام را در راه خدا صرف کردند و چون یکسال منقضی شد کاهنان پنجگان گفتند که آنچه ما
کرده برای ان مولود کردند دلالت برین میکند که این پادشاه مدتی بدکردار و فاجر باشد و مدتی صالح و نیکوکردار باشد و در
زمانی جبار و متکبر باشد و بعد ازان تواضع و شکستگی شیوه او کرده و منجمان نیز درین قول با ایشان موافقت نمودند از ایشان
پرسیدند که این حالرا از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که چون این رعیت ببسیار این مولود در اول
مشغول لهو و لعب و باطل شدند و در اخر بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود حالش چنین خواهد بود منجمان
گفتند که در وقت مولود زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق با طرب و بطالت دارد و مشتری با طاعت و
عبادت دانستیم که این دو حالت دران خواهد بود پس ان طفل در نهایت قوت و تنومندی و قدرت و نشو و نما کرد
چون شاه پادشاهی یافت اغاز بمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تعدی و تطاول نمود و محبوبترین مردم
نزد او کسی بود که در بن امور با او موافقت نماید و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را بصحبت نیاید
و مغرور شده بود بجوانی و صحت و توانایی و ظفر بر بطالت و نصرت بر دشمنان و تخوت و خودپسندی و سرور و شادی او
به نهایت رسید و انچه میخواست و ارزو داشت از دیدنها و شنیدنها دید و شنید تا انکه بسن سی و دو سالگی رسید پس
جمیع کردزنان بسیار و پسران بیشمار که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند و پرده کیان حرم خود را از کنیزان باحسن
و جمال و سیمبران رموار و خنیاگران خدمتکار خاص خود را احکی حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسها و الوان زینتها
بیارایند و امر کرد که انچه در خزینه این بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آورند و در مجلس او بهر ترتیب بچینند و فرمود
تا جمیع لشکری و امرا و سپه سالاران و نویسندگان و ولیا و لان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل
مملکت او احکی با نهایت زیب و زیور حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکر منزن و برسپاسان نفیس سوار شوند

و برای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامهٔ خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جاهای خود
قرار گیرند و عرض او این بود که بر منظر رفیع برآید و خلعت پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت و خزاین و وسعت مملکت و کثرت
جنود و عساکر خود را بنظر درآورد تا سرور و عیش و طرب او زیاده گردد پس چون چنین مجلسی مرتب داشتند و مجلس درآمد و بر تخت
خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد یکی او را سجدهٔ تعظیم کردند و از مشاهدهٔ اسباب پادشاهان و کثرت مطیعان
و فرمانبرداران سرور عظیم حاصل کرد پس بعضی از غلامان خاص خود را گفت که مملکت و رعیت خود را بچشم وجود مشاهده کردم
و شاد گردیدم اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر دراورم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس آینه طلب نمود و در آنای نگرستن
می گریست و شاه بدین صورت خود مینمود نظرش بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده بود مانند نزاع سفیدی
که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهده این حال بسیار خایف و هراسان گردید و محکمین و ترسان شده و اثر اندوه
بر نمایانش ظاهر شد و شاویش نعیم جبلک گردید و با خود اندیشه کرد که این نشانه است که جوانی باخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی
نهایت انجامیده و این موی سفید رسول امیدی نیست که خبر زوال پادشاهی را بمن بیخواند و پیش از انک درگذرد خبردار و
پوشیده نرا بگوش جانم میرساند هیچ دربانی مانع او نتوانست شد و هیچ کنهبانی دافع او نتوانست بود تا ناگاه بمن رسید و خبر
مرگ و زوال پادشاهی را بمن رسانید و بزودی سر و سرمایه را بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد کرد و امید و بنای قوت
و توانایی مرا در هم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکرهای فراوان برای دفع ان نفعی نخواهد بخشید امنیت رابنیده قوت و
زایل کننده توانگری و عزت امنیت پراکنده کننده جمعیت غربران و متمت کننده میراث در میان اوستان و دشمنان امنیت
و بلکل کننده عیشها و کدر سازنده لذتها و خراب کننده عمارتها و متفرق نماینده جمعیتها امنیت قصد کننده صاحبان رفعت
و خاکنده اصحاب عزت و شوکت انیک در رسیده و بار خود را فرود آورده بر در خانه من و دام خود را گسترانیده برای
صید من در کاشانه من پس ان پادشاه که محلها بر دوش گرفته پایی تختش او را در بودند پای برهنه و مضطرب از تخت فرود آمد و
لشکر خود را جمع نمود و معتمدان خود را نزد خود خواند و گفت ای گروه من چگونه پادشاهی بودم شما را و پادشاهی چگونه و چه نوع سلوک
کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال بودید ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار
داری و از لشکر احسانهای تو عاجز و ما انیک جانهای خود را در راه فرمانبرداری تو گذاشته ایم انچه میخواهی بفرمای که بجان قبول
می کنیم پادشاه گفت که دشمنی که از و نهایت خوف و بیم دارم سرای من در آمده و هیچیک از شاه و رامانع نشده نا بر من مستولی
گردید با انکه شما معتمدان من بودید و شما امید ها داشتم ایشان گفتند ای پادشاه ان دشمن در کجاست او را می توان دید بانند پادشاه
گفت که خود ش در خانه نیست اما آثار و علامتش امید وان دید ایشان گفتند که برای دفع دشمنان تو مهیا کرده ایم و هیچ مهمی

ترا فراموش نکرده ایم و درمیان ما صاحبان عقل قدم پیش نیاده دشمن خود را بما تا دفع شر او از تو نکنیم پادشاه گفت
کرمن فرمی عظیم از شما خورده بودم و بخطا بشما اعتقاد کرده بودم و شما را بمنزله پسری میدانستم برای دشمنان خود و ما را
گرامی میداشتید و شما را بهمه برگزیدم و شما را بخود اختصاص دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست منع و حمایت نمایید و
برای اعانت و یاری شما برین امر شهرهای محکم بنا کردم و قلعها را استوار کردم و آنچه که برای دفع اعادی لازم بشما بود
عطا کردم و غم تحصیل مال و روزیرا از شما برداشتم که شما اندیشه بغیر از من محافظت من نباشد و گمان من این بود که با
وجود شما آسیبی من نخواهد رسید تا آنکه شما بر کردن من بکشید رخنه بر بنیان وجود من راه نخواهد یافت و اکنون با وجود
جمعیت شما چنین دشمنی برمن ظفر یافته است اگر این از سستی و ضعف شماست که قوت بر دفع ان ندارید من در اینکار
کار و فکر روزگار خود خطا کرده ام که شما را باین ضعف یاور خود گردانیده ام و اگر شما قادر بدفع آن بودید دفع غافل
پس شما خیر خواه و شفیق من نبوده اید گفتند ای پادشاه چیزی که ما طاقت ان نداشته باشیم بسلاح و حرفه و توان
و قوت و تهیه خود بمشیت الهی نخواهیم گذشت که ضرر ان بتو برسد تا ما حیات داریم و اما چیزی که بدیده درنیاید ما علم
بان نداریم و قوت ما بدفع ان وفا نمیکند پادشاه گفت که ایا من شما را گرفته ام برای اینکه دفع دشمنان برای من بکنید
گفتند بلی پادشاه گفت که از چه چیز دشمنان مرا محافظت مینمایید از دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت ایا از هر چیزی
ضرر رساننده نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر دشمن ضرر رساننده پادشاه گفت که ایا یک
رسول مرگ در رسیده و خبر خوابی و پوسیدگی و زوال ملک و پادشاهی بمن میدهد و میگوید که من میخواهم که انچه تو اباد
کرده ویران کردانم و انچه بنا کرده خراب کنم و انچه جمع کرده پراکنده کردانم و انچه باصلاح آورده فاسد کنم و انچه
اندوخته متمت کنم و گردهای ترا برهم زنم و تمپرهای ترا باطل کردانم و این رسول خبر اورده است از جانب مرگ که
عنقریب دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد و از فضای تو در دلها و سینها و سینه اشانرا دو اخواهم کرد و زود باشد که لشکر
ترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت مبدل کردانم و ترا بعد از عزت خار کنم و فرزندان ترا یتیم کنم و متفرق سازم جمعیت
ترا و بمصیبت تو بنشانم ان کرده گفتند ای پادشاه ترا از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت
می توانیم نمود اما مرگ و زوال را چاره نمی توانیم کرد و قوت دفع انرا نداریم و از خود نیز انرا منع نمیتوانیم کرد پادشاه
گفت ایا چاره برای دفع ان دشمن هست گفتند نه پادشاه گفت دشمنان دارم ازین دشمن خود ترا میدهم تا دفع آن بتو
کرد گفتند که همه انها گفت در ها و عمها و الهها گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم الشان قادری نازل نمود
و بسیاریشان از بدن برانگیخته میشود و هیچکس بر دفع انها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارث و کهنهان ممنوع نمیشود

پادشاه گفت اما قادر نیستید بر دفع این امور که بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه گفت که
چنین چه قضا افکند و مغلوب او گردد و گفت که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مشهور او نشود پادشاه گفت که
پس هر گاه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان
گفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و توفیق نیافته و بحقایق امور پی نبرده و آنچه نیکو یا حق است اکنون بگوئید
اراده داری ای پادشاه گفت می اراده دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان بمن دایر شود
و وفا بر عهد و پیمان او باشد و برادری ایشان بمن همیشه باقی باشد و مرا بعد از مرگ تنها گذارند و در زندگی ترک
یاری من نمایند و از من دفع نمایند ضرر چیزی را که شما از دفع آن عاجزید گمان مرگست گفتند ای پادشاه گیتیند این جماعة
که اوصاف ایشان را وصف فرمودی گفت ایشان کروهی چند نه گفت ایشان را برای اصلاح شما فاسد گردانیدم گفتند
ای پادشاه احسان خود را از ما باز مگیر و با ما و ایشان نیکی و ملاطفت کن که ما پیوسته اخلاق تو را پسندیده و حلم و کمال
و مهربانیهای ترا عظیم و شامل یافته ایم گفت صحبت شما قاتل و اطاعت شما موجب کری و کوری است و موافقت
شما زوال را لازم میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت زیرا که مصاحبت شما بمن در بسیاری ملک و اموال
و اسباب دنیات و موافقت شما بمن در جمع خزاین و اسباب عیش و لذتهات و اطاعت شما مرا در امور
که موجب غفلت و از امور آخرت دور گردانیده و دنیا را در نظر من زینت داده اگر هیچ خیرخواه من میبود مرگ را
پیش من می آورد و اگر من مشفق و مهربانی بودید مرا باین امرهای مشغول نمی ساختید بدرستی که آنچه شما نفع من میدانید
برای من ضرر است و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای من تحصیل کرده اید همه
برای شما که آسایش و مرا بآنها حاجتی نیست و بکار من نمی آید گفتند ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار سخن ترا
فهمیدیم و عزم داریم که آنچه بفرمایی اجابت کنیم و ما را اصلاح بر توجهی نیست زیرا که حجت تو تمام و عالیست و لیکن
ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد و مملکت و باطل شدن دنیای ما و شماست دشمنان ما میکردد و بر ما کار پادشاه
دشوار شده و در چاره کار خود حیران شده ایم سبب تغیر رایی که ترا سانح کردیده و این امری که تازه عازم
شده پادشاه گفت که آنچه شما بخاطر میرسد بگویید و ایمن باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمایید
و از من هیچ ترس ندارید که من تا امروز مغلوب جمعیت و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم و تا امروز هر دو بر من
مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط کردیده ام تا امروز پادشاه بودم ولیکن بنده بودم و امروز از بندگی آزاد
شدم و شما را نیز از فرمانبرداری خود آزاد کردم گفتند یکیست او که در زمان فرمان فرمایی مانند او بودی گفت من

از زبان بنده خواهشهای خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بنده یکی و فرمانبرداری شهوتهای خود میکردم
امروز این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم و بر پشت سر خود افکندم و از او شدم گفتند بگوای پادشاه که اکنون همین عزم
داری گفت عزم دارم که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل اخرت خود گردم و دنیای فریبنده را ترک نمایم
و این بارهای گران را از پشت خود بندازم و مهیای مرگ شوم و تهیه سفر اخرت را بکنم که ایک یک مرگ در رسیده و میگوید
که فرسوده اند که از تو قصد انشوم و با تو باشم تا مرگ در رسد گفتند ای پادشاه ان یک که از جانب مرگ آمده که ملک است
که ما او را نمی بینیم و او مقدمه مرگت گفت رسول مرگ این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر گردیده و با
قدم زوال در میان جوارح و اعضا در داده و همراجابت او نموده اند و اما مقدمه مرگ ان ضعف و سستی گشتگی است که این موی
سفید نشانه انست گفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل نمیکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان و اسکذاری و از وبال
و گناه ان نمیترسی که این گروه را ضایع و معطل گذاری مگر نمیدانی که بهترین ثوابها باصلاح آوردن امور خلق است و بهترین
و بهترین عبادها متابعت جماعت و چگونه نمیترسی که گناه کار باشی و حال انکه در ضایع گردانیدن عباد خلق گناه نوزیاده
از بین ثوابست که در اصلاح نفس خود از خدا توقع داری بدانید ای که بهترین عبادتها علی است که دشوارترست و دشوارترین
علمها سیاست رعیت است بدرستی که تو ای پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کردی و پیوسته تدبیر ثواب خود
اصلاح این گروه در دست تو بوده است و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان گناه بتو
عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود به تنهایی تحصیل مینمایی مگر نمیدانی ای پادشاه که عباد و دانشمندان گفته اند
که هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد و نقص خود شده و کدام فساد ازین بیشتر میباشد که تو ترک بکنی جمیع این
رعیت را که تو پیشوای ایشانی و مدبر امیری از میان این گروه که تو باعث انتظام امور ایشانی زنهار که از خود و میکنی
لباس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و اخرت است پادشاه گفت که فهمیدم انچه گفتید و ادراک کردم انچه بیان کردید
ولیکن من پادشاهی را در میان شما اختیار میکنم برای انکه عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا میطلبم تا بدانم و در
اصلاح کار شما خیرات و خوبیهای اعوان و یاران که با من مرحمت کنید و روزی که بعضی از امور مرا مشغول شوند و شما را
دران مطلب خیرخواه و معاون من باشند گمان ندارم که به تنهایی چنین مطلبی را در میان شما راه توانم برد و حال انکه
همگی شما با میدنیا و رغبت کرده اید بشهوتها و لذتهای ان و با اینحال اگر من در میان شما باشم از حال خود این
میترسم که مایل گردم بدنیا و رغبت کنم که از ترک نمایم و با اهلش واگذارم و فریفته ان نگردم تا همگی در ناگاه
مرگ در رسد و مرا از تخت پادشاهی برزمین رساند و بعد از جامهای حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامه خاک در من

پوشاند و بجوض مرا مرکرانها سنگ و کلوخ برمن افشاند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گرداند و پوشاند
برمن بعد از قطع لباس عزت جامه خواری و مذلت را پس در انجا بانم تنها و همچنان از شما بمن نباشید و مرا از اباد
بدر برید و بجل ویرانی و خراب تنها بمانید از ید و بدن مرا بجانوران زمین از مور چه و غیران و اگذارید که گوشت و پوست مرا
بخورند و بدن من مردار گندیده شوند و عزت از من بگانه و خواری با من یار گردد و دوست ترین شما نسبت بمن در انحال
کسی نباشد که زود تر مرا دفن و مرا بگورهای بدخود واگذارد و برود و دران حال بغیر حسرت و ندامت ثمره برن دوستان
و یاران ثمره مترتب نشود و شما پوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمایید و اکنون اعتراف
مینمایید که نفعی از شما بمن نرسید و قادر بدفع ضرری از من نیستید و چاره برای من نمیدانید پس ای گروه امروز چاره کار
خود میکنیم چون شما بمن مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای
پادشاه نیکو کردار پسندیده اطوار ما ان نیستیم که مشیر بودیم خانچه توان نیستی که مشیر بودی لکنی که ترا از خال مبدل
نیک اورده حال ما را نیز مبدل ساخته و رعب بجنود خود پدید کرد انیده و این توبه ما را قبول فرمای و نیز خواهی ما را قبول کن
و ترک مقرمای پادشاه فرمود که تا شما بر سر قول خود ستید من در میان شما نمیباشم و هر کاه بر خلاف این قاعده
عمل نمایید از میان شما بیرون میروم پس ان پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همگی بسیرت او عمل کردند و بعبادت و بندگی
حق تعالی مشغول گردیدند پس حق تعالی از زانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخذول گردانیدند و
مملکت ان پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست
و تمامت عمر او شصت و چهار سال بود کر نصف از انظلم و فساد کذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد و نیکو سیرتی
گفت که از شنیدن این مثل بسیار مسرور گردیدم از این باب مثلی دیگر بیان فرماکه موجب زیادتی و خوشحالی من گردد و شکر ایزدی را
زیاده بجا اورم پس هر کفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تفرقه و تنکی
و پراکندکی بود و دشمنان بر او مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و ان پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و
سداد و حق شناسی و ضد ترسی و او رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان رغبت میکرد انید و امر میفرمود ایشان را
بیاد کردن ضد از جمیع احوال و پناه بردن با و در دفع دشمنان و رفع شدائد و چون پدرش از دنیا رفت او بر سریر سلطنت
مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را منکوب کردانید و رعیتش بر فراغت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش ابادان و معمور
گردید و امور پادشاهیش منتظم شد و فزاین نعمتهای بی پایان باعث طغیان و غفلت و فساد او کردید بحدی که بندکی
خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران مینمود و هر که با او عنادی ورزید بقتلش مسارعت مینمود و بر خیال پادشاهی ابطل

انجا میدید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاده میشد تا اینکه یکی کردند از دین خفی را که پیش از پادشاهی او داشتند و
او امر میفرمود از باطل و ظلم بحکم اطاعت اومی نمودند در ضلالت و گمراهی او مسارعت میکردند و بر خیال ماندند تا اینکه فرزند
ایشان برین جهالت و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان
ایشان جاری نمی شد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر ان پادشاه باشد و پیش آن پادشاه در
حیات پرستش خدا تعهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت آلهی را بهیچوجی نمایه که همچنان از پادشاهان که گذشته اند
باشند و فرمانبرداری خدا چنان نکنند که فوق طاقت همه کس باشد چون پادشاهی رسید غرور سلطنت ان نیت
او را از خاطرش محو نمود و مستی فرمانروایی چندان او را بیهوش کرد که چشم نکشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و
در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد ان پادشاه زیاده از دیگران بود دلش بسیار بدرد آمد و دلتنگ
شد از ان گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که دران پادشاه میدید و میخواست که پادشاه آورد و بیاندازد راکه با
خداوند خود کرده بود و او را پند دهد و بنصیحت کند ولیکن از شدت و صولت و غفلت او حذر مینمود و جرات نمیکرد
از اهل دین و صلاح در مملکت ان پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یکشخص دیگر که در اطراف مملکت ان پادشاه مختفی بود
بود و گمنام و نشان او را نمیدانست پس روزی آنمرد مقرب جرات کرد و کلمه مردم پوسیده بر دوشت و در حجابه پیچید
و بمجلس در آمد چون بجانب راست ان پادشاه نشست ان کلمه را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و پاره پاره کرد تا اینکه
ریزه های استخوان او مجلس را کثیف کرد انیده پادشاه از ان عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلاد ان
شمشیر را کشیده و منتظر فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند و پادشاه با آن شدت غضب
و خشمی که او را از جا برانگیخته بود ضبط خود نمیتوانست و امر بقتل او نفرموده و پادشاهان آنزمان شیوه ایشان آن بود
با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری مینمودند و بسیاستها و تادیبها مبادرت نمی نمودند برای
تالیف دلهای رعیت و اباد انی مملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت میگردد و خرابی مملکت
موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشود و باین سبب پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخواست و آنمرد در روز
دیگر در مجلس پادشاه از سبب ان کار هیچ نمی پرسید در روز چهارم کلاه را برگرفت با ترازو یه و قدری از خاک چون بمجلس در آمد
و با کلاه ان کوکه هر روز میکرد و ترازو را برگرفت و بر یک کفه ان درهم میگذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت انقدر که برابر
ان درهم شد پس آنگاه او چشم ان کلاه ریخت و یک کف خاک برداشت و در دهان ان کلاه ریخت انقدر که برابر ان
درهم شد در انحال دیگر پادشاه را طاقت و صبر نماند و بیتاب شد و گفت میدانم که باعث جرات تو بر ین اعمال در مجلس من

شده و ان زیادت قرب و منزلتی است که نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و محترم میدارم و از تو میکذارم چیزی پنهان
کرا زدیکران میکذارم و کمان ندارم که درین اعمال غرضی و مطلبی داری پس ایذا بر روی افتاد و پای پادشاه را بوسه داد گفت
ای پادشاه روی من دار و عقل خود را بکه متوجه من کردان که با تو سخنی دارم که مثل سخن حکمت مثل تیریست که اگر بر زمین نرمی
انداز ندی نشیند و جا میکند و بر زمین سخت جا میکند و بر میکردد و همچنین کلمه حق مانند باران است که اگر بر زمین نرم
پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد و از ان گیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع میشود و بدرستی که در مردم هوا های
خواهشهای مختلف پیدا شده و پیوسته در دل آدمی عقل نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش
نفس بر عقل غالب کردد حق را قبول نمیکند و از جاده مردمی آمده و سفاهت و تندی میکند و اگر عقل بر شهوات نفس غالب آید
آدمی حق آدمی یابد و او را انقشی خطا یا حاصل نمیشود و بدانکه من از هنکام طفولیت تا حال در دستار علم و دانش بودم
و بتحصیل علوم رغبت بودم و بر همه چیز اقدام اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مکر انکه از ان بهره وافی اخذ نمودم تا انکه روزی
در میان برستان پادشاهان میکردیدم ان کله پوسیده را دیدم که پیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون بپادشاه
محبت عظیم دارم از مشاهده این کله بر نجال و حیرت اکردیدم ان را از زمین و افتادن بر خاک مذلت و خواری بسی متاثر شدم پس
انرا برداشتم و در بر کرفتم و بخانه خود بردم و دیبا و حریر بران پوشیدم و کلاب بران پاشیدم و بر روی فرش میکه کاه شاهان
و با خود کفتم که این کله از سرهای پادشاهانست که اکرام دران تاثیر میکنند و چنین چوز بر میکرد و اکر از سرهای فقرا و درویشان
باین حال میماند و اکرام من با و نفعی نمیرساند پس چند روز با او چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت ان اهتمام کردم
هیچ تغییر دران نشد و هیچ جمال او را حاصل نکردید چون دانستم که کرامی داشتن دران تاثیری نمیکند طلبیدم کی از غلامان
خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدر تر بود و فرمودی م که خوانی پیش ان کله رساند دیدم که این حالت نیز در
هیچ تاثیر نکرد دانستم که اکرام و اهانت فرمودن نسبت بحال این سر کیانست پس چون این حالت را مشاهده کردم نزد حکما
رفتم و از احوال این کله از ایشان سؤال نمودم ایشان نیز علم باحوال ان نداشتند و چون دانستم که پادشاه منتهای علم و دانش
و معدن حلم و بردباریست نزد تو امده ام که سوال نمایم و از جان خود میترسیدم و جرات سوال نمیکردم تا انکه خود سوال
فرمودی اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله سر پادشاهانست یا کدایان و بدرستی که چون در ماندم شدم
در تفکر احوال این کله با خود اندیشه کردم که دین پادشاهان را هیچ چیز بر میکرداند و حرص ایشان بر تبه ایست که اکر تمام
زر یا سمان را بتصرف در اورند بان قانع نمیکردند و همت بر تسخیر بالای اسمان میکمارند و دیده این کله را که ملاحظه کردم از
وزن کیدرم خاک پرشده و همچنین نظر کردم بدهان ان کله که اکر دهان پادشاهان باشد هیچ خبر بر نمیشود و چون ملاحظه

تو دم ار

نمودم از نکبت خاک برشد پس اگر میگوید که ان منم کینی است حجت بر تو تمام میکنم که این را از قبرستان پادشاهان برداشتم
و اگر با و میگفتی میروم و کلهای پادشاهان دیگر را هم بیرون می اورم و نیز تو حاضر میکردانم اگر فضیلتی و شرفی در کلهای پادشاهان
بر من ظاهر میسازی گفته تو قابل میشوم و اگر میگوید که این سر پادشاهیت پس انکه ان پادشاه که این کلهٔ اوست از شوکت
پادشاهی و رفعت و عزت انچه تو داری او را در هر حال حیات خود داشته است و اکنون باین حال رسیده است و نمی بینم تو ای
پادشاه روزی را که تو نیز بانجنان افتاده باشی و پامال دوست و دشمن گردیده مابشی و با خاک یکسان شده مابشی و کرم مر بنت را
حوزه باشد و جمعیت به تنهایی و عزت بخواری مبدل شده باشد و ترا در خانه جاوید همدمتر از چهار زنع و پادشاهیت با بیرا
ببرند و باد تو از میان برود و املهای تو تمام بر هم خورد و فاسد گردد و هر کرا گرامی داشته باشی خار گردد و هر کرا خار کرده باشی
گرامی گردد و دشمنان تو شاد و یار هنت گریزان شوند و خاک بر رویت بریزند و بجای کر فتار شوی که اگر ترا او از دهند شنوی
و اگر گرامی دارند نیایی و اگر ترا خار کردانند چشم نیایی و فرزندانت یتیم و زنانت بیوه شوند و کاه باشد که شوهران دیگر بگیرند
پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و اشک از چشم فرو ریخت و فریاد و واویلاه برآورد و بسیار بگریست و
چون آمده دید که سخنش در پادشاه تاثیر کرد از اشال انسخنان بسیار گفت پس پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهاد و این جمعی که
بگرد من آمده اند از بزرگان خدایتعالی ایشانرا ببلای بد کرفتار کرداناد و سوکند میخورم بجان خود که مطلب ترا فهمیدم و بگنجور خود نهفتم
گردیدم پس ترک شهوات و معاصی نمودم و بطاعات و خیرات رغبت کردیدم و او از نیکی و صلاح او در افواق منتشر گردید و
اهل علم و فضل همه طرف رو باو آوردند و عاقبت او بخیر و صلاح انجامید و بر نهال مدتها از دنیا مفارقت نمود و بسیار اسف گفت
دیگر از نیکونه مثلی بقول ملوهر گفت که نقل کرده اند که در ازمنه گذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که از فرزندی حاصل
شود و علاجی که کنان پسر برای این مطلب خود را معالجه نمود و فایده نمی بخشید تا انکه در اخر عمر یکی از زنان او حامله گردید و پسری
از و متولد گردید پس چون نشو و نما کرد و براه افتاد روزی کامی بر داشت و گفت بروز معاد و بازگشت خود چه خواهید کرد پس کامی
دیگر بر داشت و گفت هر خواهید شد و کام سوم بر داشت و گفت بعد از ان خواهید مرد پس بخال خود بازگشت و بطور اطفال مشغول
بازی شد پادشاه از مشاهده این حال بسیار متعجب شده سخنان و عمل را طلبید و حال ان فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند را لحاظ
نمایید و در اطوار او تامل کنید و احوال او را برای من بیان کنید دان کرده در استعلام احوال او انفقد را ندیشه کردند کرماند
شدند و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند کردند پس چون پادشاه دانست که ایشان نیز از احوال او حیران ماندند و از دیدن کفت
داد و تبریت او سفارش بلیغ نمود کی از سنجمان گفت که این طفل مشوایا از پیشوایان دین خواهد شد پادشاه بکوهبانان بران
فرزند گماشت که از و حدا نشوند تا انکه ان فرزند بسن شباب و جوانی رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و بیاز

آمد ناگاه نظر او بر جنازه افتاد و پرسید که این چه چیزست گفتند که آدمی است مرده پرسید که چه چیز باعث مرگ او شد گفتند
که پرشد و ایام عمر او بسر آمد و اجلش در رسید و مرد پرسید که مثیر صحیح و زمن بود و سخن زمی شاید دراه میرفت گفتند بلی چون
پاره دیگر براه رفت نظرش بر مرد پیری افتاد استیاد و از روی تعجب نظر بسیار بر وی میکرد و ملاحظه او مینمود پس پرسید که این
چه چیزست گفتند مردیست که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته و اعضا و قوایش ضعیف گشته پرسید که این مرد اول طفل بود
و با خیال رسیده است گفتند بلی از دور گذشت ناگاه بر دو سه پاری رسید و از حال او پرسید گفتند مردیست چهار شاه است
گفت اول صحیح بود و بعد ازان بیمار شده است گفتند بلی گفت والله اگر شمار است میگوید آنچه میگوید مردم عالم همه دیوانه اند
ناگاه پرستاران بجگران بسر افتاده و تفحص کردند او را در خانه نیافتند بیرون آمدند و او را آنجا نه بر دند چون بخانه در آمد به پشت
بخوابید پس نظرش بر چوبهای سقف خانه افتاد و پرسید که اول این درختی بوده و بعد ازان آنرا بریده اند و دیوارهای این خانه را
بلند کرده اند و این چوب را بروی انها انداخته اند درین سخن بودند که پادشاه برخاست و نزدموکلان که ملاحظه کنید که پسرش کویا
شده و سخن آمده است گفتند بلی سخن میگوید و سخنی چند میگوید از بابت سخن سود ایمان و سوسیان چون این سخن را پادشاه
نقل نمود علما و منجمان را بار دیگر طلب نمود و از حال او سوال کرد ایشان حیران ماندند که همان سخن اول که باز گفت که او پیشوا و
راهنمای اهل این خواهد بود پادشاه از سخن او خوش نیامد بعضی از دانایان گفتند ای پادشاه اگر زیاده از تجربه پیاوری این حالت
سود از زیان میکرد و عاقل میشود و بحال خود بینا میشود پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود و اطراف زمین زیبا بانها
حسن و جمال که از و بهتر نتواند بود برای او بهم رسانیدند و بعقد او در آوردند و برای زفاف مجلسی آراستند و سازندگان و نوازندگان
و بازیگران بسیار جمع کردند و هر یک بکار خود مشغول کردیدند چون نغمها و ترانهای ایشان بلند کردید پرسید که این صدا چیست
گفتند اینها ارباب نغمه اند که برای عروسی تو اینها را جمع کرده اند که خاطر تو شاد کردد پس ساکت شد و جواب نگفت و چون
شب شد پادشاه زن را طلب نمود و گفت من فرزندی بعیز از این ندارم و او را بسیار عزیز میدارم میخواهم که چون تزا نبزد او بر
بشیوه مهربانی و با فسون شیرین زبانی و سخن بمصاحبت دل او را بسوی خود بایل کردانی پس چون زن را نبزد او برد و خلوت شد
عروس نزدیک او رفت و شروع در مهربانی و ملاطفت نمود و پرده حیا را از پیش برداشت و دست در کردن او در آورد و پسر گفت
کر شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار خدای بر تو مبارک کرداناد من مواصلت صبر کن تا بخوریم و پاشا نهیم و بصحبت
مشغول شویم پس آن پسر مشغول طعام خوردن شد و آنزن مشغول شراب خوردن کردیدند چون جوان اتفاق صبر کرد کان دختر را
مستی شراب در ربود و بخواب رفت پاسبانان و دربانان را غافل کرده و از خانه بیرون آمد و در کوچها میکردید تا انکه به پسری هم
سن خود رسید از اهل ان شهر و جامهای خود را انداخت و جامهای ان پسر را پوشید که کسی او را نشناسد و ان پسر را نزد

دیگر از آن شهر بیرون رفتند و در تمام آن شب راه را بریدند و چون صبح نزدیک شد ترسیدند که مبادا از عقب ایشان
بیایند و ایشان را بیابند و گرفته بنهان شدند چون صبح شد خدمتکاران پسر پادشاه نزد دختر آمدند او را در خواب یافتند
و پرسیدند از عزیز و کس احوال او را و پرسیدند که حال از نزد من بود و من بخواب رفتم نمیدانم کجا رفته است چندانکه او را
طلب کردند نیافتند پس چون شب در آمد پسر پادشاه از مکمن خود بیرون آمده روبراه آوردند و پیوسته چنان میکردند و روز ها
مخفی میشدند تا آنکه از مملکت پدر خود بیرون رفتند و بملک پادشاه دیگر داخل شدند و آن پادشاه را دختری بود در نهایت
حسن و جمال و از بسیاری محبتی که با آن دختر داشت عهد کرده بود با او که او را بشوهر هیچ کس نکند او را خود به پسندد و او را
نماید و باین سبب غرفه بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بودند که بر شارع عام مشرف بود و آن دختر پیوسته در آنجا نشسته
بود و بر مردمی که بر آن شارع عبور مینمودند نظر میکرد و که اگر کسی را بپسندد پدر خود را خبر کند که او را بعقد او در آورد ناگاه
نظرش بر پسر پادشاه و افتاد و که با آن جامه های کهنه با رفیق خود سیر میکنند چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین آن پسر
ساطع بود محبت وی در دل آن دختر قرار گرفت و کس نزد پدر خود فرستاد و که آنکه من کسی را برای شوهری خود بر گزیده ام
اگر ما را کسی تزویج خواهی کرد با آن جوان بده و الا بدیگری ماضی نخواهم شد مادر از استماع این سخن مسرور گردید و وی را نظر
کرد و آن پسر را مشاهده نمود بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه نیز خوشحال شده بقصر دختر
برآمد و کفت این جوانرا بمن بنمایید چون او را نشان دادند از دور شاهد او نمود از قصر نزیراند و تغییر لباس کرده و با او بسخن
در آمد و از احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا آمده کفت ترا با من چه کار است و چه سوال از من میکنی من مردی ام از فقرا
این دیار پادشاه کفت تو غریب مینماید و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمی ماند پسر ابا خود پادشاه هر چند سعی کرد که او را راستی
احوال خود را بیان نماید او بیان احوال خود نکرد پس جمعی را موکل وی کردانید که از احوالش خبر باشند بنحوی که او ندانند
و مطلع باشند که بکجا میرود و در کجا قرار میکیرد و بحرم سرای خود باز گشت و کفت جوانیرا دیدم در نهایت عقل و فراست
گویا پسر پادشاهی است و خیال مینماید که او را میل و خواهشی نباشد با نچه شما او را آنان میخواهید پس پادشاه کس بطلب او فرستاد
کرد او را حاضر کردند ملازمان پادشاه بسر داو آمدند و کفتند پادشاه ترا می طلبد پسر کفت مرا با پادشاه چه کار است
و مرا برای چه میخواهد که مرا با وجاهتی نیست و او مرا نمی شناسد ملازمان سخن او را کوش نکردند و باکراه او را احضار نمودند پادشاه
او را کرامی داشت و فرمود که کرسی برای او کذاشتند و او را بر کرسی نشانیدند و فرمود که دختر و مادر وی بعقب پرده آمدند
و پسر کفت ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده ام دختری دارم برای شوهری خود ترا پسندیده و میخواهم او را بعقد تو در آورم
و از فقر و بیچیزی بروا نکن که ما تراغنی میکردانیم و شرافت و رفعت و بزرکی بتو ارزانی میداریم پسر کفت مرا با نچه میکوئی رای

پادشاه اگر خواهی برای توشئ سپان کهنم گفت بگو انجوان گفت که نقل کرده اند که در ایام سابق پادشاهی بود و پسری داشت و ان پسر
را دوستان و مصاحبان بسیار داشت روزی ان مصاحبان طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس انسان
در آمد بشراب خوردن مشغول شد تا انکه همگی مست شده بیفتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانه
خودش بسرش افتاد و بیرون امد که بخانه خود باز گردد و هیچیک از مصاحبان خود را بیدار نکرد و مستان براه آمد در عرض راه که در سر
بر قبری افتاد در عالم مستی و بیهوشی و بیخودی چنان در نظر آورد که ان قبر خانه اوست پس آن قبر را داخل شد و کفن مرده را بخود پوشانید
رسید از غایت بیهوشی گمان برد که بویهای خوشی است که در خانه او برای او مهیا کرده اند استخوانهای پوسیده که در ان قبر
بنظرش آمد گمان کرد که فرشهای ملوکانه است که در ان منزل برای او گسترده اند دید که مرده تازه در ان قبر دفن کرده اند و متعفن
گردیده چنان بنظرش در آمد که معشوق او است دست تنگ بگردن او در آورد و تمام شب او را می بوسید و با او بازی میکرد و چون
صبح شد و بهوشش آمد و نظر کرد دست خود را در کفن مرده کهنه دید و جاهای خود را با نواع کثافات و چرک و ریم آلوده
یافت و از بوی کفن بتاب شد و از انجا بخانه خود شتافت عظیم بهم سائیده بیرون آمد و بنهایت بد حالی متوجه شهر شد و از شرمندگی
و انفعال با انجا و اصلا بخانه خود نگردید پس جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جاهای نو پوشید و بویهای خوش خود را
خوشبو و معطر گردانید خدا تعالی عمر بد ترا ای پادشاه گمان داری که کسی که چنین جا با و کرده باشد دیگر اختیار خود
بچنین جایها میرود و دیگر چنین جایها اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال ان پسر پادشاه است پس پادشاه
بجانب زن و دختر التفات نمود و گفت بگفتم که با بخت شما گفته این جوان رغبت نمی کند مادر گفت که او صفات و کمالات
دختر مرا چنانچه باید برای او ذکر کرده با این سبب با او رغبت ننموده اگر حضرت فرمایند من پسر عم با او سخن گویم پادشاه
با ان پسر گفت که زن من میخواهد که در برابر تو پاید و با تو سخن گوید و تا امروز بحضور کس نیامده و با کسی سخن نگفته پسر گفت
اگر خواهد پاید پس زن پادشاه بیرون آمد و نشست و گفت ازین معامله اباکن که حق تعالی خیرهای فراوان و نعمتهای بیپایان
بسوی تو فرستاده و در چنین نعمتی سر باز زدن سزاوار نیست قبول کن که دختر خود را بعقد تو در آورم مدتی که اکمو
به پیش که پرورد کار چه بهره از کرم حسن و جمال و زیبایی و رعنایی با و کرامت فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اکراو
اختیار نمایی محمود عالمیان خواهی شد پس پسر پادشاه روی پادشاه کرد و گفت میخواهی برای بخیال مثل پسان کهنم پادشاه گفت
بلی انجوان گفت که جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق کردند که بخزانه پادشاه روند بدزدی پس نقبی زدند و از زیر دیوار بخزینه داخل
شدند متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند در میان انها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بران زده بودند با یکدیگر گفتند
که در میان متاعهای این خزینه از این سبو بهتر نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا بران زده اند و انچه در این سبو ست البته از

سایر امتعه خراین بهتر خواهد پس ان سبوی طلا را برگرفتند و برزدند بیستانی و همراه همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند
پس چون در سبو را کشودند چند افعی کشنده دران سبو بودند ران جماعت همه گریزند و همگی را کشتند خدا تراعمر دهاد ای پادشاه
گمان داری که کسی که احوال انچماعت را کشنده باشد و حال ان سبو بارا دادند دیگر ربهران سبو میرود پادشاه گفت نه پسر
گفت حال من همین حالست پس دختر بپدر گفت که مرا رخصت فرما که بپروان آیم و با او سخن گویم زیرا که اگر به بیند که حق تعالی
چه مرتبه از حسن و نیکوئی و دلبری و زیبائی و نزاکت بمن عطا فرموده البته باختیار قبول خواهد نمود پادشاه با انچه ان
گفت که دختر من میخواهد که بحضور تو بیاید و پس حجاب با تو سخن گوید و تا امروز برابر کسی نیامده و بان کونه سخن نگفته انچوان گفت
اگر خواهد بیاید پس با نهایت حسن و جمال و فنج و دلال از پرده بیرون خنده امید وبا ان پسر گفت که هرگز مثل من دیده در
نیکوئی و خوش روئی و بهجت و نظارت و حسن و طراوت و من ترا پسندیده ام و بهجت ترا بجان خریده ام تا هن جفا مکن و چون
منی را بفراق خود مبتلا مگردان جوان روی بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای تو نشکی که شاید حال من باشد پادشاه گفت
بلی جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود دو پسر داشت پس ان پادشاه را با پادشاه دیگر محاربه رو داد و در حرکتگاه
ازان دو پسر ایران پادشاه دیگر شد پس فرمود که ان پسر را جیس کنند و حکم کرد که گرز برو بکوبند و شکنجه بسر او فرو
اوان پسر بخیال مدتی در حبس ماند پس برادران پسر بپدر خود گفت که رخصت ده تا برویم بجانب برادر خود شاید بحیله او را خلاص
توانم کرد پادشاه گفت برو و انچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب با خود بردار پس تهیه سفر خود را دارست و اسباب و
امتعه بسیار فرزمان خوانده و نوازنده مبشار با خود برداشت و متوجه ملک ان پادشاه شد چون نزدیک شهران پادشاه
رسید پادشاه از قدوم ان باخبر شد امر فرمود که مردم شهر او را استقبال نمایند و در بیرون شهر منزل مناسب برای
او تعیین نمودند و چون پسر پادشاه دران منزل قرار گرفت متاعهای خود را کشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم
مشغول خرید و فروخت شوند و در سود او معامله با ایشان مساهله نمایند و متاع خود را بقیمت ارزان با ایشان بفروشند و
چون کلک مردم شهر بسود او معامله با ایشان مشغول شدند پسر پادشاه ایشانرا غافل کرد و بشهر در آمد و زندان بوالی خود را
دانسته بود بزندان زندان آمد و سنگریزه برداشت و دران زندان افکند تا معلوم کند که حیات دارد یا نه چون سنگریزه
بر وجود او فریاد برآورد که کشتی مرا پس زندان بانان بر سر او جمع شدند پرسیدند که چرا فریاد کردی و تراچه پیش آمد که
چنین فزع نمودی و در ریعت ما ترا سیاستها و عذابهای عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران انداختند و جزع کردی
اکنون از سنگریزه این مرد بفریاد امدی گفت انها سنگ نبودند در امی شناختند و انیمرد را شناسانیدند پس برادرش بمنزل
خود برگشت و بمردم شهر گفت که فرمان نیز باید که متاعی چند برای شما بگذاریم که هرگز مثل ان ندیده باشید چون روز دیگر

شد تمام شهر سوی او شتافتند برای سور فرمود که متاعهایش را برای ایشان کشادند و سازها و نوازندها و بازیگران و لعبه
بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هریک بشیوه مردم را مشغول کنند و چون دید که همگی مردم مشغول خرمی و دوری
و عیش و تماشا گردیدند بسنت روز گذشته مخفی بشهر در آمد و بزندان برادر داخل شد و بندهای او را بریده
گفت که غم مخور که ترا مداوا میکنم و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را برگرفته و از شهر بیرون آورد و بر جراحتهای او مرهم گذاشت
و چون اندکی باصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بر سر راه آورد و گفت برو از این راه که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده
برای تو بران کشتی بنشین و بجانب وطن خود روانه شو چون ان برادر محبوس قدری راه آمد بطالع مسخوط خود راه گم کرد و
چاهی در افتاد که در ان چاه اژدهای عظیم بود و در ان چاه درختی بود چون نظر بران درخت افکند دید که بر سر درخت
دوازده غول او را دارند و بر ساق درخت دوازده شمشیر برسبیل تعبیه کرده اند و می بایست بران درخت بالا رود تا از چاه
و اژدها نجات یابد سعی بسیار کرد با انواع حیلها تا از ساق ان درخت بالا رفت و خود را اشاخی از شاخهای آن درخت
رسانید و بصد افسون از ان غولان خلاصی یافته خود را براه رسانید خدا تعالی عمر تراد راز کناد ای پادشاه کامران
داری که دیگر کسی با ختیار بچنین جایی بر گردد و خود را چنین مهلکه بیفکند پادشاه گفت نه جوان گفت حال من نیز مثل حال
آنجوانست پس پادشاه و زن و دختر همگی از قبول آنجوان مایوس شدند در خیال ان پسری که رفیق پسر پادشاه شده بود و نیز
پسر آمد و سر در گوش او کذشت و گفت هرگاه تو این دختر را قبول نمیفرمایی التماس دارم که برای من خواستاری نمایی شاید که
کرمکان من در آید پسر پادشاه پادشاه گفت که رفیق من میگوید که کرپادشاه مصلحت دانند این سایه مرحمت را بر سر من افکنند و
دختر خود را بعقد من در آورد و پس گفت مثل رفیق من آن میماند که مردی رفیق جمعی شده بود پس همگی کشتی نشستند و کشتی را
روانه کردند چون پاره راه رفتند کشتی ایشان بکشت نزدیک جزیره که انجا غولان بسیار بودند در نیقان آمد همگی غرق شدند
و آمد در اورا بانان جزیره انداخت و ان غولان بر در بامشرف شده بودند و نظر میکردند غول اده نزدیک آمد آمد و او را دید
و عاشق شد و خود را بنکاح او در آورد و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح شد آمد را گذاشت و رفت کرد میان یاران
و مصاحبان خود بعد از زمانی مثل این واقعه رو داد شخص دیگر که بان جزیره افتاد دختر پادشاه غولان عاشق او شده بود
و او را برد و در ان شب تا صبح او را تکلیف مباشرت مینمود آمد چون از واقعه مردسابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب
نمیکرد چون صبح شد ان غول متهیه قتل او بر خواست آمد کریخت و خود را باساحل دریا رسانید اتفاقا کشتی در کنار آن
جزیره حاضر شده بود پس فریاد زد اهل ان کشتی را یا ایشان استعانت نمود ایشان بر و رحم کردند و او را سوار کشتی
کردند و با خود بردند و با هلش رسانیدند چون صبح شد غولان بجانب ان غول آمدند و پرسیدند که چه شد آمدی که با او شب

بروز او روی گفت از من گریخت غولان مکذیب او کردند و گفتند با او تنها خورده و با حصه ما داده ما تر بعوض او
می گیریم اگر او را حاضر سازی نزد ما پس ان ماده غول با چار بردی آب سفر کرد تا بخانه آمد زود او بنزد او نشست و گفت
این سفر تو چون گذشت گفت درین سفر بلای عظیمی رو داد حق تعالا بفضل خود مرا ازان نجات بخشید و قصه غولان را با و نقل
کرد ماده غول گفت اکنون شخص از ایشان خلاص شده و خاطر جمع کرده گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی آمده
گو تا بیرم آمد و شروع بتضرع و استغاثه کرد و ان غول را سوگند داد که از کشتن من نگذرد که من ترا بعوض خود بکسی دلالت میکنم که به
ازمن باشد ان غول بر و رحم کرد و التماس او را قبول نمود پس با کدیگر بخانه پادشاه رفتند غول گفت ای پادشاه سخن مرا بشنو
و میان من و این مرد محاکمه کن که من زن این مردم و او را بسیار دوست میدارم و او از من کراهیت دارد و از صحبت من
دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من و او بفرما حکم کن چون پادشاه آنرن را بانهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار
پسندید او را و فریفته او شده و آمد زر انخلوت طلبید و گفت اگر تو این را بمن بخواهی بمن واگذار که من بسیار فریفته او شده ام
و عاشق او گشته ام گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت و دست دست ازو بر میدارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد
چنین کسی مناسب پادشاهان است و اشال ما مردم قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد و شب با او صحبت داشت
و چون سحر شد پادشاه بخواب رفت غول او را کشت و پاره پاره کرد و گوشت او را بجزیره برد و با یاران خود تمت نمود
ای پادشاه گمان داری که کسی که چنین حالتی دیده باشد باز با نمونه صنع برگردد و خود را گرفتار غولان کرداند گفت نه چون ان
پسر رفیق او این سخن شنید گفت من از تو جدا نمی شوم و این دختر را نمیخواهم و بکار من نمی آید پس هر دو از پادشاه مرخص
شدند و پیوسته بعبادت حق تعالا میکردند و در اطراف زمین سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت
میگرفتند تا انکه حق تعالا بوسیله ایشان گروهی بسیار براه راست هدایت فرمود و در حق ان پسر بسیار بلند شد و او را علم
و عبادت و زهد و ورع و کلمات او در افاق منتشر شد پس لشکر پدر خود افتاد گرا و را از ضلالة و گمراهی نجات بخشید سوی
نزد پدر خود رفت چون رسول نزد پدرش آمد گفت که فرزندت سلام میرساند که حق تعالا ما را بدین حق هدایت فرموده و ما
بتوفیق الهی جمعی را بدین حق در آورده ایم و ما را همتا یا کرده ایم سزا اوار منیت که تو درین ضلالت و جهالت بمانی و از دین بعبادت
محروم گردی پس پدرش قبول فرمود و با اهل بیت خود بجناب او شتافت و بدین او در آمدند و طریقه او را پیش گرفتند و بسعادت
اخروی فایز گردیدند چون بوطن خود بسحن باز رسیدند یوذاسف را و داع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد و چند روز دیگر بخدمت
او تردد نمود تا انکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بروی او گشاده شده و براه حق و دین مبین هدایت یافته
پس او را بالکلیه و داع نمود و از ان دیار بیرون رفت یوذاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا انکه مکان ان شد که بجناب اهل دین

وعبادت رود وعامهٔ خلق را بدعوت نماید پس حق تعالی ملکی از ملائکه بسوی او فرستاد و در خلوت بر وظاهر شد و نزد او آمد
وگفت بر تو باد خیر و سلامتی از جانب ایزدی و مهربستی که تو انسانی در میان بهایم و حیوانات گرفتار شده که همگی بفسق و ظلم و ضلالت
گرفتار آمده ایم بسوی تو باکتیت و سلام از جانب حق تعالی جل وعلا که پروردگار و خداوند جمیع خلایق است و مرا
بسوی تو فرستاده که بشارت دهم ترا بگرامتهای الهی و تو تعلیم نمایم ترا چند راکه بر تو نهانست از امور دنیا و آخرت پس بشارت
مرا قبول کن و مشورت مرا اختیار نمای و از گفته من بیرون مرو و لباس دنیا را از خود بیفکن و مشتهای دنیا را از خود دور کن
و ترک پادشاهی زایل و سلطنت فانی را کرا ثبات و دوام دارد و عاقبت او بجز پشیمانی و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که
زوال ندارد و شادی را که هرگز منقضی نمیشود و رحمتی که هرگز منغص نمیگردد و رحمت کو باش مرا احوال و افعال و عدالت را پیشه خود
کن مهربستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که انبیا را بسوی بهشت دعوت نمایند چون بوذاسف از ملک این بشارتها
شنید بسجده در افتاد و حق تعالی را شکر گفت و گفت من آنچه را بر ورد کارم فرمایند اطاعت میکنم و از گفته او تجاوز نمینمایم پس آنچه
صلاح من میداند مرا بان قبول فرمای که همه میکنم پروردگار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر مینمایم بر اکه او بمن رحیم
و مهربانست و مرا از شر دشمنان نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که تو برای ان نازل گردیدی ملک گفت
که من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد و ترا بیرون خواهم برد مهیا باش از برای بیرون رفتن پس بوذاسف عزم بیرون
رفتن را با خود درست کرد و هیچکس همتش بران مصروف نبود و هیچکس را بر این معنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون رفتن در آمد
آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در سکانی که مردم همه در خواب بودند و گفت برخیز که دیگر تاخیر جایز نیست بوذاسف برخواست
و احد را خبر نکرد بغیر از وزیر خود و چون خواست که سوار شود جوان زیبا رویی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او آمد
و او را سجده کرد و گفت کجا میروی ای پسر پادشاه که ما را درین ایام شدت و تنگی روی خواهد داد پدر تو گفت که تو مصلح احوال رعیت
و دانا و کامل بودی رعیت و ملک و بلاد خود را میگذاری و ما را بحضرت می اندازی نزد ما باش که از ان روز که تو متولد شده
تا حال ما با سایش و فراوانی بعمت گذرانیده ایم و از تنگی و بلایا بسیار رسیده بوذاسف او را تسلی فرموده ساکت کرد و اینه گفت
تو در بلاد خود باش و با اهل مملکت خود سلوک نیکو نمای و با ایشان مدارا کن مرا باکجا که فرستاده اند میباید رفت و بامری که
فرموده اند عمل مینماید اگر تو مرا درین امر مدد و همراهی نمایی از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت این را گفت و سوار شدند و
اندکی راه که ما مور بود سوار رفت و بعد ازان از مرکب فرود آمده پیاده براه افتادند و وزیر اسب او را میکشید و با او زمینه
میکرد و چنانچه میکرد و میگفت که بچه روی پدر و مادر ترا بهیچ وجه جواب باینان نگویم و ایام را بچه عذاب سیاست کنند
و بچه خواری مرا کشند و تو چگونه طاقت سختی و مشقت و آزار خواهی داشت که هرگز آن عادت نکرده و چگونه بر این وحشت و

وتنهائی صبر خواهی کرد که یکروز تنها نبوده و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بروی سنگ و کلوخ خواهد داشت
خواهد داشت پس یوسف اورا ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمر بند خود را باو بخشید و وزیر بربای یوسف افتاد
و پایهایش را میبوسید و میگفت که ای سلیم و اقای من مرا دریاب مرا کجا میبری که میروی که مرا بعد از تو گرامی و محترمی
در میان این قوم نخواهد بود اگر مرا گذاری و باخود بنزد پدرم بصحرا ببری خواهم رفت و هرگز نخانه نخواهم آمد که ادمی در انجا باشد
بار دیگر یوسف اورا دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت بری لحاظ خود راه مده که انشاء الله تعالی حضرتی تو نخواهد رسید و
بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی نیستم پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا گرامی دارد و احسان
و نیکی باو کند پس یوسف جامهای پادشاهانه از بر خود کند و بوزیر بخشید و گفت جامهای مرا بپوش و باو داد یا قوت تکران
بهای او را که بر سر میزد و بوزیر گفت که اسباب و لباس مرکب مرا بردار و بنزد پادشاه رو و چون بر سی او را از روی تعظیم
سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام مرا باو و همگی امرا برسان و بگو باشان که چون من در حال دنیای فانی و اخرت باقی
نظر کردم و در میان آنها متردد شدم عالم باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم و باصل و حسب خود راضی شدم و دوست
و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمن و بیگانگان را ترک کردم و باصل و حسب خود پیوستم و بدانکه
چون پدرم این یاقوت را میبیند خاطرش جمع میشود و خوشحال میگردد و چون جامهای مرا در بر قومی میبیند یا دمی اورد مرا محبت
مرا نسبت بتو و اهمیتی او را مانع میشود از انکه آسیبی و مکروهی بتو برساند و وزیر بسوی شهر برگشت و یوسف روی براه اورد
تا انکه بصحرای کشاد رسید و درخت عظیمی در انجا دید بر لب چشمه رسته چون نیز دیک آمد چشمه دید در نهایت صفا و پاکیزگی
و درختی شاخه نمود در غایت بلندی و رعنائی که هر کز بان خود پدرختی ندیده بود و ان درخت شاخهای بسیار داشت و چون
میوه از درخت را چشید از میوه های عالم شیرین تر بود و مرغان بیحد و احصا بران درخت جمع آمده انداز شاهدان احوال بسی
شاد شده و در زیر درخت استاد و باخود تصور کرد که پس شبیه نبود درخت را بشارت بنبوت که باو رسیده بود
و چشمه اب را بعلم و حکمت دان مرغان را بدرمی که نزد او جمع شوند و از حکمت و دانش آموزند و باو هدایت یابند یوسف
در ان اندیشه بود که ناگاه دید چهار ملک را دید در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند و از عقب ایشان روان شد پس او را
بلند کردند بسوی اسمان و حق تعالی او را انقدر از علوم و معارف افاضه فرمود که احوال انشاء اولا که عالم ارواح است و نشاه
وسطی که عالم امد است و نشاء اخری که قیامت است همگی بر و ظاهر گردید و احوال امور آینده را دانست پس او را بزمین فرود
اوردند و یکی از ان چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و مدتی در بلاد امند ماند و مردم را بحق هدایت کرد بعد
از ان برگشت بزمین سولاء که مملکت پدرش بود و چون پدرش خبر قدوم او را شنیدند با اشراف امرا و اعیان مملکت باستقبال

ان پسر امد و او را کرامی داشت و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل ان بلاد جمیع بخدمت او
آمدند و بر و سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان با ایشان بسیار گفتند و مواسات و مهربانی نسبت بهمگی نمود و گفت
که شهای خود را با من دارید و دلهای خود را از غرضهای فاسده فارغ سازند از برای استماع سخنان حکمت آیات که نور بخش
جانهاست و قوت باید بعملی که دلیل و راهنمای شماست براه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بعهد سخنی را
که عهد کننده باطل و ضلالت و بدعت است و بدانید که انچه من شما را بان دعوت مینمایم دین حقی است که حق تعالی بر انبیاء و رسل
فرستاده است بر قرنهای گذشته و خدا ما را در این دیار بان دین امتیاز داده و مخصوص گردانیده بسبب رحمت و شفقت و
مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد و متابعت این دین خلاصی از اتش جهنم حاصل میشود و مدبستی که کسی آسمانها نمیرسد
و مستحق بهشت جاوید میگردد و گمراهی بایمان و عمل صالح پس همت کنید در این دو امر تا در یابید براحت دایمی و حیات ابدی و هر که از
شما ایمان اورد برای طمع زندگانی و امید پادشاهی زمین یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید که ایمان شما برای تحصیل
ملکوت سموات و پادشاهی نشاه اخرت و امید خلاص از عذاب الیم و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت و
اسایش اخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی ان زایل و فانی است و لذتهای او بزودی منقطع میگردد پس هر که فریب
دنیا و لذت او را خورد زود ی هلاک میشود و در سوء عاقبت میگردد و در هنگامی که نزد خدا و رسول او حاضر شود از
خدا امید بحق و عدالت و بدانید که مرگ قرین بدنهای شماست و پوسته در کمین جانهای شماست که از بدنهای شما بیرون
و بدنها را در گور ها اندازند و بدانید که چنانچه مردمان بر زندگانی و نجات از شر دشمنان منت گذارند بایمان و اعمال صالح و منش
حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمایید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در انچه شنیدید و بعقل درست بفهمید و از
دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیا شده و میتوانید که دشمن و راه قطع کنید مادام که اهتمام متوجه شده و مرکب دارید و در این
مدت اباد ناجراغ دارید عصمت شما را و منزل را طی کنید و معاونت اهل دین و عبادت برای خود گنجها بینید و زیاد
شرکت ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمایید و مدگار ایشان باشید و شاد
گردانید ایشان را بکردارهای نیک خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمایید
و باداب و شرایط بجا آورید و بعملها و اعمالها و ارزوهای دنیا اعتماد نکنید و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن و از
اعمال قبیحه که حق تعالی از انها نهی فرموده است که انها هلاک کننده جان و بدنند و بپرهیزید از تعصب و غضب و عداوت و بخل
راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود و نسبت بهیچکس واقع سازید تا چون شما را اجل دریابد بر اه راست باشید پس او
از انجا سفر کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را بهدایت نمود تا اخر بشهر کشمیر رسیدند و زمین کشمیر را اباد ان کرد و تمام مردم

انولایت را بدایت نمود و در انجا ماند تا انکه جلبش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نمود و بعالم انوار پیوست و قبل
از فوتش شاگردی رشتا کردان خود طلبیده که او را بایه می گفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت ان بزرگوار بسیر و در بعضی مراحل
کامل گردیده بود و وصیت کرد با او و کفت پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده بایه که فرایض و سنن الهی را در میان خود نگاه
نماید و از حق باطل سهل نکنید و چیزی در زندیه بعبادت و بندکی الهی بس باید را امر فرمود که برای بدفن او عمارتی بسازد و سفر خود را
بجانب مغرب کرفت و پاهایی خود را بجانب مشرق برازکرد و بعالم بقا رحلت فرمود ای عزیزان قصه شریفه که بر حکم ظریفه
و امثال وافیه مشتمل کنجینه از کنجهای حکمت ربانی و اکر در مواعظ و حکمتهای او نیکو تامل و تدبر نمایی و بدیده بصیرت در ان
نظر کنی برای قطع محبت دنیا و رفع علایق ان و واداشتن معایب ان کافی است و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند
این قسم سخنها و حکمتهای حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد دنیا و رغبت باخرت میکردیده است
و داستان سیول و صورت و مانندان که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی کردد چنانچه حق تعالی حضرت لقمان را لقب و صف
فرموده و از حکمتهای او کر نقل نموده معنی حکمت ظاهر میشود که حیست و حکیم کیست امید که حق تعالی جمیع مومنان را از غفل مبرا از شهوتها
و دیده بینا و کوش شنوا و زبان بحقایق و معارف کویا کرداند فرماید از این معارف و حکمتها مفید و منتفع کردد بمنه و فضله
و کرمه باب چهارم در بیان معنی دنیاست بدانکه اکثر مردم مذمت دنیا میکنند و خود را بان می ستایند اهل تحقیق مذمت دنیایی
که مذمت ان در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیکر متمایز شود و بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند و انها
خطاست اول حیات دنیا و زنده بودن در این نشاه است و نه چنین است که زندکانی در این نشاه باشد بالکه این را دشمن باید داشت
بلکه آرزوی مرک کردن و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموست و کفران نعمت الهی است بلکه انچه مذموم است اینست که ادمی
این زندیکی را برای امور باطل خواهد بود یا بالکه اعتماد بسیار بر این زندیکی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرک را
فراموش نماید و بسبب آن اعمال صالحه را تاخیر اندازد و مبادرت باعمال نماید بآرزوی اکه آخر توبه خواهم کرد یا کاری دور و
دراز پیش کیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بمتوبلات شیطان در
عمر ناقص خود دارد و باین سبب از اموری که بکار آخرت می آید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف بتحصیل این امور نماید برای
استمتاع دنیا از مرک کراهیت داشته باشد بسبب تعلقی که با ولاد و اموال و اسباب خود بهم رسانیده و زندکانی دنیا را برای این
خواهد که از انها منتفع شود یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندیکی ابا نماید و ترک جهاد یا ترک طاعات و عبادات کند
برای انکه مبادا اعضا و جوارح و قوی او ضعیف شود و همچنین زندکانی را برای این امور خواستن و نهایت و بدست و بسوی
شقاوت است اما اصل زندکانی این نشاه تحصیل سعادت ابدیست و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات

درین رند کانا بهم میرسد و زندکانا را برای این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوبست چنانچه حضرت سید الساجدین
علیه سفارش کرده که خداوندا تا عمر دهی من صرف طاعات تو شود و هر کاه عمر من چراکاه شیطان کردد و متابعت او
نمایم زودی قبض روح من کن پیش از انکه مستحق عذاب و عقاب تو کردم و در دعا طلب درازی عمر بسیار است و منقولست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شنیدند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند که برای مذمت کسنده دنیا که فریفته او کردیده و باری او خورده
اید پیش از خود وه میخوری و بعد ازان مذمتش میکنی دنیا میتواند که جرم و کناه ترا برتو ثابت کند و تو برو اثبات نمیتوانی کرد که
غافل کردانیده از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داده و حال انکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان را بتو نمود و بخاکها
برادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیمارا از استوه معالجه ایشان شدی و بدست خود بیماردار ی ایشان کردی
ایشان شفا طلب نمودند و طبیبان بسر ایشان حاضر میکردی و اشفاق و مهربانی تو بایشان نفعی نبخشیده چنانکه حیله کردی
بمطلب خود نرسیدی و چند انکه سعی کردی ایشان را از چنک اجل بانتوانستی کرد پس چون دنیا ترا فریب داده است و حال انکه
بیماران را شفا برای حال تو کردانیده که تو از حال او و بر حال خود اکاه شوی و از نفع کرفتن چاره و تدبیر بر حال خود بپذیری و بدرالله
مردن خود را یاد اوری بدرستی که دنیا یکنو خانه است برای کسی که پند های او را باور کند و خانه عافیتی است برای کسی که در
احوال او تدبر کرفتار و بفهمد و خانه توانکریست برای کسی که توشه اخرت خود را ازان بر کیرد و محل تنبیه است برای کسی که از
اوضاع او پند کیرد و دنیا محل موعظه پیغمبران خدا است و وحیهای الهی را بنجا نازل کردیده و ملایکه فی تعالا درین خانه عبادت کرده اند
و دوستان خدا درین نشاء خدا را پرستیده اند و بر تبه محبت فایز کردیده اند و بندکان خالص خدا درین دنیا سود اکر بها کرده
و حال انکه باعمال خود رحمت الهی را فرمیده اند و بهشت را بسود های خود برده اند پس که میتواند که مذمت کرد دنیا را و حال انکه چنین
مردم را از خدا او خود خبر میدهد و با واز بلند ندای نیستی و فنای خود در میان مردم میزند و بدیهای خود و امثال را برای مردم
بزبان حال بیان میکند و بلا های خود و دردها و شقتهای خود بلا های اخرت را برای مردم مثل میزند و لذتها و شادی خود و علیشها
در راحتهای اخرت را بمردم می نشاند و ایشان را مشتاق انها میکرداند پس کسی را بعافیت میدارد و بامداد و بمصیبت می اندازد
شبانکاه و کاه امید وار میکرداند و کاه میترساند و کاهی تخویف مینماید و کاهی صدر میفاید پس جمعی که پند های ایشان را شنیده
باشد و از موعظهای ان اکاه کردیده اند در روز قیامت وحرت ان را مذمت خواهند کرد و کروهی که پند ها از ان کرفته
و از ان توشها برداشته اند در روز قیامت خواهند کرد زیرا که انچه دنیا باد ایشان آورد از ان متذکر و اکاه شدند و
انچه از فنا و نیستی و مدهای خود بایشان کفته بود کردند و تصدیق او نمودند و از موعظهای او پند کرفته و فایده ها بردند
دنیا و در هم و اسباب و اموالست و انها نیز چنین نیست که همه قسمتی ازان دنیا باشد چنانچه سابقا مجملی ازان مذکور شد

بلکه انچه ازان ادمی را از خدا غافل میکرداند و سبب تحصیل ان مرتکب محرمات میگردد یا محبت بسیار بان داشته باشد که بان
سبب در راه خدا ازان صرف ننماید و حقوق الهی ازان ادا نکند ان دنیاست و بدست اما برای کسی که ازاو وسیله تحصیل اخرت سازد
و اصل انها بدست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب ان ترک اخرت نمودن بدست چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود
که نیکو یاوریست توانگری برای تحصیل تقوی و پرهیزگاری در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که نیکو یاوریست دنیا برای تحصیل اخرت و سبب معتبر منقولست که شخصی بخدمت جعفر صادق علیه السلام آمد و عرض
کرد که ما طلب دنیا نمیاییم و دوست میداریم که دنیا روی بما آورد و فرمود که برای چه میخواهی او را گفت میخواهم که صرف خود و
عیال خود نمایم و بران خویشان خود را نوازش کنم و تصدق کنم در راه خدا و بوسیله ان حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این
طلب اخرتست و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو نیات دنیا یی است که ادمی را باخرت میرساند و دنیا یی هست
که بطلانست و درین باب اخبار بسیار است و بعضی از ان لمعات بیان کردیم **باب پنجم** در بیان مجتمع شدن از مستلذات دنیا
و معاشرت کردن با مردم و خاتها و اسبان نفیس و جامهای فاخر پوشیدنست و تحقیق انها نیز در لمعات گذشته پس هر که
داستی که دنیا چیست که بعقل ناقص عزوجل دنیا نام میکنند و دنیا و اخرت یکدیگر بسیار شبیه میباشند زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان
بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین اخرتست و عبادت کافران و قمار نزاویح سنیان و احوال صاحبان بدعت و عبادت ترسایان
بحسب ظاهر اخرت مینماید و نظر احمقان و غافلان و در نزد ارباب عرفان و ایقان عین دنیاست پس باید که اول دنیا و اخرت را
معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا رو بگردانی و باخرت روی اوری و اگر نه با ذره روی گاه باشد که از اخرت
روبدنیا روی و ندانی چون که گفتیم که چنانکه از ایات و اخبار معلوم میشود دنیا امریست مرکب از جمیع امور ی که ادمی را از خدا محجوب
او و تحصیل اخرت باز داری از دنیا و اخرت در برابر یکدیگرند پس هر چیز که باعث قرب خدا میشود و موجب ثواب اخرت میگردد ان
اخرتست اگر بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیز که برخلاف این باشد دنیاست پس باشد که تاجری تجارتی بکند و
غرض او تحصیل نفقه واجب یا اعانت محتاجین و ثوابهای اخروی باشد و ان تجارت او عین اخرت باشد و بحسب ظاهر عوام
ان را طلب دنیا گویند و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند که عبادت او بدعت باشد و غرض او از ان عبادت
تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد و در کناری نشسته و جامهای پشمینه پوشیده باشد و عرض کرد و فریب باشد و خدا منظورش
نباشد و هزاری از زنارهای خرقه او رام دزیری باشد و عرض او تسخیر دلهای مردم بود و سیمان و صدقش کمندی باشد برای
جذب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب وزر و وبال او گردد و بدو دم نماید که من ترک دنیا
کرده ام و احوال ان عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالاتست بسا باشد که عالمی از او وسیله دنیای خود سازد و او از جمیع طبقات

بد تر باشد و سبا باشد که فقیری که مال نداشته باشد محبت مال را زیاده از کسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق
با نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و اخرت خصوصیتی بوصفی و علمی و جاعتی ندارد و قاعده کلیه اش همانست که بیان کردیم
که سابقا معلوم شد که ان قانون را از شریعت مقدس نبوی صلعم میتوان دانست پس انچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده
و موجب خشنودی او میگردد و اگر با شرایط اخلاص بجا اورند ان اخرتست خواه نماز باشد و خواه تجارت و خواه محابعت و خوا
معاشرت باشد دنیا انچیزیست که غیر انها باشد و ان بر چند قسم است دنیای حرامی میباشد که ادمی بسبب ارتکاب ان مستحق
عقوبت الهی میشود و میگردد و ان باین میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت ابرام و خواه در
جمیع اموال و ارتکاب مناسب و غیر ان و دنیای مکروهی میباشد که مرتکب ان چند شود که خدا از انها کراهت داشته باشد و
حرام نگردانیده و تحصیل زیادتهای اموال و مکاسب و اسباب از ممر حلال که ادمی را از کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل اخرت
گردد و از این بابت و دیگر دنیای مباح مرتکب لذتهای مباح شدنست و غیر ان از چیزهایی که نه خدا بان امر فرموده و نه نهی کرده
بلکه حلال گردانیده و ایهانیز غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات اخرویست بقسم دوم برمیگردد و گاه باشد
که کسی ایهارا بنهتهای صحیح خود وسیله عبادت و سعادتی گرداند و بقصد قربت عبادت میتوان گفت و گاه باشد که کسی ترک
این مناهات بلکه مستحبات را بنیاتی خوب عبادتی قرار دهد و از ترک دنیا نام کند و سبب ان معاقب شود که بعقلی در دین کرده
باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که زهد در دنیا ان نیست که مال خود را ضایع کنی نه انکه حلالها
بر خود حرام کنی بلکه زهد و ترک دنیا انست که اعتماد تو بر انچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که زهد در دنیا انست که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات
الهی پرهیزی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی زهد فرمود که نیست که محرمات الهی را ترک نمایی و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود که زهد بر سه قسم است زاهد و صابر و رغب امار اهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او مدر رفته پس بچیزی
از دنیا که او را حاصل شود شاد نمیشود و چیزی از دنیا که از و فوت شود تاسف نمیخورد و محزون نمیشود اما صابر پس از روی
دنیا و دل او دست چون میبیند شد نفس خود را الجام میکند و منع مینماید از برای عاقبت و میداند و باین سبب
او را دشمن میدارد و اما رغب در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا از حرام و پروا نمیکند که در تحصیل
دنیا عرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش برطرف شود پس انچه اغتاع در گرداب دنیا افتاده و دست و پا میزند
و اضطراب میکنند پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم کند که خدا تعالی کدام عملها طلبیده و کدام
عمل و طریقه را پسندیده و اثار پیغمبر و ال پیغمبر و صلوات الله علیهم را تتبع نماید تا از راهش معلوم کند و سبب و طریقه او را

پس گیرد و اجابت کند تا بعمل آورد و محرمات دگر و با تر ترک نماید و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن با چه تکلیف نموده از بعمل آورد و مناجات خود را به منتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت برگرداند و چون در اثنای این امور شهوات نفسانی و وساوس شیطانی و جن و انس معارض او می گردند باید که متوسل بایجاب مقدس ایزدی شده و تکدر خواطر این شریعت نبوی نموده بمشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرع است در هر باب بجای دانه و معارضه از نفس سرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگر نه اکثر ارکان دنیا طالبان دنیا شده بسبب جهالت و اغوای خود را موافق میدانند و تفصیل این مطلب موقوف است به بیان تفصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام و این در این کتاب میسر نمیشود و انشاء الله تعالی کتابی دیگر در این باب نوشته شود باغرض از ذکر این مجمل آن بود که اکثر عوام از این راه فرسخ میخورند که کسی را بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می بینند یا از آنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرع است و پسندیده حق است متابعت نمیایند و بسبب آن گمراه می شوند که شاید که کسی اگر خدا هدایت او را خواسته باین کلمات هدایت یابد اما اکثر آن جمعی که ضلالته در نفس ایشان قرار گرفته باشد با نهایت هدایت نمی یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل میگردد و والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا باذر ان الله تارک و تعالی لم یوح الی ان اجمع المال و لکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین یا باذر البس الغلیظ و اجلس علی الارض و الق اصابعی و اترک الحمار یعنی سرجی و اروف خلفی من رغب عن سنتی فلیس منی یا باذر حب المال و الشرف اذهب بدین الرجل من ذئبین ضاریین فی مرب یغنم فاغارا فیها حتی اصبحا ما اذا القیا فیها ای بورد مدبستی که حق تعالی بسوی من وحی نفرستاده که مال جمع نمایم و لیکن بسوی من وحی فرستاده که تسبیح کنم پروردگار خود را و شنونده دان و بیاگه باش از هر چیزی که در ذات و صفات افعال شایسته او نیست و تسبیح پروردگار خود بجا آور و که او را بر جمیع نعمتها تو که ست فرموده بزبان دل و جمیع عرصات شکر نماکه چون توفیق تسبیح پیابی او را از خدا بدانی و او را بر این نعمتها شکر کن و از جمله نمازگذارندگان باش و از جمله سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز و عبادت پروردگار خود کن در هر جائی که در رسد ترا مرگ که تیقن بست رسیدن آن بهر زنده از لحظه بلحظه یعنی تا نه ترک بندیکن ای ابوذر من جاهای کهنه می پوشم و بر روی خاک می نشینم و انگشتان خود را می لیسم در هنگام طعام خوردن و با لاغ پا زین سوار میشوم و دیگران را با خود ردیف میکنم پس هر کس سنت مرا ترک نماید و از آن گرانی داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین آدمی را بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف گردن دو گرگ گرسنه که در مقدم گوسفندی شب درآید و تا صبح غارت کنند این دو گرگ از این گوسفندان چه چیزها بیحی

خواهند گذاشت همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مال است و یکی محبت جاه درین سه تار غفلت و حجاب دین دل
چنین بغارت میبرند و چون پرده‌ای غفلت را از دیده برمیگیرند بعد از مرگ و صبح اکاهی طلوع میکند و مقتضای الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا از جواب غفلت پیدا می شوند میدانند که چه ضرر بایدن رسانیده اند و این کلمات شریفه مشتمل
بیان سه خصلت خصلت اول درجمع کردن مال و درهم و دنیا را زروی حرص و این بدترین افعال و ذمیمه است و موجب ارتکاب
محرمات و ظلم و طغیان و فساد می شود و چون در ایک محبوب پیش نباشد این محبت باعث این میشود که محبت آلهی از دل
برون میکند و پوسته درکار ها منظور او همین باشد و همین است مال پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این
خصلت باین میشود که بعد از توسل بجناب مقدس آلهی در فنا و نیستی و نیاتفکر نماید که آنچه جمع کند بکار او نمی آید و آنچه در راه
خدا صرف نماید ابد الاباد بکار او خواهد آمد که در عظمت رتبه علم و عبادات و کمالات و آثاری که در بیان دنیا و آخرت برا
نسبت میشود فکر کند تا بر و معلوم شود که این امر سهل و باطل که زر و دی از آدمی جدا می شود مانع تحصیل آن قسم کمالات ابدی
که همیشه با انفس خواهد بود نمی تواند تا مل نماید در عقوبتهائی که خدا تعالی برای کسب مال حرام مقرر فرموده و در بین مال
حلال احسابی باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا که یک زاده و هفت زا مضاعف میدهد و روزی
که دست آدمی از جمیع چیزها کوتاه شده دست و بدامنه که فی تعالا ضامن روزی است و اعتماد بر اوست نه بر مال و
عبرت گیرد از احوال جمعی که جمع کردند مالهای بسیار و هیچ بکار ایشان نیامد و وبالش از برای ایشان مانده و جمعی هستند که
و تحصیل آخرت شدند و روزگار ایشان بخوشی وجود گذشت چنانچه حضرت صادق ع فرموده که هر که یقین داند که حساب
قیامت حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیگر فرموده که در میان بنی اسرائیل در زمانی قحطی عظیم بهم رسید بحدی که
قبرهای مردم را شکافتند و کفنهای ایشان را خوردند در یکی از ان قبرها لوحی یافتند بران نوشته بود که من فلان پیغمبرم
و قبر فلان جبشی نیش خواهد بود بدانید که آنچه را پیش فرستادیم با نیتیم و آنچه را صرف کردیم بر وجه طاعت سود بردیم
و آنچه را از غفلت خود گذاشتیم زیان کردیم و بعضی بما نفع نداد و از عبد الله عباس منقولست که اول درهم و دیناری که
بر روی زمین سکه زدند شیطان را بر انسان نظر افتاد پس برداشت و بر دیده خود گذاشت و بر سینه خود کرفت و از شادی
فریاد زد و گفت شما را و شنی چشم خود میدانم و میوه دل مینید و نمی ادم که شما را دوست دارند دیگر بر و اندازم از یکه پرستند
امد و امرا از ایشان همین کافیست که شما را دوست دارند و از حضرت امام رضا ع منقولست که جمع نمیشود مال و نیاکه مگر به پنج
خصلت زشت بخل بسیار و امل دور و دراز و حرصی که بر ادمی غالب باشد و قطع کردن رحم و جنبیدن کردن دنیا بر اخرت
بدانند بعد منقولست که حضرت رسول ص صحابه فرمودند که کدام یک از شما مال وارث را از مال خود دوست تر میدارید گفتند

یا رسول الله آیا چنین هستند فرمود بلکه همه این حال دارید بعد ازان فرمود که فرزند آدم میگوید که مال من مال من آیا
از مال غیر از سه است که طعامی بخوری و جامه را بپوشی که کهنه کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر از نهایت مال او ارث است و در
حدیث دیگر فرمود که هیچ تکلیفی دشوار تر نیست از پیروی حق کردن حقوق اموال و فرمود که دنیا و درهم و دینار هلاک کرد جمعی را که پیش از
شما بودند و شما را هم خواهد هلاک خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنگ را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که سه خیر است که باعث فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان دوم شیر
شیطانست دوم شراب خوردن و آن قله شیطانست سوم محبت دنیا و درهم است و آن تیر شیطانست پس کسی که زنان را
دوست دارد و باطل از ندیکه خود منتفع میشود و کسی که شراب را دوست دارد و بهشت بر او حرام است و کسی که دنیا و درهم را
دوست دارد و بنده دنیاست و فرمود که حضرت عیسی علیه السلام گفت که دنیا در دو دین است و عالم طبیب در دواهای دین است
پس چون به بینید که طبیب در اسبوی خود می شد او را متهم دارید بر عالمی که درهم و دینار داشته باشد اعتماد مکنید و
بدانید که هر گاه که او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود دوم جاه و اعتبارات باطل دنیاست و این ضررش بیشتر بخواص
زیاده از محبت دنیا و درهم است و در نفس مخفی میباشد و بسیار کسی باشد که گمان میکند که انمعنی را از نفس خود زایل کرده و
بعد از مجاهده بسیار بر وطا هر شود که در نفس او انمعنی کامل است و این نیز از امهات صفات ذمیمه است و اخلاص اورا عمال
باطل میکنند و او می را مردم پرست میکنند و مهلک عظیم می اندازد و مدرک مناصب باطل دنیا میگرداند و دین حق و خدا را
در نظر او سهل میکنند و اعتبارات دنیا در نفس او قوی میکنند و تدریج او می را کفر میرسانند و علاج ان نیز تو کل بجناب مقدس
ایزدیست که در بطالت تفکر نماید و بفکر صحیح بپاید که ایشان مالک ضرر و نفع ان نیستند و عاقبت کار او با پروردگار
و بداند که اعتبارات دنیای فانیه است و بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال جمعی که دنیا و روزگار ایشان از ایشان بیدار
و بزودی بر خاک مذلت می اندازد و بعد از مردن ان اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتبارات واهی کار علم
و عمل بهم میرسد هرگز دوام ندارد و پیوسته با قیست و در احادیث اهل بیت علیهم السلام که در این باب وارد شده است
تفکر نماید از انجمله آنهائی است که در خصال منقول است که از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند که کدام عمل نزد خدا افضلست فرمود که هیچ عمل بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه بهتر از دشمنی دنیا نیست و مدرستی که دنیا را بسیار است
و اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود زیرا که شیطان از سجده حضرت آدم ع ابا نمود و تکبر کرد و کافر شد دیگر حرص
بود که آدم و حوا را باعث شد که با انکه حق تعالی ایشان را فرمود که از هر چه میخواهید از میوه های بهشت بخورید و نزدیک
شجره منهیه مروید که از جمله ستمکاران بر خود خواهید بود و اگر از ان تناول نمایید پس با انکه اصناف میوه ان درخت نداشتند

خورند و همچنین در میان فرزندان ایشان بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر ان چیزها را که فرزندادم مرتکب انها شوند چیزی چند است که با نها احتیاج ندارد و دیگر حسد بود که از فرزندادم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی رشک و حسد پس از انها شعبها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و تحبب و رحمت و محبت سخن کفتن باطل و محبت رفعت و تفوق بر مردم و محبت اموال و اسباب پس انها هفت خصلت بدند که همه کی جمع شده اند در محبت دنیا پس چون پیغمبران و علما این را دانستند کفتند محبت دنیا سر همه بدیها و کناهانست دنیا و دو دنیاست یکی دنیا که ادمی را هلاک می سازد و زیاده بران ملعونست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که طلب نماید ریاست و سر کردکی را هلاک می شود و در حدیث دیکر فرمود که زنهار که بپرهیزید از جاهی که ریاست می طلبند و بزرکی را بر خود می بندند و الله که صدای کفش کسی که پشت سر او بلند می شود و کمر باطل و مکر انکه خودش هلاک میشود و دیکر را هلاک میکند و بسند صحیح مرویست که حضرت امام موسی ع فرمود که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که زنهار که ریاست را دوست ندارید و بعد ازان فرمود که دو کرک کرسنه در رمه که در کله کوسفندی بیفتند کمتر شبان ان حاضر نباشد ضرر بان کله نرساند انقدار که ریاست ضرر بدین مسلمان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که هر که ریاست و سرداری مردم کند ملعونست و هر که طلبان نماید ملعونست و بسند معتبر از محمد بن مسلم مرویست که حضرت صادق ع فرمود که کمان مکنید که من نیکان و بدان شما را نمی شناسم والله که بدترین شما کسی است که دوست دارد که مردم از پی او راه روند و سر کرده ایشان باشد بدرستی که چنین کسی دروغ کوست یا بی عقل است و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که اول چیزی که خدا بان معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار که طلب ریاست مکن که هیچکس از اطلب نکرد مکر انکه خوار شد که ناشکر شود و مردم نزد او بپایند و حدیث از او افتد نماید حضرت فرمود که ان مرادنیست که فرمودی مهندی انچه بدست منست که شخصی را بغیر از امام حق برای خود پیشوا قرار دهند و از انچه از پیش خود کوید بتصدیق ننماید و مردم را متابعت کفته او نخواهند خصلت دوم تواضع و فروتنی و شکستکی است نزد خدا و خلق و رفع نکبر از خود نمودن و این بهترین صفات کمالست زیرا که هیچ فاذل و ناچیز و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرکواری مخصوص خداوند عالمیان است و چند انکه خاک باعتبار پستی و شکستکی دارد و معدن صد هزار الوان معادن و نباتات و میوها و کلها و شقایق کردیده و ازان انسان نظهور آمده که کلستان انواع کمالات و حقایق و معارف و سجود ملائکه سموات کردیده و اشراف مخلوقات در میان ایشان بهم رسیده و اتش که کار او سرکشی و نخوت و رفعت بود ازان شیطان بهم رسید و مردود ازل و ابد شد پس ادمی باید که در جمیع امور از خود دن و اشامیدن و نشستن و

بزخواستن وبا مردم معاشرت کردن ومنده یا پرورد کار خود کردن در مقام تواضع وشکستگی باشد وتواضع باشد ودر امری رفعت
طلب نباشد وتفوق دران امر نطلبند ونظر باصل ونسب وحسب خود نکند وملاحظه نماید که اصلش منی کمنده بوده ودر مدت نه ماه
خون حیض بوده وبعد ازان تا زنده است حامل انواع کثافات ونجاسات از خون وبلغم وصفرا وسودا وبول وغایط
وهریک ازینها که از وجود امیشود وخود ازا ینها نفرت میکند واخر کارش ازینست که جیفه کندیده میشود وازینها کثافتهای بدنست
وکثافت روح بسبب اخلاق ذمیمه وجهل وفساد از بصد مرتبه ازینها بدترست پس چنین کسی بکمالات نست که
متکبر ومجرب شکستگی خود حقیقت اعتراف داشته باشد وچنانکه ادمی کامل میشود وعلم او بهستی وزبونی وبیچارگی او بیشتر
میشود وتواضع وفروتنی او بیشتر میکرد وچنانچه از اطوار انبیا واوصیا علیهم السلام معلومست کرچون شکستگی کاربنده
ورفعت وبلندی کار خداوندست چندانکه بنده در کار خود بیشتر میفزاید خداوند کار او را فزونتر می کند واورا بلندتر
میکرداند چون کار او نیست چندانکه سعی بیشتر میکند پست تر میشود وچنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق ع منقولست که
حق تعالی او ملک موکل کردانیده که هرکه از برای خدا تواضع وفروتنی کند اورا بلند کرداند وهرکه تکبر کند اورا پست سازد
وذلیل کرداند ودر حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت داود ع که ای داود چنانکه نزدیکترین مردم نزد من
تواضع کنندگان اند همچنین دورترین مردم نزد من متکبرانند ودر حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی
که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان مردم برگزیدم وبکلیم خود گردانیدم موسی گفت بچه سبب حق تعالی وحی فرمود که در
میان مردم نظر کردم نیافتم کسی را که ذلت وشکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوی خود را
نزد من برخاک میگذاری وبسجده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از جمله تواضع انست که در مجالس پست تر از
مکان خود را راضی شوی وهرکه بر خوری بر وسلام کنی وترک جدال کنی هرچند محق باشی وبخواهی که مردم ترا ستایش کنند به
پرهیزکاری خدا وبسنده معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که از حق تعالی دوم دا دکنی انقدر که میخواهی که از حق تعالی دا دکنند
ودر حدیثی دیگر منقولست که از انحضرت پرسیدند که کدامست از تواضع که بنده هرگاه بآن متصف گردد واورا متواضع
گویند فرمود که تواضع را درجات بسیارست از جمله انهانست که ادمی بقدر خود را بشناسد وخود را بلندتر از مرتبه خود قرار
ندهد ودل خود را از کبر وعجب سالم دارد وبخواهد که بکسی برساند مگر چیزی را که خواهد که مردم با و برسانند که اگر بدی از مردم
به بیند تدارک ان به نیکی وچنان بکند وخشم خود را از مردم فرو خورد وازبدیهای مردم عفو کند وخدا نیکو کاران را
دوست میدارد ودر حدیث معتبر منقولست از حضرت صادق ع که نظر فرمود بشخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی
خرید بود واورا خود برداشته بخانه می برد چون انحضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که برای عیال خود خریده واز

برای ایشان برداشته که نجابه رسانیم والله که اگر من از زبان اهل مدینه می‌ترسیدم دوست میداشتم که خود بخبری بحرم و ازار
برای ایشان ببرم و بسند معتبر از انحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما گذشت بجماعتی که گوزه
مبلا بودند و انحضرت بر الاغی سوار بود و ایشان مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف کردند بخوردن چون حضرت
فرمود که اگر من بروزه نمی بودم اجابت شما مینمودم چون حضرت بخانه تشریف آوردند فرمود که طعامی بیکو برای ایشان مهیا کردند
و ایشان را طلبیده و با ایشان بطعام تناول فرمودند و منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حضرت امام حسین را
علیه السلام فرمودند که برتو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادات و باسانید بسیار از حضرت رسول صلی الله منقولست که هیچ چیزی
در کشتی و عرشه را اکبر تواضع و فروتنی و بسند معتبر منقولست از حضرت امام موسی ع که چون نوح نجی ع بکشتی نشستند و انچه در
کار بود دران جاداد در کشتی مامور شد که بهر جا که خدا مامورش کند برود و پس نیز در خانه کعبه رفت و هفت شوط طواف
کرده ان طواف نسابود و دیگر روان شد پس حق تعالی وحی فرمود بکوههای که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر کمی از شما قرار
خواهم داد و پس بر بلندی و کران فرازی کردند و هر کس را کان این بود که کشتی بر روی او خواهد نشست و بودی که تا نخست
اشرفت و زود شما تواضع و شکستگی کرد و گفت من باین پستی که قابل ام که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بامر الهی
امد و سینه خود را بر جودی که اشت پس انوقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود که بزبان سریانی که یا مادی الثقن یعنی ای پرورگار
من کار ما را باصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که در مکانی که جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی
پادشاه حبشه روزی جعفر طیار را با یاران خود طلبید چون بنزدوی امدند بر روی خاک نشسته و جامهای کهنه پوشیده بودند
جعفر گوید که چون او را بر ان حال مشاهده نمودیم بر خود بلرزیدم چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شده گفت سکنو و سپاس مگویید
که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و ایشان را خوار و ذلیل گردانیده بنجا امید شمار اشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه
گفت درین ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما امده و خبر اورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داده و دشمنان
او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر شدند و ملاقات ایشان را در وادی واقع شده بود
که از امد بر میانه و درخت اراک بسیار در انجا بود و انموضع گویا در نظر من است که اقایه داشتم از نمی حمزه که گوسفندان او را
دران وادی میچرانید پس جعفر گفت ای پادشاه پس بر خاک نشسته و این جامهای کهنه پوشیده گفت ای جعفر از جهل او بیم
که حق تعالی بحضرت عیسی ع فرستاده است بدرستی که از جمله حقوق الهی بر بندگان است که چون نعمتی خدا ایشان را تازه باشد
گرامت فرماید تواضع و شکستگی بدرگاه او بیزد پس چون حق تعالی چنین نعمتی بر پیغمبر ما گرامت فرمود من این تواضع و فروتنی
و شکستگی نزد خدا اظهار منهایم پس چون این خبر بحضرت رسول صلعم رسید باصحاب خود فرمود که بدرستی که صدقه باعث زیادتی

کثرت مال مشو و پس بسیار تصدق کنید تا خدا یقال شمار ارحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع
و شکستگی پیشه خود کنید تا خدا و دنیا و اخرت شمار ابلند گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزت است پس از ظلمها
مردم عفو نماید تا خدا شمار اعزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که شان و منزلت انکس نزد خدا
عظیم است که حق برادران مومن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشان را پیشه دارد و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند برای
خدا با برادران مومن خود از جمله صد یقان است و از شیعه خاص حضرت امیر المومنین ع خواهد بود و بدرستی که پدری و پسری
از مومنان نخانه حضرت امیر المومنین ع وارد شدند حضرت برخواستند و ایشان را کرامی داشتند و در صدر مجلس ایشان را جا
دادند و نزد ایشان نشستند و طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر کردند چون ایشان طعام تناول کردند قنبر طشت و ابریق
چون اورد و دستها که دست را خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را گرفتند که اب در دست پدر بریزند اوبر خاک
افتاده گفت یا امیر المومنین من چون راضی شوم که خدا یقال به بیند که تو اب بر دست من میریزی حضرت فرمود که بنشین
و دست بشوی که میخواهم که خدا به بیند که برادر مومن تو خدمت میکند ترا حق تعالی او را بهشت کرامت فرماید شل وه برا
اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آنرا نشست حضرت فرمود که قسم بمدیم ترا حق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان خاطر
بشویا خانچه اگر قنبر دست ترا می شست مطلق نمیبود چون حضرت فارغ شدند ابریق را بست محمد حنفیه داد و فرمود
که ای فرزند اگر این پسر با پدرش همراه نمیبود من اب بر دست او میریختم و لیکن خدا یقال را رضی نیست که پدر و پسر ادر حرمت
مساوی گردانم چون با کید بگر باشند پس چون پدر اب بر دست پدر ریخت باید که پسر اب بر دست پسر بریزد پس محمد حنفیه اب
بر دست پسر ریخت پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که هر که متابعت امیر المومنین میکند درین باب شیعه او ست حقا
و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که جابر حضرت رسالت پناه ص کهنه شده بود شخصی دو از ده درهم بخشید تا بخرید
او رد هدیه حضرت فرمود که یا علی این دراهم را بگیر و برای من جامه بخر که بپوشم حضرت امیر بازار رفتند و بان دوازده درهم
پیراهنی خریدند و نزد آنحضرت آوردند حضرت فرمود که یا علی جامه ازین درشت تر مراخوشتر می آید گمان داری که صاحب جامه
پس بگیر و حضرت امیر فرمود که به بینم شاید راضی شوند و بیازار رفتند و فروختند که حضرت رسول آن جامه را پسندیده بود جامه
ازین کم قیمت تر میخواهند اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را به امزد راضی شدند و زر را پس داد حضرت ان زر را گرفت
حضرت رسول ص آورد و ضباب مقدس نجوی با آنحضرت باتفاق متوجه بازار شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته و گریه
میکند چون از و پرسیدند که سبب گریه چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داده که برای او چیزی بخرم گرا دام
اکنون از ترس نخانه نمی توانم رفت حضرت چهار درهم را فرمودند که باو داد تا که نخانه خود برگردد و چون آنحضرت بازار رفت

مگر انچه بدین دشوار تر بود اختیار میکردند و پنج سال یا دو سال مردم کردند و از برای خود آجری بالای آجری و خشتی تا بالای خشتی ننهادند و هرگز زمین را با قطاع خود کرفشه و سرخ و سفیدی از انحضرت بمیراث نماند مکر مقصد در هم که از عطاهای انحضرت زیاده مانده بود که میخواست برای خود کنیزی بخرند و هیچکس طاقت عبادت انحضرت نیاوردند و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما مطالعه میفرمودند کتاب عبادت حضرت امیر المؤمنین ع را روزی نیز و نمازی فرستند و کفشد و جامه من بفرستی کفت یا امیر المؤمنین انچه میخواهی بردار چون دیدند که شخص انحضرت را می شناسد مدکان دیکر رفشد و کفشد و جامه بهتر بفرستی پسری در ان دکان بود و حضرت را می شناخت دو جامه بانحضرت داد یکی را به درهم که بجا یازمان صد و هفتاد و چهار دنیا رمیشود و یکی را به دو درهم پس بعقب فرمود که از اکه بسه درهم خریده ام تو بردار و انرا که به دو درهم خریده ام من میپوشم فقیر کفت یا امیر المؤمنین آن که بهتر است تو بان سزاوارتری چرا که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی انحضرت فرمود که تو جوانی و جوانرا حوائش این امور بیشتر میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو زیاده دارم از حضرت رسول ص شنیدم که میفرمود مکر از انچه می پوشید بغلامان خود بپوشانید و انچه میخورید بایشان بخورانید چون پراهن را پوشید آستینش اکشید و دراز بود بدرید و فرمود مکه کلاهی برای فقرا ازان بدوزند پس چون پراهن بسه درهم بدر دکان آمد یافت که حضرت امیر المؤمنین ع بآن دکان تشریف آورده اند و دو جامه خریده اند دو درهم را بزد و بخدمت انحضرت امد و عرض کرد که پسر من شما را نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع کرفته است حضرت فرمود که بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیکر چیزرا پس بکیریم منقولست که روزی عمرو بن حریث در هنکام چاشت بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع امد و دید که قصعه انباشته آرد که مهر مبارک انحضرت بران بود پیرون اورد و چون کشود از انجا نان تنک پر بوسی پیرون آورد و عرض کرد که ای قصعه چرا این آرد را نه پخته و پاکیزه کرده کفت بیشتر میکردم مرا نهی فرمود و کاهی طعام لذیذی درین انبان داخل میکردیم برای همین اکنون مهربران میزند پس انحضرت ان نان خشک را کرفشد و در کاسه ریزه کرد و اب بران ریخت و نمک بران پاشید و تناول فرمود و بعد ازان فرمود که ای عمرو اجل نزدیک شده است دست از حرص بردار و دست مبارک کشیدند و فرمودند که این محاسن را برای خود زدن باشش جهنم شانمیکنم این مراکاهی است در حضرت دیکر فرمود که سه دین غفله در روز عیدی نزد حضرت امیر المؤمنین ع رفت دید که نان خشکی و اردی باشیر پخته نزد انحضرت کذاشته است کفت یا امیر المؤمنین در روز عید چنین چیز را نزد خود کذاشته فرمود که ان عیدست برای کسی که از کناه آمرزیده شده باشد و حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیر المؤمنین هیزم و اب بدوش خود بخانه می آورد و خانه را جاروب میکرد و حضرت فاطمه دست آس میکردند و خمیر میکردند نان می پختند و بسته دیکر دست

که حضرت امیرالمومنین ع در خرمه بود و برکفار رود اکرده نخانه می بردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از
انحضرت بگیرند و نخانه برسانند حضرت فرمود که صاحب سر سزاوارتر است ببرداشتن از دیگران و در روایت
دیگر فرمودند که از بکال کامل چیزی کم نمیشود که نفع خود بعیال خود برسانند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت
امیرالمومنین ع در بیچ وقت پای برهنه میرفتند در مکانی که بعیادت یا تشییع جنازه میرفتند و عید فطر و عید اضحی
که بمصلی میرفتند نعلین خود را بدست چپ میگرفتند و میفرمودند که چون برای خدا میروم میخواهم که پا برهنه باشم و مقوست
که پیاده و تنها در بازارها میرفتند و اگر کسی را کم کرده بود بر سر راهش میرسانیدند و اگر ضعیفی را میخرید و اعانتش مینمود
و از مردم بازاری اگر کسی قدری از غلط میخواند می ایستاد و تعلیمش میفرمودند و این آیه را میخواندند که مضمونش اینست که ما
خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرمودیم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است و منقولست
که از ابراهیم بن العاصم کفت که ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا ع باشد هرکز با کسی بخلاف آداب
معاشرت نفرموده و هرکز سخن کسی را قطع ننموده که در میان سخن او سخن کوید و هرکز حاجت سایلی را رد ننموده و در حضور کسی
هرکز پا دراز نفرموده و در مجلس تکیه نمیفرمود و هرکز غلامان و خدمتکاران خود را دشنام نمیداد و هرکز خنده انحضرت
صدا ظاهر نمیشد و غلامان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را بر سر خوان خود می نشاندند و کم خوابی میفرمودند و اکثر
شبها بعبادات احیا میفرمودند و روزه بسیار میداشتند و تصدق بسیار مینمودند و اکثر تصدقات انحضرت در شبهای
تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که انحضرت را نمی شناخت
بانحضرت خطاب نمود که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند بعد از زمانی مردم در آمدند
و حضرت را شناختند انشخص معذرت مشغول شد حضرت دلداری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسه او را تمام فرمودند و کشید
و اخبار در این باب زیاده از انست که در این کتاب احصا توان نمود قال قلت یا رسول الله الخالفون الخاصفون المتوصفون
الذاکرون الله کثیرا هم یسبقون الناس فی الجنة فقال ولکن فقراء المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس ویقولون الهم حرجة
فیقال انتم حتی تحاسبوا فیقولون لم نحاسب فوالله ما ملکنا ولا تجورنا ولا تعدلنا ولا افیض علینا فنقبض ونبسط ولکنا عبدنا ربنا حتی
فاحیانا ابوذر کفت که بخدمت حضرت رسول ص عرض کردم که یا رسول الله آیا جمعی که از خلایق و ترسانند و پیوسته
در مقام خضوع و تذلل و انقیادند نزد خداوند خود در مقام تواضع و شکستکی ثابت اند یا خداوند خلق و یاد خدا بسیار کنند
انشان پیش از دیکران داخل بهشت میشوند حضرت فرمودند که نه ولیکن فقراء مسلمانان پیش از دیکران داخل بهشت خواهند
شد بدرستی که ایشان در محشر با بر کردن مردم خواهند کذشت و صفهای اشتران خواهند شکافت و روبه بهشت خواهند

خواهند شد بس خازنان بهشت باایشان خواهند گفت که بچه عمل بحساب داخل بهشت می شوید ایشان درجواب خواهند گفت
که بچه چیز را احیا میکنیم که عطا کرده ایم ما بایگانه داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کرده ایم تا وقتی که خدا ما را
بسوی خود خواند اجابت کردیم از دنیا بیرون آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقرا و هم نشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان
و مذمت اغنیا و خواری ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است و همچنین در باب غنا احادیث بسیار در مذمت ایشان وارد شده است و اکثر محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است فقر الی الله است
و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنایی که ممدوح است غنای نفس است و غنایی که مذموم است آنست که آدمی در دین
بکمایه باشد و تحقیق این مقام آنست که هر چیزی که حق سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته بلطف
و حکمت و چون عالم تکلیف و جای آزمایش است هر چیز را وجهه هست و حق تعالی آنچیز را برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم را وسیله
جهت نشده مثل آنکه مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده که ازو وسیله قوت بر عبادات و تحصیل بر سعادات گردانند و
همچنین سبب ترک آن بانواع کمالات فایز گردند پس اگر مال بیشود قوت بر عبادات بهم نمیرسد و تواب که بر تصدقات و خیرات
مترتب میشود حاصل نمی شود و اگر مال بیشود ثواب که بر ترک آن حاصل میشود حاصل نمیشود و لیکن آن مال را آفریده اند خدا
که بآن تحصیل انواع بدیها میتوان نمود و این جهت را برای آن مقرر فرموده است که بر ترکش ثواب شوند اما چون ازو وسیله شده
آن کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است
بسبب آن جهت شر است که در آن هست و مردم را از جهة خیر میکنند و اگر نه اصل آن جهت را حق تعالی برای وسیله خیری مقرر
فرموده است هر جا که مدح آن واقع شده است آن جهات خیر است که در آن هست و همچنین فقر و احتیاج وسیله است برای
تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بثواب های عظیم فایز گردد و در وقت آور و از خدا طلب نماید و بسبب آن ادرا
قرب حاصل شود و محتاج بحجابات نشود و از برای خدا ترک نماید و باعلی درجات نرهد و ورع برسد و لیکن گاه باشد که بر و
صبر نمیکنند و بسبب آن مرتکب محرمات میشود و گاهی بسبب آن بخدا و خود بدگمان میشود و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و بسبب
آن کافر میشوند چنانچه در حدیث واقع شده است که فقر نزدیکست که کفر باشد پس معلوم میشود که اصل فقر نعمت و حکمت است و لیکن
گاه هست که آدمی باختیار خود از وسیله شقاوت میکند و اند پس هر جا که مدح واقع شده است جهة خیرش را مدح فرموده اند و هر جا
که مذمت وارد شده است جهة شرش را مذمت فرموده اند و لیکن چون باکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا و
توانگری موجب طغیان و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند چنانچه حق تعالی میفرماید
که هر آینه کسی که آدمی طغیان بهم میرساند چون خود را مستغنی و پیدا نیاز و بدگمان کرد که با نیازست و فقیر را دون اینکه تکاثر

که چون محال است که آدمی بی پناه شود بلکه هر چند غنی تر میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا امر فرموده که وقتی که مستغنی میشوند بلکه فرمود که وقتی که خود را مستغنی دانست وگمان کرد که مستغنی شده است و همچنین عبادت را حق تعالی مقرر فرموده که ترک او سبب عادت گردد تا اگر بغفلت از ایشان صادر شود متوبه و نادم است از آن براتب عالیه فایز گردد اگر معصیت نمی بود که مردم ترک آن مشابهی نمی شده ندوان شکستگی و انکسار و عجز توبه کاران از آنچه بهم میرسد و اگر ترک اولایی که از حضرت آدم و حضرت داود و سایر انبیا میشود ان گریها و زاریها که موجب قرب و کمالات تا منتهای گردیدار آنچه حاصل شده چنانچه واقع شده است که اگر شما گناه نمیکردید و قادر بر گناه نمی بودید خدا تعالی خلقی دیگر میفرمود که قادر بر گناه باشند و گناه از ایشان صادر شود و سخن اینجا بسیار نازک شده و عقلها اکثر از ادراک اینمعنی قاصرست مجملا اگر درست تفکر نمایی که هر چیز که حق تعالی در این عالم مقرر فرموده همه عین صلاح بندگان است و همه لطف و رحمت ولیکن بندگان بغیر مصرف صرف می کنند مثلا اگر بزرگی خانه برای کسی بفرماید و دیوانخانه نفیس برای او مقرر سازد و ابریزی در انجا بفرماید که برای او بسازند و انواع ما یحتاج او را از لاکن بسازند و اگر دیوانخانه را از ابریز و آبریز را مسکن خود کند و برود و در میان آبریز نشیند از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و درین مسایل که از فروع قضا و قدرست تفکر نمودن و معلوم دانستن که حق تعالی علیم و حکیم است و ظالم نیست و آنچه میکند عین حکمت و عدالتست زیرا که تفکر درین باب موجب لغزشهاست و عقل اکثر مردم بان احاطه نمی تواند کرد و ائمه علیهم السلام ما را از تفکر درین باب نهی فرموده اند و چون جمیع میان اخبار بروجه اجمال بیان بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم سند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فقرا مومنان در باغهای بهشت خواهند گردید و تنعم خواهند کرد پیش از اغنیای ایشان بچهل سال بعد ازان فرموده که برای تو مثلی بیان کنیم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که برعشاری بگذرد و نظر کنید یکی را به بینید که خالیست و هیچ چیز ندارد میگوید که این را رها نکنید که برود و نظر کند به بکری به بینند که پر از متاع است میگوید که این را نگاه دارید تا عشور ش را حساب کنیم و از حضرت رسول ص منقولست که دو خیرست که فرزند آدم از انها کم است دارد و رحمت مومن از بلاها و فتنها در مرگست و از کمی مال کم است دارد و هر چند مال کمرتست حساب سبکترست و حضرت امیرالمومنین ع فرموده که هلاک کرد مرد ما نرا دو چیز خوف در روشتی و فقر و طلب بزرگی و فخر و سند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که خفیف و سبک شمارید فقیران و شیعیان علی را بدرستی که کمی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم از قبایل عرب اند از حضرت صادق ع منقولست که مصیبتهای دنیا عطای حق تعالی است و فقر را حق تعالی برای مومن در خزان خود ضبط مینماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول ص روایت فرموده که فقر امانتی است که حق تعالی بخلقی می سپارد کسی که از امنیان دارد خدا او را مثل ثواب کسی میدهد

که روزها بروزه باشد و شبها بعبادت ایستد و کسی که از اظهار نماید بکسی که قادر باشد بر قضای حاجة او نکند پس
که او رشته است و نمیکویم که او رشته است ولیکن چراحتی که بدل او رسانیده او رشته و از حضرت
صادق ع منقولست که هرچند ایمان او می زیاده میشود نکی معیشت او بیشتر میکردد و فرمود که اکر نه این بود که مؤمنان در
طلب روزی بخدا الحاح میکردند هرآینه ایشان را از حلال که دارند بحال تنکدستی و دشوارتر نقل میفرمود و فرمود که حق تعالی دنیا را
بکسی عطا نفرمود مکر برای عبرت وار کسی دور نفرمود مکر برای آزمایش و در حدیثی دیکر فرمود که حق تعالی برای شیعیان
ما در دولتهای باطل مقرر نفرموده است مکر وقت ضروری ایشان اکر خواهند بمشرق روند و اکر خواهند بمغرب کذرانیده از
بدشتان نمی ایده و در حدیث دیکر فرمود که حق تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرا و شیعیان ما پس کسی
که معذرت از همچی خواهد و در حدیث دیکر فرمود که مانند برادری که از برادری عذر طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خودم
سوکند که شما را فقیر نکردانیدم در دنیا برای انکه شما نزد من خار و ذلیل بوده اید امروز خواهید دید که با شما چه لطفها خواهم نمود
و فرمود که هر کس که بشما بردار دنیا نوشه داده است و نیکی بشما کرده دستش ابکیرید و داخل بهشت کنید پس کیکی از فقرا
کوید که پروردکارا اهل دنیا را در دنیای خود عیشها کردند و زنان خوب خواستکاری نمودند و جامهای طلا بر نفیس پوشیدند
و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسپان مشهور پر قیمت سوار شدند امروز ما عطا کن آنچه
باشان عطا کرده بودی حق تعالی در جواب فرماید که برای تو و هر یک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساخته ام مفتاد برابر
آنچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را آفریده ام تا هنکام انقضا، دنیا و در حدیث دیکر از حضرت منقولست
که روزی شخصی مالدار که جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت حضرت رسول ص آمد و نشست و بعد ازان مرد پریشانی که جامهای
چرکین پوشیده بود آمد و در پهلوی آن مرد نخستی نشست آن مرد جامهای خود را جمع کرد و در زیر دامن کشید حضرت رسول ص
فرمود که ترسیدی که جامه ات چرکین و کثیف شود کفت نه فرمود که ترسیدی که از تو انکزی لوچیزی بابو برسد کفت نه
فرمود که پس چرا چنین کردی کفت یا رسول الله مرا قرین بدی دست که او شیطان است یا نفس اماره که هر صبحی در نظر من هیئت
مبدهد و هر حسنی و یکوئی را در نظر من قبیح و زشت مینماید انکه متبادر کن این عمل نصف مال خود را باین فقیر عطا کرد آنحضرت
ازان مرد پریشان پرسیدند که فعل یکی کفت نه پرسیدند چرا کفت میترسم که باین بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده و در حدیث
فرمود که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی هرکاه بنی که فقر رو بتو آورده بکو که من کناهی کرده ام که خدا مرا در
سایه عقوبت ان کرفتار کرده و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که خوشا حال کسی ما کین که بر فقر خود صبر کنند
ایشانند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده میکنند فرمود که ای کرده ما کین که بر خود راضی و خشنود باشد و چنان

کنید که خدا از دل شما رضا را یابد تا حق تعالی شما را ثواب عظیم دهد بر فقر شما و اگر چنین کنید چندان ثواب نخواهید داشت و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند که کجایند فقرا پس گروهی بسیار از فقرا برخیزند
حق تعالی فرماید که ای بندگان من گویند لبیک ای خداوند ما پس فرماید که من شما را فقیر کردم برای آنکه رتبه شما نزد من بلند بود
ولیکن میخواستم که در حق شما امروز بلند کنم روبه ورو بهای مردم را ملاحظه کنند و هر کس که شما را در دنیا یکی و احسان کرده است
از جانب من تا بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد بن الحسین حراز منقولست که حضرت صادق ع ابن فرمود که ای یار
سیروی سپوا و غیر انها را که مفید و شنود و قادر بر خرمن انها نیستی از روی کینی گفتم بلی فرمود که بعد هر چیزی که می بینی
و قدرت بر خریدن ان نداری یک حسنه در نامه عملت می نویسند و بسنده صحیح از حضرت صادق ع منقولست که چون روز
قیامت بیشود گروهی از مردم در صحرای محشر برمیخیزند و می ایند تا در بهشت و در رامی کوبند پس خازنان بایشان میگویند که شما
کیستید میگویند ما یم فقرا بایشان میگویند که ایا پیش از حساب میخواهید که داخل بهشت شوید میگویند که چیزی نمانده بود
که ما را بران حساب کنید و حضرت امام موسی ع فرمود که حق تعالا میفرماید که من تو انگر از غنی کرده ام برای انکه نزد من
گرامی بودند و فقیر از غنی بگذرانیدم برای انکه نزد من بمقدار بودند ولیکن فقیر از او بسیله امتلا و امتحان غنیا گردانیدم
و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند و حضرت صادق ع فرمود که مالداران شیعیان ما اینان ما اند
بر مخازن ایشان پس از برای ما فقرا را محافظه نمایند تا ما شما را محافظه نمایم و بسنده صحیح منقولست که حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمود که فقر و پیچیزی مومنان را بیشتر بهشت میدهد و در حدیث دیگر فرمود از نجام نقیبی که غذا را سب را بهشت
میدهد و در حدیث دیگر فرمود که فقر مرگ نزدیک است و حضرت صادق ع فرمود که فقر مرگ سریع است راوی عرض کرد که فقر
از دنیا رود در هم میفرماید فرمود که نه مراد از فقر دین است و از حضرت رسول ص منقولست که هر که سبک کند و خفیف شمارد
فقیر مسلمانرا مذبستی که خدا را سبک شمرده است و خدا او را در روز قیامت خفیف و سبک میدارد مگر انکه از این عمل توبه کند
و هر که فقیر مسلمانرا اکرامی دارد چون در روز قیامت ملاقات نماید خدا را از او راضی یابد و حضرت امام رضا ع فرمود که
هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانرا و بر و سلام کند بر خلاف سلامی که بر اغنیا میکند چون روز قیامت شود خدا را ملاقات نماید
یعنی بمقام حساب آید خدا تعالی از و در خشم باشد یا باذر ان الدنیا مشغلة للقلوب و الابدان و ان الله تبارک
و تعالی سائلنا عمّا نعمّنا فی حلاله فکیف بما نعمّنا فی حرامه یا باذر یا بنی دعوت الله جلّ ثناؤه ان یجعل
رزقی من یحبّنی الکفاف و ان یعطی من یبغضنی کثرة المال و الولد ای ابوذر بدبستی که دنیا مشغول کننده
دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا بدبستی که حق تعالا از مال سؤال خواهد نمود از انچه تنعم کرده باشیم در حلال او پس چون

سؤال نخواهد کرد از انچه متنعم کرده باشیم از حرام ای ابوذر من از خدا سبحانه سؤال کردم که بگرداند روزی هر کس که مرا دوست
بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند به انکه اخبار حدیث دلالت میکند بر انکه بر طلال حساب میباشد
و سابقا احادیث گذشت که بر صرف کردن مال مؤمنان راحساب میکنند و ممکن است که مراد از مؤمنان در انجا مؤمنان خالص
و در انچا مراد از انکه از سؤال میکنند این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان سؤال میکنند یا انکه مراد از حساب کردن این باشد
که تفاوت از نعمات ایشان باز داده میشود یا سؤال کردن این باشد که تفحص احوال انها میفرماید به انکه احادیث در
مدح کفاف بسیار واقع شده است چنانچه منقولست از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام که رسول صلعم گذشت شبانه که گوسفندی
چند داشت و میچراندند از شیر طلبیدند او انچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و با انچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد
و یک گوسفند نیز هدیه فرستاد و گفت این نزد ما حاضر بود فرستادیم و اگر زیاده احتیاج است دیگر بفرستیم حضرت فرمود که
خداوند روزی او را بقدر کفاف بده انگاه بشبانک گفت شتری چند میچرانید گفت شتند و از شیر طلبیدند در جواب گفت که انچه در
پستانهای شتران است چاشت مردم قبیله است و انچه در ظرفهاست پسین میخورند حضرت فرمود که خدایا مال و فرزندانش زیاد
بعضی از اصحاب عرض نمودند که یا رسول الله برای انکه حاجت شمارا برآورد دعایی فرمودی که ما اهل زمان که هستیم و از برای
برای انکه حاجت شمارا برنیاورد دعایی فرمودی که ما همه مشتاق و خواهان او هستیم فرمود که انچه از دنیا کم باشد و کفاف باشد
بهتر است از انچه زیاده باشد و ادمی را از زیاده خدا غافل گرداند خداوند محمد و ال و ابقد کفاف روزی بده و سنه بعضی
از حضرت صادق ع منقولست که خداوند عزوجل میفرماید که بنده محزون میشود از انکه من روزی را بر و تنگ میکنم و حال انکه
باعث زیادتی قرب او میشود و بسوی من و خوشحال میشود بنده من که روزی را بر و فراخ میکردانم و حال انکه باعث دوری او
میشود از من و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که در بهشت کسی که خوشحال ترین مردم نزد من بنده مومنی است که
بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود کند و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم گمنام باشد و
نامبا شد و روزی او بقدر کفاف باشد و صبر کند بران بزودی مرگ او را در رسد و میراثش کم باشد و گریه کنند کاشکی
باشد یا بَاذَرٍ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبِينَ فِي الْآخِرَةِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا أَرْضَ اللَّهِ بِسَاطًا وَتُرَابَهَا فِرَاشًا
وَمَاءَهَا طِيبًا وَاتَّخَذُوا كِتَابَ اللَّهِ شِعَارًا وَدِثَارًا وَقَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا حَسَنًا يَا بَاذَرٍ حُرِمَتِ الْآخِرَةُ
الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَحُرِمَتِ الدُّنْيَا الْمَالَ وَالْبَنُونَ ای ابوذر خوشحال حمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترک لذات دنیا کرده اند
و بسوی اخرت و اعمالی که موجب سعادت اخرتست رغبت نموده اند ایشان کردمی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاک
زمین را فرش بستر خود قرار داده اند و از بوی خوش آن قناعت کرده اند که خود را آب از بویهای بد پاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن

تن خود گردانیده اند و پیوسته تلاوت می کنند و بآن عمل مینماید و دعا و تضرع بدرگاه خدا را انیس خود ساخته اند که هرگز از خود
جدا نمیکنند و دنیا را از خود بریده اند بدینا که قرض میدهند قرض داده اند که در آخرت عوض گیرند ای بوذر بضاعت آخرت
عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده اند بتفسیر این آیه که من کان یرید حرث الآخرة نزد له
فی حرثه و من یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب ترجمه اش اینست که هرکه اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی
عملی چند را که موجب ثواب آخرت باشد درین نشاه بتحصیل نماید و تخم ایمان در بستان دل بکارد و آب اعمال صالحه را بر ورش
دهد تا در عرصه آخرت حاصل از بر دارد زیرا که ما میگوییم و هرکه اراده نماید زراعت و کشت دنیا یعنی اعمالی و افعالی بجهت غرض
تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضی حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد بود حاصل آنست که هرکه
عمل برای آخرت کند در عمل خود موفق میشود و میان برکات او بروزگار او عاید میگردد و در آخرت حسنات او مضاعف میشود و
هرکه عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر باو میرسد مانند بروجی که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیای باو دهند و او را
در آخرت هیچ بهره نباشد لهذا افعال مؤمنان و اصحاب بدعت چند روزی در دنیا بدست شیطان بانشان نفعی میرساند و در آخرت
محرومند و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص گردانیده اند غالبا اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب نمیشود تا نفع خود را
در آخرت کامل یابند و در دنیا عمل او با غراض فاسده دنیوی نباشد زیرا که هیچ عملی را حق تعالی بیهوده گذارده است حتی کافران مسلم
که جمعهای شاقه بران امور فاسده دنیائی میکشند و خیالچه می شنویم آن مطلب فاسد میرسند چون از سعادت آخرت محروم اند
و بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدای خود را سالهای دراز بعبادت کند و حق تعالی اهمیتی باو ندهد زیرا که غالب اینست که
اهمیتی باعث انانیت و عجب او میشود و از خدا باز میماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است که ایمان مومن که کامل شد حق تعالی
راه ثواب دیدن را هم از او مسدود میگرداند و سند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که بدرستی که موسی گفت یا رب کیف اشکرک
ان نعمتک علی و احسانک الی و در میان خلق مشهور نمی شود زیرا که جان از برای خدا میکند یکی و معروف او باسمان بالا میرود و در
زمین پهن نمیشود و احسان او در میان خلق منتشر نمیگردد و یکی او از برای مردم است و در زمین منتشر میگردد و باسمان بالا
نمیرود و مقبول الهی میگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت رسول ص را کفران نعمت میکرد و
با انکه حق نعمت و احسان بر قریشی و عجمی و عربی داشت که معروف و نیکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود و همچنان اهل بیت را کفران
میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مومنان چنان اند که احسانها و نیکیهای ایشان را شکر میکنند و الیضا منقولست
که مفضل بن عمر بحضرت حضرت امام جعفر بن محمد باقر ع عرض نمود که جمعی از خلای عامه که نزد ما دوست میدارد و ثنا نیز او را دوست دارند
و دوست میدارد ملکی را برای رفعت شان او از آسمان فرا میخوانند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما نیز او را دوست دارید

محبت او در دلهای مردم می افتد و هر بنده که دشمن داشت منادی از آسمان ندا میکند که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما نیز او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم می افتد چون این را گفتم حضرت رسالت نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند و گفتند نه چنین است که ایشان میگویند ولیکن چون حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین ندا میکند او را که بعداوت او دشمنی او مشغول شوند و بداور امیکوینید پس اینها گناه کار میشوند و موجب اجر و ثواب او می شود و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب میکند از آنکه مناسق مدح او میکنند و او مدح کنندگان او همه گناه کار باشند بعد از آن فرمود که نزدیکترین محبوبتر از یحیی ابن زکریا بود مردم را با وعداوت کردند تا او را کشتند و که نزدیکتر محبوبتر از علی بن ابیطالب بود از مردم ان ازار باکشیدند که سید انبیاء و که نزدیکتر محبوبتر از حسین بن علی بود مردم از اراو کردند تا انکه او را شهید کردند پس بعد از ین فقرات حضرت رسالت اشعار فرمود و فضیلت قرانرا بر دعا ذکر کرد انچه گفته اند و شعار جامه ملاصق بدن را می گویند و دثار جامه دیگر که بالای ان پوشند اطلاق میکنند و جامه ملاصق بدن اختصاص آدمی بیشتر باشد و احادیث درین باب مختلف وارد از بعضی احادیث فضیلت قران ظاهر میشود و از بعضی فضیلت دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر معنی قرانرا بداند قران بهتر است و اگر نه دعا و بعضی بر عکس گفته اند و انچه این خاکسار را بخاطر میرسد انست که نسبت باحوال مختلف باشد و آدمی میباید طبیب نفس خود باشد در هر حالا انچه مناسب او داند بعمل آورد و گاه هست که آدمی در مقام خوفست اگر خوف سهلی وارد مناسب اینست که دعا باید که مشتمل بر تخویف است بخواند تا چون ماده اش مستعد شده است باعث کمال او می گردد و اگر خوف بسیار وارد دعاهای جانبخواند که خوف بسیار میاس می انجامد و همچنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی و همچنین در باب توبه آن خواندن و بسیار ست که آدمی آیه یا دعایه را مکرر خوانده است و چندان در ان تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان اثر میکند که فوق ان متصور نیست و چندان ازین معارف بر و فایض میشود که حصانی توان نمود و درین باب سخن بسیار است و عمده سخن تنگ اگر خدا خواهد در محل مناسب ان شود انشاء الله تعالی یا باذر ان ربی اخبرنی فقال وعزتی وجلالی ما ادرک العابدون درک البکاء عندی ولا تنی لاهل فی الرفیق الاعلی قصر الایثار کهم فیه احد قلت یا رسول الله ای المؤمنین اکیس قال اکثرهم للموت ذکرا واحسنهم له استعدادا یا باذر اذا دخل النور بقلب انفسح القلب واستوسع قلت فما علامة ذلک بابی انت وامی یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود والتجافی عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله ای ابوذر بدرستی که پروردگار من مرا خبر داد و گفت بعزت و جلال خود سوگند میخورم که نمی یابند عابدان از هر علمی انچه از گریه می یابند نزدمن از ثواب و قرب بدرستی که من از برای ایشان بنا میکنم در اعلی

مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصد دیدار کیست هیچ کس دران قصر بهر تبه بایشان شریک نباشد ابوذر گفت که عرض کرد که یا رسول الله کدام یک از مؤمنان زیرکتر و عاقلتر تند فرمود که آنکه یاد مرگ بیشتر میکند ای ابوذر چون نور دوزخ در دل آدمی داخل شد ان دل کشاده و منشرح میشود ابوذر گفت علامت اینحال چیست پدر و مادر م فدای تو باد یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن دل کشاده و میل آدمی بسوی آخرت که خانه جاوید است و رجوع کردن بکاری که برای آنخانه بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانه مکر و فریب و غفلت و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از انکه در رسد بدانکه احادیث در باب فضل کریستن برای خدا سابقا ایراد نمودیم و از عقل و شرع معلوم است که تضرع بدرگاه خداوند سعادت دنیا و آخرت و کریه را امر تهییج بسیار است و هر کس در حوزه مرتبه خود ازان بهره میبرد یکی میگوید فلان از خدای طلبد و کی خلاصی از جهنم میطلبد و دیگری بهشت میخواهد و دیگری قرب میطلبد، بر تقدیر مجبان که از هر قطره صد نهر لذت میبرند و هیچ لذتی را بان برابر نمی کنند چنانچه در آخرت کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال صالحه مهیای ورود آن شدن که چون در رسد آدمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و نیت صادق و صفات حسنه میباشد زیرا که خباثت و روشنیهای ظاهر دین ظاهر را روشن و پیدا میکند که تمیز میکند میان آشیا و حقیقت الوان و تشخاص را بدانند و راههای ظاهری دین ظاهر گردد دین ظاهری را کم کند همچنان علم و معارف موجب انست که دین دل پیدا شود و نفس ناطقه انسانیه که از ان تعبیه بقلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و کم کند بمنزله چراغی و مشعلی که خود روشنی اند برای نفس و بایان انوار و در دلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت و انواع کمالات روحانیه و کشادگی دل کنایه از استعداد قبول علم حق و معارف الهی است زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیت پر که گنجایش هیچ چیز ندارد و هیچ هدایتی در ان داخل نمیشود و قبول حق نمیکند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلفه است بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از بابت بمانه است که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد و اگر زیاده از قدر حوصله اش ران بریزند از سر بدر میرود و از بعضی علوم و عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود و استعداد قبول علم و حق و معارف الهی است زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیت میان پر که گنجایش هیچ چیز ندارد و هیچ هدایتی در ان داخل نمیشود و هیچ حقی قبول نمیکند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلفه است بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از بابت بمانه است که گنجایش از علوم و معارف دارد و اگر زیاده از قدر حوصله اش ران بریزند از سر بدر میرود و از بسیاری علوم و عبادات و کمال وسعت زیاده میشود و استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا انکه بمنزله دریا میشود که هر چند نهرهای حقایق بران بریزند مطلقا از جا بدر نمی آید و محاسن اعمال و درجات رفیعه آخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب انها شود و بتحصیل انها خود را مستعد مرگ کرداند یا

اتق الله ولا يرى الناس انك تخشى الله فيذكرموك وقلبك فاجر يا ذر ليكن لك في كل شيء نية حتى
في النوم والاكل يا ذر عظم جلال الله في صدرك فلا تذكره كما يذكره الجاهل عندك اللهم اجعله
وعندك الخير يا الله اللهم اجعله ای ابوذر از نشانهای خدا پرهیز و از خدا بترس و بمردم چنان نما که از خدا میترسی برای اینکه ترا کرامی دارند
دولت باین بخور و بدیها ندای ابوذر باید که ترا در هر کاری که کنی نیت قربتی باشد که جمیع کارها را از برای خدا کنی حتی خواب کردن
و چیزی خوردن ترا ای ابوذر باید که در سینه تو جلال و بزرگی خدا عظیم باشد و خدا را سبک یاد کنی چنانچه جاهلان که سبک را دیده
میگویند که خداوندا او را خوار کن و چون بخواهی بر سخن بزنند میگویند خداوندا او را خوار کن احادیث در مذمت ریا در اول کتاب یاد
نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت علی علیه السلام بجوارین فرمود که بحق راستی میگویم که لکار شما نمی آید نظاهر خود را
نیک گردانید که خوش آینده باشد و دلهای شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پرچرک باشد
مثل شبیه مانند غربالی که ارد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه میدارد و همچنین شما کلام حکمت را
از دهان خود نگاه میدارید این پندهای دنیا مثل چراغ است که مردم را روشنی میدهد و خود را میسوزاند ای گروه بنی اسرائیل
در مجالس علما خود را و اورا بگیرید چه باید که بزانو در روید خود را در آن مجلس بر سانید به درستی که حق تعالی را زنده میکنند دلهای مرده
را بنور حکمت چنانچه زنده میکنند زمین را بباران های درشت قطره و سنگ معتبر از حضرت امیرالمومنین منقولست که خوشا
بنده که کم نامی که مردم عیبهای شان ایشان نگفتند او مردم را نشناسد و مردم او را نشناسند و حق تعالی او را نشناسد و از
خشنود باشد این جماعت چراغهای راه هدایت اند که حق تعالی ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنه تاریک کننده که مردم را بشبهه
اندازد و برای ایشان می کشاید در هر رحمتی را ایشان فاشای سر را ائمه خود نمی کنند و جفا کاران در پا نکنند و نمیتند و
باکه کسی از است که عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده و پستی دنیا در دل و نیا بر و ظاهر شده و قدر او قات عزیز خود را
در هر امری تا رضای خداوند ان ندانی و نیابد که بکار راحت او می آید متوجه ان کار نمیشود و عمر خود را بطالة ضایع میکنید پس
اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او تحصیل سعادت آخرت است برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف نشود و او را
قوت بدهد که بهم رسد و اگر اینمعنی بسبب واقع منظور او باشد و محض که در اینمعنی خاطر نباشد طعام خوردن او باین نیت عبادت
میشود و این طعام همه نور میشود و قوتی که از آن حاصل میشود صرف بندگی شود و همچنان خواب برای این میکند که در مقام عبادت
حضور قلب داشته باشد و نفرموده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود و اگر به بیت الخلا میرود برای این میرود
که خود را از نجاسات و کثافات پاکیزه و قوت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و مجملی از تحقیق این مقام
در اول کتاب گذشت و در همین مقام جناب مقدس نبوی باینمعنی اشاره فرموده اند که باید در هر کاری نیتی باشد و هیچ کار بی نیت

قرب بجا بیاوری حتی خواب کردن وطعام خوردن وانچ حضرت فرموده اند که باید غلطت الهی را ملاحظه نمایی و خدا را در مقامها
سهل ذکر نکنی مراد منست که از روی بی اعتنایی در هر مقام خدا را یاد نکنی بی انکه غرض تو یاد خدا باتوسل و باشد واگر نه گذشت که ذکر
خدا در هر جا یا خوب است و در احادیث وارد است که در صغیره کبیره امور باید که بنحو اتوسل باشد واز و استعانه جوید جمیع
حاجات خود را از خود و بزرگ از و سوا نماید و بمعنی عین تعظیم الهی است که خود را در قوت و توانایی ناچیز داند و در جمیع امور
خود را محتاج خداوند خود داند و بداند که کوچک و بزرگ نزد قدر او یک نسبت دارد و تفصیل انشاء الله بعد ازین مذکور
خواهد شد یا باذر ان لله ملائکة قیاما من خیفته ما رفعوا رؤسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الا
فیقولون جمیعا سبحانک ربنا حملناک ما عبدناک کما ینبغی لک ان نعبدک ولو کان لرجل عمل سبعین
نبیا لاستقل عمله من سدده ما ترى یوم یدیه ولو ان ولوا صب من غسلین فی مطلع الشمس لغلت منه جماجم
فی مغربها ولو زقرت جهنم زفرة لم یبق ملک مقرب ولا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه یقول نفسی نفسی
حتی ابراهیم واسحق علیهما السلام یقول یا رب انا خلیلک ابراهیم فلا تنهی ای ابوذر بدرستی که حق تعالی ملکی خلق
است که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی و سر بالا نمی کنند تا روزی که صور بدمند و دیدن آخر که همه خلق بآن زنده می شوند
پس جمیع ملائکه در ان حال میگویند که خداوند ا ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص و عیبها و از نکه عبادت که قابل درگاه تو باشد
و ترا جمیع نعمتها شکر میکنیم و عبادت نکرده ایم چنانکه سزاوار است که ترا عبادت کنند و اگر شخصی عمل مقدار پنجاه پیغمبر داشته باشد
هر اینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در آنروز مشاهده مینماید و اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل
جهنم است که قرنها در دیگهای جهنم جوشیده است در مشرق افتاب بریزند هر اینه از حدت و حرارت ان بجوش آید مغز سر اهل مشرق
گرد در مغرب افتاند و چون جهنم در صحرای محشر بجوش شد و بصدا در اید نماند احدی نه از ملک مقرب و نه از نبی مرسل مگر انکه
بزانو در افتند حتی ابراهیم خلیل خدا فرزند خود را فراموش کند و هر یک بحال خود مشغول باشد و استعانه کنند که پروردگارا
نفس مرا رحم کن و مرا نجات بخش و همه در اندیشه خود باشند و حضرت ابراهیم گوید ای پروردگار من ابراهیم خلیل توام در ین
روز مرا از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که اقرار بانها واجبست و از ضروریات
مذهبست و انکار انها کفرست اقرار کردن بهشت و دوزخ است و باید که اعتقاد داشته باشد که بهشت و دوزخ الحال
موجودند چنانچه بسند معتبر منقولست که ابو الصلت هروی از حضرت امام رضا ع سوال نمود که بهشت و دوزخ اکنون
موجودند فرمود که بلی بدرستی که حضرت رسول ص داخل بهشت شد و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج ابو الصلت
عرض نمود که جمعی میگویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده است حضرت

فرمود که جمعی این سخن را میگویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ بکند نگذ پیغمبر ما کرده است و همیشه در آتش جهنم خواهد بود و بعد از آن بحضرت استدلال بآیات و احادیث فرمود نه که دلالت بر خلق آنها میکند و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت باقر علیه السلام فرمود که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا ایشان را خلق فرموده و جهنم خالی نیست از ارواح کفار بدکردار از روزی که خدا ایشان را خلق فرموده است و آیات و اخبار بسیار که دلالت بر این مطلب دارد بسیارست و باید اعتقاد داشت که کفار مخلد ند در عذاب جهنم و عذاب هرگز از ایشان برطرف نمیشود و سنیان و غیر آن از فرقهای غیر شیعه اثنی عشریه هر یک که در مذاهب خود راسخ و متعصب باشند و عقل ایشان کامل و حجت بر ایشان تمام است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف خواهد باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف عقلند و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی و ممکن است که حق تعالی بفضل خود ایشان را از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره از شیعیان اثنی عشریه ایشان مستحق رحمت و شفاعت مستند و ممکن است که حق تعالی بفضل کامل خود ایشان را بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم روند البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات می یابند و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از ضروریات باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که صاحب این منقصت از انشینده است او کافر مرتدست و مخلد در آتش جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش زیاده ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر مرویست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودم که یابن رسول الله بترسان مرا از عذاب آلهی که دلم قساوت بهم رسانیده فرمود که ای ابو بصیر مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت ابدا نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آنرا درست کن و مدبر سنی که چیزی از روزی تو بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و بر آتش عرضه کرده و آثار او فوق بر چهره آتش ظاهر بود و پیش از آن هرگاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای جبرئیل چرا امروز غضبناک و محزون آمده جبرئیل علیه السلام گفت امروز دهها یار اگه بر آتش جهنم رسیده اند و گذشتند فرمود که دهها که بر آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت حق تعالی فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد اکنون سیاه و تاریکست از قطره او ضریع که زقوم اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زنان کار است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند اگر قطره از آن در آبهای دنیا بریزند هر آینه اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که مقدار ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام اهل دنیا میگدازند و اگر یک پاره آهنی از پیرامن اهل آتش در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی

بدان ملک شوند چون جبرئیل اینرا بدیشان فرمود چون جبرئیل اینرا باشان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حضرت
صادق ع فرمود که خدای تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن کردانیدم
از یکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد ازان جبرئیل هرگاه بخدمت حضرت رسول ص می آمد متبسم و خندان بود پس
حضرت صادق ع فرمود که در آنروز اهل آتش غظمت جهنم و عذاب آنرا میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند
و چون اهل جهنم در آتش شوند هفتاد سال میگذرند تا عذر را بپای جهنم میرسانند چون بگذرند جهنم بسیه مذ ملائکه گرزهای آتش بر
برکلهای ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برسکروند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند تا عذاب
بر ایشان همیشه تاثیر کند پس حضرت با ابو بصیر گفت که آنچه گفتم پس بست و تراکانه است گفت پس بست و کانه است مرا و بسنده بقول
عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و کرکان که فریاد میکنند از شدت
آنچه باشان میرسد از الم عذاب الهی چگاه ذاری ای عمرو بگروی که ایشان را مرگ نمیباشد و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و
کوران و کران باشند و رویهای ایشان سیاه باشد محروم و ذارم و پشیمان و غضب کرده پروردگار رحم بر ایشان نکند و عذاب
ایشان را تخفیف نکند و آتش بر ایشان افروزند از جهنم و جیم کرم جهنم بعوض اب اشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بعضای
آتش مدن ایشان را در بر گیرد و گرزهای آتش بسر ایشان کوبند و ملائکه غلیظ بسیار شداد ایشان را در سگجه دارند و بر ایشان رحم نکنند
و بر روی ایشان را مقید میدارند و اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی شود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمی گردد و نهایت حال جمعی که
بجهنم میروند منقولست در تفسیر ابی که حق تعالی میفرماید که جبار معاند را بعد از زندگانی دنیا بجهنم میبرند و بخزانه او میرسند از آنجا
که روان میشود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد و بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه میخورند
وان بکلوبش فرو نمیرود از غایت تلخی و کندیه و از همه طرف مرگ باو میرسد و بحال مرگ میباشند و از روی مرگ می کنند
و لیکن او را مرگ نمی باشد و نمیمیرد و بعد از هر عذاب بعذاب سخت تر برای او مهیا و فرموده که ان صعید جهنم را چون نزدیک او می آورند
روشش بریان میشود و پوست و گوشت رویش دران میریزد پس چون بمخز و جمیع امعا و احشایش پاره پاره میشود و زیر پوشش میریزد
و از هر یک از ایشان مانند نهرها جاری میشود و در رویهای ایشان چون بهم میرسد بعد ازان اشک منقطع میشود و خون بجای اشک
ببارند بحدی که کشتیها در اب دیده ایشان جاری میتوانند شد و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که جهنم را هفت در است
از کید فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی از ایشان شریک
نیستند و یکدر باب نطفی است و یکباب دیگر باب سقرات و یکدر دیگر باب ویه است که هر که از ان در داخل شود هفتاد سال در جهنم
فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکنند باز هفتاد سال ابو بکر فرو میروند و بدالآباد در جهنم جاودان اند

وکیدر دیگر بدرستیست که ازان در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما کرده داخل جهنم میشود و این در بزرگترین درهاست
و گرمی و شدتش از همه بیشتر است منقولست از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدند و پرسیدند که بهشت
و دوزخ در کجایند فرمود که بهشت در آسمان و دوزخ در زمین است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
از معنی طلق فرمود که دره ایست در جهنم که در ان دره ایست و در ان مغاره هزار خانه است و در هر خانه هزار بیوت است و در هر
بیوتی هفتاد هزار اژدها مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم باران دره گذاری افتد
و در حدیث دیگر فرموده که این آتش شما که در دنیاست یکجزو ایست از هفتاد جزو آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش کرده اند
و باز افروخته شده است و اگر چنین نبودند هیچکس طاقت نزدیکی ان نداشت و در بستری که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند
آورد که صراط بر روی ان گذارند بس جهنم فریادی برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم ان بزانوی استغاثه
در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم که در ان سیصد و سی قصرست و در هر قصری سیصد خانه است
و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد عقربست و در هر نیش عقربی سیصد سبوی زهر است
که اگر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم ریزد از برای همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که در دکات جهنم هفت است
مرتبه اول جحیم است که اهل ان مرتبه را بر سکنهای ثانیه میدارند که دواع ایشان مانند دیگ بجوش می آید و مرتبه دوم لظی است که گوشت
در وصف ان میفرماید که سپار کشنده است دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را بجانب خود می کشد کسی را که پشت کرده بحق
و در گردیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده حقوق الهی را از ان و انکرده مرتبه سوم سقرات
که حق تعالی در وصف او میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب را و عظام را بلکه همه را
می سوزاند و باز حق تعالی ان جسد را باز میکند و انرا آتش تازه بر میدارد و باز می سوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست
کافران را یا ظاهر و هویدا است برای ایشان و بران موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از ان
شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زرد که بر هوا میروند و هر کدام ان انگشت او را در هم می شکند و میکوبد مانند
سر به و روح از ایشان مفارقت نمیکند و چون مانند سرمه ریزه شوند حق تعالی ایشان را بحالت اول برمیگرداند طبقه پنجم هاویه است
که در ان گوا و ابو جکسند که ای ملائکه بفریاد ما برسید چون ملائکه بفریاد ایشان میرسند ظرفی از آتش برمیکنند و که مملوست از جمر گرمی
و خون و عرق دوزخیان که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و باشیان میچرانند و چون نزدیک روی ایشان می آورند
پوست و گوشت رویشان دران ظرف میریزد از شدت حرارت ان چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمگاران چیها کرده ایم
آتشی اکه احاطه کند بایشان سراپرده های ان و اگر از تشنگی مستغاثه نمایند بفریاد ایشان میرسد بآبی که مانند مس گداخته

باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کنند روی‌های ایشانرا بدرستی که مهل از برای ایشان و بدرستی که ماهی است آتش از برای ایشان
و گرد او به اندازه هفتاد سال و آتش فرو رود هر چند که پوستش بسوزد دیگر باره پوست دیگر بر بدنش بروید و طبقه
ششم سعیر است که دران سیصد سرا پرده است آتش در هر سرا پرده سیصد قصرست و در هر قصری سیصد نوع از عذاب
الهی مقررست و در انجا مارها و عقربها از آتش هست و کند ها و زنجیرها از آتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند خدایا که حق سبحانه
و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم از برای کافران زنجیرها و غلهایی از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در انجاست و
ان چاهی است در جهنم که چون در انرا می کشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود اکوهی است
از مس در میان جهنم و انرا مارود خانه است از مس که رخته که بر دوران کوه عذابست و این موضع بدترین جاهایی ان طبقه است
و از حضرت موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که در جهنم وادیی است که انرا سقر مینامند که از انروز که خدا تعالی انرا
خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا تعالی او را رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع انچه در روی
زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه می گیرند از حرارت و کندو کثافت و بدی آن وادی و انچه خدا در انجا برای اهلش مهیا ساخته
از عذاب خود و دران کوهی است که اهل ان وادی و انچه خدا در انجا برای اهلش مقرر فرموده پناه بگیرند بخدا از گرمی و تعفن
و کثافت ان دره و عذابهای ان کوه و دران کوه دره ایست که اهل ان کوه بخدا استغاثه مینمایند و از گرمی و کثافت ان دره
و عذابهای آن دران کوه جاهی است که اهل ان دره از گرمی و تعفن و قاذورات و عذاب شدید انچاه پناه میبرند و در انچاه
ماریست که جمیع اهل انچاه از خباثت و تعفن و کثافت ان مار و انچه خدا در بدنهای ان از زهر مقرر فرموده و بخدا استغاثه
مینمایند و در شکم ان مار هفت صندوقست که در انها جای هیچ کس از اهل دوزخ نیست الا هیچ کس قابیل
که برادر خود را بقتل رسانید و نمرود است که با حضرت ابراهیم منازعه کرد و گفت که من همیشه را هم فرزند میکردانم و فرعون است
که دعوی خدایی کرد و یهود است که عزیر را کافر خواند و یوسف است که نصاری را کافر خواند و از این جهت است که در اعراف اذکر نعمتی
بخدا پناه بردند یعنی ابو بکر و عمر و سند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که شبی
بمعراج میرفتم در عرض راه صدایی مهیب شنیدم که از ان خایف شدم جبرئیل گفت شنیدی ای محمد گفتم بلی گفت این سنگی بود که
هفتاد سال قبل ازین در کنار جهنم انداختم اکنون بقعر جاهش رسیده است فرمود که بعد ازان دیگر از حضرت راضی ندیدم
مگر روز بنا بر علت فرمود پس حضرت رسول صلعم فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که میدید خندان و خوشحال شد تا انکه
رسیدیم بملکی از ملائکه که از ان عظیمتر ملکی ندیدم با هیئتی بسیار مهیب و مسکر و غضب از چهره اش ظاهر پس انچه ملائکه دیگر بگریست
و دعا نسبت بمن بکرد او نیز بگریست و لیکن نخندید و خوشحال نگردید از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار

ترسان شدم گفت بخیر باش و از او مترسی و ما همه از ان ترسانیم این ملک خازن جهنم است و هر گز نخنده ده است از روزی که حق
او را و او را جهنم گردانیده است و تا حال هر روز خشم و غضبش زیاده می شود خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر
اگر بخنده ملاقات کرده بود و ایعجب از این میکرد البته بر روی تو میخندید و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من بر و سلام کردم و رد
من کرد و مرا بهشت بشارت داد پس من بخیر نزد کفتم چون جمیع اهل سموات او را اطاعة مینمایند بفرما که آتش دوزخ بمن نماید خیر نزد کفت
ای مالک مجمد نما آتش دوزخ را پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را کشود ناگاه از ان زبانه باسمان بلند شد و خبر دش
آمد که من در جهنم افتادم پس کفتم بکوای خیر نزد که پرده را بنهاد زود الحال مالک مذکور سود ان زبانه را که گویای خود بر گردانید پس برگشت و در
حدیث دیگر وارد شده در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که بریده شده است که آتش ایشان را فرو گیرد و خبایج آدمی را نمایان میکند پس
لب زیرین ایشان فرو ریزد و بپاوزد که بجلب ناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد بعد ازین باز حق تعالی میفرماید
کسر بزنند از بالای سر ایشان پاپوشان که بگداز از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است از احشا و امعا و کوشتهای ایشان را
و برای ایشان کرزهای آتشین ماده کرده اند که هر کاه که خواهند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم آتش از بر گردانند بان کرزها
در آتش و کویند که بچشید عذاب آتش سوزان را در حدیثی وارد شده است که اگر کرزی از ان کرزها بر زمین کذارند و جمیع انس و جن جمع
شوند و خواهند زمان را برداشته نتوانند برداشت و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نعلهای در میان
آتش نهاده اند و بپاهای ایشان را در نعلهای آتش زنجیر بسته اند و زنجیرها را در کردن غل کرده و بر بدنهای ایشان پیراهنی که از قطران ساخته اند
و جبهای آتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان غدایر کرفته اند که کریبش نهایت رسیده است و در بالای
جهنم را بر روی ایشان بسته که هر کز ان در هائی کشایند و هر کز نسیمی در ان داخل نمیشود و هر کز غمی از ایشان بر طرف نمیشود و بغداد
الشیطان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر میرود و در مالک مستقیم
می نشینند و ان جای هر جبار و متکبر و معاند و هر شیطان متمرد است و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر
عداوت اهل بیت محمد ص داشته باشد و فرمود که کسی در جهنم غدایر آتش از دیکران بکتر نباشد کسی است که در دریای آتش باشد
و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز سرش مانند دیک در جوش باشد و بجوش
کند که از جمیع اهل جهنم غذاب آتش سخت تر است و حال انکه غذاب او از همه کمتر باشد و در حدیثی دیکر وارد شده است که حق
جایی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت ان استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی کشد چون نفس کشید جمیع
اهل جهنم را سوزاند و در ان چاه صد و نود است از آتش که اهل انجا از کرمی و حرارت ان استعاذه مینمایند و در ان تابوتیست
که در آتش کس از پیشینیان جاودانه دوزخی کس از پسینیان انا آتش کس اول پیراهنی است که برادر خود را کشت و فرمود که ابراهیم

ریشش انداخت و فرعون و سامری که کوساله پرستی را دین خود کرد و کسی که بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و کسی که بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد اما شش کس اخر ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و سر کرده خوارج نهروان و ابن ملجم ملعون و از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود که اگر در بن مسجد هزار نفر را زیاده باشد یکی از اهل جهنم نفس بکشد از ان باشان برسد آنهه مسجد و هر که در انست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها ست بکند که گردن شتران که یکی از انها نزاکه میگزد چهل سال درجهان دردان می ماند و عقربها ست مدبر شتی اشتر که گزیدن آنها نیز اسقدر از مدت میماند و از عبد الله عباس منقولست که جهنم را هفت دره ست و بهر دری هفتاد هزار کوه ست و در هر کوهی هفتاد هزار دره ست و در هر دره هفتاد هزار وادی ست و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار مارست که طول هر ماری سه روز راه است و زهر نیشهای آنمار مثابه نهرهای طولانی می ماید و فرزندادم را میگزد و یکبار چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت و استخوانها نش می کند پس چون میگزیرد از دو نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال با چهل قرن دران نهر فرو میرود و از حضرت صادق ع مرویست که حق تعالی هیچکس را خلق نفرموده ست مگر انکه منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ برای او مقرر فرموده پس چون اهل بهشت در بهشت قرار میگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشانرا در جهنم باشان مینمایند که این منزلیست که اگر معصیت الهی میکردید داخل این منازل می شدید پس چندان اشانرا فرح و سرور دهد که اگر هرگ در بهشت نباشد از شادی بمیرند که از چنین خداوند کجا باقیست از پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل اشانرا در بهشت و نعمتهائی که در انجاقصر شده باشان نمایند و بگویند باشان که اگر اطاعت الهی میکردید ایشان منازل را متصرف می شدید پس اشانرا حالا رو میدهد بدانچه از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند نهایت نفرین اینست که حق تعالی در شان اهل بهشت میفرماید که اشانند وارثان که بمیراث می برند بهشت را و دران مخلدو جاوید خواهند بود و بسند صحیح از صادق ع منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم داخل جهنم منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم که مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهیم شناخت او را گویند پس پاورند او را بصورت گوسفندی سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و باشان گویند که ایا میشناسید این مرگ پس حق تعالی امر فرماید که از دو یکی نمایند و گویند که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این آنروز ست که خداوند عالمیان فرموده ست که بترسان ایشانرا از روز حسرت و روزی که هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از زور غافلند و حضرت فرمود که حق

بهشت و مروج را فرمان دهد که هدیه در حای خود باشید و ایشان زمرکب نباشد که در انروز اهل جمع حسرت برند و سودی ندهد
و هیهات ایشان منقطع گردد یا اباذر لو ان امرءة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء اهل الدنیا فی لیلة
اظلماء لاضاءت لها الارض و لملأت ما بینهما و بین القمر لیلة البدر و لوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض و لو ان
و لو ان ثوبا من ثیاب اهل الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه و ما حملته ابصارهم ای بوذر که
زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود در دنیا و نظر کند در شب تاری هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود و تیرازگه
روشن میشود از ساعت شب چهارده و هر آینه اگر بوی خوش او بر سد بمشام اهل زمین یا جامه از جامهای اهل بهشت را هر آینه در دنیا
بگشایند هر آینه هر که بسوی او نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن او نیاورد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که
بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که یابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گرداند فرمود که ای ابو محمد
سگ بهوی بهشت را هزار سال راه می شنوند و پست ترین اهل بهشت را انقدر میدهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند
از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از و چیزی کم نشود و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت می شود سبانیخ نظر او
در می آید چون داخل بیست ترمیشود و در ان مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوها انقدر که خواهد پس چون حمد و شکر
آنهی را بجا آورد و میگوید با رب کاش نظر کردن چون نظر کنند در انجا نعمتی و کرامتی چند مشاهده کند که در اول باغ ندیده است پس
گوید که پروردگارا این نیز من کرامت که از برای من کرده و سیم شاید که باز دیگر بر بطلبی او گوید که نه همین مرا
کافیست و چون بان حدیقه در آید مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر الهی بجا آورد و پس خطاب در رسد که در جنت
الخلد را برای او بگشایند چون در را بگشایند اضعاف انچه در بهشت دوم دیده بود در انجا مشاهده نماید فرح و سرور او مضاعف
گردد و بگوید پروردگارا امروز حسرتی که احصای او نتوان نمود که منت نهادی بر من بهشتهای خود و نجات دادی از آتش
ابو بصیر گوید که چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده کردان فرمود که ای ابو محمد
در بهشت نهریست که در دو طرف ان نهر کنیزان از زمین روییده است چون پسکی از ان کنیزان بگذرد او را خوش آید و او را در بغل
می کند حق تعالی بجای او دیگری میروید ابو بصیر گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود که مومن را در بهشت شصت در خت باکره و
چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین که هفتم حور العین را انچه خلق کرده اند فرمود که از ترب نورانی بهشت
مخلوق شده اند که مقرعهای ساقهای ایشان از ورای حلل توان دید و دیگر مومن امینه حور العین است و دیگر حور العین امینه مومن است
کرامت غایت لطافت و صفا چهره خود را مشاهده نمایند گفتم فدای تو گردم اما حور العین را سخنی هست که بان تکلم نماید فرمود
که بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق بان خوبی سخنی نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست فرمود که میگویند ما نیم خالدات که هرگز نمیریم و

و بار امروز نمی باشد و ما بیم نمی کنند کان و شادمانان که هرگز ما را اندوه و بد حالی نباشد و ما بیم که در سرای خلد پیوسته راحتی
چشنده ایم و در هیچ حال غضب خشم نمی آییم خوشحالی کسی که از برای ما خلق شده است و خوشحالی کسی که ما از برای او خلق شده ایم
ما بیم انکه اگر یکبار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نوران دیدار ما خیره کند و سبند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بهشت
راهشت درجه است از یکدیگر پیغمبران و صدیقان داخل می شوند و از درد کر شهدا و صلحا و از چند درجه شیعیان و دوستان ما و هر که
ما را یاری کرده است و با امامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا در انخال بدار در سد از منتهای عرش الهی که دعای او مستجاب
کردیم و ترا اذن شفاعت دادیم در شیعیان تو پس هر یک از شیعیان و دوستان من و انکه یاری من کرده اند و با دشمنان من
جهاد کرده اند بگرد او یا بکفار شفاعت کنند اعتقاد نهزار کس از خویشان و همسایکان و دوستان خود را و از در معتقم سایر
مسلمانان داخل شوند انجماعت که اقرار بشهادتین داشته اند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما نباشد و سبند صحیح از حضرت
صادق ع منقولست که حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندکان مؤمن خود در هر روز جمعه که آنرا مقرر فرموده پس چون روز
جمعه میشود ملکی را انر زنده مومن میفرستد با دو حله چون ملک بدر بهشت ان مومن میرسد بدربانان که میکوید که از مومن رخصت
بگیرید تا من نزد او ایم در بانان نیز مومن می ایند و میکویند که فرستاده پروردکارت بر در ایستاده رخصت می طلبد پس او
بزبان خود میکوید که مرا صبر باید کرد ایشان میکویند که ای سید و بزرک ما بحق ان خداوندی که بهشت را بحضرت تو داد که
کرامتی از برای تو از این بهتر نیست که پروردکار تو بیک و رسول تو تو و رسانده پس ملک پاید و ان دو حله را بپاورد و مومن
یکی را بر کمر بند و دکی را بر دوش افکند و با یک حق تعالی روان شود از نور او آسمانها روشن شود و پاید تا وعده کاه رحمت
و کرامت پس چون در انجا مومنان بهکدیکر جمع کردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان
بسجده در ایند خطاب در رسد که ای بندکان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست شقت و تکلیف طاعت
را از شمار برداشته ام پس ایشان کویند که ای پروردکار ما چه چیز از این بهتر میباشد که با کرامت فرموده بهشت را بما عطا
کرده جواب اید که بشما عطا کردم مقام و برابر انچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر جمعه مومن بر سکرد با بمقام برابر
انچه داشته است از این جمعه بمنزلت که حق تعالی مسافر باید نزد زیارت و تنهایی حرمت و کرامت است و در روز مزید جمعه است و بیش
بسیار سفید و پر نور است و روشنی بسیار نور بهشت کنیا رضوان در این شب و روز تزیه میکنند بکفتن سبحان الله و بزرکی
یاد کردن مثل کفتن الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بکویند و حمد و ثنای الهی بسیار بکنند بکفتن الحمد لله و غیران از ثنا های خدا
و صلوات بر محمد و ال محمد بعد ستند پس چون بنده مومن از وعده کاه بهر چه که میکذرد انرا از نور روی خود روشن میکند
تا انکه بنزد زنان حوز می اید زنانش میکویند بحق ان خدایی که بهشت را برما مباح کرد انیده است که هرکز از انجمن امروز نزدیده ایم

او در جواب گوید که از تخم نور پرورد گار خود نور و بهاء و حسن یافته ام بعد از ان حضرت فرمود که زنان بهشت رنگ نمیدارند و
حایض نمیشوند و به خوبی ممتازند راوی گفت فدای تو گردم میخواهم از خبری سؤال نمایم و شرم میدارم از ان ابا در بهشت غائط
حضرت فرمود که هر بستانی که در بهشت درختی هست که حق تعالی امر میفرماید باد باراکه بران درخت میوزند و از ان نغمه چند صد
میشود که خلایق هرگز بخوبی ان صدا نشنیده اند پس حضرت فرمود که ان جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غناء از روی ضلا
کرده باشد راوی گوید گفتم فدای تو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حق تعالی بهشتی بید قدرت خود خلق فرموده
که هیچ چشمی از اندیده و مخلوقی بران مطلع نگردیده و حق تعالی هر صبح در ان نگاه میکند و میفرماید که شیم و بوی خوش خود را بر اهل
بهشت زیاده فرست هست که حق تعالی میفرماید که پس بیندا نفسی انچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهای که موجب روشنایی
چشم و سرور ایشان است بجزای کارهای خیری که در دنیا کرده اند و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که طوبا درختی است در
بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است و هیچ مومنی در بهشت نیست مگر انکه در خانه او شاخی از ان درخت هست که خوشش هر چیز
که در خاطرش در آید ان شاخ برای او حاضر می سازد و اگر سوار تندروی در سایه اندرخت تا زاند در نمیتواند رفت و اگر کلاغی
از زیر اندرخت پرواز کند الفقد که پر شود و از پیری بیفتد بیالای اندرخت نرسد پس سعی نماید در تحصیل چنین کرامتی و بسند
معتبر دیگر منقولست از انحضرت که در بهشت درختی هست که از بالایش حلها میروید و از پایینش اسپان ابلق زرین لجام مروارید
می آید که با ساز و برگ کامل و بول دارند پس دوستان خدا بران اسپان سوار شوند و انها پرواز می کنند بهر جا که ایشان
میخواهند پس میگویند حمد و ثنای ان پروردگاری که از ایشان در مرتبه پست تر نزد که پروردگار چه عمل ان بندگان ترا بخشیده که ما را رسانیده است
خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت برمیخاستند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند و روز خیری نمخوردند
و با دشمان من جهاد میکردند و من ایشان را میترسانیدند و تصدق بسیار میدادند و بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که طوبا درختی است در بهشت در خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در خانه هر شیعه از ان درخت
شاخی هست که هر یک بر کنار یک اسیاه می افکنده و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص حضرت فاطمه را علیها السلام
می بوسیدند و این امر بطبع عایشه علیه اللعنه گران بود روزی درین باب اعتراض کرد حضرت فرمود که ای عایشه شبی که
مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبا برد و میوه از ان درخت بمن داد و تناول نمودم پس حق تعالی
از ان میوه را نطفه کرد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم او فاطمه حامله شد پس هر بار که فاطمه را می بوسم
بوی درخت طوبا از ان می مشوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری سیرت انسان صورتست هر گاه که مشتاق بوی بهشت
میشوم فاطمه را می بوسم که از ان بوی بهشت می مشوم و از عبد الله عباس منقولست که حضرت رسول ص فرمود که چون مرا بمعراج بردند

داخل بهشت شدم در انجا ملکی چند دیدم که نها بیکردند مجنث از طلا و مجنث از نقره و کاه کاه دست باز بیکرد فشه بایشان میکنم
که چرا کاهی مشغول بیاکشیده و کاهی دست باز بیکرید کفشه که دست باز بیکریم و انتظار خرجی می کشیم پرسیدم که خرج شما چیست
کفشه که کفتن مومن این کلمات را که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرکاه این کلمات را بیکویند ما از برای او کار
بیکنیم و چون ترک بیکنند ما نیز ترک بیکنیم و از جابر بن عبد الله انصاری رض منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که بر در
بهشت نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخ رسول الله یعنی صلعم برادر رسول خدا است و این را بر در بهشت نوشته اند
پیش از انکه زمین و اسمانها بیافریند بدو هزار سال از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی در بهشت
عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سران هفتاد هزار قصرست و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است و از برای
همه ی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا بایکدیکر دوستی کنند و بزیارت یکدیکر روند سبند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست
که حضرت امیر المومنین از حضرت رسالت پناه صلعم سوال نمود از تفسیر ایه کریمه که حق تعالی میفرماید که لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف
بنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف المیعاد که ترجمه اش اینست که لیکن انانکه پرهیزند از شای پروردکار خود و
از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها و منزلها و غرفها از ان رفیعترست که در غایت استحکام
باشد جاری میشود از زیر ان غرفها نهای بهشت و حق تعالی این منازل و درجات را متقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند
خدا تعالی وعده خود را و سوال نمود که برای کدام غرفها انها کرده حق تعالی کفت برای دوستانش از مردم و طلاق
و زبرجد و سقفهای انها از طلاست و بنفره و منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دار از طلا و بر هر دری ملکی بابانت
و در ان غرفها و خشهای جلا بر روی یکدیکر کسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا و بالشهای مختلف و در میان
و خشها مشک و عنبر و کافور بهشت کرده اند پس مومن را در بهشت برین منازل در اورند و تاج پادشاهی و کرامت بر سرش
کذارند و حلهای مطرز بطلا و نقره در پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیکنند و هفتاد حله بر کهای
مختلف مطرز بطلا و نقره و مکلل مروارید و یاقوت سرخ در پوشانند پس چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت از
شادی بحرکت در اید و بر خود بیالد پس چون در منازل خود قرار کیرد حضرت طلبد ملکی که موکلست بباغهای او که در اید و او را
تهنیت کوید کرامتهای الهی پس کویند ان ملک خدمتکاران ان مومن از کنیزان و غلمان که در انجا زنانه باشد که دوست
خدا بر تخت خود کمکیه فرموده و زوجه حور العین او و صیای ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از تنعم خود فارغ شود
پس حوریه که برای او در ین منزل مهیا کرده اند از خیمه بیرون اید و بر تخت مومن بخرامد و کنیزانش بر دور ان احاطه کرده باشند
و هفتاد حله پوشیده باشد و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلای مکلل بیاقوت و مروارید در پا کشیده و نعلین

ازیاوت بسرخ ارا سته پس چون نبزدیک دوست خدا رسد واراده نماید که ازشوق برای او برخیزد گوید که ای دوست خدا امروز
روز تعب ومشقت تو نیست برمخیز که من ازبرای توام وتوازبرای منی چون نبزدیک اوایدبا یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال ازسالهای
دنیا که بهیچک راامکان حاصل نشود پس نظرکردن حوریه افکنند درگردنش طوقه باشد ازیاقوت سرخ وبروسطش لوحی باشد کهبران
لوح نوشته باشد که تو یه دوست خدا محبوب منی ومن محبوب توام شوق من برای تو بنهایت رسیده وشوق تو برای من بنهایت
انجامیده پس حق تعالا جل شانه هزار ملک بفرستد کهاورا تهنیت بهشت گویند وحوریه رانزویج اودرآورند پس چون بدراول ازدرهای
بهشت ان موسن برسد گوید بملکی که بران درسوکلت که بروواز دوست خدا رخصت طلب نماکه خداوند عالمیان ما را فرستاده تا
کهاورا تهنیت وبسارکباد بهشت بگوییم ان ملک گوید که تابشما نه گفته که تامن بجاجب بگویم تا موسن عرض کند که شما ده وایدپس ان ملک
باید نبزد موسن حاجب ومیان او وحاجب سه باغ فاصله باشد وبگوید که بردر سه ملک استاده اند که پرودکار عالمیان ایشانرا
بتهنیت دوست خود فرستاده وایشان رخصت دخول مطلبند حاجب گوید که برمن بسیار دشوار است که درمنحال رخصت
دخول کسی بردوست خدا طلبم واوبازوجه حوریه خلوت کرده است ومیان او وقیم دوباغ فاصله است پس حاجب آهسته نبزد قیم
وگوید که بردر سه هزار ملک استاده اند که خطاب رب العزة ایشانرا برای تهنیت فرستاده رخصت برای ایشان ازدوست
خدا طلب پس قیم آهسته نبزد خدمتکاران خاص وگوید که رسولان خداوند جبار بردر استاده اند وایشان سه هزار ملکند که ایشانرا
حق تعالا برای تهنیت فرستاده مدوست خدا لغرض تهنیت چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان
باید نبزدیک غرفه وان غرفه را هزار در باشد وبرهردری ملکی موکل باشد پس چون ان ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر
ملکی ان دری راکه بران موکل است بکشایند پس قیم هر ملکی را ازدری ازدرها بغرفه درآورد وهرملک ازایشان برسالت پرودکار
خود اربرسانند واشاره باینحالت انچه حق تعالا میفرماید که والملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار که ترجمه اش اینست که ملائکه داخل میشوند برایشان ازهردری ازدرهای منازل ایشان وگویند که سلام الهی بشما
باد بسبب انچه برمشقتهای طاعات وترک معاصی وبلایا ومحنتها صبر کردید درداردنیا پس چه نیکوست عاقبت این سرای
شما واشاره باین کرامت انچه حق تعالا درسورة هل اتی فرموده است واذارایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا چون نظر
نمایا در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم کهدر وصف نگنجد وملکی زرگ بادشاهی عظیم حضرت فرمود که مراد این نعیم و
پادشاهی است که حق تعالا بدوست خود کرامت میفرماید که ملائکه ازجانب حق تعالا جل اجلاله درسالت بسنده واومی
دیرحضرت برود داخل نمیشوند پس فرمود که نهارا ازبرساکن ایشان جاریست خنین که حق تعالا میفرماید که تجری من تحتها
الانهار سیوا بایشان نزدیکست بجشیتی که هرسیوه راکه مومن طلعش بایل بان میشود بدان خود انرا میتوانند گرفت چنانکه

کیه کرده است پی انکه حرکت کنند بدرستی که انواع میوها بسخن می آیند و بدوست خدا میگویند هریک از انها که اول بر انها اول
پیش از انکه دیگری تناول نماید و فرمود که هیچ میوه‌ئی در بهشت میت نمیگردد انکه او را باغهای بهشت بعضی را دارست کرده و بعضی
درختانش بر زبان خواهد و نهرها بان گرد است کرده اند از شراب و نهرها از اب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا
غذا را میل نماید یا انکه بگوید انچه خواهش کرده نزد او می اورند و کاهی با برادران مومن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند و کاهی
بدین یکدیگر میروند و در باغهای خود تنعم میکنند و سیر مینمایند و هواهای بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح است و
طلوع افتاب و ازان بسیار نیکوتر و خوشتر آینده مفاد زوجه بهشتی از حور العین میدهند و چهار زن از اد میان و ساعتی با
حور صحبت میدارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی خلوت میکند و با حوران بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت میدارند
و کاه است که مومنی بر تخت خود تکیه داده ناکاه شعاع انور اسکیرد در انحال نخبه مستکاران خود میکوید در کجا که این شعاع تابان از
کجا بود اشان میکویند که این نور حوریست که منور تو او را ملاقات کرده از خیمه خود سر برون کرد و تو نظر کرد از شوق لقای
تو خواهان نوشده است و محب تو بر و غالب کردید چون تراید که بر تخت تکیه داده از شوق و کثرت فرح متبسم شد و ان شعاع
که مشاهده نمودی و ان نوری که ترا فرو کرفت از صفا و سفیدی و پاکه و نزکت دندانهای او بود پس دوست خدا کوید که
او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید و نبز د من آید چون دوست خدا این را فرماید هزار غلام و هزار کنیز مبادرت نمایند
و این بشارت بحوریه رسانند و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین مروارید و یاقوت و زبرجد و
لون بلشک و غفران و عنبر و رکهای مختلف در بر داشته باشد و از لطافه تجلی باشد که مغز استخوان ساقش از ورای هفتاد
حله نماید و قامتش هفتاد ذرع باشد و عوض کفشهایش دو ذرع باشد و چون نزدیک دوست خود رسد خادمان ظرفهای طلا
و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد بیاورند و نثار کنند و دست در کردن یکدیگر در آورند منها و اشیا زالال حاصل شود
بعد از نقل احادیث حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بهشتهایی که حق تعالی در قران یاد فرموده است جنت عدن است و جنت
فردوس و جنت نعیم و جنت الماوی در میان این بهشتها خادمان بحق تعالی بهشتهای بکر دست و بمومن از جنتها و بهشتها بهتر میدهند
انقدر که خواهند و در انها تنعم میکنند بهر رونق که خواهند و هر چیز که مومن در بهشت خواهد طلب کردن شان همان است که بگویند سبحانک
اللهم همان کیفیت خادمان مبادرت نمایند و انچه خواهد بدون طلب نزد او حاضر میدارند چنانچه حق تعالی میفرماید که
دعوهم فیها سبحانک وتحیتهم فیها سلام یعنی خواندن ایشان در بهشت خدایرا و یاچیزی را که خواهند چنانچه از این حدیث ظاهر
میشود باین وجه باشد که سبحانک اللهم یعنی پاکه یاد میکنیم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و تحیت بر یکدیگر بهشت حضرت فرمود
که یعنی تحیت خدمکاران بر ایشان سلام است و اخر دعوهم ان الحمد لله رب العالمین و خلاصه دعای ایشان این است که بگویند الحمد

الله رب العالمین حضرت فرمود که مراد آنست که انچه را طلب نمود برای ایشان حاصل شد و از ان لذت خود را یافتند از جمله
و خوردن و اشامیدن و بعد از انکه فارغ شدند حمد الهی بجای می آورند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که از حضرت
پرسیدند از تفسیر آیه فیهن خیرات حسان فرمودند که ایشان حارث شیعه اند که داخل بهشت می شوند و ایشارا بحور عین تزویج مینمایند
و انجا که فرموده است که حور مقصورات فی الخیام مراد حوران بهشت اند که در نهایت سفیدی اند و کرسیهای ایشان بایکیت و در میان
جنهای درو یاقوت و مرجان نشسته اند و هر جمعه چهار در دارد و بهر دری هفتاد و دختر باکره رسیده و ایستاده اند که در میان ایشان
و هر روز از خدا کرامتی بر ایشان میرسد و ایشارا بیشتر از برای ان خلق فرموده که موسی نزا برای بنی اسرائیل بشارت دهند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کان نیک نجد او مذخود داشته باشید مدبرستی که بهشت راهشت درست و از هر دری
تا در دیگر چهل سال راه است و از حضرت رسول ص منقولست که هیچ درختی در بهشت نیست مگر انکه ساق ان از طلاست و فرموده که اهل
بهشت را بول و غایط نمی باشد بلکه بعرق از ایشان دفع میشود از مشک خوشبوتر و فرموده که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال
صفا و طراوت زیاده می شود چنانچه اهل دنیارا در پیری قباحت منظر زیاده میکردد و فرموده که پست ترین اهل بهشت را هشتاد
هزار خادم میرسند هر نود و دو مرتبه از مراتب عالیه بهشت برای او مقرر میسازند و بسند معتبر منقولست که ملحدی نجضرت حضرت
صادق ع سوال بسیاری نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله سوالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت هر سه روز
از بهشت شاد می میمانند باز ان میوه بهمان صفات بر میکردد و همچنین میوه که بعد از ان چراغ افروزند
از نور او چیزی کم نمیشود اگر چه عالم پر از چراغ شود و دیگر پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و می اشامند و ایشارا فضله
نمی باشد فرمود زیرا که غذای ایشان لطیف است و از اثقل نمیباشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود پرسید که چون
که هر چند خورد یا وطی میکنند باز باکره میشود فرمود که از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است با وافتی و مراجعتی نمیرسد و در سوراخ
او چیزی داخل نمیشود و حیض و کثافات از و دفع میشود پس پوسته رحم یکدیگر چسبیده است و بغیر مکان مقاربه کشوده
لهذا چنین است پرسید که چون میشود که مقرساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که در همی را که در میان اب صافی بیندازند
که یک نیزه عمق ان باشد بسبب لطافت مینماید و بسند معتبر از عبد الله بن سنان منقولست که حصار بهشت گچیست از نقره
و گچیست ان از طلاست و بجای گل در میان ان مشک خوشبو کار کرده اند و کنکرهای ان حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد
پرسید که درهای بهشت از چه جنست بلا کفت که درهای مختلف است بابه الرحمه از یاقوت سرخ است باب الصبر از کوهکی
و یک لنک از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و در و لنک دارد و وسعت ان در پانصد سال راه
و ان در اصداید و نالهاست که میکوید خدا و ند ا اهل مرا بمن برسان و باب البلا که جمعی که در دنیا ببلا ها مبتلا کردیده اند مانند مصیبتها

ومرضها و درد ها و مرضها و غیران ازان در داخل میشوند و ان از یاقوت زرد است و یک لنگت و بسیار کم است کسی که ازان در داخل
شود زیرا که اجر ملایکه بجزع ضایع میکنند کفت و یکی بفرمائکفت اما در بزرگ پس بندکان شایسته خدا که ترک دنیا کرده اند و از
محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را مونس خود ساخته اند ازان در داخل میشوند کفت
چون داخل بهشت میشوند کفت کشتیها می نشینند و در رود عظیم بهشت سیر میکنند و ان کشتی از یاقوت و انچه کشتی از ان میسازند
از مروارید و در ان کشتیها ملائکه از نور هستند و جامهای سبز در بر دارند پرسیدکه اسم آن نهر چیست کفت جنت الماوی پرسیدکه
ایا در میان بهشت بهشت دیکر هست کفت جنت عدن در وسط ان واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنکریزه اش از
مروارید پرسیدکه ایا دیکر بهشتی هست کفت بلی جنت الفردوس هست پرسیدکه حصارش از چه چیزست کفت دیوارش و
غرفهایش همه از نورست که حق تعالا خلق فرموده است ای عزیز وسعت رحمت الهی نیست و شدت غضب الهی ان و این
عیشهای بصد هزار کرد ورت آلوده این دو روزه فانی قابل ان نیست که خود را از چنین رحمتی محروم کردانی و بچنان عذاب دایم و شدید
مبتلا کردانی و هیچکس را راه نجات بغیر از عمل صالح ندیده اند و از جمیع وضیع و شریف و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند
اکر بر رحمت الهی خاطر جمع میکنی کاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اکر شفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت
هستی و اکر میکوئی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعه را که بیان کرده اند داری شیعه یعنی پیروست در هیچ چیز متابعت
پیشوایان خود باید کرده که بارزو ها و غفلتها عمر خود را فانی میکنی و چون مرک در رسد پشیمانی چاره ندارد و اخر فکر میکنی که کرد
باید کرد تا با قاب ندارد و چکونه طاقت عذابها خواهد داشت و اکر خاری بدست میرود یا نوری بر تو پیش مینهند فریاد میکنی چکونه
تاب بحمل زهران مارها و عقربها خواهی داشت امید که جمیع مومنان را از خواب غفلت و حیرت اکاه و بیدار سازد و براه نجات و طریقه
سعادت هدایت نماید بحق والطاهرین یا باذا یا خفی صوتک عند الجنائز و عند القتال و عند القران یا باذا یا باذا
انبعث جنازة فلیکن عملک فیها التفکر والخشوع واعلم انک لاحق به ای نور صدای خود را پست کن نزد جنازه
و نزول قتال با کشمنان و نزد خواندن قران ای نور چون از پی جنازه روی باید که کار تو در ان وقت تفکر و خضوع و شکستکی باشد که تفکر
نماید از فنای دنیا از حال ان جنازه مستعد شوی و بدانکه عنقریب بان ملحق خواهی شد بدانکه ممکن است که مراد از پستی صدا آهسته
سخن کفتن باشد درین سه وقت چون محل تنبه و اکاهی است و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بیهوده میکند و یا کنایه باشد از ترک
سخن کفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که غنیمت شمارید دعا را در هیچ موطن نزد خواندن قران
و نزد کفتن اذان و نزد امدن باران و ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ چیز
مانع نمی شود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون نزد جنازه و هنکام قتال و هنکام نکفر و

اعتبارست پس باید در دل فکر کنند و یا حفظ باشند و نزد خواندن قرآن باید که ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه
کریمه بعضی احادیث نست که در مکانی که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و حرام است سخن گفتن و اکثر
علماء را اعتقاد آنست که وجوب گوش دادن مخصوص کسی است که قرائت به پیش او نکرده باشد و بر و قرائت بلند خواندن واجبست و خاموش
شدن هر وقت که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد گوش دادن اگر واجب نباشد البته سنت موکده است
چنانچه پسندیده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش بدهد بدون آنکه بخواند حق تعالی یک ثواب از
برای او ثبت نماید و یک گناه از نامه عملش محو نماید و یک درجه در بهشت برای او بلند گرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد
ترک جزع و ناله و نوحه باشد که منافی صبر و رضا بقضاست چنانکه از حضرت رسول ص منقولست که دو صدا است که
خدا تعالی دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگر ساز و نواختن در مکانی که خدا نهی کرده است فرماید و منقولست
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشایعت جنازه میرفتند شنید که شخصی از اتباعش گفت که مشایعه جنازه میکند مستحب و فرمود
که گویا مرکب را در این دنیا برغبت ما گذاشته اند و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا این مرده را که می بینید مسافر
چند نیست که در اندک زمانی بسوی ما برمیگردند و ما را از قبرها جامه خیس و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان
خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظی و پند دهنده را با انکه هر ملیه و مصیبتی که هست بآن گرفتار شده ایم خوشحال گیریم
که نفس خود را دلیل شمارد و کید شیطان را سست و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را صرف نماید و زیادتی سخنش را
نگاهدارد و شرم خود را از مردم دور دارد و سنت پیغمبر عمل کند و میل مدعت نماید یا اباذر اعلم ان فیکم خلقین
الضحک من غیر عجب و الاکل من غیر سهو ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق مدمت خندیدن عبث در غیر هنگام
تعجب و کسل بودن در عبادت بدون سهو و فراموشی همین فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اند اول بسیار خندیدن
و این از غفلت و غرور ناشی میشود و اکثر مردم کسی که بر احوال خود و کناهان خود مطلع باشد و از احوالی که در پیش دارد بر حذر باشد
البته خنده او کم و حزن او بسیار می باشد چنانچه در صفات مومن وارد شده است که خوشحال او در روی اوست و این صفت
نیز مذموم است که آدمی بسیار ترش رو و مانند که مردم از او متنفر باشند بلکه مومن میباید که گشاده رو و متبسم باشد و خوش طبعی
و مزاح قدری از ان مطلوبست اما زیادتی در خنده و مزاح مردود و مذمومست چنانکه در نسبت معتبر از حضرت رسول ص
منقولست که بسیاری مزاح آب روی را میبرد و بسیاری خنده ایمان را محو میکند و بسیاری روح بهاء حسن را بر میدارد حضرت
صادق ع منقولست که مزاح مکن که نور ترا میبرد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت داود ع بسلیمان گفت ای فرزند مبادا که
خنده بسیار کنی که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر میکند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیزست که باعث غضب خدا و

خواب کردن بدون بیداری وخندیدن ازغیر تعجب و در وقت سیری چیزی خوردن و از حضرت رسول ص منقولست که شب دارم
از کسی که یقین بجهنم دارد و چرا میخندد و فرمود که اخطر اکنید از بیماری خنده که دلرا میمیراند و حضرت صادق ع فرمود که چه
بسیار کسی هست که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و طرب و در روز قیامه گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریه او
بر کمش بسیار باشد از خوف الهی و در بهشت سرور و خنده او فراوان باشد و فرمود که خنده حضرت رسول ص تبسم بود که صدا
از او ظاهر نمیشد و روزی بجماعتی از انصار گذشتند که ایشان بهم میکردند و با ناز از خنده پر میکردند فرمود که ای گروه کمی
از شما طول امل او را مغرور کرده باشد و در اعمال خیر عجلش کوتاه باشد پس باید که بقبر با نظر نماید و از مبعوث شدن در قیامت
عبرت گیرد و مرگ را یاد کند که سکشنده جمیع لذتهاست و حضرت صادق ع فرمود که بسیاری خنده امیرا زامی گدازد چنانکه آب
نمک را و فرمود که از جهالتست خندیدن بی تعجب و فکر رسیده شود که دندان خود را انجنده مکش و حال انکه کارهای بسوا گشنده
کرده و این منیت از شیخوخ مرگ کسی که کنایان کرده است و فرمود که کسی را که دوست میداری با او مزاح مکن و با او مجادله
و منازعه مکن و فرمود که قهقهه از شیطانست و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که زنهار کثرت
بسیار نکنید که باعث حقد و کینه میشود و مزاح دشمنام کوچکست و حضرت امام موسی ع فرمود بعضی از فرزندان خود را
که بر پرهیز بد از مزاح که نور ایمان شما امید و انسانیت و مروت را سبک میکند و از معمرین خلاد منقولست که از حضرت
امام رضا ع عرض نمودم که گاه است که شخصی در میان جماعتی باشد که مزاح و خنده میکنند فرمود که با کی نیست با نفس زنده بعد
از ان فرمود که اعرابی بود که بخدمت حضرت رسول ص می آمد و هدیه می آورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده یعنی تبسم فرما و
آنحضرت میخندیدند و وقتی که غمی با نحضرت رو میداد و میفرمودند که اعرابی کجاست کاش می آمد و ما را می خنداند و از حضرت
صادق ع منقولست که مهیج مؤمنی منیت مگر انکه او را دعا بهشت پرسیدند که دعا به چیست فرمود که مزاح و خوش طبعی و
منقولست از یوسف شیبانی که حضرت صادق ع از من پرسیدند که چونست مراعبه و مطابه شما شیعیان با یکدیگر گفتم کم
فرمود که چنین مکنید که خوش طبعی و مراعبه از حسن خلق است و تو بدا عبه سرور و خوشحالی در دل برادران مؤمن خود می اندازی
و حضرت رسول ص بود که با کسی خوش طبعی منفرمودند که او را مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود که خنده مؤمن تبسم است و
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون فارغ شدی بگو که اللهم لا تمقتنی یعنی بارخدایا
مرا دشمن مدار و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار میگریست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی ع
گاه میگریست و گاه میخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از انچه یحیی میکرد خصلت سوم کسل و سستی در عبادتست کسل در صفات
منافقانست و از ضعف ایمان و یقین کاشی میشود و موجب محرومی از سعادت ابدی میشود بلکه مؤمن میباید در عبادت

صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بجا آورد و تا خیر نیندازد که در تاخیر آفت بسیار است چنانچه
حضرت صادق ع فرمود که مدام میفرمود که هر گاه اراده خیری نمایی مبادرت کن بانچه نمیدانی که بعد ازین چه خواهی شد و در
حدیث دیگر فرمود که هر گاه قصد کار خیری کنی ازو تاخیر مینداز مگر بسستی که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بنده که طاعتی
میفرماید که بجا آورد و جلال خود را سوگند که بعد ازین عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر کناهی قصد کنی نهار کرا ترک کن که بسیار است
که حق تعالی مطلع میشود بر بنده و او را مشغول معصیتی می یابد میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند که بعد ازین عمل هرگز ترا نیازارم
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که کسی که قصد عمل خیری نماید ازو نبودی بجا آورد که هر خیر که در میان تاخیری شد شیطان را دران
مهلتی و اندیشه دست و در حدیث دیگر فرمود که خدا تعالی خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه در میزان اعمال ایشان سبک و از
حضرت صادق ع منقولست که پیر مینداز دو خصلت از صبح و دستکی و از کسل و تنبلی بدرستی که اگر صبح بکنی بر هیچ حق صبر نتوانی
کرد و اگر کسل میورزی هیچ حقی ادا نتوانی کرد یا اباذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة والقلب
ساه یا اباذر الحق ثقیل مر و الباطل خفیف حلو و ربما شهوة ساعة تورث حزنا طویلا یا اباذر لا یفقه الرجل
حتی یری للناس فی جنب الله تعالی الا بارم ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احمقه حامر لها یا اباذر لا تصیب حقیقة
الایمان حتی یری الناس کلهم حمقا فی دینهم عقلا و فی دنیاهم ای ابوذر دو رکعه نماز میانه که بسیار طول نهی و بسیار بیک
بجا نیاوری که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن یکشب بعبادت که نفر اموشی ال باشد و از انچه کنی کوچه دلت خیر
بر شته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گران و تلخ است و باطل سبک و شیرین است و سپارست که شهوت یکساعت دنیا موجب شر زن
طولانی اخرت میشود ای ابوذر فقیه نمی باشد آدمی تمام فقه و دنیا نجا باید دانائی نمیشود تا انکه مردم در چشم جلال و عظمت الهی نبیند او
بمثابه بیشتران نباشد پس بر جوع نفس خود کند و خود را از همه کس حقیر تر شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم چنان
ندانی که احمق اند در دین خود و عاقلند در دنیای خود و در اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب گذشت و بر انجا
طایفه است که کردن و شنیدن و حق هر دو برادر می دشوار است خانکه اکثر عالم اگر کسی غیر ایشان را بان میگوید اگرچه گوارا و
شیرینست و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید هرچند که دانند که دروغ است و کارهای بد ایشان را بنیکی یاد کردن و ایشان را
بخیر و صلاح ستودن طایفه ایشان است هرچند میدانند که این گفتن برای خود پرستی ایشان و کارایشان نفعی نمیدهد و دفع عیبی
از ایشان نمیکند و بدانکه یکی از اعتقادات ایشان مردم بودن دو وجهت دارد یکی ممدوح است و دیگری مذموم انچه ممدوح است و ازار رفع
کمالات نهست که خدارا مالک نفع و ضرخود داند و مردم را بداخل داند و در عبادت ایشان را منظور ندارد و در امر
خیری که مرتکب شود از طاعات ایشان برد انکه در جایی که در میان رضای الهی و عدم رضای الهی مردد باشد رضای خدارا

اختیار نماید و بمعنی از راه شناسایی عظمت حق تعالا حاصل میشود چنانکه بعظمت او زیاده می شود این صفت کاملتر از انست که مردم باو رسد بسهل و بقدر دانند و حقیر شمارند و این از راه عجب و خود بینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد دانستن بخود ناشی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در این کلام معجز نظام بهر دو معنی اشاره فرموده اند که مردم از جنب خدا از باب شمارند که در هنگام طاعت آلهی اشیا را ملحوظ ندارد چنانکه اگر کسی در جای نماز کند و شتری چند در آنجا باشند البته منظور نمیدارد و پس نامه که در جنب عظمت او عظمت مردم را سهل داند و بعد از ان اشاره بمعنی دوم فرموده که چون بخود رجوع کنند خود را از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث او بر عدم اعتنای بشان مردم عظیم و استغنای خود بیش نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی که خدا تعالا را از خشم آرد از دین بدر میرود و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که طلب کند خشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود حق تعالا خشمگین کند کسان جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرموده که بترسم بسیار خدا را بسبب رضای احدی از خلق او و نفرت بجوید بسوی او احدی از خلق که موجب دوری از خدا است بترسی که میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب او خیری برساند یا شری بر طرف کند از طاعت او و طلب خشنودی او مدد بستی که طاعت الهی موجب فیروزی است بهر خیری که طلب نمایند و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کنند و مدد بستی که خدا نگاه میدارد از نومیدی آنرا که مطیع او باشد و از خذلان او کسی که معصیت کند خود را نتواند نجات دهد و کسی که از خدا گریزد کسی نمیابد بریدا کردن امر الهی نگاهبانی او زایل می شود هر چند جمیع خلایق کمک او باشند و حق تعالا امیرالمؤمنین و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از ملامت ملامت کنندگان و حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که از ملامت ملامت کنندگان پروا نکنید تا خدا دوست و دشمنان از شما نگذرد و از حضرت صادق ع منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکین بموجب حق تعالا کتفیه او نماید و از درجه شایسته ساقط شده باز نگردد و احادیث در این مطلب بعضی سابقا مذکور شد و بعضی مذکور خواهد شد بعون الله تعالا و انچه از حضرت فرموده که مردم را باید احمق در دین و غافل در دنیا دانست مراد غالب مردم است و مراد از ناس اهل نیاست و الله تعالا اعلم یا ایها الذین آمنوا حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و تزنوا قبل ان توزنوا غدا و تهیئوا للعرض الاکبر یومئذ لا تعرض منکم خافیة ای بنور محاسبه نفس خود بکن پیش از ان که با تو محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را در این دنیا بمراتب بفضل و کمال پیش از انکه روز حساب تو را بنجنبد و مهیا شود برای عرض اکبر قیامت در روزی که تو و اعمال تو را بر خداوندی عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر ان پوشیده نیست بدانکه

کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس خود این نباشد و فریب او را نخورد و پیوسته در مقام عیب جویی او باشد چنانچه دشمن خود را تفحص نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد و بر هر عیبی که مطلع شد در مقام ازاله آن درآید چنین عیب دیگر بر وی ظاهر میشود و چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که او می سیچ عیب را از خود نفی نمیکند مگر اینکه عیب دیگر بر وی ظاهر میگردد و باید که پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد که اعمال او را بسنجند پس درین روز حساب خود را بدست بگیرد و جواب هر سؤالی را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن برای دفع محاسبه اخرت فایدی نمیدهد از بابت مرعی باشد که چون سر بزند که او را شکار کنند چشم خود را بر هم گذارد و بداند که این عمر مایه است که باو داده اند که بهره فقیدان سعادت ابدی تحصیل میتواند نمود پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر فقیده را صرف چه کار کرده اگر صرف طاعتی کرده مایه خود را تألف کرده و مدد شیطان را قطع نموده و اگر صرف معصیتی نموده پس در صورت اول تحسین نماید و ترغیب بر زیادتی آن بکند و در صورت دوم و سوم او را ملامت و از آن باز دارد بکند و هر قدر که متعذر نباشد از قضا و آن بگیرد و ستوبه و انابت و تدارک آنچه از وقوف شده باشد و مایه باقی مانده که چه تدارک گذشته نمی باشد زیرا که هر فوایدی را بهره ایست از اعمال خیر پس علی که در ازمان کمتی حق ازمان را داده و گذشته از گفته است و اگر بقول انکنیا او محاوله و مجاهده کنی و تفکرات صحیح و تذکرات ایات و اخبار و وعد و وعید انزار هوار کردانید زیرا که نفس آدمی مثابه آبست که چون کشتی سرکش گه در صحرا یا رود که چندین هزار چاه عمیق در هر قدمی در جانب راست و چپ او باشد و اگر لحظه از و غافل بشوی و قتی خود را میشوی که خود را در قعر چاه ضلالتی می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمود شخصی که مدتی که تراطیب نفس خود کرده اند و در راز برای تو بیان کرده اند و علامت صحت را بتو نشانیده اند و ترا بدان راهنمایی کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار خود قیام نمایی و در حدیث دیگر فرمود که اول خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان و آن عمل خود را پدری دان که متابعت او نمایی و نفس خود را دشمنی دان که با او مجاهده کنی و مال خود را عاریت دان که بصاحبش رد نمایی و در حدیث دیگر فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما از خیری که باو ضرر میرساند پس از آنکه از تو مفارقت کند و بمیرد کن که نفس خود را از کرده و بر اوری خود که مبادا در طلب معاش مرتکب شود نفس تو در گرو کرده های تست و در حدیث دیگر فرمود که از نفس خود از برای خود آنچه میخواهی بگیر و غنیمت شمار و توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از آنکه بیماری و در وقت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که صغیره و حقیر نیست خیری که در قیامت نفع میدهد و صغیره و خوار نیست چیزی که در قیامت ضرر میرساند پس در آنچه شمار خدا تعالی اخبار داده است نزد کسی باشد که چشم خود را بیدار باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن را فرموده میفرماید ای فرزند مؤمن را سه ساعت میباشد در یک ساعت با پروردگار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود میکند و در ساعت سوم مشغول لذت میشود که حلال باشد و او را بران مدد کند و

وحضرت صادق ع فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از انکه شمار اصحاب کشند در بستی که در قیامت ناچاه موقف است و در هر موقفی
هزار سال میباشد و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که کسی که نقصهای نفس خود را بیرون نکند و تفحص نماید هوا با و خواهشها بر و غالب
میشود و کسی که پیوسته در نقص باشد مرگ از برای او بهتر از زندگیست و حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود که ای فرزندم
پیوسته احوال تو بخیر و نیکی نمیتوانست ما دام که واعظی از نفس خود داشته باشد و واعظ خود باشی و همت تو بر محافظت نفس تو مصروف
باشد و خوف الهی باشعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه را لباس خود ساخته باشی ای فرزندم خواهی مرد و مبعوث خواهی
شد و ترا نزد پروردگار تو بحساب از خواهند داشت و از اعمال تو سئوال خواهند کرد پس امروز جواب برای آنروز مهیا کن یا اباذر استحی
مِنَ اللهِ فَإِنِّي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَظُلُّ حِينَ أَذْهَبُ إِلَى الْغَائِطِ مُقَنِّعًا رَأْسِي حَيَاءً مِنَ الْمَلَكَيْنِ اللَّذَيْنِ مَعِي
يَا اباذر آيَحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَالَ فَاقْصُرْ مِنَ الْأَمَلِ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَيْنَيْكَ
وَاسْتَحِ اللهَ حَقَّ الْحَيَاءِ أَنْ لَا تَنْسَى الْمَقَابِرَ وَالْبِلَى وَالْحُفُوفَ وَمَا وَعَى وَالرَّأْسَ وَمَا حَوَى وَمَنْ أَرَادَ كَرَامَةَ
الْآخِرَةِ فَلْيَدَعْ زِينَةَ الدُّنْيَا فَإِذَا كُنْتَ كَذَلِكَ أَصَبْتَ وَلَا يَتَّالَّهِ اى اباذر حیا کن از خدا و شرم بدار مدتی که
تحت ان خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که چون به بیت الخلا میروم جامه خود را بر سر روی خود بجهت از شرم دو ملکی که
با من اند اى اباذر میخواهی و دوست میداری که داخل بهشت شوی گفتم لبی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که پس امل
دار زودی خود را و دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار که پیوسته در یاد مرگ باشی و از خدا حیا دار چنانکه سزاوار حیا
داشتن است گفتم یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم میداریم فرمود که حیا و شرم چنین نیست ولیکن حیا از خدا انست که فراموش
نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن و قبر او و فراموش نکنی هوف را و انچه در جوفست یعنی شکم و فرج را از حرام و شبهه نگاه بداری
و فراموش نکنی سر را و انچه در سرست یعنی چشم و زبان و گوش و اندیشه خیال خود را از معصیت باز داری و بطاعات مصروف
گردانی و کسی که که بهشت و نزدیکی اخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرگاه چنین باشی ای اباذر بدرجه ولایت
الهی میرسی و دوست خدا میگردی این مقام حضرت سید الانام بچند من خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند اول حیا و حیا عبارت از تاثر نفس است از امری که قباحت ان امر بر وی ظاهر شود و این باعث انزجار او میگردد از ان عمل و این صفت بر دو قسم
یکی از افضل صفات کمالست که موجب فوز سعادتست و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالاتست بعد از انکه
بعلم تمییز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم میکنند و ترک عبادات و محاسن اداب شریعت و ارتکب
شدن معاصی و قبایح اداب که از شرع قبایح انها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد و ظاهرست که
کسی که متصف بصفات حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده نماید اگر تفکر کند که حق تعالی حاضرست و بر فعل او مطلع است و حضرت

رسول ص و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر فعل او مطلع میشوند در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و کرده بچه و حیا
از سایر عباد و ملائکه رسوا خواهد شد و این معنی از روی یقین و ایمان حالا او کرده وابسته متوجه آن عمل نخواهد شد و همچنین در فعل حلال
و آنچه از جمله موهوم است آنست که امر حق تعالی اهل فاضل خود قبیح شمارد و ترک آن کند و ازین جهل ناشی میشود اما که مسئله که بر و مسئل است
نمی پرسد و حیا میکند و در جهالت میماند یا حیا باید را ترک میکند برای آنکه در نظر جمعی از اشقیا بد نیاست و این حیا موجب محرومی از
سعادت است و حق تعالی میفرماید که ان الله لا یستحیی من الحق و در سنتی که حق تعالی حیا میکند از بیان حق و بسند دیگر از حضرت رسول ص
منقولست که حیا و حیاست حیای غفلت و حیای حماقت و حیای غفلت از علم ناشی میشود و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که حیا را ایمان است و ایمان موجب بخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هر دو بیک رسیمان بسته اند و هر
گاه از دو می جدا شد دیگری با او میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد و حضرت رسول ص فرمود که حیا خلقیست
که در هر کس باشد انرا کرانهای ناسه کناه باشد خدا کناهان او را بحسنه بدل میکند رست که گوید و حیا حسن خلق و سکر و حضرت
صادق ع فرمود که حیا از ایمان است و ایمان در بهشت است و فجور از جفا و جفا در دوزخ است و حضرت رسول ص منقولست که از امثال حیا
و ایمان پیش نمانده است مگر مثل که اگر جامه داری که بچه منحوای کن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح میشود و در حدیث
دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی است دو دیگری از قوت و ان اسلام است و ایمان و حضرت صادق ع
فرمود که حضرت عیسی ع میفرمود که هر که در خانه خود بخلوت بنشیند باید که پرده خانه را بیندازد و در سنتی که حق تعالی حیا از ایمان خلق
فرموده و ازین حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است که کسی که میت الخلا رود جامه بر سر بیندازد و بر بخود به بچه که سر و
روی او فراگیرد و همچنین حالت ناخوشی مناسب حیا نیست که روی خود را بپوشد با انکه چون در بخالت بر عیوب ظاهر خود از قضلات
و کثافات ظاهری مطلع شود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و کناهان خود را یاد کند و از انها شرم کند که ازین کثافتهای
ظاهری مبرست و در دعاهای ادب خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد بعضی هر دو معنی را از
سنتها شمرده اند و ایضی متضمن ان نیز است زیرا که در تضییع که در بخدیث واقع شده سر پوشیدن هم عمل می آید و فایده بدنی
هم دارد که بوعده های بد دماغ سرایت میکند خصلت چهارم عفت شکم است از محرمات و مکروهات و شبهات و عفت واجب است
که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از خوردن اندک که نهی کرامت فرموده اند و از شبهات که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال
بودن حرام در ان مال غالب باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است مانند ارباب مناصب مستحبت و این بتکلیف از علم
تکالیف الهی است و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده است که حلال قوت بر کرندکان است و در
بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیرالمومنین ع برای امین در انبان غذای خود مهر میزد مبادا که شبهه داخل ان شود و میدانست که غذا

را در اعمال و آثار قرب و بعد بخدا و خلیت عظیم است زیرا که قوتهای مرتبهٔ از روح حیوانی است و روح حیوانی بجاریست که از خون بهم میرسد
پس چون غذای حلال قوت آن با عضا و جوارح در آید هر یک را بکاری که پسندیده است میدارد و همه آن وقت صرف عبادت میشود
و لقمهٔ حرام که در بدن در آمد و قوت آن با عضا و جوارح سرایت کرد آن قوتها که از حرام بهم میرسید همه صرف معصیت میشود و از آن
قوت چون سراز دریچهٔ چشم بدر میکند جسم را بمعاصی میدارد و هزار فساد میکند اگر سراز دریچهٔ گوش بدر میکند نزا بشنیدن انواع باطل
میدارد و همچنین جمیع اعضا و جوارح و اگر لقمه میشود و فرزندی که از آن حاصل میشود یک معنی حرامزاده است و بایل بدیها میباشد و از
حرامزاده کار خوب نمی آید و الحدیث که واقع شده است که راغبست بغیبت مسلمان حلال زاده نمکن است بر غیبی مجبول باشد و لقمهٔ
حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دلرا منور میکند و تمیزی نیز تجربه معلوم شده است و از حضرت
صادق ع منقولست که هر که خواهد که دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که شخصی بآنحضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم امکان من نیست که ملازم حلال حضرت
فرمودند که کدام عبادت بهتر از عفت شکم و فرج است و ایضا از آنحضرت منقولست که بهترین عبادتها تهای خدا عفیف داشتن شکم و
فرج است و حضرت رسول ص فرمود که منیترسم چیزی که امت من بسبب آن داخل جهنم شوند دو چیز میان تهی است شکم و فرج و بسند معتبر از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت از برای او واجب میشود اول دشمن
در دنیا و متابعت نمودن هوا و نفس و شهوت شکم و فرج و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع بنجم فرمودند که ای نجم تمام شما
شیعیان در بهشت خواهید بود اما چه بسیار قبیح است که یکی از شما داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده
باشد نجم گفت فدای تو شوم شیعه شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول ص فرمود که شیر چشم
گرسنه بهتر است خود از سیر بعد از خود این کسبهای حرام است و شهوتها و ریا و سود و قرض و حضرت صادق ع فرمود که کسی که مال او از
غیر حلال کسب کند و حج برود و تلبیه کوید ندا میرسد باو که لا لبیک و لا سعدیک یعنی لبیک نگفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن
مقبول درگاه ما نیست و اگر مال حلال کسب کند و حج برود و تلبیه کوید در جواب او لبیک و سعدیک میکویند و از حضرت رسول ص منقولست
که دنیا بحلال و حرام عرض شد و حلالرا باشیان جلوه داد و عرض کردان حلال محض را قبول کردند تا از دنیا رفتند پس از جماعتی حلال
و شبهه ناعرض کردند نگفتند تا ایشان را بشبهه احتیاجی نیست و حلالرا بوسعت صرف کردند و برای جمیع حرام و شبهه ناعرض جلوه
داد و از پیش رفتند و بانچه بمحتاجست نرسیدند و مومن در دنیا بمجوز بقدر کفاف و حاجت مثل کسی که مجوز این میته مضطر شده
باشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که حرام نمو میکند و زیاده نمیشود و اگر نمو کند برکت ندارد و هر چه در راه خدا
انفاق کند ثواب نمی یابد و هر چه از عقب خود میگذارد توشه اوست بسوی آتش جهنم بسند معتبر از سماعه منقولست که حضرت صادق

علیه السلام عرض کردم کسی از اهل مناصب و عمال بنی امیه یا بهر سانیده و از آن مال تصدق میکند و صله رحم و احسان مینماید
حق میکند که آن کار پاکیش را قبول میکند و پاداش میدهد و میگوید که خدا فرموده است که حسنات کناه را زایل میکند حضرت فرمود که آنچه از
مال مردم تصرف مینماید کناه است و کناه کناه را برطرف میکند ولیکن ثواب کناه را برطرف میکند و منقولست که تفسیر این آیه که
حق تعالی میفرماید که وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا که ترجمه طاهرش اینست که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند از
اعمال که بصورت عمل خیر بود پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذرها پراکنده در هوا یا خاکستر باد داده حضرت صادق ع فرمود که
والله اعمال ایشان از جاهای سفید مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حق تعالی میفرماید که هباء شور پس پراکنده و باطل میشود
برای اینکه چون بجرای میرسیدند او امری که فقد حصنت سوم عفت فرج است از محرمات و مکروهات و شبهات و این نیز از
تکالیف شاقه الهی است و تحقیق همانست که گذشت که احتراز از زنای صرف واجبست و زنا از کناهان کبیره است و مکروهی
که در شرع معلوم شده است عفت از انهاست مستحب است و شبهها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است و احتراز
از انها نیز در مشهور مستحبست و بعضی احتیاط را واجب میدانند مگر انکه طرف حرمت بسیار ضعیف میباشد و قسم دوم شبهه مال
بر میکرد مثل انکه بزرگ شبهه ناک کنیزی خریده باشد یا بزرگ شبهه ناک مهر زن کرده یا مهر زنی را غصب کند یا در دادن
با وجود قدرت مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم شده میشود و زنای فرج معلوم است و زنای چشم نگاه کردن بسوی
از روی شهوت و زنان بخیر محرم است و زنای گوش شنیدن او از ریست که باعث شهوت شود و زنای دست بازی کردن است
با نامحرم و همچنین در سایر اعضا و انها نیز حرامی و شبهه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که هیچکس منیت مگر انکه بهره از زنا دارد و می باشد زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن
و زنای دستها لمس کردنست خواه فرج نکند پس ان اعضا بکند و خواه تصدیق یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه نشود و بهتر
معتبر از صادق ع منقولست که بدترین مردم در روز قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر و حرام باشد
و از حضرت امام موسی ع منقولست که پرهیز بدار از انکه روزی را برطرف میکند و دین را باطل و حضرت صادق ع فرمود که از
برای زنا شش خصلت میباشد سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما انچه در دنیاست نور روی را میبرد و فقیر میکند
و قناعت پیشی را از نزدیک میکند و انچه در آخرتست غضب پروردگار است و دشواری حسنات و خلود در جهنم و حضرت
صادق ع فرمود که حضرت یعقوب بفرزندش میگفت که ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پر هایش بریزد و در حدیث
دیگر فرمود که حواریون در خدمت عیسی ع جمع شدند و گفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی ع فرمود که حضرت
موسی کلیم خدا شما را امر فرمود که قسم دروغ بخدا مخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم دروغ مخورید و نه قسم راست و موسی پیغمبر خدا

شما را امر میکرد که زنا نکنید و من امر میکنم شما را که در خاطر خود زنا را هم نکنید چه جای آنکه بجا آورید مدرستی که در خاطر خود خیال
زنا بگذراند مثل آن کسی است که در خانه مزین بطلا کاری آتش برافروزد و دود آن نقشها و زینتها را باطل کند همچنین خانه نسوزد
و از حضرت صادق ع منقولست که بفضل بن عمر فرمود که ای مفضل میدانی که چرا گفته اند که هر که زنا بحرمت مردم میکند زودی
بحرمت او نیز خواهند کرد گفت فرمود که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی در میان ایشان بود که بسیاری بقصد
زنا نزد آن زن میرفت و در روز اخری که نزد آن زن آمد خدا بر زبان آن زن جاری کرد که نخانه خود که میروی مرد بر ایمان خود
خواهی دید آمد و با خاطر مشوش از خانه آن زن بیرون آمد و در غیر وقتی که همیشه نخانه میرفت داخل خانه خود شد پس حضرت شاکا
مرد بر اورا در فراش زن خود دید مرد را بحضرت حضرت موسی ع آورد و در الحال جبرئیل ع نازل شد و گفت هر که زنا میکند
حرمت او نیز زنا کی کنند پس حضرت موسی ع نظر بایشان کرد و گفت عفت بورزید از زنان مردم تا زنان شما عفت باشند
و حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و مرد
پیر زنا کار نمیشنود و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که در دروغ میگوید کسی که گمان میکند که حلال زاده است و زنا را دوست
میدارد و حضرت صادق ع گفتست که نیکی کنید بپدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت
ورزند از زنان شما و فرمود که ولد الزنا سه علامت دارد مردم را در حضور ایشان آزار میکنند و مشتاق ست بزنا و بغض
اهل بیت دارد و حضرت رسول ص فرمود که چهار چیزست که داخل خانه نمیشود و نگذارند خانه خراب میشود و هر که زنا بر بیت
و اباد ان نمیشود خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و در حدیث دیگر فرمود که در شب معراج که گذشتم
بر زنانی چند که آویزانها بپستانها او یخته بودند از جبرئیل پرسیدم که ایشان کیستند گفت اینها زنانی چند ند که زنا کردند و فرزندان
بهم رسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته اند و مال شوهرها ببیراث بایشان رسیده از حضرت رسول ص منقولست که هر
بحرام با زنی جماع کند یا با مردی یا با پسری اعلام کند خدا تعالی او را در روز قیامت محشور گرداند او را از مردار گندیده تر گردانند
از بوی ان متاذی باشند تا بجهنم داخل شوند و خدا تعالی قبول کند از او هیچ عملی را و اعمالش را ضبط نماید و او را
در تابوتی داخل کنند و بفرمایند که بمنجنیق اهل ان تابوت را بروزند و در غدا پدید باشد که اگر یکی از زخمهای او را بر هزار صد ار
کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس غدا بیشتر باشد و کسی که زنا کند با زن یهودی انصرانیا مجوسی یا مسلمان خواه ازاد و
خواه بنده خدا تعالی بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید که از ان در ماعقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل
شود و بسوزد تا روز قیامت و چون محشور شود داخل قیامت از کند فرج او متاذی شوند تا داخل جهنم شود و کسی که نخانه
همسایه نظر میکند و نظرش بر عورت مردی یا کنیزی زنانه یا بدن او بیفتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقان که تتبع

امور مخفی مسلمانان نکرده اند و از دنیا بیرون نرود تا رسوا نشود و در اخرت غیر بشش فاش شود و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که
بر او حرام باشد بهم رساند و از خوف الهی ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم روز قیامت
ایمن کند و او را داخل بهشت سازد و اگر بحرام دست به بت زنی برساند چون بصحرای محشر آید دستش بسته باشد و کسی که مار یا مگسی
خوش طبعی کند حق تعالی هر کلمه هزار سال او را در صحرای محشر حبس کند و اگر زنی راضی شود که کسی بحرام او را در بر گیرد یا بوسد یا بحرام او را
ملاقات کند یا با او خوش طبعی کند بر آتش نیز گناه آمده باشد و اگر مرد او را مجبور ساز د گناه هر دو بر او باشد و کسی که پستانهای
خود پر کند از دیدن زنی بحرام خدا تعالی در قیامت پر چشمانش سخنان بد روز و چشمهایش را پر کند از آتش از حساب خلایق فارغ
شود پس بفرماید که او را بجهنم برید و هر که با زن شوهر داری زنا کند از فرج آمده و زن رود خانه از چرک و ریم و خون روان شود
که را پنصد سال راه جمیع اهل جهنم از گند ایشان متاذی باشند و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بنامحرم
کند و اگر چنین کند خدا تعالی ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد مکانه را بفراش شوهرش خود در او رد بر خدا لازم است که او را بآتش
بر دو اند بعد از انکه او را در قبر عذاب کرده باشد و سبد معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که حسرت اعظم نامه از
قیامت زیرا که حق تعالی اهل جهنم را با غلام ملاک کرد و کسی را از زنا در دنیا ملاک کرد و از حضرت رسول ص منقولست که هر که با پسری
جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود و ابلیس دنیا و او را پاک نکند و خدا بر او غضب کند و بر او لعنت کند و برای او جهنم
را مهیا کند و بد محل بازگشتی است جهنم نیز برای او و حضرت صادق ع فرمود که مردی که بر پشت مردی میرود و خویش الی میلرزد
می آید و مردی که گذارد که او با او چنین عمل قبیح بکنند خدا تعالی او را و بر روی جهنم حبس نماید از حساب خلایق فارغ کرد و پس بفرماید
که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب کنند تا بطبقه زیرین جهنم رسد و از انجا بدنیا آید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که لواط بهتر است که با زن در دبر مباشرت کند و با مرد مباشرت کردن در دبر گفت بخدا و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسی که در دبر او وطی کند و
حضرت صادق ع فرمود که چون روز قیامت قایم شود پاورند زنا که با مثل خود ساخته کرده اند جامها از آتش در بر و مقنعها
از آتش بر سر و زیر جامها از آتش پوشیده و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل میکنند و ایشان را بجهنم می اندازند و حضرت
رسول ص فرمود که هر کس که پسری را به شهوت بوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند خلق چهار نگاه
داشتن چشم است از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیمه و نفس او می را میباید بلکه در بچه اکثر معاصی چشم است و از انجا
خیال بسیار از معاصی در نفس حاصل شود و نظر کردن بر زنان نامحرم و بفرج غیر زن و متعه و کنیز که مملک باشد تحلیل و طمث حلال باشد
و اطفال بسیار خود و حرامست و همچنین نظر کردن بر پسران ساده و مرتفع باندات و شهوت حرامست و موجب عشق مجاز که به

حقیقت کفرست میکرد و زیرا که بت پرست می شود و در جمیع احوال ان معشوق در نظرش میباشد و از خدا دور می شود و هر شقی که گیری که
که مغلوبش او را بان ما مور ساز د اطاعت میکند چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از عشق مجازی حضرت
فرمود که دامنیا که از یاد الهی غافل است حق تعالا محبت غیر خود را بان دلهای شیانه و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که
زنهار بپرهیزید و حذر نمایید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان کز فتنه ایشان مدتی در فتنه
و خسران گرد پرده می باشند و از حضرت صادق ع منقولست که نظر کردن تیریست از تیرهای آلوده شیطان و هر که ترک کند
نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او حق تعالا ایمان باو کرامت فرماید که طعم و لذت آن ایمان را می یابد و در حدیث دیگر فرمود
که مکرر نظر کردن شهوت را در دل آدمی میکارد و از برای فتنه آدمی فریفته شدن او همین نظر کردن و در حدیث دیگر فرمود که
ایمن نباشند الخاجات که نظر بریاست سرزنان مردم میکنند از انکه مردم سرعقب زنان ایشان کنند و از حد نظر با که زینت
مفاسد میشود از روی خواهش نظر کردن بر نهایتهای دنیاست که باعث میل بدنیا و مرکب شدن محرمات میگردد چنانچه حق تعالی
میفرماید که ولا تمدن عینیک الی ما متعنا بازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی خلاصه مضمونش
اینست که باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهایکه برخی از ما ساخته ایم آنها صنفی چند از اصناف مردم را از زینت و بجهت
زندگانی تا بازمایم ایشان را در ان چیزها و روزی که پرورد کار تو روز بروز تو میرساند یا روزی غیر فنای که در اخرت برای
تو مقرر ساخته بار و زنهای معنوی از معارف و کمالات از برای تو بهتر است از نعمتهای فانی پا اعتبار دنیا که بان متمتع اند و
نزد ها پنیده تر است و تکالیف زبان و گوش و سایر انچه سرا آنها محیط است بعضی که ثبت و بعضی در محل مناسب انشا الله بیان خواهد
شد یا اباذر یکفیک من الدنیا مع البر و یکفی الطعام من الملح یا اباذر مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الذی
یرمی بغیر قوس ای ابوذر کافی ست از دعا با یکی و اعمال خیر انقدر که طعام را کافی ست از نمک ای ابوذر مثل کسی که دعا کند
بی انکه عمل صالحی داشته باشد مانند کسی ست که تیر اندازد از نکمانی بی چله و توضیح و تنویر این مطالب علیه بوسیله سه نحو حصول
می پذیرد و نحو اول در بیان فضیلت دعا و تضرع و مناجات بدانکه بکثرت دعا و مناجات بیقین ذات و صفات کمال الهیه
زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علایق از خلق میشود و همین طریقه را جمیع ائمه
صلوات الله علیهم منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن بپوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید
الساجدین چنانچه حق تعالا میفرماید که وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی
کفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما مستجاب کنم هر بنده که کبر بنماید و سرکشی بکند
از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با ذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که

مراد از عبادت در این آیه دعاست پس حق تعالی اول مرد را فرمود و دیگر وعده استجابت نموده و بعد از آن دعا را عبادت شمرده و دیگر
دعا را کبر خوانده و بر ترکش وعده دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع
اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون ترجمه اش آنست که چون سؤال نمایند از تو بندگان من از صفت من پس نزدیکی
و دوری من با کیفیت دعا کردن من که استه دعا کنند یا بلند پس بگو بایشان که من نزدیکم بایشان بعلم و احاطه لطف و رحمت مستجاب
میکنم دعای دعا کننده را در وقتی که مرا بخواند پس باید که مرا اجابت کنند بندگان من در دعا کردن و از ایشان طلبیده ام یا بگویند
من اجابت میکنم در دعا باید که اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید که ایمان آورند بوعده من در اجابت دعا و باید ایمان
خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد و صلاح خود پی برند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که از آن
حضرت پرسیدند که از دعا دشوارتر کدام بنده و افضلت حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد خدا بتعالی از آنکه از و سؤال نمایند و از
رحمتهای خیر فنای که نزد اوست طلب نمایند و هیچ کس نزد خدا بتعالی دشمن تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعاست
و از عطایا و رحمتهای او سؤال نماید و از میسر بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق ع گفت که ای میسر عابدان و مکوشان چه مقدار
شده است خواهد شد مدتی که نزد خدا متقرب ترست که بان نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را به بند و دعا
نکند و سؤال ننماید از خدا چیزی را و نمیرسد پس بطلب یا عطا کند ای میسر هر که دری را بسیار بکوبد البته بر روی او میگشایند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سؤال ننماید فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بعادت بسیار که شما را قرب بخدا حاصل نمیشود بعبادتها مثل دعا
و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچک را برای خود ی آن حاجت مدبر تی که حاجت کوچک و بزرگ همه بدست قدرت و در حد
دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که محبوب ترین اعمال نزد خدا بتعالی در زمین دعاست و فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع
دعا سلاح پیامبر و سند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که دعا حربه مومن است برای دفع دشمن و عمود دین است که بان
دین مومن برپاست و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که بصحابه خود فرمود که میخواهید که دلالت کنم
شما را بحربه و سلاحی که شما را نجات دهد از شر دشمنان و روزی شما را زیاده گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار
خود را در شب و روز بدرستی که حربه مومن دعاست و حضرت امام رضا ع فرمود که دعا رد نمیکند قضا را بعد از آنکه از آسمان نازل
شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود که دعا سلاح پیامبر کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب فیروزی همه حاجتهاست
دیگر امتهای الهی نمیتوان رسید مگر مدعا و هر که در بر ابسیار بکوبد البته بر روی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد
بدعا که شفیع و شفای جمیع دردهاست و از حضرت صادق ع امام موسی ع منقولست که هر بلای که بر بنده مومن نازل میشود موفق
دعا نماید و ترک کند البته بطول نمی انجامد پس بر شما باد بتضرع و زاری بسوی خداوند عالمیان حضرت رسول ص فرمود که دو ابه

یاران خود را بصدق و وفق کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید بالهای خود را بدان نگاه دارید که هیچ مرغی هرام نمی افتد مگر
بتبع خود را ترک نماید و حضرت امیر المؤمنین فرمود که دفع موجهای بلا را از خود بدعا کنید پیش از انکه بلا نازل گردد بحق آن
خداوندی که داند راز اشکافته و انواع گیاه را از زمین برون آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی من تندتر می آید از سیلی که از
بالای کوه بزیر آید و از دو میان آسمان تندرو و هیچ تنعمی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمی شود مگر بگناهان ایشان اگر استقبال
کند بلا را بدعا و تضرع و انابت نماید برایشان نازل نمیشود و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بگناهان بازگردد و تضرع
و انابت نمایند بانعمتهای درست و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان کنند البته خدا تعالی امر فاسد را برای ایشان
باصلاح آورد و هر نعمتی را که از ایشان صلب نموده بایشان برگرداند و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز است که بانها هیچ ضرر نمیکند
دعا کردن در سنگام بلا و استغفار بعد از گناه و سکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی روز نهایی می شمارد
از جایز چند مقرر فرموده که گمان داشته باشند زیرا که بنده هرگاه نداند که روزیش از کجا میرسد دعا بسیار نکند و در حدیث دیگر
فرمود که هرگز اجابت چیزی از دعا چیز محروم نمیگرداند هرگز اداء دعا را از اجابت محروم نمی سازند و هرگز استغفار کرامت
کرده اند توبه اش را قبول میفرمایند و هرگز اشکر عطا کرده اند نعمتش را زیاده میکنند و هرگز اصبر داده اند از اجر ثواب محروم نمیگردانند

فایده دوم در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعاست بدانکه چون دعا سلاح مؤمن و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی الحاجات
باید که آدمی معنی دعا را بداند و بهیئه و با حضور قلب دعا کند لااقل اداب که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی
مثل اویند رعایت مینمایند هم بقدر در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع امور است رعایت
کنند و ظاهر است که اگر حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند اول اینکه بداند که چه میگوید و اگر از روی سهو و
خطا چیزی از انچه می گوید خنده اشته باشد اگر بیاستش نکند بسخنش نتر اعتبار نخواهند کرد پس در سنگام مناجات باخدای خود
باید که دلش از انچه بر زبانش جاری میشود از روی جد و جهد و استمام طلب نماید و بحاجت خود پروا افتضا نماید
خنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که حق تعالی میفرماید که دعایی که از دل غافل صادر شود قبول نمیفرمایند و فرمود که حق
از برای میت خود دعا کنید از برای او در دعا مبالغه نمایید و حضرت صادق ع فرمود که خدا تعالی استجاب میکند دعای
را که با دل فراموش کار غافل نمایند پس هرگاه دعا کنید خود را باخدا دارید پس یقین کنید که دعای شما مستجاب است دوم انکه
کسی که شخصی برای دفع شداید او پناه می برد البته پیوسته ملازمت او میکند و در غیر حال شدت او پناه می برد تا در هنگام
شدت بلایه که روبه روی او داشته باشد که او پناه برد بهمچنین باید که بر درگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند تا خدا
را سبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدت بهمچنین که پناه باو برند حاجت بزودی برآورده شود با انکه هیچ آیت

کرده را صد گونه احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب او قدس ایزدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست
که پیش از نزول بلا بسوی او دعا میشود دعایش مستجابست و ملائکه میگویند که این صدای آشنایست دعای او را
از سمان منع میکنند و کسی که پیش از نزول بلا دعا کند دعایش مستجاب نیست ملائکه میگویند که ما این صدا را نمی شناسیم و در
حدیث دیگر فرمود که کسی که خواهد که دعای او در شدت تا مستجاب شود باید که از سنگام رخاوت نعمت دعا بسیار بکند و بر این مضمون
احادیث بسیارست سوم آنکه کسی که بخلوتی حاجتی دارد خدمتی شایسته برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهایی که کراهت
دارد اجتناب مینماید تا چون حاجتی از او بخواهد برآورده شود و همچنین بر درگاه حق تعالی هر که عبادت و بندگی بیشتر کرده است
دعایش باجابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی ص در حدیث فرموده اند که دعای بی عمل صالح تیر اندر خفتن از کمان
بی پرزه است و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که بهترین دعا هائست که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات
رمیمه و دل پر هیز کار در مناجات نجابت می یابد و با خلاص در عمل خلاصی از عقاب حاصل میشود پس هر که کف فرغ و خوف شما
بسیار شود و نیاز بخداوند خود بریده و بسنده معتبر منقولست که شخصی بخدمت صادق ع عرض نمود که خدا تعالی میفرماید که مرا دعا
کنید تا دعای شما را مستجاب کردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود که دعای شما مستجاب نمی شود که وفا نمیکنید بدر
چنانکه حق تعالی از شما گرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن نواهی و حق تعالی میفرماید که وفا کنید به پیمان من تا
من وفا کنم بعهد و پیمان شما و الله که اگر شما وفا کنید برای خدا او نیز وفا میکند از برای شما و از نوف بکالی منقولست که
حضرت امیر المؤمنین فرمود که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت عیسی ع که بگو بگروه بنی اسرائیل که داخل خانه از خانهای
من نشوند مگر با دلهای طاهر و پاک و دیده های خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبهه و بگو بایشان که بر اینده گر از
آنچه دعای هیچیک از شما مستجاب نمیکنم هر گاه که مظلمه کسی نزد او باشد و مال کسی بظلم بر ذمت او باشد و در ابواب سابقه
حدیثی گذشت که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش حلال کند و این امر بسی ظاهرست که هر چند دعای مقرب زیاده
میشود دعایش بمقبول نزدیکتر است چنانکه نزد پادشاهان ظاهر هر که قربش بیشتر است حاجتش رواتر است و ایضا چنانچه
سابقا تحقیق کردیم که هر چند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر میشود قابلیت استفاده زیاده میشود و فیض بیشتر فایض
میگردد مانعی که از فیض هست از طرف قابل است هر چند قابل کاملتر میشود مانع کمتر میشود و قابل حمت زیاده می شود و فیض
بیشتر فایض میشود و چهارم از شرایط استجابت دعا کمال معرفت بخداوندی ست که از و حاجت می طلبند و سابقا مجملی اشاره
کردیم که هر کس خدا را بقدری از معرفت شناخته در خور آن معرفت از و فیض میبرد و از خداوند شناخته خود سؤال
میکند پس هر قدر که در مراتب قدرت و حمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمامتر و کاملتر شناسد تاثیرات آن

مات باو زیاده عاید میکرده و با یعنی اشاره دارد بآنچه که باسانید بسیار منقولست که من نزد گمان میکنم بنده خودم
از من دارد هر قدر که گمان او من نکو ترست با او نیکو ترم معامله مینمایم و بسند معتبر از حضرت موسی کاظم علیه السلام منقولست
که حاجتی از حضرت امام جعفر ع سؤال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود و آنحضرت فرمودند که زیرا
که شما کسی را دعا میکنید که او را نمی شناسید از حضرت صادق ع منقولست که دعا کن که حاجت تو در خانه تست و در حدیث
دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خداوند حاجتی را دعا کند باید که از همگی مردم ناامید باشد و امید از
غیر خدا نداشته باشد پس چون خدا این حالت را در دل او یابد هر چه سؤال کند باو عطا فرماید و یعنی در باب سوال از مخلوقین هم
ظاهرست که هر که عظمت پادشاهی را بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه کرم او را بیشتر می شناسد توقع عطا از او زیاده
دارد و پادشاه نیز در حور رتبه متوقع و شناسای او با عطا میکند و درین باب بحر ببسیارست و این رساله گنجایش
تفصیل آن ندارد پنجم از شرایط استجابت دعا مبالغه و الحاح است در دعا و الحاح در مخلوقین باعتبار یکی جوصله و قلت
کرم ایشان بدنهاست اما حق تعالا دوست میدارد بسبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سؤال مبالغه و الحاح نماید
و الحاح نمینماید بنده مومنی در حاجت خود بر خدا مگر اینکه حق تعالا حاجت او را برمی آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را با یکدیگر در سؤال و از برای خود پسندیده و دوست دارد که از او سؤال نمایند و الحاح
نزد او دوست طلب نمایند و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالا رحم کند بنده را که طلب نماید از حق تعالا حاجتی را پس الحاح
نماید در دعا خواه مستجاب شود و خواه نشود و حضرت جعفر صادق ع فرموده که بنده مومن چون دعا کند حق تعالا میگوید
در مقام برآوردن حاجت اوست تا دام که استعجال نکند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالا مراد بندگان خود را میدانند
در سکاکی که او را دعا میکند و لیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کند ششم از آداب دعای مخفی حاجت
طلبیدن را دوست میدارد و دعای پنهان با خلاص نزدیکترست و از ریا دورتر چنانچه از حضرت عمران موسی الرضا علیه السلام
منقولست که کید عای مخفی که بجا آوری بهترست از هفتاد دعا که اظهار نمایند و علانیه بجا آوری و اگر حاجت عظیمی داشته
باشد استعانه بدعای مؤمنان بجوید و در مجامع ایشان بنشیند دعا کردن خولیت و اگر منظور باشد چند استن خود و حقیر گردان
دعای خود را باشد و از ریا ایمن باشد رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود داخل گردانیدن فوزی عظیم است چنانچه از حضرت
صادق ع منقولست که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجابست و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک خدا را
ده مرتبه در هر حاجتی بخوانند البته خداوند عزیز جبار دعایش را مستجاب میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که چهار نفر جمع میشوند برای
دعا کردن یکی وقتی که متفرق میشوند دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود که پدرم را حاجتی که رو میداد زنان و اطفال را

جمع فرمودی و دعا میکردی و اشیان آمین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که دعا خوانند و آمین گوینده هفتم رعایت کردن
اوقاتی است که منظنه استجابت دعاست زیرا که حق تعالی بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل کرده است چنانچه
از حضرت صادق ع منقول است که طلب نماید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایها یعنی اول نیمشب و نزد آمدن
باران و نزد دریختن اول قطره از خون حسینی که شهید شود و بر زمین مدرستی که در هایی آسمانها در این اوقات می گشایند و در حدیث دیگر
فرمود که دعا در چهار محل مستجابست در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز شام و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که غنیمت شمارید
دعا را در چهار وقت نزد خواندن قرآن و نزد اذان گفتن و نزد آمدن باران و نزد ملاقات کردن دو صف برای شهادت و از حضرت
حضرت رسول ص منقول است که بهترین وقتها که خدا را بآنها بخوانید ساعتی است و منقولست که چون حضرت صادق ع اراده طلب حاجتی داشت نزد زوال
شمس طلب نمیفرمود و چون این اراده نمی نمود اول چیزی بصدقه میکردند و خود را بهوی خوش معطر میکردانیدند و بمسجد میرفتند و حاجات
خود را می طلبیدند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که در شب ساعتی است که هر که توفیق یابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را بآنحالت بخواند
دعایش مستجاب گردد و در هر شبی که باشد و آن بعد از نصف شب است تا بقدر ثلث شب بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت که حجاب
از خدا محجوب نمیشود و بعد از نماز واجب و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود
که کسی را که بسوی کار خود حاجتی باشد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی در روز جمعه که نزدیک آفتاب میشود و رحمت الهی نازل
میگردد و خروس سه بار آواز می آید و یک ساعت در آخر شب نزدیک طلوع صبح و ده ملک ندا میکنند از جانب حق تعالی که ایا کسی هست که طلب
آمرزش کند تا توبه بخشش قبول کنیم ایا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجت وی را برآوریم پس اجابت نماید در آن وقت
داعی خدا را و طلب نماید روزی برادر فیما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب که آن دخیل ترست در روزی از سفرها کردن برای تجارت و
آن ساعتی است که خدا تعالی قسمت روزی میان بندگان خود میفرماید و فرمود که در هایی آسمان برای شما گشاده میشود در نیچ وقت
نزد آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن قرآن و نزد زوال آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ساعتی که در آن دعا مستجاب می شود در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ میشود تا وقتی که مردم نماز بگذارند
و ساعت دیگر آخر روز جمعه است تا نزدیک آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت اول زوال است و از حضرت امام زین
العابدین ع منقولست که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از حضرت رسول ص شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی است که هر مسلمانی
که در آن ساعت از خدا تعالی چیزی طلب نماید البته باو عطا فرماید گفتند یا بن رسول الله آن کدام ساعت است فرمود که وقتی که نصف
قرص آفتاب فرو رود و پس حضرت امام زین العابدین ع فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام بغلام خود میفرمود که برو در بلندی و چون
ببینی که نصف قرص آفتاب بغروب کند مرا اعلام کن که دعا کنم و بسنده های معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که بر تو باد بدعا

کردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیکتر است هشتم از شرایط و آداب دعا تضرع و زاری و ذلت و شکستگی است چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که هرگاه شما را رقت بهم رسد دعا کنید که دلرا رقت حاصل نمیشود مگر وقتی که از برای خدا خالص گردد و متوجه خدا شود و این علامت استجابة دعاست و در حدیث دیگر فرموده که اگر از امری خایف باشی و حاجتی بخدا داشته باشی اول خدا را بیاد بر یکی و عظمت او کن و بر و ثنای او چنانکه سزاوار است و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را طلب و خود را اگر بیدار و سعی کن که گریه یکی اگرچه بمقدار پر مگسی باشد مدار بر کسی که بدرم مسفر موده که نزدیکترین حالات بنده بخدا در هنگامی است که در سجده باشد و گریان باشد و تضرع نماید که بدست میباشد در حالت دعا موافق حدیث معتبر است که اگر هنگام رغبت و در حالتی که در سجده باشد و گریان باشد دست پیش کسی میداری که خیری بدست بدهد و اگر در حالت خوف و وحشت باشد دست خود را باسمان مانند کف دست را بسوی آسمان چنانکه دست پیش کسی میداری که خیری بدست بدهد و اگر در حالت خوف و وحشت باشد دست خود را باسمان مانند سید را یعنی از اعمال خود نا امید شده ام و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انگشت سبابه را بجانب راست و چپ حرکت دهد که میدانم که از اصحاب یمین نیاز اصحاب شمال و از نیکوکاران نیز تو نیازمندکاران و در هنگام قتل و انقطاع انگشت سبابه دوست چپ را بمنه یکی و پست یکی نامند کسی که بدرام چیزی از کسی طلب و باشاره بانست که میدانم که مرا بمنه خواهی کرد و با پست خواهی گذاشت و در هنگامی که گریه بسیار شود و بهاب و علامت اجابت ظاهر گردد دست خود را از جانب سر خود بمنه یکی یا از پیش روی خود پیش می بری که گویا حاجتم را داده است و دست دراز میکنم که بگیرم ای عزیز ببین که حق سبحانه و تعالی با ما چه جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با کبریائی خود با ما چه احسانش بیچه نحو سلوک کرده و با ما از حضرت چه چیزها داده و بان رفعت شان چه مقدار خود را نزدیک گردانیده و باین وسایل بندگان را بانشنایا خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و بی چیزی و استغنا با پروردگار خود سلوک مینمایند و از چنین خداوندی کریم که پیوسته خان احسانش برای نیکوکاران و بدکاران کشیده روی میگردانند و روبجانبران و لئیمان نمکنند و از حمتهای خدا خود را محروم میگردانند بنظم در آنکه اگر کسی را حاجتی بر درگاه بزرگ باشد اول بیاوران و دربانان آن درگاه را از خود خشنود میگرداند که دخول محل آن بزرگ و پادشاه او را آسان و حاصل شود و حاجتش زود تر برآورده گردد و دربانان آن درگاه را ملاک الملوک فقر او مسکین اند باید که پیش از طلب حاجت بصدقه بکبنه تا حاجتش زود تر برآورده شود چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که هرگاه احدی از شما بیمار شود طبیب را طلبد و باد چیزی میدهد که حاجتی پادشاه دارد و رشوة بدربانان میدهد پس اگر حاجتی داشته باشد بخدا باید که بصدقه بکبنه خواهد کم و خواه بسیار و هم آنکه اگر کسی حاجتی دارد گاه هست که در درگاه کریمان حاجت دیگر از او سید حاجت خود بکبنه و آنکه اول حاجت دیگر از مقدم دارد که ان کریم را خوش آید باید که ان اهتمام شان دیگران زیاده بخود دارد و همینی موجب زیادتی روایی حاجت اوست یا آنکه آن حاجتی که خود دارد برای دیگران طلب مینماید تا ان کریم داند که باوجود احتیاج خود ان حاجت را برای دیگران طلب مینماید پس

ان حاجت را نیز برای او برآورد یا آنکه در انجام حاجت خویشتن دیگران را با خود شریک میکند و یعنی نیز خوش آینده
گرمیانست که آدمی این دو فکر خود نباشد و دیگران را در وقتی که احسانها با و میرسد فراموش نکند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه
الکتاب چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول صلعم فرمود
که چون کسی از شما دعا کند دعا را عام کند و مخصوص خود نگرداند که دعا باستجابة نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع
فرمود که هر که چهل مومن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند و بعد از ان از برای خود بسته دعایش مستجاب میگردد و از حضرت
رسول صلعم منقولست که هیچ دعا یا زود تر مستجاب نمیشود از دعای غایبی و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که نزدیکترین دعاها باجابت دعای
مومنانه است که از برای برادر خود بکند دعا پانه پس ملکی موکلست بدعای او که میگوید آمین و از برای تو خدا سبعانه دو برابر
انچه برای برادر خود دعا کرده عطا میفرماید و حضرت صادق ع فرمود که دعا از برای برادر مومن خود غایبانه کردن باعث
زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صلعم مرویست که هر مومنی که از برای مومنین و مومنات دعا کند
خدا تعالی بعدد هر مومنی که کدشته و خواهد آمد از اول دنیا تا آخر دنیا مثل انچه برای ایشان دعا کرده است باو برگرداند و
بدرستی که بنده را در قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملایکه او گویند که بجهنم برند در ان حال مومنین و مومنات گویند که پروردگارا
این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا تعالی ایشان را شفیع او کند و او بشفاعت ایشان نجات
یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که کفت عبد الله بن جندب را در عرفات دیدم که با هیچکس وقوف را از دهنه بجا نیاورد
و پیوسته دستها بسمان بلند کرده بود و اب دیده اش بر طرف رویش جاری بود بجدی که بر زمین میریخت و چون از وقوف
فارغ شدند برکشتم و با و کفتم و قوفی بخو وقوف تو ندیدم کفت والله نکردم مکر از برای برادران خود زیرا که از حضرت امام
موسی کاظم ع شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مومن خود دعا کند در غیبت او از عرش اعظم او را کویند که از برای تو
صد هزار برابر انچه دعا کردی و نخواستم که صد هزار محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که نامش مستجاب میشود و یا و از حضرت
عیسی بن الحسین علیه السلام منقولست که هر کاه که ملایکه می شنوند که مومنی برای برادر مومن خود دعا کند غایبانه یا او را بنیکی
یاد میکند یا و میکوید که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعای خیر میکنی و او از تو غایب است و تو او را بنیکی یاد میکنی و چون
تعالی بتو عطا فرموده و دو برابر انچه از برای او دعا کردی و بر تو شاکفت و دو برابر انچه تو برادر خود را شاکفتی و ترا فضل
و زیادتی برد و اکر شنود که برادر خود را بدی یاد میکند و بر و نفرین میکنند یا و میکوید که بد برادری هستی تو برای برادر خود یا
ایست از بد کویی و نفرین او ای انکسی که خدا کناهان و عیبهای ترا پوشیده است و به انکه خدا نیده خود را به از تو می شناسد
و از حضرت صادق ع منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسی که بر و ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی

میفرماید که شخصی دیگر است که گمان میکند که تو بر وظیفه کرده و ترا نفرین میکند و اگر نیخواهی بفرین تراو اورا هردو مستجاب کنم و اگر نیخواهی
هر دو را تا خیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد یازدهم از جمله آداب دعا امنیت که خدا تعالی را بستایش از طلبد ان حاجت
بزرگواری و عظمت وجود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بان نعمتها سگر کند خانچه
اگر کسی نزد بزرگی رود که مطلبی عرض کند از آداب نیست که ابتدا بشروع مطلب کند او را ستایش در خور بزرگواری او کند و در حق
تعالی در سوره کریمه حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده است و خود را بر حمانیت و رحیمیت
و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد از ان عبادت را بوسیله امام الحاجة عرض کرده زیرا که حاجت طلبیدن
و طالبان حاجت را از مغانی در خور توانایی خود کند رسیدن مناسب است و بعد از ان طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده
و ایضا حمد الهی را بر نعمتهای او بر خود واجب نمودن موافق وعده الهی موجب مزید نعمت است و حسن طلبست که تو انخداوندی
که پیوسته احسان کرده اگر اکنون نیز احسان نمایا بعید نیست و نعمتهای خدایا دیگر دن نیز حسن طلبست و چون همه عالم احسان
کرده سزاوار است که بمن نیز احسان کنی خانچه شخصی نزد بزرگی رود و قصیده یا نثری بر و بخواند و کرمهای او را یاد میکند که بر و ببخشد
کرم کند لهذا او را دشده است که بهترین دعا الحمد است و ایضا چون کنا بان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادت است پیش از
دعا استغفار از کنا بان باید کرد تا موجب رفع موانع شود بحمد و ثنا او را قرب بجناب مقدس ازلی حاصل شود که حاجتش بر آید
برآورده بر من مضامین احادیث بسیار است خانکه منقولست که مفصل ترین حضرت صادق ع عرض نمود که دعای جامعی تعلیم
من فرمای حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند که سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد
دعای حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هر گاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود حاجتی سوال نماید از حاجتهای
دنیا و اخرت باید که ابتدا کند بثنا و حمد خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و ال محمد بعد از ان حاجت خود را طلبد و در حدیث دیگر
فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو او را بنعمتها و شکر کن پس اقرار بگنا بان خود بکن و در حدیث دیگر فرمود
که هر که حاجتی داشته باشد حمد و ثنای پروردگار خود بگوید بدرستی که کسی که حاجتی از پادشاهی طلب نماید از برای او مهیا کند و
ستایش کند او را به بهترین نحایا که بران قدرت دارد که او را بدان سخن بستاید و فرمود که شخصی داخل مسجد رسول شد و دو رکعت
نماز گذارد و از خدا حاجتی سوا النمود حضرت فرمود که ای بنده تعجیل کردی بر خداوند خود دیگری ا مد و دو رکعت نماز گذارد
و بعد از ان خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود که حاجت خود را بطلبد که خدا عطا خواهد نمود و از هم
از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و ال محمد است زیرا که اگر کسی حاجتی بر گاه پادشاهی آورد مناسب آنست که تحفه برای
مقربان ان پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان هم شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع شود که بایشان

تحفه داده و مقربان او را نوازش نموده اند او را خوش می آید و حاجتش را روا میکنند و ایضا کسی که محبوب بزرگواری باشد
نزد آن بزرگوار مرجح او کردن و از برای او مطلب طلبیدن هر چند محتاج نباشد آن محبوب بزرگوار را خوش می آید که محبوب او را بیابد
و بدین صلوات موجب قبول دعا میگردد و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبری گذشت و تفصیل این سخن را در شرح
صحیفه کامله بیان کردیم و سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که دعا محجوب است از آسمان تا مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد
و آل محمد نفرستند و در حدیث دیگر فرمود که هر که دعا کند و یعنی را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده و بال میزند حتی صلوات
فرستاده بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که هر گرفتاری حاجتی باشد آل صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت
خود را بخواهد پس دعای خود را ختم کند بصلوات بر محمد و آل او که البته مقبولست و رد نمیشود و فرمود که چون نام پیغمبر شنوید
بسیار بر او صلوات فرستید که هر یک صلوات که میفرستید حق تعالی برای شما هزار صلوات فرستد در هزار صف ملائکه
و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه پس کسی که بچنین جمعی رغبت او غافل است و خدا و رسول
و اهل بیت از او بیزارند و حضرت رسول ص فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را زایل میکند و سند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه بگوید یا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او برآورده شود کسی حاجت را نخواهد
دنیا نماند و بروایت دیگر فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست بدرستی که شخصی را در
نهایت اعمالش بمیزان گذارند سبک می آید حضرت رسول ص صلوات بر خود را در میزان او می گذارند سنگین می شود و بر اعمال
بدش زیادتی میکند و سند معتبر منقولست که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات فرستد حق
شصت حاجت او را برآورد سی حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت و سند معتبر منقولست که حضرت صادق ع اصحاب
بن سنان را فرمود که هر که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد خدا تعالی روی او را از آتش جهنم نگاه دارد
و سند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون شب جمعه شود فرشتگان از آسمان بلا که بعدد ذرات هوا یا بعدد مو یا بعدد ستارگان
و قطرهای طلا و لولوهای نقره در دست دارند و می نویسند تا روز شنبه علی را بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد از آن شب و روز
صلوات بفرستید و فرمود که سزاست که در روز جمعه بر محمد و آل محمد صد هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روز جمعه
دیگر صد مرتبه حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد و سند دیگر منقولست
که هر که بعد از نماز عصر روز جمعه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم
برکاتک و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عمل او ثبت نماید و صد هزار گناه محو فرماید
و صد هزار حاجتش را برآورد و صد هزار درجه برای او بلند گرداند و بروایت دیگر است که اگر هفت مرتبه بخواند بعدد هر بنده

حسنه باو عطا فرمایند وعملش در انروز مقبول کردد وچون در روز قیامت مبعوث کردد در میان روشنی نوری ساطع بود
بعضی احادیث زیادت است که والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته واجابهم ورحمة الله وبرکاته وهر یک را که بخواند خوابت حسنه
تا مدتی که او خود خواهد که هرکه چنین کند در زمانه شبه برچیزی که کفاره کناهان خود بود بهر صلوات بر محمد وال محمد بسیار فرستد وبسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه بزبان بکوید صلوات الله وصلوات ملائکته وانبیاءه ورسله وجمیع خلقه علی محمد
وال محمد والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته از کناهان پاک شود مانند روزی که از مادر متولد شده است واز حضرت باقر علیه السلام
معتبر منقولست که چون عطسه کنی بکو الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وال محمد بسنده معتبر منقولست که کسی که عطسه کند بشنود
وحمد الهی بکند وصلوات بر محمد وال او بفرستد هرکز بدرد دندان ودرد چشم مبتلا کردد وبسنده های بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
منقولست که هرکه صلوات فرستد برمن وال من بهشت او را باشد وهرکه صلوات برمن نفرستد بوی بهشت را نشنود با انکه
بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه شنیده میشود وبسنده معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بشارت میدهم
ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی از امت من که صلوات برمن بفرستد درهای ایمان بروکشاده میشود وملائکه مقدسه صلوات بروی میفرستند
واکر کناه کار باشد کناهانش میریزد وحق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من وسعدیک دعوت ترا اجابت کردم ومدد واعانت تو
مینمایم میفرماید که ای ملائکه من شما هفتاد صلوات براو فرستید واکر صلوات برمن نفرستد وبر اهل بیت من نفرستد میان صلوات
او وآسمان هفتاد حجاب بهم رسد وحق تعالی فرماید که لبیک ولا سعدیک اجابت تو نکنم ودعا و اعانت نمینمایم ای ملائکه من دعای
او را بالا میاورید مکر انکه بر پیغمبر وعترت او ملحق کردانید پس دعای او پیوسته در حجابست تا ملحق کردانده من اهل بیت مراد ظاهر
احادیث معتبره است که هر وقت که نام مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات براو وال اظهار او فرستادن وجهت ودر اجابت
فراموش نکند راه بهشت را کم کرده است وبسنده معتبر از مالک جهنی منقولست که من کفتم بدست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حضرت کرفته وبوسه زده وبر دیده های خود مالیدند وبعد ازان فرمودند که هرکه کلی را بکیرد ولو بکند وبر چشمانش و بکوید اللهم صل
محمد وال محمد ومنوزان کل را برزمین نکذاشته باشد که خدا او را بیامرزد وبسنده معتبر از ابان تابعی منقولست که از دعاها بدانکه
چون حق سبحانه وتعالی وعده فرموده است که دعای بندکان خود را مستجاب کرداند البته خلف در وعده الهی نمی باشد پس
نیکه بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمیشود بجهت وجه بیتوان کفت وجه اول چون حق علیم وحکیم است کارهای او البته منوط
بحکمت ومصلحت میباشد پس وعده فرموده مشروط بحکمت یعنی اکر مصلحت شما باشد مستجاب کنیم چنانچه اکر کودکی کوید که هرکه از
من چیزی طلبد عطا کنیم تخصص پیابد وکوید انعکس شنیده بدست من بدهد یا زهر قاتلی را بدهد تا بجزم وان سایل ضرر انها را نداند

و باو دادن موجب هلاک او گردد البته عطا نکردن در چنین حال کرم است بلکه عطا کردن جور است و اکثر آرزوهای خلق
موجب ضرر ایشان است و نمیدانند و آرزوی جهالت بطول میانجامد و حضرت امام زین العابدین ع در دعای طلب حاجات در
صحیفه کامله بمعنی اشاره فرموده که ای خداوندی که قبول حکمت او را وسیله اگر کسی گوید هرگاه چنین باشد دعا فایده دارد
که هرچه صلاح بندگانست البته بعمل آورد جواب میگوییم که حکمت چنان است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای او نباشد و مصلحت
مشروط بدعا باشد پس امور بر سه قسم است بعضی آنست که بدون دعا مصلحت در عطای آن است و برخی با دعا مصلحت در عطای
او است و بعضی بهیچ دعا مصلحت نیست و چنین امری عطایش موقوف است بدعا کردن چون آدمی تمیز نمیان این امور بعقل خود
نمیتواند کرد باید که در جمیع امور مجمله که بعقل خود خوب داند دعا کند و اگر حاصل نشود از دعا مایوس نشود و بداند که البته
او در آن خیر نموده که حق تعالی دعایش مستجاب نکرده با آنکه اصل دعا کردن عبادتها است بهترین عبادتها و موجب قرب میشود
چنانچه حضرت صادق ع فرمود که دعا کن و مگو آنچه مقدر شده است خواهد شد مدتی که دعا عبادت است و تفصیل این کلام
انشاء الله تعالی بعد ازین مذکور خواهد شد **وجه دوم** آنست که هرچند بر اشرطی چند است که تا آن شرایط بعمل نیاید و آن موانع
برطرف نشود فایده بر آن مترتب نمیشود و مثل آنکه حق تعالی فرموده که نماز کنید تا شما را بیامرزم و نماز بی شرایط است که
بدون شرایط بعمل آورد مقبول نیست پس اگر نماز بی وضو کند نماز نکرده است و مستحق آمرزش نیست و همچنین دعا مانعی چند از
تاثیر دارد چنانچه فرموده اند که نماز موجب قربست اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا آورد و تا از ترک قبایح که موجب بعد و حجاب است
مانع است از تاثیر نماز در قرب و همچنین اگر طبیبی گوید که ریوند مسهل است یعنی اگر با شرایطی که مقررست بخورد و چیزی که منافی عمل
آن باشد بجا نیاورد و اسهال نکند اگر کسی ریوند را بدون تحقق که کدام یک از شرایط عمل است یا بمثقال تریاک کند منافی عمل است
بخورد و عمل نکند گفته طبیب خطا نخواهد بود و همچنین دعا را شرایط است چنانچه سابقا دانستی از تضرع و زاری و اهتمام و خدا
شناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانع که گذشت
پس هریک از اینها که اخلال کند دعا یش مستجاب نشود و منافات با وعده الهی ندارد و چون بمعنی در ضمن احادیث که سابقا
در شرایط دعا گذشت بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینماییم **وجه سوم** آنست که گاه هست که حق تعالی دعا را مستجاب میفرماید
و مصلحت در تاخیر آن میداند یا برای آنکه در بن وقت ضرر با و میرساند یا میخواهد که او دعا کند و درجات او در لذت قرب زیاده
گردد و اگر بزودی حاجت او را برآورد و ترک دعا میکند و بآن درجات عالیه فایز نمیگردد و بسا باشد که حاجت موثری مستجاب
گرداند و بعد از آن بچندین سال چنانچه منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند که آیا میشود که دعا یی مستجاب بشود و در
رسانیدن باو تاخیر شود فرمود که بلی تا سیصد سال و در حدیث دیگر فرمود که از وقتی که موسی ع و هرون بر فرعون و قوم

نفرین کردند حق تعالی فرمود که دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت و بنده صحیح منقولست که
با بصیر بخدمت حضرت امام رضا ع عرض نمود که چندین سال است که از خدا حاجتی سؤال میکنم و روا نمیشود از دیر روا شدن
اینحالت در دلم چیزی بهم میرسیده حضرت فرمود که یا احمد زنهار که شیطان را بخود راه مده که ترا از رحمت خدا نا امید کرداند بدرستی که
حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بدرستی که مومن از حق تعالی حاجتی سؤال میکند و خدا تاخیر مینماید استجابت آنرا برای آنکه دوست
میدارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری او پس حضرت امام رضا ع فرمود که والله که آنچه خدا تاخیر میکند و از مؤمنان منع
میفرماید در دنیا و در آخرت بایشان میدهد و بدرستی که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که سزاوار نیست که دعای مومن در هنگام
رخا و نعمت مثل دعای او باشد در وقت بلا و خوف چنین نباشد که چون که با و عطا کند بدست شود و دعا کم کند پس باید که
مومن را از دعا هرگز ملال حاصل نشود بدرستی که دعا را نسبتی و مرتبتی عظیم نزد خدا تعالی و بر تو باد بصبر کردن بر بلاها و گرفتاریها
و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زنهار که بپرهیزید از عداوت نمودن و معارضه کردن با هر دم بدرستی که ما اهل بیت
صله رحم میکنیم با کسی که از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که در بن امر عاقبت نیکو شاهد میکنیم و هر که
صاحب نعمت اگر دوست دنیا سؤال نماید که با و عطا کند دیگر چیزی غیران سؤال خواهد کرد و نعمت آنهی از نظر زوال خواهد شد و چون
نعمت الهی بر مسلمان بسیار شود او را خطر عظیم هست بجهة حقوقی که از خدا بر او واجب میشود و بسیار هست که فریفته شود و حقوق
الهی را ادا نماید و موجب طغیان او گردد و بگوید من که اگر سخنی تو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد گفتم فدای تو شوم اگر بفرموده
اعتماد نکنم بگفته که خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدا بر خلق فرمود که پس باید که اعتماد بفرموده خدا بیشتر داشته باشی بدرستی
که خدا تعالی بتو وعده کرده است اما خدا فرموده است که چون بندگان از تو سؤال نمایند از حال من بگو که من بایشان نزدیکم
مستجاب میکنم دعای دعا کننده که مرا بخواند و میفرماید که نومید شوید از رحمت آلهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را مغفرت
عظیم از جانب فضل بسیار پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از نکال نیک خدا و نخود
تا کنایان شما امرزیده شود از حضرت صادق ع منقولست که بسیارست که حق تعالی دعای کسی مستجاب نمیفرماید و تاخیر مینماید بدعای
تا او زیاده کند دعا را و در حدیث دیگر فرمود که کاهست که بنده دعا میکند پس خدا تعالی میفرماید بدو ملک که موکلند بر
کردن حاجت او استجاب کردم ولیکن الحال بدو مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم و گاهست که
بنده بد دعا میکند حق تعالی میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث دیگر فرمود که چه بسیار است
من امید وار برحمت حق تعالی است مادام که استعجال نکند و امید نشود و ترک دعا نکند راوی گفت که چگونه استعجال کند
فرمود که استعجال آنست که اینقدر مدت دعا کردم و اجابت نرسید و بسنده معتبر از صادق ع منقولست که روزی بر مفضل

الرحمن ۱۴ در کوه بیت المقدس میگشت که چراکاهی برای گوسفندان پیدا کند ناگاه صدایی بگوشش رسید از پی صدا رفت دید که
شخصی مشغول نماز است وطولش دوازده شبر است چون فارغ شد حضرت خلیل پرسید که ایا کسی بغیر از تو از قوم تو باقی مانده است
گفت نه پرسید که خوراک تو از کجاست گفت درنبات میوه درخت راجمع میکنم و در زمستان بان معاش مینمایم فرمود که منزلت
کجاست اشاره بکوهی کرد بکوهی که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود که مرا بخود نمی بری که امشب با تو بسر برم گفت درمیان راه
بیابان عظیم است که نمیتوان گذشت حضرت فرمود که تو چگونه عبور مینمایی گفت بر روی اب براه میروم فرمود که مرا بخود ببر شاید که
خدا تعالی بمن هم این کرامت بروی اب براه روم چنانچه تو کرامت فرمود پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند
چون بآب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند چون بکنار عابد رسیدند حضرت ابراهیم فرمود که کدام روز عظیم تر است
عابد گفت که روز حشر اکه مظالم بندگان را از یکدیگر میکشند حضرت فرمود که پا دست برآوریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز
ایمن گرداند عابد گفت که دعای مرا چه میکنی و الله که سه سالست که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده حضرت فرمود که ترا چیز
دیگر هم که برای چه دعای ترا حاصل کرده اند گفت بلی فرمود که چون حق تعالی بنده را دوست میدارد دعای او را حبس مینماید و بنده بی
صبر نمی آورد تا او بسیار دعا حاجات کند و از خباب مقدس او سؤالها نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن میدارد دعایش را زود
مستجاب میکند یا نا امیدی در دل او می افکند که دعا نکند بعد از ان فرمود که حاجت تو چیست گفت که روزی کله گوسفندی که من
گذشت پسری بگوروی ما بان کله بود ان پسر کبیوی مشکبویه داشت پرسیدم که این گوسفندان از کیست گفت از ابراهیم خلیل
الرحمن پس من دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین دوستی و خلیلی هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خداوندا دعای ترا مستجاب گردانید
ابراهیم دوست خداوند رحیم منم پس حضرت با او معانقه فرمودند و چون حضرت پیغمبر مبعوث شد صحابه مقرر شد
وجه چهارم آنست که حق تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در ان نباشد اضعاف مضاعف ان حاجت را
در دنیا و اخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد فرموده و حاجت ایشان را بروجه کمال روا فرموده خانچه اگر کسی از
پادشاهی فضلی طلب نماید و پادشاه در عوض جواهری یا عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید که حاجت
او را رد کرده است بلکه او را مدح میکنند که اضعاف انچه سایل طلبیده با و عطا فرموده پس بر درگاه پادشاهان این گدایان
جاهل و سایلان ناادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود سیکرداند و از حق تعالی سؤال مینمایند و ان کریم عطای الاطلاق بغیر نهایتی
بی انتها و حمتهای بیحد و حصار بر ایشان عطا میفرماید و قدر انها را نمیدانند و از عدم حصول ان مطلب خسیس شکایت مینمایند
اما انچه در اخرت بایشان کرامت فرماید درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است و نامزد محرومان حاجات دنیا و ناکامان
عرصه هستی و فاکردانیدن چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در بهشتی که کاهست که بنده در حاجتی خود را

وحق تعالی میفرماید که اجابت دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق آواز او و دعای اویم پس چون روز قیامت شود حق تعالی
میفرماید که ای بنده مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم فلان ثواب را بعوض تو دادم و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی
و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب عظیم را بعوض برای تو مقرر ساخته ام پس آن مومن از بسیاری عطاها و ثوابها که شایسته نمایند
آرزو کند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمی شد و اما آنچه در دنیا عطا میفرماید مراد قرب و کمالات نامتناهی است که
لازم دعاست ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی بندگان را از روی لطف و مهربانی بطبع جهول ایشان مدارا مینماید و مراد
و دانه خواهشهای طبع سرکش ایشان از روی حکمت ابتدا از اجابت کرمای خود میکند چنانچه بلابتشبیه بازی را پادشاهی
خواهد که شکاری کند اگر اول او بگوید که بیا که من ترا بر سر دست خود میگیرم و شهباز از وحشت میگریزد اما هیچ فایده در تسخیر او نمیکند
بلکه او را بطعمه و دانه آشنای دام خود میکرداند و چون قابل شد بر روی دست خود شش جا میدهد و هر جایگه که میخواهد بر روی
باز میگردد و اگر پدر مهربان خواهد که طفلی را کسب علوم و حقایق فرستد اگر صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمیکند بلکه او را
از انجوز و مویز و خرما و بوعده قبای نگین و عبای زرین تمکنش آشنا میکند و لذت فهم و حقایق و حکمتها را که یافت بسیاری
عظیم او را زان شغل باز نمیتوان داشت همچنان این حیوان عدیم الشعور و طفل طبعان مغرور چون فضیلتی و لذتی و کمالی و بهره بغیر
از خوردن و پوشیدن و دینار و درهم و حشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت ربوبیت و عظمت و
استغنا و جلال اشیا را در بارگاه خود خوانده که هر چه خواهید از من بطلبید و نمک آشنای خود را از من بخواهید و بسزی طعام را
از من بطلبید تا آنکه ازین راه بدرگاه او رو آورند و از بسیاری دعا و تضرع و مناجات بانهایت پاکی بمرتبه آشنایی و قرب فایز
گردند و لذت مناجات او را بیابند و از خلق روی برتافته در جمیع امور رو باو داشته بشنوند زهی کریم که بدام و دانه نمک
و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیله خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی میکرداند و ان عابل نادان شبیه میکنند با
دلگیریست که حاجتی برآورده نشده است آن لاشان را بر تلکنوذ کرمیدهند یا که اصل دعا کردن عبادتیست و در تعین بندگ خدا کرد
و با مالک الملک مناجات کرده و ثوابهای آخرت تحصیل نموده و با بر ساط قرب خداوند جبار که آشته و خداوند عالم را انیس
و همراز خود کرداینده و بسمع یقین و ایمان از نوش رفعت شنیده و اگر معنی مناجات و لذات نازا بفهمی و رازهای نهانی را بگوش دل
بشنوی و دلدارها و بنده نوازیهای ان محبوب حقیقی را در مقام دعا و تضرع ادراک نمایی حاجتها و آرزوهای خود را بلکه
خود را گم خواهی کرد و اگر حضرت دخول پادشاهان عاجز دنیا را پایه و کوته چشم التفات از ایشان بهتر حاجتهای خود را فراموش
میکنی مهمات جسم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب رب الارباب بیشا همه حضرت مکالمه و عرض حاجات داده اند و
کلیدهای خزاین رحمت را بر زبانش سپرده اند و متکفل امور و مصالح او گردیده و حضرت رب العزة فرموده که تو دعا کن تا خیر خود را

بس واگذار و او سرکشی میکند وارزوی علم نقص وجهل کامل خود بران جناب کستاخ مینماید واو میفرماید که حاجت او را برساورم
کرمن او را دوست میدارم و مشتاق نالهٔ او یم درناکامی حاجت برنمایند از شوق بکام دل میرسد و دیگر است حالش این خواهش
کنیز و چون سخن بانجا رسید و عبارت نارسا ست و مطلب وسیع است سخن مختصر کردیم واین مبحث را بذکر جماعتی که دعای ایشان
مستجابست وجمعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که دعای ایشان مستجابست یکی که
بحج بیت الله الحرام میرود و دعایش مستجابست پس نیک باحوال باز ماندگانش برسیده تا درحق شما دعا کنند و کسی که بجهاد فی سبیل الله
میرود پس نگهبانی خلافت کنند و راه ال ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجابست پس او را بچشم میاورید و دلتنگ مکردانید و از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پنج دعاست که از پروردگار عالم محجوب نمیگردد دعای امام عادل و دعای مظلوم که حق تعالی یاد
میفرماید که البته برای تو انتقام میکشم اگرچه بعد از مدتی باشد و دعای مومن از برای برادر مومنش حق تعالی جا یا نه میفرماید که ترا
و برا بران کرامت کردم و از حضرت رسول ص منقولست که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها می کند تا انکه حق
تعالی بسوی او نظر میفرماید و میگوید بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از مثنیه تندتر است و در حدیث
دیگر فرمود که چهار کس اند که دعای ایشان رد نمیشود تا انیکه درهای آسمان برای او گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد
دعای پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم و دعای کسی که بعبره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید از
حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که سه دعاست که از حق تعالی محجوب نمیگردد دعای پدر برای فرزند اگر با و نیکی کند و نفرین
پدر بر فرزند اگر عاق او گردد و نفرین مظلوم و دعای مظلوم برای کسی که او را یاری کند و حق او را از ظالم بگیرد و دعای مومن
که درحق برادر مومن که با او مواسات و احسان کرده باشد برای خشنودی اهل بیت رسول ص و نفرین مومن درحق کسی که محتاج باو
شده باشد و منضط باشد و او قدرت بر مواساة و احسان با او داشته باشد و نکند و بسنده معتبر از انحضرت منقولست که هیچ کسنند
که دعای ایشان مستجابست مردی که حق تعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته و آنزن او را از نمیکند و طلاق دارد که مهر او را
بدهد و او را رها کند و نمی کند و برو نفرین کند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفروشد و برو نفرین کند و یا چون بار
دیگر بگریزد و او دعا کند که خدا او را برگرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شده شکسته که زود تند کند و دعا کند که بر سرش فرود
نیاید و شخصی که مالی بکسی بقرض دهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را او برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد
در خانه خود نشیند و طلب نکند و گوید که خدایا مرا روزی ده یا بادِیَ اللهِ نَصْلِحُ بِصَلاحِ الْعَبْدِ وَلَدَهُ وَوُلْدِ وُلْدِهِ
وَيَحْفَظُهُ فِي دُوَيْرَتِهِ وَمَا دَامَ فِيهِمْ ای بنده خدا بدرستی که حق تعالی اصلاح میکند بسبب صلاح بنده نیکی بنده فرزندانش را
و فرزندان فرزندانش را و حرمت و رعایت میفرماید در اهل خانهای همسایگان او مادامی که در میان ایشان است و بلا را از ایشان

دفع میناید وعذاب جود را برایشان نازل میکرداند مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح ونیکی وعبادت وبندگیست کرکی
کرنده شایسته خدا ست خدا برکت او فرزندانش را هم بصلاح میدارد وخانکه نام خیرش در دنیا واخرت باقی میماند وذره نیکی ایشان
نا دیده کرده دو برکت ودفع بلا ها از خویشان ودوستان وهمایکان او میفرماید خنانچه بسند معتبر از رسول ص منقولست که چون
حق تعالی میند اهل شهر یا کرا ایشان را خد تجاوز میکنند ورنافرمانی ودران شهر کس از مومنان هست حق تعالی ایشان را میفرماید که ای
اهل معصیت من اکر در میان شما نبودند این مومنانی که بمال حلال من دوستی میکنند وبصلاح ونیکی وعبادت خود زمین ومسجد های
مرا معمور میدارند در حجا از ترس من استغفار مینمایند هرانینه عذاب خود را بر شما نازل میکردم وبر شما میکردم یا باد دیان
ربک عزّ وجلّ یا هی الملائکة بنا لا تنفر رجلٌ فی ارض فقر فوذن ثم یقیم ثم یصلی فقول ربک لملائکة
انظروا الی عبدی یصلی ولا یراه احد غیری فیزل سبعین الف ملک یصلون وراءه ویستغفرون له الی
الغد من ذلک الیوم ورجلٌ قام من اللیل فصلی وحده فسجد ونام وهو ساجد ویقول تعالی انظروا الی
عبدی روحه عندی وجسده ساجد ورجلٌ فی زحف یفر اصحابه ویثبت هو یقاتل حتی تقتل ای ابوزر
مدرسی که پرورد کار عزیز بزرکوار تو بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میکذارد وهیچکس غیر من او را نمی بیند وبنا
او اطلاع ندارد ودین حق تعالی هفتاد هزار ملک را فرو میفرستد که در عقب او نماز بکذارند واز برای او استغفار نمایند تا فردا
آنروز ودوم وشخصی که در شب برخیزد ونماز شب بکذارد تنها پس بسجده رود ودر سجده خواب بر دو ران حال حق تعالی بملائکه
میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که روحش نزد من است وبدنش در سجده سوم شخصی که در جنکی باشد در راه خدا جهاد کند
ورفیقانش بکریزند واو ثابت قدم بماند وقتال کند تا بشهید شود بدانکه احادیث در باب اخفا ونهان کردن عبادات وارد
شده است که عمل صالح را چون بنده از خلق نهان میکند وشخصی میدارد وخدا تعالی او را بسته از برای هر دم ظاهر میکرداند که او
در دنیا نیت بخشد با انچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت وازحضرت صادق ع منقولست که محبوب ترین اعمال
نزد حق تعالی نماز ست وان آخر وصیت پیغمبر ست چه پیاز نکوست که شخصی غسل کند یا وضوی کامل بسازد وبکناری رود که
هیچ انسی او را نبیند پس حق تعالی بر وسطلع کردد که کاهی در رکوع است وکاهی در سجود ومدتی که بنده هر کاه سجده کند وسجده را
طول دهد شیطان فریاد میکند که واویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند ومن عصیان او کردم واینان سجده کردند ومن
از سجده ابا کردم واحادیث بسیار دلالت کنند بر نیکی عبادات واجبه مانند نماز واجب وزکوة واجب وغیران علانیه کردن بهتر
که او می متهم بترک واجبات نشود وموجب رغبت دیکران کردد والصاق یاران بسیار مناسب باشد چون حق تلازم ووجوب در
ادای حقوق لازمه چندان فخری در یاد نمی باشد خنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر چه خدا فرض واجب کرده



کرد انیده علانیه گردنش بهتر است از پنهان کردن و هر چه سنت باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه و اگر کسی زکوة مال خود را
برد دست بگیرد و علانیه قسمت نماید مکروه و جمیل خواهد بود و بر تضمون احادیث بسیار است خصوصا نماز و جب که بجماعت واقع
ساختن و در مساجد و مجامع بجا اوردن فضیلت تامه دارد پس احادیث که در باب اخفای عبادت واقع شده مراد
انها عبادتهای سنت یا مراد انست که از ریا و سمعه بردم شنواند و افشا ریا نها نکنند و انکه در تحدیث واقع شده اوان
و اقامت که در نماز سنت عمل نمیتوان نمود بنا بر انکه در نماز سنت اوان و اقامت بدعتست پس عمل نکنیم بر انکه در صورتیکه
در خفیه صحیح لایه تنها نماند باشد و با وجود تنهایی خدا را فراموش نکنند و با اداب و شرایط متوجه عبادات شود و حق تعالا بیست
این اذان و اقامت کفتن تا رکان ان میفرماید و ملایکه برای ان میفرستد که با اقتدا کنند تا از ثواب جماعت محروم نگردد
و بدانکه نماز شب سنت و طریقه پیغمبران و دوستان خداست و بشمار فضایل بی انتهاست و مکانهم را کفتن تا قاضی الحاجات
و چون ادمی را در روز متوجه بشدن بشاغل دنیوی بسیار در خاطر هجوم اورد و در اعمال روز خضور قلب کمتر میباشد و چون اول
شب را بر اعمال و افعال انکس مطلع میکرداند و چون ادمی در اول شب خوابد چون برخیزد در اخر شب نفس از خیالات و وساوس خالی
و حضور قلب اسانتر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل اخلاص نزدیکتر است خانچه حق تعالا میفرماید که ان ناشئة اللیل هی
اشد وطأ و اقوم قیلا ترجمه اسش انست که بدرستی که نفسی که در شب بعبادت الهی قیام مینماید یا در شب عبادتی که احادیث وجه
چهارم میشود با عتبار انکه در شب با شی میشود و ثبات قدم و رزیدن دران دشوار تر است چون ترک خواب نمودن و بعبادت برخواستن
دشوار تر است یا انکه موافقت دل با زبان دران بیشتر است و دل خبردار و از انچه بر زبان جاری میکرداند سنجش در ست تر است تعنی دعوی
اخلاص در بنده کی که مینماید صادق تر است خانچه از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه وارد شده است که مراد انست که ادمی برخیزد
از رخت خواب خود و غرضش رضای خدا باشد و غیران منظورش نباشد یا انکه حق تعالا را دران تاریکی شب نور ها و فیضها و
رحمتهاست که لذت انها را مستعدان می یابند و با سانید بسیار از نبی و ائمه اطهار صلوات الله علیه منقولست که شرف مومن برخواستن
بنماز شب و عزت مومن باز داشتن شر خود است از مردم و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که بر شما باد بنماز شب بدرستی که
ان سنت پیغمبر شماست و راه صالحان پیش از شماست و دفع کننده در دیهای از بدنهای شما و فرمود که نماز شب رو را سفید میکنند
و خوش رو و خوشخو میکرداند و سبب فراخی روزی میشود و در حدیث دیکر فرمود که مال و فرزندان رندکانی و نهایت و هشت رکعته
نماز کردنده در اخر شب میکذارد زینت اخرتست و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع آمد و شکایت از اضطراب
و پیچیدی نمود و افراط کرد تا انکه نزدیک بود که از کریه شکایت کند حضرت فرمودند که با نماز شب میکنی کفت بلی حضرت با و
التفات فرمودند که دروغ میکوید کسی که دعوی میکند که نماز شب میکنم و در روز کرسنه است حق تعالا نماز شب را ضامن قوت روز

گردانیده است و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که نماز شب موجب صحت بدست و سبب خوشودی پروردگار میشود و تمسک باخلاق پیغمبرانست و متعرض شدن رحمت الهی است و از حضرت صادق ع منقولست که گاه است که نه بر پیغمبر در شب وخواب بر و غالب میشود و او را بخواب راست و چپ میدهد و قلش بسینه اش میچسپد پس حق تعالا امر میفرماید که در هوای آسمان را می شایند و ملایکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که چه حجت بر خود میسازند در تعرض حبل من و در چیزی که بر و واجب کرده ایم و از من امید یکی از سه چیز دارد که یا گناهان او را بیامرزم یا توبه اش را تازه گردانم یا روزیش را زیاده کنم ای ملایکه شما را گواه میگیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب روا نیکو میکند و خلق را نیکو میکرداند و ادمی را خوشبو میکند و روزی را زیاده میکند و باعث ادای قرض میشود و غمها را زایل میگرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که خانها یکه در انها نماز شب باتلاوت قران در نماز شب میکنند باهل اسمان روشنی میدهند و بروایت دیگر فرمود در تفسیر این ایه که حق تعالا میفرماید که جنات و نیکیها و بهار ابر طرف میکند مراد اینست که نماز شب کنه مومن میکند بدنهای او را بر طرف میکند و از حضرت رسول ص منقولست که هر گاه خدا تعالا نماز شب گزاران را دوست میدارد از مردان بازنان برخیزد خالصا برای خدا نماز کند بانیت صادق و دل سالم و بدن باخشوع و چشم گریان خدا تعالا نه صف در عقب او از ملایکه مقرب فرا میگیرد که عدد هر صفی انچه از ملایکه باشند بغیر از خدا احصا نتواند نمود و یکطرف هر صفی از مشرق و دیگری از مغرب باشد پس چون فارغ شود بعدد ان ملایکه برای او درجات بنویسند و بلند دیگر فرمود انحضرت که چون بنده در میان شب تاریک باشد و با خداوند خود خلوت کند و با او مناجات نماید و راز گوید حق تعالا نوری در دل او ثابت گرداند هر گاه گوید یا رب یا رب خداوند جلیل بزرگوار ندا فرماید که لبیک ای بنده من از من سوال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امور ترا کفایت کنم پس ملایکه میفرماید که ای ملایکه نظر کنید بسوی بنده من که بخلوت و تنهایی در گاه من آمده و در میان شب تاریک در سکانی که هیچ کس از مردم او را نمی بیند و غافلان در خوابند گواه باشید که گناه او را امرزیده و در حدیث دیگر فرمود که حیر ئیل بحضرت رسالت مرا تمام وصیت میفرمود تا انجا که گمان کردم که شکان است من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود و فرمود که سه چیز است که موجب فرح و شادی مومنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مومن و افطار نمودن در روزه و تجدد کردن در نماز شب و فرمود که حق تعالا حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید برای انکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد و در مکانی که مردم در خواب بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر گاه ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب او بی نماز نباشد و تر و منقولست که شخصی بخدمت امیرالمومنین ع عرض نمود که یا امیرالمومنین من محروم شده ام از نماز شب فرمود که تو مردی که گناهان ترا در بند کرده است حضرت رسول فرمود که در رکعت نماز که در میان شب بگنجم محبوبتر

رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة والرضوان رسالهای صغیر و کبیر درین باب تالیف نموده اند تا کما حقه تحصیل نمایند و
درین کتاب متوجه بکیفیات و احکام عبادات شویم بسیار بطول میکشد یا اباذر ما من رجل جعل جبهته فی بقعة
من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة ما من منزل ینزله قوم الا واصبح ذلک المنزل یصلی
علیهم و یلعنهم یا اباذر ما من صباح ولا رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضا یا جارة
هل مر بک ذاکر الله او عبد وضع جبهته علیک ساجدا لله فمن قائله لا و من قائله فاذا قالت نعم
اهتزت و ابتهجت و ترى ان له الفضل جارها ای ابوذر هیچکس مثل نماز خود را بقعه بقعهای زمین در سجده نمیکند
الا انکه زمین شهادت میدهد در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در او نجافرود نیایند مگر انکه چون صبح شود ان منزل بر ایشان
صلوات فرستد اگر عبادت الهی در ان کرده یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی ان نموده باشند ای ابوذر هیچ
صبحی و پسینی نیست مگر انکه بقعها و قطعهای زمین بعضی از انها دیگر را ندا میکند که ای همسایگان من اما کسی بر شما گذشت که یاد
حق تعالی را با نبده مشغول بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند بلی پس ان قطعه زمین که میگوید بلی بر خود
می بالد و شادی میکند و افتخار مینماید و خود را بر همسایهای خود تفضیل میدهد بسبب انکه عبادت الهی بر روی ان شده است
غفلت آدمی را بنحوی مغرور گردانیده که جمادات از ان بسیار ترند و قدر عبادت و بندگی خدا را از ان بیشتر میدانند
و میدانند و توجیه این اخبار بچند وجه میتوان نمود اول انکه محمول بر حقیقت باشد و جمادات را یک نحو شعوری ضعیف بوده
باشد خانکه حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر انکه حق تعالی را تسبیح و تسبیح و ملتبس بحمد اوست ولیکن شما تسبیح او را نمی فهمید
دوم انکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین میگفتند سوم مراد از قطعهای زمین اهل ان قطعه باشند
از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکن اند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام جعفر صادق
علیه السلام پرسید که عبادت الهی را در مکانهای مختلف واقع ساز حضرت فرمود که بهتر انست که در مکانهای مختلف بجا اورد
زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسناد معتبر منقولست که هر جا عتی که در مجلسی جمع شوند
و خدا را در ان مجلس یاد کنند و صلوات بر پیغمبر و ال طاهرا و فرستند ان مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان
خواهد گردید یا اباذر ان الله جل ثناؤه لما خلق الارض و خلق ما فیها من الشجر لم یکن فی الارض شجرة
یا بنها بنوا دم الا صار ما بوا منها منفعة فلم یزل الارض و الشجر کذلک حتی تکلم فجرة بنی ادم
بالکلمة العظیمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما اقشعرت الارض و ذهبت منفعة الاشجار
ای ابوذر چون حق سبحانه و تعالی زمین را خلق فرمود و خلق نمود و انچه در زمین است از درختان و سبزی در زمین نمود

که بنی آدم بزودی از درخت آسیه مکرا که ازان می یافتند و بپوسته زمین و درخت چنین پرمنفعت بود تا هنگامی که بنی آدم مظلم
تکلم نمودند بان کلمه عظیمه و بنسزای نزدیک که گفته که خدا فرزند دارد پس چون ان ناسزا گفته زمین برخود بلرزید و نفع درخت
برطرف شد حق جل علا میفرماید که تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن
ولدا که ترجمه اش اینست که نزدیکست که آسمانها ازهم شکافته شود و زمین از هم بزرد و در افتند کوهها
ورزیده شوند بجهة انکه خوانند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدایرا که فرزند گیرد و بلکه هرچه در آسمان و زمین است
همه مملوک اویند و بنده اویند و این کلمه شنیعه را کفار قریش گفته که ملائکه دختران خدایند و یهود گفتند که عزیر پسر خداست
و نصاری گفته که عیسی پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی بیچ درختی
اخلق نفرمود مگر انکه میوه داشت پس چون مردم گفته که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف میوه درختان بر طرف شد و بجو
شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار برآوردند و از حضرت رسول صلعم منقولست که حق تعالی چهل پیغمبران بسوی قوش فرستاد
و چهل سال درمیان مانده ایشانرا دعوت نمود و هیچکس از ایشان با ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که دران عید در
کنیسه خود جمع میشدند پس ان پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسه ایشان رفت و بایشان گفت که ایمان آورید بخدا ایشان گفتند اگر تو
پیغمبر خدایید دعا کن که خدا میوه بابد هر یک جامهای طلا و در آنرو جامهای دیبا پوشیده بودند از پیغمبر خدا رفت و وجوب
خنک حاضر کرد و انید و دعا کرد آنچه بسبز شد و میوه زرد آلود داد و همگی خوردند و هرکه خورد و نیت آن داشت که مسلمان
شود ان پیغمبر دسته آن زرد آلو از دهانش شیرین برون می امد و هرکه نیت داشت که مسلمان نشود دسته تلخ از دهانش برون
می امد حاصل این سخنان اینست که آدمی بهد بهایا و کفتار و کردار خود از جهتهای صوری و معنوی محروم میکرد و چنانچه میوه های
بنی آدم نفع درختان ظاهری بر طرف شده و بر خاک و خاشاک کردند همچنین درختهای معنوی از علوم و کمالات که در هر عصر
دلها و سینها میرویید بثمره و کم فایده میکرد چنانچه از انروز که شیطان تفوق را در میان مردم در آورد و جنیان
مقدس از بزدی را با هر جنس و خاشاک مستحد دانستن زمین و دلهای دانایان از ان برخود بلرزید و از ثمرات شجرات علوم و انایه بهره
وجهالت در میان مردم کامل شد چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را درخت و میفرماید که الم تر کیف ضرب الله مثلا
کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله
الامثال للناس لعلهم یتذکرون که ترجمه اش اینست که ایا نمی بینی که چگونه بر پرورد کار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه را که
و معارف حق باشد بدرخت طیب و نیکو که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان باشد یا بجانب آسمان کشیده باشد که در هر سیوه
خود را در هر هنگامی باذن و مشیت دارا ده پروردگارش و میزند خدا تعالی امثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند و بجا

حق را و بعد از ان بسفر باید که مثل سخن ناپاک و خبیث مشهای کلمه کفر و عقاید فاسده است مانند درخت ناپاک که از روی زمین
بلند شده باکنده شده و از ارتیه و شاخی و ثباتی نیست و وطبق این تمثیل بر عقاید ظاهرست که ایمان و عقاید حق را ریشه
محکم میباشد و تشکیکات و تسولات متزلزل نمیشود و بزودی بر طرف نمیشود و چنانچه ظاهرست که این مذهب حق شیعه ما ان ثبات
قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که از زایل کردند و ان مذهبهای باطل شغلهای حسن و خاشاک بود که نمایش کرد و در اندک
روزی مضمحل شده و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بر اسمان رفعت کشیده و توفیق پرورد کار ش چیوهای نکارنگ
از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهل شیعه میدهد و شقیا از ان محرومند یا باذر ذات الارض
تبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحا ای بوذر مدبرستی که زمین میگرید بر مؤمن بعد از فوت او چهل روز همان اشکال
فقره سابقه در انجا جاریست یا انکه در انجا مجاز شایعی است که مصیبتی را که بغلبت یا میکنند که اسمان و زمین بر او میگریند و این معنی
اخبار بر استوضا و لیشان نشدن و بر ظاهر که نداشتن باحتیاط اقربست و بسنه معتبر از موسی بن جعفر ع منقولست که چون مؤمنی
میمیرد و گریه میکنند بر و ملائکه و بقعهای زمین که در انها عبادت پرورد کار میکنند و درهای اسمان که اعمالش از ان بالا
میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود که هیچ چیزان رخنه را نمی بندد زیرا که مؤمنان عالمه الحقیقه حصارهای اسلامند
که اسلام را از ضرر موافقان و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهرها شهر را حفظ میکنند بدانکه فضیلت اسلام زیاده از انست
که حد و حصاری تواند چنانچه بسنه معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمیتوان نمود و حال انکه در
قران میفرماید که و ما قدروا الله حق قدره یعنی تعظیم نکردند خدا را تعظیم او را و انست که نمیتوان او را وصف نمود چگونه
وصف نمیکنند بقدریکه مکرر گفته اعظم است از انچه ایشان وصف کرده اند مدبرستی که پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف
توان نمود بنده که حق تعالی از هفت حجاب او را گذرانیده و با او را رگفت و طاعات او را در زمین مانند طاعت خود گردانیده
و فرموده که انچه رسول بفرماید و بیاورد از برای شما اخذ کنید و عمل نمایید و انچه نهی شما نماید ترک کنید و فرموده هر که اطاعت
او کند اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است و امور دین را با و مفوض گردانیده و ما اهل بیت را
وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی هر شک و شبهه و کنای را از ایشان برداشته و لیشان را
از جمیع عیبها و بدیها مطهر گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود مدبرستی که چون مؤمنی برادر خود را ملاقات نماید و
با او مصافحه کند بیوسته حق تعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و گناهان از ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد
و از حضرت صادق ع مرویست که چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرو گیرد و چون یکدیگر را
در بر میکنند از برای محض رضای خدا که عرضی از اغراض دنیا نداشته باشد بایشان میگویند که گناهان شما مرزیده شد عمل

از سر گیرید چون با کدیگر مشورة بسوال کنید ملائکه کاتبان اعمال با کدیگر میگویند که در شوید از ایشان شاید سری نزد
باشد و خدا یعالی سر ایشان را پوشیده است راوی گوید عرض کردم که پس بخشان ایشان را نمی نویسید و حال آنکه حق تعالی معلم
گر هیچ بخشی نمیکنند مگر آنکه نزد او حافظی و نگهبانی مهیاست حضرت اهی شنیدند و گریستند بسیار و فرمودند که حق تعالی امر
فرموده است ملائکه را که در شوند چون با کدیگر ملاقات نمایند برای اجلال و حرمت ایشان و اگر چیزی نمی بینند نمی نویسند اما
عالم السر و الخفیات میداند و کفتهای ایشان را حفظ می نماید و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی
مومن را سه خصلت کرامت فرموده است غیرت در دنیا و غلبه در سکاری در اخرت و مهابت میانهای ظالمان و حضرت
امیر المومنین ع فرمود که مومن در پنج نور میکرود داخل شدنش در امور و مجالس نورست و بیرون امدنش نورست و عملش نور
و بخشش نورست و نظرش در رعایت بسوی نورست و ابنسد معتبر منقولست که جمعی از خواص حضرت صادق ع در شب بایشان
در خدمت انحضرت نشسته بودند گفتند که چه بسیار یکوست این آسمان و چه بسیار نورانی و روشنند ستارکان حضرت
فرمود که شما این را میکوید ملک عظیم الشان جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل علیهم السلام چون بزمین نظر می کنند
و شما او برادران مومن شمارا در اطراف زمین مشاهده مینمایند نور شما در اسمان زیاده از این کواکب مینماید و ایشان نیز میکویند
که چه بسیار نورانی اند این مومنان و حضرت رسول ص فرمود که بدرستی که مومن در اسمان معروفست و اهل اسمان او را
می شناسند چنانچه اهل و فرزندان خود را می شناسد و مومن کرامی تر است نزد خدا یعالی از ملک مقرب و بر و ایت
دیکر فرمود که مومن نور الهی نظر میکند در چیزها از حضرت صادق ع منقولست که مومن را از برای این مومن مینامند که امان
میدهند او را از جانب خدا از عذاب آتی و خدا امان او را اجابت میفرماید و باکه چنانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود اعمال
و ایمان فضیلت دارد بارکان کدیکر زیرک فرایض از ایمان مدبر میرود چنانچه سابقا بر وجه اجمال و بر نمطی اشاره کردیم و شنونده
و نبذه خالص کاهی از زبان تقصیر میکنند و کاهی شیعه و کاهی فیما بعد امیکویند و کاهی مومن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند
که اعتقادش درست باشد و احادیثی که در فضیلت مومن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع شده است اکر کسی رجوع نماید
باحادیثی که در باب صفات مومنان و شیعیان وارد شده است میداند که مومن چه بسیار کم است چنانکه از حضرت صادق ع
منقولست که مومن نایافت تر است از کوکرد احمر و سبنسد معتبر از صادق ع منقولست که مومن را سه اوارست کرشت
خصلت در او باشد صاحب وقار باشد نزد فقها که حادث میشود و زود کمراه نشود و نرم و بلا صابر باشد و در هنکام
فهمها ناکرباشد و انچه خدا روزی او فرموده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان متحمل کناه
و وزر نشود و بدین خود را پوشیده دارد و در عبادت مردم ازو در راحت باشند مدبرستی که علم خلیل در دست

مومن است وعلامت او است از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که مومن را خاموشی او زیبای نیست کردار نکوهیده سالم باشد و سخن گفتن او برای نیست که نعمتهای الهی فایز گردد و سخنی که با او یا امانت میسپارند بدوستان خود نمی گوید و شهادت خود را از دشمنان مخفی نمیدارد و صحیح کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند اگر نیکی او را کوچک بدانند گفتنهای ایشان بزرگ میرسد و استغفار میکند از گناهان که مدح کنندگان او نمیدانند او را فریب ندهد بگفته کسی که بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید خدا را میکند که اعمال او را اضباط و احصا نموده و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که مومن در امر دین خود قوی و بعاقبت امور خود نظر مینماید و با خلق دارا میکند و در ایمان بمرتبه یقین رسیده و در علم و باد کردن فقه صاحب حرص است و در امر که موجب مذلت او است صاحب نشاط است و اعمال خیر را با استقامه و درستی بجا می آورد و با علم و علم صاحب حلم و بردباریست و با بردباری صاحب فهم و مواریست و در امور حقه صاحب نجابت و چیزهای بیت و با توانگری نمیاند روست و اگر فقیر است فقر او را زینت میدهد و بذلت طلب خود را اضایع نمیکرداند و با قدرت بر انتقام عفو میفرماید و طاعت خدا میکند و خیر خواه مسلمانست و بردبار است از سفیهان و با وجود رغبت بعاصی ورع و پرهیزکاری مینماید و از فقها زود از جا بدر می آید و در جهاد کردن حریص است و چون نماز می ایستد اش مشغول خدا است و در سختی صبر مینماید و در کردار با نیکی یاری میکند و در نعمتها شکر مینماید و غیبت و مکر نمیکند و با خویشان بدی نمیکند و در نیکیها سستی نمیورزد و کج خلق و درشت خو نیست و خشم او را مغلوب نمیکند و تواضع رضای خدا را در نظر کردن نداند نظر میکند و کشش او را بفضیحه نمی اندازد کار برای شکم مرتکب حرام نمیشود و در دنیا و آخرت رسوا نمیشود و فرجش بر وخامت نمیکرد و کار او را بجرام نمی اندازد و حسد مردم را نمی برد و او را تغیر و سرزنش نمیکند و او کسی را بر بلایا و بر گناهان سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند و مظلوم را زیاری نمیماند و بر مساکین رحم میکند و خود را محبوب مردم را برحمت میدارد و بغرتهای دنیا رغبت نمی نماید و از ذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند همه مردم در کاری می خندند و او بسته در کار غم خود است و در علش نقصی شاهده نمیشود و در رایش سستی نمی باشد و نیتش ضایع نمیکند و هر که با او مشورت میکند او را بخیر راهنمایی میکند و مساعدت و همراهی مینماید هر که از او یاری طلبد از فحش و بیحیائی کناره میکند و بسنده معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین ع از حضرت رسول ص سوال نمود از صفت مومن حضرت فرمود که پنج خصلت است در مومن که اگر این خصلتها در کسی نباشد ایمانش کامل نیست و از اخلاق مومنان نیست با هیچ که نماز با حاضر شود و بدادن زکوة مسارعت نماید و مساکین را اطعام نماید و بر سر یتیمان دست شفقت بمالد و جامهای کهنه خود را پاک و پاکیزه دارد و در عبادت دشمن بر میان بندد یقین او را مردانه عبادت کند مومنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند و چون وعده کنند خلف نمی کنند و چون امانت نزد ایشان گذارند خیانت نمیکنند و بر بیچارگان رحمت کنند و شبها راهب و متعبد و در روزها مانند شیر درنده

مردانه می کوشند وجهاد میکنند و در روز با بروزه اند و در شبها بعبادت برپا ایستاده از ایشان بهمسایگان میرسد و کسی که با ایشان هم نشینی میکند از ایشان متأذی نمیشود بر روی زمین بهمواری راه میرود و کلام بر درشتی ایشان نخاسته پیوسته زبان آنها در پند خباز ها کرد اند خدا و شما را از جمله پرهیزگاران و حضرت صادق ع فرمود که شیعه ما جمعی بودند که نشانهای ایشان بر چیسیده بود و لبهای ایشان از تشنگی خشک بود صاحب مهربانی و بردباری و دانایی بودند و بترک دنیا و عبادت معروف بودند پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت و پرهیزگاری از معاصی و استمام در طاعات و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که مسلمان آنست که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مومن آنست که مردم از وی ایمن باشند در مال و جان خود و حضرت صادق ع فرمود که مؤمنان ملایم طبعان و نرم خویان و هموارند مانند شتر رامی که اگر مهارش بکشند منقاد باشد و اگر بر روی سنگ بخوابانند بخوابد و در حدیث دیگر فرمود که سه چیزست که از علامات مومن است علم بخدا و بانچه خدا دوست میدارد دوست باشد و دشمن باشد بانچه خدا دشمن میدارد از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که روزی حضرت امیر المومنین ع در عراق نماز صبح او امیفرمودند و بعد از نماز مردم را موعظه نمودند و خود بگریستند و ایشان را گرمانیدند از خوف الهی بعد از آن فرمودند که والله جمعی را مشاهده نمودم و عهد و زمان خلیل خود و رسول خدا ص که صبح و شام میکردند و اوراد و وظیفه ها بود و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسپیده و در میشانی ایشان جای سجود پینه کرده مانند زانوی بز و شبها را بروی می آوردند بسجده و نماز و گاه بر پا ایستاده بودند و گاه در سجده بودند و تضرع میکردند و خلاصی خود را از جهنمی طلبیدند و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود چون نام خدا از زبان ایشان مذکور میشد بلرزه میافتادند مانند شاخهای درخت در سخت ترین روزهای سخت و باین حال پیوسته خایف و ترسان بودند واین کرده که می بینم همگی در غفلت اند پس نخاسته رفتند دیگر از خصلت ناکسی خندان نمیدیدند تا بشهادت فایز گردیدند و در حدیث دیگر فرمود که شیعه علی جماعتی اند که مالهای خود را در ولایت ما بدوستان ما بذل فرمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر محبت نمایند و برای احیای امر تشیع که یکدیگر را زیارت کنند و چون متعصب آیند ظلم نکنند و چون کسی را دوست دارند در دوستی مبرزند و با برکت باشند بهمسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان سالم باشند و از حضرت رسول ص منقولست که هر که خدا را شناخت عظمت او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو و دشنام و را از زیادتی طعام و خورد و نوشیدنی مباح از روزه و عبادت صحابه گفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله در دستان خدایند حضرت فرمود که بدرستی که اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان باد خدا بود و نظر کردن ایشان حیرت کردن بود و سخن گفتن ایشان حکمت بود و چون در میان مردم راه میرفتند رفتار ایشان بر گذشت از برای مردم اگر اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته شده است و مقدر گردیده نمی بود روحهای ایشان قرار بگرفت از ترس خدا الهی

وشوق ثواب باقتضای و از حضرت باقر ع منقولست که از حضرت رسول ص سؤال نمودند که چه جماعت اند نیکان نه کان خدا فرمود
کان جماعتی که چون بسته کنند خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار نمایند و چون حق تعالی با ایشان چیزی عطا نماید شکر کنند
و چون ببلایه مبتلا شوند صبر کنند و چون از کسی بخشم اند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بجابر جعفی فرمود که
ای جابر ایا همین بس ست کسی را که تشیع بر خود می بندد که دعوای محبت ما اهل بیت کند و الله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا
نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر شیعه ما جابر بسیار شعیا از ما شناختند مگر بتواضع و فروتنی و بسیاری ذکر خدا و روزه
نماز و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان بستن
از غیر نیکی بمردم و امینان خویشان بودند در جمیع امور جابر گفت که یا ابن رسول الله من کسی را در این زمان باین صفات نمی شناسم
حضرت فرمود که ای جابر بایین خیالها از راه مرو همین ست مگر آدمی که گوید من محب و دوست میدارم و ولایت او دارم و اگر
کسی گوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از امیر المؤمنین ست و با اعمال آنحضرت عمل نماید و پیروی سنت او
نکند آن محبت هیچ بکار او نمی آید پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای او را یابید بدرستی که میان خدا و احدی از خلق
خویشی نیست و محبوب ترین بندگان و گرامی ترین ایشان نزد خدا کسی ست که پرهیزکاری از محارم الهی زیاده کند و عمل بطاعات
الهی پیشه نماید و الله که تقرب بخدا بالمتیوان جست مگر بطاعت او و ما برات از آدمی از آتش جهنم از برای شما نداریم و هیچکس را
بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا ست ولی و دوست ماست و هر که معصیت الهی کند او دشمن ماست و بولایت ما نمی تواند
رسید الا بپرهیزکاری و عمل بصالح و بندهٔ معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که نیستند شیعهٔ علی مگر نحیفان رنگ
شکستگان لاغر جسمان خمیده لبان تهی شکمان که زنگشان متغیر و رویهاشان زرد گردیده چون طلعت شب اینان را فرو میگیرد زبان را
فرش خود میکردانند و زبان را به پیشانیهای خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار ست و آب دیده ایشان بریشان و دعا گویه
ایشان فراوانست در مسکامی که مردم شاد و خندان اند ایشان محزون اند و از حضرت صادق ع منقولست که نیست شیعه جعفر مگر کسی که
شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای او فریه کار خود کار کند و امید ثواب و ترک عقاب
او داشته باشد پس اگر اینچنین را به بینی ایشان شیعه منند و بندهٔ معتبر از حضرت رسول ص منقولست که فرمود یا علی خوشحال
کسی که ترا دوست دارد و وای بر حال کسی که ترا دشمن دارد و دگذب تو نماید دوستان تو معروفند در آسمان مشهورند در زمین هفتم
و در ما بین این هر دو دوستان تو اهل ورع و حیات میکوشند و تواضع و فروتنی برای خدا میکنند دیده های ایشان خاشع
و دلهای ایشان ترسان ست برای خدا و حق ولایت ترا می شناسند و زبان ایشان بسته بفضل تو گویاست و اب از دیده های
ایشان ریزانست بسبب بهر بانی و محبت نسبت بتو و امان از فرزندان تو دارند و خدا را عبادت می نمایند بنحوی که خدا تعالی از

در قرآن بآن امر فرموده است و بر هیچ کس از طریقه پیغمبر بر ایشان ظاهر گردیده و عمل نمانده بآنچه اولوا الامر ایشان امر میفرمایند و با نیکی صله و احسان منمایند و از نیکی مکروری نمیکنند مدتی که ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند و دعای ایشان از این نیکوئیها و برای گناه کاران ایشان استغفار میکنند و در مجامع ایشان حاضر میشوند و بر مرگ ایشان گریه میکنند تا روز قیامت

شیعیان مانیت ایشان گفتند سیمای شیعیان ما

در روایتی آمده که شبی حضرت امیرالمؤمنین ع از مسجد بیرون آمدند و بجانب صحرای نخف روان شدند و شب ماهتابی بود در اثنای راه دیدند که جمعی در عقب آنحضرت میروند استادند و پرسیدند که کیستید شما گفتند شیعه توایم یا امیرالمؤمنین حضرت در روی ایشان نظر کرد و گفت چرا شمارا بسیمای شیعیان نمی بینم گفتند یا امیرالمؤمنین حضرت از بیداری شبهای ایشان کور و خشک است از بسیاری گریه و پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشک است از بسیاری دعا پوسته آثار خاشعان از ایشان هویدا است حضرت صادق ع فرمود که مؤمن باید

متصف نیشود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیشود تا دوازده خصلت در و نباشد مردم امید خیر از و داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را از خود اندک شمارد و اندک خیر را از دیگران بسیار داند و آنچه شر خود را بسیار داند و شر بسیار دیگران را اندک داند و از حاجات بسیار که از و طلب نمایند دلتنگ نشود و مال بسیار بهم نرساند و از طلب علم در تمام عمرش ملال نداشته باشد و ذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوب تر باشد تا توانگری و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و هر کرا بیند که او به از من بهتر است و پرهیزکارتر است و هر که از او بدتر است و کوچک تر است در خود پندارد تا بآن شخص را که از و بهتر است می گوید که شاید او از من بهتر باشد و نکیش بهمان چون چنین کند بلند مرتبه گردد و میشود و بزرگ اهل زمانش گردد و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت

رسول ص روزی ملاقات نمود حارثه بن النعمان انصاری را و فرمود که بر چه حال صبح کرده حارثه گفت که صبح کردم یا رسول الله بایمان محقق ثابت حضرت فرمود که هر چیز را حقیقت و لیلیت حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فسرده شده است و بدنیا رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من در عبادت و تشنگی روزهای من در روز گرمی است و گویا عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر می آیند و گویا اهل جهنم را می بینم که در آن معذبند حضرت فرمود که تو مؤمنی که خدا تعالی دلت را بایمان منور ساخته است بر تحیال ثابت باش خدا تعالی ترا بیفزاید

بار دیگر حارثه گفت یا رسول الله بر نفس خود از هیچ چیز اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم خود حضرت برای او دعا فرمود که منبایع چشمش بر طرف شد از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که حضرت رسول ص در بعضی از سفرها بود در عرض راه جمعی از انصار بملازمت آنحضرت رسیدند سلام کردند حضرت فرمودند که کیستید شما گفتند که ما مؤمنانیم فرمود که حقیقت و دلیل

ایمان شما جت کفته بقضای الهی راضی شده ایم و او امر الهی را منقاد کردیم و امور خود را بخدا تفویض نموده ایم و بر خدا توکل
کرده ایم حضرت فرمود که دانا یانند حکیمانند نزدیکست که از ملکت بدر وجه پیغمبری برسید پس اکر رحمت میکوید نباید کی کنید خانه
چند را که بپوسته در انها سکنی نخواهید داشت و جمع میکنید مالها را که نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خداوندی که بازکشت
شما بسوی اوست و اخبار درین باب زیاده از حد و حصاست و بهترین اخبار درین باب زیاده از حد و حصاست و بهترین اخبار
درین باب حدیث همام است که والد فقیر علیه رحمة الله الملک المنان شرح وافی بران نوشته امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را
توفیق اکتساب این کمالات و وصول بین سعادات روزی کرداند یا اباذر اذا کان العبد فی فریضة او تسبیحة
ثم اذن واقام وصلی امر الله عز وجل الملائکة فاصفوا خلفه صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه
ویسجدون بسجوده ویؤمنون علی دعائه یا اباذر من قام ولم یؤذن معه لم یصل معه الا ملکان
الذین معه ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی تنها مانده باشد وضو بسازد یا تیمم کند اکر اب نداشته باشد پس اذان و اقامت
بکوید و نماز کذارد حق تعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بندند صفی که دو طرف ان صف را نتوان دید رکوع کنند آن
ملائکه بارکوع او و بسجود روند و این کویند یا داعی او ای ابوذر هر که اقامت بکوید و اذان بکوید یا و نماز بکند مکر دو
ملکی که با او نماز کنند بدا کر اذان و اقامت از سنتهای مؤکده حضرت رسول است صلی الله علیه و اله و احادیث در فضیلت
هر دو چه و حصاست و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامت را در همه نمازها و اذان را در نماز
صبح و شام واجب میدانند و احتیاط دران است که شرایطی که در نماز است رعایت بکنند و اذان و اقامت مخصوص نمازهای
پنجکانه است و در غیر نمازهای واجب و سنت بدعت و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که خالص از برای خدا اذان
بکوید خدا تعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق با و کرامت فرماید و بشفاعت او چهل هزار کناه کار داخل بهشت
شوند مدبستی که چون مؤذن بکوید اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملک بر و صلوات میفرستند و از برای او استغفار
میکنند و در غایت در سایه عرش الهی خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و ثواب کفتن اشهد ان محمدا رسول الله
چهل هزار ملک بنویسند و هر که بنا بر جماعت حاضر شود و محافظت نماید در صف اول و کمتر اول امام را دریابد و از مسلمانان
خدا تعالی ثواب مؤذنان در دنیا و اخرت با و کرامت کند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلعم منقولست که هر که ده سال
از برای خدا اذان بکوید حق تعالی انوار بسیار مزد کناهان او را بقدر انچه دیده کشی می بیند و صدایش در جانب آسمان بلند میشود
و هر تر و خشکی که صدای او را بشنود و تصدیق او نماید در انچه او میکوید و از ثواب هر کس که دران مسجد با او نماز میکند بهره یابد
بدهند و بعد و هر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه یابد و در حدیث بلال از حضرت رسول صلعم منقولست که مؤذنان مسلمانان

برنماز و روزه ایشان برگوشت و خون انکه شفاعت ایشانرا قبول مینماید و فرمود که هرکه چهل سال از برای خدا اذان بگوید
در قیامت او را با عمل چهل صدیق محشور گرداند و هرکه چهل سال اذان بگوید در قیامت بعدد اسمان اول او را فوز کرامت
و هرکه ده سال اذان بگوید از برای خدا تعالی خدا گناهانش را می آمرزد اگرچه بسنگینی کوه احد باشد و هرکه خالص از برای خدا
خدا برای یک نماز اذان بگوید حق تعالی گناهان گذشته اش را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناهان حفظ نماید و در بهشت او
و درجه شهیدان جا دهند و بروایتی دیگر از انحضرت منقولست که مؤذن را در مابین اذان و اقامت ثواب شهیدی کرامت
میفرماید که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که هرکه کسال در شهرهای مسلمان اذان بگوید بهشت او
واجب شود و بسند معتبر مرویست که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضا ع شکایت بنود اری و از انکه او را فرزند نمیشود
حضرت فرمودند که صدای خود را در اذان در خانه خود بلند کن راوی گفت که چنین کردم خدا تعالی بیماریم را بصحت مبدل
گردانید و فرزندانم بسیار رشد کنند و از حضرت صادق ع منقولست که چون غول متعرض شما شود اذان بگویید و در احادیث
صحیحه از صادق ع منقولست که هرکه با اذان و اقامت نماز کند در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند و اگر با اقامت تنها نماز
کند یک صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و در بعضی احادیث هست که طول هر صفی از مابین مشرق و مغرب باشد و در بعضی
اخبار وارد است که صف کمترین ما بین مشرق و مغرب و بیشتر ما بین زمین و آسمان و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست
که هرکه اذان و اقامت بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هرکه اقامت بگوید اذان نگوید یک ملک از جانب
راست و یک ملک از جانب چپ او نماز کند و در حدیث دیگر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که اگر با اقامت تنها نماز کند
یک ملک در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکن است که دو صف در اذان کامل باشد و یک صف در غیر کامل و اختلاف
اقامت محمول است بر اختلاف عذرها که اگر ترک آن بسبب عذر قوی باشد یک صف او نماز کنند و اگر بعذر سهل ترک
کرده باشد دو ملک با او نماز کنند و اگر بغیر عذر ترک کرده باشد یک ملک با او نماز کند و الله تعالی اعلم یا اباذر ما بین
عَبْدٍ یُنادِی لِلّٰهِ الدُّنیا وَلَهْوَها وَاَهْوَنُ شَیْئاً بِهِ فی طاعَةِ اللّٰهِ اِلّا اَعْطاهُ اللّٰهُ اَجْرَ اِثْنَیْنِ وَسَبْعِینَ صِدِّیقاً
یا اباذَرٍّ لِلذّاکِرِ فِی الْغافِلِینَ کَالْمُقاتِلِ فِی الْفارِّینَ یعنی ای ابوذر هر بنده ای که ترک کند از برای خدا دنیا و لهو های دنیا را و اهون
خود را به پیری رساند در طاعت الهی حق تعالی البته باو عطا کند ثواب هفتاد و دو صدیق را و بدرستی که خدا را یاد کند در میان
غافلان مثل کسی باشد که جهاد کند در میان گریختگان و صدیق کسی را میگویند که تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و
افعال مینماید و بیشتر از دیگران کند و این قسم احادیث که در باب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میشود وجه اول انکه مراد
صدیق از این بهای دیگر چیست وجه دوم انکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و حق تعالی بفضل خود ضعفها

ان کرامت میفرماید برابرست با ثواب استحقاق مقاوده وصدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت وچون این وجه ظاهرتر نوشتیم
اکتفا کردیم و سیزدهم معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر کسی که ایشان را داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راست گو
و سیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف کرده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود
در روزی که بغیر از سایه امام عادل و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش همیشه متعلق باشد و فکی که پیوسته
آید از مسجد تا باز گردد و دو شخص که در طاعت الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و از
چشمانش جاری شود از خوف آلهی و شخصی که زنی صاحب جمال او را بگناه بسوی خود خواند او از ترس خدا ممتنع شود و شخصی که
بصدقه ی پنهان دهد بحدی که دست چپش نداند که دست راستش چه چیز داده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که قرآن بخواند و او
جوان با ایمان باشد قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد و حق تعالی او را با رسولان و نیکوکاران ملائکه محشور گرداند و قرآن در
قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را یافت من مزد عمل خود را میخواهم پس حق تعالی
و جلاله از خلعتهای بهشت در بر او پوشاند و تاج کرامت بر سر او نهد پس بقرآن خطاب فرماید که ای را راضی شدی قرآن گوید که راضی
ازین از برای او امید داشتم پس حق تعالی برات یمنی را بدست راستش دهد و برات مخلدون در بهشت را بدست چپش دهد و او را
داخل بهشت کند پس او گوید که یک آیه بخوان و یکدرجه بالا رود و بقرآن فرماید که راضی شدی گوید بلی و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار
باشد و مکرر خواند او را حفظ کند حق تعالی این ثواب را مضاعف با و کرامت فرماید و سیزدهم معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که کسی که در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی ست که بعوض کریختگان جهاد کند و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت
از برای او واجبست و احادیث بر ین مضامین بسیارست یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة والوحدة خیر
من الجلیس السوء والسکوت خیر من املاء الشر یا اباذر لا تصاحب الا مومنا ولا تاکل طعامک الا تقی
ولا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک من تحبه فی الله وکل طعامک من یحبک فی الله عز وجل
ای ابوذر هم نشینی با مصاحب صالح نیکوتر است از تنهایی و تنهایی بهتر است از خاموشی و خاموشی بهتر است از سخن گفتن بلکه
املا در لغت بمعنی املت که شخصی سخنی گوید و دیگری بنویسد و حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرموده اند برای انکه
بر انکه انچه از سخنان لهو و باطل میگوید بر کاتبان اعمال خود و ملائکه ی که ایشان بنویسند خنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده شخصی
که سخنان لغو میگفت گفت ای دبر کاتبان اعمال خود املا کنید ای ابوذر مصاحبت کن مگر با مومنان و نباید که طعام خود را بخورد الا بی
که پرهیزکاران و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخور ان طعام کسی که از برای خدا ترا دوست دارد و بدانکه بحسب بحر معلوم است
که مصاحبت را در اخلاق و اعمال فضل عظیم است پس باید که آدمی در مصاحبت بسیار اهتمام نماید که شاید طوار در غریزه انسان دارد

تاریخ

تاثیر کند و باخلاق بیخبده ایشان متصف کرده و از مصاحبت به احتراز نماید که مبادا بدعهای ایشان در و تاثیر کند و صفات
بد که شیاطین انس مذکور بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که آدمی از شاکل و مجانس خود بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس
خود بلکه اکثر اغوا شیاطین جن باغوای شیاطین انس میشود و خبایچه از حضرت امام موسی ع منقولست که حضرت عیسی ع گفت که
مصاحب بد همنشین خود را بد و خود را مبتلا میگرداند و قرین بد آدمی را هلاک میکند پس چنین که باید که همنشینی نکنید و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که ای فرزند با هیچ کس مصاحبت و همراهی و رفاقت مکن گفتم
ای پدر کیستند از ایشان شناسان فرمود که زنهار با دروغ گو مصاحبت مکن که مانند سراب ترا فریب میدهد و نزدیک را برای تو دور
میگرداند و دور را برای تو نزدیک میگرداند و با فاسق مصاحبت مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد و دیگر بر احتیاج داری و زنهار که با احمق
مصاحبت مکن که ترا در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی که احتیاج داری و زنهار که با احمق
مصاحبت مباش که اگر خواهد که بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با قطع کننده صله رحم مصاحبت مکن که حق تعالی در سه جا او را
لعنت فرموده و سیزده معتبر صحیح از حضرت صادق ع منقولست که مصاحبت نکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همنشینی نکنید
که نزدیک بود که از ایشان خواهید بود و حضرت رسول ص فرمود که آدمی بر دین یاران و همنشین خود است و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که مکرر در خطبها میفرمود که مسلمانان بر حذر باشید از برادری سه طایفه فاجران
پلید پاک و احمقان و دروغ گویان بدکار پرهیز و اصلا نیت مسید هرگز برای بوکارهای بد جوزرا و مخواهید که تو مثل او باشی و ترا اعانت
نکنند در دین تو و در کاری که در روز قیامت بکار تو اید نزدیکی او موجب خلاف دانست و صحبتا و سبب قساوت دل میشود و
آمد شد او نزد تو موجب عار و بدنامی تست اما احمق پس او هرگز ترا بخیری دلالت نمیکند و امید دفع شری از وی نتوان
و هرچند سعی کند از وی نمی آید و گاه باشد که خواهد نفع تو رساند ضرر برساند پس مردن او بهتر ستا از زندگانی او و خاموشی او بهتر
از سخن گفتن و دوری او بهتر از نزدیکی او اما دروغ گوی پس در مصاحبت او عیبی برای و گمان نیست سخن ترا بدروغ برساند
مردم نقل نمیکند و دروغی را که نام کردار به دروغ دیگر میرود تا بجدی که اگر راستی گوید باور نمیتوان کرد و در میان مردم مقبول
سخن دروغ دشمنی میرانگند و کینها در سینها میروید پس از ضدا بپرهیزید و ملاحظه نمایید که با که مصاحبت می کنید و حضرت امام
محمد باقر ع فرمود که متابعت کسی که ترا میگرداند و خیر خواهست اختیار کن و متابعت مکن کسی که ترا بخندانده و ترا فریب میدهد و
عنقریب بازگشت همه سوی خدایست و حضرت صادق ع فرمود که محبوبترین برادران بسوی من کسی ست که عیبهای مرا بمن گوید و
حضرت صادق فرمود که صداقت و درستی صدی چند دارد که در هر کدام نهایتست او بهره از صداقت ندارد اول آنکه آشکار
و پنهان او با تو موافق باشد دوم آنکه نیت ترا نیت خود داند سوم آنکه اگر حکومتی یا مالی بهمرساند با تو تغیر سلوک نکند چهارم آنکه از

تو منع نماید هر چه را قدرت بران داشته باشد پنجم خصلتی که جمیع خصلتهای گذشته دران جمع است که زاد و جوارح زوار
که رود بدو انگذارد از حضرت رسول ص منقولست که سعادتمند ترین مردم کسی ست که باسکان مردم خلط نماید و منقولست که خوار یولن
از حضرت علی علیه السلام پرسیدند که اگر همنشینی میکنی فرمود که با کسی که باید خدا او را دوست دارد و شمار او دین او و ورع علم شما بیفزاید و سخن گفتن او
شمار عجب باعزت کرداند و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که هر که خود را بجمل نعمت میداند و ملامت نکند کسی را که گمان بدی در و میبرد
و هر که سر خود را بنهان دارد اختیار کرد بدست خود است و هر سری که از دو کس یا از دو لب در گذشت فاش میشود و کارهای برادر
مومن خود را حمل بر مجمل نیک خود کن تا محمل نیک یابد و ان سخن که از و صادر شود بر معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر او را بیابی و برنجی
برادران نیک بسیار را از ایشان تحصیل کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپر اند در هنگام بلا و در امری که خواهی مشورت کنی با جمعی
مشورت کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست دار و از زنان بدپرهیز و از مکر ایشان بر حذر
باش و اگر شما را بنیکی امر کنند مخالفت ایشان نمایید که بطمع نیفتند در ریا و در حدیث دیگر از حضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان کیست
فرمود کسی معصیت خدا را نزد تو زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که همنشینی بدان بورث بدگمانی نسکان ست و حضرت صادق ع فرمود
کمتر نظر کن هر که مبنی که در دین نفعی تو نیز ساند اعتماد با کشنایه او کن و بصحبت او رغبت نمای هر بستی که انچه خیر ذات اوست آمده باطلت
و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نکوئیست از حضرت رسول ص منقولست که رسیدند که مجالست ایشان را بامیراند مجالست با مردم
و با زنان سخن بسیار کردن و با احمق مجادله کردن کرا و کوید و توکویه و بخیر نزدیک و مجالست مومن با مردکان پرسیدند که مردکان
کیستند فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد بدانکه اطعام مومن مؤسسان فضیلت بسیار دارد و اطعام بسیار رضایت کردن
شاید که در ان میان مومنی باشد و فضیلت اطعام مومن را در یابند چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که مومنی را
اطعام کند حق تعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هر که مومن عریانی را بپوشاند حق تعالی او را از استبرق بهشت بپوشاند
و ملائکه صلوات بر او فرستند مادام که از ان جامه رشته باقی باشد و هر که مومن تشنه را شربت آبی بخوراند حق تعالی از شربت بهشت
باو بخوراند و کسی که اعانت مومنی کند یا غمی از و زایل کرداند حق تعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هر که مومن عریانی را بپوشاند
حق تعالی او را در سایه عرش خود جای دهد در روزی که بغیر از ان سایه نباشد و بسند معتبر از حضرت امام جعفر ع منقولست که

حضرت موسی بن عمران ع از خداوند خود سوال نمود که الهی چه چیزست جزای کسی را که مسکینی را طعام دهد خالص از برای ضایع
تو خطاب رسید که یا موسی در روز قیامت امر میکنیم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که اوازا دکرده خدا ست ازاتش جهنم باز
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سه چیزست که موجب رفع درجات مومن میگردد و بهیچکس سلام کردن وطعام بمردن خوراندن
و در شب در سنگاهی که احد در خواب باشند نماز کردن از حضرت صادق ع منقولست که هر که مومنی را سیراب کرد از بهشت برایی او
واجب میشود و فرمود که من شخصی از مومنان را طعام کرسنه نزد من بهتر ازانکه صد هزار کس را پشته از غیر اشیا نزا طعام کرسنه
و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که هر که سه نفر از مسلمانان را طعام نماید حق تعالا او را از بهشت طعام نماید در ملکوت اسمان
از خبة الفردوس و خبة العدن و طوبی به درختی است در بهشت که خدا سبحانه و تعالا در جنت عدن بدست خود حرث نموده و از حضرت
صادق ع منقولست که هر که مومنی را طعام نماید یا او را سیر گرداند هیچکس از خلق خدا احصای ان نتواند نمود نه ملک مقرب و نه
پیغمبر مرسل که خداوند عالمیان بعد ازان فرمود که از جمله چیزها یی که مغفرت را واجب و لازم میگرداند طعام مسلمانان کرسنه است
و بسند معتبر از حضرت رسول ص مرویست که هر که مومنی را طعام نماید شربتی بدهد از اب از جایی که قدرت بر اب داشته باشد حق تعالی
هر شربتی مغفتا و نهاد حسنه با و کرامت فرماید و اکر در جایی که اب کم باشد چنان باشد که دو بنده از فرزندان اسمعیل ازاده کرده باشد
و بسند معتبر از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق ع از من پرسید که ایا برادران مومن خود را دوست میداری کفتم
که خدا امورا دوست میدارد کفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان نفع میرسانی کفتم بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری کسی را
که خدا او را دوست میدارد تا ایشان را دوست داری نفع بایشان نمی توانی رسانیدن ایا ایشان را بمنزل خود دعوت مینمایی کفتم
بلی هر وقت که چیزی میخورم بسته دو کس یا بیشتر از ایشان با من میباشند فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده ست از فضل تو
برایشان کفتم فدای تو کردم پس رسول الله طعام خود را برایشان میخورانم و بر بسا ط خود ایشا نرا می نشانم فضل ایشان بر من
غلیظتر ست فرمود بلی بخدا ایشان در خانه تو داخل میشوند با مرزش کناهان تو و عیال تو و در حدیث دیکر فرمود که داخل میشوند با مرزش
کناهان تو و دیوان و بیرون میروند با مغفرت کناهان تو و در حدیث دیکر فرمود که هر که مومن مالدار را طعام بخوراند برابرست که کویا از
فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشد و در حدیث دیکر فرمود که اطعام کردن مومن نزد من بهتر ست از ازاد کردن دو بنده
و وه ج و حضرت رسول ص نهی فرمود از اجابت فاسقان بطعام یا اباذر ان الله عز و جل عند لسان کل قائل فلینق
الله امرء ولیعلم ما یقول یا اباذر ان ترک فضول الکلام ما تبلغ به حجتک یا اباذر کفی بالمرء کذبا ان
یحدث بکل ما یسمع یا اباذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان ای بوذر حق تعالا نزد زبان هر کوینده ست یعنی
کفتار هر کس مطلعست پس باید که از خدا بترسد و بداند که چه میکوید که مبادا چیزی کوید که موجب غضب الهی کردد ای بوذر ترک کن

خنهای زیادتی ولغو او کافی است ترا از سخن اقدر که بسبب ان بجاده خود برسی ای ابوذر از برای دروغ گفتن اکیل اهلیت
بس است که هرچه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوار تر نیست بسیار محبوس داشتن وزندان کردن از زبان وسخن باطل
سابقا مذکور شد وانچه حضرت فرمود که هر شنیدنی را نقل کردن دروغ است ممکنست که مراد ان باشد که اگر بخیر نقل کند دروغ
بلکه اگر نقل کنند دروغ بلکه اگر نقل کنند باید که بقایلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که چون حدیثی
یا سخنی نقل کنید از انسبت دهید یا کسی که بشما نقل کرده است که اگر حق باشد تو اش از شما باشد واگر باطل و دروغ باشد گناهش
براو باشد کنز مردم در وغگو نشوید وکذب مشهور گردید هرچند وقتی که بقایلش نسبت دهند دروغ نیست اما کسی که بسیار نقل کرد
دروغ کوبرا و اعتماد و بر قولش نمیتوانند و ممکنست که مراد ان باشد که میباید که سخنی که نقل کنید ماخذش معلوم گردد و از مردمی
که در شان او اعتمادی هست سخن نقل کنید که حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن نیز دروغ است در قباحت و شناعت

واللہ تعالی یعلم بآثارہ من اجلال اللہ تعالی اکرام ذی الشیبۃ المسلم وحملۃ القرآن العالمین بہ واکرام
السلطان المقسط ای ابوذر از جمله جلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد و گرامی
داشتن حاملان قرآن که باحکام ان عمل مینمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این کلمات شریفه در ضمن سه ینبوع روشن
میگردد ینبوع اول در بیان اول گرامی ایران مسلمانست بدانکه گرامی داشتن مسلمانان هم لازم است خصوصا بیران ایشان چون در حدیث
شنیدی از رحمت الهی است و حق تعالی از احرمت میدارد پس حرمت داشتن او تعظیم امر الهی و دولت جنانچه در خطب و احادیث بسیار
وارد شده است که رحم کنید خود را ان خود را و توقیر نمایید بیران خود را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که تعظیم و تجلیل نمایید مشایخ خود را
بیران خود را که از تعظیم حرمت تعظیم ایشان و بسند معتبر از حضرت منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیر را بداند و او را توقیر و
تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر در قیامت ایمن گرداند و از حضرت هم منقولست بسند معتبر که سه چیز که محق حرمت ایشان
جاهل نباشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل و در
دیگر فرمود که هر که مؤمنی را گرامی داشته و بعد از ان مؤمن را و هر که استخفاف کند بامومن ریش سفیدی حق تعالی کسی را بر و مگمارد
که پیش از مردن با او استخفاف نماید و بسند معتبر از صادق هم منقولست که حق تعالی گرامی میدارد مرد هفتاد ساله را و شرم میکند
پیر شصتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق هم منقولست که هر که جهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی ایمن شد
او را ایمن گرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد حق تعالی حسابش را در قیامت سبک و اسان میکند و چون شصت سال رسید حق تعالی
امر میفرماید که حسناتش را بنویسند و چون هفتاد سال رسید گناهان گذشته و اینده اش را می مرزد و می نویسند که او اسیر خدا
در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از صادق هم منقولست که اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت

از ابراهیم خلیل بود و چون دید گفت خداوندا این چیست وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده گردان
و در حدیث دیگر فرمود که هر که یکموی سفید در ریشش بهم رسید در اسلام امن موی سفید نوری خواهد بود برای او در قیامت
فصل دوم در بیان فضیلت قرآن و احادیث او و بعضی از فضایل آیات و سور قرآنست و این مشتملست بر نه ساقیه **ساقیه اول** در بیان فضیلت قرآن
از حضرت رسول ﷺ منقولست که هر کاه قرآن ملتبس و مشتبه شود بر شما پاره های شب تار پس بر شما باد بقرآن مدرستی که قرآن شفاعت
کننده است که شفاعتش را قبول میکنند و باهر که مجادله نماید و حجت بر وی تمام کند تصدیقش مینمایند و هر که او را پیشوای خود کرداند
او را به بهشت میرساند و هر که او را به پشت سر اندازد و بآن عمل ننماید او را بسوی جهنم میرانند و راهنمایی است که به بهترین راهها
دلالت میکند و کتابیست که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام است و اظاهریست و باطنی ظاهرش احکام الهی است و باطنش
علوم و معانی که ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق است و انجوم و کواکب هستند که مردم بآن احکام میرسانند یعنی تمسک
بمضمون آن که علم قرآن نزد ایشان است عجایب قرآنرا احصائی نتوان نمود و غرایبش هرگز کهنه نمیشود و در آن چراغهای ظلمات
از فروخته است و انوار حکمت از وظاهریست راهنمایی بسوی مرزش کنایه کسی را که از آن نترسد نماید و اوصاف مرزش
را پس باید که هر بیننده در آن بخوبی در آورد و دیده دل خود را برای مطالعه آن انوار بگشاید تا از هلاکت نجات یابد
و از آن در طرهای ضلالت خلاص شود و مدرستی که تفکر مانند موجب زنده کانیدن دلهاست و در تاریکیهای جهالت نور تفکر
راهنماست پس نیکو خود را اخلاص کنید و در فتنها خود را نگذارید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هادیست در ضلالت
و بیان کننده است در کوری جهالت و دست گیرنده است در لغزشها و نورست در ظلمتها و ظاهر کننده است بدعتها
و نگاهدارنده از مهالک است و در گمراهیها نهایت و بیان کننده فتنهاست و رساننده است از دنیا بآخرت و کار
دین شما در قرائت و همچنین از آن عدول نمود و گریبوی آتش و حضرت صادق ؑ فرمود که خداوند غیر جبار کتاب خود را بسوی شما
فرستاده است رحمت کوایست که بوعده های خود وفا نماید مشتمل است بر اخبار و احوال و اخبار گذشتها و اخبار آینده ها و
اخبار آسمان و زمین و اگر امکانی را که عقل مید هند شمار خبر دهد بآنچه در قرائت از اخبار غیب و علوم پیدا شما تعجب خواهید
کرد و باید متواتره از حضرت رسول ﷺ منقولست که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما می گذارم کی کتاب
خدا که ریسمانیست آویخته از آسمان و زمین و دیگر عترت و اهل بیت من پس به بینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید
کرد و هرگز این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد **ساقیه دوم** در بیان فضیلت قرائت بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقولست
که دیوانهاکه در روز قیامت حساب میکنند سه دیوانست دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان پس حق تعالی
دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کند نعمتها تمام حسنات را فرا گیرد و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را خلعت

وگوید خداوند منهم قرآن واین بنده مؤمن نیست که خود رهبوب می نه حمت بملاوت تن ودر درازی شب مرا بهتر میخواند و بخوان
مرا در تحیه بیخواند اب ازدیده اش جاری می شد خداوندا او راضی کن چنانچه مرا راضی کردی پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای
بنده من دست راست را بگشا پس بر کند خدا تعالی انرا از رضا و خشنودی خود و دست چپش بگیرد از رحمت خود پس گوید که ای سگ
بهشت از برای تو مباح است قرآن بخوان و بالا رو و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید که بعزت وجلال خودم سوگند که امروز
گرمی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار کرده و بسنده معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود که قرآنرا یاد گیرید
مدبستی که قرآن در قیامت می آید نیز در حال خود بصورت جوان بسیار خوش رو و میگوید که منم قرآن که بسبب بی شبها بیدار بودی و در
روزهای گرم بسبب روزه خود را تشنه میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک می شد و اب از دیدهات جاری میشد
امروز با تو ام هر جا که میروی و هر که تجارتی کرده امروز از پی تجارت خود میرود من بعوض تجارت جمیع اجزاء برای تو بشارت باد
ترا که زودی کرامت الهی تو میرسد پس تاجی می آرند و بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب بدستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت
را بدست چپش میدهند و دو جامه باومی پوشانند اگر مؤمن باشد میگویند باشان که این برای آنست که بفرزند خود تعلیم قرآن کردید و
حضرت علی بن الحسین ع فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستی که حق تعالی بهشت را بخشیده از نظر خلق و بخشیده از نفقه خلق فرموده و بجای گل
مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگریزه مروارید دران مقرر کرده اند و در حاشیش بعدد آیات قرآن کرده اند
پس کسی که قرآن خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچکس در بهشت در جه اش از ان بالاتر نیست که بیغمبران و صدیقان
واز حضرت رسول صلعم منقولست که اشرف بزرگان بهشت من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت می کنند و در حدیث دیگر فرمود که
حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت و فرمود که خدا تعالی عذاب نمیفرماید دلی را که قرآنرا حفظ نماید و بسنده معتبر از حضرت منقولست
که اهل قرآن در اعلی درجات بهشت اند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرآنرا و حق اشانرا سهل ندانید که اشانرا نزد
خدا تعالی منزلت عظیم هست سابقه سوم در بیان صفات قرای قرآن و اصناف اشان است بدانکه حامل قرآنرا بچند معنی اطلاق
میکنند و چند قسم پیدا شده قسم اول آنست که لفظ قرآنرا درست یاد کیرند و این اول مرتبه حاملان قرآنست و درین مرتبه
تفاضل و تباین بسیار است و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلم معانی نمیفرموده اند و همیشه ازدیاد
لفظ بالاتر است و تفاضل در همین مرتبه بزیادتی و نقصان فهم معانی بظهور و بطون میباشد سوم عمل نمودن باحکام قرآن و تخلق
شدن باخلاقی است که قرآن بر مدح انها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتیست که بر مذمت انها دلالت دارد پس حامل قرآن
کسی است که حامل الفاظ و معانی آن گردیده باشد و بصفات حمیده آن خود را آراسته باشد و بدانکه قرآن خوان اصل معنوی

معنوی

معنوی خداوند رحمن ست چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که القرآن مائدة الله یعنی قرآن خوان کرمنان جامع
باشد و در خور هر کس نعمت دران می یابند سبزی و ترہ میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد اما هیچکس منت کرا زقرابت
بره مدانشته یابند جمعی کثیر از کتاب بلفظش بهره ای دنیوی و آخروی را میبرند حتی انکه مرکبش را بحلی می آورد و انکس که کاغذش
را میسازد و ان کاتبی که می نویسد و کاغذ فروشی که فروخته بدو و غیر ایشان از جاهائی که در کتاب قرآن دخیل بلکه اگر از
برای خدا بگیرند بهره دنیا و آخرت میبرند و اگر برای دنیا بگیرند بهره دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهره های دنیوی
واخروی میبرند و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهره از قرآن هست چنانچه صرفه از وجه بلاغت و اشتقاق ان استنباط
مینماید و نحوی از انحای ترکیبش استشهاد مینماید و معانیان و بیانیان از نکات غریبه اش فایده مند شوند و اصحاب بلاغت از
ایات کریمه اش تلاوت کردن و نوشتن نفع می یابند و ارباب مطالب دینوی و اخروی بآیات و سورش نناه میبرند و مطلب
خود را می یابند و گواه اعجاز قرآن و تاثیرات غریبه ایات و سوران نست و اصحاب تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان همه تقرب
بناه میبرند و از راه معانی غریبه اش جمیع صاحبان علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و اصحاب
اخلاق و طبیبان و اصحاب کثیر و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان از هر صنف و جماعتی که از ظاهر قرآن بهره دارند و از بهر لفظی
از بطون قرآن جمعی که قایل ان هستند از ارباب عرفان و اصحاب ایقان فواید محکم و معارف نامتناهی می یابند س حامل قرآن
مجید جمعی اند که جمیع بهره ای قرآنرا بر وجه کمال داشته باشند و انیان حضرت رسول و اهل بیت کرام صلوات الله علیهم اجمعین
زیرا که معلوم ست باحادیث متواتره و واردست که معنی قرآنرا کسی بغیر ایشان نمیداند و علم ما کان و مایکون تا روز قیامت
و جمیع شرایط و احکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان مخزون ست و قرآنرا هفت بطن یا هفتاد بطن ست و علم جمیع
بطون نزد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشان ست چون
از جمیع خطاها معصوم اند و بجمیع کمالات بشری متصف اند چنانچه در احادیث متواتره وارد ست که لفظ قرآن مخصوص
ایشان ست و قرآن تمام کمال نزد ایشان ست و علوم قرآنیه که در میان ست هم باتفاق بحضرت امیرالمومنین منسوب ست و
ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشان ست چنانچه وارد شده ست که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث
ان در مذمت دشمنان ماست و ثلث دیگر فرایض و احکام ست و انهم نیز ظاهرست که مدح هر صفت کمال که در قرآن واقعست
بمدح صاحب آن صفت برمیگردد و صاحب ان صفت بر وجه کمال ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده ست
بمذمت صاحبان ان صفات برمیگردد که دشمنان ایشانند و چون قرآن شخصی نیست قایم بلکه عرضی ست که در محال
مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه میوسته در عالم واجب الوجود بوده و از انجا در لوح محفوظ ظاهر گردیده و از انجا

روح الامین یعنی حضرت جبرئیل ع منتقل گردیده و از جانب خدا بلا واسطه بر قلب مقدس نبوی ظاهر گردیده و از آنجا بقلوب اوصیا و مؤمنان درآمده و در صورت کتابی ظهور نموده پس قرآن احرمتی است و سبب آن در هر جا که ظهور کرده آن محل احرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن چیز بیشتر گردیده پس هر مکان که آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذ که بران نقش بسته و جلدی که مجلد را تشکیل کرده بالکه پست ترین ظهورات است انقدر حرمت با آنها نبخشیده که اگر کسی خلاف ادب نسبت بانها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مومن که حامل آن گردیده باشد حرمتش زیاده از نقش کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مومن حرمتش از قرآن بیشتر است و از مضامین و اخلاق حسنه قرآن هر چند که در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف آن اوصاف از نقایض و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب ظهور نقصان قرآن و نقص حرمت گردیده پس این مراتب ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده میگردد تا چون هر تبه جناب بارفعت نبوی و آل پست کرام او میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول ص وارد شده است که کان خلقه القرآن یعنی خلق الحضرت قرآن بوده بلکه بحقیقت اگر نظر کنی قرآن حقیقتی انشا نمود که محل لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاق قرآنند چنانکه دانستی که قرآن چیزرا میگویند که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن در آن باشد نقش کامل قرآن بحسب معنی و لفظ و در قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیرالمومنین ع بسیار میفرمودند که منم کلام الله الناطق و اهمیت معنی آن حدیث که حضرت صادق ع فرموده و در حدیث طولانی که قرآن بصورت یکتوی بصحرای محشر خواهد آمد و شفاعت حاملان خود را خواهد کرد و راوی پرسید که ما قرآن بخن میتوانیم کفت حضرت تبسم فرموده کفت خدا رحم کند ضعیفان شیعه ما را که آنچه از امامی شنوند تسلیم میکنند و اذعان مینمایند بعد از آن فرمود که نماز شخصی است و صورتیه دارد و خلقی را دوا امر میکنند و نهی مینماید راوی کوید که صورت من متغیر شد کفتم این سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت تبسم فرمود که هر که ما را بنماز شناسد حق ما را نشناسد و انکار رحق ما کرده بعد از آن فرمود که نمیخواهی سخن قرار تا بتو بشنوانم کفتم بلی فرمود که در قرآنست که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرکتر است حضرت فرمود که چون نماز نمی کنید پس سخن میکوید و فحشا و منکر میکوید و هم از ذکر خدا بزرکتر میکوید و این مطلب در حال اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار و خیلی است اکر زیاده از این توضیح نمایم اصولیت بدانکه هر چیز را صورتیه و معنی هست و جسمی و روحی دارد خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه غیرانها و جمعی که حشویه اند بظاهر ها دست زده اند و با زان مدد نمیکیرند و خود را از بسیاری حقایق محروم کردانیده و جمعی بواطن و معانی خذند و از ظواهر دست برداشته و بسبب این مطلب شده اند و طایفه بین انست که هر دو را مسمع قبول شنوند و هر دو را اذعان نمایند مثل انکه بهشت را صورتیه است که عبارت از در و دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است و معنی بهشت کمالات و معارف و قرب لذات معنویت که در بهشت صوری میباشد حشوی میکوید که در بهشت بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن معنی دیکر ندارد و محدد میکوید که بهشت در و دیوار و درختی ندارد و همان لذت معنوی را

باین عبارت تعبیر کرده اند و باین سبب میگویند ضروری دین گردیده اند و کافر شده اند اما صاحب یقین میداند که هر دو حق است که
ضمن ان لذتهای صوری لذتهای معنوی واقع میشود چنانچه در اول این کتاب اشاره بهمچنینی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده
که صراط دین حق است که واقع شده است که اهل بیت صراط المستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت علی بن ابیطالب علیه السلام
و واقع شده است که صراط حیرت است بر روی جهنم همه حق است زیرا که صراط آخرت نمونه صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که
بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم میباید بود از چپ و راست شعبهای بسیار از مذاهب مختلفه و کنایات کبیره هست که هر کدام
انها میشود از انها مانند میرود و این صراط را ای است در نهایت باریکی و کمین کاهها دارد که شیاطین بران رفتها در کمین نشسته اند
و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی از ان عقبها راه کم کرده اند و نمونه این صراط بعینه صراط اخرت که در
نهایت باریکی و دقت و دشواریست و بر روی جهنم میکشند پس کسی که پوسته دین صراط المستقیم بود بران صراط راست بهشت
میرود و هر که بسبب عقاید و فاسدی یا کبیره هلاک گشته از این صراط بدر رفته بهمین عقبه و کمین گاه که میرسد پایش از ان صراط میلغزد
و بجهنم میافتد و همچنین بارها و عقربهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و در رفتها و عبور و قصور ثمره افعال حسنه است و همچنین نماز را
در دنیا روحی و مبدئی است بدن نماز افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابیطالب و اولاد او است علیهم السلام و کار روح
آنست که جسم را باقی میدارد و غشاء حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز با ولایت همه چون بمرجب کمال میگردد و باعث قرب میشود و
از عذاب نجات بخشد و مانند بدن مرده است پس ولایت روح است و چون نماز کامل از وصادر میشود اگر از دیگری صادر شود موجب
برکت ایشان میشود پس بقای نماز با ایشان است و باین سبب خود روح نماز نه و چون صف نماز با ایشان کامل گردید و خلق ایشان
شده گویا نماز منعقد نه پس همانکه لفظ انسان را بر بدن آدمی و بر روح یا بدن هر سه اطلاق مینمایند پس نماز که در قرآن واقع می شود
و ظاهرش که این افعال مراداست و باطنش که ولایتست مراداست و منافات با یکدیگر ندارد و جمعی از ملاحده بهمین سبب گمان
احادیث را فهمیده اند انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند و میگویند نماز کنایه از شخصی است و روزه کنایه از شخصی و این
اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده و انکار این احادیث کرده اند و همچنین ایمان چون بحضرت امیرالمومنین کامل گردد
و بحضرت بروجه کمال باین متصف است و بقای ایمان بمرکت بحضرت و ولایتش رکن عظیم ایمان است و ایمان در جمیع اعضاء و جوارح
سرایت کرده از افعالش انوار ایمان مشاهده میشود اگر ایمان بر بحضرت اطلاق نشده در بطن قرآن بعیدیست و همچنین مخالفان
ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح و معنی و محل عفیفی فحشا و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة
و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بوده و همچنین کعبه را حرمت داده برای انکه
محل فیوض الهی و معابد و دستان خدا ست و لهای ائمه معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و یاد خدا ست اکعبه اشرف

وکعبه حقیقی اشیانند اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید اول کعبه ظاهر رو دوم کعبه باطن واز انوار هر دو بهره مند شود و چنانچه از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که فرموده اند که این سنگها را برای این نبا کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیدن این طواف نخبت بار سند و معاملات دین خود را از یاد نکنند و ولایت خود را برما عرض نمایند زیاده از نیمعنی از نیمقام بسط مینتوان داد اما ادراک درست نموده بسیاری از اخبار بر تو ظاهر میگردد و معنی نمی کردن نماز اینهمی که هم نماز خوش در کسی که کامل شد موجب قرب میشود و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکنند و هم ائمه معصومین که روح نماز نند نهی میکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل کردیدن موجب اعلی مراتب قرب ایشان کردیدن بزبان ایشان متکلم است و ترا منع مینماید زیاده ازین بخن درین مقامات نازک کفتن موهم معاملا کفر میشود و رجوع بمنقول اخباری که در وصف حاملان قرآن وارد شده است بسنه معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمودند یکی شخصی است که قرآن را خوانده است و از اسرار آیه زیبای خود کرده و دسیله جلب نواید و اموال از پادشاهان کرده است و بقرآن بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیکر است که قرآن خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط کرده است و حدود و احکامش را ضایع کرده و همچنین در راست کردن لفظش سعی مینماید خدا تعالی را در میان حاملان قرآن بسیار کند و شخصی دیکر است که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر درده های دل خود که آشته و شبهایش بقرآن بیدار داشته و بسبب قرآن روزها تشنه مانده بر دوش کرفته و بقرآن بر پا ایستاده در مساجد و جاهای نماز در شبها هیلوا زرخت خواب نهی کرده است بسبب قرآن پس بر کرمت انجاعت خداوند عزیز جبار رفع مینماید بلا را و با انجاعت غلبه میدهد مسلمانرا بر دشمنان و با انجاعت حق تعالی باران از آسمان میفرستد و اعتقاد کردن بانکه جماعت در میان قاریان قرآن کمتر نداز کفته احمر و بسنه معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بتخشع و تضرع در اشکار و نهان نماز روزه حامل قرآنست بعد از ان با و از بلند نماز فرمودند کرای حاملان قرآن بسبب قرآن تواضع و فروتنی کنید تا خدا تعالی مرتبه شما را بلند کرداند و بقرآن طلب عزت از مردم نکنید تا خدا تعالی شما را ذلیل کرداند و مزنین شوید بقرآن از برای خدا تا شما را زینت بخشد و از برای مردم زینت خود نکنید تا حق تعالی شما را معیوب و بد نما کرداند و مدبستی که هر که قرآن را ختم نماید چنانست که کوبا پیغمبری را در میان دو پهلوی او جا داده اند بدون انکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قرآن را خوانده باشد سزاوار است که با جاهلان جاهلانه رفتار کند و در میان جمعی که بغضب می ایند از و بغضب نباید و زود از خامد بر نرود بلکه باید عفو کند و بپوشاند و در کذرد و حلم کند زیرا که تعظیم قرآن و کسی را که قرآن باو عطا کرده باشند و کمان کند که خدا تعالی بکسی اعطی چیزی بهتر از انچه کرامت فرموده عطا کرده است و از اموال و اسباب دنیا پس تحقیق که عظیم شمرده است چیزها که خدا تعالی حقیر شمرده است و حقیر شمرده است چیزرا که خدا تعالی عظیم کرده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که قرآن را بخواند و با خواندن قرآن حرامی میاشامد و با محبت دنیا و زینتهای آن قرآن

برقرآن افتتاح کنند موجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر پیش توبه بمیرد در قیامت قرآن بر او حجت خواهد شد تمام کند که او را عذری نماند فصل سوم در بیان آداب خواندن قرآن است بر شما لازم است بسیار و ترتیل در قرآن واجب است چنانکه حق تعالی میفرماید که ورتل القرآن ترتیلا یعنی ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن مستحب و بسیار مشهور آنست که حروف از مخارج ادا نماید و حفظ احکام وقف و وصل نماید که اگر وقف کند بکلمه متصل بکلمه دیگر خوانده فاصله در میان بقطع نفس یا سکوت طویل نکند کلمه اول را با کلمه اخر بش با اول کلمه لاحق وصل کند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت کند خانکه منقولست که حضرت امیرالمومنین سئوال نمود از معنی ترتیل فرمود که ترتیل حفظ وقفهات و ادا نمودن حروف هاست از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواندن و متابعت خواندن بحیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار مراعات باشان نخواند که حروف از هم بیاشد و اتصال کلام بر طرف شود یا رعایت صفات حروف و مدها و تشدیدات و اقسام وقفها که از کتب قرآن و قرائت تفاسیر و آنها معلوم میشود و همچنین از مراعات داخل در انچه حضرت فرموده اند و در حدیث دیگر از حضرت منقولست از تفسیر ترتیل پرسیدن فرمود که اول حروف را خوب ظاهر کردان و متدخوان بنحوی که عربان شعر میخوانند و از هم مباش حرفها را مانند ریگی که پاشیده باشند و لیکن بقرع و خوف آوریده خود را بکربند بخواندن قرآن یا بکر بایند دلهای سخت و جان نباشد که همت در اخر شدن سوره کماربد و متند مخوانید که زود تمام شود و دوم بدل تفکر خواندن و متوجه معانی آن کردن و برقت و خشوع خواندن ست و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون آیه رحمتی سد از خدا طلبد و چون آیه عذابی رسد استعاذه نماید و چنانچه ما سابق بسیار از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و سایر ائمه معصومین علیهم السلام منقولست که چیزی مبتلا از قرا یکه در ان تدبر نباشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قرآن بحزن نازل شده پس از انحزن بخوانید و از خصوص منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام از شخصی پرسیدند که تا بحای در دنیا رسیده خواهی فرمود که چه گفت از برای خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای خصوص هر گاه در دستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند در قبر حق تعالی او را تعلیم قرآن میفرماید تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر ایات قرائت بقاری میگوید که بخوان و بالا رو پس هر آیه که میخواند بخزن و اندوه میخواند و بخوی میخواند که گویا شافته با کسی خطاب میکند و از جابن ضحاک منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام در راه خراسان چون بمیان رخت خواب بیفرستند تلاوت بسیار میفرمودند و چون آیه میرسیدند که دران ذکر بهشت و دوزخ بود میگریستند و از خدا سئوال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سوره قل هو الله احد میخواندند بعد از انکه آسته میگفتند که الله احد و چون سوره تمام سه مرتبه میگفتند که کذلک الله ربی و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون آسته میگفتند یا ایها الکافرون و چون از سوره فارغ می شدند سه مرتبه میفرمودند ربی الله و دینی الاسلام و چون از سوره ولتعلمن الزمنون فارغ میشدند میفرمودند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سوره لا اقسم یوم القیمة میخواندند بعد از فارغ شدن

میفرمودند سبحانک اللهم بلی وچون از سورهٔ فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین وچون سورهٔ سبح اسم
لاعلی میخواندند بعد از آن میفرمودند آهسته که سبحان ربی الاعلی و در هر جایگه یا ایها الذین امنوا میخواندند آهسته میفرمودند که اللهم
لبیک و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلام مرویست که هرگاه که یکی از مستحبات را خواهید بکوید سبحان الله الا علی و مستحب
سوره چنین است که در اول آنها تسبیح باشد وچون بخوانید که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواه در نماز باشید
و خواه در غیر نماز و چون سوره والتین خواهید در اخرش بخوانید و نحن علی ذلک من الشاهدین وچون هود او المنا بخوانید بگویید
امنا بالله و تمامه ایراد بخوانید تا مسلمین و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر روز یک ختم قرآن میکرد و میگفت اگر
خواستیم در یک روز ختم کرد و لیکن هیچ ایه نمیگذرم هرگز مگر آنکه در معنی آن تفکر مینایم و در سبب نزول آن تامل میکنم و
یاد می آورم که در چه وقت و در کجا نازل گردیده اند از هر سه روز یکبار ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی
سوره قل یا ایها الکافرون میخواند بعد از لا اعبد ما تعبدون نگفته اعبد ربی و بعد از اتمام سوره میفرمود که زینی الاسلام علیه السلام
و علیه سوت انشاء الله تعالی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که ایات قرآنیه خزینهای رحمت رباناند پس در هر خزانه که باز کنی
باید که دران نظر نمایی و بتفکر خواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری و در رویت دیگر از انحضرت منقولست که فرمود که هرگه در ماه مبارک
و مغرب بپیوندد بعد از انکه قرآن بامن باشد دهشت بهم نمیرساند و چون مالک یوم الدین میخواند تکرار میفرمودند مجدی که نزدیک
بود که هلاک شوند والحق چگونه دهشت بهم نرساند کسی که الهی او خداوند عالمیان باشد و چون نحن بگوید باید او خداوند خود سخن بگوید و مناجات
بگوید کند و راز بگوید و اگر خواهد کسی با و سخن بگوید قرآن بخواند که هرگاه قرآن خدا با او خطاب فرماید خود را مخاطب بآن خطابها داند که
در جواب بگوید و گاهی بعنوان با او سخن گوید و خطابهای انشا را چنان داند که از ایشان میشنود بلکه بالجابت که بعنوان ایشان سخن
گفته اند گوری و گری چند بوده اند و کسی گرا گاه است مخاطب بخطاب ایشان بهتر ست زیرا که خطابهای ایشان برای جمیع عالمیان عام
و عده اش نیز همان لذت میبرد بلکه بیشتر محبان نشاء شراب طهور بهشت را درین نشاء بیشتر می یابند و گاهی اوصاف خود را برای او بیان
میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود بسیر میدارد و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که هر خوانهای مملو از الوان
نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و به نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناه کاران وارد و گاهی بسیر گلستان جمعیت میفرستد که صد
لطفهای خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان رازقیت میبرد و اگر هیچ برگ گلهای
که بهره خاصی از خوان رازقیت او مقرر نشده باشد حتی ان برگ ضعیفی که در نهتهای درخت است قدری از روزی برای ان مقرر

که از رنجه گرده گذر در زیر زمین فرو رفته و در آن گشاده از آب و خاک به آن خاک میکشد چه قدر باد برسد و زیاده و کم نرسد و کاهی
بگلستان قدرتهای نامتناهی میبرد و کاهی در گنجهای علوم و معارف نامتناهی بر روشن میکشاند و از جواهر حقایق آنچه اراده اش
تعلق آورد بر میگزیند و بخشیدن در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال احوال دوستان و کمالات ایشان را برای آن میگزیند و از
بنده نوازیهای خود امید وار میکرداند که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان بچه نحو نقل میکنند و نعمتهای که خود بایشان
عطا فرموده اشیا را بنامهای میشاید و سبحان میگوید ایشان و منقبتهای که در راه ایشان کشیده اند میفرماید و بعد از ان تدارک فرمودن
خود مینماید و از زبان فرمودن وحدت علم و مزید کرمهای خود نسبت بگذشتهان دستگاه امید را وسیع میکرداند ذری بر رورکار کریم
که با غایت لطف و مدارا مانند پدر مشفق و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان کاهی بوعده حور و قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید
و کاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسی که از روی تشبیه و اکاهی و تفکر قرآن در رای کلستانهای فیض نامتناهی
بزداید بر روی عقل او مفتوح کردیده باشد و دیده دلش را نور ادراک معارف داده باشد در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر
میفرماید کلستانها از شقایق حقایق بر روش مهیا ساخته اند و چراغها از الوان انوار معارف و هدایت بر روش مهیا کرده اند و محفلی
مملو از دوستان و برکزیدکان خدا برای انس و الفت او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی و اوصاف لذتهای عقلانی بر روش
حاضر ساخته اند و قدحهای مرد آزما از شراب طهور لطف و محبت بر روش پر کرده اند میزبانش خداوند مهربان است و مصاحبانش
پیغمبران و اولیا و صدیقان در چنین بزمی اکر کسی از شادی نمیرد و دست چرا کیرد و سوم باطهارت بودن است در هنکام تلاوت
خاکه از محمد بن الفضل منقولست که بخدمت امام رضا عرض نمودم که من قرآن بیخوانم و مرا بول میکیرد یا بیخیزم و بول کنم و استنجا
نکنم و برکردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود که کن تا وضو نسازی و این شرط بر سبیل استحبابست بلکه طاهر شدن
معتبر است که جنب و حایض را نیز تلاوت غیر سورهای سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه مکروه دانسته اند و زیاده از
هفت آیه کفته اند کر حایض شیر نیست و لیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هر چه قدر از قرآن که خواهد میتواند خواند بغیر از سورهای
سجده و تلاوت سورهای سجده واجب بر ایشان حرامست چهارم استعاذه است و خلافی نیست درین که در وقتی که شروع در قرات
کند استعاذه مستحب است و در کیفیت ان میان قرا اختلافی هست و مشهور میان علما و شیعه یکی از دو صورتست اول اعوذ
باللّه من الشیطان الرجیم و این میان شیعه و سنی مشهور ترست دوم اعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بعضی از
روایات استعیذ باللّه من الشیطان الرجیم ان اللّه هو السمیع العلیم وارد شده است و ان دو وجه اول اشهر و اولی است بحکم
روبقبله بودن است چنانکه منقولست که بهترین کر محابل است کر ادمی روبقبله باشد و بعضی دکر اداب در کتب تفسیر و قرات
مذکورست و ذکر انها موجب بطول میکرد و قسم چهارم در کیفیت ختم قرانست بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت

امام جعفر صادق ع عرض نمود که من در یکشب قرآن را ختم میکنم حضرت فرمود که مرا خوش نمی آید که در کمتر از یکماه ختم کنم و بسند معتبر
منقولست که ابو بصیر بخدمت جعفر صادق ع عرض نمود که من در یکشب قرآن را ختم کنم فرمود که نه کفت در دو شب فرمود که نه تا
شب رساند حضرت اشاره فرمود که بلی بعد ازان فرمود که جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یکماه یکدفعه ختم میکردند مدبر ستی که قرآن آمد
نباید خواند چون آیه کذری کردران یاد بهشت باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه مبارک
رمضان در یکشب ختم کنم فرمودند که نه پرسیدم که در سه شب ختم نمایم اشاره فرمود که بلی مضایقه ندارد حقی و صوتی دیگرست که کما بیش
دیگر شباهت ندارد و دران ماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقولست که از آنحضرت سوال نمودند که در چند روز قرآن را ختم نمایم
فرمود که در پنج قسمت کنید یا هفت قسمت و نزدیکی قرآنیست که دوازده قسمت کرده اند عیسی بن مغیره بخدمت صادق ع عرض
نمود که پدرم از حدت سوال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب فرموده بود که بلی پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم میکرد
و من کاهی چهل ختم میکنم و کاهی زیاده و کاهی کمتر بقدر آنکه فارغ و مجال داشته باشم پس چون روز فطر میشود میخیم را برای حضرت
رسول قرار میدهم و یکی را برای حضرت امیر المؤمنین ع و یکی را برای حضرت فاطمه ع و دیگر از برای هر یک از ائمه و یکی از برای شما
و تا حال بسته چنین کرده ام کفتم چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب آن عمل که بجا آورم حضرت فرمود که خدا تعالی بسبب آن
عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی راوی کفت والله که چنین ثوابی برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود
که بلی فهم محمد در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرآن
بشقت حفظ کند حق تعالی دو اجر باو کرامت فرماید و در حدیث دیکر فرمود که هر که یاد قرآن برود دشوار باشد و بمشقت یاد کند
او را دو اجرست و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که مرا عمها رو داده که آنچه در
خاطر داشتم فراموش کرده ام حتی بسیاری از قرآن نیز فراموش کرده چون نام قرآن را بردم حضرت رافتی و خوفی حاصل شد
فرمود که مدبر ستی که شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن را سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات بهشت بر او
مشرف میشود و میکوید که السلام علیک او در جواب میکوید که علیک السلام کوئیست میکوید که فلان سوره ام که مراضایع کردی
و ترک نمودی و اکر من بتمسک میشدی و مرا از زست نمیدادی امروز ترا باین درجه نمیرسانیدم و بعد ازان فرمود که بر شما باد
یاد کردن قرآن مدبر ستی که جمعی قرآن را یاد میکنند که اثبات را قاری بکویند و جمعی قرآن را یاد میکنند که با واز خوش بخوانند تا مردم
بکویند که خوش میخواند و دربن دو طایفه خیری نیست و جمعی قرآن را یاد میکنند که شب و روز در نمازهای سنت و فرائض
بخوانند و بر و اندازند که کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق باین حدیث در مذمت فراموش کردن و افتاده است ظاهر
بعضی فراموش کردن لفظی است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمجاز ان بمعنی دوم ظاهرست که بدست و اول اکر از روی بی

اعتنایی باشد بدست واگر بواضطرار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود و مقصود ندارد و برین محمولست خبر که از حضرت صادق ع منقولست که هر که قرآنرا بیاد گیرد و عمداً فراموش کند چون بحشر درآید دست در گردنش بسته باشد و حق تعالی بعد و هر آیه ماری بر و مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشند مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما کسانی اند که قرآن یاد گیرند و یاد دهند از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که بدرستی که حق تعالی کاه دست که بقصد سفر باید خدایا اهل زمین را که کمی از ایشان استغفار بسبب بسیاری گناهان ایشان نیست چون نظر میفرماید به بیران که قدم بر میدارند بسوی نماز یا واطفال که قرآن یاد میگیرند ایشانرا رحم میفرماید و عذاب را از ایشان باخیر مینماید قسم ششم در ثواب قرائت بسنه معتبره از حضرت صادق ع منقولست قرآن عهدنامه الهی است بسوی بندگان پس سزاوار است که هر مسلمانی که در فرمان الهی نظر نماید هر روز نیکاه آیه بخواند از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که خانه که دران قرآن خوانده میشود و یاد خدا در ان بسیار میشود برکت دران خانه بسیار میباشد و ملائکه حاضر میشوند و شیاطین ازان خانه دور میشوند و روشنی میدهد بران خانه اهل آسمان را چنانکه کواکب اهل زمین را روشنی میدهد و خانه که دران مسلمانی قرآن خوانند اهل آسمان ان خانه را بگذ بگر مینمایند چنانچه اهل زمین ستارهای روشن را و بسنده معتبر از حضرت باقر ع منقولست که هر که قرآنرا ایستاده در نماز بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش مینویسد و اگر در نماز بخواند بهر حرفی پنجاه حسنه برای او مینویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه برایش مینویسد و بسنده صحیح از حضرت منقولست که فرمود که چه چیز مانع میشود تا جوان شما که شغولند در بازار از اینکه چون بخانه برگردند سوره از قرآن بخوانند تا حق تعالی بجای هر آیه ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید و از بشیر بن غالب منقولست که حضرت امام حسین ع فرمود که هر که آیه از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی بهر حرفی صد حسنه برای او بنویسد و اگر بغیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه برای او بنویسند و اگر گوش دهد قرآنرا بهر حرفی حسنه برای او بنویسند اگر در شب قرآن ختم نماید ملائکه صبح برای او صلوات فرستند و اگر در روز ختم کند تا شبان اعمال تا شام بر صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یکدعای مستجاب نزد برای او هست و ختم قرآن از برای او بهتر است از ما بین آسمان و زمین که پر از ثواب باشد راوی عرض نمود که اگر قرآن بخوانده باشد چه کند فرمود که حق تعالی بخشنده و کریم است اگر هر چه میداند بخواند خدا او را از ین ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در نکه ختم کند قرآنرا از جمعه تا جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم کند و بسنده معتبره از رسول ص منقولست که هر که شبی ده آیه بخواند او را از ستمکاران و غافلان نمینویسند و اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی مینویسند که کمی در عبادت کرده باشند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از خاشعان مینویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از غافلان نمینویسند و اگر هزار آیه بخواند برای او قنطاری از نیکی مینویسند که هر قنطاری بارزده هزار مثقال طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قیراط

چکیش مثل کوه احد و قیراط ترکیش مثل بابین آسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هر که هر جمعه از کتاب خدا را کوشش دهد یک آیه بخواند حق تعالی برای او در حسنه بنویسد و ده سیئه محو نماید و در جه او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که هر آیه یا دو آیه بلکه هر چه مانند وت و هر که حرفی از قرآن نشسته در نماز بخواند حق تعالی صد حسنه از برای او بنویسد و صد سیئه از و محو فرماید و صد در جه از برای او بلند گرداند و کسی که قرآن ختم نماید حق تعالی با و یک دعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که با یه از آیهای قرآن پناه بردار شر دشمنان اگر از مشرق تا مغرب دشمن او باشند از شر همه ایشان کرد اگر با یقین و اعتقاد بخواند و سند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسول شکایت کرد در سینه خود را حضرت فرمود که بخوان قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تعالی میفرماید که قرآن شفای درد هاست که در سینهاست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن که باشد و بعد از آن مغفرت طلبد یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا تعالی از آن بشکافد و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که از بلیه ترسد صد آیه از هر جای قرآن که خواهد بخواند و بعد از آن بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا تعالی آن بلا را دفع نماید از و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر چیز را بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است قسم هفتم در بیان فضیلت تلاوت قرآن و نگاه داشتن قرائت از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیهما منقولست که هر که از مصحف تلاوت نماید چشمش بر خود دار شود و عذاب بدرود مادر و شش را تخفیف دهند هر چند کافر باشند و بروایت دیگر دوست میدارم که در خانه مصحفی باشد که حق تعالی ببرکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرموده که سه چیزست که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جهال باشد و مصحفی که او تخته و غبار بر آن نشسته باشد از آن تلاوت نماید و از یحیی منقولست که بان حضرت عرض نمود که من قرآن را دحفظ دارم از خاطر نخواهم تا بهترست یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که در مصحف بخوان که بهترست مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که شش چیزست که مومن بآنها منتفع میشود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از و بماند که تلاوت نماید و چاهی که از برای خدا کنند و درختی که از برای خدا بنشانند و صدقه آبی که جاری گرداند و سنت نیکوئی که گذارند که بعد از آن قوم بآن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی ص وارد است که نهی فرمود که قرآن را با بی اهمی محو نمایند یا آب بآن بشویند و از حضرت رسول ص منقولست که نظر کردن بر روی عالمی از پی طالب عبادتست و نظر پدر و مادر بهر دو فرزند عبادتست و نظر کردن بمصحف عبادتست قسم چهارم در فضایل و فواید بعضی آیات و سوره که دیده قرائت سوره فاتحة الکتاب بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا ع فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکترست باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی چشم بسند معتبر از صادق ع

منقولست که هرکرا علتی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سوره حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود والا نفعا نماید و اگر نفعا نماید
مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را و سندا معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هرکه سوره حمد را بخواند حق تعالا هر حرفی
آسمان نازل شده ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من
قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف آن سوره از من است و نصف آن از بنده من و آنچه بنده از من
زان سوره سوال نماید باو عطا میشود پس چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالا میفرماید که بنده من حمد کرد و دانست ابتدا کرد باسم
من و بر من لازم است که کارهای او را تمام سازم و باتمام رسانم و در جمیع احوال بر و برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله رب العالمین
حق تعالا میفرماید که بنده من حمد کرد و دانست که نعمتها که نزد اوست همه از جانب ماست و بلاها که از و دور شده است بتمامی متفضل او
ماست ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع کردم از و بلاهای آخرت را چنانچه
بلاهای دنیا را از و دفع کرده ام پس چون الرحمن الرحیم میگوید حق تعالا میفرماید که بنده مؤمن برای من شهادت داد که من چنین و چنیم
ای ملائکه شما را گواه میگیرم که بهره او را بسیار کردم و نصیب و را از عطای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک یوم الدین خداوند عالم
گوید که ای ملائکه گواه میگیرم شما را که خنانچه اعتراف کرد که من مالک روز حسابم بنده من در روز حساب او را آسان میگیرم و از گناهان او
درگذرم و چون ایاک نعبد گوید میگوید راست گفت بنده من مرا عبادت کرد پس گواه میگیرم شما را که او را بر این عبادت ثواب کرامت فرمایم
که جمیع مخالفان او را در روز قیامت ذلیل و خوار گردانم و چون ایاک نستعین گوید حق تعالا فرماید که بنده من از من استعانت جست و انتجاب من آورد
گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شدائد بفریاد او رسم و در روز رستاخیز دست او را گیرم پس چون
اهدنا الصراط المستقیم گوید اخر سوره حق تعالا فرماید که آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و آنچه از رزق و روزی باو عطا نمودم و آنچه از رزو
برسید او را این کردانیدم و بنده دیگر منقولست که سوره حمد را بر دردی بخوانند و بر مکان دردمند بگذارند شفا یابد و بسند معتبر از
صادق ع منقولست که اگر سوره حمد را بر میتی بخوانند روح باو برگردد و عجب نخواهد بود و بسند معتبر از امام محمد باقر ع
منقولست که بعضی از اصحاب خود را که شکایت از تب کرده بود فرمود که بنده های سر اهنت بگیر و سر او را بگیر و بگو بسم الله الرحمن الرحیم
بگو و هفت مرتبه سوره حمد را بخوان شخص چنان کرد و زود شفا یافت و در حدیث دیگر منقولست که شخصی از صداع بحضرت شکایت
کرد حضرت فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند و سوره حمد را تا الکرسی بخوان و بگو الله اکبر الله اکبر لا الا الله الله
والله اکبر مما اجاف واحذر واعوذ بالله من عرق نعار واعوذ بالله من حر النار سوره البقره و ال عمران بسند معتبر از حضرت امام محمد
صادق ع منقولست که هرکه سوره البقره و ال عمران بخواند این دو سوره در روز قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو
بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع علیهما السلام منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هرکه چهار یا زده از اول سوره البقره تا ایه الکرسی

علی العظیم با دو آیه بعد از آن و سه آیه اخر سوره بقره بخواند بدی در خود و مالش نبیند و شیطان نزدیک او نیاید و قرآن فراموش نکند
از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که آیة الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از هر نماز بخواند مسیح صاحب
مبشی بر وضر نرساند و سند معتبر از حضرت باقر ع منقول است که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی بر گرد او هزار بلا از بلاهای دنیا
و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقول است که ابوذر
از رسول خدا ص سؤال نمود که کدام آیه عظیمترین آیاتست که بر تو نازل گردیده است فرمود که آیة الکرسی و سند معتبر منقول است که شخصی نزد
حضرت صادق ع شکایت کرد از تب حضرت فرمود که آیة الکرسی را در ظرفی بنویس و باب جل کن و بخور و از حضرت کاظم ع مرویست که
یکی از پدران من شنید که کسی سوره فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله میخواند فرمود که ایمان
آورد و ایمن شد و بعد از آن شنید که قل هو الله میخواند و فرمود که ایمان آورد و ایمن شد و بعد از آن شنید که سوره انا انزلناه
میخواند فرمود که به پیغامبر شما را تهنیت میگویم از جهنم و سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که پیش از اذان داشته
باشد آیة الکرسی بخواند و بر خاطر خود قرار دهد که بر طرف میشود بتوفیق الله تعالی عافیت می یابد و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه
قل هو الله احد و یازده مرتبه انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خدا تعالی مالش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد که از خانه
بیرون رود و چهار آیه از سوره آل عمران بخواند یعنی ان فی خلق السموات و الارض الخ با آیة الکرسی سوره انا انزلناه و سوره جحد بخواند موجب
رفع قضاهای دنیا و آخرت میگردد و سند معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی
بخواند چنان باشد که بهت حیات خود عبادت کرده باشد از حضرت رسول ص منقول است که حق تعالی فرمود که تو بودی امت تو کجایند
عرش خود کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سوره البقره یعنی آمن الرسول تا آخر و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که کتاب مدام
کرسی در سلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواندن آیة الکرسی بسر آورد و بعد از آن فرمود که گرد بدانید که چه فضیلت دارد در
هیچ حالی از ترک نمایید و بر بستی که حضرت رسول ص امر فرمود که آیة الکرسی از کنج زیر عرش بمن کرامت فرموده اند و پیغمبران دیگر را
خنین کرامتی نداده اند و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که از امر خضر ع پیش از نافله و سند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که
یکشب ترک آن نگرده ام سه مرتبه بخواند غم در هر شبی که مرتبه بعد از نماز خضر ع پیش از نافله و سند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که
بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند بر بستی که محافظه و مداومت نماید بر خواندن آن که پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و سند معتبر از
صادق ع منقول است که چون حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیة الکرسی و آیه شهد الله و آیه قل اللهم مالک الملک را بر بین آورده اند
و در عرش الهی او بخشند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی وحی فرمود با ایشان که بروید بزیر بین بعزت و جلال خودم سوگند که هر که
از آل محمد و شیعیان شما را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب بسوی او نظر نمایم نظر مخصوص یعنی الطاف خاصه خود را بر او

او کرد انم

وکرا نم هر روز مقتاد و نظر و در هر نظری مقتاد حاجت او را برآورم و او در قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشم و بشنیدم
از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقولست که از شیخ بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانهای مخوف واقع میشوم چیزی تعلیم
من فرما یکه موجب ایمنی من گردد الحضرت فرمود که هر گاه خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای سر خود گذار و با آواز
بلند این آیه را بخوان که افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون آنگه گفت که چون سفر
رفتم بوادی رسیدم که میگفتند جن در انجا بسیارست ناگاه شنیدم که شخصی میگوید که بگیریدش من این آیه را خواندم و دیگری گفت
چگونه بگیریمش و حال آنکه پناه بآیه طیبه برده سوره النساء بسنده معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که سوره نساء را در هر جمعه
بخواند از ضغطه قبر ایمن گردد سوره المائده بسنده معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که سوره مائده را در هر روز پنجشنبه بخواند از پادشاه ظلم و
گناه آلوده نشود سوره الانعام بسنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سوره انعام بگذرد فرشته نماز نشود و هفتاد هزار ملک تسبیح گویند از
برای او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر علمی داشته باشی که خوف هلاک از و نباشد سوره انعام بخوان که
گرد وحی تو نیز سوره الاعراف بسنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت
از جمله جماعتی باشد که حق تعالی در شان ایشان فرموده که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او و اولاد او در قیامت
حساب نکنند و مدتی که ایات محکمات در ان بسیارست پس قرار دادن این سوره را تارک نشمایند که گواهی میدهد در قیامت برای کسیکه او را
خوانده باشد و بسنده معتبر از اصبغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بحق کدام بنده نزدیکتر بر ستی که
فرستاده است و اهل بیتش را کرامی داشته است که انچه مردم طلب نمایند از اجرا از برای سوختن یا غرق شدن یا ذبح یا گرفتن بخشین
چهار پا یکنیز یا غلام بسته در قران دست پس هر که خواند از من و انماید پس شخصی بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی از قران
بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود که این دو ایه را بخوان ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو
یتولی الصالحین وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه
سبحانه وتعالی عما یشرکون هر که این دو ایه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن گردد پس شخصی خواند و اتش در خانهای همسایگان
افتاد و او و اولاد و همسایگانش از ان سالم ماندند و شخصی دیگر بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین چهار پای چوپانی میگیرند و من
از و میترسم فرمود که بر گوش راستش این ایه را بخوان و له اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون پس آنشخص چنین
چهار پایش رم نمود و همواره شخصی دیگر بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین در زمینی که من میباشم حیوانات درنده بسیارند و نخانه من از
میشوند و تا حیوانی را ضایع نکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که این دو ایه را بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب

العرش العظیم این هر دو را بخواند دیگر در نماند که آتش شخصی دیگر بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین در شکم من صفرا یی بهمرسیده
ایا آیه ست که موجب شفا کرد حضرت فرمود که بلی بلکه درهم و دیناری خرج کنی بر شکم خود آیة الکرسی بنویس و بشوی و آن را بخور که آن
ذخیره باشد در شکم تو و باعث شفا کرد و بقدرت الهی شخصی دیگر بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین برای گشاده چیزی بفرما حضرت فرمود
که دو رکعت نماز گذار و در هر رکعت سوره یس بخوان و بعد از ان بگو یا هادی الضالة یا رد علی ضالتی آمنت بخبان کرد حق تعالی گمشده اش
را باز بر گرداند پس شخصی دیگر بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین تمده از من گرفته فرمود که این آیه را بخوان او کظلمات فی بحر لجی یغشاه
موج من فوقه سحاب بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریه و من لم یجعل الله له نورا ما له من نور چون این آیه را خواند علاج
برگشت پس شخص دیگر بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین حرزی برای دزدی بفرما که دزد مال مرا بسیار ببرد در شب حضرت فرمود که
چون بمیان رخت خواب میروی این دعا را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی بعد از ان حضرت فرمود که کسی
شب در بیابانی تنها باشد و آیه سخره را بخواند بسم الله الذی خلق السموات والارض تا رب العالمین بخواند ملائکه او را محافظه و محارسته
نمایند و شیاطین از و دور شوند پس شخصی این آیه را بشنید شبی بره خرابی رسید و در شب بخانجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند
چون خواهید دید شیطان اندکی دانش را کفر بود و دیگری گفت که من دست بر داشتم و این آیه را بخواند و شیطان دیگر گفت
خدا تعالی بینیت را بر خاک مالد الحال حراست و نگهبانیش بکن تا صبح چون صبح شد نخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد گفت که در
سخن تو شفا و راستی است و حال شب خود را نقل کرد و بعد از طلوع آفتاب بان محلی که شب خوابیده بود بر گشت اژموی شیطان بر
زمین ظاهر بود که موی خود را بر زمین کشیده بود و رفته بود سوره الانفال والتوبة والانفطار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره انفال
و سوره براءت را بخواند هرگز نفاق بر وراه نیابد و از شیعه امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد سوره نوح العبود از حضرت باقر علیه السلام
منقولست که هر که سوره هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند در قیامت کنایی از او
صادر نشود و بسنده معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که از غرق شدن ترسد این آیات را بخواند بسم الله مجریها
و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الله بین و ما قدروا الله حق قدره والارض قبضته جمیعا یوم القیمة والسموات
مطویات بیمینه بسبحانه و تعالی عما یشرکون سوره یوسف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره یوسف را در هر روز یا شب هر
بخواند چون در زقیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال حضرت یوسف علیه السلام باشد و در آنروز با وخوفی نرسد و از نیکان بندگان
صالح خدا باشد سوره الرعد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره رعد را بسیار بخواند هرگز صاعقه باو نرسد اگر چه باصعبی
و اگر مومن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب و شفاعت او قبول کرداند در اهل بیت و برادر مومن او سوره ابراهیم و الحجر از
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره ابراهیم و حجر را در هر جمعه بخواند هرگز با فقر و بلوائی نرسد سوره النحل از حضرت صادق علیه السلام

منقولست

منقولست که هر که سوره النحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و دهقان نوع از بلا ازان دور گرداند که سهل بن ابنها
و بواکی و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع است و در بهشت سنبل از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سوره بنی اسرائیل در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قایم آل محمد را دریابد و از اصحاب او باشد منقولست
که عمرو بن خنثله بحضرت صادق ع شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سر بگذارد و این آیه را بخواند
قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره کهف
را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و فدا او را از زمره سعد محشور گرداند و در قیامت با شهیدان باشد و بسند معتبر از حضرت
منقولست که هر که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند کفاره کفنهای باشد که از جمعه تا جمعه دیگر کرده باشد و در روایت دیگر وارد
شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول منقولست که هر که
قل انا انا بشر مثلکم را تا آخر بخواند همین ثواب داشته باشد و از حضرت منقولست که هر که همین آیه را بخواند در وقت خواب از
خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان او و باشد از ملائکه و استغفار برای او کنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت
صادق ع وارد شده که هر که این آیه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود و سوره مریم و طه از حضرت صادق
ع منقولست که تبرک کنید سوره مریم و طه را که خدا این دو سوره را دوست میدارد و هر که از اینها بخواند او را دوست میدارد
و کسی که بر قرائتشان مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش بدهد و او را بر کنارهای بگذارد که در سلام کرده است
حساب نکند و در حسرت نزدی باو عطا فرماید که او راضی باشد سوره الانبیا از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره انبیا
را بخواند از روی محبت و خواهش در باغهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا و نظر مردم با هیبت باشد سوره الحج
از حضرت صادق ع مرویست که هر که سوره حج را در هر روز یکبار تلاوت بخواند در اعمال او توفیق حج یابد و اگر دران سفر نمیرد داخل
بهشت شود راوی پرسید که اگر سنی باشد چونست فرمود که عذابش تخفیف می یابد سوره المؤمنون از حضرت صادق ع منقولست
که هر که سوره مومنون را بخواند حق تعالی حامله او را بخیر گرداند و در فردوس اعلا منزلش با منزل پیغمبران باشد سوره النور
از حضرت صادق ع منقولست که حفظ نمایید مدرسی که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز یا هر مداومت نماید هیچ یک
از اهل خانه او زنا نکنند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را شایعت نمایند که همه از برای او دعا کنند و
استغفار نمایند تا بقبرش گذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت کاظم ع شکایت نمود حضرت
فرمود که این سوره را سه مرتبه در جامی بنویس و در شیشه ضبط کن و هر بار دیده بدان بشوی راوی گوید که صد بار کشیدم که دیده ام

صحیح تر از اول شد سوره [illegible] از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که در شب اول
از بخواند حق تعالا او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلا باشد سوره الطواسین از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره
طس را در شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقیر و بد حال با و نرسد و در آخرت
از بهشت انقدر با و بدهند که رضی شود و زیاده از رضای او با و عطا فرمایند و حق تعالا صد زن از حور و عین با و کرامت
فرماید سوره العنکبوت و الروم هر دو معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان
بخواند و الله که از اهل بهشت است و در این حکم استثنا نکنم و نمیترسم که خدا یتعالا در این سوگند بر من گناهی ننویسد و این دو سوره
را از نزد خدا یتعالا منزلتی عظیم است سوره لقمان از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کسی که سوره لقمان را در شب بخواند حق تعالا
در آن شب ملکی چند بر او موکل گرداند که او را از شر شیاطین و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح شود و اگر در روز بخواند از آن روز از
شر شیاطین و لشکرش حفظ نماید تا شب سوره الم تنزیل از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالا
نامه اش در قیامت بدست راست او بدهد و او را حساب نفرماید هر چند که گناه کار باشد سوره الاحزاب از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار رحمت حضرت رسول الله ص باشد بعد از آن فرمود که
سوره احزاب فضایح بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و دراز تر بود و لیکن کم کردند و تخفیف دادند سوره
سبا و فاطر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره سبا و فاطر را در شب بخواند در شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در
روز بخواند در آن روز بمکروهی با و نرسد و حق تعالا از خیر دنیا و آخرت انقدر با و کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد
و از ذهنش بآن نرسیده باشد و بسند معتبر از امام موسی کاظم ع منقولست که در وقت خواب این آیه بخواند که ان الله یمسک السموات
و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا خانه بر سر شما خراب نشود و بسند دیگر منقولست
که هر شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت صادق ع آمد در دل سختی یافت که در حضرت فرمود که نزدیک بیا پس دست بر سر او کد اشتند
و این آیه را خواندند ان الله یمسک السموات و الارض الخ سوره یس از حضرت صادق ع منقولست که هر چیز را قلبی است و قلب
قرآن سوره یس است پس هر که این سوره را در روز پیش از نماز شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و حق تعالا او را روزی فراوان
عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند حق تعالا هزار ملک بر او موکل گرداند که او را از هر نوع شیطان مردود
و آفتی حفظ نمایند و اگر در آن شب بمیرد حق تعالا او را داخل بهشت کرداند و در غسل او هزار ملک حاضر شوند که استغفار از
برای او کنند و شایعات او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحد ترکش گذارند آن ملائکه در میان قبر ش ساکن گردند و عبادت
الهی کنند و ثواب عبادت الهوایش از و باشد و قبرش را نوراني کنند بحیثیکه کار کنند و او را این گرداند از فشار قبر و بوسیله از

از قبر او نوری ساطع باشد تا اطراف آسمان و قتی که از قبر برون آید پس چون حق تعالی او را از قبر برون آرد ان سی هزار ملک
با او بشنند و شایعت نمایند و با او سخن کنند و به خیری او را بشارت دهند تا او را از صراط بگذرانند و او را در مقام محبت
بعجه بدارند که هیچ خلقی قرب ش از او پیشتر نباشد مگر ملایکه مقرب و پیغمبران مرسل و او با پیغمبران بایستد نزد حق تعالی در سخنانی که مردم انده
داشته باشند او انده نداشته باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردگار عالم با و خطاب فرماید که ای بنده من
هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول نمایم و هر سوالی که خواهی از من بکن که سوالت را روا کنم پس او شفاعت کند و خدا شفاعت او را قبول
و او سوال نماید حق تعالی عطا فرماید و دیگر از حساب کنند و با دیگران در مقام حسابش باز ندارند و ذلت و خواری دران صحرا با و نرسد
و بسیج کناهی از کناهان او را کیفر ندهند و بجناب بهشت روان شود مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده را بسیج کناه نبوده و از قضا
پیغمبر اخر الزمان باشد و بسنده معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در عمر خود یکبر ته سوره یس را بخواند حق تعالی بعدد هر خلقی
که در دنیا و آخرتست و هر خلقی که در اسمان ست بعدد هر یک از ایشان ده هزار حسنه بنویسد و ده هزار کناه از و محو فرماید و
بفقر و قرض مبتلا نشود و خانه بر سرش فرو نیاید و تعب و مشقت و بلوا کی و خورة و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا
نشود و حق تعالی سکرات و احوال هر یک را بر او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود او را برای او فراخی روزی
و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب با و کرامت فرماید که او رضی شود و حق تعالی خطاب فرماید بملایکه که اسمانها و زمین را من
از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمایید سورة الصافات از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره صافات را در
هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع الفتها و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و بدن و مال و اولادش کردنی نرسد
نه از شیطان و نه از جبار معاندی و اگر در شب یا در آخر روز بهمین سعید مبعوث کرده و با شهیدان داخل بهشت شود و در
درجه شهیدان جای یابد و بسنده معتبر از سلیمان جعفری منقولست که حضرت امام موسی کاظم ع بفرزند خود قاسم فرمود که
برخیزای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره والصافات بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون بایه انهم اذا قیل
ان خلقا رسید قبض روحش شد چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر بحضرت عرض کرد که فدای تو باد چنین
مید انستیم که برای اسانی جان کندن سوره یس باید خواند و شما فرمودید که سوره الصافات بخوانید حضرت فرمود که سوره صافات را
بر سر هر که شدت جان کندن گرفتار باشد بخواند البته حق تعالی راحتش از و یک بگرداند و بسنده معتبر از حضرت امیر المومنین ع
منقولست که هر که از کرمین عقرب ترسد این ایات را بخواند که سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المومنین
و بسنده معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که کسی که خواهد در قیامت اورا کیل وافی ثواب وافی دهند باید که بعد از هر نماز
چهار بار بخواند که سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر و

شده که از هر مجلسی که برخیزی واین آیه را بخوانی کفاره کناهان ان مجلس میکردد سوره شمس ازحضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر
سوره ص را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی او را و اخیر دنیا و اخرت انقدر عطا میفرماید که بهیچ احدی از خلق انرا عطا نفرموده باشد
مکر پیغمبر یا مرسلی یا ملک مقربی و او را داخل بهشت کرداند با هر که خواهد از اهل خانه اش حتی خادمی که او را خدمت میکرده است سوره زمر
ازحضرت صادق ع منقولست که هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی او را بوشرف دنیا و اخرت را کرامت میفرماید و او را عزیز کرداند بی مال
و خویشان بحدی که هر که او را بیند از دهمهابی از دلش بهیرسد و بدنش از ان ترس بیم حرام کرداند و در بهشت از برای او هزار شهر
بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه و از چشمها و جویان و در خانها و میوها انچه در قران وصف فرموده
باو کرامت فرماید سوره والنون ازحضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره حم مومن را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی کناهان
که نشسته و ایستاده و راه پیاده رفته و ایها نزاز وسط تمامید و آمرزیده و ایها نزاز دنیا کرداند از برای او سوره حم سجده ازحضرت صادق
ع منقولست که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی در قیامت او را نوری عطا فرماید انقدر که حشم کار کند و او را سرور و شادی در انروز
کرامت و در دنیا بجایی باشد که دیکران از روی حال او کنند سوره حم عسق ازحضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید بر سوره
حم عسق چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند افتاب نورانی و چون نزد عرش آید حق تعالی فرماید که ای بنده
من مداومت بنودی بر قرات سوره حم عسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد و اکر نمیدانستی آن سوره و ثوابش امیدتی هر کز از ان خواندن
ملال بهم نمیرسانیدی و اکنون جبران خود را خواهی دید انکاه او را داخل بهشت کرداند که از برای او قصری مقرر ساخته ایم از یاقوت
سرخ در و ها و کنکره ها و در بچه هایش از یاقوت سرخ است و از لطافت اندرون بیرون را میتوان دید و بیرون را در ان قصر
دختران باکره جوان از حور العین و هفتاد هزار غلام و هزار کنیز از بیران کوشواره در کوش پیوسته در حسن و بایندکی و عطا کرده ایم خود را
زخرف ازحضرت باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره حم زخرف خدا تعالی در قبر او را از خانوران زمین و فضا
قبر امین کرداند سوره دخان ازحضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره دخان را بخواند در نمازهای واجب خدا تعالی او را در زمره
انسان مبعوث کرداند و او را در سایه عرش خود جای دهد و حساب او را اسان کند و نامه او را بدست راست او دهد و بسند معتبر منقولست
که شخصی بخدمت امام محمد باقر ع منقولست که شخصی بخدمت امام محمد باقر ع عرض نمود که چکونه شب قدر را شناسم فرمود که چون
ماه مبارک رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخواند چون شب بیست و سوم شود بتصدیق خواهی نمود بانچه سئوال نمودی
حورة الجاثیة ازحضرت صادق ع منقولست که هر که سوره جاثیه را بخواند نوشیدنی آنست که جهنم را نیاید و او از زقوم و خوردنی آن نشود
حورة الاحقاف ازحضرت صادق ع منقولست که هر که در هر شب یا در هر جمعه سوره احقاف را بخواند در دنیا خوفی یا بد نرسد و از
فزع روز قیامت ایمن کردد و ازحضرت صادق ع منقولست که سوره های حواسیم را جایی بشب اندیس چون خواندن انها را اباید

خدا را حمد و شکر بسیار بکنید که توفیق تلاوت انها شما کرامت فرموده است مدبر ستی که هر بنده که از خواب برخیزد و نماز خوانیم آنچنان
از دهانش نمیهی خوشبوتر از مشک و عنبر بیرون آید مدبر ستی که حق تعالی رحم میکند تلاوت کننده و خواننده این سورها را و رحم میکند
همسایگان و همنشینان و مصاحبان و خویشان او را و در روز قیامت عرش و کرسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار مینمایند
سورة قد افلح حق الله علیه از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره الذین کفروا بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شک نکند بهم نرساند
و بفقر هرگز مبتلا نشود و هرگز نخوفی از پادشاهی با و نرسد و همیشه از ننگ شرک و کفر محفوظ باشد و چون بمیرد حق تعالی هفتاد هزار
ملک مقرب بقبر او فرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از و باشد و چون از قبر بیرون آید هزار ملک او را مشایعت نمایند تا او را
بمحل ایشان رسانند و از خوفهای قیامت ایمن بدارند و در امان خدا و رسول باشد سورة فتح از حضرت صادق ع منقولست که حفظ
نماید اموال و زنان و فرزندان و بندگان خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدستی که هر که بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز
قیامت منادی از حجاب رب العزة او را ندا میکند که همه خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص مایی ای ملائکه او را بحق گردانید ببندگان
شایسته من و او را داخل بهشت جاوید کنید و از شراب سر بمهر بهشت که با کافور ممزوج است باو بچشانید سورة فتح از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که نزد یک حضرت رسالت پناه ص
مشرف میشوند سورة ق از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت سوره ق والقرآن کند در نماز های واجب و سنت
خدا تعالی روزی او را فراخ گرداند و نامه اعمالش را در قیامت بدست راست او دهند و حساب او را اسان کند سورة ذاریات
از حضرت امام جعفر الصادق ع منقولست که هر که سوره والذاریات را در روز یا در شب بخواند خدا تعالی عمر و معیشت او را باصلاح
آورد و وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغی که نور دهد تا روز قیامت سورة نجم از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سوره والنجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعلیش کنند و کمتر باشش امر زنده و محبوب
دلهای مردم گردد سورة اقتربت الساعة از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره اقتربت الساعة را بخواند چون از قبر بیرون آید
بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شود سورة الرحمن از حضرت صادق ع منقولست که ترک نکنید سوره الرحمن را و خواندن او را در نماز
مدبر ستی که این سوره در دل منافقان حسرت را میگذارد و حق تعالی این سوره را بهترین صورتها و در نهایت خوشبویی بصحرای محشر حاضر
میگرداند و می اید در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی باو خطاب میفرماید که ای بنده من هر که ترا خواند و بر نماز منجانده و مداومت مینمود
میگوید خداوندا فلان و فلان بس حق تعالی بر دهای ایشان را سفید میگرداند و میفرماید که هر که را خواهید شفاعت نمایید پس
ایشان را انقدر که خواهند شفاعت مینمایند پس ایشان را گویند داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن گردید و بسته معتبر
از حضرت منقولست که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخوانید و هر مرتبه که بگوید فبای آلاء ربکما تکذبان

بگوید لا شیء من الآلاء ربّ اکذّب ودر حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که سوره الرحمن را بخواند در شب پیر بگوید فبای آلاء ربکما تکذبان
بگوید لا شیء من الآلاء ربّ اکذّب و اگر در شب پیر بخواند و در آن شب پیر بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز پیر بمیرد شهید مرده
باشد سورهٔ الواقعة از حضرت صادق ع منقولست که هر که در هر شب جمعه سوره اذا وقعة الواقعة بخواند خدا او را دوست دارد و مردم او را دوست
خود گرداند و در دنیا به هیچ حالی و فقر و احتیاج نه بیند و هرگز آفتی و بلایی مبتلا نشود و از فقرای حضرت امیر المؤمنین ع باشد و در بهشت
سوره مخصوص الخضر است و بسنده معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که سوره واقعه را در شب پیش از آنکه بخوابد بخواند در روز قیامت
روی او مانند ماه شب چهارده باشد و بسنده معتبر دیگر از اسمعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق ع فرمود که پدرم بعد از نماز
خفتن دو رکعت نماز نشسته میکرد و در آن دو رکعت در سوره اذا وقعت الواقعة و قل هو الله احد میخواند سورهٔ الحدید
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا تعالی او را غذا بگیرد و خوش
و دلش و حالی نه بیند سورهٔ الحشر از حضرت رسول ص منقولست که هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و
حجب و اسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه و هوا با و باد با و مرغان و درختان و کوهها و افتاب و ماه و ملائکه همه برا و صلوات
فرستند و از برای او استغفار نمایند و اگر در آن روز یا در آن شب پیر بمیرد با شهادت مرده باشد سورهٔ الممتحنة از حضرت علی
و حسین علیهما السلام منقولست که هر که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را با ایمان امتحان نماید و دیده دلش را
نور دهد و خود و فرزندانش بدو یکی و فقر مبتلا نشوند سورهٔ الصف از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن
سوره صف در نمازهای واجب و سنت خدا تعالی او را در صف انبیاء و ملائکه جای دهد سورهٔ الجمعة و المنافقون از حضرت صادق ع
منقولست که واجب و لازم است بر هر که شیعه ما باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر
جمعه و منافقون بخواند چون چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول ص عمل نموده باشد و ثواب او نزد خدا تعالی بهشت باشد سورهٔ
التغابن از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد و گواه عادل
باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را مقبول فرماید و از وجد انشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که هر که سوره سبحات را پیش از خواب بخواند نمیرد تا قائم آل محمد را درک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول
صلی الله علیه و آله جای دهند سورهٔ الصف و التحریم از صادق ع منقولست که هر که سوره طلاق و تحریم را در نمازهای واجب بخواند حق تعالی
او را در بهشت جای دهد و در روز قیامت او را پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت باید بسبب تلاوت کردن و محافظت
نمودن بحرمت این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول است سورهٔ الملک از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره
تبارک الذی را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند بسته در امان الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت در امان الهی باشد

داخل بهشت و بنده معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که سورهٔ الملک مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در تورية سورة الملک
هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده است و در آخر شب او را از غافلان نمی‌نویسند مدتی کمن در نماز و تیره بعد از نماز خفتن
نشسته میخوانم و مدام در روز و شب هر دو میخواند هر که این سوره را بخواند چون منکر و نکیر بقبر او در آیند چون از جانب پایش بسر
پایش آیند گویند که از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب در روز بر پای ایستاده و سورهٔ الملک را میخوانده و چون از
جانب سرش بسر او آیند گویند که از جانب من راهی نیست مدرستی که این بنده در من جا داده بود سورهٔ الملک را
و تلاوت مینمود و بمن جاری میساخت سورة نون و القلم از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ نون و القلم را در فریضه یا نافله
بخواند خدا تعالی او را ایمن گرداند از آنکه شمر کز نفقه مبتلا نشود و چون سپهر از فشارش فریاد نیاید سورة الحاقة از حضرت
صادق ع منقولست که بسیار بخواند سورهٔ الحاقه را مدرستی که خواهند آن در فرائض و نوافل از ایمان بخواند و رسول است زیرا که آن
سوره را چون بخواند ایمان او بر طرف نشود تا هنگام مردن سورة سأل سائل از حضرت صادق ع منقولست که بسیار بخواند
سوره مثل سوره ایست که هر که این سوره بسیار بخواند حق تعالی او را در قیامت از رنج گناه او سئوال نماید و او را در بهشت با رسول الله ساکن
گرداند و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید و ولیست حوریه و چهار هزار زن باو تزویج فرماید سورة نوح و جن از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سورهٔ نوح و جن را بسیار بخواند در دنیا از شمر صفتان و دمیدنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت
از رفقای حضرت رسالت پناه صلعم باشد سورة المزمل از حضرت رسول ص منقولست که هر که سورهٔ مزمل را در نماز خفتن یا در شب بخواند
شب و روز و آن سوره هر سه گواه او باشند در قیامت و خدا او را باز ندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیرد سورة المدثر
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در نماز و جب سوره مدثر را بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول ص
جای دهد و در زندگانی دنیا هیچ کز نفاقت او را در نیابد سورة القيمة منقولست از حضرت صادق ع که هر که مداومت نماید بر سورهٔ
لا اقسم و بدان عمل نماید خدا او را بر سول خود محشور گرداند در بهترین صورتها و بحضرت او را بشارت فرماید و در روی خندان
از صراط و میزان او را بگذراند سورة هل اتى از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سورهٔ هل اتى علی الانسان را در هر صبح بخواند
بخواند خدا تعالی با او هشتصد دفتر باکره و چهار هزار زن حور العین کرامت فرماید و با حضرت رسول ص باشد و بسند معتبر
از صفوان جمال منقولست که بخدمت حضرت امام رضا ع رفتم در روز سه شنبه بحضرت فرمود که دیروز نرفتی گفتم که نخواستم کسی
در روز دوشنبه حرکت کند حضرت فرمود که هر که خود را از شر آن روز یعنی دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح از سورهٔ
هل اتى ع الانسان را بخواند خدا تعالی آن روز را از شر آن نگاه دارد و از شر آن روز با استقبال ایشان
فرستاده نصرت و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث دیگر جابان ضحاک وارد شده است که حضرت امام رضا ع در صبح روز دوشنبه

وپنجشنبه در رکعت اول سوره هل اتی علی الانسان میخوانند و در رکعت دوم سوره انا انزلناه حدیث الغاشیه سوره والمرسلات والنبا والنازعات
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره والمرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول ص آشنایی میاندازد و هر که سوره عم یتساءلون را
بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه نیابد و هر که سوره والنازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و داخل بهشت شود و هر که سوره عبس
وکوّرت منقولست از حضرت صادق ع که هر که سوره عبس و سوره اذا الشمس کورت بخواند در حفظ الهی باشد از خجالت و در سایه کرامت
و رحمت الهی باشد تا زنده باشد سوره الانفطار والمطففین والانشقاق منقولست که هر که سوره اذا السماء انفطرت و سوره
مطففین و انشقاق را در نماز فریضه و نافله بسیار بخواند خدا تعالی هیچ حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا دور نگرداند و در آخرت
و پیوسته نظر بکرامات الهی نماید و خدا نظر رحمت با و بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود و بسنده دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در نماز
واجب سوره مطففین را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت او را برات ایمنی از آتش جهنم کرامت فرماید و او را بحساب بهشت برساند سوره
اذا السماء انشقت از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره و السماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سوره پیغمبر است حق تعالی او را
در قیامت با پیغمبران و مرسلان محشور گرداند و با ایشان او را بارداد سوره اذا السماء انفطرت از حضرت صادق ع منقولست که هر که این سوره
را در فرایض بخواند در قیامت نزد خدا تعالی او را قدر و منزلتی عظیم باشد و از رفقای پیغمبر است در بهشت سوره قل یا ایها الکافرون از حضرت
صادق ع مرویست که هر که سه رکعت این سوره را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت با و بگویند که در هر دری از درهای بهشت که خواهی
داخل شو سوره الغاشیه منقولست از حضرت صادق ع که هر که سوره غاشیه را مداومت نماید در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد در
رحمت خود در دنیا و آخرت و در قیامت ایمنی از عذاب با و کرامت فرماید سوره الفجر از حضرت صادق ع منقولست که هر که این
سوره را در فرایض و نوافل بخواند در بهشت در جوار حضرت امام حسن ع باشد سوره البلد از حضرت صادق ع منقولست که هر
این سوره را در نماز واجب بخواند در دعا از صالحان معروف شود که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی است و در قیامت از رفقای
انبیا و شهدا باشد سوره اللیل وضحی والم نشرح والشمس از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که بسیار بخواند در روز و شب در
شبی این چهار سوره را هر چیز که نزد او باشد در روز قیامت برای او شهادت دهند حتی موی و پوست گوشت و خون و عروق و عصبها
و جمیع اعضای او و حق تعالی فرماید که من شهادت او را قبول کردم از برای بنده خود ای ملائکه ببرید او را بهشت و هر جا که او اختیار نماید با و
عطا کنید کرامتا له و فضلا و رحمت من برای این بنده مومن سوره التین منقولست که هر که سوره والتین را در فرایض و نوافل
بخواند عطا فرمایند با و از بهشت هر جایی را که خواهد و بسنده سوره الم تر منقولست از حضرت صادق ع که هر که هر روز یا هر شب
این سوره را بخواند و بسیه دخان باشد که در راه خدا در میان لشکر رسول جهاد کرده باشد سوره لایلاف بسنده معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که هر که سوره انا انزلناه را بخواند خجالت که بشتبه در راه خدا جهاد کرده باشد و اگر آهسته بخواند خجالت

که در راه خدا

که در راه خدا شهید شده باشد و هر که ده بار بخواند خدا تعالی هزار گناه از گناهان او را بیامرزد و به روایتی دیگر از حضرت منقول است که هر
پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند در اندرون بخانهای مبتلا نشود هم چنین نماید شیطان و بسنده معتبر از حضرت امام
رضا علیه السلام منقول است که خدا تعالی را در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود است و مثل او را با و عطا فرماید و از حضرت صادق
منقول است که چون ماه مبارک رمضان درآید در هر شب هزار مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و چون شب بیست و سوم شود دل خود را محکم
بدار و کوشهای خود را محکم بدار از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید و بسنده های معتبر از آن حضرت منقول است که اگر کسی در شب
بیست و سوم شهر رمضان سوره انا انزلناه هزار مرتبه بخواند صبح کند در حالتی که یقین او شده و محکم شده باشد باقی عمر او بخیر
خواهد گذشت که مخصوص است از غرایب و فضایل و خاصیت این کم نسبت چیزی که در خواب شایسته نماید و بسنده معتبر از صادق علیه السلام منقول است
که هر که جامه نوی بپوشد و سوره انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون بر سه به تنزل الملائکة و الروح اندکی آب بردارد
و بر جامه بپاشد پاک شدن سهل و در رکعت نماز در آن جامه بگذارد پوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسنده معتبر
منقول است که چون حضرت امام رضا علیه السلام جامه نوی می پوشید قدحی از آب می طلبید و ده مرتبه سوره القدر و ده مرتبه قل هو الله احد
و ده مرتبه قل یا ایها الکافرون بر آن قدح می خواند و بعد از آن آب را بر جامه می پاشید و میفرمود که هر که پیش از آنکه جامه نو بپوشد این
چنین کند پوسته در فراخی و عیش مادام که ناری از آن جامه باقی باشد و بسنده معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقول است که چون قبای جامه نوی کسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره قدر و انا
انزلناه سی مرتبه قل هو الله و انا انزلناه بخواند بعد از آن حمد کند خداوند را که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت
داده و کلیه لا حول و لا قوة الا بالله بسیار بگوید و کسی که چنین کند در آن جامه معصیت را نکند و بعد از هر بار که در آن
جامه باشد خدا تعالی ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کند و برای او استغفار نماید و برود و عاقبت رحمت کند و روایت دیگر آورده
که هر که قدحی بگیرد و آبی در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه بر آن قدح بخواند و آب را بر جامه خود بپاشد پوسته در
وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسنده معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که از برای عوذه بلا بکبوتر ماده
می گیرد و آب بر او بگذرانید و سی مرتبه انا انزلناه را بروی بخواند پس آن کبوتر را بسوراخی او بدیوار آن آب میچورید و وضوعی سازد پس
از آنکه اشش تمام شود و بگراب برود بسنده معتبر دیگر منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه
عرض نمود که دختر مرا بگیر سیده و روی سیه تا حال ندیده ام دعا فرما که خدا تعالی مرا بسپری کرامت فرماید حضرت فرمود که
چون می نشینی که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان و بعد از آن
مشغول شو چون حمل ظاهر شود در شب هر وقت که از پهلو بپهلو بگردی باز دست راست بر جانب راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه آن سوره

شخص گفت چنین کردم صفت پسر از پیکیکر مرا خدا بجمالا روزی کرد منقولست از ابا عمرو که بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج
حضرت امام محمد تقی ع گوشتم حال خود را حضرت فرمود که مداومت کن بر سوره انا انزلناه تو خواهی قوه من بکمال خواندم
و اثری ندیدم بار دیگر بخدمت حضرت عرض کردم که از خواندن آن سوره اثری ندیدم حضرت بمن نوشتند که از اکمال خواندن
کافیست الحال سوره انا انزلناه بخوان پس چنان کردم بعد از اندک وقتی این داد و فرضم ادا کرد و وظیفه برای من و عیال
من مقرر کردانید و مرا وکیل کرد و من ابصره فرستاد و با بصره درم برای من مقرری قرار داد من از بصره نوشتم بخدمت حضرت
امام علی النقی ع و بعلی مهر یاد دادم و فرستادم و دران نامه نوشتم که بسیار حال خود را عرض نمودم من چنین نوشتند و عمل
کردم حالم خوب شده منخواهم که بفرمائید که ایا اکتفا کنم در خواندن سوره انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز
باید خواند و اندازه اش را بفرمائید که چه مقدار باید خواند حضرت نوشتند که هیچ سوره نه کوچک و نه بزرگ از قرآن ترک کن
و از خواندن سوره انا انزلناه در شب و روزی صد مرتبه کافیست و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که بعد از هر نماز
عصر ده مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب او کم نمیشود و بسند معتبر منقولست از حضرت
امام محمد تقی ع که چون در ماه تازه داخل میشد نه در روز اول ماه دو رکعت نماز میگذارند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه
قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه میخواند ند و بعد از نماز انچه میسر بود بقصد قربت میکردند و سلامتی آن
ماه را باین عمل منخریدند و بسند معتبر منقولست که ابو علی بن راشد بخدمت امام علی النقی ع عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته
بودید که بهترین سوره ها که در نماز و واجب خواند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوار است که این دو سوره را در نماز
صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو گران نباشد و الله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نوشته است که از اباء شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که در نماز قل
هو الله احد بخواند و نرکعه مقبول نباشد و بروایت دیگر رسیده است که هر که در نمازهای واجبش سوره همزه را بخواند خیر
دنیا و سعادتمند پس ما را جایز است که همزه را بخوانند و ان دو سوره را ترک نماید حضرت در جواب نوشتند که ثواب این دو
سوره که بسیار رسیده حق است و اگر سوره که ثواب این بسیار رسیده باشد ترک کنید قل هو الله احد و انا انزلناه بخواندن را برای
فضیلت این دو سوره را که می باید ثواب این سوره را که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایز است و نماز
تمام و کامل است و لیکن ترک افضل کرده خواهید بود سورة البینة از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره لم یکن را بخواند
از شر کفار نجات یابد و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای او کامل شود و در قیامت داخل مومنان کامل محسوب شود و خدا او را
حساب نماید حساب آسان سورة الزلزلة بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که دلال هم رسانند از خواندن سوره زلزله بدرستی

که هرکه در نمازهای نافله این سوره را بسیار بخواند هرگز خدا تعالی او را بزلزله و صاعقه و فتنهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند و او را با امن
افتتاح نیاورد و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از حجاب پرورد کارش نزد او باید و بر بالای سرش بنشیند پس ملک
الموت فرماید که حق تعالی مرا چنین فرموده که سخن او بشنوم و اطاعت او بکنم و تا مرا امر نکند قبض روحش نمایم پس ملک الموت
نزد او باشد تا پرده از پیش چشمان مومن برخیزد و جای خود را در بهشت به بیند و بعد از دیدن او امر نماید که قبض روحش کن پس
ملک الموت در نهایت ملایمت و آسانی قبض روح ان بکند و مقدار هزار ملک او را شایعت کنند و بر رو دی بهشت رسانند
و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت رسول الله ص فرمود که چهار مرتبه از از زلزله بخواند چنان است که تمام قرآن
خوانده است سورة العادیات از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سورة والعادیات را بخواند در نمازها در روز قیامت با من در
بهشت محشور شود و از رفقای من باشد سورة القارعة از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هرکه سورة قارعه را بسیار بخواند
خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از حرارت جهنم در اخرت امان بخشد سورة التکاثر از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سورة
الهیکم التکاثر را در نمازهای پنجگانه و جهی بخواند حق تعالی ثواب صد شهید را برای او بنویسد و هرکه در نماز نافله بخواند خدا تعالی
ثواب پنجاه شهید را برای او بنویسد از برای او بنویسد و در نماز وحشش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند معتبر از
حضرت منقولست که رسول ص فرمود که هرکه سورة تکاثر بخواند در قبر حرکت خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد سورة العصر از حضرت رسول
منقولست که هرکه سورة والعصر را بخواند در نمازهای نافله خدا او را در روز قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن
مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گرداند سورة الفیل از حضرت صادق ع منقولست که هرکه در نمازهای واجب سورة
الم تر کیف بخواند برای او شهادت دهند در قیامت هرد شت و کوهی و ملکوخی که از جمله نمازگذاران است و حق تعالی مزد کند
که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را بحساب داخل بهشت کنید که من او را دوست دارم و از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه سورة لایلاف را بسیار بخواند چون مبعوث شود بر اسپی از اسپان بهشت سوار شود و با بر سر مائده نور بنشیند بدانکه مشهور
میان علمای امت که کسی از ان دو سوره را به تنهائی در نماز واجب نمیتواند خواند بلکه اگر خواهند با هم میباید خواند و مخصوص
الهکم والضحی و الم نشرح سورة العادیات از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هرکه این سوره را در نمازهای فریضه و نافله بخواند
از جماعتی باشد که خدا تعالی نماز و روزه ایشان را قبول فرماید و او را در قیامت با عمال دنیا حساب نکند سورة الکوثر از
حضرت صادق ع منقولست که هرکه سورة انا اعطیناک را در نماز فریضه و نافله بخواند خدا تعالی در قیامت او را از حوض
کوثر اب بسیار دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول ص جای دهد سورة الجحد از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه سورة قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را بخواند در نماز فریضه خدا تعالی او را و فرزندانش را بیامرزد و اگر شقی باشد

م او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زمرهٔ کانی دنیا سعاد تمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که وقتی که برخت خواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند بیزاری از شرک برای او بنویسند و از امیر المؤمنین ع منقولست که رسول ص در سفری نماز کردند و ما با نحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواند و در رکعت دوم قل هو الله احد و چون فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن خواندم و از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکن حجر و توحید را در هفت نماز زنافله صبح و در رکعت نافلهٔ پیشین و دو رکعت نافلهٔ شام و نماز احرام و نماز اضحی که هموا بسیار روشن شده باشد که سوره طولانی تر توانی خواندن در نماز طواف و در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم قل هو الله احد میخواند مگر در نافلهٔ صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخواند سورهٔ النصر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله را در نماز نافله و فریضه بخواند خدا او را و جمیع دشمنان نصرت دهد و از قبر بیرون آید و با او امان باشد گویا در زمان امام از صراط آتش جهنم نبوده باشد و بهر چه نگاه کند او را بشارت دهند بنکی تا داخل بهشت گردند سورهٔ لهب از حضرت صادق ع منقولست که چون سورهٔ تبت یدی را بخواند او را ندا کنند بر ایمن که او از جملهٔ تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر ص او را بخواند او را بهشت نمیدهد سورهٔ توحید بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند خدا تعالی بر او و فرشتهٔ او و همسایگان او برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا تعالی در بهشت دوازده قصر برای او بنا کند و کتابان اعمال یکدیگر را گویند که برویم و تقصیر بر او را نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند خدا تعالی حق تعالی کناهان بیست و پنجساله او را بیامرزد و بنیز از خون ناحق و مال حرام و هر که چهار صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان اجر چهار صد شهید او را کرامت فرماید از شهیدانی که بسپاشان پاکرده باشند و خونشان ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه در کتب بخواند بنیز تا جای خود را در بهشت نه بیند باو یکوی برای او بهر بند و بسند معتبر و یکی از انحضرت منقولست که چون حضرت رسالت پناه ص بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که مقتضای هزار ملک بر و نماز کردند که جبرئیل و میکائیل ایشان بودند از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر و نماز کنید گفت بسبب آنکه قل هو الله احد میخواند استاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر از رسول ص منقولست که هر که صد مرتبه قل هو الله احد و روز خواب بخواند خدا تعالی کناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که خود را حفظ نماید از شرم مردم بخواند سوره قل هو الله احد رو بجانب راست خود کن و بخوان و رو بجانب چپ خود کن و بخوان و رو به پشت سر خود کن و بخوان و بجانب بالای سر نظر کن و بخوان و بجانب پایین نظر کن و بخوان و اگر خواهی نزد حاکم جابر روی چون نظر او بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر گرمتبه که بخوانی انگشت را عقد کن و از دست چپ انگشتر انگشتان را از نزد او بیرون آید و از حضرت

صادق ع منقولست که هر که یکروز برای او یکبار دو رکعت نماز کند و در ان پنج نماز قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا اول نماز کسانی از بهشتی و بسند دیگر منقولست که هر که هفته بروز یکبار قل هو الله احد در ان بخواند و بمیرد بمن یا بالب مرده باشد در رشته دیگر فرموده که هر که او را امر مهمی پیش آید یا شدتی روی دهد قل هو الله احد را از برای دفع ان بخواند او از اهل بهشت است و در حدیث دیگر فرموده که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که بعد از نماز دو رکعت قل هو الله احد را ترک ننماید مرد بسنی که بعد از فریضه هر یک قل هو الله احد را ۵۰ مرتبه خواند خدا تعالی خیر دنیا و اخرت را باو کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر و فرزندان او را اگر مرده و بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که قل هو الله احد را بعد از نماز صبح بازده مرتبه بخواند در اخر روز گناهی بر او لازم نیاید هر چند مثل شیطان رجیم باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند خیان باشد که ثلث قرآن و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث زبور خوانده باشد و از حضرت رسول ص منقولست که هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند خیان باشد که ثلث قرآن و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث زبور خوانده باشد و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی بعوض تو بحضرت فاطمه علیها السلام اطاعت تو را کرامت فرمود که سبب طبیع الحضرت پس هر که ترا بیازارد مرا رنجانیده و هر که ترا بیازارد خدا را رنجانیده و هر که ترا رنجانیده بحق فاطمه سوال نماید زوال تب را بامر الهی زایل گردد و از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که از صداع یا غیران عارض شود دستهای خود را بکشاید و فاتحه و قل هو الله و معوذتین را بخواند و دست بر روی خود بکشد ان از و برطرف شود و سورتین المعوذتین از حضرت صادق ع منقولست که سبب نزول معوذتین ان بود که حضرت رسول ص تب بهم رسانید جبرئیل ع این دو سوره آورد و تعویذ الحضرت کرد و بسند و بسند معتبر از صابر منقولست که حضرت صادق ع یا امام ماکرد در بنماز شام و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرائت و از حضرت امام رضا ع منقولست بسند معتبر که هر که در حد صبی و طفولیت بعهد نماید در هر شبی خواندن قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس از هر یک صد مرتبه بخواند و اگر نتواند بجاه مرتبه حق تعالی از و دور گرداند دیو و ایکی و مرضهایکه عارض اطفال میشود مثل استسقا و فساد معده و غلبه خون تا اخر عمر پیوسته او دائم گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در رکعت وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدای بشارت باد ترا که خدا تعالی وتر ترا قبول کرد و بسند صحیح از صادق ع منقولست که هر که بعد از نماز جمعه سوره حمد را یکمرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه بخواند و ایة الکرسی و ایة الشخره و ایه اخر سوره برات لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الخ هر یک را سه مرتبه بخواند کفاره کناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معصیت خلاص شود و از حضرت صادق ع منقولست که در خدمت حضرت امام رضا ع بودم در راه خراسان و وقتیکه خواست بودم مرا امر فرمود که خالیه راست کن چون راست کردم در رشته کردم حضرت را بسیار خوش آمد فرمود که ای معمر چشم زخم حق است از برای دفع تاثیر چشم زخم کاغذی سوره حمد و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه خالیه بگذار و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که تاثیر چشم زخم حق است و این منم که چشم

گوید خورت یا برد یکری تاثیر کند پس اگر از تا تیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر کسی را شما زنی کند که خوش
آید و باشد چون از منزل خود بیرون رود معوذتین بخواند که از چشم بد حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که کسی که در خواب
ترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند حسین سوم در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدول
و جور ایشان است و ذکر آن در ضمن چند جدول جاری میگردد جدول اول در بیان عدول و جور ایشان است بدانکه عدل امرا از عظیم مصالح
ناس است و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری ایشان میگردد و خیانت حضرت رسول صلعم سنده معتبر منقولست که دو
صنف از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته امت نیز صالحند و اگر ایشان فاسده امت نیز فاسده اند صحابه پرسیدند
که کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و سندهٔ دیگر منقولست از آنحضرت که فرمود دو کس اند که شفاعت من بایشان نمیرسد
صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند و از دین بیرون رود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که امید نجات
دارم از برای جمیع امت من بجز سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسی که بخواهش خود بدعتها در دین کند و فتوی
دهد که علانیه گناهان کند و پروا نکند و سندهٔ معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که در قیامت نزد حضرتش جمعی را بکف خواهند آورد با امیر قاضی و
صاحب مال پس امیر خواهد گفت که ای آنکسی که خدا ترا سلطنت و استیلا داد بزیردستان خود عدالت نکردی پس او را امیر بایستد تا
هر دانه گنجد را بیاید و تقاضی میکند که ای آنکسی که خود را در نظر مردم زینت بخشیدی و در حضور آنها معصیت او مینمودی پس او را
امیر باید و بالا رسیکوید که ای آنکسی که خدا بتو مال و اسع داده بود آنرا از تو قرض طلبید و ندادی و بخل ورزیدی
پس او را امیر باید و از حضرت امیر صلعم منقولست که بردین خود حذر نماید از صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خدا و معصیت
او معصیت خدا ست و در رفع میکوید زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست بر معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا
کند بوجوب اطاعت مخلوق و اطاعتش مخصوص خدا و رسول و اولوالامر است که ائمه معصومین اند و حق تعالی برای این امر فرموده است
باطاعت رسول زیرا که او مطهر و معصوم است از گناه و امر بمعصیت نمیکند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که در جهنم سیاهی
هست که در کردوش آن پرسیدند که چه چیز اخود میکند فرمود که علماء فاجر و قاضیان فاسق و جباران ظالم و وزیران خائن و رؤسای
گمراه های گذاب را و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی شأنه کسی را نشش حضرت خدایی نمیاید عزایز اتعصب و ارباب و اصحاب را
بلکه بگزد امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علماء را بحسد و فاجر از انجنایت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و ما بسانیه معتبره
از حضرت رسول صلعم منقولست که هفت کس را من لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش من نموده اند بر ایشان لعنت کرده اند
کسی که بخط بکتاب خدا چیزی زیاد کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسی را که مخالف سنت من نماید و بدعت پدید کند در
دین و کسی را که از عترت من که چیزی حلال کرده اند ظلم بر ایشان و غصب حق ایشان که خدا حرام کرده اند و کسی را که جبر و تسلط بر مردم

بهم میساند برای اینکه غیر یکدیگر جمع باکه خدا اینرا ذلیل کرده و ذلیل کرده اند جمعی را که خدا اینرا غیر یکدیگر دانسته و کسی که اموال مشترک مسلمانان
به تنهایی مصرف میشود واین را حلال کرده اند و کسی که حرام کرده اند امر برا که حلال کرده و او را خدا تعالی و بسنده معتبر از حضرت رسول منقولست
که او کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطی است که عدل نکند و مالداری که حق خدا برا ندهد و ان حق فقراست و انکه فخر و کبر کند و بسنده
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون والیان در دفع میکوشند و حکم ما حق میکنند باران از آسمان مجبوس میشود و چون پادشاهان
جور و ظلم میکنند دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوه میکنند چهارپایان هلاک میشوند و از حضرت رسول منقولست که امیر نمیشود
کسی بر وه کس مگر اینکه چون او را بقیامت آورند دستش در گردنش باشد غل دیگر بروی افزایند و بسنده دیگر از حضرت منقولست که هر
سرکرده جماعتی باشد و در میان ایشان سلوک نکند خدا تعالی او را در آتش جهنم هر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسنده معتبر
منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق ع آمد حضرت از و پرسیدند که ای زیاد از جانب این خلفا جور والی شده گفت بلی یا امیر
بهست و ما جمع میکنیم انچه بهم میسانم با برادران مؤمن خود مواسات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنیم حضرت فرمود که اگر خبان نمیکنی
در همکاهی که نفس ترا ظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد آور قدرت خدا را بر عقوبت تو در روزی که انچه تو بر مردم کرده
از ظلم از ایشان گذشته و کنایش برای تو باقی مانده و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که خدا برای کسی که سلطنتی باو داده مدتی
از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکند حق تعالی امر میفرماید ملکی را که افلاک دولت ایشان
موکل است که فلک ایشان را دیر بگرداند و باین سبب دیر میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود و بسنده معتبر
منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول کن و هرگز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار مباش
و متعاجی مشو و بسنده معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که سه کس اند که ایشان مقرب ترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز قیامت
تا خدا از حساب خلایق فارغ گردد شخصی که قدرتش در حال غضب باعث نشود که ظلم کند که ظلم کند بر کسی که زیردست او است و شخصی که در
میان دو کس حکم کند و کجرو بطرف بیجک میل نکند و شخصی که حق را گوید خواه بر خود و خواه بر کسی که از برای خود و بسنده معتبر از حضرت
منقولست که عدل شیرین تر و کوارا تر است از آبی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخ است و موجب وسعت و رعایت میگردد و عدل
اگر چه اندکی باشد و در حدیث دیگر فرمود که از عسل شیرین تر و از مشک خوشبو تر و از حضرت تا مرحمد باقر ع مرویست
که پدرم در وقت رحلت مرا وصیت فرمود که ای فرزند زنهار که هرگز نه کاری بی تو بغیر از خدا نیاید و از حضرت صادق ع مرویست
که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر بداشته باشد خدا کارش را در انروز باو نرساند و کسی که خوبی را نیاموزد یا کار نیکی را بجا نیاورد
بجز و با سانید صحیح از حضرت صادق ع مرویست که هیچ احدی ظلم نکند مگر انکه حق تعالی بسبب ان ظلم مبتلا میگرداند او را در خودش یا
در مالش یا در فرزندانش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود بیغمبری از پیغمبران که در مملکت پادشاه جباری باش که بر و گه بتو

ن جبار و بگو که من ترا عامل گرده ام بر بندگان خود نه و گردنت اموال مردم بلکه ترا از برای این قدرت داده ام که بازداری از من صدمه
ا مالم مظلوم را مدد رستی که من ترک نخواهم کرد و فریاد رسی ایشان بر ظلمی که بر ایشان واقع شده است اگرچه کافر باشند و در حدیث
دیگر فرمود که مظلوم را زدن ظالم مثبته میکند از انچه ظالم از مال او میکند و بعد از ان فرمود که کسی که بدی بر دم میکند بداند که نسبت با و هم واقع
می شود بدرستی که منید رود فرزند آدم هرگز چیزی را که می کارد و هیچ از تخم تیزتر و از شیرین تخم نه روییده است و حضرت امیر المومنین
فرمود که بدترین توشه ایست برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت امام محمد باقر ع
آمد و گفت که از زمان حجاج تا حال من و الی مردم شده ام ایا توبه من مقبول است حضرت فرمود جواب نفرمودند بار دیگر اعاده سوال فرمود
حضرت فرمود نه که توبه ات مقبول نیست تا بر صاحب حق حقش را ادا نفرمایی و از حضرت صادق ع منقولست که هر که ظلمی بر کسی کرده
باشد و او را نیابد که تدارک ظلم او کند از برای او استغفار نماید تا کفاره ظلم او شود فصل دوم در بیان کیفیت معاشرت با رعایا
حکمت بر رعایا و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند بسند معتبر از علی بن الحسین ع منقولست که حق رعیت بر پادشاه نست که پادشاه
بداند که ایشان برای ان رعیت شده اند که ایشان را ضد انتقام ضعیف گردانیده و او را قوت داده است پس واجبست بر او که در میان
ایشان بعدالت سلوک نماید و بر ایشان ظلم نکند و با ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان چیزی بجا بآ صادر شود بخشد و چشم
خدا کند بران قومی که بر ایشان داده و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و در خانه خود را بکشاید
و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر کند و بکارهای ایشان برسد بر خدا متعالی لازم است که در قیامت
خوف او را با ینی سید گرداند و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد باقر ع از نزد عمر بن عبد العزیز برفتند
او گفت مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر ها خانه خود را بکشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را بایا
کن و مظالم ایشان را با ایشان رد کن و بسند معتبر منقولست از حضرت صادق ع که هر والی که محجب شود از مردم که کار سازی ایشان
کند حق تعالی در قیامت حوایج او را بر نیاورد و اگر هدیه از مردم بگیرد رد کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرک است و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان گردد و ایشان را ضایع گذارد خدا او را ضایع گذارد و کسی که ادای مراسم احکام
را خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیر المومنین بامرا و حکام اطراف نوشته اند خصوصا نامه که بمالک اشتر نوشته اند و نام
که بسهل بن حنیف و محمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه حق تعالی در دین و دنیا هر کس را سلطنتی داده چنانکه منقولست که تکلم ساع و تکلم سوال
بعین عیسته و در قیامت از سلوک او با رعیتش سلوک نماید فرمود چنانکه پادشاهان را بر رعیت استیلا داده و ارباب مزارع را
بر سوالرا بر بعضی از بزرگران و ارباب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان کبیر ان و خدمتکاران و زنان و فرزندان
حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را و اعظم رزق ایشان گردانیده و علما را راعی طالبان ساخته و ایشان را رعیت علما گردانیده

او هر کس را بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قومی و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بمدی دارد که موجب عقوبت او
و زیان گردد در آخرت نشود و اعمال عبادات و اخلاق را نیز محکوم هر کس ساخته و امر رعایت آنها نموده پس هیچکس در دنیا نیست
که بهره از حکومت و ولایت بر نداشته باشد و جمعی در تحت او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان علیحدا و بطوری میباشد و هر
کس را بآنچه استیلا باو داده اند نعمتی باو کرامت نموده اند و در خوان نعمت شکر ایشان طلبیده اند و شکر هر نعمتی موجب بر دوام
میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بحدی که خدا فرموده با اینها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی بر ایشان مقرر فرموده رعایت
کند و چون چنین کند حق تعالی ان نعمت را بر او زیاده گرداند و اگر کفران کند سلب کند چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلا خود شکر
نکنند در رعایت حقوق رعیت نکنند ملک ایشان بپاشد و ماند و الا بزودی زایل گردد چنانچه بکفران نعمت مبتلا میشوند و باظلم بآنها مبتلا میشوند همچنین
اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی بدارد و بر دی ان اعضا بلیاتی مبتلا شود و اگر کسی بتغییر این حقوق قرا خواهد رجوع نماید بحدیث
طویلی که از حضرت علی بن الحسین ع در باب حقوق وارد شده است و ترجمه کرده والد فقیر علیه الرحمه در شرح من لایحضره ان حدیث را
نموده اند که جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و حدیث سوم در بیان اعانت مؤمنان و ادخال سرور
در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان نمودن و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نرساند بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که تبسم بر روی برادر مومن کردن حسنه است و خاشاک از راه او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد
خدا تعالی محبوتر نیست از ادخال کردانیدن سرور بر خواطر مومن و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که
ای موسی بر اندکان بیستند که بهشت را برایشان مباح میکنم و ایشانرا در بهشت حاکم و مختار میسازم موسی گفت پروردگارا ایشان چه
کسانند فرمود که کسی که برادر مومن خود را خوشحال کند بعد ازان حضرت فرمود که مومنی بود در مملکت پادشاه جبار ظالمی و او در مقام انداز
ان مومن در آمد ان مومن گریخت و بیلا بشرک رفت شرکی او را بخانه خود برد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون ان
مشرک مرد حق تعالی با او وحی نمود که بعزت و جلال خودم که اگر تو را در بهشت جای بپسندم تو را در انجا ساکن میگردانیدم لکن بهشت بر
مشرک حرامست و لیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و از ارش کم و در دو طرف روزی او را حاضر میگردانند سایل گفت یا رسول الله
که از بهشت میگذشتند فرمود که از هر جا که خدا خواهد میگذشتند و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی وحی
نمود بحضرت داود ع که بر بندگان من هیچ بنده نیست که حسنه نکند و بسبب ان من بهشت از برای او مباح نگردانم که خداوند انبیا
نیست که کسی که ترا شاد سازد خوار نکنم و از رحمت قطع کنند و بسند معتبر دیگر منقولست که هر که مومنی را خوشحال کند حضرت رسول امر سرور گردانید خدا
را سرور گردانیده و همچنین اگر مومنی را اندوهگین و آزرده کند خدا و رسول را خشم او را ده است در حدیث دیگر فرموده که محبوبترین
اعمال نزد خدا تعالی ادخال سرور است بر مومن یا نیکه در کرشکی او را سیر گردانید یا گرسنگی او را سیر کرد یا غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا

کنند و از سدیر صیرفی منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم حق مومن را از حضرت مذکور شد روی بمن کرده فرمودند که میخواهی برای تو بیان کنم رتبه و منزلت مومن را نزد حق تعالی گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی قبض روح بنده مومن میفرماید دو ملک که بر مو کلند بآسمان میروند و میگویند که پروردگارا این بنده تو نیکو بنده بود و بطاعت مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد قبض روح او نمودی ما را بعد ازان بچه چیز امر میفرمایی خداوند عظیم الشان میفرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بنده من بنشینید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من کنید و ثواب ازا برای بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که میخواهی که دیگر بگویم گفتم بلی فرمود که حق تعالی بمومن را از قبر مبعوث میگرداند با او از قبر بشش مثال بیرون می آید پیش او روان می شود پس مومن هر هول از اهوال قیامت را ازان مثال باو میگوید که جزع مکن و مترس و اندوه مدار بشارت باد ترا سرور از جانب حق تعالی و با او می آید تا مقام حساب و حق تعالی او را حساب آسان میفرماید و به بهشت میبرد و باز ان مثال پیش او میرود و مومن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از حق تعالی تا آنکه مرا بم بهشت رسانیدی تو کیستی مثال گوید که من ان سرورم که در دنیا ببرادر مومن خود میرسیدم از مشعل منقولست که سالی بحج میرفتم بخدمت صادق علیه السلام رسیدم فرمود که از کجا می آیی گفتم آمده ام فرمود که سبدا یی که حج چه ثواب دارد گفتم فرمود که بنده چون مشغول این خانه میگردد و دو رکعت نماز میگذارد و هفتاد هزار حسنه از برای او می نویسند و شش هزار گناه از و محو مینمایند و شش هزار درجه از برای او بلند میگردانند و شش هزار حاجت از حوایج دنیا و اخوت او را برای آورده گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش بیشتر است گفتم بلی فرمود که قضای حاجت مومن بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که انها که رغبت مینمایند در قضاء حوایج برادر مومن خود و بعد ازان فرمود که هر که یک حاجت مومنی را برآورد و روا کند خدا تعالی در قیامت صد حسنه از برای او بنویسد و صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از انها دخول بهشت باشد و یکی دیگر انکه خویشان و برادران خود را که اصیبی نباشد داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقولست که مفضل فرمود که حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضاء حوایج فقرا شیعه ما که ثواب انها بهشت است فرمایند که تو تا خود را از ان جماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضاء حاجت مومن بهتر است نزد من از سیصد حج که در هر حجی صد هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات علیه منقولست که کسی که برادر مومنش محتاجی نزد او بیابد ان رحمتی است از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصولست و اگر انرا رد کند و حاجتش را برنیاورد و قدرت بر او داشته باشد طالب حاجت او لامحاله دوا رد حاجتش را از خواهد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مومنی که حاجتش نزد برادر مومنش برآورده نشود و قدرت بر روا کردن حاجت

وندیشه نباشد و دلش غمگین نشود برای اینکه قدرت بر قضاء حاجت برادر مومن خود ندارد و حق تعالی بسبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که خدا را بندگانی هست که سعی می کنند در قضای حاجت مردم ایشان ایمنند در روز قیامت و هر که برادر مومن خود را شاد گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت میفرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که راه رود در حاجت برادر مؤمنش فقط و بخبر از ملک بال رحمت برابر او بگسترانند و هر قدمی که بردارد حسنه در نامه عملش بنویسند و گناهی از او محو کنند و درجه از برای او بلند گردانند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حج و عمره با او کرامت فرمایند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که اعانت نماید و بفریاد رسد برادر مومن بگمین مضطر خود را در هنگامی که بسیار بمشقت و سختی افتاده باشد و غم او زایل گرداند و اعانت او نماید بر برآوردن حاجتش حق تعالی بر او واجب گرداند مقاد و دو رحمت را که یکی رحمت امور معیشت دنیا و او را باصلاح آورد و مقاد و یک رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که با نهار رفع نماید از او فزعها و اهوال روز قیامت و دیگر حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت فرماید مومنی را حق تعالی از او دفع نماید مقاد و سه کرب و مشقت را یکی را در دنیا و مقاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول و حیران خود باشند و در حدیث فرمود که کسی که غمی و مشقتی از خاطر برادر مؤمن خود بردارد حق تعالی حاجتهای دنیا و آخرتش را برآورد و کسی که عیب مؤمنی را بپوشاند خدا تعالی مقاد عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت مومن مادام که او در اعانت برادر مومن خود هست پس منتفع شوید بموعظها و رغبت نمایید در خیرات و بسند دیگر فرمود که هر که ترک یاری برادر مومن خود کند بسته خدا او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از مومنی الم و شدتی از شدتهای دنیا بردارد حق تعالی مقاد و دو شدت و الم از دنیا از او دور گرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که چهار کس اند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بر ایشان میفرماید کسی که بنده را آزاد کند و کسی که غریبی را که خدا کند و کسی که شخصی از او چیزی خریده و پشیمان شود و رد کند و او قبول نماید و کسی که مضطر را بفریاد رسد و حضرت امیر علیه السلام فرمود که هر که رد نامه از مسلمانان ضرر آید یا بضرر رشتی یا ضرر دشمنی را خدا تعالی گماشتگان او را یا مزد وار حضرت صادق علیه السلام مروی است که شخصی را ملائکه در قبرش زنی کردند و نشاندند و گفتند که ما صد تازیانه از عذاب آلهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم ایشان یکی کم کردند گفت طاقت ندارم همچنین کم میکردند تا یک تازیانه رسید گفتند این یک تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه را میزنید گفتند برای اینکه روزی پا وضو نماز کردی پس یک تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سلمانی نزد او باید در حاجتی و او قادر بر قضاء ان حاجت نباشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و توبیخ کند و باو بگوید که برادر مسلمان تو آمد نزد تو در حالتی که قضاء ان حاجت را بر دست تو گذاشته بود و قادر برای تو

وکمزدی بسبب کمی عفت وخواهش ثواب ان بفرت خودم که بسوی تو نظر نمیکنم در سیج حاجتی خواه ترا عذاب کنم وخواه بیامرزم ودرحدیث
دیگر فرموده که حق تعالی سوگند بذات مقدس خود خورده است که هیچ خانه ای را در جوار رحمت خود جا ندهد وخانی کسی است که ذخیره نماید از
مؤمنی درهمی را یا منع نماید از چیزی از امور دنیا وخدا تعالی قسم خورده است که سه طایفه را در بهشت جا ندهد یکی که سخن خدا را قبول
نماید یکی که سخن امامی را رد نماید یا کسی که حق مؤمنی را حبس نماید ودر حدیث دیگر فرموده که هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که بان محتاج
وان مومن قادر باشد که ان چیز را از جانب او برساند حق تعالی او را در صحرای محشر مدار باروی سیاه وچشمان ازرق و
دستها برگردن بسته پس گوید که این خانی است که با خدا ورسول او خیانت کرده است بعد ازان فرماید که او را بجهنم رسانند واز
حضرت رسول صلعم منقولست که هر که منع کند صاحب حاجتی را وقادر بقضاء حاجتا و باشد مثل گناه عشاری بر ولازم خود بر شمرند
که گناه عشار چیست فرمود که هر شب وروزی خدا تعالی وملاکه وجمیع خلق او را لعنت کنند وکسی که خدا او را لعنت کند خدا
را باوری نیست جدول چهارم در بیان مذمت وتحقیر وایذاء مومنان ورانده ایشان از درگاه خود ودشنام دادن و
اهانت نمودن وزدن وسایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مومنان
بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند ویکی بر سختی دشتند ان مومن دیگر بدر خانه آمد ودر را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید
که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست ان مومن برگشت غلام چون بسه دمولای خود رفت از او پرسید که کیست بود
گفت در بیرون کوفت فلان بود گفتم که در خانه نیست آن مولا ساکت شد وپروای آن نکرد واز برگشتن او غلام خود را ملامتی نکرد
دربان کار سیچیک ازان سه نفر از رده نشدند وشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بار دادن مؤمن باز بدر خانه ایشان
آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمدند وبجانب فرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد وگفت من با شما پایم گفتند بلی وقدری
از نحو استند از برگشتن روز گذشته ان مؤمن مردی بود پریشان ومحتاج وفقیر بود در اثنای راه ناگاه ابری بر سر ایشان پیدا
گشت برزد که باران خواهد بسرعت روان شدند ناگاه در میان ابر ندایی آمد که ایشان را بگیرید من چنین مرسوم خداوند عالمیان
ناگاه آتشی در میان ابر پیدا شد وان سه نفر را بسوخت وامرد فقیر ترسان وحیران وتعجب مانده وسبب ان وقعه را
ندانست پس برگشت ونخدمت حضرت یوشع آمد وقصه را نقل کرد یوشع گفت خدا تعالی بر ایشان غضب کرد بعد از انکه از ایشان
راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند وواقعه ایشان را نقل فرمود امرد گفت من ایشان را اعلام کردم واز ایشان عفو نمودم یوشع
فرمود که اگر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد اما در این ساعت نفع نمیکند شاید بعد ازین نفعی بایشان برساند
وبسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمانی باید برای زیارت او یا حاجتی او را داشته باشد واو در خانه باشد
در حضرت ندهد که او داخل خانه شود وبرای او بیرون نیاید بسته در لعنت خدا باشد تا ان مؤمن را الطاف نماید بسند معتبر

از حضرت رسول ص منقول است که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را تبر ساند خدا تعالی او را تبر ساند در روزی که او را نباشد سایه بغیر از
سایه و سایه رحمت او نباشد و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که تبر ساند مؤمنی را بسلطنت و استیلای خود و بر او
کمر دی برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که معاونت نماید بر ضرر مؤمنی نصف کلمه در قیامت
چون در آید حق تعالی در میان دو چشم او خشته نباشد که او نا امید است از رحمت من و باسنده معتبره منقول است که حق تعالی میفرماید که هر
بنده مومن مرا ذلیل سکرداند خیانت که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسنده معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که
در جهنم چاهی است که از اصعد آنرا میگویند هر وقت که پرده از آن چاه برسکنند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و در آن چاه منازل جبارین
می باشد و بسنده معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقول است که مسلمانی مسلمانی را تبر ساند و بسنده معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که بر روی
بر روی مسلمانی طپانچه زند حق تعالی استخوان او را از هم پاشیده آتش را بر او مسلط کرداند و غل کرده بگردنش جهنم زند و هر که تازیانه در پیش
پادشاهی جایر یا حاکمی ظالم بدست کیرد خدا او را در قیامت باری کند که طولش هفتاد زرع باشد و در جهنم بر او مسلط کرداند و کسی که سیلی بر
رخسار مسلمانی بنوعی طالمی بزند او را بگردد و باو مکروهی برساند حق تعالی اعمالش را حبط نماید و اگر بگروهی با ازاری مذور سد خدا او را
در طبقه پانزدهم از جهنم جایی دهد و بسنده معتبر منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که حال
دارد صاحب چکمی که خورد کند بر عیت خود و اصلاح حال ایشان نماید و بدر آلهی در میان ایشان عدل نماید فرمود که همدم شیطان و فرومیرود
و قاتل خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخصی که مومنی را بکشد ناچار وقت مردن میگوید که اگر خواهی یهودی میمیر
اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوسی بمیر و باسنده معتبره از حضرت رسول ص منقول است که گناه کارترین مردم نزد خدا کسی است که
کسی را ناچار نزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شمار افریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمان گشوده بدرستی که او را کشته نیست
که هر آینه میدرکدان او را جهنم است و از حضرت صادق ع منقول است که آدمی مرد دین خود است مادامی که مرتکب خون حرامی نشود و کسی که
خدا موسی را بکشد توفیق توبه نمی دهد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که شخصی از او در قیامت خواهند او را و با قدر محمد از
خون پس کوید که والله که من کسی را کشته ام و شریک در خون کسی نکشته ام حق تعالی فرماید که فلان بنده مرا بید یاد کردی و آن سخن مهر
کرد و باعث کشتن او شد از حضرت صادق ع منقول است که سه کس اند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خویش را بزند یا بکشد آب بجوی دهان
چیزی کند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که اول چیزی که حق تعالی در آن حکم میفرماید در قیامت خون مسلمان است
پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند و در میان ایشان حکم میکنند دیگر هر که خویش را کرده باشد کشته شده قاتل خود را می آید و دو دستش
بر روی آن میریزد و میکوید که ای من مرا کشته بهت پس او را نکاری نتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که بکو
بگروه بنی اسرائیل که زنهار اجتناب نمایید از کشتن کسی بغیر حق که هر که کسی را در دنیا می کشد من در جهنم صد مرتبه او را میکشم مثل آن کشتن

از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مومنی را بعد از آنکه خدا جمیع گناهان گذشته شده را بر گذشته او ببخشید و گذشته شده او گی باشد بر او
و از حضرت رسول ص منقولست که هر که مومنی را بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده که اگر جمیع اهل آسمان و زمین شهید یک شوند در حوض کوثر بر
یار اضی باشند بآن خدا همه را در آتش جهنم افکند و از حضرت جعفر صادق ع منقولست که شخصی در قیامت نیز شخصی را بیاورد در مکانی که مردم در حساب
باشند او را بخوان الود کند او بگوید که ای بنده خدا مرا تو چه کار بود که در فلان روز یک کلمه کفتی و اعانت بر کشتن من کردی صورت جسم
و حقوق پادشاهان و رعایت کردن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و معترض سطوات ایشان و نشدن است بدانکه پادشاهان که مرجع
حق بندگانند ایشان را بر رعیت حقوق بسیارست که حفظ و حراست ایشان مینماید و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و جان و مال
ایشان بحمایت ایشان محفوظ میباشد پس ایشان را باید شناخت خصوصا در مکانی که بعدالت سلوک نمایند چنانکه
حضرت رسول ص فرموده اند که از اجلال و تعظیم خدا ست تعظیم پادشاهان عادل اگر ظاهر شان نیست که مراد امام و منصوبان آنحضرت باشند
و در حدیث دیگر بهمین مضمون وارد است و بجای سلطان عادل واقعه است اما احادیث ایشان بعد ازین مذکور شده است و اگر پادشاهان
برخلاف نهج و صلاح عدالت بکشند دعا برای اصلاح ایشان باید کرد و با خود را اصلاح میباید نمود که خدا ایشان را باصلاح آورد و زیرا که
پادشاهان و جمیع خلایق بدست خدا ست و مطیع پادشاهان جایر و ظالمان از تغیر رعایت بپایه کرد و تقلید ایشان و بجهت که خود را از ضرر
ایشان حفظ کند و خود را امور مقدر ایشان نسازد چنانچه حضرت سید الساجدین در صدیقه حقوق میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست
که بدانی که خدا ترا فتنه او ساخته است و ترا بامتحان نموده که بر تو سلطنت و استیلا داده است بدانکه بر تو لازم است که خود را در
معرض غضب و خشم او نیاوری که خود را بهلاکه اندازی و شریک گناه او باشی و از آنچه او نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت بسیار
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون نمرود حضرت ابراهیم را بعد از انداختن در آتش از ملک خود بیرون کرد و داخل شهری از ملک
پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته و ساره را در آن کرده بود که کسی را نظر بر و نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید حواله
کرد عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق است گفت باید که بینم در صندوق چیست حضرت فرمود که هر چه خواهی حساب کن و
از آنچه گفت که راضی نیستم او در صندوق است گفت یا چون در صندوق را گشود پرسید که این کیست گفت که زن من و دختر خاله من است
غایت حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را پادشاه عرض کرد پادشاه گفت همه را بگذار و آور چون حضرت ابراهیم محبوس حاضر
شد پادشاه گفت در صندوق چه را بگشا فرمود که حرمت من و دختر خاله من درین صندوق است هر چه با خود دارم فدا سازم همگی در
صندوق را گشایم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم
فرمود که خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک شده که نتوانست که بساره رساند و نتوانست که
بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرد ابراهیم گفت یکی خداوند من صاحب غیرتست و حرام را بر من میدارد

واو حایل شد میان تو و حرمت من گفت دعا کن که خدا دست مرا برگرداند گر اجابة تو کند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش صحیح شد باز نظر کرد بساره و دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم ع دعا کرد دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سوم که دستش برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابراهیم فرمود که چه حاجت است گفت کنیز که قبطیه خوش روی عاقله دارم میخواهم که حضرت فرماید که او را بساره هم که خدمت او کند پس باجر داد حضرت اسمعیل ع با بخشیده و حضرت ابراهیم روانه شده و پادشاه متابعت ابراهیم ع بیرون آمد ابراهیم متمش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم در اثنای راه وحی رسید بحضرت که ایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ابراهیم ایستاد و بپادشاه گفت که خداوند من در این ساعت بمن وحی فرستاد که تر تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و پرده پار و صاحب کرم است و حضرت رسول ص حضرت امیرالمومنین ع وصیت نمود که شت کس از مکه اگر دلیل و خار شوند علامت نکنند مگر خود را کسی که بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسی که طلب چیز از دشمن خود نماید و کسی که از سلیمان طلب فضل و احسان نماید و کسی که در میان دو کس خود را داخل نماید در میان ایشان باشد و او را داخل در ان سخن کرده باشند و کسی که اتخلاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنتی و کسی که در جایی نشیند که او را نشاند در انجا نه اشته باشد و کسی که با کسی سخنی گوید که او گوش نه دهد و از سخن نشنود و از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خدایی نیست کردم خلق کردم پادشاهان را پس ایشان و دلهای ایشان در دست منست پس کرم بر ایشان که اطاعت من کنند دلهای پادشاهان را برای ایشان مهربان میکنیم و هر قومی که معصیت من کنند دلهای پادشاهان را برایشان بخشم می آورم پس مشغوف مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از کفران خود تا دلهای پادشاهان را بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حق تعالی خیر عیتی را برایشان بخواهد پادشاه مهربانی را می گمارد و از برای او وزیر عادلی مهیا میسازد و بسند معتبر از امام موسی کاظم ع منقولست که به شیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید در اطاعت پادشاهان خود پس اگر عادل باشند دعا کنید که خدا او را باقی دارد و اگر جایر بخشند دعا کنید که حق تعالی او را اصلاح نماید در بستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و در پستی که پادشاه عادل پدر مهربانست پس انچه میخواهید از برای او انچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او انچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت رسول ص منقولست که هر که اطاعت پادشاه میکند طاعت خدا کرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود را بهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که متعرض پادشاه جایری شود و بسبب ان بلیه مبتلا شود خدا او را در ان بلا اجر ندهد و در ان شدت او را صبر عطا نفرماید جدول ششم در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد و تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان در راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح نمودن

ایشانست بدانکه تقرب بملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا روزی اعتبار الوده بصد هزار ذلت و محنت است
و بزودی تمام برطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب میماند و از برای داشتن این امر شاه و احوال مختلفه ارباب دولت
و ثروت و انقضای دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی بر احوال ایشان باطلاع داشته باشد میداند که در عین اعتبار بکمال غفلت
ندارد و حسرت حال فقیران و بیچارگان میبیند و مفاسد قرب ایشان بسیارست اول آفات ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهرست
که بسیاری غلطه با ایشان بدون اعانت در بعضی از ظلمها میشود دوم قلبی و محبت ایشان چه کثرت معاشرت دوستی و محبت پیدا
میرساند و حق تعالی میفرماید که رکون و میل نکنید بسوی ظالمان که آتش شما را مس میکنند و اخبار در نهی از مواده ایشان بسیارست
سوم راضی بودن بافعال قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی که بظلمی راضی میشود در ان ظلم شریکست چهارم آنکه
بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان و قبایح افعال ایشان از نظر میشود و بکلی مستحق میشود و موجب میل و رغبت انکس در ان
اعمال و افعال میشود و بزودی انکس بانها مبتلا میشود و منجمله که در مجالس ایشان نام معارف بودن خوشنما نیست بحسب عرف بودن مجلس
ایشان که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین کنند و ان عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم آنکه
گنجه در مجالس ایشان واقع شود منع نمی توان نمود و کسی که خواهد مصاحب و هم مشرب باشد مؤید نیست میباید بگوید در بین ضرر کن
نمی رسد بعمل می آید که از جمله گناهان کبیره است مفهوم آنکه تقرب ایشان را در ظلم میخواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت آنها
میخواهد و این نیز جایز نیست هشتم آنکه در خانهای شبهه ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای شبهه ایشان میباید براه رفت و از
لقمه‌های شبهه ایشان میباید خورد و با نها همه موجب قساوت قلب است بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت انها هم میرسد
و پس شبهه حرام میشود و باز هی باید تصرف کرد و اعتماد نمود و مفاسد دیگر بسیارست گنجایش ذکر انها ندارد و درین مضامین
احادیث بسیارست چنانچه بسند معتبر از صادق منقولست که بخیل را جنت نمیباشد و حسود را لذت نمی باشد و پادشاه را وفا
نمی باشد و دروغ گو را مروت نمی باشد و سفیه و بخیل را برکت نمی باشد و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که پادشاهان بر جمع
میشوند

وسند معتبر از حضرت امیر ع منقولست که ظلم کننده و کسی که در ظلم اعانت او نماید و کسی که ظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم و
صادق ع منقولست که حضرت موسی ع فرمود بگو من بی اسم ایلک که اعانت نکنید ظالم را بر ظلم که فضایل شما باطل میشود و از رسول ص منقولست
که هر که مدح کند پادشاه جایر را و نزد او فروتنی و تنگستی نماید از برای طمع دنیا قرین ان ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را
بر ظلمی قرین هامون باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی حضومت کند یا اعانت او نماید چون ملک الموت بنزد او بیاید بگوید نیابت
باد ترا بلعنت خدا و اتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که حاضر مجلسی باشد که در مجلس پادشاه جایری بظلم و
عدوان کسی را زند یا کشد یا ظلمی بر کند اگر یاری او نکند بر او نصرت مومن بر مومن واجبست در مکانی که حاضر باشد اگر حاضر نباشد
و مطلع نشود بر شما حجتی تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر ع روزی گفتند دیده که من نزد
قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام چون او زد دیگر بخدمت حضرت رسیدم فرمود که ان چه مجلسی بود که دیروز نشسته بودید گفتم فدای تو گردم
ان قاضی مرا اکرام مینماید گاهی بنزد او می نشینم حضرت فرمود که چیزتر ا ایمن گرداند از اینکه لعنتی بر و نازل نشود از جانب خدا
و جمیع اهل مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المومنین ع در وقت وفات حضرت امیر المومنین حسن را وصیت فرمود که صالح را دوست دار
برای صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمایه و در دل او دشمن دار و از صادق ع منقولست که هر که ظالمی را
دوست دارد و ظلمش خدا مسلط کرداند بر و کسی را که بر و ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع ظلم او خدا دعایش مستجاب نکند و او را در ان
مظلوم بودن اجر ندهد و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که عوان ظالمان در قیامت در سراپرده های اتش خواهند بود تا حق تعالی
از حساب خلایق فارغ شود دیگر فرمود که از جمله رکون بظلم است که نزد پادشاه ظالمی بروی و انقدر رحمت او را خواهد که دست بکیسه کند
و با و عطا نماید و بسند معتبر از حضرت رسول ص مرویست که روز قیامت که میشود منادی از حق تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان
و عوان ظالمان و هر که لیقه دوات ایشان که انشسته یا سر کیسه برای ایشان بسته یا مدادی برایشان داده اند یا ظلمه محشور
کنید و فرمود که هیچ بنده نزد پادشاهی مقرب نمیشود مگر انکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاده نمیشود مگر انکه حسابش
دشوار میشود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیگردد مگر انکه شیاطین او زیاده میشوند و در صدد بگمراه فرمود که زنها احتراز کنید از
درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که هر که با ینها نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا
ورع را از و برداره و او را حیران گرداند از حضرت صادق ع منقولست که حفظ کنید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت
کنید او را بتقیه و استغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان و بدانید که هر مومنی که خضوع و تنگستی اظهار کند نزد صاحب
صاحب سلطنتی یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع انچه در دست اوست از دنیا خدا تعالی او را کم نام گرداند و دشمن دارد
و بخود واگذارد و اگر خیری از دنیای او بستش اید حق تعالی برکت را از انچه بردارد و هر چه از ان مال در حج و عمره و بنده ازاد کردن

صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق ع منقول است که هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پوسته حق تعالی از او در غضب و خشم
نادست از ان اعانت بردارد و جهه ا هفتم در بیان چیزهای چند است که بآن جهات نخابه امراء و حکام توان رفت بدانکه گاه هست که شخصی
با ایشان و تردد کردن نخابهای میشود بسببی چند اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد پس اگر کسی از ایشان و تردد نکردن خوف ضرر
نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع ان ضرر دین ایشان لازم است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نخابه ملقبی
بنی امیه و منسوبان ایشان بسبب تقیه تردد مینموده اند و ملایمت و مدارا با ایشان میکرده اند دوم اگر بقصد آن رود که دفع منکری
یا ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند و باین سبب نیکاهی واجب و لازم میشود چنانچه احادیث کذشته در قضاء حوایج مؤمنان
الکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی از مؤمنی باشد و رعایت عزت و حرمت بار خود نکند و متوجه ان نشود شریک آن ظلم خواهد بود و معاقب
خواهد کردید چنانچه احادیث وارد شده است که هر که چیزی از کوتیت و زکوة جاه و حرمت بار است که از صرف قضاء حوایج برادران
مومن کند چنانکه بدادن زکوة مال زیاده میشود بصرف کردن عزت و اعتبار و عزت خود در راه خدا تعالی ان نیز زیاده میشود چنانچه
در سنه معتبر از امام موسی کاظم ع منقول است که رسول ص فرمود که رسول ص فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن ان حاجت
نباشد حق تعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط بدارد و در سنه معتبره دیکر از انحضرت منقول است که از کوهی زر یافتم و پاره پاره شود مرا
میدارم از انکه منتوی علی از اعمال ظالمان شوم یا ببساط کی از ایشان راه روم مکر از برای انکه غمی از مؤمنی برطرف یا اسیر و محبوسی را خلاص
کنم یا قرض مؤمنی را ادا کنم یا کرسنکی که کمتر چیزی که با اعوان ظالمان نمیکنند انست که بر سر خوان ایشان سر پرده از آتش میترسند از حق تعالی از
حساب خلایق فارغ شود و ای بسا اکر منتوی علی از اعمال ایشان شوی با برادران مومن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف کناه تو شود
و در سنه معتبر از صادق ع منقول است که هیچ جباری نیست مکر انکه مومنی با او می باشد که خدا بسبب آن مومن دفع ضرر از جبار را کند شیعیان
ما باید بهره ان مومن کمتر از جمیع مؤمنان نخواهد بود و بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید سوم انکه بقصد هدایت ایشان اکر
قابل هدایت باشند نزد ایشان برود که شاید که کمی از ایشان راه هدایت نمایند یا عبرت از احوال ایشان کیرد چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که حضرت صادق ع القمان نخابه قضات و پادشاهان و امراء و سلاطین میرفتند و ایشانرا موعظه میکردند و
ایشان ترحم میکردند بسبب بلایکه ایشان بان مبتلا کردیده اند و دل با عتبارات فانی دنیا بسته و عبرت از احوال ایشان میکرفتند و از طور
ایشان جزری چند اخذ مینمودند که بان غالب می شدند و بر مجاهده نفس با هوا و خواهشهای نفس میکردند امدای عزیز من اکنون وجوهی که مذکور شد
با وجوه دیکر که ذکر نمیشود موجب طول کلام است کاه هست که غرض واقعی او دنیا است و اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالهای باطل خود را
بصحبت جاه و اعتبار و مال و منصب با باین صورت نظر او می آرد و او می را فریب میدهد و کمان میکند که از برای خدا است اما چون
بکاوند معلوم میشود که غرض محض نیا بودن است باین قسم امور هوای نفسانی و اغراض صحیحه انسانی بسیار شبیه میشود و پس زودی فریب

نفس شیطان نباید خورد و خوار و معارض چنین مهالک بدنی نباید اورد بدانا الله و بسیع المومنین المسالک المتقین بابا فرد
لا یزال العبد یزداد من الله بعدا بسبب خلقه ای لو در پیوسته آدمی از خدا دور میشود مادام که خلق صفتی را
نیکوتر که ملکه نفس او حاصل شده باشد و اخلاق حسنه نزد خدا بهتر است از اعمال حسنه و بخشین خلقهای بد نزد خدا اعمال بد تر است از اعمال
بد باشد که صاحب خلق بدی عبادت بسیار کند و صاحب خلق نیکی ان عبادت را نکند در حد ان نزد خدا رفیع تر باشد و بر اخلاق اعتماد
نباشد و چون حالا نفس شده و بر روی ازان منفک نمیشود و بر اعمال که باعث انها نفس شده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل میشود
و خلق فطری میباشد که خدا تعالی در اصل فطرت نفس انچنین خلق فرموده باشد و کسبی نیز میباشد و ان بکثرت ممارست و اعمال خیر حاصل
میشود مثل انکه سخاوت در بعضی مردم فطریست که انچنین خلق شده اند و بعضی مستند که در طبعشان بخل است و اکر در مقام ازاله ان
بر ایند ازاله اش بدین میشود که مکرر خود را مجبور بر احسان کردن و بر نفس خود در اورد بملاحظه ثواب و عقاب تفکر در حسن احسان نمودن
و قبح بخل و رزیدن هر چند از و بیشتر صادر میشود و بر نفس اسانتر میشود تا انکه حالا نفس میشود و کما بطبع مایل میشود و سخاوت و کریزان میشود از
بخل باین مرتبه رسید که خلق میشود و بخشین کاهست که طبعشان بحب خلقت بسخاوت مایل است و خود را بانواعی شیطان در بخل
میاندازد حالا ایشان میشود و بخشین در سایر اعمال حسنه که صاحب خلق حسنی شده است کما نش بیشتر است الا انکسی که بشقت بر خود میکذارد
امر را چون بر و دشوار است ازین جهت ثوابش بمکنت که زیاده باشد و خلق حسن در احادیث وارد شده است کاهی در مطلق صفات
حسنه که ملکه نفس شده است اطلاق میکنند و کاهی بر خصوص خلق معاشرت باخلق اطلاق میکنند و هم چنین خلقی خلق سیئ یا ملکه بد خلق
ترین صفات حسنه است و جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان ایمان است چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
از مومنان کسی ایمانش کامل نیست که خلقش نیکو نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از
حسن خلق نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست الا کسی که هیچ عملی نزد خدا تعالی
محبوب تر نیست از انکه مردم را اوکاه کرد بخلق نیکوی خود در حدیث دیکر فرمود که خلق نیکو ادمی را میرساند بدرجه که کسی روزها روزه دارد و
شبها بعبادت خدا بایستد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان داخل بهشت میشوند پرهیزکاری از
محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خلق نیکو کمانهاران را می کماند از جایکاه افتاب بیخ و فرمود که نیکی کردن بخلق
و بخلق نیک بامردم معاشرت نمودن خانها را معمور و اباد ان میکند و عمرها را دراز میکرداند و در حدیث دیکر فرمود که بدرستی که خلق نیک
عطیه ایست از جانب خدا تعالی که بخلق عطا میفرماید و بعضی ازان بهیمه و طبیعه ادمی است و بعضی آنست که ادمی بنیت و عزم خود را مجبور
میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب بهیمه را خدا ان خلق کرده اند و غیر ان نمی تواند کرد و صاحب نیت
عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را مجبور بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است و در روایت دیکر فرمود که حق تعالی اندره را

برحق ثواب مجاهده کرامت میفرماید و سند معتبر از علاء بن کامل منقولست که حضرت صادق ع فرمود که چون بامردم مخلط نمایی اگر تو را چنین کن که با هر که مخالط کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو زیاده از و باشد از احسان او و تو در بستی که کاهست که بنده را عادت نقصیر بپروردگار دهد و خلق نیکو بدو دارد و خدای تعالی او را بان خلق نیکو در جوار جماعتی میرساند که روز ها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول ص در مسجد نشسته بود کنیزکی از انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد چون برخواستند ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامه حضرت دراز کرد و باز حضرت برخواستند تا سه مرتبه چنین کرد در بار چهارم که حضرت برخواستند باز دست بکنار جامه انحضرت دراز کرد و انگه از جامه انحضرت پاره کرد و روانه شد صحابه ان کنیزک را ملامه کردند که چرا اینقدر از انحضرت کردی گفت در خانه ما بیماری بود و مردم آنخانه مرا فرستادند که پاره از جامه انحضرت برای شفا بگیرم چون دست که داشتم انحضرت برخواستند پس چاره دیدم که بگیرم و خواستم که انحضرت را تکلیف نمایم حضرت پاره از جامه خود جدا کرد و روان شد و باسانید بسیار از صادق ع منقولست که مبنی خلق فاسقه میکنند امیازا اعمال خبیث اجانکه سر کبیر مردم خود جدا کرده و روان شده

مسلمانی جمع نیشود و بیل بودن و کج شدن یا اباذر الکلمة الطیبة صدقة وکل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة
یا اباذر من اجاب داعی الله واحسن عمارة المسجد لله قال لا ترفع فیها الاصوات ولا یخاض فیها بالباطل ولا
یشتری فیها ولا یباع واترک اللغو ما دمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر
ان الله تعالی یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بکل نفس تنفس فیه درجة فی الجنة وتصلی علیک
الملئکة وتکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات وتمحی عنک عشر سیئات یا اباذر تعلم فی
ای شئ انزلت هذه الایة اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لا قال کانت فی
المواظبة بالصلوة فی انتظار الصلوة خلف الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات وکثرة الاختلاف
الی المسجد فذلکم الرباط یا اباذر یقول الله تعالی ان احب العباد الی المتحابون بجلالی المتعلقة
قلوبهم بالمساجد والمستغفرین بالاسحار اولئک اذا اردت باهل الارض عقوبة ذکرتهم فصرفت
العقوبة عنهم یا اباذر کل جلوس فی المسجد لغوا الا ثلثة قراءة مصل او ذکر الله او سائل عن علم

ای بود در کلمه پاکیزه و بگو صدقه است یعنی سخنی که بگویی و سبب بیان نفعی بمؤمنی برسد ثواب تصدق دارد و سخن خوب صدقه است
قول او دعیه و اذکار و حکم و معارف صدقه است زیرا که خانچه سابقا دانستی صدقه هر نعمتی است که از راه رضای خدا بغیری
صرف نمایی پس صدقه زبان نیست که از اطلاع لسانش مدرک کند و صدقه پا آنست که در راه خدا سعی نماید خانچه بعد ازین فرموده که
هر گامی که بسوی نماز جماعت کردن در مساجد یا مطلق نماز بر میداری صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا را یعنی مؤذن را
که از جانب خدا تعالی بامت ابوذر کفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چگونه اما کنیم مساجد را فرمود که صدا در مساجد بلند
نکنید و مشغول سخن لهو و باطل مشوید و چیزی نخرید و نفروشید و ترک نماز لغو و بیفایده را مادام که در مسجد نشسته جز تعالی
هر نفسی که میکشی در حد در بهشت برای تو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تو مینمایند و هر نفسی که در
مسجد میکشی در نامه عملت ثبت می کنند و ده گناه محو مینمایند ای ابوذر میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است اصبروا وصابروا
ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون که ترجمه اش بقول مفسرین آنست که ای گروه مؤمنین صبر کنید بر مشقت طاعت و از انچه شما میدارد
از خصلتهای ناپسندیده و رذیلت بر شدایید و حرب با دشمنان دین با نفس و شیطان و قدم استوار دارید در میدان مجاهده
و ساخته و مهیا باشید در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بپرهیزید از خدا و بهر چیز از معاصی شاید که رستگار شوید
ابوذر کفت که بنده ایم پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که این را در باب تمامکار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که از
نماز ظهر مثلا فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب نماز و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و از انجا بجای دیگر

ورمیان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود صبر کرده است بر مشقت طاعة وقدم استوار کرده در معارضه نفس وشیطان بدین
مجاورت نماید ومهمای محاربه ایشان بوده است وورکمین شیطان بوده است که در حصار امانش نرفته نکند وبحمدین درمابین نماز عصر
شام ومابین شام وخفتن وسایر نماز ها اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد وممکن است که مراد حضرت این باشد که شامل این عمل نیز است
که شامل جهاد با دشمنان ظاهر نیز بوده باشد وممکنست که این آیه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضوی کامل وتمام
باشد رابط واداب وسنتها بجا اورد ودر سختیها وهوا های سرد ارکفارات که موجب کفاره گناهان میگردد وبسیار بمسجد ها
رفتن وملازم مساجد بودن رباط است که حق تعالی درین آیه بآن امر فرموده است ای ابوذر حق تعالی میفرماید که مرد پرستی که محبوبترین بندگان
بسوی من کردی اند که با یکدیگر دوستی میکنند ومال حلالیکه من بایشان داده ام ودلهای ایشان بسته است بمساجد وازگناهان خود
استغفار مینمایند ودر سحرها این جماعت اند که هرگاه اراده مینمایند که بامال زمین خدا یرا بفرستم برکت ایشان عقوبت خود را از اهل
زمین باز میدارم ای ابوذر در هر شستنی وبودنی در مسجد لغو وبیفایده است مگر برای سه چیز نماز گذارنده که از نماز خود فرارت قرآن
کند یا کسی که یاد خدا مشغول باشد یا کسی که علم ومسایل دین خود را از علما سوال نماید بدانکه هریک ازمضامین مذکوره در احادیث منقولست
وبعضی سابقا نگاشته شد در ضمن بیان فضل مساجد وعزیزان وباید دانست که ممکنات محتاج اند بمکانی نه از انجهت که وبک بارگاه وبک تخت وبک
کرسی میباشد الا خداوند بی نیاز چون در امکان بنسبت وبسعت همه مکانها بان مساویست برای طالبان عبادت ومعرفت وقرب جویش
بارگاهها ومنظرها وجلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بلا تشبیه پادشاها نرا عرش باشد که جلوه گه وبکمال خود برای مردم بران عرش متمکن
خداوند ذوالجلال اعرشهاست ودر هیچیک نیست وهیچیک محتاج بنسبت عرش او جمیع ممکناتست که مستقر قدرت وقطعات وبنده ودر هر ذره
از ذرات که نظر بکنی صفحات کمالش بر تو جلوه مینماید اثر قدرتش بران ظاهر واثر علم وحکمتش باهر واثر لطف وحمتش دران مودعست
نه بان معنی باطلی که ملحدان میگویند که باهمه چیز یکیست ودمه چیز اوست تعالی شانه عما یقولون بلکه آثار قدرت وحلم ولطف وحمت او
مشاهده مینماید واز این عرشها یک عرش از همه بزرگتر شت واثار قدرت او دران مشتهر از اعرش عظیم وعظم فرموده وودستان خاص
خود را مشاهده ان عرش برده واکرنه نسبت او بان عرش از آسمان در یاها وصحراها یکیست وبک عرش دیگر عرش محبت ومعرفت اوست
یعنی دلهای دوستان ومقربانش که ان دلها را برگزیده ومستقر بارگاه عظمت وجلال خود کرده اند چنانچه منقولست که دلهای مومن عرش
خداوند رحمن است دیگر برای طالبان عبادت وقرب جویش بارگاهها مقرر فرموده واز ان بارگاهها مهبط فیوض بنهایت ورحمتهایی
بی اندازه خود کرانیده وچون بارگاه ناقصان وعاجزان بطلاقت بشره ومرواریدنیار استه زیرا که جسم ذاتی را ارابشی نمیباشد این
رشتهای معیوب خود را بزیور های دنیوی می آرایند وچند انکه بیشتر می آرایند قباحتشان بیشتر ظاهر میگردد ولیکن قادر ذوالجلال یک
پاره چند ابر روی یکدیگر میکذارد وصد هزار نور معنوی دران سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه میفرماید وعالمیان از نظر

وجواهب برکاه خود نمیخوانند میروند و روبران سنگ و خاک سیمالند و ازان نورهای معنوی بهرهای متناهی میبرند اگر خانه کعبه را
گیرند یاقوت میباشد مردم سیر یاقوت میروند نه بطریان حتی یاقوت و برزگواری و نضارت و تمکن ظاهر نمیشد بعد ازان باز کاهها خود را
پستون ساخته و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان دران جلوه داده که پادشاهان صاحب شکوه
و بخت چون بان آستانها میرسند با اختیار بر خاک می افتند و حیران را فرش ان زمین میکنند و کسی را که اندک بصیرتی باشد میداند
که بحوض طلا و مروارید و یاقوت بران در و دیوار چه نورهای معنوی و فیضهای نور روحانی بکار فرشته که دیده عقلهای اخیره میکنند
و دیگر از باز کاههای فرش مساجد است که انها رحمی قرب و فیض خود کرانیده و ان موتی فی الارض المساجد درشان انها نهاده
و بر روی بوریاهای کهنه انها برای دوستان خود که دیده بصیرتشان را جلا داده فرشهای نرم اندود نعوت و کرمت بر روی خرو
برنیان رحمت و لطف گسترده و در شبهای تار مشعلهای نور هدایت در محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای ایشان را
خنیان بال آن مکان عالیشان گردانیده است که بگنار بوریای کهنه از املاک قیصر و خاقان نفیس و پرشمنه و اگر بضرورتی زمانی دور
میشوند مانند ماهی که از اب جدا شده باشد قرار نمیگیرند تا باز خود را آن محل انس و راحت برسانند و از جمله فواید مساجد اجتماع و ملاقات
برادران مومن است که با یکدیگر ملاقات نمایند و از فواید یکدیگر بهره مند میشوند و در سلوک راه بندگی معین یکدیگر میگردند و در نماز
بیکدیگر بفضیلت قابض میشوند و نماز با جماعت او امنون از نسبتهای مذکوره حضرت سید المرسلین است و بران فواید متعدده
مترتب میشود و بقبول اقرب زیرا که ظاهر است که اگر شخصی تنها در برگاه پادشاهی بود حاجتش بحصول اقرب نزدیکی منتهی برا که با جمعی کثیر
بروده و این منتهی معلوم است که داب بزرگان نیست که خدمتکس که با یکدیگر در برگاه ایشان بروند و عمل یکدیگر شایسته باشد از اقبول
و دیگر از محروم گردانند و ایضا چنانچه ادمی در نماز های جماعه کاری که به تنهایی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح
دارد و از هر یک کاری می اید که اعضو دیگر نمی اید و از مجموع انها مطلوب بعمل می اید و همچنین در میان افراد انسان کامل من
جمیع الوجوه نمایست پس جمعی که در یکجا مجتمع شوند کی عدم دارد و یکی پرهیزکاری و یکی پرهیزگاری و یکی تقوی دارد و یکی تشنگی و یکی حضور قلب و همچنین
سایر صفات چون همه باهم در عبادت یکسر کنند و عمل خود را یکی گردانند محمول تمام الاحسنه اهم میرسد که خاصیتان قبول استجابه
میشود و ایضا با یکدیگر راهی هم میرسد چنانچه تجربه ظاهر شده است که یک صاحب قلبی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند همه را بر قلب
می اورد و دیگفایده دیگر نیست که این جمعیت شکر صف بسته ارسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرات نمی کنند که بر شان مسلط
شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مکذارید که شیطان جا بگیرند و ایضا مروی است که هر از صف تنها نماز کرد
رکاکه کوسفند جدا مانده را میخورد و فایده نماز جماعت به نهایتست و دزد گرانها تنها بطول میکشد و در بن باب تنها چند حدیث در فضیلت
جماعت و تعقیب اکتفا مینماید سنه معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که صفوف بهشت من در زمین مانند صفها ملائکه است و میگوید

نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد الله تعالی محبوب‌تر باشد از عبادت چهل سال و در روزی که حق تعالی او
و حشر این را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او اسان کند و او را به بهشت
رساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح را بجماعت گذارد و بنشیند تعقیب افتاب طلوع شود حق تعالی او را در جنت الفردوس
هفتاد درجه بالا برد که از هر درجه تا درجه هفتاد و سالهٔ راه باشد بدین سبب فرمود هر که نماز ظهر را با جماعت بجا
آورد حق تعالی او را در جنت العدن بنجاه درجه بالا برد که هر درجه تا درجه بنجاه سالهٔ راه باشد بدین سبب فرمود هر که نماز عصر را
بجماعت بگذارد چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بندگی آزاد کرده باشد و کسی که نماز شام را بجماعت بکند ثواب یک حج و
یک عمره مقبول برای او نوشته میشود و هر که نماز خفتن را بجماعت بگذارد ثواب عبادت شب قدر را بوی عطا فرماید و در حدیث دیگر
منقول که بصحابه فرمود که میخواهید که شما را دلالت کنم بر عملی که کفاره گناهان شما باشد و بسبب ان حق تعالی حسنات شما را زیاده
گرداند گفتند بلی یا رسول الله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت و بسیار گام برداشتن بسوی مسجد با انتظار کشیدن
نماز بعد از نماز هر که از نشستن خانهٔ خود با وضو بیرون آید و نماز در مسجد با مسلمانان و جماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر
بر و ملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز و او را رحم کن و بر او رحمت فرست و در حدیث دیگر فرمود که هر که مشیمازی جماعتی بگذارد
بر خصت ایشان و نماز نکرد موافق حال ایشان بجا آورد حق تعالی مثل ثواب الجماعت بر و عطا فرماید سنه معتبر از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که حضرت رسول الله طاعون در مدینه بهمه کان مسجد که بجماعت حاضر شوند و فرمود که هر که نماز حاضر
نشده باشد خانهای ایشان را بسوزانند ایشان و در حدیث دیگر فرمود که هر که اذان جماعت را بشنود در مسجد و باعذری از مسجد
رود منافق است مگر انکه اراده برگشتن داشته باشد و سنه معتبر از صادق علیه السلام منقولست که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پیش
امان خدا ست و هر که بر و ظلم کند خیانت کرده باشد و هر که ظلم کرده باشد و هر که همان او را بشکند خیان بود که همان خدا را شکسته باشد و
سنه های معتبر منقولست که نماز جماعت برابر است بحج و پنج نماز که تنها کند و سنه معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که هر که
انتظار نماز کشد بعد از نماز او از جمله زایران خدا ست و بر خدا لازم ست که زایر خود را اکرامی دارد و انچه او طلبد بوی عطا فرماید و فرمود که
طلب روزی نماید در این طلوع صبح و طلوع افتاب که او تا بر شش در روزی باده از سفرها کردن است برای تجارت و سنه معتبر
از حضرت رسول الله منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای فرزند ادم مرا یاد کن بعد از نماز صبح در جایکه عبادت و بعد از نماز عصر
بشرح ایضا تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا برآورم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای خود بنشیند و ماد
خدا مشغول باشد تا افتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که تو اب حج بیت الحرام با و کرامت فرماید
و کناهانش را بیامرزد و در حدیث دیگر فرمود که خدا تعالی نمازهای بجگانه در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده پس بر شما باد بر عا

بعد از نمازها و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که تعقیب بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی روزی است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر کرا دوست میدارد که عمرش دراز باشد و روزیش زیاده گردد باید که بعد از نماز هر یک دعای مستجاب است بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات بعد از نماز مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام بسیار وارد شده است باید که از نماز تحصیل نمایند و بر ادامه او مواظبت کنند و هر که داند تو از چیزی تعقیب باید و بهر تعقیبی که داند حاجات خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها یا باذر رکن بالعمل و التقوی اشدد اهتمامک فی العمل فانه لا یقبل عمل بالتقوی و یقل عمل یتقبل بقول الله انما یتقبل الله من المتقین لا یکون رجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة شریک شریکه فیعلم من این مطعمه و من این ملبسه امن حل ذلک ام من حرام یا باذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عز و جل من این ادخله النار یا باذر یا باذر ان احبکم الی الله جل ثناؤه اکثرکم ذکرا له و اکرمکم عند الله عز و جل اتقاکم له اخیلکم من عذاب الله اشدکم له خوفا یا باذر من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله عز و جل یا باذر ان المتقین الذین یتقون الله عز و جل فقد ذکر الله و ان قل صلوته صیامه و تلاوته للقرآن یا باذر اصل الدین الورع و رأسه الطاعة یا باذر کن ورعا تکن اعبد الناس و خیر دینکم الورع یا باذر فضل العلم خیر من فضل العبادة و اعلم انکم لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا و صمتم حتی تکونوا کالاوتار ما ینفعکم الا الورع یا باذر ان اهل الورع و الزهد فی الدنیا هم اولیاء الله حقا ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل بتقوی زیاده باشد از اهتمام تو باصل اعمال و بسیاری آن مدبستی که اندک نیت عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چکونه اندک باشد عملی که مقبول درگاه ایزدی باشد و عمل با تقوی مقبولست چنانچه خدای تعالی بصریح میفرماید که خدا قبول نمیفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر آدمی از متقیان نمی شود تا بحسابی سخت نفس از احوال خود اکاه نشود و بداند که خورش از کجا بهم میرسد و اشامیدنش از کجا کسب میکند و اکر از حرام پرواند اشته باشد حق تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی کرامی ترین مردم باشد پس تقوی پیشه خود کند و از خدا پرهیزد ای ابوذر محبوبترین شما نزد خدای تعالی کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزهائی که ازان اجتناب لازم میشود و خلاصت از ترس آنکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا کند در فعل طاعت و ترک محرمات پس تحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآن او کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات و سر دین طاعت خدا است ای ابوذر مصاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال این شمار ورع از شبهات خدا است ای ابوذر فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت و بدانکه اگر اندقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و اندقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک

خود شما نفع نخواهد کرد و مگر با ورع ای ابوذر با آنکه ورع از محرمات و زهد از زهد و ترک دنیا را اختیار کرده اند آنان بحق و راستی
و در دستان ضد اند بدانکه تقوی سرمایه سعادت است و یک شرط از شرایط قبول طاعت چنانچه نص قرآن بران دلالت کرده است
و تقوی را اصطلاح خود را محافظه نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت ضرر باو میرساند و مراتبان بسیار است و مرتبه اول
تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم میشود و بدون این مرتبه هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست مرتبه دوم تقوی از جمیع محرمات
و از ترک جمیع واجبات مرتبه سوم تقوی از افعال مکروهات و ترک مستحبات است و این مرتبه بتدریج کامل میگردد تا بمرتبه که متوجه غیر معبود
حقیقی نشدن منافی این مرتبه است و این دو مرتبه که هر یک بمراتب بسیار منقسمت در کمال معرفت و انصاف باخلاق حسنه بشرین
اعمالش مرتب میشود و باین مرتبه اخر اشاره است بانچه حق تعالی فرموده که اتقوا الله حق تقاته از خدا پرهیزید چنانچه سزاوار پرهیزکاری
و ورع بحسب معنی ترکیت تقوی و کاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و کاهی بر ترک شبهات و کاهی بر معنای تقوی عام
نیز اطلاق میکنند و از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر این آیه اتقوا الله که فرموده که حق تقوی و پرهیزکاری آنست که خدا را اطاعت
و پیوسته معصیت او نکنند و از حضرت امیرالمومنین ع پرسیدند که بهترین اعمال کدامست فرمود که تقوی و پرهیزکاری و سپس
مغیره مقبولست که عمر بن سعید نصیبادی ع عرض نمود که من بعد از شما الهاکه شما را ملازمت میکنم بنحوی هم وصیتی بفرمایید حضرت فرمود
که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بورع که نمی توان رسید بانچه نزد حق تعالی است در درجات رفیعه مگر بورع و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که بابه الصباح بجسه بود که چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید و از اصحاب من نیست مگر کسی که از برای آخرت خود
عبادت کند و امید ثواب از دو داشته باشد این جماعت اصحاب من اند و هم از حضرت فرمود که حق تعالی میفرماید که ای فرزندان آدم
اجتناب کن از انچه بر تو حرام کرده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی و از امام جعفر ع فرمود که صاحب ورع ترین مردم کسی است
که نزد شبهها توقف نماید و از شبهه احتراز کند و عابد ترین مردم کسی است که فرایض الهی را بر پا دارد و نیکو بعمل آورد و زاهد
ترین مردم کسی است که کناها ترک نماید و عابد ترین مردم کسی است که کناها ترک نماید و از حضرت امیرالمومنین ع منقولست که
هر که را دوست دارد باید که با عمال با عمل نماید و استعانت جوید بورع در بستی که بهتر چیزی که در امر دنیا و اخرت بان استعانت
توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است و از حضرت صادق ع منقولست که بر شما باد بورع و ترک
محرمات و شبهات در بستی که ورع دینی است که با پوسته ملازم ان میباشیم و خدا را بان عبادت میکنیم و از اراده مینیم
دانموالیان و شیعیان خود بس را بانچه میدانید در شفاعت خود با نکه ترک محرمات شوید و بر ما و شوار نباشد شفاعت
یا ابا ذر من لم یات یوم القیمة بثلاث فقد خسر قلت وما الثلاث فداک ابی و امی قال ورع یحجزه عن

وحلیم یرد به جهل السفیه وخلق بداری به الناس ای ابوذر هرکه در روز قیامت نیاید با سه خصلت پس محقق
گواه حاضرست و زیان کار او بر پرسید که ان سه خصلت چه خصلتهاست پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که ورعی که او را
مانع شود از ارتکاب چیزهایی که حق تعالی بر و حرام گردانیده و حلمی که با او رد کند و دفع جهالت و سفاهت جاهلان را و خلق و سیعی که
که بان مدارا نماید با مردم یا که حلم و بردباری بفزاید و چشم خود را فرو بردن و از تندیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات
پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و دوستان خدا ست و عقل و شرع برحسن و نیکی این صفات جمیله شهادت داده است
چنانچه پسندیده معتبر از حضرت رسول ص منقولست که در خطبه فرمودند که منجا امید خبر هم شمار ابهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو
نماید از کسی که بر شما ظلم کند و صله و نیکی کند با کسی که از شما قطع کند و احسان کنید با کسی که با شما بدی کند و عطا کنید کسی را
که محروم گرداند و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم منقولست که چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین در یک زمین جمع
شوند منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه با ایشان گویند که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله کردیم با
کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم با کسی که ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم کسی را که بر ما ظلم میکرد پس ایشان گویند که
راست گفتید داخل بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که شیطان را بر عفو نمودن بهیچ چیز ازین شیطان را بر عفو نمودن
و از حضرت ع بن الحسین ع منقولست که هیچ جرعه نزد من محبوبتر نیست از جرعه خشم که فرو برم و صاحبش را بان مکافات ننمایم
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیزی موجب خوشحالی و روشنایی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعه خشمی
که عاقبتش صبر است و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو نمیخورد و مگر انکه عزت او را در دنیا و آخرت زیاده
میکرداند حق تعالی فرمود که در مقام مدح جماعتی انکه ان جماعت خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند از مردم و خدا بتعالی دوست
دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعالی او را زیاده بران عزت در آخرت ثواب عظیم میفرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از امنی و ایمان و رضا و
خشنودی و بلندهای معتبر از حضرت صادق ع منقولست که صبر کن بر جور و دشمنان نعمت خدا بر خود مدرستی که مکافاتی را
از برای کسی که در حق تو معصیت خدا میکند بهتر ازین نیست که تو در حق او طاعت خدا کنی و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقولست
که حق تعالی دوست میدارد صاحب حیا و صاحب حلم و بردباری را و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی هر کسی را که دوست
دارد خوی نیز نیکو کرده است و از حضرت رسول ص منقولست که حلم بس زینت معین و یاور ادمی او اگر صاحب حلم نباشی خود را بحلم
بدار و در حدیث دیگر فرمود که رسول ص فرمود که حضرت عیسی بحضرت یحیی ع نصیحت فرمود که هر گاه مردم در حق تو بدی کویند که
تو نباشد بدانکه گناهی را در تو آورده اند از گناه استغفار کن و اگر بدی کویند که در تو نباشد بدانکه بر تعقب تو از برای تو ثواب

وحضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که سه کس اند که مباید از سه کس استقامت شد شریف و بلند مرتبه از وضیع دون مرتبه و حلیم و رده بار سفیه بخرد و صالح تبکوکار از فاجر بدکردار و حضرت صادق ع فرمود که سه خصلت که در هر که باشد حق تعالی او را با جوار الهی ترویج نماید بهر نحوی که خواهد فرو خورد خشم و صبر کردن بر تغیر در راه خدا و تخلص که مال حرامی او را میسر شود او را برای خدا ترک نماید و در حدیث دیگر فرمود که خصلت که هر کرا این خصلت نباشد از من نیست و از خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها چیست فرمود ند که حلمی که با درکند جهالت و بخردی جاهلانرا و خلق نکوئی که بان در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خداوند و در حدیث دیگر فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو خورد حق تعالی دلش را پر از امان کند و هر که ظلمی که بر و واقع شود عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیرالمؤمنین ع پرسیدند که برده بارترین کیست فرمود که هر که غضب نباید و از حضرت رسول ص منقولست که سفیه ترین مردم کسی است که قدر نرش بر عقوبت مشتبه باشد و دورا ندیش ترین مردم کسی است که خشم خود را بشتر فرو خورد و سزاوارترین مردم بعفو کردن کسی است که قدرش بر عقوبت مشتبه باشد و در بسند های معتبر منقولست در تفسیر آیه صفح جمیل که حق تعالی بان امر فرموده است که مراد آنست که حضرت موسی ع از حق تعالی سوال نمود که الهی چه چیزست جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو خداوند عالم فرمود که او را اغاثه مینایم از هوا و روز قیامت و بسند معتبر از امام رضا ع منقولست که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبرانش وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظرت می آید انرا بخور ان دوم که می بینی او را بپوشان سوم را قبول کن و چهارم را بخود مایوس کن و بگریز از و بگریز از صبح شد بیرون آمد که و غطیمی را دید که از برابرش مینماید ایستاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است که من این را بخورم و حیران ماند بعد از ان با خود اندیشه کرد که البته حق تعالی فرموده امر نمیکند بچیزی که من طاقت ان ندارم پس بگمان آنکه ان کوه روانه شد که او را بخورد هر چند نزدیکتر میرفت ان کوه کوچکتر مینمود تا چون نزدان رسید او را بقدر لقمه یافت او را بخورد چون تناول نمود اقدر قدرت از ان یافت که هر گز از هیچ چیز نیافته بود و دیگر باره رفت طشت طلا یی دید چون ماموربود که او را بپوشاند کوی کند و از او خاک نهان کرد و روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که ان طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر گردیده کف انچه خدا تعالی فرموده بود کرام دیگر مراکاری مینیست چون باره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش می آید قصد شکار آن مرغ نموده و مرغ پناه باو آورد حق تعالی فرمود که او را قبول کن استین خود را کشود تا داخل استین او شد پس بازی از عقب او رسید و چون ماموربود که او را بایوس گرداند باره از گوشت ران خود بریده نزد او انگند چون باره دیگر راه رفت گوشت مردار گندیده کرم دران افتاده دید چون ماموربود که

شاخت وخضبش ساکن شد عاقبتش مثل ان لقمه طیب ولذیذ است که خوردی وان جشت طلا عمل صالح است که چون بنده ازا
می بوشانند ومخفی میکرد اند حق تعالی البته انرا ظاهر میسازد برای انکه در دنیا انرا زینت میدهد یا انچه از برای او ذخیره مینماید از ثوا
اخرت واما ان مرغ مثل آن شخصی است که از تو حاجتی طلب مینماید او را مایوس مکن واما ان کوشت مردار کنده غیبت است
از و بگریزای عزیز اگر خواهی که فضیلت حلم وکظم غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه شقاوتها کشیده اند وازا
خوی کرامان چه شقاوتها واز اها متحمل شده وحلم فرموده اند حضور صاحضرت رسول الله که از کفار قریش وغیران چه خشونتها دیده اند
وچه محنتها کشیده اند وبگریه برایشان نفرین نکرده اند وان معدن اداب ومخزن اولوالباب با اصلاف اعراب چگونه سلوک فرموده اند
واز انجماعت چه بادیها وستمها نسبت بانجناب صادر شده وحضرت عفو فرموده اند چنانکه نقل کرده اند که روزی انحضرت
برای میرفتند اعرابی ازپشت سر دوا انحضرت راگرفت وکشید چندانکه ازان در کردن مبارک انحضرت ماند وگفتای محمد عطای
بمن بده حضرت روبسوی او کرد وتبسم فرمودند وباو عطایا بخبرل بنودند مقارن انحال حق تعالی در رفعت انجناب فرستاده که انک
لعلی خلق عظیم بدرستی که تو بر خلق عظیمی وبا ان بدبهایکه کفار قریش با انحضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر انحضرت شدند همه در
مسجد الحرام پاچره وسلاح حاضر شدند حضرت بر در کعبه ایستاده بود وهریک ازایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که باما چنوا
کرد فرمود کران میکنم که یوسف با برادرانش کرد پس برشما غرامتی نیست اگر مسلمان شوید خدا تعالی شمارا می امرزد وبلند معتبر ازامام
محمد باقر علیه السلام منقولست که ان زن یهودیه را که گوسفندی برای انحضرت بزهر بریان کرده بود بخدمت او اوردند حضرت از و پرسید
که چرا اینچنین کردی گفت باخود اندیشه کردم که اگر پیغمبر ست باو ضرر نخواهد رسانید واگر پادشاه است مردم را ازو راحت میدهم وحضرت
ازو عفو فرمود وبلند معتبر از امیرالمومنین علیه السلام منقولست که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلی الله علیه وآله طلبید روزی امد وطلب نمود حضرت
فرمودند که حاضر ندارم یهود گفت از تو جدا نمیشوم تا انکه بگرم حضرت فرمودند که پس من تو می نشینم تا انکه بهم رسد وباهم نشسته
بودند تا ظهر شد که انحضرت بنماز قیام نماید ونماز شام وخفتن را درهمان موضع گزدند وشب در انجا ماندند تا صبح نماز
صبح را در انجا ادا فرمودند ویهودی ملازم انحضرت بود وچون شد صحابه او را تهدید ووعید مینمودند حضرت بصحابه فرمود
که چه چیز امید از و گفتید یا رسول الله یهودی ترا انقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا تعالی مرا مبعوث نگردانیده است
که ظلم نه بر کسی که در امان باشد ونه بر کسی که در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادت گفت واسلام شد ونصف
مال خود را میدهم که در راه خدا صرف نمایم والله که این کار را از برای ان کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که وصفت ونعت
ترا در توریه خوانده ام که محمد بن عبدالله مولد او در مکه ست ومحل هجرت او مدینه وو در شت خو وغلیظ نیست وصدا بر روی مردم بلند
نمیکند وبخشو ودشنام نمیدهد انچه مال من برای تست هرچه نیجهای در مال من بگیر ان یهودی مال بسیار داشت حضرت امیرالمومنین علیه

فرمود که فراش حضرت رسول و بالش آنحضرت پوستی بود که در میان آن لیف خرما کرده بودند شبی آن عبا را دو تا کردند برای آنحضرت که راحت‌تر باشد چون صبح شد فرمود که دیشب بسبب نرمی فراش دیر برای نماز برخواستم و گریک تا بمیدانید و حضرت امیرالمومنین ع چندانکه از اصحاب رسول و اصحاب خواستند و در مقام قدرت برآمدند عفو فرمود و چنانکه در جنگ جمل همه را بشمشیر بر روی کشیده و اصحابش را کشتند و مجروح کردند همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و مقاوزن با آن ملعونه همراه و عبدالله زبیر را با آن شدت عداوت با فرمود و نگذاشت در بابل اصحاب بهروان و غیر ایشان و بعد از ضربت ابن ملجم ملعون او را امر بشستن نفرمود و حضرت امام حسن را وصیت کرد که او را مگذارند بیشتر از سه زخم و کوش و بینی او را نبرند و از طعام و شراب او که من میخورم با و هم بدهید و چندین هزار خارجی که در میان اصحابش بودند آنحضرت را بگرز علانیه نشسته میدادند عفو فرمود و نقل کرده اند که روزی آنحضرت در بازار خرما فروشان می گذشت کنیزکی را دیدند که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت که مولای من مرا فرستاده بود که کیلو سه خرما بخرم و از این مرد خریدم چون بردم پسندیدند الحال پس آورده ام و قبول نمیکند حضرت فرمود که ای بنده خدا این کنیز کست و اختیاری نداری و در پیش را رد کن و خرما را بگیر آمد و حضرت را نمی شناخت و چون در میان سینه آنحضرت زد مرد ما و کفشه که امیرالمومنین است آمد بلرزه آمد و از دست او خرما را گرفت و در دهم انداخت و گفت یا امیرالمومنین از من راضی شو فرمود که چون حق مردم را بردم رسانیدی از تو راضی شدم و بروایتی دیگر منقولست که آنحضرت غلامی داشتند او را طلبیدند جواب نداد چون بیرون آمدند دیدند که در پیش در ایستاده است فرمودند که چرا جواب ندادی گفت از عقوبت تو ایمن بودم و در رحمانیت غلام را آزاد کرد و بروایت دیگر منقولست که چون حضرت امیرالمومنین ع بجنگ عمرو بن عبدود رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند و او را کشتند حضرت رسول ص از غلبت توقف و تاخیر سوال نمود حضرت فرمودند که در اول فحش گفت و آب دهن بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن از روی غضب باشد بر او نفس تا برای خدا پس او را واگذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیگر منقولست که روزی حضرت امیرالمومنین علیه السلام زیاده میدند که مشک آبی بر دوش دارد و میرود مشک ابرا از و گرفتند و با نجا که او میخواست رسانیدند در راه از حال او سوال نمود مگفت ع شوهر مرا بعضی از سرحدها فرستادند و او کشته شد و یتیمی چند از من است و چیزی ندارم و مضطر شدم که خدمت بردم بکنم حضرت برگشتند و در آن شب اضطراب داشتند و چون صبح شد زنبیلی بزرگ پر از آرد و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و رو بخانه آنزن روان شدند بعضی از اصحاب التماس کردند که مبادا همه را همراه شما بریم فرمود که کسی حاضر نشود من در آخرت بخواهد بود چون بخانه آنزن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست فرمود که من آن بنده ام که دیروز مشک آبرا

برای تو برداشتم در راه گفت که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و تو جدایی اندازد حکم کند چون
در راه گشود حضرت فرمود که نیکو کاری کردی من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظه نمایی من اطفال را محافظت
نمایم و تسلی کنم و نان بپزم گفت من در میان پختن صاحب وقوف ترم و شما اطفال را گرداوری کنید پس آن زن از در خمیر گرفتن و خمیر
گوشت را پختند و خرما و خیار تر القمه میکردند و به میان اطفال میکندند و هر لقمه که باشان میدادند میفرمودند که ای فرزند حلال کن
و چون خمیر آمد زن گفت که ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت متوجه برافروختن تنور شد در آن حال زنی بآن خانه آمد و حضرت
را شناخت و بآن زن گفت که ای امیر مؤمنان و پادشاه مسلمانان است که تو را خدمت میکند پس آن زن دویده بخدمت آنحضرت فریاد بر آورد
حضرت فرمود که من از شرم ندیکه تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر کرده ام بهر دو دست دیگر منقولست که ضراره بن ضمیره نزد معویه ملعون
آمد معاویه گفت که مرا غمناک میدارم گفت والله که صاحب اندیشهای دور و دراز بود در راه خدا قوی و تنومند بود انچه میفرمود حق بود
و انچه حکم میکرد همه عدل بود و پیوسته نهرهای علوم از جانبش جاری بود و نشان حکمت از اطراف و نواحیش هویدا بود از دنیا و فریبهای
آن وحشت مینمود و از تاریکیهای شب انس میگرفت والله که پیوسته اب دیده اش روان و فکر پایش دور و دراز بود و در تفکر بود و دست
راحت کردن میدادو با خود مخاطبها میفرمود و با پروردگار خود مناجات مینمود از جاهها هر چه درشت تر بود و اوخش تر می آمد از
خوردنیها هر چه زشتتر بود و گوارا تر بود والله که در میان ما مثل یکی از ما بود و خود را برابر ما زیادتی نمیدادو چون نزدیک او میرفتیم
ما را نزدیک خود می نشاند و هر گاه سؤال میکردیم جواب میفرمود و اگر با ما بیان روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او
با او سخن نمیتوانستیم گفت از عظمت و شوکت او نظر بر روی او نمیتوانستیم چون تبسم میفرمودند دندانهای مبارکش مانند مروارید
طاهر میشد اهل دین را و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت مردم صاحبدولت و قوت طمع نمیکردند از او
که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مایوس نبودند و قسم میخورد بخدائی که در بعضی از شبها او را امید میدیم
که در عین تاریکی در محراب ایستاده بود و بپروردگار خود استغاثه میکرد مانند کسی که ماری یا عقربی در گریبانش باشد و گریه میکرد مانند
کسی که مصیبت عظیمی بر او رسیده باشد که یا در گوش منست که مگر مفرور مرا گوی دنیای دنیا آیا آمده که معرض من شوی و مرا مشتاق
خود کنی مهیات مهیات برو دیگری را فریب ده که مرا با تو فریب ده سه تو با کاری نیست و ترا طلاق گفته ام و مرا با تو جوعی نیست عمر
کوتاه است و امل تو سهل است و ارزوی تو نقد است آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت و تنهایی راه و عظمت احوالی که بر ما
وارد میباشد پس اب چشم معاویه درین حال بریش جاری شد و خروش از اهل مجلس بر خواست معاویه گفت که ابوالحسن چنین بود
که میگوئی بگو که از مفارقت او چه حال داری گفت از بابت کسی ام که فرزندیکانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخواست
و گریان از مجلس معاویه بیرون آمد و بسند معتبر منقولست از ابوذر که جعفر بن ابیطالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیرالمؤمنین

بهدیه آورد که چهار هزار درهم قیمت او بود و در خانه آنحضرت خدمت میکرد روزی فاطمه ع داخل شد نه دید که سر حضرت امیرالمومنین ع بر زانوی ان کنیزست فرمود که چیزی واقع شد حضرت فرمود که نه والله ای دختر رسول خدا امروز واقع نشده حضرت فرمود که مرا حضرت دوست میدارد پدرم بر دوست فرمود که اختیار داری و ماذونی چون متوجه خانه حضرت رسول ص شدند جبرئیل ع نازل شد و گفتای محمد پروردگار سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه بشکایت علی می اید در باب علی چیزی قبول کن در انحال حضرت فاطمه ع رسید حضرت رسول فرمود که آمده گرشکایت علی کنی فرمود که بلی برمت گفت حضرت رسول فرمود که برگرد و بگوی که من برضای تو راضیم هر چند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگردید نه دو سه مرتبه مفاد این سخن را شنود حضرت امیرالمومنین فرمود که شکایت مرا تحمل من کردی من از شما نه ع آنحضرت چون کنیم خدا را گواه گرفتای فاطمه که این کنیزک را از برای خدا آزاد کردم و چهار صد درم از عطاهای من زیاده آمده بتصدق کردم فقیران اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت حضرت رسول شدند در انحال جبرئیل ع نازل شد پس گفت ای محمد پروردگار سلام میرساند و میفرماید که بعلی بگو بهشت را بتو داد نه بسبب ازاد کردن این کنیزک که از برای خشنودی فاطمه ع ازاد کردی و آتش جهنم را بر تو حرام گردانید بسبب چهار صد درهم که تصدق کردی پس هر که خواهی بر حمت من داخل بهشت کن و هر که خواهی بعقوبت من از جهنم بیرون آور پس رسیدند حضرت امیرالمومنین فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و بر ولایت تو گواهی میدهم حضرت امام جعفر ع منقولست که روزی حضرت رسول ص بحضرت فاطمه ع دید که عبای کهنه از قبیل جامهای شتر بر دارد و در اشنا شیر دادن فرزند خود دست مبارک خود آسیا میکند گریان شد و فرمود که ای فرزند صبر کن بر تلخیها و سختیهای دنیا برای حلاوتها و راحتهای آخرت حضرت فاطمه فرمود که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم او را بر احسانهای او و درین حال جبرئیل ع بر حضرت رسول ص این ایه نازل ساخت که زود باشد که پروردگار تو از کرامتهای خود بتو انقدر بدهد که تو راضی شوی و بسند دیگر منقولست که مردی شامی در مدینه بحضرت امام حسن ع امد که سواره میرود زبان بطعن و لعن گشود چون فارغ شد حضرت امام حسن ع رو باو کرد و فرمود که مرد شامی گمان میکنم که غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر تو از کسی خواهی تراتو انگر گردانم و جامه بتو بپوشانم و سلام کرد نه فرمود که یا شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر تو از کسی خواهی تراتو انگر گردانم و هر چه سؤال میکنی تو عطا کنم و اگر هدایت میخواهی ترا راهنما میکنم و اگر مرکب سواری میخواهی تو میدهم و اگر گرسنه بیرت میکنم و اگر عریانی تراجامه میپوشانم و اگر محتاجی ترا غنی میگردانم و اگر رانده شده نزاناپاه میدهم و هر حاجتی که داری برمی آورم اگر بپایه بخانه ما میکنم رفتن مهمان باشی نزد ما که بهشت نزدیکست نزد ما و خانه کشاده ایم و نخبه منجمای از مال و اسباب میرست چون ان مرد شامی ان نوع کلمات از آنحضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدایی و میرانی دشمن ترین خلق بوی نزد من اکنون محبوبترین خلق خدایی نزد من و بار خود را نزد خانه آنحضرت برد و تا مدینه بود مهمان آنحضرت بود و دست از اهل بیت علیهم السلام نشد و در روایتی دیگر آمده که محمد حنفیه و امام حسین ع نماز غدیر بود و محمد بحضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو علی بن ابیطالب و مادر تو فاطمه بنت رسول الله ص اگر تمام عالم پر از نطاعی شد

و مادر من مالک انما میبود بفضل مادر تو نیز سد همین گمان مبر سخن با تو نیز من بپایان رسید اما مراد اصلی کنی که تو اولاد بفضل و احسان از من دانسته
حضرت چون این نامه را خواندند تبسمی نمودند بدین اوصاف دیگر بیان او چیزی واقع نشد و از حضرت علی بن الحسین منقولست که چون
با پدرم بکربلا میرفتم در صبح نخستین فرود آمدیم و نمازی گزدیم که ناگاه آنحضرت یحیی را آواز دیگر دند در روزی فرمودند که بسبب خاری اینقدر
خصومت حضرت یحیی را نبود زن فاحشه از فاحشهای بنی اسرائیل بر دند و از و فوت حلم آن معدن جود و کرم آن بود که با آنکه فرزندان
و برادران و دوستان آنجناب در برابرش شهید کردند و خوی تقتلا ملائکه آسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات از او
فرمان آنحضرت کرده بودند بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیگر هزار و
نهصد و چهل و شش زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بدن مبارکش رسید و از بران کروه شقیه تیر بسیار بسوی
و در هدایت ایشان سعی مینمود و بقوت بازو و زور بازوی اسد اللهی کروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه و تیر بجهنم فرستاد و چنانچه در
بعضی روایات واقع شده که نه مرد و نه مقصد و پنجاه کس از دست مبارک خود کشت بغیر آنجماعتی را که مجروح ساخت و بسند دیگر منقولست
که چون آن عالیجناب بشهادت فایز کردید در پشت و دوش مبارک آنحضرت هیجده اثر ها بود و از امام زین العابدین علیه السلام بسبب پرسیدند
فرمود که از بسیاری برداشتن بارهای کران و انبانهای سنکین بود که تنها بدوش خود نانهای بیوه زنان و مساکین بمیهمان میبردند
در روایت دیکر وارد شده است که امام حسین علیه السلام در جائی زانکی نشسته بود از نور جبین و کردن آن آفتاب برج امامت نمیدانستند که آن
حضرت در آنجا نشسته اند و بسند معتبر منقولست که روزی کنیزک آب بر دست حضرت امام زین العابدین میریخت ابریق از دستش افتاد
و بر سر مبارک آنحضرت خورد و مجروح کرد حضرت سر بالا کردند کنیزک کفت که خدا یتعالی میفرماید که الکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را
فرو خوردم بار کفت والعافین عن الناس فرمود که از تو عفو کردم بار کفت که والله یحب المحسنین فرمود که ترا آزاد کردم از برای خدا و
بروایت دیکر وارد شده که شخصی بحضرت راه دشنام داد غلامان آنحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که کذارید شما کنید آنچه از
دهبای ما پوشیده زاده از است که بمانست میدهند پس روبا شخص کردند فرمودند که ترا حاجتی هست از من حاصل شد حضرت فرمود که
جامه با هزار درهم با و عطا کردند مرد کریان شد و برکشت و فریاد میکرد که کواهی میدهم که تو فرزند رسول خدایی و بروایت دیکر منقولست
که شخصی آنحضرت را دشنام داد آنحضرت فرمود که آنچنان عقبه بسیار دشوار و شواری از آخرت در پیش داریم اکر من از ان عقبه بخواهم
کذشت آکنده تر پرواز دارم و اکر در ان عقبه حیران خواهم ماند پس من ترا نمیکویم تو میکو یید و در روایت دیکر آمده که شخصی آنجناب را
میکفت حضرت ملتفت او نمی شدند پس ان ملعون کفت ترا میکویم آنحضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و کذارم و بسند دیکر منقولست
که حضرت علی بن الحسین علیه السلام غلام را آواز کرده و داشتند که سر کار بعضی از مزارع آنحضرت بود روزی آن مزرعه وارد شده بود که کرمهای
وفساد بسیاری در ان مزرعه کرده است یک تازیانه بر روز دند و بعد از زدن نادم شد چون بخانه برکشتند بطلب آن غلام فرستادند

چون غلام حاضر شد دید که آنحضرت جامه از بدن مبارک دور کرده و نماز یافته در پیش آنحضرت که نشسته گاه گاه آه
و تسبیح او وارد ترسان شده نماز یافته را گرفته بدست او داد و فرمود که امروز از من تعرضی صادر شده که هرگز از من صادر نشده بود
بگیر این نماز یافته را و قصاص ان بر من بزن غلام گفت مولای من گمان من این نیست که مرا امر بعقوبت خواهی کرد و هستی هستم الجز رانبت بدن
بجا اورد حضرت باز مبالغه فرمود که چون این را میکنی مبادا رکنان نماز یافته فرعه را از برای رضای خدا بتو بخشیدم و ایضا مقول
کرد روزی جمعی بر خانه آنحضرت صلوات الله علیه مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورد خواست که منقل بر سفره اورد
خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر خورد و ان کشته شد غلام متحیر و مضطرب گشت امام چون اضطراب غلام را دیدند گفتند
تو عمدا این کار را نکرده مضطرب مباش ترا ازاد کردم متحیر شد از روی ثبات چون طعام بحضار خورانیده بعد ازان بدن طفل
مشغول شدند و در روایت دیگر وارد شده که آنحضرت برجاعتی گذشتند شنیدند که غیبت آنحضرت می کنند ایشان را فرمودند که اگر راست
میگوید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوید خدا شما را بیامرزد بسند معتبر منقول است که حضرت صادق غلامی زغلامان خود را دید که
خشتها زده در پی برگشت حضرت از عقبش بیرون امدید که خوابیده است بالای سرش نشستند و میباد زید که در دست داشتند او را بیدار کنند
زود تا بیدار شد چون بیدار شد فرمودند که والله ای فلان که نیست ترا که شب و روز بخوابی شب را برای خوابست و از سفیان
ثوری منقول است که رفتم بخدمت صادق علیه السلام دیدم رنگ مبارک آنحضرت را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که دیروز
بودم کنیز از امدم خانه را که بر بالای بام ما بود نردبان خانه شدم دیدم کنیزکه ترا پت فرزندان من میکرد برزنبان بالا میرود و ان
سر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد و من از برای آن کنیز مستولی شده متغیرم
اکه حضرت در اثنای این دو سه تبان کنیز فرموده بودند که ترا ازاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایتی وارد شده که شخصی از اخبار ان
در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند بیرون امد حضرت صادق علیه السلام را دید که نماز میکند
او بر خاست و گفت تو همیان مرا برداشته حضرت فرمود که چند درهم در همیان بود گفت هزار دنیار حضرت او را بخانه برد و هزار
دنیار با و داد و فرمود چون بخانه خود بازگشت همیان زر خود را یافت بخدمت حضرت امد عذر خواهی و زر را باز پس آورد حضرت فرمود
که چیزی که از دست ما در رفت دیگر مدست ما در نمی آید بعد ازان فرمود پرسیدکه این مرد کوار حمیده اطوار کیست گفتند جعفر صادق
گفتگاری چنین مثل اوست حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در کظم غیظ و حلم و علم مشهور افاق گردیده و اخبار مکارم اخلاقش مسامع
خاص و عام رسیده و هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست
و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترفند و اکراب دریاها مداد شوند از عهده ذکر فضایل ایشان بیرون نتواند آمد انشاء الله تعالی اگر
مهلت دهد در خاطر است که کتابی در باب سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمایند

که میتوانیان تو که زنده نگو تا تند در حلم و بردباری و نیکی چگونه بوده اند و با خلق چه نحو سلوک میکرده اند تا بان تاسی نمایی
و با دنخوت و غرور را از سر بدر کنی و کول شیطان نخوری و حرمت خود را نگاه میباید داشت و علم را خفیف نمی باید کرد که فلان عمل
نماز بشان بامنیت اعانت فلان مؤمن موجب بفضل قدر است نعوذ بالله من وساوس الشیطان و شروره یا اباذر بر تو باد
تکون اقوی الناس فتوکل علی الله فان سرک ان تکون اکرم الناس فاتق الله وان سرک ان تکون
اغنی الناس فکن بما فی ید الله عز وجل اوثق منک بما فی یدیک یا اباذر لو ان الناس کلهم اخذوا
بهذه الآیه لکفتهم ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل
علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره یا اباذر یقول الله جل ثناؤه وعزتی وجلالی لا یرید عبدی
هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه وهمومه فی اخرته وضمنت السموات والارض ورزقه
وکففت علیه ضیعته وکنت له من وراء تجارة کل تاجر ای ابوذر اگر خواهی که غنی ترین و بی نیاز ترین مردم باشی
پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی که گرامی ترین مردم باشی بآنچه اعتقاد بر انچه نزد خداست و دست قدرت اوست بیشتر
داشته باشی از انچه در دست قدرت است ای ابوذر اگر همه مردم باین آیه اکتفا کنند و علم نمایند بآنچه نازل کرده است و ترجمه لفظ آن است
که هر که بترسد از خدا او پیرا میزند از منهای او و صاحب ورعه و تقوی شود و حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدن
و چاره هر کار در هر امر از امور دنیا و آخرت او روزی بدهد او را از جایی که گمان نداشته باشد و بخاطر او خطور نکند و هر که توکل
کند بر حق تعالی و کارهای خود را باو گذارد پس خدا کافیست برای او و بس است از جهة تمشیت مهمات او و مدبر ستی که حق تعالی امور و
ارادت خود را بر وجه کمال تمشیت میرساند از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده موافق حکمت و مصلحتی ای ابوذر حق تعالی میفرماید که بعزت
و جلال خود سوگند میخورم که جهت بیازمایم بنده خود را مبر فرموده مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خود پس اگر انکه خواهش او در
نفس هوا و میکند ارم و نفس او را غنی و بی نیاز میکردانم و تجارت هر تجارت کننده را بسوی او میرسانم بامن از برای او ستم عوض
انچه تجارت تاجران باطل را ترک کرده و رضای مرا اختیار کرده بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم ارکان عظیمه ایمان اند و آیات
و اخبار در فضیلت این اخلاق بسیار است چنانکه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر طاعت خدا صعب است و
راضی بودن از خدا در انچه نپسندیده خواهد یا کرامیت از ان داشته باشد و چون راضی شود بسته انچه خیرست برای او میرسد خوشا
و در حدیث دیگر فرمود که خدا شناس ترین مردم کسی است که بیشتر راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند بر نعمتهای
من تا او را از مرحله صدیقان بنویسیم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که سزاوار ترین خلق تسلیم شدن و راضی
شدن بقضای حق تعالی کسی است که ضد را شناخته باشد و کسی که بقضای ضد راضی نمیشود و اجرش بر طرف و بروایت دیگر منقولست

از حضرت صادق ع پرسیدند که بچه چیز مومن را میتوان شناخت که مومن است فرمود که مستعد بودن او امر الهی را و اصغا نمودن
برو وارد می شود از خوشحالی و از رد کی و در حدیث دیگر فرمود که هرگز رسول خدا امری که واقع می شد نمیفهمید مورد که کاش روش میکرد
و در حدیث دیگر فرمود که چگونه کسی مومن باشد که از قسمتهای پروردگار بخشم آید و نفرت خود را حقیر شمارد و حال آنکه از جانب خدا
برای او مقرر شده است و من رضا سنم از برای کسی که در قضا و قدر او خشنودی از حق تعالی در نیابد که چون دعا کند البته دعایش
مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم در آنچه ترا بآن میفهمیم باید من ده چیز را
که صلاح تو در آنست کهن از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که غنا و ثروت میگردند در هر جا که توکل ایمان باشد
در آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود ع وحی نمود که بنده که برمن توکل و اعتماد نماید و راز
خلق بگرداند و من از نیت او بیاگم که راست میگوید من اگر آسمانها و زمینها و آنچه در انهاست با او در مقام کید و مکر در آیم البته
از برای او مدر روی و راه خلاصی مقرر سازم و بنده که متوسل باحدی از خلق شود و بمکی اعتماد خود را با و کند و من از دل او این باطل
البته اسباب وسیلهای او را از دست او قطع نمایم و راههای زمین را با و به بندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث
دیگر فرمود که هر که متوجه امری شود که خدا و دست میدارد البته حق تعالی متوجه احوال او کرده و او را در نگاه دارد و بر دل
میگرداند و هر که طلب عصمت و نگاهداری از خدا نکند خدا او را بحال خود گذارد و کسی که حق تعالی متوجه احوال او کرد و او را نگاه دارد
نکند اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل کرده خدا است از هر بلایی
نمی ترسد که خدا تعالی میفرماید که ان المتقین فی مقام امین مدبستی که متقیان در مقامی از صاحب امنی و بسند معتبر منقولست که
حضرت امیر المومنین ع فرمود که امید بآنچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری بدستی که حضرت موسی ع رفت که برای
ایلش آتش بیاورد کلیم خدا شد و بمرتبه پیغمبری فایز شد و ملکه سبا بقصد ملاقات بیمرون آمد بشرف اسلام مشرف شد و سحره فرعون
بقصد فرعون بیرون آمدند با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که حضرت موسی بن عمران گفت که ای
پروردگار من مرا پیری و طفل صغیر را میگذاری حق تعالی فرمود که ای موسی ای نیستی که من روزی دهنده و نگاهدارنده انسانم
گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفیلی و بسند معتبر از امیر المومنین ع منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود
که ای فرزند باید که عبرت بگیری کسی که در طلب روزی بقین او بخدا قاصر باشد و اعتمادش ضعیف باشد تا نگوید نماید که حق تعالی
او را خلق فرموده در سه حالت او را روزی داده که در هیچ یک از آن سه حالت او را کسی و عیله و چاره نبوده پس بدانکه البته در حال
چهارم او را روزی کرامت خواهد فرمود اما حالت اول در بطن مادر او را در محل استقرار و راحت جای داد که نه گرما و نه سرما و
ضرر نرسانند در آنجا او را روزی داد و دیگر از آنجا بیرون آورد و روزی بقدر کفایت او را از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب

یعنی اگر توکل عبارت از آنست که ای امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور داشته باشد و بداند که هر چه واقع
شده بقدر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی برساند هیچکس منع از آن نمی تواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر خیر و نفعی را از
کسی منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند با و نمیتوانند برسانند و تفویض نیز با همین نزدیکست و باید که بدین سبب از
مخلوقین مایوس شود و در رضای اشیا از برای خود اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اضطرابش بر خدا باشد
و این اعلای مراتب یکانه پرستی است که قدرت و نصرت و تدبیر را مخصوص خداوند و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور قدرت حق تعالی داند
چنانچه بسند معتبر از صادق علیه السلام منقولست که شرک خفی ترست و آدمی از جای پای مورچه و از جمله شرکست انگشتر را از انگشت باکشت دیگر
گردانیدن از برای اینکه امری بیابد بدست نماید و مثل این اشیوای دیگر و همچنین برای این شرکست که اعتماد بر خود او کرده و بر او
توکل نکرده و بر انگشتر در گردانیدن اعتماد کرده است و حاصل آنست و هر که روگردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن غیر او یک
مرتبه از مراتب شرکست و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پسر عمه را پرسید از معنی توکل بر خدا جبرئیل علیه السلام فرمود که توکل آنست که بداند
که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عتاب و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شود پس چون بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند
و امید نمیدارد از غیر او و نمیترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیدارد و اینست معنی توکل و از حضرت امام رضا علیه السلام سوال شد از معنی توکل
فرمود که توکل آنست که چون دانستی که خدا بالذات از غیر او ترسی و معنی رضا بقضا آنست که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد و در هر
باب که موافق فرموده خدا ست کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در آن جهت که واقع
شده زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر دفع آن امر بوده و حق تعالی ظالم نیست که خواهد بر ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد
که چیزی باو برساند و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که باو خدا داده و عاجز نیست که آنچه خیرست با و نتواند رسانید پس توکل
ایمان باین صفات کاملیه مقتضی آنست که هر چه را حجاب خدا باو نرساند از صمیم قلب راضی شود و جزع و شکایت نکند و بداند که آنچه از
خیر و صلاح اوست چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت امام موسی کاظم سوال نمودند از تفسیر آیه ومن یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت
فرمود که توکل بخدا چنین در صدر دارد و از جمله درجهای توکل آنست که در جمیع امور بخدا توکل نماید پس آنچه بکند از روی رضا باشد و بداند که
او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بداند که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است پس بر توکل بر خدا کن و تفویض
امر خود بر و کن و در جمیع امور اعتماد بر او داشته باش و تسلیم عبارت از آنست که آنچه خدا و رسول و ائمه اطهار بر سبیل الزام حکم و اوامر و نواهی
و غیر اینها طبعش کران نباشد و همه را حسن و نیک داند و در عمل کردن بآنها منقاد و ذلیل باشد و سر کشی نکند و از حکم الهی راضی باشد
و ناراضی نباشد چنانچه حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرمود در آیه که مضمونش امنیت که نبی پروردگار تو ایمان نمی آورند و مومن نیستند
تا آنکه تو آورده را حکم گردانند در هر نزاعی که در میان ایشان واقع شود پس چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود جزعی و

ودشواری و دلستگی نیابند در انچه حکم کرده منقاد شوند تسلیم کردن یکو بدانکه باین سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند که اعمال و اخلاق با انها بسته است زیرا که توکل که در کسی کامل شد اخلق تا یوس میشود و بسبب ان اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوق بهم میرسد ترک مینماید و از برای خشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمینماید و مداهنه در دین نمیکنند و در جاری کردن امور الهی جسارت مینمایند و از خوف برطرف شدن نفع مخلوقات ترک امر معروف و نهی از منکر نمیکنند و برای خوش امد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهند و چون روزیرا از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود و در سوال خود را نزد خلق ذلیل نمیکنند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون خدا را معطی میداند بوسیله بسبب پی میبرد که با و میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فوایدی این خصلت پنهانیست و چون بقضای الهی راضی شده و دانست که این امور از جانب خدا ست و محض خیر اوست او را واطمینان حاصل میشود و در بلاها بیتابی نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود که چرا این عطا کرده و محبت مردم منفون نمیشود بسبب عطای سهل که باو کرده که چرا زیاده از و دارند و با مردم محاذات در دنیا نمیکند و با همه مضافات و محبت خدا را بهم میرساند و عبادتش از ریا خالص میشود و از تغیر احوال روزگار دلگیر نمیباشد چنانکه سفوت که از هبول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که اسمانها بر رضای او کرده و زمین او ساکن باشد و هر چه در اسمانها و زمینها واقع میشود بتجویز رضای او واقع میشود گفتند خودش دعوی بلندی میکنی گفت مادر روزازل ازاستیم که انچه خدا و نه تادر میکند همه خیر و نیک و صلاح است و باین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و ازاد خود را باراده او پیوستیم دیگر اگر میشود بر رضای خود اش باشد و فواید خصلت نیز اتمنای است و چون احکام الهی انقلاب شدنی نیست و شبهه از خاطرت بیرون میرود و انچه از ضدها و جهتهای او بتو رسد از اخبار و تسلیم و انقیاد قبول میکنی و چون وسیله که عمده رضای شیطانست از ایمان در میکنی و این رکن عمده است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند و سابقا بتحقیق گذشت و باید دانست که توکل انعیقی دارد که در خانه بروی خود ببندی و در خانه بنشینی و دست از کار و بار برداری و بگویی که توکل کرده ایم بر خدا و این توکل حرام است نه توکل تو توکل اینست که خود را بکاه اندازی باید در مهلکها انکنی و بگویی که توکل کرده ام بلکه توکل انست که ما سابقا باینه اشاره کردیم که سعی خود را تا انچه خدا فرموده است و برای که او فرموده است و بقدری که او فرموده است بجا اوری و مطلب را مرتکب نشوی و ترک واجبات و مستحبات نکنی و زیاده از قدر ضرورت و حرص جمع مال نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بداند که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضا ترا میتواند گرفت پس سعی تو با سباب و الات اوست و همه اینها بسبب که اگر خدا ترا برای نفع تو هدایت نفرماید تو عاجزی و این مشتری که در دکان تو می اید و ده یک روزی مرو تو از نفع سودای او بسبب و اگر به دکان همه فتی تو نمیرسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست ان چند کس مرد دکان تو نمی امدند و اگر مال از مزد نزد کی میتواند

دست بکیه میکرد کان زر بتو دهد چنانچه فرموده اند که در دکان خود بکشا و بساط خود راهبن کن و بر خدا توکل کن و اگر ترک طلب میرود
کنی آثم و گناه کاری و خود را بدست خود بهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیدکن
و حفظ نفس بکن و چون بسفر میروی با رفیق برو و چون بهمراهی بطبیب برو و اما وجود اینها بدانکه اگر خدا حفظ نمیکرد این حفظ بتو پیدا
بود و ضد ظاهر است که جمعی زیاده ازان محافظت نمیکنند و نا گاه کشته میشوند و بسیار است که با هزار نفر بسفر میروند و ماشان غارت میرود
و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سرشان می آیند و خطا میکنند و میمیرند و با آنکه اسباب و اسعه نباید که اینها را امان صحت داده باشد تو
توکل کرده بلکه با شرایط حفظ توکل پیدا کرده چنانچه بسنه معتبره از حضرت صادق علیه السلام مقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال بدرستی که
نست برون تو و پای چهارپایت زا بسنده تو توکل بر خدا بکن و بدانکه اعضا و جوارح و مشاعر تو قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت
و قدرت و سایر چیزها که این عمل بر انها موقوف بوده همه از خدا بتو رسیده و هدایت الهی را نیز در کار خود خیلی بدان اما قدرت
خود را بکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از سلطه و قهر و قدرت
قدر بدان که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و زیاده ازین فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهی ست و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
ما را ازان نهی کرده اند و کم کسی ازین بسنده فکر کرده ما از محل علما و غیرایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع حضرت تسلیمت
که در مسئله که عقل از احاطه انها قاصر باشد در مقام انقیاد و تسلیم باشد و با نچه مجمل فرموده ایمان بیاورند و مانند شیطان نجوید
و چرا ملعون ازل و ابد نشوند و درین باب سخن بسیار است و این رساله که بروجه استعجال با تحریر احوال نوشته میشود گنجایش زیاده
ازین سخن ندارد و اگر درین نوشته ها خطایی رود امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم او پرورد گار خود دارم و شفاعت
رسول خدا و ائمه اطهار صلوات الله علیهم که بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام و بر دعا امید وارم و بحمد الله تعالی همه و علی جمیع
کل هو اهله یا اباذر لو ان ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا
اباذر الا ادلک علی کلمات ینفعک الله عز و جل بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله یحفظه احفظ الله تجده امامک
تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سئلت فاسئل الله عز و جل و اذا استعنت فاستعن بالله قد جف
فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة فلو ان الخلق کلهم جاهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتبه الله لک
ما قدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عز و جل بالرضاء و الیقین و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما تکره
خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا یا اباذر اگر فرزند آدم گریزد از روزی
چنانکه گریزد از مرگ هر آینه روزی او را می یابد چنانکه مرگ او را می یابد ای اباذر ای تعلیم کنم کلمه چند که حق تعالی ترا بانها منتفع گرداند گفت بلی یا رسول
الله فرمود که ای اباذر حرمت آلهی او را مراعات نمودن نگاهدار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه مرتکب
الله فرمود که ای اباذر حرمت آلهی او را مراعات نمودن نگاهدار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه مرتکب

ان امر شوی خدا تعالی برای تو میسر گرداند و خود را شناسان بخدا و راه آشنایی میان خود و خدا بکشاد در حالت رخاء و نعمت
با انکه در خیال خدا را عبادت کنی بسبب فوز نعمت پرورد کار خود را فراموش مکن بکنی تا در هنگام شدت و در حالت اشتباه یعنی
در سختیها چون پناه با و بری و عایت مستجاب گرداند و هر گاه چیزی را از کسی سؤال کنی از خداوند جلیل سؤال کن اگر خواهی که استعانت
جوئی بخداوند خود استعانت جوی بدانچه کی که قلم تقدیر الهی جاری شده است واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند
و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته نشده باشد بران قادر نیستند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند
بتو بچیزی که خدا بر تو نوشته باشد و مقدر نزده باشد قدرت بران ندارند هر عبادتی را که تو انی از برای خدا بجا آری با رضا
و خشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر یا احوال آخرت پس بکن و از خلق بپرهیز و هر چه را تو انی کرد پس صبر کن
بدرستی که در صبر کردن بر یکروهات و بلا ها خیر و نفع و ثواب بسیار است و بدرستی که نصرت و یاری حق تعالی بصبر پیشه و حق تعالی
همین فقره را در سوره الم نشرح همین فقره را برای پیغمبر شان نازل کرده است و چون حضرت رسول صلعم بآنجا میرسانیدند که ابوذر بجزع
منقطع شد تا کار فرا خواهد شد سبب جزع منافقان امتش تعلیم او فرمود نکه تا تو انند اظهار حق بکنند و در هنگامی که عاجز شود
صبر کنند و او را تسلی فرمود که صبر بران مشقت ها او را آسان شود و بدانکه نه که بعد ازان شدنها رحمتست با بچه فرمود ند ابوذر رض
عمل نمود و خیانچه در اول کتاب مذکور شد بدانکه صبر از جمله فروع رضا بقضاست و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی و تو اهیم بیان
انشاء الله و بهترین صبر ها صبر بر مشقت ترک کنا هانست که بسیار بر نفس دشوار و گرانست و بعد ازان صبر کردن بر طاعاتست و بعد ازان
صبر بر بلا و مصیبتها و بند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که صبر از ایمان بمنزله سرست در بدن خیانچه بجدا یکسر از بدن برطرف
میشود و جان میکند و همین برفتن صبر ایمان برطرف میشود و همچنین در احادیث بسیار وارد شده است و از حضرت رسول ص
منقولست که زمانی خواهد آمد که در ان زمان ملک و پادشاهی میرسد بکر بکشتن و بجز بکر و تو انگری میرسد بکر بغصب کردن مال مردم
و بخل در زمین بجبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر بپیروی رفتن ازین و متابعت هوا و خواهشهای ایشان پس کسی که آنزمانرا
دریابد و صبر کند بر فقر تا بانکه قادر باشد بر غنی شدن بغصب و بخل صبر کند بر دشمنی مردم بسبب متابعت با و بسبب طاعت حق کردن و حال
انکه قادر باشد بر کسب محبت ایشان و صبر کند بذلت با انکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل ثواب بخاه صدیق که مصدیق
من کرده باشد با کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که چون حق تعالی در قیامت خلایق را در یکزمین جمع کند
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی اندرم برخیزند پس استقبال کنند ایشانرا گروهی
از ملائکه و با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید ایشان گویند که با نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک
معصیت صبر میکردیم پس حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشانرا که به بهشت روند بدانکه نقیبان اعلاء در حالت الهانت

واورا بر حنه معنی اطلاق نمیکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدی که بران اثار مترتب شود و موجب انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا
و تسلیم گردد چنانچه از صادق ع مرویست که هرچیزرا اندازه و حدی هست و حد و توکل یقین است و یقین انست که از غیر حق تعالی نترسی و
کسرزق را امی شاید حرص حریصی رد نمیکند روزیرا که هست کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد چنانکه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را
باید چنانکه مرگ او را در می یابد بعد از ان فرمود که بدرستی که حق تعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است
و اندوه و حزن را در شک و ازدید که از قضاهای الهی مقرر نموده است و فرمود که عمل اندکی که بران مداومت نمایند و با یقین باشند
بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که هیچ چیز از شمشیر امیان را نمی باید مگر انکه بداند که آنچه باو
میرسد از غلط نبوده و بلا و خیران چون مقرر شده است البته ازان در میگذرد و آنچه از و میگذرد باو نمیرسد و چون مقرر نشده است ممکن
نیست که بعجلی او باو برسد و ضرر رساننده نافع رساننده خداست از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امیرالمومنین ع در
زیر دیوار شکسته خم شده نشسته بودند در میان مردم حکم سفیر بودند شخصی با حضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر ان می نشینند
فرمود که هر کس را اجلش محفوظ می کند پس حضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون آمدند دیوار فرو آمد بعد از ان حضرت صادق ع
فرمود که حضرت امیرالمومنین ع از ین باب کار را همیکرده و اهمیت مرتبه یقین و از سعیدبن قیس منقولست که در جنگ کاه نظر کردم دیدم
که شخصی همین دو جامه پوشیده در میان معرکه است پس باب زدم دیدم که حضرت امیرست گفتم یا امیرالمومنین گفتم امیرالمومنین در
چنین معرکه با انقدر دشمن نکیه بر همین آمده فرمود که هیچ ای سعد هرکه هست بسته حق تعالی چنبه ملک بر و موکل فرموده است که اعمالش را حفظ
و دو ملک با او هستند که او را محافظه نمایند از انکه از کوهی زیر افتد یا در چاهی در افتد و از سایر بلاهای کشنده بس چون قضای
الهی نازل شد و اجل رسید او را بر بلایا و امیگذارند و از حضرت صادق ع منقولست که قنبر غلام حضرت امیرالمومنین ع او را سپار دست
سیدشت و هر کاه که از خانه بیرون رفتند بسیار میرسید شت و از پی او حضرت میرفت که مبادا ضرری از دشمنان باو رسد در شب
ماه تابی او حضرت بیرون رفت نظر بعقب کرد و قنبر را دید پرسید که چه کار داری گفت امده ام از پشت سر شما که مبادا اسبی شما را بیندازد
حضرت فرمود که مرا از اهل سمان حراست میکنند نه از اهل زمین گفت که از اهل زمین هیچ هم ترا حراست کنم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند
رسانید تا مقدار سمانه نباشد پس قنبر برگشت دوم یقین بثواب و عقاب آخرت بحدی که آرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد
چنانچه از بعضی روایات ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت که گویا بهشتم که عرش الهی را بر پا کرده اند برای حساب و گویا اهل بهشت را
در بهشت متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم معذب می بینم چنانچه سابقا گذشت و بر یقین در جمیع امور ی است که با انها ایمان می اید
آورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید و آرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از ثواب خالص از یقین میکویند چنانچه از حضرت
امام رضا ع منقولست که ایمان فضلت از اسلام بیکدرجه و یقین بتقوی افضل است از یقین بیکدرجه و سیج قنبر میان نبی ادم کرت

از یقین حکمت نشده است و بسنده معتبر از حضرت رسول ص منقولست که تفسیر یقین را از جبرئیل ع پرسیدم فرمود که یقین آنست که مومن باور خدا چندان عبادت کند که گویا او را می بیند پس اگر او خدا را نمی بیند خدا او را می بیند و آنست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او دور نمیگردد و آنچه از او دور میگردد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا ع سوال فرمودند معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خدا است و تسلیم و منقاد شدن از برای خدا است و راضی بودن بقضاء خدا و تفویض کردن امور است بسوی خدا و از یکی از صحابه امیر المومنین ع منقولست که روزی در جنگ صفین حضرت امیر المومنین ع تهیه لشکر میفرمودند و بر اسب سیر بحر حضرت رسول ص سوار بودند و ذوالفقار خود را حمایل بودند و عمامه حضرت رسول را در دست داشتند و معاویه علیه اللعنة در برابر آنحضرت بر اسبی سوار بود و اسبی علف بیحور را شتر آنحضرت پیش می آمد پس شخصی از اصحاب بآنحضرت عرض نمود که ای جانم بباشید و خود را اینقدر خطر نمایید که مبادا این ملعون ناگاه ضرری برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفران این ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین فاسقان و ملعون ترین جاهلی است که بر امامان و دانشمندان حق خروج کرده اند ولیکن اهل کافیت برای حراست و هیچ احدی نیست که ایمن باشد و خود را اینقدر حفظ ننمایند از اینکه بجائی نیفتد یا دیواری بر سر او نیاید یا بدی باو نرسد چون وقت اجلش سید او را میکشاند از جاهائی که از برای او مقدر نشده است از بلاها و محنتها من وقتی که مسکم اجسام بشود و بر نگیخته میشود و شقی ترین امت و رستخیز را از خون سر خضاب خواهد کرد و عهد دیست که از حضرت رسول بمن رسیده است و وعده ایست که دران دروغ نمیباشد انتهی اخر چون شاقترین معانیست یقین را بمعنی حمل کردن ظاهر ترست و احادیثی که بر معنی اول و دوم دلالت میکنند بر حمل بمعنی اول که مراد بیان یکبار است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملی از بین معانی بوضوح پیوست در تمام اکتفا مینمایم یا اباذر استغن بغنای الله یغنیک الله فقلت ما هو یا رسول الله غذاء و موم و عشاء لیله ممن قنع بما رزقه الله یا اباذر فهو اغنی الناس ای ابوذر مستغنی شو بغناء تو انگری که خدا بتو کرامت فرماید و بآنچه روزی قانع شود و خود را محتاج مردم مکن تا خدا ترا غنی و بی نیاز کرداند ابوذر گفت که غناء آلهی که هست یا رسول الله فرمود که چاشت گیرو شام شب یعنی همین که خدا این را بتو دهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق نشوو از ایشان سوال مکن تا آزاد باشی پس هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا و بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی غنای نفس و قناعت باعدم مال غنی است و بخدا توکل دارد و طبعش مایل مال و جمع مال نیست و از مردم مایوس است و بسیار است که کسی مایل خزاین است و باعتبار حرص عجز و ذلت مردم بیشتر میکشد و سعی در تحصیل مال بیشتر دارد و در خور خواهش و میل نفسش زیاده محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است حتا که گذشت که دنیا از بابت آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخورند تشنه تر میشوند همچنین طالب دنیا هر چند جمع بیشتر میکند حرصش بیشتر میشود و بسنده معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین ع فرمود که هر که راضی میشود از دنیا باندکی از او کافیست تمام دنیا او را کافی نمیست و از حضرت رسول ص منقولست که هر که از خدا بانده یکی از معاش راضی شود خدا از او بانده یکی از

عمل راضی شود و دیگر فرمود که هر که قانع شود بآنچه خدا روزی او کرده است او ارضی ترین مردم است و احادیث درین باب بسیار است
بهمین قناعت کردیم و کسی را همین قدر او را کافی نباشد زیاده ازین هم او را کافی نخواهد بود یا اباذر ان الله عزوجل یقول انی
کلام الحکیم انقل ولکن همه وهواه فیما احب وارضی جعلت صمته حمدا ووقارا وان لم تکلم
یا اباذر ان الله تبارک وتعالی لا ینظر الی صوركم ولا الی اموالكم ولكن ينظر الى قلوبكم واعمالكم
ابوذر سخن حکیم را میگوید که زبان کلمات حکمت گوید و دلش از انها خبر داشته باشد و باانها عمل نماید و لیکن قصد او خواهش و قبول نکند
پس کرمت خواهش او در چیزیست که من دوست میدارم و می پسندم من خواهشی او را حمد خود میگردانم و بحمد خود قبول میکنم و وقار او را
میدانم خبر سخن نگوید ای ابوذر مدبستی که حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما و لیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما
ابوذر تقوی در اجساد و اشاره بسینه خود کردند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همانست که مذکور شد در تحقیق نیت و غیران که اصل در
پس شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه آن امریست که در دل آدمی قرار میگیرد و بلحظ زبان حکمتی را بیان کردن که آدمی خود را بانها متصف
نباشد و دل او از ان خبر نداشته باشد ریا و خودنمائیست و از برای خدا نیست و نفعی بحال او ندارد و مردم منتفع نمیشوند و اگر مردم بآن
کلمات حکمتی که تکلم بانها نماید متصف باشد و حالا شه بحش حکمت و مردم از و منتفع میشوند و خاموشیش حکمت و اطوار و افعالش حکمت
واعظ خردمند و جمیع اعضا و جوارحش جاری میشود و فیض ان چشمها بعالمیان میرسد و از و پیش عالمی را حیات می یابند خانچه در احادیث
معتبره وارد شده که شاد باعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال خود که از برای خدا کنید مردم را بعجب بخیرت کردن
وهمچنین تقوی حقیقی نیست که از دل باشی شود و کمال ایمان و تصدیق بزرگواری خدا و امور حشمت و نهایت در صرف خوف و رجا موجب
پرهیزکاری و باشد از برای خدا در اشکار و نهان و اگر خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات
گردد ان محض ریا و شرکست نه پرهیزکاری و تقوی و حق تعالی را بامثال نسبت داده است و فرموده که تعظیم شعائر الهی از تقوی دلهاست
وهمچون مثل این سخنان مکرر تفصیل مذکور شده است و بسط این سخن بسیار بطول می انجامد ما درین باب اینقدر اکتفا میکنیم یا اباذر
لا یتم ولا یکمل ایمان المؤمن الا بالصمت وهو اول العبادة والتواضع لله سبحانه وذكر الله تعالى على كل حال
وقلة الشيء يعني قلة المال يا اباذر هم بالحسنة وان لم تعملها لكيلا تكتب من الغافلين يا اباذر من
ملك بين فخذيه وما بين لحييه دخل الجنة قلت يا رسول الله انا لنوجد بما تنطق به السنتنا يا اباذر
هل يكب الناس على مناخرهم في النار الا حصائد السنتهم انك لا تزال سالما ما سكت فاذا تكلمت كتب
لك او عليك يا اباذر ان الرجل ليتكلم بالكلمة في المجلس ليضحكهم بها فيهوي في جهنم ما بين السماء
والارض يا اباذر ويل للذي يحدث فيكذب ليضحك به القوم ويل له ويل له يا اباذر من صمت نجى

يا اباذر التقوى هنا
واشار الى صدره

بالصدق ولا يخرجن من فيك كذبة أبدا قلت يا رسول الله فما تومئ الرجل الذي يكذب متعمدا فقال الا استغفر
والصلوة الخمس تغسل ذلك اى ابوذر چهار خصلت كه نمى بايد اين چهار خصلت را و متصف بآن
نيكردد مكر مومن كه خاموشى وان اول عبادت اى خدمت و تواضع و شكستكى نزد حق تعالى از براى خدا ترس او خلق و ذكر و ياد خدا كردن
در هر حال و كمى چيزى يعنى كمى مال و فقر و درويشى اى ابوذر مقصد كن حسنه را و كار خير را هر چند كه نتواند بعمل نيارد تا نوشته نشود از جمله غافلان
اى ابوذر كسى كه مالك شود و حفظ نمايد آنچه در ميان دو ران اوست يعنى فرجش را از حرام و آنكه در ميان دو لحيه اوست يعنى بخشد زبانش را يعنى
و باطل داخل بهشت ميشود ابوذر پرسيد كه يا رسول الله ما را مؤاخذه مينمايند بآنچه كويا ميشود و بآن زبانهاى ما حضرت فرمود كه اى ابوذر مگر
مردم را مى اندازد بر روى در آتش جهنم چيزى بغير از دروكرد هاى زبانهاى ايشان پس تو پوسته سلامتى از شر زبان مردم مادام كه
ساكتى پس چون سخن كفتى اكر سخن خير ميكويد از براى تو ثواب نوشته ميشود و اكر سخن بد ميكويد بر تو كناه نوشته ميشود اى ابوذر هر كسى كه
شخصى در مجلسى تكلم نمايد بكلمه كه اهل آن مجلس بآن بخندند پس بسبب آن فرو ميرود در طبقات جهنم بقدر هفتاد سال آسمان و زمين اى ابوذر واى
بر كسى كه سخن ميكويد در دروغ كويد براى آنكه جماعتى بآن بخندند واى بر و واى بر و جهنم از براى اوست اى ابوذر هر كه خاموش شد نجات
يافت و اكر سخن كويد بر تو يا بر است كويد و از دهان خود بيرون كن دروغى را هركز ابوذر كفت يا رسول الله چه چيز است تو كه كسى كه عمدا دروغ كويد
فرمود كه استغفار نمودن نمازهاى پنجكانه نوشته ميشود مكر آنكه صدق در راست كويد و از جمله صفات جامعه است كه بر اكر شصفات
و اعمال حسنه اشتمال دارد زيرا كه صدق در كفتار و در كردار ميباشد و راستى كفتار است كه با خدا و خلق در هيچ سخنى دروغ نكويد و كردار
مخالف كفتار نباشد پس كى از انوار مصدق آنست كه هركز مرتكب هيچ كناهى نشود و ترك هيچ طاعتى نكند زيرا كه مومن دعوى نميكند كه من
بزرك خدا را اميدوارم و يقين بوجود بهشت و دوزخ دارم راستى اينچنين مقتضى است كه هر كه معصيت نكند زيرا كه هر معصيتى منافات با
يقين بيزركوارى و يقين بهشت و دوزخ دارد و كى ديكر از انوار مصدق آنست كه مستحبى را ترك نكند و مكروهى را فعل ننمايد زيرا كه كسى
نيست كه دعوى اين نكند تا تابع رضاى الهى هستيم و از بد ها كريزانيم و اين تصديق بهشت و عظمت آلهى و اطلاع او بر دقايق امور مستحبى
است كه چنانچه در خدمت عظماء مخلوقين از براى رعايت عظمت ايشان و توقع نفع قليل از ايشان مرتكب خلاف اداب و ترك آنها
نميشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظماء بايد كه مرتكب هيچ ترك اولا و نوشته تا مرتب اوبيشتر حاصل شود و فوايد و
منافع ما اين تصديق را دارد و ايضا آدمى در هر روز اقلا ده مرتبه ميكويد نزد خدا كه تراعبادت ميكنم و بس و استعانت از تو ميجويم
و بس پس اكر معصيت بكند كه عبادت شيطانست يا در يكى مرتوجه غير خدا شود و يارى از غير خدا جويد و دران دعوى كاذب باشد
خواهد بود و همچنين اظهار در دروغ نمودن بر يا و عبادت را در حضور مردم شبيه بآنجا آوردن و در خلوت بر پوشش و كيوبون و سايار
افعالى كه اخلاص در آنها نباشد در دروغ فعليت زيرا كه آدمى باين فعل اظهار حالا از براى خود ميكند كه بآن متصف نيست و اكر كسى اين راه

ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی برمیگردد و حق تعالی وصف و مدح صادقان بسیار نموده و فرموده است که خدا راست گویان است و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از اصحاب است که از گناهان کبیره است و از بسیاری اخبار ظاهر میشود که دروغ را بحد و خوش طبعی و مهمل گفتن هر دو گفتن حرام است اما بعضی از افراد گذب بلکه واجب میشود گاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمؤمنی یا موجب کشتن نفس محترمی شود همچنین راست حرام است و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا از حبس یا از ضرری و جبست گفتن و همچنین اگر یاری را مؤمنی بما گرمانات سپرده است و ظالمی از ما می طلبد ما را واجبست که انکار کنیم بلکه قسم هم متوانیم خورد که ما نه مرا متو بایدداد نزد من نیست و در چنین جا با توریه اگر توان کرد لازم است باگفتن قصد کنه که ما نه مرا متو بایدداد نزد من نیست مانند این و همچنین نزد غاری ظالمی یا جائی که بما قرار او مؤخذه کند و ما را از و فوت میشود جایز است مثل اکه بهر یک نقل کنی که دیگری صحت شما گفت و تعریف شما میکرد و هر چند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ کردن در خلف وعده و دیگر آن بازنان که توقعات زیاده از اهل کیس نسبت هر چند اطلاق دروغ بر همچنی مجازیست و در ضمن این احادیث بعضی از این تفاصیل ظاهر خواهد شد بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر گز باش راست کوست عمل ناپاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع صاحب آفرته شد نزد حضرت رسول ص و آن سخن و او اکردن امانت و در حدیث دیگر اول کسی راست گو را تصدیق میکند خدا و بعد از ان خودش گمیدانست که راست میگوید و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که زینت سخن راست گویی است و در حدیث دیگر فرمود که راست گو بید که خدا با راست گویان است و از دروغ اجتناب نماید که دروغ از ایمان دور است بدرستی که راست گو بر کنار و ادی نجات و گر است و دروغ گو بر کنار و ادی خواری و هلاکت و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که بفرزندان خود میفرمود که پرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بحد گوید و خواه بهزل و خوش طبعی بدرستی که هر گه دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرات بهم میرساند و بر خدا و بر رسول او گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که اول کسی که دروغ را گفت پیش بنیاد خدا ست دیگر دو ملکی که بر دو موکلند و ما دامی باشند دیگر خود میدانند که دروغ میگوید و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع امروست که هیچ بنده مزه ایمان نمی یابد مگر تا ترک نماید دروغ را و حدیث راو نهزلش و از صادق ع منقولست که حضرت عیسی ع فرموده که هر گه دروغ بسیار میگوید بهاء جنش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغ گو را بفراموشی مبتلا گردانیده است که زود رسوا شود و از

حضرت صادق ع مرویست که سخن بر سه قسم است راست و دروغ و صلاح در میان مردم راوی عرض نمود که که ام است اصلح میان مردم
فرمود که است که شخصی بی دخل او کفته و از او زده شده است تو میکوئی نه من از و شنیده ام که او ترا به نیکی یاد میکرد و خلاف انچه
از و شنیده و در حدیث دیکر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ را برای اصلاح و در حدیث دیکر فرمود که دروغ انصاحبش سوال جواب
کردن در روز قیامت کردن و غی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنک کاه خواهد که با دشمنی مکری کند که بر و غالب شود و چون از برای مصلحت میان
دو کسان نمایش با کسی کند میان دو کس خواهد که اصلاح کند بهر یک چیزی میکوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسی که وعده با اهل
خود میکند و مصلحت ندانند و نمیخواهد که بان وفا کند و در حدیث دیکر فرمود که هر که اصلاح کند هر چه کوید دروغ نیست و سند معتبر از
حضرت رسول ص منقولست که دروغ در اینها حسن و نیکوست کری که در جنک کند یا وعده که با زن کند یا اصلاحی که در میان مردم کند
و سه خصلت که راست کفتن در اینها قبیح است سخن چینی کردن شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب جمله مذکور بسیار
و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغ کوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست
که از چیزهایی که مذموم است بلکه از غلط حرمت دران میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه‌های دروغ چنانچه از حضرت
رسول ص منقولست که بدترین روایتها دروغ است بلکه قصه‌های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه‌های محبوس
و کفار بعضی از علما کفته اند حرام است چنانچه در بعضی کتب مامیه مسطورست از حضرت امام محمد تقی ع که از حضرت رسول ص نقل نمود
که فرمود که در کری بن ابی طالب ع عباده من علامة المنافق ان تمقّر عند ذکره و یختار استماع قصص الکاذبة و اساطیر المحبس ج
استماع فضایله ثم قرء اذا ذکر الله وحده اشمأزّت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون
فضل صلوات الله علیه عن تفسیره فقال اما تدرون ان رسول الله ص کان یقول اذکروا علیّ بن ابی طالب فی مجالسکم فان ذکره ذکری
و ذکری ذکر الله فالذین اشمأزّت قلوبهم عن ذکری و استبشرت واعن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخرة و اهم عذاب
مهین یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب عبادتست و از علامات منافق است که تنفر مینماید از ذکر علی و حبت میدارد شنیدن
قصه‌های دروغ و افسانهای مجلس را بشنیدن فضایل آنحضرت بعد از ان امام محمد التقی ع خواندند ان آیه را که
اذا ذکر الله وحده الخ پس پرسیدند از آنحضرت از تفسیر این آیه فرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسهای خود پس مرتبی
که یاد کردن علی ع یاد کردن من است و یاد کردن من یاد کردن خداست پس انکسانی که میرنند و ذکر فقه میشوند از یاد کردن غیر او ایشان
انانند که ایمان ندارند بآخرت و مزاج ایشان راست خدا ایشان را خوار کننده و ابن بابویه رح در کتاب اعتقادات آورده است که سئل
الصادق ع عن القصاص ای حل الاستماع لهم فقال ما قال من اصغی الی ناطق فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان
الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پرسیدند از حضرت صادق ع پرسیدند از قصه خوانان که یا کوش دادن با ایشان حلال است

علا آنحضرت فرمود که حلال است و فرمود که هر کس که گوش بدارد بناطقی پس تحقیق که او را پرستیده اگر ناطق سخن گوید یعنی است و هر گاه که ان گوش کننده ضد او را پرستیده و اگر ابلیس سخن گوید یعنی بکهان دروغ و باطل گوید پس ان گوش کننده ابلیس را پرستیده و گفتن رحمة الله علیه مضمون این حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است یا اباذر یا ایاک والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا رسول الله ولم ذاک بابی انت وامی قال لان الرجل یزنی ویتوب الی الله فیتوب الله علیه والغیبة لا یغفر حتی یغفر صاحبها یا اباذر سباب المسلم فسوق وقتاله کفر واکل لحمه من معاصی الله وحرمة ماله کحرمة دمه یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم حقا علی الله عز وجل ان یعتقه من النار یا اباذر من اغتاب عند اخوه المسلم فلم ینصره وخذله الله فی الدنیا والاخرة توضیح این مطالب در ضمن چند فصل بعون الله می آید فصل اول در بیان مذمت غیبت و حرمت آنست بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان خلافی نیست و ایات و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالة دارد و ظاهر بعضی از احادیث آنست که از جمله اخبات کبیره است و جمعی از علما همین گفته میدانند و ظاهر حدیث شریف که حضرت فرمود که غیبت از زنا بدتر است دلالة میکند بر اینکه از اکبر کبایر است و از جمیع گناهان شنوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت میباشد از حد گذرانیده و عداوت در اکثر خلق بوجه کمال میباشد و خصوصیتی بهر وجوان و عالم و جاهل و وضیع و شریف ندارد و جه ظاهر است که هر کس را دشمنی و هم چشمی و هم کاری میباشد و مانعی که در گناهان دیگر میباشد در اینجا نیست زیرا که اکثر مانع ناشی از عدم ارتکاب گناهان یا مباحث عزلیت یا عدم قدرت و دران گناه مباحث بالکلیه بر طرف شده باشد بلکه بخیز از اجزاء استعداد دین زنهار نیست که کسی خوش نقل و شیرین زبان و چرب و نرم باشد و غیبت را بروجه کمال تواند کرد و ابلیس شیطان لباسها برای تجویز این عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح را در لباس پخته و ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند از روی نهایت محبت و دین داری و خدا ترسی و عدم قدرت نیز درین گناه نیست زیرا که اصطلاح بزرگی و پویایی و معنی و علمی دارد و سخن گفتن در نهایت اسانی است و باین عصبها که شنیدی عش ازگناهان بیشتر است با انکه تحذیر و تحذیر درین گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است چنانچه چنین تعالی فرموده است که یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه فاتقوا الله ان الله توا ب رحیم یعنی ای گروه مومنان اجتناب نمایید و ترک کنید بسیاری از گمانها را زیرا که بعضی از گمانها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت یکدیگر مکنید بعضی از شما بعضی را یعنی نگذکر غیبت مکنید و بدی یاد مکنید ایا دوست میدارد واحدی از شما که گوشت مرده برادر مومن خود را بخورد پس تحقیق که از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهیت دارید پس از غیبت نیز کراهیت داشته باشید که دران مرتبه است و تبر سید و پرهیز نید از

عقوبت الهی مدرستی که حق تعالی بسیار قبول کننده توبه است و مهربانست بر بندگان و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقولست
هر که بکوید در شان مومنی چیزی را که چشم همایش در مین نباشد و کوشهایش نشنیده باشد پس او در جمله دران جاعه که حق تعالی در مذمت ایشان
فرموده است کران الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم یعنی انکه دوست دارند که فاش شود و خصلتهای زشت
و عیبها در شان جماعتی که ایمان آورده اند و اشیا نزهت عذابها در دناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که غیبت مسلمان از
تندتر و زودتر فاسد میکند از خوره که در اندام آدمی بهرسد و فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتست مادام که غیبت مسلمانی
نکند و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که روایت کند بر مومنی روایتی که خواهد دران نقل عیب او را ظاهر کرداند و در دنیا رسوا
را در هم شکند از دیده های مردم و او را بیندازد خدا یتعالی او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان واگذارد و در دوستی دیگر
منقولست که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر ص فرموده که غیبت مومن بر مومن حرامست فرمود که مراد این نیست
که عورت ظاهرش را به بیند بلکه مراد آنست که سر سش را فاش کند و عیبش را تفحص کند و نقل کند و اورا رسوا کند و بسنده معتبر از حضرت
رسول ص منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد نشیند در مجلسی که دران مجلس امری را که شنامد هند اسلمان را در غیبت
کنند و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در روایت دیگر
خواهد شد بتر از کند مردار که اهل محشر همه از کند او مناذی شوند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالتی که حلال و انه الخیر را
خدا یتعالی بر وحرام گردانیده و فرموده که هر که قبول احسان کند به برادر مومنش در غیبتی که بشنود و در مجلسی او را بکند با انکه مانع
میشود و از ان غیبت کند خدا یتعالی هزار رفع بدی را در دنیا و آخرت از و دفع کند و اگر رد کند و حال انکه قادر باشد بر دفع کناه آن
غیبت کننده بر و لازم شود هفتاد مرتبه بدانکه باطل شدن روزه و وضو را حمل کرده اند که کمال روزه و وضویش زایل میشود نه انکه
قضا یا اعاده کردن و بسنده معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که سزاوار ترین مردم بکناه کار بودن بسه چیزیست که غیبت مسلمانان
کند و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند و بسنده معتبر منقولست که شخصی بخدمت علی بن الحسین ع عرض نمود که فلان شخص از
نسبت میدهد بانکه گمراه و صاحب بدعتست حضرت فرمود که حق تعالی منشینی شخص را رعایت کردی که از او چیزی بنا نقل کردی که مانند این سخن
بدرستی که مرگ مرد را دریابد و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و خدا در میان همه حکم خواهد کرد زنهار که قبل
کن از غیبت کردن نان خورش سکان جهنم است و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار کند این بسیار کفتن کواهی میدهد بر که در دنیا عیب
بسیار است و بسنده معتبر منقولست از علقمه که عرض کرد بر خدمت حضرت صادق ع که بان رسول الله نفرمانکه کیت که کواهیش را قبول
میتوان کرد و کیست که کواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمود که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد کواهیش جایز و قبولیت
کفتند که قبول میتوان کرد شهادت کسی را که کناهان کند فرمود که ای علقمه اکر شهادت انها را قبول نتوان کرد کر شهادت پیغمبران و اوصیا

ایشان از ایشان معصوم‌تر و بهتر از سایر خلق پس همه کرا چشم خود به بینی که گناهی میکنند و دوکواه بر و شهادت ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و کواهیش مقبولست هر چند در واقع گناه کار باشد و هر که او را غیبت کند در گناهان مخفی او از ولایت خدا دور و بیرون است و در ولایت شیطان داخل است و تحقیق که پدرم روایت نمود از پدرش و پدرش از پدرانش که حضرت رسول ص فرمود که هر که غیبت مومنی کند بخصلتی که در و باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هر که غیبت کند مومنی را بخصلتی که در و نباشد عصمت ایمان از میان ایشان منقطع کردد و اکر غیبت کرده در راهش باشد و بدجایکاهیست جایکاه او و بسند دیکر منقولست که حضرت امیرالمومنین ع بنوف بکالی فرمود که اجتناب کنید از غیبت که ناخوش کسان جهنم است بعد ازان فرمود کرای نوف دروغ میکویند کرا و از خلال متولد شده است و کوشت مردم امیخورد بغیبت و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که فرمودن که غیبت من کجور غیبت مردم میکنی تراغیبت میکنند از برای برادر خود به کوید تن که خود در و منافقی و هر کار که خود میکنی ما مردم جزای خود را میدهیم و در حدیث دیکر منقولست که از صفات منافقان است که اکر مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که روزه دار در عبادت خدا است تا وقتی که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیکر از آنحضرت منقولست که هر که غیبت کند برادر مومن خود را یا بکه عداوتی در میان ایشان نباشد پس شیطان در نطفه او شریک او بوده است و بسند معتبر از آنحضرت امیرالمومنین ع منقولست که زنهار که اجتناب ننمایید از غیبت مسلمانان مدبستی که مسلمان بغیبت برادر مومن خود میکنند و حال انکه خدا در قران از انها فرموده است و فرمود که هر که بکوید از برای مومنی سخنی که خواهد که عزت و قدر او را در هم شکند خدا او را اصل کند در طینت خبال یعنی در جایی که جرکه کم فرجهای زناکاران در انجا جمع میشود و از عهده آن سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی وحی فرستاد بسوی موسی ع که ای موسی غیبت مرا از دهن خود دور کن و کوشت مرا مخور و کوشت مرا مخور و کوشت مرا مخور و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که بپرهیزید از بخل بدرستی که کسانی که پیش از شما بودند بخل ایشان را هلاک کرد و ایشان را امر کرد بقطع رحم پس قطع رحم کردند و امر کرد بفجور پس فجور کردند و امر کرد بشح پس شح کردند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که بپرهیزید از بخل که بپرهیزید از بخل بدرستی که کسانی که پیش از شما بودند بخل ایشان را امر کرد بقطع رحم پس قطع رحم کردند و امر کرد بفجور پس فجور کردند و امر کرد بشح پس شح کردند و بسند معتبر از حضرت رسول ص

چهارکس اند که از ایشان میرسانند بال جهنم بعضی بعضی میکوینده که چرا این چهار طایفه ما را از آن میکنند با وجود آن که خود داریم گفتار ایشان شخصی است که در تابوت آرامش او بخته است و شخصی است که چرک و خون از دهانش جاریست یکی دیگر شخصی است که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت می پرسند که این بدبخت چرا از ایشان میرسد میکوینده که او مرده بود و ماهای مردم در گرفتش بود و چیزی از و نمانده بود که حق مردم را او اکنده بعد از آن می پرسند از حال کسی که از دهانش خون و چرک جاریست میکوینده که او غمز میکرد و هر سخن بدی که از مردم می شنید نقل میکرد و با ایشان نسبت میداد بعد از آن میپرسند از حال کسی که امعایش میکشند میکوینده که بروا میکرد از بول هر جایی که میرسید بعد از آن میپرسند از حال کسی که گوشت خود را میخورد میکوینده که سخن چینی میکرد و احادیث دروغ را میان مردم بسیار است مانقبل احادیثی که سند ش معتبر بود اکتفا نمودیم فصل دوم در بیان معنی غیبت است گفته بعضی که نزدیکترین عبارت تعبیر کرده اند که در حدیث واقع شده است یاد کردن مومن است در حال غیبت او بنحوی که اگر بشنود خوشش نیاید و ازرده شود و اگر تعریف غیبت چنین کرده اند که تنبیه کردن است در حال غیبت انسان معین یا انکه در حکم معین باشد برامری که او کراهت داشته باشد که آن امر را آن شخص نسبت به او ان امر در و باشد و ان امر بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و خواه بنوشتن و قید کردیم با نسان معین از برای انکه اگر معین نباشد مثل انکه گوید یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد ان حرام نیست مگر انکه بنحوی گوید که بقرینه سامع یابد که ان غیبت است هر چند نام نبرد در حکم معین است که گوید عمرو و زید یکی از ایشان فلان عیب دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت ان هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال میاورد که نقص شان او ست و اگر بشنود ازرده میشود و انکه گفتیم تا این امر در دنیا باشد برای انست که بهتان هر روز زیرا که مشهور است که غیبت و بهتان عنیکبوتند هر چند بهتان بدتر است و غیبت است که بیان امری کنند که در او نباشد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از جمله غیبت است که در شان برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتانست که در حق برادر ان خود بگوئی چیزی که در او نباشد و گاه است که غیبت را بمعنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز شده است چنانکه از او دین سرحان نیز بهمین معنی استعمال شده است علیه السلام پرسیدند از غیبت فرمود که غیبت است که برادر مومن نسبت دهی که او کرده باشد یا انکه بدی را از و فاش کنی خدا بر او پوشیده باشد و بگواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که ان امر بحسب عرف غیبت باشد برای انکه اگر با کاملی از برای کسی اثبات کنیم و او در پیش آید غیبت نیست مثل انکه بگوئی که فلانشخص نماز شب میکند و او در پیش آید یا اگر عیب باشد که هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث آزردگی او شود در پیش خواه در خلقت در پیش و خواه در افعالش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل انکه گویند دیزاده است یا جولاه زاده مگر عیوب ظاهره که بعد از بن بیان خواهد شد و از این تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه گوید هم غیبت است مثل انکه حرف کجی کور شود و بگوید الحمد لله که ما بحمد تعالی سلیم و غرضش کنایه بان

شخص باشد که بان متبلاست یا نگوید که خدا را او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و دور
برای رفع مظنه شرکت او کند و امثال این بخشان از تلبیسات که در ربا غیبت شایع کرده که در ضمن جهد و ثنای الهی است و اظهار
شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بروجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکند و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه گرمت
شخصی را بدکری بشنوید داخل است در غیبت و همچنین اگر عیب کسی را باشاره چشم یا بر و یا دست اظهار کند یا در حروف یا در راه رفتن
یا غیران از اشاره و حرکت و اظهار نقص شخصی کند و تقلید او نماید غیبت است فصل سوم در بیان فروی چند از غیبت که علما استثنا کرده
بان ده قسمت اول تظلم مظلومت و او نزد شخصی او را ظلم کند که ان شخص رفع ظلم او کند و اقسیم اعلما تجویز کرده انکه ظلم
کرده مظلوم و شنیدن هر و جایز است اما در صورتی که انشخص قادر بر رفع ان باشد و مظلوم نزد دیکری که قادر بر رفع ان نباشد نگوید
دوم نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی میداند و میخواهد که بدن کفتن و نقل کردن شاید ترک کند و این مشروط است بشرایطی از
انکه بداند که فعل ان شخص بدست و خوف ضرر نداشته باشد و همچنین اکر داند که این کفتن فایده نمیکند نباید کفت و اکر ممکن باشد
که در خلوت از نصیحت کند جایز نیست که در مجالس او را رسوا کند سوم نیست که بعنوان فتوی از عالمی مسئله پرسد و لازان ضمن مذمت
کسی مذکور شود مثل انکه می پرسد که پدر من مال مرا برداشته یا من میتوانم با او دعوا کنم و در ین فرد تهم ممکن باشد بخوبی سوال کند که نفقه که
پدر خود مرا دارد بکوید که اکر پدری با فرزندی چنین کند چونست می باید که چنین کند و اکر باین نحو بیان نتواند کردی یا میکند که بکوید
ان عالم یکی شنود و فصل چهارم نصیحت مستبدست مثل انکه شخصی با کسی مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا مضاربه
یا بضم یا دختر خود را بنکاح او دهم یا او ترویج نمایم در ین صورت واجبست که انچه خیر او داند بکوید و اکر داند که بعمل نکوید که ممکن او
ترک نماید اکتفا بهمین کند و اکر او راضی نشود و مکرر تفصیل همان عیبی که در ان معامله دخیل است بکوید و زیاده ازان نکوید و اکر از سوال
نماید و باعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معامله با ان شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند ضرر عظیم او میرسد از
معامله ان شخص فصل پنجم در بیان بدعت ارباب بدع که ضرر بدین مردم رساند و مردم از قرب و همنشینی و همکاری کسانیکه بدعت
ایشان کردن واجبست و مردم را منع متابعت ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانچه رسیده صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسول ﷺ فرمود که هر کاه به بیند امتی را بعد از من بدعتها را بعد از ین پس اظهار کنند بیزاری از ایشان و دشنام
بسیار بدهید و در مذمت بطلان ایشان سخن بسیار بکوید بلکه اکر ضروری شود و بتوان هم نسبت باشان بکوید تا طمع نکنند در فاسد کردن
اسلام تا مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان باز کیرند تا حق تعالی برای شما رفع این بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند
کند درجات شما را در اخرت و در صحیح دیکر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مصاحبت کنید با اهل بدعت یا ایشان هم نشینی کنید که
نزد مردم کی از ایشان خواهید بود و خبا که حضرت رسول ﷺ فرمود که ادمی بر دین دوست خود است و احادیث درین باب بسیار است

وبعضی ارباب بدعت گذشت وضرر جمیع طایفه نسبت باینان واهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست چون در لباس مسلمانی
وتزویر وریا جور را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان میخورند پس بر علما وغیر ایشان گمراه نشوند ششم بیان خطای معاصرین و علما
که قصد رضرورت از بیان خطا دران مسئله اکتفا ننمایند وسابقه در تشنیع وذمت نکنند وغرض محض بیان حق ورضای الهی باشد
ومفقد وحسد واغراض باطله دیگر باعث نباشد ودر اینجا شیطان را راههای بسیار است مغتنم بیان حرج راویان اخبار واحادیث
خانچه علما، ما در کتابهای رجال بیان مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت وشریعت وتمیز میان صحیح وغیر صحیح غیر معتبر
از احادیث وچون غرض نهی متعلق است باین امر انهاد انسته اند ششم انکه شخصی بوصفی مشهور باشد که ان صفت در واقع ظاهر نباشد
برای تمیز ومعرفت او را بان وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور وبعضی مطلقا تجویز کرده اند وذکر این عیوب
ظاهره را بعضی گفته اند که در صورتی جایز است که تمیز ان شخص منحصر در ذکران وصف باشد واحتیاط در انست که تا ممکن باشد
بعبارتی گوید که اگر بشنود آزرده نشود وموجب نقص او نباشد غرض مثل انکه بگوید کوره زیرا که بجای ان عبارت دیگر میتوان
گفت که مستلزم تحقیر او نباشد وبر استثنا این قوم جمعی بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد خانچه بسند معتبر از صادق علیه السلام
منقولست که غیبت انست که در حق برادر خود چیزی گوید که خدا بر و پوشیده است اما امری که بر و ظاهر باشد مانند حدت وغضب
وسبادرت در امور پس آن غیبت نیست وبهتان انست که چیزی بگوید که در و نیست نهم غیبت جماعتی است که گناه را علانیه مرتکب
نباشند وتظاهر بآن نمایند مانند ارباب بدعت صریح جور که مناصب ایشان فسق است وعلانیه مرتکب آنها هستند پس اگر همان گناه را که علانیه
میکنند وهمه کس میگوید او هم بروایه از گفتن انها ندارد والبته غیبت نیست مثل انکه بگوید که فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر ان شخص
بشنود او را خوش می آید ودر غیبت ناخوش است که او کراهت داشته باشد واگر گناهی را بعلانیه نکند واز ذکرش آزرده شود این غیبت محرم است
که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند وعیبهای بکرش کنند مخفی نباشد بیان کنند بانکه متجاهر بعضی از گناهان باشد خلاف است ودر انچه گفته شد
بیان گناهانی که علانیه نمیکنند میتوان کرد هر چند شرایطی نهی از منکر محقق نباشد اما گناهان مخفیش را ذکر کردن او را واجب است وبر انسان
این فرد مجملا احادیث بسیار وارد است خانچه بسند معتبر از کاظم ع منقولست که در غایبانه کسی بچیزی یاد کند که در و نباشد ومردم او را
دانند او را غیبت کرده اند واگر بچیزی یاد کند که مردم او را ندانند غیبت کرده است واگر بچیزی یاد کند که در و نباشد بر و بهتان
زده اند وبسند معتبر از صادق ع منقولست که هر که با فاسقی مجاهره فسق کند وعلانیه گناه کند او را حرمت نیست وغیبت او حرام نیست
وبسند معتبر از باقر ع منقولست که سه کس اند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود در دین بدعتی پدید کرده باشد اما جایر
وفاسقی که علانیه فسق کند جایز است وبسند صحیح از صادق ع منقولست که هر که با مردم معامله کند وظلم بر ایشان نکند وبا ایشان سخن که بد

گوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده کند پس او مروت کامل کرده و عدالتش ظاهر شده و واجب کرده و غیبتش حرام گردیده
و از صادق ع مثل این مضمون منقولست و کیفر دیگر نزدیک باین فرد علما استثنا کرده اند که هر گاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند
و از او باکید بگذرد کنند مدون آنکه ثالثی مطلع شود اگر گفته اند که غیبت نیست و بعضی از اجازه داده اند و احتیاط در ترک دانم آنکه
جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب حد و تعذیر شرعی باشد و عدد ایشان آنقدر باشد که گواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود و جایز است
که نزد حاکم شرع شهادت دهند بنبر سیاری از احکام مرور فصل ششم در حکم شنیدن غیبت است و مشهور میان علما اینست که اگر تصدیق
کند یا گوش را باز روی رضا و خواهش آن نیز مثل غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما آنست که تا ممکن
باشد می باید که رد آن غیبت بکند و برادر مومن خود را یاری بکند و اگر نتواند بر خیزد و اگر قدرت بر خواستن هم نداشته باشد بدل کراهت
داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه بسند معتبر از باقر ع منقولست که هر که برادر مومن خود را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری
کند خدا در دنیا و آخرت او را یاری کند و هر که او را یاری و دفع غیبت از و نکند و حال آنکه قدرت بنصرت او داشته باشد
حق تعالی او را پست کند در دنیا و آخرت و از رسول ص مرویست که هر که رد کند غیبت را از عوض برادر مومن خود آن عمل برای او حجابی
گردد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که رد کند از عرض برادر مومن خود آبرو را
از برای او بنویسد آسیته و بعضی از علما گفته اند که هر گاه شخصی غیبت شخصی کند و ماند انهم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه
جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت و گاه باشد که غرض صحیحی در بین غیبت
داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلمانست و تا معلوم نشود که انجا او نمیکند فسق است ایذای او جایز نیست و دور نیست که بدین
باب بتفصیل قایل توان شد که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد و غش او اگر قایل از اهل صلاح
و ورع باشد و نباک اکثر امورش بر تدین باشد اگر ممکن باشد بروجه حسنی او را باز دارند که او از آزرده نشود یا نکند توجهی بقول آن
شخص فاسق نیاید کند یا بجور دیگر کنند و الا ساکت شوند و حکم بفسق قایل نکنند و درین باب رعایت احتیاط مهما امکن از نظر فین
لازم است و الله تعالی یعلم فصل هفتم در کفاره غیبت و توبه از انست و شرایطی که در توبه های دیگر معتبرست گذشت و در اینجا نیز
معتبرست و جون حق الناس است باید که نزد هر کس که هنگ عرض او کرده است نا ممکن است او را بذکر جمیل یاد کند و معایب را از خاطر انها
مدد کند و در باب ابراء ذمت ازان طلبیدن احادیث اختلافی دارد چنانکه از حضرت رسول ص منقولست که غیبت بدتر از زنا است پرسیدند
که چرا یا رسول الله فرمود که زیرا که زنا کار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا انکه صاحب
حق او را حلال کند و بسند معتبر از صادق ع منقولست که از حضرت رسول ص پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود که بنست که استغفار
کنی از خدا از برای او هر گاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که استغفار کن از برای کسی

که عیب او کرده و جمیع ان احادیث باین نحو کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن می باید طلبید
و اگر نشنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید یا انکه مرده باشد یا غایب باشد یا از برای او استغفار باید طلبید و احتیاط انست که اگر
نشنیده باشد از وحلیت بطلبد مگر انکه باعث ازدیاد ایذای او باشد و اگر در مضیورت محل از او ابراء ذمه نتوان طلبید که او
ازده نشود و ذمه از احوط انست که ترک نکند و الله تعالی اعلم فصل ششم در مذمت بهتان و متهم ساختن مومنان و گمان بد بردن بان
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که مومنی یا مومنه را بهتان زند بچیزی که در دنیا باشد حق تعالی او را در طینت خبال مدار
تا از عهده بکفته خود بیرون آید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که نفس خود را دشمن دارد نه مردم را ضد او را از ترس خطیم
قیامت این کردانده بانکه همچنانکه گمان بد بردم بر دن بدست خود را در موضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد مردم را آوردن درست
چنانکه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که بدرستی که مرد مومنیست مگر انکه با مصاحب بد مصاحبت می کند سالم نمیماند
و هر که در جایی بد داخل شود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمان میگردد و حضرت امیر المومنین ع در سفارش وصیت
فرمود که ای فرزند زنهار که هیچ چیز از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان بد باش میبرند مدر سی که همنشین بدفریب میدهد بدگمانی را که
با او هم نشینی نمیکند و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو می برد
و بر همین مضمون احادیث بسیارست فصل هفتم در بیان مذمت حسد بدست که منشا اصلی غیبت در اکثر اناس همین است و بدترین صفات
و پلیدترین نفسانیهاست و اول معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعث حسد بود و شهوانیست که اظهار کرش از
کفار بیشتر است و منافی عدالتست و اصلش از کفار ان قلب و امراض نفس است و ادمی در دنیا نیز ما بالاصل از جمعیت معذبست
و اگر ملکات بد خبیثه که ادمی قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا نیز بان معذبست و حسد است که زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر
از برای خود مثل انچه دارد یا بیشتر خواهد و از دست شدن ان صفایقه ندا شته باشد غبطه است و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است
و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود خواهد هر کس را که در نعمتی می بیند آرزو دارد که از انکه ان نعمت را او چرا دارد و این
ممکن نیست که نعمت ضد از همه کس بر طرف شود لهذا همیشه او از خلق بد خود در شکنجه و محنت و همچنین صاحب حرص نمیخواهد که جمیع مالهای
عالم از و باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا پیوسته در الم و از اسرست و صاحب خلق بد پیوسته در ضرر است باصل
و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا در تعبیست و جمیع اخلاق سیئه خبیثه دانند و صاحب حسد باید که تفکر نماید که صاحبان
نعمت از مقدار او خبری کم گرده اند و خداوندی که ان نعمتها را بانها داده است قادرست که با ضعاف ان نعمتها بدهد بانکه
خبری از و کم کند و بداند که خیر او در انها نبوده که با و نداده است و اگر با و میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد بر دل شوم
خود دون بمحبود ان او هیچ ضرر نمیرساند و ضرر دنیا و عقبی بخود بیش میرسد و با این تفکرات صحیح مخدا متوسل میشود و با نفس معارضه

ومجاوله میکند تا حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بجهل عقل و شرع از این مذمت نیست چنانچه بسند های معتبر از
معصومین صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد و چنانکه آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از آنحضرت هم منقولست که حق تعالی بحضرت
موسی وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مردم را مبر بر آنچه عطا کرده ام اشیا را از فضل خود و نظر خود را بسوی او مشکن و نفس خود را از آنها
مفرست مدرستی که کسی که حسد مردم را میبرد دشمن نعمتهای من است و قسمتهای من که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین
باشد من از دوستیم و او از من نیست و بسند معتبر از صادق علیه السلام منقولست که مومن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و غبطه نمیکند
و مروایست که لقمان بپسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامتست چون غایب شدی غیبت میکند و چون حاضر شدی تملق میکند
و چون مصیبتی بهم رسد شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را مروت نمیباشد یا اباذر لا یدخل الجنة قتات
قُلتُ ما القتات قال النمام یا اباذر صاحب النمیمة لا یشم ریح من عذاب الله عز وجل فی الآخرة ای نور
داخل بهشت نمیشود قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل کنند که در میان ایشان عداوت پیدا کنند
ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین رایحه بهشت نمی یابد از عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که بصحابه فرمود
که منجاهم خبر دهم شما را بدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم سخن چینی و جدایی میکنند
در میان مردم و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری از عیب و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که چهار کس
که داخل بهشت نمیشوند کاهن که از جن خبر میدهد و منافق و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود
که حضرت موسی ع در حالی که با خداوند خود مناجات میفرمود نظر کردن شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا این کیست که
عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود بپدر و مادر و نمام نمیکرد و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص
نهی کرد از سخن چینی و گوش باو دادن باو فرمود که تمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را حرام کرده ام بر
کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که در شب معراج
زنی دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر و هزار نوع از عذاب گرفتار بود صاحبان بر سیدند که عمل این زن چه بود گفتند
ان عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغ گو بود یا اباذر من کان ذا وجهین ولسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین
فی النار ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان است با دو زبانه خواهد بود در روز قیامت
بدانکه از جمله صفات منافقان اینست که با مردم بزبان و روی خوش ملاقات نماید در مدح و در غیبت کوشد و اگر خود را عطائی
باو کنند حسد برد و اگر مبتلا بشود او را گذارد و یاری او نکند و بسند معتبر از صادق ع منقولست که هر که مسلمانی را بدور و
او زبان سخن گوید چون در صحرای محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که آدم

روی و دو زبان در قیامت می‌آید کیست آن را پیش سر و کیست آن را پیش پا و آتشی که از هر دو بر پاشش شعله آتش کشد تا آتش زند
افتد بعد از آن مذکور آن صحرا که امنیت که در دنیا دو روی و دو زبان داشت تا در روز قیامت بدین صفت معروف شود
و در حدیث دیگر منقولست که حق تعالی بحضرت عیسی وحی فرمود که با عیسی باید که زبان تو در آشکار و نهان یکی باشد و همچنین دلت باید که
یکی باشد ترا سزا نیست بهر بیانی نفس خود را و من عالم بهر بیانی نفس سزاوار نیست در یکدیگر بان دو تن شمشیر در یک غلاف یا باذر
اَلْجَالِسُ بِالْاَمَانَةِ وَاِفْشَاءُ سِرِّ اَخِيكَ خِيَانَةٌ فَاجْتَنِبْ ذٰلِكَ وَاجْتَنِبْ مَجَالِسَ الْعَشِيرَةِ ای اوذر مجالس
با امانت باشد و چیزی که در آنجا گوئی و شنوی که احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن ان حرف در جای نقل
نکند و افشا کردن سری که برادر مؤمن در نهاد تو گفته باشد و راضی بنقل ان نباشد خیانت است پس اجتناب کن از فاش کردن راز
برادران خود و اجتناب کن از انجلسی که خوشیان با یکدیگر می نشینند و مردم را می کوبند یا استخفاف پیدا ان میکنند بدانکه ادا ب مجالس
امانت است که رازهای ان مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیم بران بر مترتب میشود و خرابیهای مخفی در میان صاحبان بسیار میکنند
میکند و که احتمال بدوستی داشتا یکره از یکدیگر مخفی نماند و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس نفوس و تلف شدن اموال و
اصابت عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمی است از خن جینی و همچنین سری که برادر مؤمنی با تو در میان نهاد و ترا
او را نقل کردن بدترین خیانتهاست زیرا که خیانتی بتر از برادر خود نگاه بداشتن آن دیگر هم سر ترا نگاه نخواهد داشت و ان
دوست با تو هم دوستی است و دوست دوست گاه باشد که دشمن میگردد و دوست دشمن شود و در اندک زمانی سخن فاش میشود ولی اگر غرض متعلق باشد
بدر کردن انجا در ان مجلس گفته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که انجا در مجلس بگذرد امانت است
مگر در مجلس که در ان باید ریا تا حق بزند و مجلسی که در ان خون ناحق ریخته شود و مجلسی که در ان فسق و فجوری را اجرا می کنند و از حضرت
امام موسی کاظم منقولست که بگذرند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مؤمن خود را که
گمان بد یا دشمنی بد بدیگری از اسرار او با پوشانده بدانکه چنانکه گمان اسرار برادران مؤمن لازم است مردم را برامور مخفی خود
که افشا و اشاعه خوف ضرری باشد زود بر و مطلع نباید کرد و بر هر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بگذرد معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که هر که سر خود را پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس بیکجا و زکر فاش میشود بعضی گفته اند
که مراد انست که هر سری که از دو طایفه مردم زکر شت فاش میشود و از حضرت صادق ع منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود
که با دوست خود بهواری دوستی کن شاید که روزی دشمن تو گردد و با دشمن خود بهواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو گردد
يَا بَاذَرِّ اِعْمَلْ اَهْلَ الدُّنْيَا مِنَ الْجُمُعَةِ اِلَى الْجُمُعَةِ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ فَيَغْفِرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ اِلَّا عَبْدًا
كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَخِيهِ شَحْنَاءُ فَيُقَالُ اُتْرُكُوا اَعْمَالَ هٰذَيْنِ حَتّٰى يَصْطَلِحَا يَا بَاذَرِّ اِيَّاكَ وَهَجْرَانَ اَخِيكَ

فَإِنَّ الْعَمَلَ لَا يُتَقَبَّلُ مَعَ الْهِجْرَانِ يَا بَاذَرُ إِنَّهَا لَكَ عَنِ الْهِجْرَانِ وَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلَا تَهْجُرْهُ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ
كَمَا وَمَنْ مَاتَ فِيهَا مُهَاجِرًا لِأَخِيهِ كَانَتِ النَّارُ أَوْلٰى بِهِ ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را بر خدا بعد از آنکه گذرانده
از جمعه تا جمعه در روز پنجشنبه و روز دوشنبه بس می مرزند گناه هر بنده مومنی الا مگر بنده که میان او و برادر مومنش کینه و عداوتی باشد
پس میگویند دو اگذارید عمل این دو مومن را تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود یعنی ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن
از برادر مومن خود با آنروزیکه بدرستی که با هجران و دوری از برادران مومن عمل مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی میکنم از دوری برادر
مومن اگر چنانچه او را می بینی شب و روز تمام بکن و کسی که تا سه روز از برادر خود بخشم و غضب کناره کند و دران سه روز از دنیا
بیرون رود داخل جهنم میشود مگر آنکه توبه کند و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص فرمود که میخواهید که خبر دهم شما را بدبترین مردم گفتند بلی
یا رسول الله فرمود که بدترین مردم کسی است که مردم از شر او دوری کنند دیگر منقولست که حضرت امیر ع بفرزندان خود فرمود
ای فرزندان زنهار که هیچ مزاح نکنید با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقل است که مکر میکند با شما
و شما را مکر مغلوب میکند یا جاهلی است که بزودی در برابر معارضه و سفاهت میکند و در حدیث دیگر است که چهار چیز
کم اندک آنها بسیار آتش اندکی از آن بسیار است و خواب اندکی از آن بسیار است و بیماری اندکی از آن بسیار است و
عداوت اندکی از آن بسیار و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که بیم داده او بسیار است بدرستی پیوسته بیمار است
و هر که خلقش بد است پیوسته در عذاب است و هر که با مردم معارضه بسیار میکند مروت و انسانیتش برطرف میشود و کرامت از او زایل میگردد و بعد ازان فرمود که پیوسته جبرئیل ع مرا نهی میکند از منازعه کردن با مردم تا بحدیکه مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت
پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که عداوت در دل مردم اندازد میکارد و در حدیث دیگر فرمود
که حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل ع مرا وصیت کرد که زنهار که با مردم منازعه و مخاصمه مکن که عیبهای ترا ظاهر میکنند و عزت ترا
برطرف میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر با زود که مگر آنکه موجب بیزاری
از حضرت خدا مستحق لعنت آلهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو گردم چرا مستحق لعنت میگردد
فرمود برا که برادر مومن خود را نمیخواهد بصله و احسان و سخن نرشت و او تغافل نمیکند از او دم نشنید که میفرمود چون دو کس با
یکدیگر نزاع کنند و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد و بسوی ان دیگر که بر او ظلم کرده است بگوید که ای برادر
مومن که بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادر مؤمنش قطع گردد بدرستی که حق تعالی حکم کننده عادل است و حق مظلوم
را از ظالم خواهد گرفت و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هجرت و دوری زیاده از سه روز نباشد و در حدیث دیگر
از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند و سه روز بر این حال باشند

وصلح کنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان و اوباش برطرف میشود و هریک از ایشان که سبقت کرده بر سخن گفتن با برادرش در
روز قیامت زودتر داخل بهشت شود و بسنده معتبر از صادق ع منقولست که پیوسته شیطان خوشحالست که دو مسلمان از یکدیگر جدا
میگردند چون باکدیگر ملاقات کنند زانو هایش بلرزه میآید و بیرون میشود و فریاد میکند که وای بر من از مصیبت بود و کریز
آمد و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که صدقه که خدای تعالی او را دوست میدارد اصلاح میان مردم است در سکانی که فساد و نزاع
میان مردم باشد و نزدیک کردانیدن اشتباه بکدیگر در سکانی که از هم دوری میکنند و در حدیث دیگر فرمود که در میان دو کس اصلاح
کردن نزد من بهتر است از انکه دو دینار تصدق کنم یا اباذر من احب ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده من النار
یا اباذر من مات وفی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رایحة الجنة الا ان یتوب قیل ذلک یا رسول الله
انی لیعجبنی الجمال حتی ودت ان علاقة سوطی وقبالی تفلی حسن فهل ذهب علی ذلک قال کیف تجد قلبک
قلت اجده عارفا للحق مطمئنا الیه قال لیس ذلک الکبر ولکن الکبر ان تترک الحق وتجاوزه الی الجاهد
وتنظر الی الناس فلا تری ان احدا عرضه کعرضک ولا دمه کدمک یا اباذر اکثر من تدخل النار المتکبرون
قال رجل هل یحب من الکبر احد یا رسول الله قال نعم من لبس الصوف وترکب الحمار وحلب المعز وجالس
المساکین یا اباذر من حمل بضاعته فقد برء من الکبر یعنی ما یشتری من السوق یا اباذر من جر ثوبه خیلاء
ولم ینظر الله عز وجل الیه یوم القیمة یا اباذر من رفع ذیله وخصف نعله وعفر وجهه فقد برء من الکبر
یا اباذر من کان له قمیصان فلیلبس احدهما والا خر اخاه یا اباذر ناس من امتی یولدون فی النعیم ویغتذون
به همتهم الوان الطعام والشراب ویتشدقون بالقول اولئک شرار امتی یا اباذر من ترک لبس الجمال وهو یقدر
علیه تواضعا لله عز وجل فقد کسا حلة الکرامة یا اباذر طوبی لمن تواضع لله تعالی فی غیر منقصة و
اذل نفسه فی غیر مسکنة وانفق مالا جمعه فی غیر معصیة ورحم اهل الذل والمسکنة وخالط اهل
الفقه والحکمة لمن صلحت سریرته وحسنت علانیته وعزل عن الناس شره طوبی لمن عمل بعلمه وانفق
الفضل من ماله وامسک الفضل من قوله یا اباذر البس الخشن من اللباس والعتیق من الثیاب لکی تجد
الفخر فی ملکا ای ابوذر همه کو دوست دارد که مردم در برابر او بشینند پس جای خود را در نشستن جهنم مهیا کرده اند و بدانکه از ان کس
ای ابوذر همه کو بسیار دوست دارد که نشستن بکنجی وزه از کبر باشد نشستن و بوی بهشت را نکرد که پیش از مردن توبه کند پس شخصی گفت که یا رسول الله مرا خوش
می آید جمال و دوست میدارم نیکو باشد راحتی که منجر باشد که علاقه تازیانه ام و بند نعلینم نیکو باشد ایا بسبب این بر من خوف این هست که کبر
داشته باشم حضرت فرمود که دل خود را بچگونه می یابی گفت دل خود را عارف و دانا می یابم بحق و اطمینان قرار دارد بسوی حق و از قبول حق فرار

دسک و تزلزل دران مثبت و فرمود که پس اینجا کی مثبت ولیکن کبر آنست که حق را ترک کنی و از حق در گذری سوی غیر حق و نظر کنی بر مردم
خویش و اینکه کسی عرض مثل عرض تو نیست و خویش مثل خویش تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری
ای مردم اگر تواضع کنی داخل بهشت جنبم میشوند مکبر ترین شخصی عرض کرد که ایا از کبر کسی نجات دارد فرمود کلی اگر کسی پشم پوشد و بر الاغ سوار
شود و نیز را بدست خود بدوشد و با مسکینان و فقرا هم نشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را بعینه چیزی که از بازار برای عیال خود میخرد
بردارد و بری میشود از کبر ای ابوذر هر که جامه خود را از بین کشد از روی تخلا و تکبر حق تعالی نظر رحمت بسوی او نکند در روز قیامتی ای ابوذر هر که
دهن جامه اش بردارد یا اینکه جامه اش را کوتاه بدوزد و اگر بلند باشد برزند و برزمین نکشد چنانکه متکبران عرب میکرده اند و نعلش را پینه
و روشن را نیز دخی تعالی بر خاک مالد تحقیق که بری میشود از کبر ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من بهم رسند که در نعمت و لذات
متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و پیوسته همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن مال و خوردن الوان طعامها
و شربتها و مردم را بسان زنبخان و اشخاص روح نمایند ایشان بدان امت من اندای ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را و حال انکه قدرت
بران داشته باشد از روی فروتنی و تواضع از برای خداوند عزیز جلیل خدا تعالی بر و حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسی که
تواضع و شکستگی کند از برای خدا از مردم بی انکه او را منقصتی باشد و نقص دنیا باعث شکستگی شده باشد و باید دون انکه در ان
تواضع نقصی در دین او بهم رسد باید دون انکه مذلتی دران شکستگی برای او باشد باید دون انکه خیانتی کرده باشد و بان سبب مذلت نماید
و ذلیل کرداند نفس خود را مذلتی که از راه مکنت و اشتیاه باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت
خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطت و مصاحبت کند با اهل فقه و دانایی و حکمت خوشا حال کسی که بصلاح و نیکی
باشد نهان او و نیکو باشد علانیه او و دور کرداند از مردم شرّ و بدی و ضرر خود را خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید
زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاهدارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامه های کهنه در بر کن تا فخر و تکبر تو
راه نیابد و چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا بوضوح پیوسته بقیه مطالب را بنوبر بیخ مصباح الضیاح مینماید **فصل هم**
در بیان مذمت کبر است قدری از این مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه کبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت
دنیا و آخرت میگردد و کفر و عناد و کفار هر قومی از روی کبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که کبر
کرد از سجده حضرت آدم ع و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه قاصعه میفرماید که حمد و سپاس خدا و نیرا
که لباس خود کرداند عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود برگزیده و لعنت خود را مقرر ساخت برای کسی از بندگان که با او
در این صفت منازعه نماید پس اول مرتبه در بین باب ملائکه را امتحان فرمود تا بکنه عالم بود بانچه در دلهای ایشان مختفی بود پس فرمود
که بشری خلق میکنم از گل پس چون اندام او را درست کنم و از روح خود در وی دمم همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه

متجبره کرده بغیر از ابلیس که حمیت او را در یافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل خود که اصل
آتش است و اصل آدم از خاک و من از بهتر ام والله که مقتدای متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را وا
و باخذ انزاع کرد و در او تکبر که مخصوص ضدات در پوشیدا یا نمی بینید که خدا تعالا چگونه او را بسبب تکبر حقیر کرد انید و بسبب ترفع او را پست
کرد و در دنیا او را ملعون کرد انید و در اخرت آتش جهنم را از برای او مهیا کرد و اگر خدا همچنین است که حضرت آدم را از نو خلق کند که روشن
او دیده ها را خیره کند و ضیاء ان عقلها را حیران کرد انه و بوی خوش او نفسها را تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه برای
او خاضع میگردید و اطاعت بر ملائکه اسمان میشد و لیکن نزد حق تعالا ابتلا میفرماید خلقش را بعضی از چیزها که اصل و علتش بر ایشان
مخفیت تا انکه بازمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا باشند دیگر از ایشان دور شود پس عبرت بگیرید بانچه حق تعالا با ابلیس کرد بسبب تکبر
در سنگی که نا فرمانی کرد و ان عمل طول و سعی بسیار اور اهبطه کرد با انکه شش هزار سال عبادت حق تعالا کرده بود پس کی سالم میماند
بعد از شیطان با ان عبادت کرمش تکبر او را بعمل آورد پس خدا نمایید از این دشمن خدا که شما را بلای خود مبتلا کرد انه و بپرهیزید از
مکرها و حیلهای او تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تغرر و تکبر را از سر ریای خود در آورید و تکبر از کردنهای خود بمکنید و تواضع را
سلاح و حربه خود کنید در دفع خود از شیطان و لشکرهای او بدرستی که او و از لشکرها و اعوان و یاوران او
هست و میباشد از بابت قابیل که تکبر کرد بر برادران خود مدون فضلی که خدا از برای او مقرر کرده بود باشد بلکه غلظت را بر خود بست
و حسد برادر خود بر او حمیت در دلش اتش غضب را فروخت و شیطان باد بگبر در دماغش دمید و برادر خود را کشت و ندامت
و بدی کردار شد و هرگز نا کشتند کان نزا تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و دشمنی ما نفسهای خدا نکنید و حسد
ببرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید بانچه متکبران امم ماضیه از خدا با وغضبهای الهی رسیده و بنگرید بر از قبرهای ایشان
گردو ها و پهلو های ایشان از بر خاک گذشته و نهاد بگیرید بخبر از چیزها یکه موجب عبرت خیانچه از بلاهای هر نباه میگیرید
بدرستی که اگر خدا تعالا رخصت تکبر از برای احدی از خلقش میداد هر آینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود و لیکن
حق سبحانه و تعالا تکبر را از برای ایشان نپسندیده و تواضع و فروتنی را از برای ایشان پسندیده و پهلو و روی خود را بر زمین
میگذاشتند و روی خود را بر خاک تعالا برزمین میمالیدند و بال مسکنت و رحمت برای مومنان میگستر انیدند و جا عتی بودند که در زمین
ایشان را ضعیف میشمردند و خدا ایشان را مصفی خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خود را از مردم بسیاری بال فرزندان هدایت
زیرا که غنا و توانگری دست نه آلهی است و فقر و درویشی امتحان ضدات بدرستی که خدا تعالا امتحان میفرماید بندگان میگیرش را به
دوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند و تحقیق که موسی بن عمران و برادرش هرون داخل شدند بر فرعون و بر انهای پشم
پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و غلامش ای باشد فرعون گفت

ب یکدیگر ازین دو مرد ضعیف که از برای بن شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود باین حالت از فقر و مذلت چرا است
گوهرهای جلا و دست ندارند چون طلا و جمع کردن مال در نظرش عظیم بود و جا بیشم در دیده اش حقیر مینمود هر چند امتحان الهی شریعت
ثواب و خیر عظیم تر ست نمی بینی که حق سبحانه و تعالی اولین و آخرین را زاده تم تا خاتم امتحان کرده است بسکی چند که ضرر و نفع نظاهر میرسانند
و انها را خانه خود نام کرده اند و انها را محترم کرده و لقبا آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و انخانه را در سکنا نا گذاشته از همه جای بان
آ موار تر و در تهیه بسیار تنگ در میان کوههای درشت و رکهای نرم که عبور از هر دو مشکلات و خشیها و جاهای کم آب و شهرهای دور
از یکدیگر که در انواد ی هیچ حیوانیه نشود و نما می تواند کرد پس امر کرد حق تعالی بحضرت آدم ع و ذریتش را که متوطن خانه شوند و در هر جا
که بنشینند طی کنند پا بانهای خالی و دریاهای عمیق را برپاهای خود و ولدیه سوکو کرد آلوده بر کرد آنخانه مرد و طواف کنند در حالتی که تضاع
معتاد حضور را کنده باشند و این ابتلا بیت عظیم و امتحانیت دشوار که حق تعالی از سر جنب رحمت و وسیله جنت خود کرد انیده است و کرد
مینیوست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان عبستانها و بنهای عظیم و زمینهای نرم و هموار قرار میداد که اشجارش بسیار و میوه باش
نزدیک بشهرها و نبایش متصل یکدیگر باشند و جمیع راهش معمور و آبادان باشد میتوانست و لیکن چون امتحان کمتر بود ذوقش کمتر
میبود اگر اساس خانه کعبه و سنگهای ستونش از زمرد سبز یا از یاقوت سرخ بود یا نور و روشنی و ضیا هر انیه راه تنگ از دحام شیشه
و مجاهده شیطان از درونها بر میخواست و لیکن حق تعالی مؤمنان را نمیاز مود زکوة و مشقت روزه که واجب گردانیده است برای آنکه اعضا
و جوارح انشا را ساکن گرداند و نفوس انشا را ذلیل گرداند بسبب آنکه روحهای کریم بر خاک مالیده نزد خدا در روی تواضع و فروتنی و سکنها
برشتهها بچه از روزه داشتن برای تذلل و انقیاد امر آلهی با انچه در زکوة هست از صرف کردن مال بر فقرا نظر نمیشه بر انخذ درین اعمال
حق تعالی مقرر کرده است از کنند و بر افقرا ضاق بار های فخر و تکبر ان چند فقره را از خطبه قاصفه بسیار طولانی است در تیقام درج کردیم
برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد که کما حقه بر آنها مطلع گردد باید که سراسر خطبه شریفه را مطالعه نماید و سند معتبر
منقولست که حضرت صادق ع پرسیدند که از ادنی مراتب الحاد فرمودند ان تکبرست و در حدیث دیگر فرمود که کبر ردن خلق میشود
از هر جنسی که باشند و کبر رداء خدا ست یعنی مخصوص اوست هر که بخدا منازعه کند در رداء خدا زیاده کند پس او را حضرت صادق ع
منقولست که عزت رداء خدا ست و کبر ازار خدا ست هر که چیزی ازین دو صفت را بر خود بیند خدا تعالی او را سرنگون در جهنم افکند
و از حضرت صادق ع منقولست که در جهنم وادیی است برای متکبران که از اسقر گویند شکایت کرد باغی تعالی از بسیاری گرمی خود و اذن
خواست تا نفس بکشد پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی متکبر تر از در روز قیامت بصورت
مورچهای ریزه خواهد کرد که با مال خلایق بایستند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود و بر دوزخ دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر که
در دهن لجامی هست و ملکی از اندرست دارد پس اگر متکبر شد ان ملک بر دهانش میزند که بیت شو خدا ترا بیت کرد انید پس متکبر پوسته

نزد خود از همه کس عظیم‌تر است و در دیده مردم از همه کس حقیرتر و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او را بلند میگرداند و ان ملک یا او میگوید که
شو خدا ترا بلند گرداند پس او پیوسته حقیرترین مردم است در نفس خود و در حقیرترین خلق است در دیده مردم **فصل ازدهم** در بیان
انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ داشتن و اظهار کبریا و عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع بسیار و میتوان گفت
که از همه بدتر و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را بان تفسیر کرده اند است که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن
پیغمبران او و صیا و علما و اهل حق و از انقیاد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی امتیاز تفضیل داده است ایشان را
تکبری که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیای ایشان باعتبار انکه نخوت ایشان مانع بود از
انکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیده های کور ایشان از حقیر ترست و اقرار بفضیلت او کنند خانچه در خطبه قاصعه
گذشت نوع دیگرش حقیر شمردن مردم است و خود را از دیگران بهتر دانستن نوع دیگرش که از نوع سابق حاصل میشود خانهای فریع سابق
برای اظهار زیادتی جاه و جاهای نفیس نشستن و بر اسپان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و فخر
بر اشال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگرش است که از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان ترفع کنند و طبیعتان
مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و در راه رفتن و نشستن و برخواستن و سایر حرکات و سکنات میکنن و وقار بر خود
نبندند و کردن کسی نگیرند و در مجالس بالا نشینی طلبند و از اعمال خیری که منافی وقار ایشانست ابا نمایند و این انواع بیکدیگر
نزدیکند و بر یکدیگر رسته اند و انواع دیگرست که بانها برمیخوریم و اخبار بر نمیخوریم باین بسیار ست خانچه نسبت معتبر از صادق
علیه السلام منقولست که اعظم افراد کبر است که سفیه شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن مردم حق کدام است فرمود که جاهل باشی
بحق و طعن کنی عمل حق را و در حدیث دیگر فرمود که شخصی بحضرت عرض کرد که من طعام بحزم و بوی خوش بپوشم و در اسب نفیس سوار
بشوم و غلام از پی خود می برم ایا در انها تکبر و کبرست حضرت فرمود که جبار ملعون است که مردم را حقیر داند و حق را اهمیت نشمارد
راوی گفت که من حق را با جهالت نمیشمارم اما حقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسی که مردم را سهل شمارد و کبر و زیادتی بر ایشان
جوید ایست جبار و در حدیث دیگر فرمود که داخل بهشت نمیشود کسی که قدر سنگینی بکبر در دلش باشد راوی گفت
که انا لله و انا الیه راجعون پس فرمود که چرا استر جاع میکنی عرض نمود که برای یکه میفرماید که حال انکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد
فرمود که درست نفهمیدی تکبری که من گفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلعم روزی بر جماعتی گذشتند
که در یکجا مجتمع بودند حضرت پرسیدند که برای چه در انجا جمع شده اید گفتند که دیوانه در انجاست و از روی صرع بجنون
حرکت میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلایا و جنونیکه سزاوار است که او را مجنون گویند انست که در راه قرب
خود تبختر کند و سبب عجب بر است و جب خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را بکبر انه حرکت دهد و تمنای بهشت

از خدا نماید باکه مشغول معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشد و امید خیر از و مدارند بلکه امنیت دیوانه و بایکه شما میگوید
ملتیلات و در حدیث معتبر دیگر منقولست از آنحضرت که در وقتی که امت من به تجبر راه روند و دستها را در وقت راه رفتن
در آرکشند و غلامان فارسی و رومی خدمت او کنند حبک و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و مرفع کلید گیر مشغول خواهند شد
و بسند دیگر منقولست از آنحضرت صلعم که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از پنجهزار سال راه شنیده میشود و نمی شنوند از اعاق پدر
و مادر و قطع کننده رحم و پیرزنا کار و کسی که جامه خود را بخیلا و تکبر بزمین کشد و کسی که با مردم نمیمت کند و کاهنی نماید و کسی که منت
بسیار بر مردم گذارد و صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که نا کند نابینا را برای راه آوردن
حق تعالی او را در روز قیامت آنچنان را هفتم طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند و بعد ازان او را در جهنم اندازد صحابه گفتند
یا رسول الله چگونه است نا کردن بر نابینا سمعت فرمود که است که خانه از قدر حاجة زیاده نا کند برای مباهات و مفاخرت پر دیگران
و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد و دران جامه خیلا و تکبر کند بسبب ان خدا او را در جامه
رافرو برد و هر که استیال میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا اکه او را حقیر شمارد
حق تعالی او را در حشر نماید در روز قیامت بقدر مور چهای ضعیف و حقیر بصورت آدم تا داخل جهنم شود فصل دوازدهم در علاج
کبر است بدانکه علاج بکبر بچند چیز میشود اول بعلم و در دنیا اصل خود و عاقبت خود تبز لمل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض
فنا و نیستی بودن و تامل در مبدء پیدا و صفات ذمیمه و جهل و نا توانی خود میشود از امام محمد باقر صلعم منقولست از حضرت امیر المومنین صلعم
که عجب دارم از فرزند آدم که اول نطفه است و آخرش مردار و کرمیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایطست و با اینحال تکبر میکند
دوم بمبارست امری چند که موجب تواضع است پس نشستن در مجلس صحبت درشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و گردن
و مرتکب کار باطل شدن که منافی تکبرست خانچه منقولست که از تکبر ترسد با خادم خود خیری بخورد و کوشش نماید بر بست خود بدوزد
و بسند معتبر از حضرت صادق صلعم منقولست که هر که کرمان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزی که از بازار خرد خود بخانه برد
از کبر خلاص میشود سوم تفکر در نیست که تکبر نتیجه خلاف مقصود و امید بدیدن زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بتکبر محترم صادق نمیشود
معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیلترین خلق اند و متواضعان عزیزترین و الصاق تفکر نماید در اطوار مختلفه این بدن که چگونه
تواضع و شکستگی میبوده اند و متذکر شود احادیث را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد
فصل دوازدهم صلاح سریره است یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا نه بنکی ظاهر نمودن چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآنچه یعنی
اشاره فرموده و در نهان بدبودن و باطن را بد داشتن شعبه ایست از نفاق چنانچه از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که خوب
فرموده کرای نوف زنهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی و بینکیها و چون تنها باشی از خدا پروا کنی و در معصیتها که اگر عیان

کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را زینت دهد برای مردم خود به چیزها که خدا دوست میدارد و آنها را در نهان از خدا بپوشد و کاری چند بکند که خدا دشمن میدارد و ازا در قیامت چون خدا را ملاقات مینماید از و در خشم باشد و احادیث باین مضمون بسیار است بدانکه آدمی مامور است بانکه باطن و ظاهر خود را هموار و نیکو کند و باید که سعی کند که باطن را در نیکی موافق ظاهر گرداند نه آنکه ظاهر را به کند مثل باطن بلکه بهتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمت در آورد و گمان شود خلاف ظاهر باطنه از خصوصیت نفس بسیار مذمت زیرا که گناه آشکار به تر از گناه نهان است و گناه نهان زود تر آمرزیده میشود از گناه آشکار و احادیث درین باب بسیار است و بعضی گفته اند عقل بر حکم کند که نباید معصیت اقرار در خلوت کند اقا اقرار از و در خشم نمیشود مثل انکه رسوا پیدا پرواز حضور کند و خوار و عاصی تر باید کسی شناسانده و ایضا نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بسیار است درین فصل نیز احادیث بسیار است باب گذشت فصل سیزدهم در بیان مثل پوشیدن است بدانکه احادیث در باب مثل پوشیدن اخلاقی وارد و در احادیث عامه مروج پوشیدن بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت میکند بر روح محمول بتقیه است و احادیث شریف و بعضی از احادیث دیگر دلالت بر وجوب میکند که اگر برای تواضع و گمنامی کاهی در مقام عبادت باغیران پوشیدن یا از برای دفع شر یا از برای اکثر ارزان تر بر می آید مقصود مدار و ادامه دوامت بران نمودن و این را لباس مخصوص خود گردانیدن و باین سبب خود را بدیگران تشخیص دادن و درین راهبه امتیاز خود ساختن بدعت و مذموم است چنانچه در فقره بعد ازین ظاهر میشود و بسنه معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که پوشیدن جامه مینه مدرسی که آن لباس حضرت رسول و لباس اهل بیت است و حضرت رسول صلعم جامه موی و پشم نمی پوشیدند مگر بسبب عذر و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که جامه موی و پشم را نمی باید پوشید مگر بسبب علتی و از حضرت رسول صلعم منقولست که هیچ خیرات که تا مردان ترک نمیکنم بر روی زمین تا بتد کان چیزی خوردن و بر خرها پالان دار سوار شدن و بز را بدست خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من و از محمد بن کثیر منقولست که دیدم که حضرت صادق علیه السلام جامه صوف و پرهن کنده پوشیده است از سبب انحال پرسیدم فرمود که بدرم می پوشیدند و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم نظر رسیده و بعضی را در لمعات ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مولوده است و اگر بعضی از اخبار دلالت کند گاهی بر سبیل ندرت می پوشیده برکی از خند و حمل است درین باب در لمعات بیان کردیم

يَا بَاذَرٍّ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِي صَيْفِهِمْ وَشَتَائِهِمْ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ الْفَضَلُ وَذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ لِيُعْتَمُ مَدَّ ذِكْرِهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا بَاذَرٍّ أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ قُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ كُلُّ أَشْعَثَ مُغْبَرٍّ ذِي طِمْرَيْنِ لَا يُؤْبَهُ بِهِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی متدین خواهند بود که پشم پوشیدن در تابستان و در زمستان و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن زیادتی بر دیگران دست داده

لعنت می‌کنند ملائکهٔ آسمانها و زمینها ای ابوذر ایا ترا خبر دهم باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که هر زنیده لاغر
گرد آلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان او نکنند اگر بر خدا قسم خورد امری خدا تعالی
قسم او را قبول فرماید و حاجتش را روا نماید بدانکه چون حضرت رسول ابوجی الهی بجمیع علوم آسیده و در موزغیبیه مطلع
و بشان مرح شمال پوشی و تواضع و شکستگی نمودند و میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از انحضرت بهم
خواهند رسید که در لباس تذویر و مکر مردم را فریب دهند بفرمودند که جماعتی بهم خواهند رسید که علامت
ایشان اینست که بچنین لباسی ممتاز خواهند بود ان کرده بلعونند تا مردم فریب بایشان نخورند و بغیر فرقهٔ ضالهٔ مبتدعهٔ صوفیه
دیگر کسی این علامت را ندارند این یکی از معجزهٔ عظیمهٔ حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در مدت
ایشان مفرون باعجاز ساخته اند که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نمانده و هر گاه با وجود این آیهٔ بیّنه انکار
نماید بلعنت خدا و رسول گرفتار گردد و انچه حضرت فرموده اند پوست بوشی نشاء لعن ایشان همین نیست بلکه انجناب بوجی الهی
میدانستند که ایشان شرع انحضرت باطل خواهند کرد و اساس دین انحضرت را خراب خواهند نمود و در عقاید بکفر روند قرقابل خواهند
شد و در اعمال ترک عبادة الهی کرده بتجزعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت یعنی ایشان فرموده
و این هیات لباس را علامتی بر ایشان فرمود که باین علامت ایشانرا بشناسند و چون عادت اهل این زمان نیست که هر کس باطل
گوید بطوع و رغبت متابعت او نمایند و اگر کسی حرف حقی گوید یا غراض نفسانی محمول سازند لهذا این حقیر در بن باب عالیشان
را تعلل نمیکنیم که هیچکس را در باب ان مجال قدحی نیست و مقبول جمیع طوایف خاص و عام است علی افضل العلماء المحققین
و اکمل الفقهاء المدققین و زبدة الاتقیاء و المتورعین مروج آثار الائمة الطاهرین ممدوح طوایف الامم مقبول النظر
و المعجم المخصوص بالفضل الربانی مولانا احمد الاردبیلی که هیبت فضل و دانش او شرق و غرب عالم را احاطه نموده و مآثر حمیدهٔ
و اخلاق پسندیدهٔ اش از زهد و ورع و تقوی و ترک دنیا و حق شناسی و شکستگی و خاکساری و ترک مجادله و تحرز از مخاصمه
و احتیاط در دین و غیر انها از صفات کمال بمسامع خاص و عام رسیده عرب و عجم بنکی مثل میزنند و در علم خیال سرآمد
بود که اکثر علماء سابق لنگر دنی آن زبدة الافاضل افتخار مینمودند مانند عالم ربانی و مبنده خاص نزدیک مولانا عبد الله مؤسس
و فاضل کامل سید محمد صاحب کتاب مدارک و افضل المدققین شیخ حسن ابن شیخ زین الدین صاحب معالم و غیر ایشان
از فضلاء عظیم الشان و از اخوند مولانا عبد الله بواسطه ثقات شنیده ام که میگفتند که مانا اخوند مولانا احمد را ندیده بودیم
نه علم دیده بودیم و نه عمل و نه زهد و در زهد شهره افاق بود و در نخاوت بمرتبه بود که مشهورست که در سالی در نجف
اشرف قحط شده بود که نمکی بهم ملاک داشتند انچه در خانه داشتند بر مردم قسمت مینمایند و بعد ازان مطلع میشوند که وکیل

خرج سرکارش قدر قلیلی از کند نم برای احتیاط مخفی داشته اند از انزا نیز اثیار میفرمایند و ان خادم را غدر میخواهد از ان قدر
و ان خدمت را به یکدی رجوع میفرماید که مبادا دیگر چنین کاری بکند و اگر دستاری برای ایشان می اورند و می پچند چون
بخانه بر می گشتند اندکی در سر ایشان میماند برای هر که بهر فقیری که میرسیده اند انچه در سر داشتند دو حصه میکرده اند و نصف
را باو میداده اند و در کظم غیظ و بردباری این مرتبه بوده اند که مالی از اموال سادات قسمت میکرده اند بعد از انکه ان مال
تمام میشود رسیدی می اید چون در مقام عذر می آید که معذرت را بخواهند او اب دهان بر روی او می اندازند و خنده
دهان او را بر روی خود میمالند و میگویند که الحمد لله که روی من مشرف شد باب دهان فرزند رسول را و بخر از مخاصمه و
مجادله بمرتبه میفرمودند که چون در انجا و درس گفتن از مسائل علمی او را بلند می شده و ترک ان سخن میفرمودند و مشغول
ذکر لا اله الا الله می شده اند و میفرمودند که تا حال میدانستم که برای خدا و اظهار حق سخن میگفتم الحال چون بمرتبه جدال رسید
میدانم خدا این سخن را راضی است یا نه الحال کلمه تعلیل را احوط میدانم و در تواضع و فکستگی بمرتبه میبوده اند که روزی رخت خود
می شستند مرا غریبی میرسد می پرسد که اخوند رخت می شوید گمان میکند که مرد کار زیست میگوید که ابرجاهای مرا می شوید اخوند
میفرماید که نمیدارم ابرجاهای خود را بخود میدهد و اخوند احوال خانه او میپرسد و انروز بانهایت احتیاج و مشقت
کار زار آمد مجهول میشود و جاهای او را می برد و بخانه او می سپارد و بر میگردد از مد تفحص کار ذر میکرده است که فردا و ابد
بعد از تفحص معلوم میشود که اخوند مولانا احمد بوده است بخدمتش می آید معذرت اخوند میفرماید که حق مومن بر مومن زیاده
ازین است که از نیکونه خدمتی که من از برای تو کردم مرا عذر باید خواست و از ثقات بواسطه شنیده ام که سید المحققین
میرزا نظام استرابادی مشهور بمیر مکر بجناب ایزدی استغاثه می نموده اند که راه نجات را بخواهم من نمای در شب یکی از
معصومین را بخواب می بینند و میگویند برو تا بدرب ملا احمد اردبیلی محلی اگر کسی خواهد که انچه مشهور شده است از مکارم
اخلاق عالیجنابت استیفا نماید در ضمن کتابهای عظیم احصائی توان نمود و هر گاه چنین ذات مقدسی شهادت
دهد بر بطلان جماعتی و باحادیث صحیحه یحکم استدلال نماید برای تو دیگر تا در روز خیر حجتی نخواهد بود و فرد حق تعالی قطع نظر
از اتفاق دین داران علما عصر بر بطلان این طریقه پس بر خود رحم کن و تعصب و لجاج و کسب دنیای بی اعتبار خود را
مستحق عذاب الهی مکردان و از خدا بترس و گمراه مشو و دیگر از اکراه مکن و چون دعوی دوستی ال بیت رسول میکنی ترک متابعت
دشمنان ایشان بکن تا نجات یابی بدانکه اخوند ملا احمد اردبیلی علیه الرحمه و الرضوان کتاب زبدة قریب بسی هزار بیت
تخمینا نوشته اند در امامت و بیان معجزات و حالات حضرت رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و از انجمله بقیه
الشیعه مسمی ساخته اند و الحق کتابی است کبیر الفایده که هر کس از شیعیا نا ضرور است که نسخه از ان داشته باشد و در طی ذکر

احوال حضرت امام جعفر ع باب در ذکر بعضی از مشایخ صوفیه و احوال ایشان قریب بدو هزار حدیث در و درج نموده اند چون مناسب
این فقره شریفه و حدیث حضرت نبوی صلعم است فقیر این کتاب قاصر الابواب خود را بذکر بعضی از فقرات شریفه ایشان مزین میسازم که
شاید باعث رواج و رونق متاع کساد این قلیل البضاعت گردد و گفته مولانای سابق الالقاب طوبی له و حسن مآب بیان فرموده اند که این
گروه صوفیه از فرق سنیان و مخالفان بوده اند و در میان شیعه هرگز این طریقه نبوده و کسی هم با این اسم نگردیده و در معنی شاهد
بسیار ایراد فرموده اند از کتاب های الی النجاة من جمیع المهلکات و کتاب انجاز المطالب فی ابراز المذاهب که هر دو تصنیف این حقیر است
که از علمای شیعه است و از کتاب بصرة العوام و کتاب فصول العامة فی هدایة العامه که هر دو تصنیف سید اجل اعظم ابو تراب سید نصر الله
ابن الداعی الحسینی الاردوی است که از ارکان بر فرق امامیه است و از کتاب بیان الادیان که تصنیف محمد بن نعمت الحسینی که از سادات و علمای
شیعه است و جمیع این بزرگواران در این کتب که بیان عقاید و سه فرقه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده اند صوفیه را از غیر
فرق شیعه شمرده اند و بعد از ان فرموده اند که باید دانست که عثمان بن شریک کوفی که با بو هاشم صوفی مشهور است و او را اخراز مذاهب
بنیامیه این مذاهب و این طریقه را وضع نموده و ابن حمزه در کتاب هادی الی النجات و انجاز المطالب آورده و سید مرتضی از کتاب
فصول ذکر کرده است و از مشایخ صوفیه شیخ عزیز نصفی که از مشاهیر علمای انیطا نیه است در کتاب تصفیة القلوب قایل شده و قشیری
که سنیان او را امام قشیری میگویند و از بزرگان علمای نواصب صوفیه است و صاحب تصانیف بسیار است در چند کتاب و رساله
اعتراف برین نموده و ملا جامی در اوایل کتاب نفحات از و نقل کرده و خود بان قایل است و بغیر از این در رسایل ارکتابهای شیعه و
سنی انچه می مضبوط است و با وجود این میباید دید که جمعی از متعصبان در معنی صوفی و وجه تسمیه ایشان چه دست و پا زده اند و چه
وجوه درهم بافته اند هیچ بعضی از ایشان گفته اند که عبادت اصحاب صفه بود که صوفی گرده اند و طایفه فرینه کان رونق کار و
رواج بازار خود را دانسته اند و بتوجیهات فاسده قایل شده اند و گروهی از غافلان باد دانسته بان تاویلات فاسده معترف
گشته اند و بان سخنهای واهی سفنها نرا در وادی گمراهان انداخته اند پس میگوید اول کسی که صوفی گفته اند خبا لچه شیعه و سنی نقل کرده اند
ابو هاشم کوفی بوده و این بسبب این بوده که مانند رهبانان جامه های پشمینه درشت می پوشیده و ان ملعون مثل نصاری بحلول و اتحاد
قایل شده و لیکن نصاری درباره عیسی ع بحلول و اتحاد قایل بوده اند و او از برای خود و دیگران این دعوی بنیاد نهاده و در این دعوی
متردد و متمیل بوده و معلوم نیست که در اخر ای پوشش کدام یک قرار گرفته و در اصول الدیانات مسطور است که او یعنی ابو هاشم بظاهر
اموی و جبری بود و در باطن ملحدی و دهری بود و مراد ش از وضع ان مذهب این بود که دین اسلام را برهم زند و از انهمه معصومین
علیهم السلام چند ین حدیث در طعن او و اد بست و پیروان او را خواه صوف پوشند و خواه نپوشند صوفیه گویند و گاه بکنیت او
و گاه بنام پدر او اشتهار منسوب کرده اند به بهتمیه و ابو هاشمیه و عثمانیه و شریکیه خوانند و چون سفیان ثوری طریقه و روش او را

خوش کرده صورت و رقیه و تشبیه و تجسیم را بر مذهب او افزود و عرصهٔ این مذهب باطل او وسیع گردانید ان فرقه را نوریه و
اسفیانیه نام کرده اند بعد ازان ایشانرا بایزید بسطامی نسبت داده بیزیدیه و بسطامیه قلب کردند و باعتبار قایل بودن بحلول و اتحاد
ایشانرا حلولیه و اتحادیه خوانده اند و چون جمعی ازیشان در اتحاد مبالغه نموده اند بوحدت وجود قایل شده اند ایشانرا
وحدتیه نام کرده اند و بحسین بن منصور حلاج ایشانرا منسوب ساخته منصوریه و حلاجیه گفته اند و بجهة انکه در باب مشایخ خود غلو نموده اند
بخدایی ایشان بر وجه حلول و اتحاد قایل شده اند و در گمراهی خود و دیگران افزوده اند ایشانرا غلات و غالیه و غلویه نام کرده اند و لیس
مکر و شید و زرق و خدعه و مردم فریبی ایشانرا از زراقیه و حداعیه موسوم ساخته و چون طریقه و مذهبی اختراع نموده بودند که
مشتمل بود بر مجانبت و نصرانیت و کفر و زندقه و اسلام را درهم آمیخته بودند امامان و پیشوایان ایشانرا بمثابه عیسی گردانیده
و چون منافقان و ریاکاران بودند ایشانرا مرائیه خواندند و چون اصطلاحی وضع نمودند و انرا علم تصوف نام نهادند علماء ایشان
را متصوفه نام کرده اند و بواسطه لافهای بسیار که میزدند ایشانرا متلسفه گفته اند و امهات مهمات است که بیشترش بر کل این طایفه منطبق
و بغیر این ایشانرا نامهای بسیار است و بعضی دیگر از انها که طایفه طایفه ایشانرا میخوانده اند که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی اما اشهر القاب این طایفه صوفیه و متصوفه و مبتدعیه و زنادقیه و متلسفه و غلات و عادیه و غالیه و حلاجیه است
و ایشان غلات سنیانند و این کرده اظهار زهد میکرده اند و تعفف مینموده اند و اعتقاد باطل خود را اخفی نمایان میساخته اند
و در زیر مینها بالکید گیرا عتقاید باطله خود تخم میکفشته و تا شبلی همرسید بعضی از رای ایشانرا که بر مصرف نمیدانست از ان
بر منبر بیان کرد و پیش ازان بعضی از روساء این فرقه بکنایه و رمز بعضی از اسرار خود را که ممحض کفر بود در مجالس ادا میکردند
و خود را در انحالت مست و مدهوش مینمودند الا بایزید که پا باکانه میکفت لیس فی جبتی سوی الله و سبحانی ما اعظم شانی
و ایات الله فی المنام فی صورة شیخ هرم و او در اصول حلولیه و تشبیهی و در فروع مذهب مالک عمل میکرد و در باطن ملحد و زندیق
بود و سنیان بسته اند که او سقای امام جعفر صادق ع بود محض افترا ست و ان سقی معاصر امام حسن عسکری ع بود و روزی چند خدمت
جعفر کذاب کرده بود و اکثر این طایفه مذهب احمد حنبل و مالک در فروع عمل میکردند و نطاهر شبلی مالکی مذهب بود و ذوالنون
مصری نساک و مالک بود و پیشتر این طایفه ملحد بوده اند الا حسین منصور حلاج رسوایی را از بایزید هم کذرانیده و کفر و الحاد خود را
بے پاس پوشانیدن ظاهر کرد انیده و توقیع بلعن او بر دن آمد و از جمله کسانیکه فتوی بقتل او نوشته اند یکی ان روح است که از
وکلاء حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و عادت متعصبان سنی است که هر کس از این طایفه را که به بینند که رسوایی از حد
کذرانیده و پرده از روی کفر خود برانداخته مانند بایزید و منصور حلاج و غیر ایشانرا کویند و تا بوده اند و اکثر صوفیه تیز روی
و تا بایشان میکنند با انکه در یکجا با باتحاد قایلند درین طور جاها از غلبه تعصب قاعده مذهب باطل خود را فراموش کرده

بدو تایی قایل میشوند و میگویند دو حسین منصور حلاج و دو بایزید بوده اند کی از ایشان کافر بوده و دیگری مومن بوده و از اکابر اولیا
الله شیعه باید که کول نخورد و بداند که از امامان احادیث بسیار در طعن این طایفه مرویست و متقدمین علما ما در مذمت این طایفه
کتابهای بسیار نوشته اند پس مولانای مذکور حق چون سخن بدینجا رسانیده اند بیان عذر خود درین باب فرموده اند که از احادیثی
که دلالت میکند بر اکفر در هنگام ظهور بدعتها میباید که عالم علم خود را اظهار نماید و اگر نه ملعون خواهد بود و معذب خواهد گشت بعد ازین
فرموده اند که چون این فقیر دید که بسیار کسی از شیعیان فریب شیطان خورده اند و طریق مذهب صوفیه را حق پنداشته اند مایل شده
و بعضی از مواعظ حسنه که بعضی از این طایفه بجهت مردم فریبی در نظم و نثر خود بکار برده اند مشتبه شده و از عقاید باطله ایشان را
درین کتاب ذکر کرده تا از لجام التقی و لعنت حضرت رب العالمین ایمن گردد و شیعیان بر اعتقادی ایشان واقف گشته از
دوستی ایشان بپرهیزند و از ایشان نیز اجتناب کرده تا در چاه ضلالت نیفتند و در روز قیامت با این جماعت محشور نگردند زیرا که در حدیث
وارد است که المرء یحشر مع من احب دیگر بسند صحیح مرویست که از احمد بن ابی نصر بزنطی و هیثم بن ابی مسروق نقل است که از حضرت امام رضا علیه
السلام حضرت فرمود که من ذکر عنده الصوفیه فلم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله
و در حدیث بسند صحیح از احمد بن محمد روایت شده که او کلف قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیه السلام قد ظهر فی
هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم قال ان اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم سیکون اقوام یدعون
حبنا و یمیلون الیهم و یشبهون بهم و یلقبون بلقبهم و یأولون بأقوالهم الا من مال الیهم فلیس منا و انا منهم براء و من انکرهم
رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله اخوند مولا احمد رح این دو حدیث را ترجمه نفرموده اند
ترجمه حدیث اول اینست که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که صوفیه نزد او مذکور شوند و ایشان را بزبان یا دل انکار نکند پس
او از امامیت و شیعه بودن بیزار است و هر که انکار ایشان کند چنان است که جهاد کرده باشد در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ترجمه حدیث دوم اینست
که شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که درین زمان جماعتی هستند که ایشان را صوفیه خوانند و ظاهر شده اند
چه میفرمایید در حق ایشان حضرت فرمودند که ایشان دشمنان ما اند هر که میل کند بسوی ایشان او از جمله ایشان است و با ایشان محشور
خواهد شد و بعد ازان جماعتی چند بهم خواهند رسید که دعوی محبت ما کنند و میل بسوی ایشان نمایند و خود را شیعه ایشان سازند و
خود را ملقب بلقب ایشان سازند و گفتهای ایشان را تاویل نمایند پس هر بستی که کسی که میل بدیشان کند از ما نیست و ما از ایشان بیزاریم
و هر که انکار ایشان نماید و سخنان ایشان را رد کند بر ایشان مثل کسی است که با کفار در پیش روی آنحضرت جهاد کرده باشد نقل تقه
الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رح فی الکافی عن جابر الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذکر کراسیتنا من القرآن او
حدثوا به صعق احدهم حتی تری ان احدهم لو قطعت یداه و رجلاه لم یشعر بذلک قال سبحان الله ذلک من الشیطان ما هذا امرو

انما هو الی والرقوه الدمعه والویل بعد ازان مولانا مذکور رح فرموده انکه پس مانکه صوفیه قاطبه از مخالفین ائمه معصومین
واز امامان معصوم حدیث بسیار در طعن ایشان منقولست وچون چنین نباشد وحال انکه در کتاب ستطاب یکلینی بروایت صحیح از
حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع که انحضرت گفت که پیغمبر ص فرمود که ان کل بدعه یکون من بعدی کاد وبها الایمان
اهل حق موکلا به دیث بدعه منطق با لهام من الله ویعلن الحق وینوره و برد کید الکافرین فاعتبروا یا اولی الابصار پس چون تواند
بود که مذهبی و بدعتی که در زمان حضرت صادق علیه السلم وضع کنند که از همه اهل بدعت ائمه معصومین علیهم السلم اهل این بدعت
را بمثابه عرموسوم سازند چنانکه برسیرت ایشان میکنند کان احادیث ایشان ظاهرست انحضرت دران باب سخن گویند وخاموش نشینند
دیگر بدانکه از انجناب در رد این طایفه مبتدعه احادیث بسیار منقولست واگرچه ایشان بایمه اثنی عشر روایت شده وبا ایشان
گرام انحضرت از بدیدان این کرده خبر داده اند واگر ائمه معصومین بلکه رسول حضرت رب العالمین ایشان لعنت کرده اند
از لعنت کردن خدا یا از لعنت کردن بلانکه خبر داده اند ولیکن بعضی از انها که دعوی علم کرده اند ازان بیخبر بلکه بعضی ان طریقه مذموم
را دانسته برای دنیا پیش گرفته اما از جمله احادیثی که از حضرت رسالت مروی ومشهورست حدیثی ست که انرا در چند کتاب از
کتابهای قدما وعلمای شیعه دیده اند واز متاخرین شیخ ورام بن ابی فراس در مجموعه ورام ذکر کرده آن حدیث منیست که حضرت
پیغمبر ص در اثنای سفر شبهایی که میفرموده اند با بوذر غفاری فرمود که یا اباذر یکون فی اخر الزمان الجی صبر ترازین هم از پیغمبر ص بعید
در طعن ایشان ست وکفتیم که احادیث درین باب بسیارست ودر باب اپی هاشم کوفی که واضع این مذهب ست احادیث وارد
از انهاکی منیست که علی بن ابوبه القمی ره در قرب الاسناد روایت کند از سعد بن عبدالله از محمد بن عبدالجبار از حضرت امام
حسن عسکری که پرسید ند از حضرت ابی عبدالله علیه السلم از حال ابی هاشم کوفی فرمود که انه کان فاسد العقیده حداوموکلا
ابتدع مذهبا یقال له التصوف وجعله مقر العقیده الخبیثه ودر بعضی از روایاتست وعلی مذکور هم بسند دیگر روایه کرده که
انحضرت فرمود که جعله مقر النفسه الخبیثه والملاحده وجنته لعقایدهم الباطله یعنی ابوهاشم بداعتقاد بود البته واورا
که پیدا کرد مذهبی را که اسم تصوف میانست واگر کریزگاهی از برای بداعتقادی خبیثه خود بروایت دیگر کریزگاهی کرد از برای
برای نفس خبیثه خود از برای ملحدان دیگر وتصوف را سپری کرد از برای اعتقادهای باطل خود وملحدان دیگر ومولانا احمد
مغفور مبیفرماید که از کتاب ستریف قرب الاسناد بخط مصنف بدست این فقیر افتاده دران حدیث دیگر در باب این کرده مسطورست
که دران از زمان جعفر از معصوم سوال کرده که اگر مشتر از اندازه بودیم در کتاب زبدة البیان در گذشته از ان سخن میگفتیم محلی بهر کراصل
اطلاع باشد میباید رجوع بان کتاب نماید پس خیاکه در مقام وعده کرده یکباب کرده دران چند کلمه در ذکر مذهب صوفی واندکی
از عقاید ایشان باشد مختصار مینماید باب اول بدانکه مذهب صوفی بسیارست بعضی گفته اند که از انجمله چهار مذهب اصلی

وباقی فرع بعضی گفته اند که اصول مذهب ایشان شش است اول مذهب حلولیه است دوم مذهب اتحادیه سوم مذهب واصلیه است چهارم
مذهب عشاقیه است بعضی که اصل مذهب ایشان را شش میدانند تلقینیه وزراقیه بران چهار افزوده اند بعضی گفته اند که مفت است و
وحدتیه را بران شش زیاده کرده اند و بعضی گفته اند که اصل دو بوده است وجمعی از متاخرین مذهب ثالثی اختراع نموده اند که ان قول
بوحدت وجود است پس اصل سه مذهب خواهد بود و حقیقت آنست که دو مذهب اصل است وباقی فرع وان دو مذهب یکی قایل بودن بحلول دوم
قایل بودن باتحاد باب دوم در بیان اصل صوفیه است مشتمل بر مذکور شده که یکی از ان دو اصل مذهب حلولیه است ایشان گویند که
خدا تعالی در ما حلول کرده و همچنین در ابدان جمیع عارفان حلول میکند و بطلان این مذهب ظاهر است و هر عاقل را علم قطعی حاصل است که
حلول کننده محتاج است بمحل و ضرورت حاکم است باینکه هر چه محتاج است بغیر ممکن است پس اگر خدا تعالی حلول کند در غیر لازم می آید که
ممکن باشد نعوذ بالله منه و دوم مذهب اتحادیه است ایشان گویند ما با خدا یکی شده ایم و همچنین خدا تعالی با همه عارفان یکی میشود و
عقلا بر بطلان این مذهب بینه قاضی این فرقه حق تعالی را تشبیه بآتش و خورا با هن و آهنگست میکنند و با نچه از هن و آهنگست بسبب ملاقات
و مصاحبت با آتش آتش میشود و عارف نیز بواسطه قرب بخدا خدا میشود و این سخن محض کفر و زندقه است و هر که اندک عقلی دارد
میداند که از نکته ممکنی طبیعت ممکنی گردد یا بصفت و زنک ممکنی بر آید لازم نمی آید که وجب ممکن واجب شود و همچنین اگر ذره بنصف کوه
زند یق و لعین بر آنکه نا بر اعتقاد و امثال طایفه تعدد و تکثر آله لازم می آید زیرا که میتواند بود که در هر عصری هزار عارف زیاده نیز پیدا
صاحب کتاب بیان الادیان میگوید که اصل حلول و اتحاد و بعد از حرمانیه که طایفه اند از صابئه ترسایان رخوانسته و غلات شیعه
یعنی انا که بعضی از ائمه علیهم السلام را خدا میدانند و غلات اهل سنت و جماعه یعنی صوفیه که مشایخ خود را آله میدانند حلول و اتحاد را
از ترسایان ازان دو مذهب نزدیکتر نبوده تا انجا بیان کلام صاحب بیان الادیان بود باید دانست که متقدمین صوفیه
مانند بایزید بسطامی و حسین منصور حلاج که منصور حلاج شهرت کرده و بر کی این دو مذهب بوده اند و بسبب این دو اعتقاد
فاسد که این دو کروه داشته اند اکثر علما و شیعه مانند شیخ مفید و این قولویه و ابن بابویه این طایفه ضاله را خواه حلولیه باشند
و خواه اتحادیه از غلات شمرده اند و یقین حاصل است که ایشان اشر طایفه غلاتند و بدانکه ایشان از غلات خواصند
چنانکه گذشت و بعضی از متاخرین اتحادیه مثل محی الدین عربی و شیخ عزیز نصفی و عبد الرزاق کاشی کفر و زندقه را ازین گذرانیده به
وحدت وجود قایل شده اند و گفته اند هر موجودی خدا ست تعالی شانه عما یقول الملحدون علوا کبیرا ایضا باید دانست که سبب
تمادی و طغیان و کفر ایشان اینست که کتب فلاسفه مشغول شده و چون بر قول افلاطون قبطی و اتباع او اطلاع یافته اند
غایت ضلالت گفتار و غوایت شعار او را اختیار کرده و از جهت آنکه کسی بی نبرد کایشان در ان مقالات و اعتقادات قبیح فلاسفه

همینی را لباس کرپوشانیده وحدت وجود شش نام کرده‌اند وجون همینی را از ایشان پرسیدند از روی تلبیس گفته‌اند که همینی بیان
در آمده و چیزها بیت بسیار در خدمت پرکال آن بیتوان رسیده و احقاقا سر کردان ساخته‌اند و جمعی از سفیهان دین باب اوقات
بسیار ضایع کرده‌اند و گفتگوها و فکرها بدو بسیده‌اند و ان کفر عظیم را تاویلات کرده‌اند بانکه علما صوفیه نه تنها همینی را از فلاسفه
دزدیده‌اند بلکه کثر مسایل ایشان را از کتابهای ایشان اختلاس نموده و دران تصرفها کرده‌اند و در بعضی از مسایل ایشان خلاف ورزیده‌اند
و بایکدیگر نیز در بعضی از مسایل ایشان خلاف ورزیده‌اند خانکه علاء الدوله سمنانی که یکی از کبار مشایخ صوفیه ضاله است در باب وحدت
وجود مخالصه نموده پس شیعه باید که بداند یقین که علمای این فرقه غاویه در ان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه را وجهال
ایشان را قبیل جهال ملاحده اند بانکه بعضی از علمای ایشان پاره مواعظ حسنه و کلمات مرغوبه در میان سخنان خود بکار برده‌اند
و گفتگوها دارند که منافات بدین و مذهب ندارند مومن باید که فریب سخن و کردار ایشان را نخورد و گمان نکند که بدان مردم از اهل آن
هوا اگر گفتگوهای خوب ایشان کلام انبیاست و اوصیا و متابعان ایشانست که تغییر عبارت داده و نام خود کرده‌اند و بعضی از ایشان
معاند و متعلوم ساخته‌اند و بسیار سخنان خوب هست که متعصبان بر بعضی از ایشان بسته‌اند و اگر فرض کنیم که گفتگوهای پسندیده که در
میان سخنان ایشانست یا بایشان نسبت میدهند عمدا قول ایشان باشد کدام طایفه از کفار و دشمنان دین و سایر مخالفین ائمه معصومین
هست که باوجود گمراهی پاره سخنان خوب ایشان نداشته باشد و تعریف صدق و راستی و ادای امانت و کم خوردن و کم خفتن و بعضی دیگر
از اعمال و صفات حسنه کرده باشد و مذمت کبر و ناراستی و خیانت و پرخوردن و پرخفتن و حرص و حسد و غیبت و دیگر چیزها از
افعال و صفات ذمیمه نموده باشند پس اینکه اشرا بعضی از سخنان خوبست کول نباید خورد و ادا انچه افلاطون قبطی و تابعان او
گفته‌اند که این طایفه دران تصرف نموده‌اند و انرا وحدت وجود نام کرده‌اند که افلاطون و جمعی از پیروانش گفته‌اند که عقل اول
خلق را از نفس خود آفرید و هر موجودی هم خالق اند و هم مخلوق و اگر کسی نیک تامل نماید خواهد دانست که سبب گمراهی اکثر اهل باطل خصوصا
صوفیه ملاحده محکم شده‌اند خذلهم الله تعالی

باب سوم در ذکر بعضی از مذاهب باطله صوفیه و بیان انکه اعتقاد ایشان انکه فروع

فروع مذهب صوفیه و عقاید فاسده ایشان بسیارست از جمله مذکر قلیلی از عقاید پست و یکفرقه ایشان در دین کتاب کتفا نمایم
اول وحدتیه اند ایشان بوحدت وجود قایل شده‌اند و هر کس او عمده چیز خدا میدانند خانکه گذشت این کروه از زمره و فرعون
و شداد بدترند از انجهت که جمیع اشیا را خدا میدانند حتی چیزها را که در شریعت حکم بر عدم طهارت انها شده تا بجزهای یکه جهت
اکراین جماعت را کثرتیه نام میکردند لبوذ زیرا که در کثرت آلبر وجهی بروجهی مبالغه دارند که چیزی نیست از ماسوی الله که انرا
خدا ندانند هر چند که باعتقاد انها همه کیست خانکه محیی الدین عربی در اکثر کتب خود گفتگوی بسیار درین باب کرده خصوصا
در فصوص الحکم و دران کتاب در فص لقمانیه گوید که در میان ما یعنی وحدتیه و طایفه شاعره نزاع در عبارتست و در همان کتاب

در قصص موسوی فرعون را عین حق تعالا گفته چنانچه بعد از تاویل لفظ ربیگوید وان کان عین الحق قال الصدوق لفرعون وعطار
کتاب جوهر ذات تعریف فرعون کرده میگوید که توهم مثل او انا الحق گو و دران کتاب صریح دعوی خدایی کرده و در کتاب فتوحات
میگوید سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها یعنی پاک و منزه آنکسی که ظاهر کرد هیچ چیزها را او و عین هیچ چیزها و در جایی دیگر میگوید
رایت الله ربی جالسا علی کرسیه فعلم علی وجهلنی علی کرسیه وقام بین یدی وقال انا عبدک وانت ربی وعلاء الدوله سمنانی
از متاخرین صوفیه این مذهب را خوش کرده و در نظم و نثر خود اظهار این اعتقاد نموده و اینجماعت خدا را تشبیه میکنند بدریا و مخلوقات را
بموج دریا و میگویند که ظاهر است که موج دریا عین دریاست یعنی مخلوقات همه خدا اند و این طایفه کسانی را که دعوی خدایی
کرده اند خواه در پرده حلول و اتحاد و وحدت وجود و خواه خارج ازان پرده مانند فرعون و شداد و نمرود را دوست میدارند
و همه را از خود می شمارند نمیدانم کیست از متاخران شیعه که فریب این طایفه خورده و ایشانرا از مکان بلند داشته است و بعضی دگر
تقلید او کرده اند ولیکن میدانم که متقدمین علماء امامیه این قوم را مدت بسیار کرده اند و کتابهای بسیار بشتم طعن ایشان نوشته اند
و از اصحاب عصمت علیهم السلام احادیث در رد و بطلان بلکه در کفر ایشان نقل کرده اند بدانکه دران سنوسی کسی از ین خطا غافل
بوحدت وجود قایل نشده بود و اگر ان احادیث و کتابها را ندیده باشد و منصف و عاقل باشد از قول محمد بن یعقوب کلینی قدس الله
مرقده که در کتاب کافی میفرماید باب دخول الصوفیه علی ابی عبد الله ع و احتجاجهم علیه میباید دانست که این کرده از ین الفین
جماعت از ین الفین اند بسیار است یکی انکه جمعی از علماء شیعه که کتابها در ذکر فرق اسلامیه نوشته اند این قوم را از ین الفین
شمرده اند و از جمله طوایف ستی لرقته اند دیگر انکه یک کتاب بنی توان یافت که یکی از فرقه ها و علماء شیعه در تصوف تصنیف
کرده باشند بخلاف انکه فقها و علماء ستی کتاب در تصوف بسیار نوشته اند و بغیر این دلیل بسیار است و قطع نظر از ان
دلایل کرده چون اصحاب عصمت بطلان اینجماعت شهادت داده اند و بعد در روایات اینمعنی از کتب ثقات معلوم است شیعه
باید که از ین قوم و مایلین و معتقدین ایشان نیز ار باشد اگر کسی گوید که من ان کتب اخبار و احادیث را ندیده ام و شرط احتیاط
دین داری و قاعده خدا پرستی و پرهیز کاری اینست که در دوستی این فرقه و تتمیه خود بنظام این طایفه متوقف باشد
و توجیه این کلمات کفر آیات ایشان نماید تا کاشف ظاهر باشد و جمعی از غافلان شیعه ظاهر کول ایشانرا از ین راه
خورده اند که بعضی از ایشان امیر المومنین علیه السلام را مدح بسیار کفته اند و ندانسته اند که این کرده اگر ملحد نباشند
بیخبری خود هستند و چون خبری اند همه کس و همه چیز را خوب میدانند و دوست میدارند و هر کس را متصور باطل بعقیده

فاسد خود میدهند با او پشت و دستی میزنند و بنا بر انکه کلام مخترع نظام حضرت امیر المومنین ع را نفهمیده اند که فرمود
من عرف نفسه فقد عرف ربه و چون ملحدان انرا منطبق بر مدعای خودی سازند و بر اد خود تاویل میکنند چنانچه محیی الدین
عربی در کتاب فصوص الحکم در فص سعیی ذکر کرده انجا که میگوید که من عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربه فافهم مع صوته
طلقه علی هو عین الهویة و حقیقته و لهذا نحال او دستی نسبت بانحضرت اظهار میکنند و بسا باشد که از برای فریب دادن شیعه مبالغه
در مدح حضرت امیر المومنین ع نمایند و حال انکه در حدیث واقع که بمدح کفتن ایشان کول ایشان مخورید چنانچه متبعان اخبار اهل
معصومین صلوات الله علیهم طاهرست و ان غافلان که کول انجماعت خورده اند منافقه اند که دوستی را شرایط بسیارست و
ندانسته اند که هیچ طایفه از کبر و هوی و ترسا و سایر اهل ملل نیستند که با وجود اعتقادی بسخنان خوب مذکوره باشند چنانکه
گذشت و نفهمیده اند که این کرده کمراه در اصول خمسه با اهل حق مخالفت بسیار دارند که اگر کسی بدست انصاف عطار عمی را از
پیش چشم حق بین بردارد و تعصب را بر کنار ده گذارد قایل خواهد شد که از روی فرض انجماعت بعد از حضرت پیغمبر ما فاصله
بن ابی طالب ع را امام دانند و با انحال که ابی حسین بن منصور ساحر کافر و امثال او بلکه بخدایی کل موجودات قایل بودن و
اسلام منافات تمام دارد دیگر انکه چون ایطایفه قریبند کانند و بعضی از ایشان خواسته اند که بنوعی سخن کویند که همه طایفه
ایشانرا از خود دانند چنانکه منصور حلاج پیش از انکه رسوا شود با ستیان بنی بود و در پیش شیعیان دعوی کالت حضرت
صاحب الزمان میکرد و در پیش ملحدان دعوی خدایی میمنود و نا مهای پیغمبران بر بعضی از مریدان که انشته ایشانرا فرموده بود
که در عالم کردند و احمقا را بخدایی دعوت کنند و دلیل بر الحاد ایشان انکه چون دانسته اند که حلاج در پیش جماعتی محابا
دعوی خدایی کرد و کفته که او کشف راز کرده و او را از انجهته کشف الاسرار کفته اند با انکه در زمان بایزید و حلاج سنوری
ازین قوم مردود بوحدت قایل نشده بود و بعد از ایشان بمدیحه طایفه اتحادیه در کفر تمادی نموده وحدت وجود را اختراع
کردند شیعه و سنی نقل کرده اند که عطار در وقت کشته شدن با کافر تتار که بدستش کرفتار بود کفت کلاه تتاری بر سر مینکذارے
و بان صورت خود را بمن مینمایی و قصد قتلم میکنی کمش که هزار جان من فدای شمشیر تو باد و بان اعتقاد تمام فساد از نظم و نثر
ظاهرست و شیخ روزبهان در کشف الاسرار می کوید که در غلوای سکر حق بر من تجلی کشت در صورت یاری که قبا بسته و مو
بافته و کلاه کج نهاده است دست در ذیل جلالش زدم و کفتم تجلی وحدت ذاتیه تو که بغایت شناخته ام که اکر هزار صور
برایی و در هزار کسوت جلوه نمایه که بکبر موا از معرفت تغیر نیابد و در کتاب مقامات این کافر هزیان بالقاب زده که بعد انقل
متوان کرد و علامه حلی رح در بعضی از کتب خود این قوم را بان اعتقادات باطل طعن زده و شیخ شهید قدس سره در بعضی از
موقفات خود اشاره نموده که طریقه و روش ایشان حرام است تا بدایه که متاخرین شیعه هم قرب بسنیان و این حراب کشته کان

کر متاخرین شیعه

دین پیغمبر آخرالزمان تخطئه نمایند و از حد طعنها یا که متوجه ایشان است یکی آنکه ایشان محدثند آیات و احادیث را برای قاصد خود تفسیر و تاویل
می کنند دیگر آنکه بتجوز و تشبیه و تجسیم و صورت و رؤیت قائلند خلاصه آنکه از کتابها و گفتگوهای ایشان ظاهرست و یکجا از جهات مثل
اشاعره و بعضی دیگر از طوایف نواصب باین گروه این سخن را از ایشان زادند و باین عقاید با خود موافق ساخته اند و دیگر از جمله طعنها یا که متوجه
ایشان است یکی آنست که دعوی داستن علم غیب کرده اند و از آنکشف تمام کرده اند و از آن تمامی نموده بنسبت داستن غیب بگفتار میگویند
بعد ازین کلام آخوند مولانا احمد رح حکایت طویل طریفی چند مناسب مقام نقل فرموده اند و ما از خوف تطویل طی نمودیم و بعد ازان فرموده
که پس مدعا ایشانست که ادعای کشف و کرامات از گوشه نشینان براهمه و مرتاضان هند کسب کرده اند و چون طلابت و حماقت
ان گروه در کار دین درجه علیه دارد از غایت بلهی باور کرده اند و تصدیق ایشان نموده اند و دیگر باید دانست که این گروه و معتقدین ایشان
خنانکه در حدیث واقع است طایفه اند گمراهان و فرمندگان و غافلان و بر وایتی دیگر بجای عبارت غافلان الحمقان واقع است و
انمعنی نزد هر عاقل ظاهرست از اروی که انها عارف بعقاید باطله انجناعت اند و خود نیز ان عقاید را دانند بلکه عقیده نفاقیه گمراه کافر
و جهل گراعتقاد فاسد و مذهب باطل ایشان را ندانند و در دل قایل بآن نیستند اما بجهال خود خود را ازان کرده و بیشمارند و خویشتن را بر ان
عقاید و ایمانند فرمیندند کانند و حیلت کران و مدعای ایشان انست که جمعی از سفیهان و حمقان که اعتقاد باین قوم دارند مرد و معتقد
خود سازند طایفه سوم آنانند که از روی غفلت و جهالت و نادانی و حماقت این طریقه را پیش میگیرند و مایل باین گمراهان و فرمندگان میگردند
پس هر کس که عارف بعقاید باطله انجناعت نباشد و بحقیقت مذاهب ایشان معترف نشود بسبب جهل و نادانی گمراه خواهد شد پس گمراهان
جهل و دعوی علم کنند و باسطه جهل مرکب جاهل تباه شده و بوادی ضلالت افتاده و بسا باشد که جمعی از مردمان بسبب او گمراه گردند و از
طریق حق دور شوند و بوادی ضلالت روی آورند و اگر کسی این طایفه را رجوع کوید و ایشان را از دوستان خدا شمارد برای دنیا دین را از دست
داده باشد آخوند مولانا احمد بعد از مبالغه بسیار گوید که شیعه باید که بداند که هر وجه که جهلویه در باب خدا یا شیخ خود و سایر حجج
میکویند بعینه همان وجه را انصاری در باب خدا یا عیسی و غلات شیعه در باب خدا یا علی مرتضی و بعضی دیگر از ائمه معصومین علیهم السلام
میکویند فرقه دوم و اصله ایشان طایفه کویند ما و اصلیم بخدا یعنی بخدا رسیده ایم و با و پیوسته ایم و میکویند که نماز و روزه و حج و
زکوة و سایر احکام شرعیه را از انجهت وضع کرده اند که آدمی بان تهذیب اخلاق نماید پس چون ما تهذیب اخلاق نموده ایم و معرفت
خدا را حاصل کرده و با و واصل شده ایم تکالیف شرعیه از ما برداشته اند و هیچ چیز بر ما و جب نیست و تمام محرمات بر ما حلال است
روم در خطبه از خطبهای شنوی میکوید که چون حقیقت حاصل شود شریعت باطل شود و حکایت ملاقات شمس تبریزی با او و دختر
و پسر خود را از برای شمس بردن و بجهة او تلاب خریدن و بر دوش کشیدن که ملاجامی در نفحات نقل کرده شهرت تمام دارد و خواجه
نصیر الدین حمزه بن عبد الله طوسی در کتاب الجاز المطالب در مجوز و کفر ایشان قصه طرفه آورده و علامه حلی در کتاب نهج الحق در باب

نهج الحق در باب ترک نماز ایشان و عذر آوردن در باب آنچه خود دیده و شنیده ایراد نموده فرقه سوم حسینیه نام ایشان گویند که
چون بنده بدرجه معرفت نرسید و بدوستی حق نپیوست و از دوستی دیگران بر بدیم تکلیف از او برخواست و خطاب امر و نهی
از و منقطع شد و از بندگی وقید عبودیت رست گویند دوست ترین خلق نزد حق تعالی ما ییم و دیوانگان نژاد دوست ترایشان
لاف مریدی مجانین نیز زنند و بسیار باشد که بعضی از سفهاء بتقلید ایشان مرید و معتقد دیوانگان شوند و علی بن الحسین بن موسی القمی
در کتاب قرب الاسناد روایت کند از علی بن هاشم از پدر هاشم جعفری که او گفت سئل ابو محمد العسکری عن المجنون فقال ان کان
موذیا یعنی فی حکم السباع والا فعلی حکم الانعام یعنی پرسیدند از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حال دیوانه فرمود که اگر آزار رساننده باشد
در حکم درندگان است و اگر موذی نباشد در حکم چهارپایان است فرقه چهارم ولایتیه نام ایشان گویند که چون بنده بدرجه ولایت رسید
باحد اتحاد او شریک شد پس او جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه با خدا شرکت دارد و گویند مرتبه ولایت از مرتبه نبوت و رسالت بالاتر است
و چون ازیشان پرسند که ولایت چیست گویند نخجان و مان و بودن و بیخجاعت زن گرفتن و احرام نداشتن و گویند ما برزنده گردان مرده کان
و همین اندین زندگان قادریم و بغیر از ین لافهای بسیار زنند و ایشان نیز دیوانگان نژاد دوست دارند و در خرفات ایشان فرقه بسیار است
کوتاه کردیم بامهالت نرسد فرقه پنجم شاکیه اند که خود را فضیلیه نیز گویند و اهل این ایشان را مشکیه خوانند ایشان دعوی مشارکت با
انبیا کنند که ما و پیغمبران شریکیم خدا تعالی ما را غیر نوشته و ما را مامور بدعوت نساخته اگر خواسیم خلق را دعوت نبوت کنیم و
اگر نخواهیم نکنیم و ما را بر پیغمبران فضیلت دیگر است گران فضیلت ایشت که ملک و اسطه است میان پیغمبر و خدا و میان ما و خدا او واسطه نیست
و مولانا مغفور قدس سره در بیان عقاید فاسده ایشان و افعال شنیعه هریک ازین فرقها که مذکور شد بسط تمام داده و بنده
بعضی از انها اکتفا نموده اختصار کردم و بعد ازان فرمود که فرقه ششم شمر احیه اند و فرقه هفتم مباحیه اند و فرقه هشتم ملاعنیه اند
و امور شنیعه ایشان از قبایح عقاید و اعمال ایشان از سقوط عبادات و حلال شدن محرمات و ابطال شرایع دین بسیار نقل
فرموده اند فرقه نهم حالیه اند ایشان گویند دف زدن و رقص کردن و نعره زدن اختیاری نیست این کند مجبور است و اگر اختیاری
نباشد همه از جانب شیطان است چنانکه در حدیث واقع است انجماعت رقص و سماع را حال نام کرده اند و میگویند چون ما بپوشیم
بینیم خدا نبزد ما ید و سر ما را در کنار گیرد و با ما راز گوید و با او راز گوییم او دست در گردن ما کند و ما دست در گردن او کنیم این محض
کفر و ضلالت است و بدگو کنند رقص کردن و نعره زدن و شادی و طرب نمودن ما بواسطه تجلی حق است در ما و صفات حالتی است
که در وقت سماع و حال بر ما ظاهر میشود و در ما پدید آید در حالت سماع صفات خدا را در ما میتوان یافت و این پدیدن ایشان وی بسیار
و شما را از مصحف نام میکنند و فضایح و قبایح این طایفه نیز بسیار است فرقه دهم حوریه نام ایشان گویند که در محل سماع و بهوشی
حوریان بهشتی را نازل میشوند و ما دران وقت با ایشان نزدیکی می کنیم و ایشان با ما مهربانی میکنند و از غیب ما را خبر میرسد و بغیر از ین

و حالت از ایشان بما فیضها میرسد و این گروه با آنکه مکر شرع و دین اند بعد از ساختگی و اظهار پرهیزگاری عمل میکنند تا اعتبار
فریب دهند اجماعت نیز دروغ گو و فاسد العقیده و ملعونند فرقه بازدهم واقفیه و توقفیه اند این فرقه را اعتقاد است که کسی را
بغیر ایشان بر اسرار معرفت و وقوف حاصل نشده و خدا را بغیر ایشان کسی نشناخته و غیر ایشان کسی بر بحر وحدت واقف نشده اند
و میگویند که دلیل عقلی و نقلی موجب توقف سالک است در اول این منزل زیرا که خدا را به پیمبر و پیشوا سد و بر اسرار معرفت و وقوف
باید کرد اکسب علوم پیشه روی تباید و در خدمت پیر کامل سعی نماید بعد ازان فرموده اند که فرقه دوازدهم تلیمیه منسوب قبایح بسیار
از ایشان یاد کرده اند که ذکر آن پیشه قبیح است مکرر سب ان صحابه عظیم که اخوند مولانا رح را منظور است و فرقه سیزدهم تلقیمیه اند
و ایشان را نظریه تیر گویند ایشان گویند که کردن مکتب علوم دینیه حرام است مگر کتابهایه که در علم تصوف باشد و در پیش پیر کامل
خوانده شود و گویند معرفت جز بتلقین پیر حاصل نشود و خواندن علوم دینیه اطلاقا حرام دانند و گویند هر چه علما در مقام دسال و
بیشتر بعلم و مطالعه کتب حاصل کنند و در کیاعت تلقین و ارشاد پیر حاصل شود و گویند هر چه مردان راه و سالکان طریق و صل گاه
اله یافته اند نه بخواندن و تعلیم گرفتن از علماء ظاهر است و خود را از علماء باطن شمارند و گویند اینجا اهل شریعت بان مشغولند علم رسمی و
ظاهریست و ایشان از علم باطن بی بهره اند و علم در حقیقت علم باطن است و هر کس که از علوم باطن بهره یافت انسان کامل و عارف
و محقق است و اگر چه جمیع طوایف صوفیه این هر زها را میگویند و دعوی علم باطن میکنند اما این طایفه و باطنیه صوفیه را ان مبالغه
بیشتر دارند و همچنین را از باطنیه اسمعیلیه کسب کرده اند و این طایفه گویند ایمان مخلوق نیست و گویند مرتبه ولایت کسبی است و بریاضت
حاصل شود و اکثر ایشان از نبوت بالاتر کسبی دانند و اجماعت مانند بیشتر طایفه صوفیه مرید را از خرقه و کلاه دهند و ایشان را اهل روز
در خلوت نشانند و از خود دور حسیوانی منع کنند و ان خلوت نشستن را چله نام کنند و این دشمنان دین این امر را در برابر عشاق
او وضع کرده اند حزب الله منا نهم و دفع شر و رهم و طغیانهم بعد ازان قبایح اطوار و عقاید فرقه چهاردهم که خود را اکاملیه میدانند
و اهل دین را کاملیه میخوانند و فرقه پانزدهم که خود را الهامیه مینامند و فرقه شانزدهم که خود را منوریه میسمی ساخته اند
و فرقه هفدهم که باطنیه معروفند و فرقه مشتدهم که مجردیه مشهور کرده اند بر و حالم و اکمل بعد ازان فرموده اند که فرقه نوزدهم
عشاقیه اند هر یک ازین جماعت خود را عاشق گویند و دوستی خدا را عشق نام کنند و ندانند که عشق نام مرضی است از امراض (یعنی)
و گویند مشغول شدن بغیر خدا را مانند از معرفت و با اینحال و این دعوی با بران و دختران مردم عشق میورزند و گویند الحقیقه
الحقیقه یعنی مجاز پل حقیقت است و مراد ایشان ازین عبارت است که عشق مجازیست و عشق مجازی موصلت بعشق حقیقی که دوستی
خدا است و این گروه با پیغمبران نهایت دشمن باشند و گویند انبیا و رسل خلق را بتکالیف از خدا باز داشته اند و گویند مرا با ایشان
که التفات بقول پیغمبران و اوصیاء ایشان نماید که بزرگترین سدی که درین راه است پیغمبران و اوصیا را ثابت نند و با اینحال ظاهر

دوستی ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة کنند از برای اینکه سنیان را از خود راضی دارند و ان ملاعین را مدح گویند و اگر شیعه رسند از برای
اینکه ایشان را فریب دهند اظهار دوستی ائمه معصومین صلوات الله علیهم کنند و عداوت همچنان او اصیا و خلفای ایشان را نزد همگی
ظاهر کنند و نمی خواهند که این زندیقان گویند پس راست ترک نقل ان نمیکنیم تا موجب ملال گردد و فرقه متبعه جهویه ایدان طایفه مذاهب
و عقاید اکثر صوفیه را در هم آمیزند و گویند هیچ چیز را دنیا رد نباید کرد و نباید گفت بلکه همه را دوست باید داشت زیرا که در هر کس و در هر چیز
جزوی از اجزاء الهی است و گویند کفر و اسلام و ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد و ابوجهل و علی و ابن ملجم و امام حسین و یزید مطیع
و عاصی ظالم و مظلوم و موحد همه خوبند و تمام را یک دانند نصاری مسک و خوک و سایر چیزها را که در شریعت نجس است پاک
دانند و هیچکس را از هیچکس محرم نمانند و در جبر و تشبیه و تجسیم و صورت و رؤیت و وحدت وجود مبالغه تمام دارند و مشیه مذکور شدند
که اصل مذاهب صوفیه دو مذهب بوده و باقی فروع ان دو مذهب اند لیکن فرقه که مشتمل فروع ان دو مذهب مفترض شده اند و اکثر صوفیه
که امروز هستند جهویه اند و ایشان از هر فرقه از فرق صوفیه چیزی کسب کرده و عقاید مذاهب و مسالک ایشان را در هم آمیخته اند و همه را از
برای خود یک مذهب ساخته اند و ایشان سنیند دوستی خدا را عشق نام کرده و دعوی علم باطن نموده اند و علوم دینیه را علوم ظاهر گفته اند و
مذمت کرده اند چون بحدت وجود قایل اند با فرعون و نمرود و ابن ملجم مرادند و غیر ایشان از سایر ظلمه و اشرار منافقین بگفار موافقت
دارند و ایشان را دوست میدارند و اگر بعضی از اوقات بعضی از ایدا نرا مذمت کنند مصلحتی دران می بینند و در ان هنگام با صحبه
وقت برخلاف اعتقاد خود کاری میکنند تا سفیها نرا بگمان اندازند و ایشان نیز با پیران و دختران و زنان مردمان عشق میورزند و
گویند با ایشان عشق نورزیده ایم بلکه با همه عشقبازی کرده ایم زیرا که ما بر هر چه می نگریم خدا را در ان می بینیم و گاه میگویند که این عشق
مجازی ما را بعشق حقیقی میرساند و ما المطلوب بالصلی میکشاند و اینطایفه نیز در جلیقه نشسته اند و مردانرا در جلیقه نشانند و دلبرانرا دوست
دارند و ایشان را از اذکار و اوراد لیلیه شمارند و سرود و غناء و رقص و نی و سایر سازها را حلال دانند و بسیار باشد که در مجلسی ذکر کنند
و نی حاضر کنند و طایفه ملامتیه را بمیدان مرتبه دانند و کوشش بسیار در افعال زشت ایشان نمایند و دعوی کشف و کرامات
کنند و بر یکدیگر مفاخرات نمایند و مردانرا گمراه سازند و اکثر ان فرقه گلاهها و لباسهای متعارف وضع کرده اند و مردانرا ان آذین
بسازند فرقه میت و یکم زراقیه اند که ایشانرا قادانیه نیز گویند این جماعت فرقه باشند خبیث و دون که از برای برگذران شکم و تحصیل دنیا
در فریب دادن خلق برایند و اکثر ایشان وضعهای شیادانه و فریبنده سازند و جمعی از ایشان وضعهای ملحدانه اختیار کنند و اکثر ان
طایفه طالب رقص و سماع باشند و مشتر ایشان مانند جهویه عقاید و مذاهب اکثر طوایف صوفیه را در هم آمیخته از برای خود یک مذهب
سازند و پیران کمراه خود را در میان مردمان رواج دهند و جهالرا دوست ایشان گردانند و ضد و منکر علما و سادات باشند و همه را
دشمن دارند بتخصیص کسی را از ایشان که در بیان حال صوفیه مذمت نماید و اگر شخصی البته علمی باشد که از او برای تحصیل دنیا معاش حاصل

گرده باشد نه از برای رضای خدا بایرین خود را از ایشان شمارد و تقلید بستاد و معلم کنند و ندانند که ایشان غلط کرده اند یا بران کمراه این طایفه را مکیج کنند و او را دوست دارند و بهر جا که رسند تعریف او کنند و در ان مبالغه عظیم نمایند و چنانچه ان باز ایشان پند نیاز اکرام میکنند ایشان نیز باز ان را دوست دارند و کمر دیدم که مردی کز علوم دینیه بلکه از سواد خوانی مطلقا بهره نبود بحر دانکه شعر کفش را معنی میکفت این کروه او را اعلم و افضل علمای نهضت و پر باشد که شخصی را بعقد علمی باشد اما بسبب انکه طالب دنیا باشد و میبینند که این طایفه بسیار شده اند و بسیار کسی را از عوام الانعام فریب داده اند و دست او کرده اند باخواهر کرجاتی را از عوام کیسی بعلما ندارد باین روش فریب داده ایشان را نیز مرید و معتقد خود سازند و اکر چه در تعریف علما اخبار و احادیث بسیار است چنانچه بسند از حضرت امیر المومنین علیه السلم مرویست که وقود النار یوم القیمة کل غنی بخل بماله و کل عالم باع الدین بالدنیا یعنی هیزم آتش جهنم در روز قیامت هر مالدار و توانکریست که بخل ورزیده باشد و مال خدا را از مال خود بفقرا نرسانیده باشد دیکر حدیثی است که سید مرتضی بن الداعی الحسنی الرازی رح روایت میکند بسند معتبر از شیخ مفید رفع که او روایت میکند از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت امام حسن عسکری ع که انحضرت مخاطب ساخت ابو هاشم جعفر بن که ما با هاشم سیاهی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة و مسکدرة السنة فیهم معقدة و الدغة فیهم مستنة المومن منهم محقر و الفاسق منهم موقر امراؤهم جاهلون و علماؤهم فی ابواب الظلمة سیارون اصاغرهم یسبقون زراد الفقراء و اصاغرهم یتقدمون علی الکبراء کل جاهل عندهم خبیر و کل محیل عندهم محیل عندهم فقیر لا یمیزون بین المخلص و المرتاب و لا یعرفون الضان من الذئاب علماؤهم شر من خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة و التصوف و ایم الله انهم من الجحود و التحرف بالعنون فی حب المنافقین المخالفین و ضلیلون شیعتنا و موالینا فان نالوا منصبا لم یشبعوا عن الرشا و ان خذلوا عبد الله عن الدنیا الا انهم قطاع الطریق المومنین و الدعاة الی النحلة الملحدین فان ادرکهم فلیحذرهم و لیصن دینه و ایمانه قال فبکی ابو هاشم فقال له ما یبکیک یا ابا هاشم فقال له ما ابکی یا ابن رسول الله و هو من اسرار آل محمد علیهم السلم یعنی ای ابو هاشم رد و باشد که زمانی بیاید که روهای ایشان خندان و شکفته باشد و دلهای ایشان سیاه و تیره باشد سنت در ایشان بدعت باشد و بدعت در ایشان سنت و مومن در میان ایشان خوار و بمقدار باشد و فاسق در میان ایشان عزیز و صاحب اقتدار باشد میران ایشان ظالمان و ستمکار باشند و علمای ایشان بر درهای ظالمان سیر کننده کان باشند تو انکران و تجار ایشان مردمان مزورند توشه فقیران و در ویشان ایشان را و خود ان ایشان تقدم نمایند بر بزرکان ایشان هر نادان نزد ایشان مرد اکاه پاک دین و پاک اعتقاد نزد ایشان بکاک فاسد عقیده به نهاد و نشناسند میش را از کرک خوکخوار یعنی درویش را از سباع ضاره مردم ازار علماء ایشان بدترین خلق خدا باشند بر روی زمین زیرا که ایشان میل کنند بفلسفه و تصوف و بخدا قسم که برکشته اند از حق و میل کرده اند بباطل مبالغه نماید

از روی دوستی مخالفان با و کمراه کنند کان شیعیان با و دوستان مانند اس اگر متصبی باشد از تو با سیر نشود یعنی اگر متصبی با شیان
ندهند بریا خدا ایرا عبادت کنند بدان واکاه باش که ایشان رامبرزنان مومنانند و دعوت کنند کانند بکیش محمدان پس مرکس را باید
ایشانرا بیاید که حذر کند از ایشان و لکه هارد و بن و ایمان خود را صعد از ان امام علیه السلام کفت که ای ابو هاشم این خبرت که
صدبث کرده است ابرای من پدرم از امامش جعفر بن محمد ع و این از اسرارهای ماست پس فرمود که پنهان دار آنرا مکر از اهلش اخبار
در این باب بسیار است مجمل هر کس از علما که طریقه تصوف پیش میکیرد یا غافل است از این اخبار و تقلید دیکران کرده و کول کسانی خورده
و یا او را غرضی از اغراض دنیوی منظور است القصه بعضی از طایفه زراقیه باشند که اظهار روی رغبت کردانیدن از دنیا کنند و با
این طریقه جمعی از ابلهانرا فریب میدهند یا عاقل فریب ایشان نمیخورند و مردم خرد مند میدانند که حب دنیا و مطالب دنیا اکر همه دوستی ریاست
تنها بر ایشان غالبست و نیخواهند جمعی معتقد ایشان باشند و ایشانرا نیز مشوای خود دانند و عاقل البته از معنی غافل نمیشود که
باد و دستان خدا این دکان دار یها و خود فروشیها نمیباشد و ایشان کردهی اند که بر مردان راه بجا نمی برند پس لازم است بر پیرو و
دال او علیهم السلام که هر کس که به بیند که دعوی تصوف میکند خواه عالم باشد و خواه غافل از رو دوری کند و معتقد او نباشد و از
طریقه شیطان و دشمنان اهل بیت است که او پیش کرفته و اکر اکمل کس میل متصوف کرده طور و طریقه زراقیه پیش کیرد انکار او به هر صورتی
واجب باشد و اکر ظاهر کرد و بجلوه اتحاد و وحدت وجود غایت مومن بداند که از دایره اسلام بیرون است و حال انکه صوفی نمیباشد
کر چه یکی از نمیها و بیچه قابل نباشد مکر از روی نادانی و حماقت یا مکر و خدعت بر در تصوف زده باشد چنانکه کذشت و بداند که کسی که
با دعوی علم دعوی تصوف نماید کر در واقع ربطی بعلما دارد ضرر او بیشتر است در دین و فساد او شدید و اعظم است چه هر کاه نادان
تقوی بر و بند بیشتر بدوم را از راه بر دانند یم در و حینه اکار بعضی از طلابان پیش خود بر یا کشیخان خود زی هزه در اکجوند خواهد
بود و جواب حضرت الله تعالی چه خواهند کفت دیکر ما نکه اکثر این طایفه زراقیه مانند بیشتر طوایف صوفی که قبل ازین مذکور شد
دعوی کشف و کرامات کنند و لاف هاز نند و بان احمقانرا فریب دهند و بدله کویی و بدله خوانی و ترنمات و سطبی و سرود دست
دانند و ان فعل مذموم را پیشه خود سازند و کلمه لا اله الا الله با تقطیعات و نغمات کویند و شعرها در ان بیان خوانند چنانکه مبتی
یا مصراعی را با و زان موسیقیه خوانند و این کلمه را با آن وزن و تقطیع ترتیب دهند و میچ شبهه نیست که غنا صوتست که مشتمل
باشد بر ترجیع مطرب اکر چه با تقطیع نباشد و حال انکه ان جماعت تقطیعات و نغمات کویند و شعرها در ان بیان خوانند چنانکه مبتی
حرام است و فاعل و سامع ان عاصی و فاسق و مردود الشهاده و همه کس اندک شعوری دارد میداند که این روش کر کردن بخلاف شرع
اطهرت و روش اهل بیعت و ضلالت و جهلی ستند از زراقیه از برای انکه آوازی دارند و خوانندکی را دوست میدارند و بے
بجمع این فاسقان می آیند و خود را داخل این طایفه میدانند و کرهی بو اسطه انکه از استماع غنا و سرود شنیدن نفعه سلاهیهای آن

قوم مردود محظوظند و نفس ایشان مایل بآن عصیان بهت پروی نفس و هوا کرده دران مجالس و کان داران نابکار و خود فروشان مکار
میکشند حاضر میشوند و در سلک ایشان منتظم میگردند و بعضی از برای نازی کردن و برجستن و چرخ زدن و در هم غلطیدن باین فرقه
متصل میشوند و برخی هوای سیران خوش روی و امردان خوش لقمگوی با ایشان متوسل میگردند و لاف مریدی ایشان میزنند و بعضی برای آنکه
گه دران اکمنه نگذارند یا از برای آنکه از جماعت بجا یا رونداند ایشان را با خود برند خود را طفیلی و قدوی ایشان فانستن میزنند و جمعی باشند که
اکثر مطالب ایشان را منظور داشته باشند مجملا اکثر ایشان طایفه هرزه گفتن و عشق ورزیدن را پیشه خود سازند و بسیار باشد که بعضی از ایشان
از برای فریب دادن مردمان بطلب علم و خواندن قرآن مشغول شوند و اکثر ایشان کلاه و خرقه مریدان رسانند و ایشان را در حلقه نشانند
و امر تبرک جویانی نمایند و دعوی علم باطن کنند و بعضی از ایشان بشکنند انعام ادمی صورت آدم نام رسیده کنند و جمعی از ایشان
نخانهای مردم ضعیف عقل روند و ایشان را وسوسه کنند و بعضی بر دکانهای بعضی از بازاریان کار قواعد دین بسیار بچرخ باشد روند
و در پیش ایشان بنشینند و بگفتگو بانگه آیند و قوانند ایشان را فریب دهند و گروهی از ایشان اگرچه ملحد بهانسازند و مسکارم کنند
اما لاکوسیه بهانمیگیرند و خواهان و در تعریف خود سازند و بخشان باد بهوا گویند چنانکه بسفهاگان برند که مگر از وحی لکلم مینامید و از غیب خبر
میدهند و معجزات از خود و گویند و دعوا میکنند مانند انکه فلان را زدیم و فلان را اسفادادیم و فلان را مهیب ساختیم و فلان را غنی
گردانیدیم و فلان را مغرور گردانیدیم و مردم سفیه احمق را باین طریق بدام آورند و گرفتار مکر خود گردانند و فرقه از ایشان از غایت
مکاری و دنیا دوستی با هر طایفه از ان طایفه و انمایند و با شیعه شیعه و با صوفی صوفی و با سنی سنی باشند و با هر گروهی بنفاق
و مشرب ایشان سخن گویند اما انچه با شیعه گویند بطور منافقان چون بهم کیشان خود رسند خلاف آن گویند و بدانکه فاطمیه از مخالفان
اهل بیت گروهیست از بن فرقه که در زمان سابق مخالفین از روی تقیه نام این طایفه بر خود میگذاشته اند و ایشان را علامتی بود که بآن
از غیر متمیز بوده اند و شیعیان در هر زمان ایشان را بتشیع می شناخته اند که باعث تصوف ایشان در زمان غیر تقیه یا جهل است و
حماقت یا کم و ضاعت یا کم اهی و ضلالت چنانکه در چندین حدیث واقع است و ان احادیث را در چند کتاب معتبر از کتابهای علمای
شیعه دیده ام و چندین سند از مشایخ خود شنیده ام و متقرب در کتاب بعض جمع فی امامة مولانا علی ثبت نموده ام و کمی از ان احادیث
در اخر این باب مذکور خواهد شد بخدا سوگند که صوفیه متقدمین را شیعه و غیر زراقیه و در مدت عمر خود ندیده ام مگر نادر کسی که
از غایت نادانی با نطایفه میل کرده باشند چنانکه مگر که گشت باتفاق کران در لباس کوسفند نهان و اکثر ملحد و با اعتقاد فاسد و غار
ایمان و غولان گمراه کننده اند و باید دانست که چنانکه مشترک عبارت از کسی است که آتش بابت یا غیر از ابر ستده صوفی عبارت
از کسی است که بحلول و اتحاد یا وحدت وجود که ملوست در اتحاد قایل باشد و این هر سه در مذهب شیعه کفرست پس شیعه باید که
قرب جمعی از احمقان و متعصبان بخود زکند در مقام توجیه و تاویل این عقاید فاسد در آمده اند دیگر ما بگمان این چند کروه که شمردیم و ذکر

انکه از عقاید ایشان کردیم و فرقهای دیگر که نام بردیم مانند نوربخشیه یعقوبیه و برزخیه و باجزیه و غیر ایشان همه بطلان هستی آنرو
فاجر و اکثر در باطن بی اعتقاد و کافر بعد ازین مولانای مذکور قدس سره عذر خود را درین مبالغه که در بطلان اهل بدعت و ارشاد
و امر در باب ضلالت ذکر کرده ایم بعد ازان فرموده اند که اکثر اهل روزگار از غایت بیخبری ازدین یا بواسطه بی اعتقادی بشریعت حضرت
رسول صلعم با اهل بطلان مجالست مینمایند و ایشانرا در پیش نام میکنند و در مجالس مقدم بر خود می نشانند و بدین وزیارتایشان میروند و
بخص صوفیکری دیگر تحقیق نمایند که انچنانست ازنویسد معرفت الله و شناختن پیغمبر و ائمه هدی عاری نه بهره حال از اصطلاحات صوفیه
خبری دارند و قواعد مذهب باطله خود امیدارند مایه بلی از کلمات دوخرقه و وضع ستبداد نه خرقهای زمانه را کافیست و از برای فرقه دان
احتیاج بمعرفت و استعدادی نیست پس اگر کسی بهمرسد که از نزک چنری از علوم دینیه خوانده باشد و بر بعضی از اصطلاحات صوفیه
وقوفی داشته باشد خرقهای زمانه را حیاکه باید بالان خواهد کرد و داد مدعا درین دنیا که بهشت اوست خواهد داد اتفاق حقیقی که شعر
همینست که بر سنگی که میخوانند بالان میکوبند خرازرا درباره این گروه است و الحدیث ثالث که ابن حمزه و سید مرتضی ازنی اسحق
شفیدیج و بسطه نقل کرده اند که او بسند خود نقل نموده از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است که او
گفت کنت مع الهادی محمد بن علی علیه السلام فی مسجد النبی صلعم فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان جلیلا فبقی ما
منزلة تخطیه عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفی وطلبوا فی جانبه مستقرا فاخذوا بالتهلیل فقال ع لا تلتفتوا الیهؤلاء الخداعین
فانهم خفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین تریدوا الراحة الاجسام وتجتهدون بالمصید والانعام وتجوعون عمرا حتی تجوعوا للاکل
حمر لا یعقلون الا الغرور الناس ولا یعقلون الغدا الاملاء الاساس واختلاس قلب الدنیا من یکلمون الناس ملاهم فی الحب و
یطرحونهم باذلیلا انهم فی الجب وراءهم الرقص والقصیده واذکارهم الترنم والتغنیه ولا یستیقهم الا السفهاء ولا یعقدهم الا الحمقا
ومن ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا وکان ماذهب الا زیارة الشیطان وعبادة الاوثان ومن اعان احدا منهم فکانما اعان
یزید ومعویة وابا سفیان فقال رجل من اصحابه وان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه المغضب قال ویحک ومن اعترف بحقوقنا فلم
یذهب فی عقوقنا اما تدری حسن طوایف الصوفیه والصوفیه کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا فانهم النصاری والمجوس
هذه الامة اولئک الذین یجتهدون فی اطفاء نور الله والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی باحضرت امام علی النقی بود مرابو هاشم جعفری
و او مردی بود فصیح و بلیغ و او را نزد انحضرت منزلتی عظیم بود و بعد ازان داخل شدند بجماعتی از صوفیه و در یکجانب حلقه زده
و بلا اله الا الله گفتن مشغول شدند پس امام علیه السلام با اصحاب خود خطاب نمودند که التفات مکنید باین فرمودند کان که ایشان خفاء
شیاطین و خراب کنندگان قواعد دین اند اطراف زده میکنند از برای اسایش شهوتهای خود و شب بیداری میکنند بجهة تکاسل کردن
چهار پایان یعنی متحرک شدن آنها که چهار پایانند حتا که حق تعالی میفرماید که ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا و گرسنگی میکشند عمری را تا

نام کنند برای بالان کردن خری چنده ولا اله الا الله میگویند مگر از برای فریب دادن و گم نمیخورند مگر از برای بر گردن کاسهای
و ربودن دل مردم احمق سخن میگویند با ملا و خود در دوستی خدا و میاندازند ایشان را بزهد و پنهان رفتن خود در چاه بلا او را دادن
رقص کردن و دف زدن راست و انکار ایشان سرایدن و غنا کردنست پیروی میکنند ایشان را اگر عیسیان و اعتقاد میدارند تا ایشان
گر بچه زدن و جمعان پس هر کس برود بزیارت کی از ایشان در حالتی که مرده باشد بر سر قبر کی از ایشان بدعا کردن برود حکم آن دارد که
زیارت شیطان و عبادت بتان رفته است و هر کس کی یاری کند و مدد نماید کی از ایشان را حکم آن دارد که یزید و معاویه و ابوسفیان را
یاری کرده و مدد نموده پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت که اگر چه این کس معترف بحقوق شما باشد یعنی با بانه شما اگر چه اعتراف داشته باشد
آنحضرت مانند کسی که غضبناک باشد بر او نگریست فرمود که این کفار را بگذار کسی که معترف بحقوق ما باشد بر او فرایاد و مخالفت
نیز روا میدانید که این طایفه خبیث ترین طوایف صوفیه اند و صوفیه همه از مخالفین ما اند و راه و روش ما ست و مستند ایشان مکرر
و مجوس این امت بعد از آن آنحضرت مضمون این آیه تلاوت فرمود که ترجمه اش این ست که ایشان آنانند که کوشش مینمایند در فرو نشاندن
نور خدا و حضرت الله تعالی اتمام میکند نور خود را و اگر چه مکروه میدارند کافران و احادیث در نهی از دیدن و زیارت کردن و اعانت
و یاری نمودن صوفی و هم نشینی با ایشان کردن بسیار ست کی دیگر از جمله احادیثی که مذکور شد و این جمره و جمعی دیگر از ثقات علماء شیعه
از شیخ مفید رح نقل کرده اند و باید دانست که صحیحه این فقیه رسیده که سبب اطباب کثیرین در دین باب شده و نیست که حضرت امام رضا فرمود
که و لا تقبل الی التصوف احد لحدیث او اطلاله او حماقه و امامن ستی نفسه للتقیه فلا اثم علیه پس شیعه باید که از جمیع طوایف صوفیه بیزار
باشد و بنجبان زنا قانه و ساکو سیمهای ایشان فریب نخورد و تا در ورطه ضلالته گمراهی نیفتد اگر چه مقالات و عقاید زشت و افعال
نا شایست صوفیه مشهور ست لیکن بهمین چند کلمه اختصار نمود تا اینجا نجان عالیشان نبده خاص نرد ایزد آخود مولانا احمد اردبیلی
بود و اینجا نقل کرده امر عبارت ایشان ست و تغییر نداده امر ای غریز اگر دعوی تشیع میکنی و راست میگوئی که تابع اهل بیت رسالتی سخنان
ایشان را در باب این گروه شنیدی و سخنان این فاضل دین دار عالیقدر را که بعد از اعصار ظهور ائمه معصومین علیه السلام بوده
تقوی و ورع و مکارم اخلاق او کسی را نقل نکرده اند شنیدی و این حقیر نیز برای آنکه ضرار این دین حنیف نباشد و بسبب این کمان حق مزاح
گویان اهل روزگار بلعنت و غضب الهی گرفتار نشوم در چند موضع از این کتاب با یاد صحیح قدری از آنچه مصلحت وقت اقتضا مینمود حضوصا
در لمعات بیان کردیم و احادیث معتبره برای توضیح نمودیم و از دشمنی اهل روزگار پروا نکردیم و رضای خدا را بر رضای خلق توفیق الله
اختیار نمودیم و خدا را گواه می گیرم و کفی بالله شهید اگر این فقیر غرضی در این باب بغیر تحصیل رضا و خیر خواهی مسلمان نیست زیرا که اکثر
اهل عالم در این سه اند و جمعی که بدین در نیامده اند از کثرتی اند و جمعی که شیعه اند قسمهای مختلف شده اند مانند زیدی
اسمعیلی و غیر ایشان و قلیلی که با مامت دوازده امام قائلند اکثر ایشان بفسق و مجور مایلند و اند کی از ایشان که رو بمذهب خدا آورده اند

اگر براه علم میروند جمیع حکیم مشرب که داخل مسلمانان نیستند و بیک از نشان اعتقادات مسلمانانرا قایل نیستند و با جانام
اسلام برخود میگذارند و از راه علوم اهل بیت می گیانند و عقاید فاسده باطله خود را در طبع ایشان جا میدهند و در اندک وقتی ایشان
منکر جمیع ضروریات دین میکنند و کافر میشوند اخر فکری میکنند که حق تعالی پیغمبری فرستاده برای تکمیل خلق در علم و عمل او همیرو و صی
نصب فرموده که تفکر در این مثال حکیم کمال ادمی بوده بلکه محضر در آنها خانچه ان جماعت میگویند هر انیه ایشان برای ما بیان فرموده اند در بانه
از انچه احکام شرعیه بیان فرموده اند یا ما را حواله با فلاطون و ارسطو میکرده اند و میگفته که شما کتابهای ایشان رجوع کنید تا کامل
شوید بلکه انچه از معرفت الله در کار بود برای ما بیان فرموده اند پس بیان کفر و ضلالت این گروه را در این مختصرات نمی توان نمود انشاء
تعالی کتابی علیحده در این باب نوشته خواهد شد اگر براه عمل میروند صوفیه اشیا را بطریق خود یا میگردانند و از راه عمل و بجذبه تدریج او را
بکفر میکشانند و بعقاید فاسده خود وادار میکنند پس چون کسی بر این ارکان محکم نکند هر چند خود بخود در محمدی کند
اخر مکور در روز جزا کدام یک از رسوا خود نزد حق تعالی حجت خواهی آورد بعد از تشفین احادیث صحیحه و شهادت علمای عظیم الشان
این ملت مثل علی بن بابویه که نامها حضرت صاحب الامری نوشتند و جواب باو میرسید و فرزند سعادتمند ش محمد بن علی بن بابویه که
رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شد و مدح او در حق او و در حق الفاظ هر است و مثل شیخ سعید مدح که عامه و
شیعه و اکثر محدثین و فضلای ما را از شاگردان او بند و توقیع حضرت صاحب الامر از برای او بیرون آمده مشتمل مدح او و مثل شیخ مفید
که نزدیک طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوب است و مثل علامه حلی که در علم و فضل مشهور افاق است و مثل شیخ شهید
و شیخ بهایی در کتاب مطاعن محمد میرزا فرزند او شیخ حسن و شیخ علیمقدر جعفر بن محمد و در بستی و ابن حمزه و سید مرتضی رازی همه در
کتابهای خود اخذ مولانا احمد قدس سره کتابها تنها در مذمت ایشان و طریق ایشان نوشته اند انها خواهی گفت که متابعت حسن
بصری کرده ام که نخانه حدیث در لعن او وارد شده یا متابعت سفیان ثوری کرده ام که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی کرده است
و پیوسته معارض الحضرت می شده است و بعضی از احوال او در اول این کتاب بیان کردیم یا متابعه غزالی را خند خود خواهی گفت که
بیقین ناصبی بوده و میگوید در کتابهای خود که بهمان معنی که مرتضی علیه السلام است من هم امام هم و میگوید که هر کس که یزید لعنت نکند گناه
کار است و کتابها بر طعن در شیعه نوشته است مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیران و یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی حجت
خواهی کرد که میگوید که شیطان از کار برادر ما الله است یا ملای دوم را شفیع خواهی کرد که میگوید که ابن ملجم حضرت امیر المؤمنین شفاعت
خواهد کرد و بهشت خواهد رفت و حضرت امیر را بو کفت که تو کناه نداری چنین مقدر شده بود و تو در ان عمل مجبور بودی و میگوید نظم
چونکه پرنکی سیر رنگ شد * موسیی با موسیی در جنگ شد و در سیج صفحه از صفحات مثنوی هست که اشعار بحیر یا وحدت وجود یا
سقوط عبادات یا غیران از اعتقادات فاسده نکرده باشد و خانچه مشهور است و بیرو اشن قبول دارند ساز و دف و نیاشنیدن یا

عبادت سید استند یا بنا بحی الدین عربی خواهد بود که هر زبایش در اوایل و اخر این کتاب بشنیدی و میگوید که جمعی از اولیاء الله مستند
کرد رفضیلت از بصورت خوک می مینند و میگوید که بمعراج رفتم مرتبه ها را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را برعرش و مدیم خود
برشتم بعد گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از انها بهترم الحال که مرتبه تر دیدم از همه پست تری داو غیر او از این تر بیقیا
بسیار و از نکه متوجه انها شدن موجب طول شدن سخن است و اگر از دعوی های بلند ایشان فرصت بجوئی اخر نمیگوید که بلکه از برای حب دنیا و
را برخود بندند که اگر خواهی که اورا امتحان کنی او که دعوی این میکنند که من جمیع اسرار غیبی امیدانم و همه چیز بر من کشف میشود و شبی ده بار
بپرسش میروم و یک مسئله از نکلیات نماز یا یک مسئله مشکل از میراث و غیران بجدیث مشکل از و بپرس که اگر انها را راست و درست
گفته این راهم برای تو بیان میکنند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه آله فرموده که علامه کذاب در رفع کو
که تراجیر میدهد بخبرهای اسمان و زمین و مشرق و مغرب و چون از خلال احرام خدا مسئله از وی پرسی میدانداخبار این معنی که دعوی میکنند
که مسئله غامض و صعب را بحور امهنیده ام و عقلهای جمیع فضلای عالم از درک ان قاصرست چرا یک معنی سهل را از انجناه مرتبه خاطر
نشین کسنند نمی فهمد چون این سخن بسیار دراز است و استیفاء ان درین مجموعه نمی توان نمود ختم میکنیم این فصل را بذکر حدیثی چند که
مناسب این مطلب است ذکر و تایید اینده عاد فیل است در تالیفات بعضی از ثقات حدیثی بنظر رسیده که ابو بسطه از کتاب ر الحلاجیه
شیخ سفید رح روایت کرده است باین عبارت عن الهادی ع انه قال بعد سئوالة عن هؤلآء وسماعهم الغنا وصفقتهم رصفیرهم
من کل المراتین والحذاعین ولا یشتغلون بهذه الاعمال الا لغرور الناس وانهم من الشیطان وانهم متبعونه وقیل له یابن رسول الله تقول
لا شعورلن فی بعضها فقال علیه السلام نخاد عون الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم یشعرون یعنی از حضرت امام ع سئوال
نمودند از حال این جماعت صوفیه و غناشنیدن ایشان و دست بروست زدن و رقص کردن و فریاد زدن ایشان فرمود که جمیع ایشان
از ریاکارانند و مکاران و فریبنده کان و مشغول نمیشوند باین اعمال مگر از برای فریب دادن مردم بدرستی که این اعمال از شیطان است و
اتباعت شیطان میباشند پس بانحضرت عرض کردم که یابن رسول الله ایشان میگویند که در بعضی از این اعمال شعوری نداریم پس انحضرت
این ایه را تلاوت نمودند که ترجمه ظاهرش اینست که در مقام مکر و خدعه و فریبند باجه او با جماعتی که ایمان اورده اند و در حقیقت فریب
میدهند مکر خود را و نمی یابند که این اعمال بایشان برمیگردد و محمد بن یعقوب کلینی اه در کتاب کافی بسند صحیح از جابر جعفی نقل کرده اند از
حضرت صادق ع قال قلت ان قوما انوا ذکروا شیئا من القران او حدثوا بصعق احدهم حتی ترى ان احدهم لو قطعت یداه ورجلاه
لم یشعر فقال سبحان الله ولکن من الشیطان ما بهذا امروا انما هو الی والرقه والدمعه والوجل یعنی شخصی از اصحاب بانحضرت گفت
گفتم من بانحضرت بدرستی که قومی هستند که هرگاه یاد کرده شود نزد ایشان چیزی که از قران یا حدیث بهوش میشوند مکی از ایشان
حتی اگر ببرند دستهای او و پاهای او شعور ندارد انحضرت فرمود سبحان الله این عمل از شیطان است باین

مامور نشده ایم منت او از من ما امر کرده ایم مکر برفت و دمعه و وجل از کتاب هادی الی النجات ابن حمزه نقل کرده اند که معاویه
راجل البولی طاری شد و از شدت وجع و درد بر سیخ هست و میکرد یه و یا شور شده بزمین می افتاد و پس همی از بنی امیه و شایخ
ایشان از برای اظهار محبت مثل ان عمل میکردند و الله و الله می گفتند و فریاد میزدند و طلب شفا از برای او میکردند و چون در دش اندکی
ساکن می یافت مشغول بغناء و دف و انواع ساز ها می شدند و جنگ میزدند و میرقصیدند و این اعمال چون در جاهلیت متعارف بود
و معاویه را خوش می آمد پس این اعمال مشهور شد چون در اخر زمان بنی امیه ابو هاشم کوفی بهم رسید از برای احیاء بدعت معاویه این
عبادت مقرری کرد و در اوقات ذکر باین اعمال مشغول میشدند و در میان مردم شهرت کرده و در کتاب احتجاجات روایه کرده که در بصره
حضرت امیر المؤمنین بر حسن بصری که نشسته و او وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بجا اور ای حسن گفت یا علی دیروز حجامتی
کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل میساختند حضرت فرمودند که پس چرا بمد ایشان نیامدی گفت والله که در روز اول عشر
و خوط بر خود پاشیدم و صلاح پوشیدم و هیچ نمک نداشتم که تخلف و زیدن از عایشه کفرست در عرض راه کسی مرا گفت کجا میروی گفتم
هر که میکشد و کشته میشود بجهنم میرود من ترسان نخانه برگشتم و نشستم در روز دوم باز بمد و عایشه مهیا شده بود و من شدم و در راه شدم
بمد شنیدم مرد بر کشتم حضرت فرمود که راست میگویی او برادر کوشیطان بود و بتو راست گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند
و در حدیث دیگر روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع بحسن بصری خطاب فرمود که در بهر تی سامری میباشد و سامری این امت تویی
گر میگویی که جنگ نمی باید کرد و چند قصه طولانی در مساجه حضرت امام زین العابدین ع و امام محمد باقر ع ما نقل کرده است که دلالت
بر شقاوت او میکند یکی از اکابر صوفیه اوست که مجلی از احوالش مذکور شده و یکی از مشایخ ایشان عباد بصریست که در کتاب کافی بسند معتبر
منقولست که روزی عباد بخدمت صادق ع آمد حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست کیه نموده بودند عباد گفت کرمنیا که پیغمبر ما
از طعام جوزدن نهی کرده اند حضرت فرمودند که والله که هرگز پیغمبر از نهی نفرموده و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده که
من با جماعتی از عباد بصره مثل ابو یحیی بنانی و صالح مزنی و عتبه و حبیب فارسی و مالک دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و
سعیده
هیچ میرفتیم چون داخل مکه شدیم با بر اهل مکه بسیار کم شده بود و از شکنج نفرها داده بودند بمانا پاه آوردند که برای ایشان دعا کنیم
نیز کعبه آمدیم و دعا کردیم و چند گه تضرع نمودیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان محزون کرمانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد و بعد ازان
ند و ما کرد و یکیک ما را نام بر گفتیم پس ای جوان گفت ایا در میان شما کسی هست که خدا را دوست دارد گفتیم ربابت و عابده بخدا
اجابت گفت دور شو یا از کعبه که اگر کسی در میان شما بود که خدا را دوست میداشت البته دعایش مستجاب می شد چون ما دور شدیم
نیز کعبه بسجده در امد و گفت ای سیّد و اقای من بحبتی که بمن داری تر اسوگند میدهم که اهل مکه را آب دهی سنور نخی بحضرت تمام
نشده بود که ابری بدید امد و مانند دهنهای مشک اب از ان روان شد پس از اهل مکه پرسیدم که انجوان که بود گفتند علی بن الحسین است

بد اکه اجماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء اند و امام زمان خود را نمی شناخته اند و منازعات و مناظرات طاوس یمانی با امام محمد باقر
علیه السلام در کتب بسیار است و ابن شهر آشوب روایت کرده که چون حضرت صادق علیه السلام بکوفه تشریف آورد در زمان منصور دوانیقی از
ملعون مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند بمتابعت آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در اجماعت بودند و اجماعت
پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت که باشید تا جعفر بیاید به بینیم که این شیر چه میکند چون
تشریف آورد نزدیک شیر رفتند و کوشش را از راه دور کردند با اجماعت فرمود که اگر مردم اطاعت حق تعالی بکنند خدا بحق او هست
هر آینه بار خود را بر این شیر بار میتواند کرد و شیخ طوسی اه در کتاب غیبت فرموده است که جمیع دعوی نیابت صاحب الامر کرده اند دروغ
و رسوا شده اند زیرا که امنا نایب بودند نه مخبرات بر دست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که مردم بانها نیابت ایشان را میدانستند
اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد و مدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت صاحب الامر علیه السلام بعلی بن محمد سمری بیرون آمد شیخ فرموده که مرحوم
بن موسی میگفت که بعد از دعوی نیابت کهنزوا الحاد او ظاهر شد و هر یک از انها که دعوی نیابت میکردند اول دروغ بر امام می بستند
تا مردم ضعیف العقل بانشان نگروند دیگر ترقی در شقاوت میکردند تا بقول علامه حلی قایل میشدند از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود
و سید معتبر از بهجت الدین محمد کاتب روایت کرده که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار کرد انداز بخانه فرستاد
باید سهل بن اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان انکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و دران مراسله اظهار وکالت
صاحب الامر کرد بخانچه در انشاء بود که اول مردم را بان بخواند فریب میرسد او بعد ازان دعوای بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل
فریب او را نخورده در جواب گفت که من از تو امری سوال ننمایم که در جنب انچه دعوی مینماید بسیار سهلست و ان امر انست که من کنیزان
بسیار دارم و انشان را دوست میدارم و با انشان بسیار میایم و بسیاری از انشان از تو خود حمل کرده ام و باین سبب هر چند بمیرند خضاب
کنم که سفیدی موهای من از انشان مخفی باشد اگر نه انشان از من دوری گزینند میخواهم خبر دهی که ریش من سیاه شود و بخضاب
محتاج نباشد اگر چنین کنی من مطیع تو شوم و بجناب تو می آیم و مردم را بمذهب تو دعوت مینمایم چون حلاج این جواب را شنید دانست
که دران مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد و این قصه را ابو سهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند و موجب رسوائی
او می شد بعد از ین حدیث قصه زدن و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعن کرد و او را از قم بخاری
مدت تمام خراج شود بعد ازین در ضمن قصه شمغانا که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابا جعفر شمغانی روزی بر روی
پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر علیه السلم بود افتاده بوسید پرسیدند که چرا چنین میکنی گفت چرا
چنین نکنم که تو فاطمه بعین قوام کلثوم منیخی را انکار بسیار کرده بنزد حسین بن روح گفت که زنهار که دیگر بنزد آن زن مرو و او را بما و
و روح فاطمه بعین قوام کلثوم منیخی را انکار بسیار کرده بنزد حسین بن روح گفت که زنهار که دیگر بنزد آن زن مرو و او را بما و

برطرف کن که انچه او گفت کفر و الحاد است که شیعه ملعون در دل این حماقت جا داده است که اسان شود راد و عوی کند خدا برد و محمد
شده چنانچه در باب مسیح ع میگویند ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث این بود که اگر مرد منصف انصاف نظر کند و بفکر صحیح تامل نماید
قلیلی که برای تو ذکر کرده ام بر تو ظاهر میشود که این گروه پوسته مخالف ائمه معصومین علیهم السلام بوده اند و علماء کبار و ارکان این جناب شیعه حکم
بکفر و الحاد ایشان از روی احادیث کرده اند اگر دوست طریق امل میت را ترک نماید و راه ضلالت را پیش گیرد از جهت تاسی کنان او نیز کافر
نخواهند رفت انا الله و انا الیه راجعون اللهم اهدنا الصراط المستقیم خاتمه بدانکه چون ارکان روا و راد و اعیه بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول و
اهل عبت مردم را باد کان روا و رادی که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب مینمایند و همه کس را دوست تکتب مبوطه میسر که
علماء ما درین باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را نذکر بعضی از فضایل ارکان منقوله ختم نمایم که موجب نزدیاد انتفاع طالبان حق
ازین کتاب گردد و این مشتمل بر دو باب باب اول در بیان فضیلت ارکانیست که مخصوص بوقتی نیست و در ان شش فصل است
باب دوم در بیان تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن مجتبی ع منقولست که جمعی از یهود ان نزد رسول ص امدند و اعلم
ایشان از مسئله چند سوال نمود چون جواب شنیدند مسلمان شدند از انجمله پرسید که یا محمد مرا خبر ده از کلمایی که حق تعالی را از برای حضرت
ابراهیم ع اختیار نمود در سنگامی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که این کلمات بود که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر یهودی پرسید که چه ثواب دارد فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید با او تسبیح میکنند انچه در زیر عرش اند پس میگوید ان
در برابر ثواب انهار اعطا میکند و چون الحمد لله میگوید حق تعالی دنیا را با و کرامت میفرماید و وصل میکند از انعیم اخرت و این کلمه نیست
که چون اهل بهشت داخل انجا میشوند این کلمه را می گویند و بخانایی که در دنیا گفته اند همه منقطع میشود بغیر این سخن و اما کلمه لا اله الا الله پس
بهشت جزای آنست چنانچه حق تعالی میفرماید که هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی جزای لا اله الا الله نیست مگر بهشت یهودی گفت
راست میگویی ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول ص منقولست که هر که سبحان الله میگوید درختی برای او میکارند و کسی که الله اکبر
میگوید درختی برای او می کارند شخصی بر انحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود که بلی لیکن بپرهیزید
از انکه بفرستند انتی که ان درختان بسوزاند زیرا که حق تعالی فرموده که ای مؤمنان اطاعت نمایید خدا را و رسول را و باطل نسازید
عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که فقرا نزد حضرت رسول ص امدند و گفتند یا رسول الله غنیا را مالهاست
که بان بنده را ازاد میکنند و ما نداریم و بان حج میکنند و ما نداریم و بان تصدق نمایند و ما نداریم و بان در راه خدا جهاد میکنند و ما
نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد شتر با خود بردن بحج که بگذارد در راه خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله
بگوید بهتر است از صد اسب که زین و لجام کرده مردم را سوار کنند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید در انروز کسی از
عملش بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید پس چون این خبر با غنیا رسید ایشان نیز اعمال را بجا اوردند فقرا نزد حضرت

منقولست
را بدند وگفتند که اغنیا نیز این کار ها کردند حضرت فرمود که این فضل خداست بهر که خواهد عطا میفرماید از حضرت امام رضا ع
که حق تعالی بر خود واجب کرده است که هر مؤمنی که صد مرتبه الله اکبر بگوید و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه
لا اله الا الله و صد مرتبه صلوات بفرستد پس بگوید اللهم زوجنی من الحور العین حق تعالی حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این صد
کلمه همان حوریه باشد پس از این جهت حق تعالی بحضرت رسول ص وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را بایا صد درهم سنت گردان و
منقولست که بسیار بگویید لا اله الا الله والله اکبر که هیچ چیزی نزد خدا محبوبتر از این کلمه نیست و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست
که سبحان الله نصف میزان اعمال است والحمد لله پر کند میزان را والله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر می کند و از حضرت رسالت صلعم
که تسبیح اربعه را بسیار بگویید بدرستی که این کلمات می آیند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارد
و نمیهلند باقیات صالحات دهنده و باینده ترست از متاعهای نزدیک و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله باصحاب خود فرمودند که برای خود سپر ها اختیار کنید صحابه گفتند که گرد شمنی بیمار و آورده است فرمود که نه ولکن از
برای دفع آتش جهنم از خود بگویید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بسنده معتبر از حضرت باقر ع منقولست که هر که
بگوید سبحان الله نه از روی تعجب حق تعالی از ان مرغی خلق فرماید که او را زبانی داده باشد و در میان ملائکه تسبیح کند تا روز
قیامت و همچنین ست الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر باب سوم در ثواب تهلیل ست از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی
بموسی خطاب فرمود که اگر آسمانها و سکنه آنها و زمینهای هفت گانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه
بر انها زیادتی میکند و بسنده معتبر از باقر ع منقولست که رسول ص فرمود که تلقین کنید مردهای خود را در وقت سکرات بلا اله الا الله
که کفاران را حضار بکنند و در هم می شکنند صحابه گفتند کسی در صحت بگوید چیست فرمود که مثیر باعث بر طرف شدن گناهان میشود
بدرستی که لا اله الا الله مونس مئنت در حال حیات و نزد مردن و در مکان مبعوث شدن بدرستی که لا اله الا الله مونس مئنت در حال
حیات و نزد مردن و در مکان مبعوث شدن بدرستی که جبرئیل من گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبور رو سفید محشور
میشوند و باوازها بلند میگویند لا اله الا الله والله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث میشوند و فریاد میکنند که یا ویلاه و یا ثبوراه و بسنده دیگر
از حضرت منقولست که هر که لا اله الا الله بگوید برای او در حقی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش از مشک سفید باشد و
میوه اش از عسل شیرین تر و از برف سفید تر و از مشک خوشبو تر و در ان درخت میوه ها باشد بشکل پستان دختر باکره که چون
شکافته شود و منقطع حله از میان ان بیرون آید و از حضرت امیر ع منقولست که هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید البته بلا رود
و هر مقفی را بشگافد و هر کفاهای را کفاهان او که بر سد محو نماید تا چون بحساب او بر سد قرار گیرد و بسنده معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هیچ عمل ثوابش عظیمتر از لا اله الا الله نیست و بسنده صحیح از حضرت صادق ع منقولست که تلقین لا اله الا الله تهدم کند

اعمال

اعمال مرام ست کرکسی بیشتر ازو این عمل کفته باشد وایضا از صادق ع منقولست که هر عمارتی را اندازه ست مکر ذکر حق که از اندازه
بیشت خدایکه حق تعالی نماز بیش کاه نیز او واجب کردانیده کسی که انها را ادا نماید بحدش رسانیده و همچنین که روزه ماه رمضان را کسیرا فرض
کرده ست وکسی که حج کند اندازه اش را بعمل آورده ست بغیر ذکر خدا تعالی که حق تعالی ما بندکی ازان راضی نشده ست واندازه و مقداری
ندر ذکر ان مقرر نساخته ست بعد ازان این ایه را خواندند که یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا که ترجمه ظاهرش
اینست که ای کروه مسلمانان یاد کنید خدایرا یاد کردن بسیار و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین پس نهایتی برای ذکر مقرر نشد
بعد ازان فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد و با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم
چون با مردم سخن میکفت سخن کفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت و پیوسته میدیدم که زبانش لکام چسبیده بود و مشغول ذکر لا اله
الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد و امر مینمود که مشغول ذکر خدا باشیم تا طلوع افتاب و میفرمود که هر که قران میتواند خواند فراتخوان
و هر که قران نمی تواند خواند ذکر خدا کند و هر خانه که دران ذکر خدا میکنند برکت در انخانه بسیار میشود و شیاطین از انخانه
بدر روند و خانه که دران قران خوانده نمی شود برکت انخانه کم ست و ملائکه از انخانه دوری میکنند و شیاطین در می ایند و رسول ص
فرمود که ایا خبر دهم شما را بهترین اعمال شما کفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید و بعد معتبر از صادق ع منقولست که هر که خدا
را بسیار یاد کند خدا تعالی او را بسیار دوست دارد و هر که ذکر خدا بسیار کند حق تعالی دو برات برای او بنویسد یکی برای رستن از جهنم
و دیکری برای رستن از نفاق و بعد دیکر از صادق ع منقولست که هر که لا اله الا الله از روی اخلاص بکوید داخل بهشت شود و اخلاص اینست
که این کلمه طیبه او را مانع شود از ارتکاب هر چیزیکه خدا تعالی حرام کرده ست و بعد معتبر دیکر منقولست از انحضرت که هر که لا اله الا الله
را بکوید غیر وصف تعجب خدا تعالی ازان کلمه مرغی خلق کند که تا روز قیامت بر بالای سر کوینده ان بال زند و ذکر خدا کند و ثواب ذکر
او با بند از رسول ص منقولست که تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله مدبستی که هر که اخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت
میشود و از حضرت امام رضا ع منقولست که چون نوح ع داخل کشتی شد حق تعالی با او وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن
داشته باشی هزار مرتبه بکو لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده وحده وبعد معتبر از حضرت امام جعفر ع منقولست که هر که صد مرتبه بکوید لا اله
الا الله الملک الحق المبین محمد عبده الصادق الوعد الامین هرکز بیچارکی نباید و بدا و را از فقر و وحشت قبر و را با نس مبدل کرداند و سبب تونکری او کردد و چنان
باشد که بهشت را بکوید و بعد دیکر از انحضرت منقولست که هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند و نکند تو نکری و پشت
کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بعد معتبر از انحضرت منقولست که هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله
الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله عبودیة ورقا حق تعالی روی حمت خود را بسوی او بدارد و از او
روی لطف برنتابد و او را داخل بهشت کرداند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که بکوید اشهد ان لا اله الا الله وحده

وحده لا شریک له الهنا واحد احد صمد لم یتخذ صاحبة ولا ولدا بنویسد حق تعالی برای او چهل و پنجهزار حسنه در نامه اعمال او نویسد و محو کند چهل پنجهزار گناه از او و بلند گرداند از برای او چهل و پنجهزار درجه و در روایت دیگر وارد است که اینده عاجز نمی باشد در امان از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت و در امان از هر گناه کبیره او را فرو گیرد و بروایت دیگر وارد شده که هر که در روزی اینده غافل نگردد حق تعالی برای او چهل و پنجهزار حسنه بنویسد و چهل و پنجهزار درجه بلند گرداند و خان باشد که در آن روز دوازده مرتبه قرآن ختم کرده باشد و خانه در بهشت برای او بنا فرماید

باب چهارم در فضیلت تسبیح

سند معتبر از یونس بن یعقوب منقول است که از حضرت صادق شنوا شنیدم که میفرمود هر که بگوید یا ذکر بسیار کرده و عمل نیکو نموده خدا در بهشت خانه برای او بنا فرماید و گویند که صد مرتبه سبحان الله



از حضرت صادق ع که پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهتر است از اعمال فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را کرده است و از امام رضا ع منقولست که رسول ص گفت که هر که اضافه ابتلا نعمتی کرامت فرماید الهی بگوید و هر که روزی او دیر رسد استغفار کند و هر که از او دیوی رو دهد یا کار دشواری پیش آید لا حول و لا قوة الا بالله بگوید و بسنده معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که چون حضرت رسول امری رو میداد که موجب سرور او میشد میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون امری رو میداد که موجب الم او بود میفرمودند که الحمد لله علی کل حال و بسنده معتبر روایت کرده که حضرت رسول ص هر روز حمد الهی میکردند بصد و شصت مرتبه و در کهای میان این حمد که الحمد لله رب العالمین کثیر اما علی کل حال و بسنده معتبر از صادق ع منقولست که هر که چون کسی مبتلی گردد بلایی بستدل کردن است سه مرتبه این تحمید آهسته بخواند که او نشنود که الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بعد از آن فرمود که هر که در خیال اندیشه عار آنجوانه هرگز بان مبتلا نشود و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوندا ما غیب نمیدانیم یعنی چه‌می که بوستاد او آرائی ثواب او را نمیدانیم ثواب او را نمیدانیم حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من میگوید ثواب او را بنویسید و ثوابش برسانید و بسنده معتبر دیگر از حضرت صادق ع منقولست که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة شکر نعمتهای گذشته و آینده را کرده است باب ششم در فضیلت استغفار است بسنده معتبر از حضرت امیر المومنین منقولست که خود را خوشبو و معطر گردانید با استغفار تا روح شما او بیاید بگناهان و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاده میکند و بسند دیگر از رسول ص منقولست که بهترین دعاها استغفارست و از حضرت صادق ع مرویست که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالا میرود نوری درخشد و نور میدهد هوا را و از حضرت علی بن الحسین منقولست که آنحضرت در مجلسی که می نشستند هرچند که اندک بود برنمیخاستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار میکردند و ایضا از آنحضرت مرویست که مفاتیح توبه میفرمودند که استغفروا الله و مفاتیح باز میفرمودند که توابا الیه و از حضرت صادق ع منقولست که هر که گناهی میکند مقت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند بر دنی نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسنده معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در هر روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حتی تعالی گناهان او را پاییز و ذخیری نیست در بنده که مقصد گناه بکند و بسنده صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر مومنی که در شبانروزی چهل گناه کبیره بکند و بداند است و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تتصلی علی محمد و ان محمد و ان یتوب علی حق تعالی از و بسته گناهان را پاییز و ذخیری نیست در بنده که شبانروزی چهل گناه کبیره کند و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول در هر روز و شبی صد مرتبه استغفار میکردند با آنکه گناهی از و صادر نمی شد باب هفتم در فضیلت ادکار متفرقه است بسنده معتبر از جعفر بن محمد ع منقولست که فرمود که عجب دارم از کسی که او را

خوفی از دشمنی باغیر او باید چرا نباید باین کلمه نپردکه حسبنا الله ونعم الوکیل زیرا که حق تعالا میفرماید که اجابت کردیم او را
باندهی عظیم از مصایب خداوند فضل بسیار و بایشان رسید بدی و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض شود و چرا نباید نمی بر زبان کلمه
حضرت یونس در شکم ماهی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین که حق تعالا میفرماید که پس ما دعای حضرت یونس را
مستجاب گردیم و او را نجات دادیم و همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم از کسی که دشمنان باو در مقام مکر باشند و مکر ایشان
امری الا الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که حق تعالا میفرماید که چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت حق تعالا او را نگاه داشت از بدیهای
انچه مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع و دنیا داشته باشد چرا نباید باین کلمه نمی بر رکه ماشاء الله لا
قوة الا بالله زیرا که حق تعالا میفرماید که برادر مؤمن برادر کافر گفت که چرا داخل باغ گرسنه ای ان کلمه نگفتی اگر مرا چنین می
که مال و فرزند من از تو کمتر است پس شاید که پروردگار من بهتر از بهشت تو من عطا فرماید و شاید حق تعالا بر او در مقام جزم اطلاق میکنند
و بسندهای معتبر از حضرت منقولست که شخصی بخدمت رسول ص آمد و شکایت بمود از وسوسه سینه و بسیاری قرض و احتیاج فرمود
که مکرر این کلمات را بخوان که توکلت علی الحی الذی لا یموت الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک و
لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از اندک وقتی امد نزد بخدمت آنحضرت آمد و گفت بهر که ان دعا و سوسه من برطرف شد
و قرض من مودی شد و روزی مرا فراخ گردانید و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول فرمود که چون ادم علیه السلم
بحق تعالا شکایت کرد وسوسه خاطر او اندوه راجبر نقل عنا نازل شد و گفت یا ادم بگو لا حول ولا قوة الا بالله چون ادم ان کلمه را
گفت وسوسه و اندوه از او برطرف شد و بسند معتبر از آنحضرت مرویست که هر که نعمت الهی بر او بسیار شود و بگوید الحمد لله رب
العالمین و کسی که فقر و فاقه بر او زیاده گردد بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مدبر بستی که این کلمه گنجی است از گنجهای
بهشت و در ان شفا از هفتاد و دو درد است و کمترانها وهم و اندوه است و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که در
شب معراج حضرت حق تعالا بحضرت رسول وحی نمود که بتو عطا کنیم دو کلمه از خزینهای عرش بگو لا حول ولا قوة الا بالله و لا
منجا منک الا الیک و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که گفتن لا حول ولا قوة الا بالله موجب نود و نه درد است
که کمترانها غم و اندوه است و از حضرت صادق ع منقولست که هر گرا اندوهی عارض شود بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و در حدیث دیگر منقولست که انوذر گفت که رسول ص وصیت نمود که این کلمه را بگویم و بسند صحیح از صادق ع منقولست
که هر که هر روز صد مرتبه لا حول ولا قوة الا بالله بگوید حق تعالا از او هفتاد نوع از بلا دفع نماید که کمترانها هم و اندوه باشد و بسند
دیگر از آنحضرت منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله حق تعالا بگرداند از او
هفتاد نوع از انواع بلا که کمترانها دیوانگی است و بسبب دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که هر که را

ملکی است موکل بر آسمان اول اسمعیل نام دارد و چون بنده مقاد و نوبت میگوید یا رحم الراحمین ان ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای تو
هر حاجت که داری بطلب تا عطا کنند و بنده صحیح از آنحضرت منقولست که هرگاه بار بگوید یا الله حق تعالی با و خطاب نماید که لبیک چه حاجتی داری
و همچنین اگر ده مرتبه بگوید یا رب همچنین خطاب کند و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که بگوید یا الله البته رد نکند نفس او و فا کند با و حق
تعالی خطاب فرماید که لبیک حاجت خود بخواه و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شده پدرم بر او گذشت فرمود که ده مرتبه
بگوید الله که هیچ یک از موسنان ده مرتبه این کلمه را نگوید مگر آنکه پروردگار عالم صیحه میزند که لبیک ای بنده من حاجت خود را سئوال کن و بسنده معتبر
از امام رضا علیه السلام منقولست که پدرم در خواب فرمود که هر گاه بشنیدی و بخشمگین گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤف یا رحیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
بعضی از اصحاب فرمود که نمیخواهی تو بتعلیم نایم اسم اعظم الهی را گفت بلی فرمود بخوان یا الله یا الله یا الله وحدک لا شریک لک انت المنان
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ذو الاسماء العظام وذوی العز الذی لا یرام والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم
صلی الله علی محمد و آله اجمعین بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب و بسنده معتبر از سکین بن عمار مرویست که گفت شبی در مکه خوابم
بود م که شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی در زیر میزاب اسم اعظم رب الارباب را میخواند پدارشدم و بخواب رفتم باز دیگر مرا صدا بزده
سخن گفت پدارشدم باز بخواب رفتم در مرتبه سوم مرا صدا زد که برخیز که موسی بن جعفر مرا صدا زد و خدا را باسم اعظم میخواند در زیر میزاب ساکن
میگویم که برخواستم و غسل کردم چون بنزدیک حجر آمدم شخصی را دیدم که جامه خود را در سر بچه بوده در آشت سه مرتبه یا حی لا الله الا انت سه مرتبه یا حی لا الله الا انت
یا نور قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی لا الله الا انت سه مرتبه یا سلک یا الله الا انت
سه مرتبه اسئلک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه بسکین گفت که آنحضرت مکرر سه مرتبه بنده عار خواند تم محفوظ کردم و بسنده
معتبر دیگر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که نوشتی که این کلمات را بخوانند ضامن ایم در دنیا و آخرت امادر دنیا پس ملائکه او را شارت دهند در مکانهای مرا
و اما در آخرت حق تعالی بعد دهر کلمه خانه در بهشت با و کرامت فرماید دعا نیت یا سمع السامعین یا ابصر الناظرین یا اسرع الحاسبین یا ارحم الراحمین
و یا اعلم الحاکمین

در بیان ادکاری که مخصوص وقتی چند است و این باب مشتمل بر چند فصل است

در بیان تعقیب نماز صبح و

نماز شام است و ادکاری که در صبح و شام باید خواند بسنده های معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که چون از نماز شام فارغ شوی زانوهای خود
حرکت مکن و با کسی سخن مگو ناصد مرتبه بگویی بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همچنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح پیش
که هر که در این دو وقت این را بخواند حق تعالی از او دفع کند صد نوع از بلا را که کمتر انها خوره و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام بخواند حق تعالی از او دفع کند صد نوع بلا را که کمترین آنها فالج
و پیسی و دیوانگی و حوزه باشد و اگر با مرض در میان اشقیا باشد محو کند و در نامه سعادت او بنویسد و در روایت دیگر سه مرتبه واقع شده است بعد از نماز صبح
و بسنده دیگر از صادق علیه السلام منقولست که هر که صد نوبت بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در از روز نه پیند یکی را

که مکروه او باشد و باصناد صحیح از صادق ع مرویست که هر که پیش از طلوع آفتاب و بعد از غروب آن ده مرتبه این تهلیل را بخواند که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شئی قدیر کفاره گناهان او باشد در آن روز بر دست دیگر وارد شده که خدا را ملاقات کند نه بهتر از عمل او مگر کسی که مثل عمل او را کرده باشد و در روایات دیگر وارد شده که سنت واجبه است که این تهلیل را ده مرتبه بخواند و ده مرتبه بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم و فرمود که اگر این دو ذکر را دین دو وقت فراموش کنی قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و از صادق ع منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب خدا تعالی ثواب صد بنده آزاد کردن در نامه عملش مینویسد و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول فرمود که در فرزندادم سیصد و شصت رگست که صد و شصت از آن رگها متحرکست و صد و شصت رگ دیگر است که اگر کمی از آن رگهای متحرک ساکن شود یا یکی از آن رگهای ساکن متحرک گردد او را خواب بی برد لهذا حضرت رسول ص هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه میگفته الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیگر منقولست از امیرالمومنین ع که هر که در صبح و شام بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد ص نبیا و بالقرآن بلاغا و بعلی اماما و بالاوصیاء و ولده ائمة البته بر خدا لازم است که در قیامت او را راضی گرداند و بسند معتبر از او ع منقولست که هر بنده که قبل از طلوع آفتاب اینده عا را بخواند الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له و صلی الله علی محمد و آله ملکی مبادرت نماید و این دعا را در میان بال خود بگیرد و با سمان برود چون با سمان اول آید ملائکه او را گویند که چه چیز با خود داری در جواب گوید که شخصی از مومنان با این کلمات تکلم نموده و کلمات او را بآسمان بخواند ملائکه گویند خدایا رحم کن گوینده این کلمات را و کنایان او را بیامرز پس بهر سمائی که رود ملائکه از او سؤال نمایند و همین جواب گوید تا همین دعا گفته و همچنین جمیع عرش برای او نیز دعا کنند و ان ملک ان کلمات را بر در دیوان گنوزه اعمال خالص مومنان در آنجا ثبت نمایند و بسند معتبر از ابو حمزه ثمالی منقولست که از باقر ع سؤال نمودم از تفسیر بخبر حق تعالی در شان حضرت ابراهیم ع فرمود که حنفوا لله ای ان امرا و انی و تمام او نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه بار میگفت که اصبحت ربا محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئا فلانه عوا مع الله الها و لا اتخذ من دونه ولیا و همچنین در شام سه مرتبه میفرمود اگر در شام خواند بجای اصبحت هست باید گفت و بسند صحیح از جعفر صادق ع منقولست که حضرت نوح ع در هر صبح و شام ده مرتبه اینده عا را بخواند که اللهم انی اشهدک انه ما اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی ترضی و بعد الرضا و بان سبب حق تعالی او را عبدا شکورا خطاب فرمود یعنی بنده شکر کننده و اگر در شام بخواند خبین بگوید انه ما امسی بی من نعمة و از باقر ع منقولست که هر که در صبح عقیق در دست راست خود داشته باشد بمثل از آنکه نظر کند ما بصدی کفین عقیق با کف دست خود بگرداند و بآن کفین نظر کند و سوره

از نرفتاد بخواند امنت بسبل محمد وعلامتیهم فی وجوههم واطنهم واولهم واخرهم پس حق تعالی از زوار از شر جمیع ملاهای آسمان
وزمین حفظ نماید و بسند معتبر از مقام منقولست که بخدمت کاظم علیه السلام عرض نمود که دعایی مرا تعلیم فرما که جامع طالب دنیا و آخرت باشد حضرت
فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله وانا له من فضلک المقام گفت من مرد عیال دار و پریشان خاطرم
اهل بیت خود بود و هم برکت اند دعا عالم از همه بهتر است و شیخ طوسی در تعقیب نماز صبح فرموده که صد نوبت استغفر الله واتوب الیه و
صد نوبت اسئل الله العافیه و صد نوبت استجیر بالله من النار و اسئله الجنه و صد نوبت اسئله الحور العین و صد نوبت سوره قل هو الله
احد بخواند و صد نوبت بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و ده نوبت یا الکریم و ده نوبت نماز ترا و ده نوبت لیندعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی وفهمنی ما یحبون
والارض برزقی والقی الرعب فی قلوب العباد منی واشرح رحمتک الی واتمم نعمتک علی واجعلها موصوله بکرامتک ایای او غنی عمن
واوجب الی المزید ولا تمنعنی ذلک ولا تحجبنی عن الغافلین

و اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین تسبیحات
حضرت فاطمه علیها السلام ست سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله و هر که بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که عبادت کرده میشود بمحبتی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام در هر روز عقب هر نماز محبوبتر نزد من از آنکه هزار رکعت نماز در هر روز
بگزارم و در حدیث دیگر فرموده که هر که هر روز مداومت تسبیح فاطمه علیها السلام بخواند و بعد از ان لا اله الا الله بگوید کیست که آمرزیده و بسند صحیح از آنحضرت منقولست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب خود فرمود که انچه واریدا زجاها و ظرفها اگر جمع کنید و بر روی هم مانید بآسمان میرسد گفتند فرمود
که نمیخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که صعلق در زمین ست و نه آسمان و را برداشته بلی یا رسول الله فرمود که هر گاه از نماز خود فارغ شوی
سی نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس بدرستی که اصل این کلمات در زمین ست و شاخهای آن در آسمان و دفع میکنند
سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بجای افتادن و مرگهای بد را از خواننده خود و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست که
چهل مرتبه ان تسبیحات را بعد از نماز فریضه بخواند پیش از انکه پاهای خود را در سایه تغیر دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام و اتوب الیه حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه مثل کف دریا باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقولست که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بگوید برو نمانند گناهی مگر انکه بریزد از او و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست
که چون حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند و چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند
و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا را خواندند که لا اله الا الله وحده وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شئ قدیر پس رو باصحاب کرده فرمودند که ترک مکنید این سه کلمه را و بعد عار بعد از هر نماز واجب بدرستی که هر که
بعد از سلام این را بخواند تحقیق که ادا کرده است انچه بر او واجب از شکر حق تعالی بر قوت اسلام و اهل اسلام و بسند صحیح منقولست از حضرت

محمد بن ابی نصر نزلکی که نخست حضرت امام رضا ع عرض کردم که چگونه صلوات و سلام واجب بر حضرت رسول ص باید فرستاد و آنحضرت فرمود که بگو السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و ال محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید و موافق احادیث معتبره منقولست که صادق ع از جای خود برنمیخاستند تا چهار ملعون را چهار ملعونه لعنت میکرد نه پس بعد از هر نماز باید که بگوید اللهم العن ابا بکر و عمر و عثمان و معاویة و حفصة و عایشة و هند و ام الحکم و بعضی از تعقیبات در باب فضایل سور قرآن که گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد اکنون بیان کیفیت نماز طهارت سنه معتبر از حضرت امام امیر المومنین ع منقولست که حضرت رسول ص بعد از نماز ظهر اینه عاصیتک انه لا اله الا الله الحلیم العظیم لا اله الا الله رب العرش الکریم الحمد لله رب العالمین اللهم انی اسالک موجبات رحمتک و غرایم مغفرتک و الغنیمة من کل خیر و السلامة من کل عاصم اللهم لا تدع لی ذنبا الا غفرته و لا همّا الا فرجته و لا غما الا کشفته و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا الا امنته و لا سوءا الا صرفته و لا حاجة هی لک رضی و لی صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین یا رب العالمین

در بیان تعقیب نماز عصر سنه معتبر از صادق ع منقولست که هر که بعد از نماز عصر فقط مرتبه استغفار کند حق تعالی مقتضد گناه او را بیامرزد و اگر از مقتصد گناه نداشته باشد باقی از گناه پیش یا بامرزد و اگر پیش از گناه نداشته باشد گناهان مادرش را بیامرزد و اگر نه گناهان برادرش و اگر نه گناهان خواهرش و همچنین تا گناهان خویشان او و در حدیث دیگر فقط مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره انا انزلناه خواندن بعد از نماز عصر و نیز معتبر از رسول ص منقولست که هر که روزی یکمرتبه بعد از نماز عصر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اسئلک ان تتوب علیّ توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا حق تعالی فرماید که صحیفه گناهان او را امر نمودم هر چند گناه بسیار در و باشد

در بیان تعقیب مخصوص نماز جعفر ع است سنه معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقولست که هر که بعد از نماز خفتن نوبت اما انزلناه بخواند در امان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی ره نقل کرده که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن حمد و سوره قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق را هر یک ده مرتبه و تسبیحات اربعه را ده مرتبه و اللهم صل علی محمد و ال محمد را ده مرتبه

در بیان سجده شکر که بعد از هر نماز سجده شکر باید کرد و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه سنه معتبر از حضرت صادق ع منقولست که دو سجده شکر واجب بر هر مسلمانی نماز خود را بجای تمام مکنی ضد او مذخود را باک خشنود میکرد اینی و ملائکه را تعجب می آورد بسبب آنکه بنده که نماز میگذارد بعد از آن سجده شکر بجای آورد و حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه برمیدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید به بنده من که فرض مرا ادا کرده و عهد مرا تمام کرده بعد از آن شکر منعم

عی ورای ملائکه چه ثواب اورا نزد من هست ملائکه گویند پروردگارا رحمت خود را شامل او گردان باز میفرماید که دگر چه چیز عطا کنم گویند پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید که دیگر چه چیز او را کفایت کنی و همچنین حق تعالی سوال مینماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه چیزی نمانده که علم ملائکه بران احاطه کند مگر آنکه از میگویند بارخدایا سوال بنما تا ترا عطا کنیم پروردگارا علم تو زیاده ازین احاطه کرده است پس حق تعالی میفرماید که کرسی شکوه او گنجایش خلایق و سکنی کرد و دری فضل و احسان خود را بسوی امیدوار ما و اورا در معرفت خود کامل گردانم و بنده های معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت حق تعالی بموسی خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا از میان بندگان خود بر گزیدم گفت ای پروردگار من خطاب رسید که من چون بنظر کردم نفس ترا از نه بندگان خود از همه کس ذلیلتر یافتم چون که از نماز فارغ میشوی دو طرف روی خود را نزد من بر زمین میگذاری پس حضرت موسی بسجده در آمد و پهلوهای روی خود را از روی ذلت بر خاک مالیده نزد پروردگار خود پس ای عزیز روی خود را نزد پروردگار خود بر زمین مال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلایی و در وقتی بدرگاه الهی سجده شکر آنست که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا لله خنانکه از حضرت امام رضا منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر در سجده اول صد مرتبه عفوا یا العفو بگوید و بعد ازان جانب راست را بر زمین بگذارد و هر دعا و ذکری که داند بخواند یا الله یا ستاده و همچنین پهلوی چپ روی خود را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکری که داند بخواند پس باز دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا بگوید و بر خلاف سجده های نماز ست باید که دستها را بر زمین نخواباند و سینه و شکم را بر زمین برساند و ایضا مستحب ست که حاجات خود را در سجده از خدا بخواهد و برادران مومن طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول دهد چنانکه در احادیث معتبره وارد شده که بنده در هیچ حالت قرب او بخدا زیاده نیست از حالتی که در سجود گریان باشد ائمه اطهار صلوات الله علیهم سجده های بسیار طولانی بجای آورند خصوصا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که بعد از نماز صبح که بسجده میرفتند روز که بلند می شد سر از سجده بر نمیداشتند و اکثر در حالتی بود که مشغول بمناجات بودند و همچنین اصحاب کبار ایشان ان طریقه را داشته اند حتی انکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان القدر طول میداده اند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیان میکذاشته و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم منقولست و این کتاب را گنجایش نمی کرد اینها بود و تبرکا بعضی کلمات مسنده حسن روایت کرده که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی علیه السلام سوال نمود او را دعایی که در سجده شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علی امامی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی و جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و حسن بن علی و الحجة بن الحسن ائمتی بهم اتولا و من اعدائهم اتبرء اللهم انی اشهدک علی نفسی باولیائک لتظفرهم بعدو تهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه بگو اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بعد ازان پهلوی راست رو بر زمین بگذار و بگو ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله کل نعمة من الله ما شاء الله الخیر کله من الله ما شاء الله لا یاتی بالحسنات الا الله ما شاء الله لا یصرف السیئات الا الله

صل علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه حاجب روز را بر زمین بگذار یا مثل گل تیار و یا معتر گل نیل و غرتک بلیغ محمودی پس
سه بار دیگر سر را بسجده بگذار و بگو صد بار شکر اسکرا و در روایة دیگر وارد شده که حضرت امام موسی کاظم ع در سجده اول هزار مرتبه العفو
میفرمودند و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت در سجود اینده عاینجا نه اعوذ بک من نار حرها لا یطفی اعوذ بک من نار صدها لا یبلی و اعوذ
بک من نار عطشها لا یروی و اعوذ بک من نار لونها لا یکدر و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع در سجود اینده عار اینجا نه ارحم
ذلی من یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک بارکیم
در بیان ادکار ایست که در هنگام خواب باید خواند تا بکند
مستحب است که در هنگام خواب با وضو باشد و بجانب راست بخوابد رو بقبله و سور و آیاتی که در باب فضایل قرآن مذکور شد بخواند و
بهتر این ادکار در نیوقت تسبیح حضرت فاطمه زهرا ست ع و بهتر این ادکار چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که چون
آدمی شب در رجاء خواب بخوابد ملک بزرگواری و شیطان متمردی بسوی او مبادرت مینمایند پس ملک با میگوید که روز خود را ختم کن
بخیر و شیطان میگوید که روز خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعة ملک کرده بتسبیح فاطمه خواهد آن ملک از
از او دور میکند تا آنکه بیدار شود پس باز شیطان می اید و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز بگناه کند و ملک او را بخیر امر میکند
پس اگر اطاعت ملک میکند و بتسبیح فاطمه راضی خواهد آن ملک شیطان را از او دور میکند حق تعالی از تمام عبادت آن شب او را در نامه عملش منظور
و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی مذکور ست که فرموده که ما اهل بیت را در هنگام خواب دن وضو حضلت میباشد باطهارت میباشیم
و بدست راست میخوابیم و دست راست را در زیر رو میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه میخوانیم و حمد و آیة الکرسی و شهد الله را میخوانیم
و روبقبله میخوابیم پس هر که چنین کند بهره خود را در ثواب از شب برده است و بسند معتبر از صادق علیه السلام منقول است
که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند حق تعالی یازده ملک بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از شر
شیطان رجیم و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که در وقتی که بر خواب میرود یازده مرتبه قل هو الله احد را بخواند گناهان او
امرزیده شود و او را شفیع گردانند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان سی ساله او تا آنجا سال امرزیده شود و در حدیث
دیگر فرمود که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که هر که در
وقت خواب سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی یطعم فیخیر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیا و هو علی کل
شئی قدیر از گناهان چنان بیرون می اید مانند روزی که از مادر متولد شده و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در هنگام خواب آیة الکرسی میخواندند و بعد از ان میفرمودند بسم الله امنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی و منامی و قنی یقظتی
و بسند معتبر از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که خواهد در میان شما بیدار شود در وقت خواب اینده عا بخواند اللهم لا تنسنی
ذکرک و لا تومنی مکرک و لا تجعلنی مع الغافلین و انبهنی باحب الساعات الیک ادعوک فیها و تستجیب لی اذ لا یغفر الذنوب الا انت

یا ارحم الراحمین فرمود که چون این دعا را بخواند حق تعالی دو ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس گر بیدار شود فبها
والا گر بیدار نشود حق تعالی اشیا را امر فرماید تا از برای او استغفار نمایند و اگر در آن شب بمیرد از جمله شهدا باشد و اگر بیدار
شود هر حاجت که از خدا طلبد با و عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون از کنیس در شب بپهلو
بپهلو گردد سنت است که بگوید الحمد لله و الله اکبر و سید ابن طاوس حمد الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که کسی که خواهد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب به بیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار
رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و
آل محمد بفرستد و در جامه پاکیزه بخوابد که حلال و حرام را در آن وطی نکرده باشد و دست راست خود را زیر صورت
خود بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و صد مرتبه بگوید ماشاء الله و بخواب رود آنحضرت را در خواب به بیند و سید مذکور نقل کرده که اگر خواهد که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام را در خواب بیند در وقت خواب این دعا را بخواند اللهم انی اسئلک یا من اله لطفه
خفی و یا ید باسطة لا تقبض اسئلک بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبد الا
کفی ان ترینی مولای امیر المؤمنین علیه السلام فی منامی و سند دیگر روایت کرده است که کسی
که خواهد میت خود را در خواب به بیند با طهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخواند پس این دعا
بخواند اللهم انت الحی الذی لا یموت و الایمان یعرفک منک بدت الاشیاء الیک تعود
فبما اقبل منها کنت ملجاه و منجاه و ما ادبر منها لم یکن له ملجأ و لا منجا الا الیک
کما سئلت و لا اله الا انت و اسئلک بسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد صلی
الله علیه و اله سید النبیین و بحق علی خیر الوصیین و بحق فاطمة سیدة النساء
العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم اجمعین
السلام ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان ترینی فی الحال التی هو علیها
خبر کریف
این کتاب که بهرکت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و اله اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات نقد دست که در مجلدات
بسیار احصای نتوان نمود پس چه حاجت که بهرکتب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت و جمعی که از جاهلان مخذول ان
بمیراث رسیده علمای ورا راه نجات را از دست داده و این فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال از هزار یکی و از بسیار
اندکی آورده ام اگر کسی با نها عمل نماید تمام وقت از فراغی میرود و مجمل طریقه اهل بیت رسالت صلی الله علیه و اله مضبوط

ومعلوم است وکسی که راه متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و اول چیزی که از اعمال ایشان که مبالغه بسیار در آن نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه و یک رکعت است و آن نماز بچگانه است و باقی هشت رکعته نافله پیشین است که پیش از نماز ظهر میباید کرد و هشت رکعته نافله دیگر است که پیش از فریضه عصر می باید کرد و چهار رکعت نافله شام است که بعد از نماز شام می باید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن میکنند نشسته و یک رکعت حساب چون هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نصف شب می باید کرد و دو رکعت نافله صبح است که پیش از نماز صبح می باید کرد و این نافلها را هر دو رکعت یک سلام می باید کرد و اینها در فضیلت و تاکید ثانی مرتبه واجبات است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه بر انها مداومت مینموده اند و اگر ترک شود هانند واجبات قضا می باید کرد و دیگر از جمله سنن آنحضرت روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه اول از دهه میان و پنجشنبه اخر و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این روزه میبودند تا از دنیا رحلت فرمودند و این سه روز نیز اگر ترک شود قضا می باید کرد و دیگر از اعمال موکده که فضایل بسیار در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت اول سوره حمد و سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در هر رکعت چهارم زلزله بخواند و در رکعت دوم سوره والعادیات و در رکعت سوم سوره حمد و سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت چهارم سوره حمد و سوره قل هو الله احد بخواند و اگر در هر رکعتی سوره قل هو الله احد بخواند خوبست و بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در هر رکوعی و سر برداشتن از رکوع و در هر سجودی و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید و سنت است که در سجده بعد از بعد از تسبیحات این دعا بخواند سبحان الله من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی القدرة و الکرم سبحان ذی العزة و القدر سبحان ذی الفوة و الطول اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصلی علی محمد و ال بیته بعدد ما احاط به علمک و جرت به اقلامک و نفذت به مشیتک و تسبیح حضرت فاطمه را بخواند و در احادیث وارد شده که هر که این نماز بکند گناهان او امرزیده شود اگر چه بعدد ریگ دریاها و ریگ بیابان باشد و دوازده هزار حسنه از برای او نویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد و این نماز حضرت در هر وقت میگذارند و آن چهار رکعت بدو سلام در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند و احادیث معتبره وارد

BUDO

شده

و معلوم است و کسی که راه مات بودن اثبات نماید واضح و ظاهر است و اول چیزی که از اعمال ایشان کم شود نماز است
مؤده داده و در حدیث صحیح دارد نماز نخستین چیزی است که از اعمال بنده کم شود و باقی است رکعتی نافله نماز
که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله پیش است که پیش از فریضه عصر می باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب است
که بعد از نماز شام می باید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن می کنند و شش رکعت چاشت بود
و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نصف شب می باید کرد و دو رکعت
نافله صبح است که پیش از نماز صبح می باید کرد و این نافله را هم دو رکعت یک سلام می باید کرد و این نماز فضیلت
و تاکید تمام مرتبه واجبات است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله الیه برانها مداومت می نموده اند و اگر ترک
شود نا شده و قضای می باید کرد و دیگر از جمله سنن آنحضرت روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول
ماه و چهار شنبه اول از دهه میان و پنجشنبه اخر ماه، مبارک شعبان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این
روزه همیشه تا از دنیا رحلت فرمودند و این سه روز نیز اگر ترک شود قضای می باید کرد و دیگر از اعمال که
که فضایل بسیار بهشتی دران وارد شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است به یک سلام و
مستحب است که در رکعت اول سوره حمد و سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت چهارم نزلنا بخواند
و در رکعت دوم سوره والعادیات و در رکعت سوم سوره حمد و سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت
چهارم سوره حمد و سوره قل هو الله احد بخواند و اگر در هر رکعتی سوره قل هو الله احد بخواند خوبست و بعد از
سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در هر رکوعی و سر
برداشتن از رکوع و در هر سجودی و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید و سنت است که در رکعت سجده بعد از
بعد از تسبیح این دعا بخواند سبحان الله من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من لا تحصی کل شئی ملک سبحان ذی الملک
و النعم سبحان ذی القدرة و الکرم سبحان ذی العزة و الهدی سبحان ذی القوة و الطول اللهم انی اسئلک بمعاقد
العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک التامة المی صدقا و عدلا ان تصلی
علی محمد و آل بیسته بعد فراغ حاجات خود را از حق تعالی بطلبد و چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه را
بخواند و در اخبار چنین وارد شده که هر که این نماز بکند گناهان او امرزیده شود اگر چه بعدد رگ درختان یا بعدد
یا بان باشد و دو آورده اند که آنرا برای دوستی تو نوشته که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد و این نماز حضرت در هفته دو
مرتبه روزه و آن چهار رکعت بدو سلام و هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند و احادیث معتبره وارد